جلد اول

از

مآثر الامرا

تالیف

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

در درج دانشوري - دري برج هنرپروري - سخن سنج معني شناس
نکته رس والا قیاس - دوربین عالي خیال - بلند بینش بے مثال - خلاق
بدائع معاني - سباق فرسان سخن راني - زیب افزاي دبستان دانش آموزي
چمن پیراي بوستان فضائل اندوزي - مورد رحمت خداي کریم

مولوي عبد الرحیم

مدرس مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف ایشیاتک سوسایٹی بنگاله

در مطبع آردوگائیڈ

واقع

کلکته

در سنه ۱۸۸۸ع از طبع بجامهٔ نو برآمد

LIST OF BOOKS FOR SALE

AT THE LIBRARY OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

ASIATIC SOCIETY'S PUBLICATIONS.

THE SOCIETY'S LONDON AGENTS, MESSRS. TRUBNER & CO.

57 AND 59, LUDGATE HILL. LONDON, E. C.

BIBLIOTHECA INDICA.

Arabic and Persian Series.	Rs.	A
Alámgírnamah, with Index, (Text) Fasc, I—XIII @ /6/ each ...	4	14
Ain-i-Akbari,(Text) Fasc. I—XXII @ 1/ each ...	22	0
Ditto (English) Vol. I (Fasc. I—VII) Vol. II. Fasc. I—V, Vol. III. (Fasc. I—II) @ 1/12 each ...	24	8
Akbarnámah, with Index, (Text) Fasc. I—XXXVII @ 1/ each ...	37	0
Arabic Bibliography by Dr. A Sprenger	0	6
Badshahnámah with Index, (Text) Fasc. I—XIX @ /6/ each ...	7	2
Catalogue of Persian books and MSS. in the library of the Asiatic Society of Bengal. Fasc. I and II	2	0
Dictionary of Arabic Technical Terms and Appendix, Fasc. 1—XXI @ 1/ each	21	0
Farhang-i-Rashidi (Text) Fasc. I—XIV @ 1/ each	14	0
Fihrist-i Túsí, or, Tusy's list of Shy'ah Books, (Text) Fasc. I—IV @ /12/ each	3	0
Futúh-ul-Shám Waqidi, (Text) Fasc. 1—IX @ /6/ each ...	3	6
Ditto Azadi, (Text) Fasc I—IV @ /6/ each	1	8
Haft Asmán, History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	0	12
History of the Caliphs, (English) Fasc. I - VI @ /12/ each ...	4	8
Iqbálnámah-i-Jahangiri, (Text) Fasc. I—III @ /6/ each	1	2
Isabáh, with Supplement, (Text) 51 Fasc @ /12/ each	38	4
Maghazi of Waqidi, (Text) Fasc. I—V @ /6/ each	1	14
Maásir-ul-Umara. Vol I Fasc 1—10 Vol II. Fasc 1—9 Vol. III Fasc. 1-10 @ /6/ each	10	14
Muntakhab-ul-Tawárikh, (Text) Fasc 1—XV @ /6/ each	5	10
Muntakhab-ul-Tawárikh (English) Vol. II. Fasc. I—V @ /12/ each ...	3	12
Muntakhab-ul-Lubáb, (Text) Fasc 1—XIX @ /6/ each	7	2
Mu'asir-i-'Alamgiri [Text], Fasc. I—VI @ /6/ each	2	4
Nukhbat-ul-Fikr, [Text] Fasc. I	0	6
Nizámi's Khiradnámah-i-Iskandari [Text] Fasc. I and II @ /12/ each ...	1	8
Riyázu-s-Salátín (Text) Fasc. I —IV @ 6 each	1	8
Suyúty's Itquán, on the Exegetic Sciences of the Koran, with Supplement, [Text] Fasc. II—IV, VII—X @ 1 each	7	0
Tabaqát-i-Násiri, [Text] Fasc, I—V @ /6/ each	1	14
Ditto [English] Fasc. I—XIV @ /12/ each	10	8
Tárikh-i-Firúz Shahi, of Zia-al-din Barni [Text] Fasc. I—VII @ /6/ each	2	10
Tárikh-i-Baíhaqí, [Text] Fasc. I—IX @ /6/ each	3	6
Tárikh-i-Firozshábi of Shams-i-Siraj Afif [Text] Fasc I—V @ /6/ each	1	14
Tuzak-i-Jahangiri (English) Fasc I	0	12
Ten Ancient Arabic Poems Fasc. I		
Wis o Ramin, [Text] Fasc I—V @ /6/ each	1	14
Zafarnamah Vol. 1 Fasc. 1—9 Vol. II-Fasc 1- 8 @ /6/ each ...	1	6

893.7112
N231
V.1
548536

548536 FEB 17 1964 RU

* بسم اللّٰه الرّحمٰن الرّحیـــم *

ستایش بیکران و نیایش بے اندازہ مالک الملکے را سزد
کہ آثار پادشاهان نامدار و مآثر اُمرای کامگار نمونہ ایست
از قدرت شاملہ و ارادت کاملۂ او - فرمان فرمائے کہ احکام
بالغہ اش دل و دست جہانیان را فرا گرفتہ - هیچ ذرۂ را
بے اقدار جلیل المقدار او حرکتے میسور نیست - و بے حکم
محکم او هیچ متحرکے را سکونے مقدور نہ - انتظام بخشے کہ
بساط بسیط را بوجود سلاطین عالی‌تبار زیب و زینت دادہ مهد
امن و امان ساخت - و نوئینان بلند مقدار را با تخت نشینان
نسبت جوارح با دل بخشیدہ واسطۂ انجاح امور عامۂ برایا
گردانیدہ - نافذ الحکمے کہ بیک لفظ کن عالم عالم مصنوعات را
از ممکن عدم بعرصۂ وجود آورد - بالغ الحکمتے کہ در خلقت
اشیا جہان جہان لطائف (کہ صاحب طبعان از دریافت آن بعجز

گرایند) ودیعت نهاد * لراقمه * * نظم *

خدایا بحکم تو اندر جهان * زمین ساکن است و روان آسمان
بزرگي ده جنّ و آدم توئي * همه شه شهنشاه عالم توئي
و درود نامحدود برقافله سالارے که پس از بعثت اتباع احکام
آلهي نموده قلت متابعان و کثرت مخالفان را بنظر در نیاورد
و بر گمراهان ضلالت منش غوایت بنیان تاخت و تاراج برده
شکستهای متواتره داده جزای اعمال در کنار آنها نهاد - تا آنکه
دین متینش روی عالم را فرا گرفت - و باطراف و اکناف
رسیده رواج و روائي یافت * لراقمه * * نظم *

محمد شه ملک دنیا و دین * که تیغش برانداخت بنیاد کین
بخیل رسل جمله تاج سر اوست * که ختم سري چون نبوّت برو ست
و بر آل خیر مآل و اصحاب نیک نصاب او باد - که رکن رکین
ایوان حکم راني و درے از معمورهٔ همه دانی او یند *

اما بعد بر تماشائیان این بازیچهٔ عبرت و ناظران این تماشا گاه
اعتبار مخفي نماند - که والد مغفور راقم این سطور میر
عبد الرزاق (که مخاطب به صمصام الدوله گردیده) در ایام (که
تطب پورهٔ اورنگ آباد حالت انزوا داشت) چون در فن سیر
آگاهي بهم رسانیده (حتی که احوال سلاطین تیموریهٔ هندوستان
ی عهد آنها سر زبانش بود) و در نسب داني قسمے
ش رسیده (که اکثرے نام و احوال نیاگان خود ازو

تحقیق میکردند) برای صرف وقت مشغلهٔ اندیشیده بتالیف
این نسخه (که مشتمل است بر احوال اُمرای عهد پادشاهان
مزبور) توجه مي‌گماشت - چنانچه احوال بسیارے ازانها مسوده
نموده و جمع از تسوید به تبییض برده بود - پس ازان (که
نواب آصف جاه بر سر عنایت آمده بحضور طلبداشته بکار
سرکار خود مامور گردانید - و پستر نواب نظام‌الدوله شهید دیواني
سرکار خود سپرده صاحب اختیار ساخت) اتمام آن نسخه در
پردهٔ التوا ماند - روزے محرر این کلمات ظاهر نمود که نسخهٔ
خوبے تمهید یافته - اگر اتمام مي پذیرفت - آن بزرگ بر زبان
آورد که تو تمام خواهي کرد - پستر آن مبرور بوکالت نواب
صلابت جنگ امتیاز افدرخته آخر سر در هر آن‌کار کرد - و خانه
بتاراج آمد - آن اجزا بغارت مردم رفت - بعد از چند سال
قدرے اجزا بدست آمد - میر غلام علي آزاد سلمه الله (که با
آن مغفور دوستی بسیار داشت) آن اجزا را فراهم آورده خطبه
و تمهید نوشته احوال آن مرحوم ضمیمه ساخت - و پس ازان
جزوے چند دیگر هم بهم رسید - چون راقم را فرمودهٔ آن بزرگ
بخاطر مي خلید همواره بخیال آن سرگرمي داشت - تا آنکه

درسال (۱۱۸۲) هزار و یکصد و هشتاد و در هجري شروع نموده
احوال تتمهٔ مردم از کتب تاریخ فراهم آورده انضمام داد
و تمهیدے (که والد مرحوم در ابتدا خود نوشته - و محرر بر بیاض

نقل گرفته بود) و خطبه و تمهیدے (که میر آزاد نوشته) با چهار ترجمه (که آن هم مرقوم قلم میر آزاد است) نیز ثبت نمود *

کتبے (که در وقت تالیف بنظر محرر این سطور بود) بدین تفصیل است - اکبرنامهٔ شیخ ابوالفضل مبارک - طبقات اکبري تالیف خواجه نظام الدین احمد - منتخب التواریخ تالیف شیخ عبد القادر بداوني - گلشن ابراهیمي مشهور بتاریخ فرشته تالیف محمد قاسم - عالم آرا تالیف سکندر بیگ منشی شاه عباس دارای ایران - هفت اقلیم تالیف امین احمد رازي - زبدة التواریخ تالیف نورالحق - اقبال نامه تالیف معتمد خان بخشي - جهانگیر نامه که جنت مکاني احوال دوازده سالهٔ خود نوشته - ذخیرة الخوانین تالیف شیخ فرید بهکري - مجمع الافغاني که کسے برای خانجهان لودي نوشته - پادشاه نامه تالیف ملا عبد الحمید لاهوري و محمد وارث - عمل صالح تالیف محمد صالح کنبو - وقائع قندهار - عالمگیر نامه تالیف محمد کاظم منشي - مرآت العالم تالیف بختاور خان خواجه سرا - تاریخ آشام - خلاصة التواریخ که در عهد عالمگیر پادشاه هندوئے نوشته تاریخ دلکشا مشتمل بر بعضے سوانح عهد عالمگیري که هندوئے نوشته مآثر عالمگیري تالیف مستعد خان محمد شافي - بهادر شاه نامه تالیف نعمت خان عالي - لبّ لباب تالیف خوافیخان تاریخ محمد شاهي - فتحیه تالیف یوسف محمد خان - تذکرهٔ

مجمع النفائس تالیف سراج الدین علي خان آرزو - مرآت واردات تالیف محمد شفیع واله تخلص - جهان کشا تاریخ نادر شاه تذکرهٔ سرو آزاد و خزانهٔ عامره هر دو مولّف میر غلام علي آزاد مرآت الصفا تالیف میر محمد علي برهانپوري - تاریخ بنگاله *

امید از مطالعه کنندگان این کتاب آنست که اگر سهوے یا خطائے بنظر آید در اصلاح کوشند - و بنظر عیب پوش پوشند *

مخفي نماند که مغفور مبرور جامع این نگارین نامه بنای تقدیم و تاخیر احوال اشخاص که مذکور اند بر سال فوت قرار داده چون سال فوت بعضے معلوم نشده بنابران تا سالے که احوال آنها نگارش یافته همان سال را بجای سال فوت اعتبار نموده شد *

للّٰه المنه این نامهٔ طرب افزا در سال (۱۱۹۴) یکهزار و یکصد و نود و چهار هجري باتمام رسید - و تاریخ اتمام از چنین صورت گرفت *

* نظم *

قلم حدیقهٔ آراست از بهار سخن * پسند اهل خرد عیش گاه هر دانا
سواد کلک بهار آفرین راقم آن * شکست ناز ارم رشک جنة الماوی
دبیر عقل رقم کرد سال اتمامش * زهے ادیب مصاحب مآثر الامرا
۱۱۹۴

تمهیدے که مولف مغفور این نسخه هنگام شروع بقید قلم آورده

از مبادی سن رشد و تمیز با وصف صرف اوقات بمتداولات

درسیّه شوقے بتصفّح سیر و تاریخ بود - هرگاه فرصتے دست میداد
برخے بسرگذشت سلاطین سابقه عبرتے فرا میگرفت - و لختے از احوال
نوئینان بلند مرتبه تنبّه (۲) میشد - گاهے کلام حکما و اصحاب تقی (۳)
بصیرتے می افزود - و وقتے موزون سخنان شعرا اهتزازے می آورد
تا آنکه در عشرهٔ ثالثهٔ سنین ندامت قرین (که ازان بعمر تغیر رود)
زمانه بکشاکش ملازم پیشگی افگند - و اوقات به تحصیل معاش
صرف گردید - پس ازان ترفّه و تنعّم باشغال دیگر انداخت
مساس صفحهٔ نماند - و آشنائی کتاب از میان رفت - مگر گاه گاهے
اندیشهٔ تسوید اندوختها پیرامون خاطر میگردید - تا ارمغانیئے
بنورسان عالم شهود سرانجام یابد - اما زمانه بزبان حال می سرائید *

* نظم *

* دماغ برفلک و دل بپای مهر بتان *
* چگونه حرف زنم دل کجا دماغ کجا *

ناگاه از نیرنگی تقدیر و بوالعجبی روزگار در سنه (۱۱۵۵) یکهزار
و یکصد و پنجاه و پنج عزلتے و انزوائے روی داد - که بظاهر آبستن
هزاران تشویش و خلش توهم میشد - لیکن دل رهین فراوان
آسودگی و آسایش بوده این فرصت غیر متصور و فراغ
نامترقب را مغتنم پنداشت - و همان دیرین آرزو سرایای دل گرفت

---

(۲) در [بعض نسخه] تنبیه (۳) نسخهٔ [۱] نفی - یا اصحاب
نهی باشد *

و کهنه تمنّا بتازگی گل کرد - اما ملاحظهٔ تجدید ترتیب مانع
تحریر گردید - چه هر آئینے و رشے (که بخیال میگذشت)
پیشینیان بدان اسلوب دفترها پرداخته اند - و سایر فرق را از
صاحب کمالان معنوی و والا دستگاهان صوری رأساً و ضمناً و اصالةً
و تبعاً هم بعنوان بسط و اطناب و هم برسم ایجاز و اختصار
استیعاب و استیفا نموده - و دل بدان نسق نمی گرائید - و از
قبیل اعلام معلوم می شمرد - که بغتةً بخاطر فرو ریختند که اگر
از آغاز نخستین سال جلوس عرش آشیانی (که ۹۶۳ نصرت اکبر ازان
منبی ست) تا زمان حال أمرای والا شان و نوئینان بلند مکان
(که در نوبت دولت خود برخے به نیروی اقبال و حسن نیت
خیر مآل مصدر أمور فخیمه و مظهر کارهای عظیمه گشته گوی
نیکنامی بستوده انجامی برده اند - و جوقے بباد بروت شوکت
و دستگاه و نخوت مال و جاه بخود سری و گردن کشی وبال
و نکال اندوخته) به تنسیق حروف تهجی نگارش پذیرند و در
ضمن احوال مقالات غریبه و حکایات عجیبه و تدابیر صایبه و
کاردانیهای شگرف و فوج کشیهای سترگ و بهادری نمایان
و مردانگی شایسته گذارش یابد و تقریباً کلیات سوانح دو صد
سالهٔ سلاطین ستوده شیم تیموریهٔ هندوستان شکر الله سعیهم
با بسیارے کهنه خانوادها ذکر پذیرد هرائینه بتازه نگارین صفحهٔ
تالیف نقشے نو می بندد - و این نامه را از مولّفات دیگران امتیازے

بهم میرسد - لهذا دل نوي گزين را بدين ترتيب غريب آئين داعية تصميم يافت - و چهرهٔ مقصود بشگرف وجهي روی نمود *

اگرچه درين وقت کتابے موسوم بذخيرة الخواقين (۴) تصنيف شيخ معروف بهکري متضمن احوال اُمرا بنظر رسيد و اکثر مطالب آن ضميمهٔ اين نسخه گرديد ليکن چون بنای آن بر اخبار سماعي مخالف تحقيق اهل اين فن بود و ماخذ اين نسخه کتب معتبرهٔ ثقات است رجحانے بديهي و مزيتے ظاهر بران متحقق و ثابت گشت - و چون در عهد عرش آشياني (که منتهای مناصب امارت پنجهزاري گري بود - مگر در آخر دولت آن پادشاه والا جاه دو سه کس بمنصب هفت هزاري پايهٔ عزت برافراختند) نوکری پادشاهي قدرے عظيم و منصبها اعتبارے سترگ داشته بسيارے در تليل منصبے صاحب جمعيت و دستگاه بوده اند بنابرين تا پانصدی آنوقت مذکور ساخت - و تا عهد فردوس آشياني و اواسط زمان خلدمکان (که کثرت مناصب و مراتب بميان آمد) تا سه هزاري و صاحب طبل و علم بقيد تحرير آورد و بعد ازان بنابر يساق پر مشاق (۳) دکن و افزايش نوکران و کم حاصلي ملک آن حلاوتها نماند - و رفته رفته اين دايره وسيعتر گرديد چنانچه درين زمانهٔ بے خير و برکت (که بسا هفت هزاري بهفت

(۴) نسخهٔ [ج] الخوانين (۳) در [بعضے نسخه] پر مساق *

و هشت روزگار خسارت زدهٔ ننگ و نام اند - و در هر ناحيه و جانب بسيارے شش هزاري و پنج هزاري سيلي خور شش و پنج چرخ بد سرانجام) بهفت و پنج اکتفا نمود - و بيشترے اسلاف (که بزاويه نشيني خمول فرسوده اند (۲)) به طفيلي داستان اخلاف گرامي رتبه بنام آوري جاويد زندگي اندوختند - و بسيارے ابنا و احفاد (که از بے رشدي بمناصب عاليه ترقي نکرده) در ذيل نياگان بلند مرتبه بفروغ بيان چهرهٔ احوال افروخته - و جوتے بنا بر کمالے از کمالات صوريهٔ حسبيه بلا تقيد منصب معتبر بنگارش آمد و اين نسخهٔ جامعهٔ کثير الآثار **بمآثر الاُمرا** مسمی گرديد *

چون درين دودمان سلاطين تيموريه برای هريک از آبای سامیه و اُمهات صافيه لقبے تعين مي يابد (چنانچه صاحبقران مراد از امير تيمور است - و فردوس مکاني اشاره بظهير الدين محمد بابر پادشاه - و جنت آشياني عبارت از نصيرالدين محمد همايون و عرش آشياني لقب عظيم جلال الدين محمد اکبر است و جنت مکاني ايما به نورالدين محمد جهانگير - و فردوس آشياني و اعلی حضرت هردو خطاب شهاب الدين محمد صاحبقران ثاني شاه جهان است - و خلدمکان مراد از نفس نامی محي الدين محمد اورنگ زيب عالمگير غازي ست - و خلد منزل قطب الدين

(۲) در [بعضے نسخه] فرموده اند *

محمدمعظم شاه عالم مخاطب ببهادرشاه است - و والدهٔ ماجدهٔ عرش آشیاني حمیده‌بانو بیگم ملقبه بمریم مکاني - و اُم محترمهٔ خلدمکان ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتازمحل - و همشیرهٔ کلان ایشان جهان آرا بیگم مدعو به بیگم صاحبه اند) بنابرین درین کتاب هرجا ضرورت داعي بود بنابر اختصار بالقاب اکتفا رفت - و بنام دیگر پادشاهان تصریح بکار آمد - مگر بعضے جا محمد شاه پادشاه را بلقب فردوس آرامگاه یاد نموده شد *

خطبه و تمهیدے که میر غلام علی آزاد ادامة الله بر سر اجزای فراهم آمدهٔ ابتداءً نوشتند

چون نسخهٔ مزبور رواج یافته فی‌الجمله نام شهرتے تحصیل نموده و نیز خطبهٔ مذکوره مشتمل بر احوال مولف مرحوم بود راقم سطور آنرا ضمیمهٔ کتاب گردانید *

حمد شاهنشاهے که اورنگ نشینان سلطنت را رتبهٔ والای جهانباني کرامت نمود - و مسند طرازان امارت را منصب پیش‌دستی این گروه والاشکوه مرحمت فرمود - و صلوة و سلام بر جهان‌پناهے که نظم و نسق کارامت بچه رونق پرداخت - و عالم جن و بشر را بمهر خدا داد نبوت مسخر ساخت - و آل فرخنده‌خصال که شاهزاده‌هاي والاتبار اند - و اصحاب تقدس انتساب که وزرای عالي مقدار اند *

اما بعد این کتابے ست ممتاز و کارنامه ایست بے انباز تصنیف مورد تائیدات یزداني جامع کمالات انساني امیر بے نظیر نواب صمصام الدوله شاه نواز خان علیه‌الرحمة و الرضوان که بخامهٔ سحرطراز بتحریر این‌نسخه پرداخت - و مدت پنج سال باحیای جمعے ابنای جنس خود صرف ساخت - ماهران فن اخبار و محققان وقائع روزگار مي‌شناسند که مصنف علیه الرحمة چه قدر خون از رگ اندیشه چکانیده - و مراتب تحقیق مطالب و تصحیح مقاصد بکجا رسانیده - اما اوراقے که بتسوید در آمد قریب دوازده سال در طاق نسیان ماند - و این طاؤس رعنا در کنج قفس بال و پرے بیفشاند (۲) - فرصت دست نداد که مسوده از سواد به بیاض بر آید و شب یلدا بصبح عالم‌افروز گراید - تا آنکه مصنف علیه‌الرحمة را جرعهٔ شهادت چشاندند - و نتائج طبع والا را بگرد یتیمي نشاندند - خانهٔ مصنف بتاراج درآمد - و کتب‌خانه یکقلم شیرازهٔ جمعیت گسیخت - فقیر غلام علي متخلص بآزاد حسینی واسطی بلگرامي (که با مصنف علیه الرحمة دوستی لانهایت داشت) بر فقدان این کارنامهٔ بے نظیر دستهای افسوس برهم مالید - و مدتے ریشهٔ سراغ در شش جهت درانید - هیچ گل نکرد که این نسخه کجا رفت - و بدست که افتاد - بعد یک سال‌کامل از شهادت

---

(۲) در [چند نسخه] نیفشاند *

مصنف علیه الرحمة سررشتهٔ تفحص بجائے رسید - و یوسف گم‌گشته چهرهٔ پیدائي را نمود - طرفه شگفتگي بهم رسید - و عجب انشراحے دست داد - فی‌الفور آستین بترتیب و تبییض این مسوده بر شکست و اوراق پریشان را شیرازهٔ جمعیت بر بست - و هرگاه این نسخهٔ مجزّا از کتب خانهٔ مصنف علیه الرحمة هجرت نموده جای دیگر افتاد از بے احتیاطي اجزاء نسخه یکجا نماند - و حکم اوراق خزان بهم رساند - بعد محنت تمام اوراق پراگنده فراهم رسید - لیکن ترجمهٔ قطب الملک عبدالله خان وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه (که مصنف علیه الرحمة بقلم داده بود) بمعرض تلف درآمد و ترجمهٔ امیر الاُمرا سید حسین علي خان برادر قطب الملک از اول ناقص بدست افتاد - و ترجمهٔ نواب آصف جاه و خلف او نواب نظام الدوله شهید مصنف علیه الرحمة خود بتحریر در نیاورده - و تنگ چشمیٔ روزگار فرصت نداد - جلالت شان این هر چهار امیر آفتاب‌نظیر ظاهر - و اثبات تراجم اینها درین نامهٔ والا قدر از جملهٔ ضروریات - اتفاقا فقیر تراجم اربعه را در تالیف خود، سرو آزاد لباس رقم پوشانیده - ترجمهٔ قطب الملک و نواب آصف جاه و نواب نظام الدوله شهید (۲) از سرو آزاد درینجا نقل افتاد - و ترجمهٔ امیر الاُمرا سید حسین علي خان هر قدر که

(۲) نسخهٔ [ا] بعینها از سروآزاد *

بدست آمد بحال داشته آغاز آن از سروآزاد انضمام پذیرفت و بعضے تراجم دیگر ضروري درین‌اجزا نیست - مثل ترجمهٔ شیخ ابو الفضل صاحب اکبر نامه که عمدگی او حاجت شرح ندارد و مصنف علیه الرحمة در انشا تتبع شان او میکند - و ترجمهٔ سعدالله خان وزیر اعظم فردوس آشیاني - و مصنف علیه الرحمة در بعضے مواضع حوالهٔ مطلبي بزبان قلم میدهد - و محل حواله ناپیدا ست - ازینجا مستفاد میشود که نامهٔ طراز علیه الرحمة تراجم عمدگان (۲) را در سلک تحریر کشیده - لیکن تندباد حادثه بغارت برد - و نیز قلم مصنف علیه الرحمة بعضے تراجم را ناتمام گذاشت - هرچه شد شد - و هرچه ماند ماند - اکنون کرا دماغ که این تراجم را فراهم آرد - و بالحاق پردازد - و دیباچهٔ کتاب مصنف علیه الرحمة خود املا نمود - مگر تحریر حمد و صلوة باقي مانده بود - فقیر (۳) فقرات حمد و صلوة نوشته مصدّر ساخت - و درین مقام اول ترجمهٔ مصنف علیه الرحمة ثبت میشود - بعد ازان شروع در تحریر اصل کتاب میرود - بعونه سبحانه تعالی *

(۲) نسخهٔ [اب] عمده را (۳) نسخهٔ [ب] فقیر در مکان حمد و صلوات آیهٔ قرآني را تبرکا تاج‌عنوان ساخت *

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان شهيد
خوافي اورنگ آبادي رحمه الله تعالى

نام اصلي او ميرعبد الرزاق است - و اصلش از اعيان سادات خواف - جدّ اعلاى او مير كمال الدين در عهد اكبر پادشاه از خواف سرے بهند كشيد - و در سلك عمده نوكران پادشاهي درآمد - پسرش ميرك حسين در زمان جهانگيري نوكرى درگاه سلطاني بامتياز داشت - پسرش ميرك معين الدين مخاطب به امانت خان در عهد شاه جهاني بمنصبے عمده فرق امتياز (۲) برافراخت - و در عهد عالمگيري بديوانى لاهور و ملتان و كابل و كشمير بنوبت سرفرازي يافت - و هنگامے (كه صوبه دارى ملتان بشاهزاده شاه عالم نامزد شد) نيابت صوبه داري بامانت خان ضميمهٔ ديواني قرار يافت - و او باقتضاى خطاب خود در كمال امانت و ديانت بسر مي‌برد *

وقتے در ايام ديواني حكم سلطاني بنام او صدور يافت - كه فلان‌شخص را روانهٔ درگاه بايد ساخت - امانت خان آن شخص را طلبيده تكليف رفتن درگاه سلطاني كرد - آن شخص گفت اگر شما كفيل آبروى من ميشويد ميروم - امانت خان جواب داد كه من بر شخصے كه با پدر و برادران سلوك چنين و چنان

(۲) نسخهٔ [ج] اعتبار *

كرده باشد (يعني عالمگير پادشاه) اعتماد ندارم - چگونه كفيل ميتوانم شد - مخبران اين خبر را به پادشاه رسانيدند - پادشاه در غضب آمد - و از منصب و جايگير (۲) و ديوانى خالصه عزل كرد - امانت خان ايامے معدود بيكار ماند - آخر پادشاه را نقش خاطر شد كه اين شخص از خدا ترسيد - و ملاحظهٔ من نكرد - همين وصف والا مربي شد - پادشاه او را باز نواخت و بمنصب و جايگير و ديوانى خالصه پيرايهٔ امتياز بخشيد و نوے شخصيت او ذهن‌نشين شد - كه در جميع مهمات قول و فعل او را اعتماد كلي بهم رسيد - ايامے (كه پادشاه در هند بود - و صوبه‌دارى دكن بخانجهان بهادر كوكلتاش عنايت فرمود) ديوانى دكن و بخشي گري و وقائع نگاري به امانت خان مرحمت شد - او ديواني را باستقلال تمام كرد - خان جهان بهادر اكثر بخانهٔ او مي‌آمد - و او را نظامت اورنگ آباد هم شده بود *

از جملهٔ پسران او چهار كس اعتبار بهم رسانيدند - اول مير عبد القادر ديانت خان - دوم مير حسين امانت خان كه يكے بديوانى تن و ديگرے بديوانى خالصه سرفرازي يافت و نيز امانت خان را حكومت بندر سورت مقرر شد - و بعد

(۲) نسخهٔ [ا ب ج] جايگير وخدمت عزل كرد *

فوت او حکومت آنجا بدیانت خان عنایت شد - و این دیانت خان پیش از حکومت سورت بدیوانی دکن مامور شده بود و بعد حکومت سورت دو باره بدیوانی دکن سر عزت برافراخت سیوم میر عبدالرحمن وزارت خان - متخلص بگرامي - او بدیوانی مالوه و دیوانی بیجاپور سربلندي یافت - شعر برجسته میگفت و دیوانے فراهم آورده - ازو ست * نظم *

* تا قافله سالار جنون فال سفر زد *
* دیوانهٔ ما دامن صحرا بکمر زد *

* دیگر *

* فصل گل آمد و من توبهٔ بیجا کردم *
* چه ستم برقدح و جور بمینا کردم *
* با رفیقان زخودرفته سفر دست نداد *
* سیر صحرای جنون حیف که تنها کردم *

چهارم کاظم خان که بدیوانی ملتان سرفرازي یافت - میر (۴) حسن علي پسر کاظم خان مذکور پدر نواب صمصام الدوله شاه نواز خان است - و نسب نواب صمصام الدوله از جانب مادر بمیر حسین امانت خان که بالا مذکور شد میرسد - میر حسن علي والد نواب صمصام الدوله در عمر بیست سالگي فوت کرد و فرصت نشو و نما نیافت *

(۴) نسخهٔ [ب] حسین علي *

مخفي نماند که اولاد میرک معین الدین امانت خان مذکور بحد کثرت رسید - و محلهٔ عظیمے ازین قبیله در بلدهٔ اورنگ آباد آبادي پذیرفت - و دیوانی دکن و اکثر خدمات عمدهٔ این ممالک باین دودمان تعلق گرفت - و عالمے از فیض این خاندان بهره اندوخت - دیوانی دکن بعد میر عبدالقادر دیانت خان به خلف او علي نقي خان مقرر شد - و بخطاب پدر یعني دیانت خان مخاطب گردید - و بعد وفات او این منصب والا بمیرک محمد تقي پسر او تفویض شد - و خطاب وزارت خان یافت - و بعد از انتقال او ببرادرش میر محمد حسین خان تقرر گرفت - میر محمد حسین خان در عهد نواب آصف جاه و بعد آن در کمال اعتبار بسر مي‌برد - و آخرها بخطاب یمین الدوله منصور جنگ سرفرازي یافت - و او و نواب صمصام الدوله در یکروز بمرتبهٔ شهادت فایز شدند *

اکنون باحوال نواب صمصام الدوله زبان قلم را رطب مي‌سازم مناقب این امیر بے نظیر زیاده ازانست که زبان قلم تقریر تواند کرد - یا وسعت قرطاس احاطه تواند نمود - حقا که چشم روزگار امیرے باین جامعیت کمالات ندیده - و سپهر کهن سال صاحب دولتے باین حیثیت در میزان نظر نسنجیده - از عنفوان نشوونما آثار رشد از ناصیهٔ او پیدا بود - و انوار استقبال از جبین حال جلوه مینمود - ولادت او بیست و نهم رمضان سنه (۱۱۱۱)

احدی عشر و مائة و الف در دار السلطنت لاهور واقع شد
چون اقرباء او اکثر در اورنگ آباد بودند باین علاقه در ریعان شباب
از لاهور باورنگ آباد آمد - در آوائل بمنصبے از پیشگاه نواب
آصف جاه (طاب ثراه) سرفرازی یافت - و بعد چندے بدیوانی
پادشاهی صوبهٔ برار مامور شد - و مدتے برین عهده قیام نمود
و بر وجه احسن سرانجام داد - نوبتے که نواب آصف‌جاه نوبتے
فرمود - کار میر عبد الرزاق خان نمکے دارد - چون محمد شاه والی
دهلي در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف نواب آصف جاه را
بحضور خود طلبید و نواب آصف جاه خلف الصدق خود نواب
نظام الدوله ناصر جنگ را به نیابت خود در دکن گذاشته عازم
دارالخلافه شد صحبت نواب صمصام‌الدوله با نواب نظام الدوله
گیرا افتاد - نواب نظام‌الدوله او را بدیوانی سرکار خود و دیوانی
پادشاهي هردو سرافراز فرمود - و او هردو خدمت عمده را
باستقلال تمام سرانجام داد - و دیانت و امانت را بمرحد
کمال رسانید *

چون نواب آصف جاه از هند بدکن لوای معاودت برافراخت
مخویان نواب نظام الدوله را بر سر مخالفت والد بزرگوار آوردند
رای نواب صمصام الدوله برین نبود - بلکه تحریض بر موافقت
مینمود - چون جمّ غفیر از مخویان هر طرف بودند گفتهٔ نواب
صمصام الدوله پیش نرفت - روزے که با پدر و پسر جنگ واقع

شد نواب صمصام الدوله بر فیل ردیف نواب نظام الدوله بود
چون فوج نواب نظام‌الدوله شکست خورد و مردم[۲] آصف جاهي
فیل او را حلقه کردند حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله خان وزیر
(که با نواب صمصام الدوله آشنائي داشت) با او گفت - که
نظام[۳] الدوله بخانهٔ پدر میرود - شما کجا میروید - شرط رفاقت
تا وقتیکه باید بجا آورید - اکنون ازین مهلکه کناره باید کرد
مشار الیه از فیل فرود آمده یکسو شد - و مدتے معاتب نواب
آصف جاه ماند - و انزوائے[۴] اختیار نمود - درین ایام بتحریر و تسوید
مآثرالامرا اشتغال ورزید - و مدت پنج سال اوقات برین منوال
گذرانید - آخر نواب آصف جاه در پایان عهد خود مطابق سنه
(۱۱۶۰) ستین و مائة و الف او را از عتاب برآورد - و بدستور
سابق بدیوانی برار مامور ساخت - و عنقریب نواب آصف جاه
در گذشت - و نواب نظام‌الدوله بر مسند پدر به نشست - و نواب
صمصام الدوله را از برار طلبیده بدیوانی سرکار خود بدستور
سابق سرفراز ساخت - و او باستقلال تمام عهدهٔ دیواني را
(که کار وزارت شش صوبهٔ دکن است) سرانجام داد - و چون نواب
نظام الدوله حسب الطلب احمد شاه فرمانروای هندوستان قصد

---

(۲) نسخهٔ [ا] مردم آصف‌جاه (۳) نسخهٔ [ج] نواب نظام الدوله (۴)
در [بعضے نسخه] انزوا اختیار نمود *

شاه جهان آباد کرد نواب صمصام الدوله را بدکن گذاشت - و وقت وداع انگشتری خود را بار عنایت کرد - و فرمود این مهر سایماني ست - لیکن نواب نظام الدوله تا دریای نربده (۲) رفته بر طبق حکم سلطاني بدکن عطف عنان نمود - و چون رایات نواب نظام الدوله در ملک ارکات خرامید و بر مظفر جنگ ظفر یافت نواب صمصام الدوله هر چند بنواب نظام الدوله عرض کرد که اقامت این آلکا (۳) مصلحت نیست محمد علي خان پسر انور الدین خان شهامت جنگ گوپاموئي را باتفاق فرنگیان انگریز درین ملک باید گذاشت که اینها برای تنبیه نصارای فراسیس پهولجهري (۵) کفایت میکنند نواب نظام الدوله گوش نکرد - و بعضے کوتاه اندیشان (که بنابر اغراض نفسانی خود اقامت آن ملک میخواستند - و برای منفعت جزوي چشم از انتظام کلي پوشیدند) مزاج نواب نظام الدوله را بر سر اقامت آن ملک آوردند - تا آنکه گذشت آنچه گذشت *

بعد شهادت نواب نظام الدوله ریاست بمظفر جنگ رسید

---

(۲) نسخهٔ [اب ج] نربدا - بالف (۳) در [نسخها] الکه بها مي نویسد اما در کتب لغت آلکا بالف آمده (۴) نسخهٔ [ج] نصارای فراسیس کفایت میکنند (۵) در [بعضے نسخه] پهلچهري - و در [بعضے] پهلچوري - و در [بعضے] پهلچوري - و در [بعضے جا] پهلچپوري *

و ازان ملک عطف عنان فرمود - و قریب شهر کرپه (۲) رسیده بقتل رسید - و مسند ریاست بتمکن نواب صلابت جنگ امیر الممالک خلف الصدق نواب آصف جاه زینت پذیرفت - و الویهٔ فیروزي از نواحی کرپه بر سر شهر کرنول رسید - نواب صمصام الدوله تا اینجا همراه لشکر بود - در کرنول از لشکر جدا شده بر جناح استعجال خود را بارونگ آباد رسانید - فقیر محرر ترجمه نیز باتفاق (۳) وقت با نواب صمصام الدوله از لشکر بارونگ آباد آمد نواب صمصام الدوله بشهر رسیده چندے خانه نشیني اختیار کرد و نهم رجب سنه (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف قصد حضور نواب امیر الممالک بحیدرآباد کرد - و بعد وصول حضور بصوبه داری حیدرآباد امتیاز یافت - و بعد چندے از صوبه داري معزول شده بارونگ آباد آمد - و گوشهٔ انزوا بر گزید - تا آنکه نواب امیر الممالک بارونگ آباد تشریف آورد و چهاردهم صفر سنه (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف نواب صمصام الدوله را بعطای خلعت وکالت مطلق خود و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب صمصام الدوله بر نواخت - و او مدت چهار سال بمنصب وکالت مطلق پرداخت و بحسن رای و تدبیر مهمات جزوي و کلي را طرفه رونقے داد

---

(۲) یا کرپه باشد (۳) در [چند نسخه] باتفاق نواب *

باوصف بے اسبابي طلسمے بربست - که عقل عقلا را حیران ساخت - چه وقتے (که وکالت بار مقرر شد) سرکار نواب امیرالممالک عجب حالتے داشت - که از بے زري نوبت بفروخت اثاث البیت رسیده بود - نواب صمصام‌الدوله نوعے حسن تردد نمود که آب رفته بجوی آمد - و نسق برهم خورده باز انتظام پذیرفت - سرکشان حلقهٔ اطاعت در گوش و کج‌مزاجان غاشیهٔ راستي بر دوش کشیدند و امن عجبے در ممالک بهم رسید - و رعایا و برایا در ظلال عدالت و انصاف طرفه آسودگي یافتند - و در عرصهٔ چهار سال مدت وکالت‌خود جمع و خرج ملک را برابر کرد - مي‌گفت سال آینده انشاءالله تعالی جمع بر خرج مي‌افزاید *

بالجمله بعد تقرر وکالت عنقریب رایات نواب امیرالممالک را در اهتزاز آورد - و بارادهٔ تنبیه رگهو بهوسله جانب برار متوجه شد و رگهو را مالش داده پنج لک روپیه پیشکش بر گرفت - و از برار رو بطرف نرمل کرد - سریا(۲) راو زمیندار نرمل از عهد نواب آصف‌جاه پای تمرد افشرده مکرر فوج سرکار را غارت کرده بود نواب صمصام الدوله بحکمت عملي اورا مقید ساخت - و ملک او را بضبط سرکار عالي درآورد - و در سال اول از وکالت این دو کار عمده بر کرسي نشاند - و ایام برشگال در حیدرآباد

(۲) در [بعضے نسخه] سریا راو *

گذرانید - و در سال دوم از وکالت سنه (۱۱۶۸) ثمان و ستین و مائة و الف نواب امیرالممالک را بملک میسور برد - و از راجهٔ میسور پنجاه لک روپیه پیشکش بر گرفت - و اوائل موسم برشکال بحیدرآباد معاودت نمود - درین ایام سلطان دهلي عالمگیر ثاني برای نواب صمصام الدوله ماهي و مراتب فرستاد - شخصے این مصرعه تاریخ یافت *

* ع *

۱۱۶۸

* از شاه هند آمد ماهي و هم مراتب *

در سال سیوم از وکالت سنه (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائة و الف کمک راو بالاجي کرد - بیانش اینکه راو بالاجي شهر سانور(۲) را محاصره کرد - افاغنهٔ سانور حصار شهر را مستحکم نموده پای جلادت افشردند - و بارها از حصار برآمده مردم مورچال را زدند - راو بالاجي عاجز آمد - و استمداد از نواب صمصام‌الدوله کرد - سبحان الله مثل راو بالاجي (که ممالک دکن و هند را بتصرف در آورده - و پادشاه دهلي و ارکان(۳) سلطنت را متزلزل ساخته) رجوع بنواب صمصام الدوله آورد - و دست بدامن استعانت زد - نواب صمصام الدوله نواب امیرالممالک را بکمک راو بالاجي برد - و لشکر را بسانور رسانید - و مورچال تایم کرد و آتش کاری توپخانه بجائے رسانید که افاغنه رنگ باختند

(۲) نسخهٔ [ب] شانور (۳) نسخهٔ [ب] و سلطنت اورا *

و دَر مصالحه زدند - بعد ازین نواب صمصام الدوله در فکر برانداخت نصاری افتاد *

مخفي نماند که چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ برای دفع مظفر جنگ بملک ارکات رفت مظفر جنگ باعانت نصارای فراسیس ساکن پهولچهري مصاف داده شکست یافت - نصاری به پهولچهري خزیدند - و مظفر جنگ دستگیر شد - باز نصاری باتفاق افاغنه راه غدر پیمودند - و نواب نظام الدوله را شهید ساختند و مظفر جنگ را بسرداري برداشتند - نوی(که راقم ترجمه در سر آزاد مفصل بقلم آورده) اینکه پیش ازین نصاری در بنادر مخصوص بودند و پا از حد خود بیرون نمیگذاشتند - بعد شهادت نواب نظام الدوله چیره (۲) شدند - و لذت ملک گیري دریافتند - بعضے ملک ارکات را فراسیس بتصرف درآورد - و بعضے آن اُلکا را نصارای انگریز فراگرفت و نیز انگریز بر بنگاله مسلط شد - و قلعهٔ بندر سورت را گرفت و هلمّ جرّا ابتدای (۳) بنای تسلط نصاری اینست *

القصه بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصارای فراسیس را نوکر گرفت - و رفیق خود ساخت - و بعد قتل او نصاری بصیغهٔ نوکري در رکاب نواب امیر الممالک شدند و سیکاکل و راج بندري و دیگر مواضع را در جایگیر خود گرفتند

---

(۲) در [اکثر نسخه] خیره (۳) نسخهٔ [ج] ابتدای تسلط نصاری *

و طرفه اقتدارے بهم رسانیدند - که حکم حکم ایشان شد موسي بوسي سردار نصاری بخطاب سیف الدوله عمدة الملک ناموري اندوخت - و حیدر جنگ صاحب اختیار سرکار عمدة الملک گردید - جنس و فصل حیدر جنگ اینکه نام اصلی او عبدالرحمٰن است - پدرش خواجه قاندر بلخي در عهد نواب آصف جاه از بلخ آمده اعتبارے پیدا کرد - و قوجدار مچهلي بندر شد - و محاسبهٔ سرکار بر ذمهٔ او برآمد - و او در مچهلي بندر با بعضے نصاری آشنا شده بود - باین علاقه به بندر پهولچهري رفت و در پناه نصاری نشست - حیدر جنگ دران وقت خرد سال بود و کورندور نام کپتان یعني حاکم پهولچهري او را بسیار دوست میداشت - و چون مظفر جنگ رئیس شد کورندور جمعے نصاری را بسرداری موسي بوسي همراه مظفر جنگ کرد - و عبدالرحمٰن را (بنابر اینکه جهت جامع بین المسلمین و النصاری است) همراه موسي بوسي داد - و چون عبدالرحمٰن جوهر قابل بود ترقی عظیمے کرد - و حل و عقد سرکار فرنگي بدست آورد - و باسد الله حیدر جنگ مخاطب شد *

الحاصل نواب صمصام الدوله بعد انفصال معاملهٔ افاغنهٔ سانور خواست که نصاری را از میان بردارد - نواب امیر الممالک باشارهٔ نواب صمصام الدوله نصاری را از نوکري بر طرف کرد - نصاری از لشکر جدا شده راه حیدر آباد گرفتند - و شهر حیدر آباد را

در اختیار خود کرده متحصّن شدند - نواب امیر الممالک متعاقب[۲] رسیده شهر را محاصره کرد - قریب دو ماه محاصره ماند - و جنگها باهم واقع شد - آخر بنا بر نفاق اعیان بصلح انجامید - و عمدة الملک و حیدر جنگ آمده ملاقات نمودند - و چون در ایام محاصره انتظام جایگیرات نصاری برهم خورده بود عمدة الملک و حیدر جنگ رخصت گرفته بطرف راج بندري و سیکاکول[۳] محالات جایگیر خود رخت بربستند - نواب صمصام الدوله برشکال در حیدر آباد بسر برد و در سال چهارم از وکالت سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف از حیدر آباد برآمد - رام چندر مرهته از عهد نواب آصف جاه بهالکي و غیره محالات توابع صوبهٔ بیدر جایگیرات لکوک در تصرف داشت - و از بے سلیقگي و بے حیثیتي بتقدیم لوازم نوکري نمي رسید - نواب صمصام الدوله خواست که جایگیرات را ازو انتزاع نماید - رام چندر باستعداد اسباب جنگ پرداخت - و حرکت مذبوحي کرده حلقهٔ اطاعت در گوش کشید - و جایگیرات او سواي بهالکي بضبط سرکار عالي درآمد - نواب صمصام الدوله اوائل برشکال با نواب امیر الممالک بارونگ آباد آمد - و درین ایام فوجے را فرستاده قلعهٔ دولت آباد را محاصره کرد - و از سادات بخاري (که از عهد عالمگیر پادشاه قلعه داري را متوارث بودند) قلعه را گرفت

(۲) در [اکثر نسخه] بتعاقب رسیده (۳) در [بعضے جا] میکاکل *

بعد ازین فلک شعبده‌باز ورق گرداني آغاز کرد - و در شکست نواب صمصام الدوله کمر کین بر بست - و آن همه عقل و هوشے که داشت ازو باز گرفت *

مجملا شرح واقعه اینکه - ز مشاهرهٔ سپاه بسیار بر ذمهٔ سرکار بود - مُغویان سپاه را برغلانیدند - سپاه هنگامهٔ تقاضا برپا نمودند نواب صمصام الدوله اگر قصد میکرد بسرانجام دو لک روپیه این فتنه فرو مي نشست - چون وقت زوال دولت رسیده بود اعتنا نکرد - بتاریخ ششم ذي القعده سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف مردم سپاه نواب شجاع الملک بسالت جنگ خلف نواب آصف جاه را از خانه برآورده پیش نواب امیر الممالک بردند - و خلعت وکالت مطلق از عزل نواب صمصام الدوله دهانیدند - طرفه بلواي عام شد - و اوباش و بازاریان شهر غلو کرده خواستند که بر خانهٔ نواب صمصام الدوله ریزند اما اسبابے بظهور آمد که تا شام بلوی در توقف افتاد - شب اهل بلوی متفرق شدند - نواب صمصام الدوله اندیشید که فردا اگر یورش نمایند با آنا مقابل شده نمي توان جنگید - بهتر آنکه کناره باید کرد - نیم شب احمال و اثقال ضروري بر افیال بار نمود و خانه را با امتعهٔ لکوک و اقسام نفائس و تنسوقات وا گذاشت و با جمیع اهل بیت ذکور و اناث قصد قلعهٔ دولتاباد کرد - از رفقاء او قریب پانصد کس سوار و پیاده حق رفاقت بجا آوردند - مشعلها

روشن‌کرده مصلح از خانه برآمد - و رو بظفر دروازهٔ حصار شهر پناه آورد - محافظان ظفر دروازه تاب اقامت نیاورده رو بفرار نهادند قفل دروازه شکسته از دروازهٔ شهر پناه برآمد - و قریب بصبح هشتم ذی القعده سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف بدولتاباد رسید بعد رفتن او بقلعه اثاث البیت او قدرے بتاراج غارتگران رفت و اکثر بضبط سرکار عالي درآمد - بعد چندے فوجے از سرکار تعین‌شد و قلعهٔ دولتاباد را محاصره کرد - و جنگها درمیان آمد *

نواب صمصام الدوله بشمائل رضیه و خصائل مرضیه متحلي بود اما گاه باشد که حق‌تعالی نظرکردهای خود را از نظر خلق مي‌اندازد و برای رفع مراتب اُخروي در دار الامتحان دنیا ببلائے مبتلا مي‌سازد مصداق این معني در نواب مذکور مشاهده افتاد - که با آن فضائل و شمائل جمیع خلائق امیر و فقیر و درباري و بازاري ازو برگشتند و جز بگیر و بکش حرفے بر زبان (۲) نمي آوردند - اگر کسے بر جادهٔ وفا قایم بوده دوستی او را بحال داشت کجا یارا که دم زند یا سلسلهٔ تلاشے جنباند - فقیر تنها خود را برآشوب قیامت زدم و نظر از مخالفت تمام عالم برداشتم - و با نواب شجاع الملک ملاقاتها نموده بنای مصالحت گذاشتم - و برای تمهید قواعد اصلاح و تشیید مبانی آشتي مکرر بقلعه رفتم - و بچه سخر پردازي

(۲) نسخهٔ [ب] زبانها *

و افسون کاري محاصرهٔ قلعه را بر خیزانیدم - و هنوز شروط مصالحه باتمام نرسیده بود که نواب نظام الدوله ثاني ناظم صوبهٔ برار از ایلچپور بارونگ‌آباد تشریف آورد - و نواب امیرالممالک او را بمنصب والای ولي‌عهدی خود مخصوص ساخت - و بنظام الملک آصف جاه مخاطب گردانید - نواب آصف جاه ثاني راقم ترجمه را طلبیده باستمالت نواب صمصام الدوله مامور ساخت - و طومار مطالب او را موافق استدعا دستخط فرموده حوالهٔ فقیر نمود طومار را گرفته بقلعه رفتم - و اورا سرگرم ارادهٔ حضور ساختم - نواب آصف جاه سرداران عمده را باستقبال فرستاد - نواب صمصام الدوله غرهٔ ربیع الاول سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه با سرداران استقبال ملاقات نمود - و همان روز ملازمت نواب آصف جاه ثاني و نواب امیرالممالک حاصل کرد و مورد انواع مراحم گردید *

درین ایام بالاجي راو بارادهٔ مخالفت قریب اورنگ آباد رسید و بسواس راو پسر خود را مقدمة الجیش کرد - و راجه رام چندر (که از موطن خود بعزم حضور نواب امیر الممالک بسندکهیر سي کروهی اورنگ آباد رسیده بود) مرهٔه او را درانجا محاصره نمود - و قافیهٔ او را تنگ ساخت - نواب آصف جاه از اورنگ آباد بسندکهیر (۲) نهضت فرمود - و رام چندر را از ورطهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] بسند کهیرا *

هلاکت را رهانید - و در عرض راه محاربات عظیمه بوقوع آمد
نواب آصف جاه داد شجاعت و جگرداري داد - و جمع (۲) کثیر
اعادي را بشمشیر آتشبار سپند مجمر ساخت - نواب صمصام الدوله
درین نهضت ملتزم رکاب بود - درین اثنا خبر آمد که عمدة الملک
موسي بوسي و حیدر جنگ از کار جایگیرات خود فراغ حاصل
کرده قصد حضور نواب امیر الممالک دارند - و بحیدر آباد
رسیدند (۳) - و حیدر جنگ نواب صمصام الدوله را متواتر خطوط
نوشت - و آن‌قدر مراتب اخلاص بمعرض اظهار درآورد که
مشار الیه را بر اخلاص او اعتماد کلي بهم رسید - و از مکر و بیم
غفلت تام روی داد - و لشکر فیروزي از سندکهیر معاودت نموده
در حوالی شاه گذهه رسیده بود که حیدر جنگ بحضور رسید
و لشکر بهیئت مجموعي باورنگ آباد آمد - و سواد شمالی
شهر مخیم شد *

نواب صمصام الدوله زمام اختیار خود را بکلي بدست
حیدر جنگ سپرد - و او براه چاپلوسیها در آمد - و دامے از مکر
و فریب بر چید - هرچند آشنایانے که بر خداع او آگاه شدند
بصراحت و کنایت بنواب صمصام الدوله خبر کردند باور ننمود
و تکیه بر اخلاص دشمن نموده خیر خواهی آشنایان را در میزان

---

(۲) نسخهٔ [ج] جمعے اعادي را (۳) نسخهٔ [ج] خط نوشت *

اعتبار نسنجید - تا آنکه بتاریخ بیست و ششم رجب سنه (۱۱۷۱)
احدی و سبعین و مائة و الف نواب امیر الممالک بسیر باغ بیگم
واقع اورنگ آباد تشریف برد - و حیدر جنگ مادهٔ خداع
آنجا مهیا ساخت - نواب صمصام الدوله و نواب یمین الدوله
که بالا مذکور شد حسب الطلب در باغ بیگم رفتند - هر دو را
نظر بند کردند - و بلشکر برده هرکدام را در خیمهٔ علیحده
جای دادند - و میر عبدالحي خان و میر عبدالسلام خان و میر
عبد النبي خان پسران نواب صمصام الدوله را نیز طلبیده با پدر
در یک خیمه مقید ساختند - و (۲) دور خیمه محافظان نصاری
نشستند - و خانهٔ نواب صمصام الدوله را در باره آنچه جمع شده بود
بغارت بردند - و مستورات سادات را از خانه اخراج نمودند
و اقربای نواب صمصام الدوله را و متوسلانے که فی‌الجمله استطاعتے
داشتند آنها را در قید شدید کشیدند - و زرها گرفتند - و ستمے
بر سادات گذشت که واقعهٔ کربلا بتازگي صورت گرفت *

الحاصل این حرکات بر حیدر جنگ مبارک نیامد - نواب
آصف‌جاه ثاني درین فکر افتاد که نقش هستی اورا از صفحهٔ روزگار
بشوید - وجهش اینکه حیدر جنگ با نواب صمصام الدوله نقض
عهد کرد - و اطمینان ازو برخاست - وجه دیگر اینکه حیدر جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ج] و در خیمه *

اول نواب آصف‌جاه را بے پر و بال ساخت - بعد ازان بقید نواب صمصام‌الدوله پرداخت - بیانش اینکه نواب آصف جاه فوج سنگینے از برار در رکاب آورد - و زمام و فتق مهمات ملکي و مالي در قبضهٔ اقتدار خود کرد - حیدر جنگ دید که با وصف نواب آصف جاه نقش تسلط من درست نمي‌تواند نشست - در شکست نواب آصف جاه افتاد - و بانواع حیله سازي فوج را از نواب جدا ساخت و زر سپاه هشت لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت - بعد ازان نواب صمصام الدوله را مقید کرد - و خاطر خود را از هردو طرف جمع نمود - و خواست که نواب آصف جاه را بهانهٔ صوبه داری حیدر آباد بحیدر آباد فرستد - و در قلعهٔ گلکنده نگاه دارد - و میدان را برای جولان خود خالي سازد و ندانست که تقدیر بر تدبیر مي خندد *

سیوم رمضان قریب باستوا سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف حیدر جنگ در خیمهٔ نواب آصف جاه آمد نواب آصف جاه پیشتر با مشیران خود مخفي قتل حیدر جنگ قرار داده بود - حضار محفل خاص حیدر جنگ را گرفته ذبح کردند و نواب آصف‌جاه بر اسپے سوار شده از لشکر تنها بر آمد - و این‌همه توپخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأتے نمود که کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - از مذبوح شدن حیدر جنگ عمدة الملک موسي بوسي و دیگر اعیان لشکر

هوش باختند - و درین رستخیز واقعه طلبان نواب صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبدالغني خان پسر خرد نواب صمصام الدوله را شربت شهادت چشانیدند - طرفه اینکه حیدر جنگ (که در حقیقت قاتل این سادات است) چهار گهڑي پیشتر از سادات بقتل رسید - و قتل او را نواب صمصام الدوله بگوش خود شنید و گفت که حالا سلامت ما هم بنظر نمي آید (۲) - و باستقلال تمام مستقبل قبله نشست - تا آنکه لچهمنان (۳) نام هندوئے از رفقاء نصاری آمد - و شهید ساخت - پدر و پسر را در مقابر آباء (که جانب جنوبی شهر قریب بدرگاه شاه نور قدّس سرّه است) زیر خاک سپردند - و یمین الدوله را در قبرستان آبای او (که پائین گنبذ شاه نور قدس سره است) دفن ساختند - راقم ترجمه تاریخ شهادت هر سه سید آیهٔ کریمهٔ (وجوهٌ یومئذٍ مسفره) یافت - ۱۱۷۱ و نیز تاریخ شهادت نواب صمصام الدوله درین قطعه نظم کرد * نظم *

رفت صمصام الدوله زجهان * سیوم ماه شریف رمضان
سال این واقعه آن سید خود * گفت ما کشتهٔ عبدالرحمن ۱۱۷۱

و نیز این رباعی مستزاد در تاریخ نظم ساخت * رباعي *

* صمصام الدوله آن امیـــر والا - دانش آگاه *
* ناحق شده کشته درکمین‌گاه دغا (۴) - وا مظلوماه *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سلامتیٔ ما (۳) نسخهٔ [ج] لچمنان (۴) نسخهٔ [ب] این غم جانکاه *

* آزاد بعرض میرساند تاریخ - یاران‌شنوید *
۱۱۷۱

* کردند شهید ناکسان سید را - انّا للّه *

مخفي نماند که میرعبدالحي خان و میرعبدالسلام خان روز شهادت والد خود محفوظ ماندند - سببش اینکه میر عبدالحي خان را بتقریبی یک روز پیشتر از پدر جدا ساختند - و میر عبدالسلام خان را بعارضهٔ بیماري از خیمه در عمارت فرستادند - ازانجا که حیات هردو برادر مقدر بود حافظ مطلق (تعالی شانه) در دل اعدا انداخت که هردو پسر را از پدر جدا نمودند - در سلامت میرعبدالحي خان و میرعبد السلام خان نکتهٔ بخاطر راقم ترجمه القا شد که الاسماء تتنزّل من السماء - اسم حي و سلام کار خود کرد - و هر کدام مسمّای خود را محفوظ داشت *

القصه بعد کشته شدن حیدر جنگ نواب امیر الممالک و نواب شجاع الملک و عمدة الملک موسي بوسي و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ (که بعد قتل او تایم مقام شد) قصد حیدرآباد کردند - و بعد وصول حیدر آباد ذوالفقار جنگ بطرف راج‌بندري و سیکاکل محالات جایگیر خود رفت - و عمدةالملک راه پهولچهري گرفت - با ذوالفقار جنگ و زمیندار سیکاکل جنگ درمیان آمد ذوالفقار جنگ شکست فاحش خورد - و سپاه تمام بغارت در آمد و کارخانجات جواهر خانه و توشه خانه و افیال و توپخانه بدست زمیندار افتاد - و با معدودے جان بسلامت برد - و لچهمنان

قاتل نواب معصام الدوله بقتل رسید - و همچنین محمد حسین جماعه دار[۲] فرقهٔ کاردیان (که با جماعهٔ خود بر نواب معصام الدوله و اقربا و رفقاء او متعین بود - و انواع بدسلوکیها بعمل آورد) خود با جماعه کشته شد - و عمدة الملک موسي بوسي (که بطرف پهولچهري رفت) چینا پتن[۳] بندر انگریز را محاصره کرد و مکرر آتش کارزار اشتعال گرفت - آخر انگریز غالب آمد و عمدة الملک با کمال خستگي به پهولچهري گریخت - و در چند ماه انتقام خون سادات گل کرد - بلکه انتقامے (که از ذات حیدر جنگ شد) نواب معصام الدوله بگوش خود شنیده رفت *

نواب معصام الدوله جامع الکمالات بود - و با جمیع علوم آشنا مسائل هر فن در خزانهٔ حافظه حاضر داشت - و در شعرفهمي دم یکتائي میزد - و مصطلحات زبان فارسي خوب مي‌دانست میرزایان ولایت (که با او بر میخوردند) در مصطلحات داني تعجب میکردند - میگفت من در دو چیز دعوي دارم - یکے عدالت که بدقائق معاملت چنانکه باید وا میرسم - و حق را از باطل جدا مي‌سازم - دوم شعرفهمي - روزے با راقم ترجمه گفت که این مطلع فیضي مشهور است * * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] جمعدار (۳) در [بعضے نسخه] چینا پتن *

* مرا براه محبت دو مشکل افتاد است *

* که خون گرفته ام و یار قاتل افتاد است *

مطابق معنی ظاهر یک مشکل خون گرفته شدن عاشق است و مشکل دوم قاتل افتادن یار - پس نجات متعذّر - و بخاطر من معنی دیگر رسیده - یک مشکل اینکه عاشق خون گرفته است مبادا سوای معشوق دیگرے اورا کشد - مشکل دوم اینکه یار قاتل افتاده است - مبادا سوای عاشق دیگرے را کشد - هردو امر بر عاشق ناگوار است - منشی بے بدل بود - و انشاء او در خطوط نویسي طور خاصے دارد - حیف که مُنشآت او جمع نشد - اگر تدرین مي یافت چشم ناظران را کحل الجواهر میکشید - در تاریخ داني یکتای عصر مي زیست - خصوص احوال امرا و سلاطین تیموریهٔ هند که نسّابهٔ این گروه بود - برهانش همین کتاب مآثر الامرا ست که تدر آنرا صاحب این فن مي شناسد - کتب خانهٔ عظیمے از کتب عربي و فارسي فراهم آورد - و اکثر این کتب را بدست خود مقابله و تصحیح نمود - درین هنگامه کتب خانه برهم خورد اوصاف حمیدهٔ او زیاده ازان است که زبان تقریر ادا نماید - مثل علو مزاج و متانت رای که ارسطو را شاگرد او توان گفت - و وقار و تمکین و کوچک داي و غمخواری خلائق و عدالت و حیای چشم و وفا و صفا و صدق و راستي - با صفت دروغ سخت ناخوشي داشت - و دروغ گو را اصلا در نظر اعتبار نمي آورد و زرے

که او را حاصل مي شد همان وقت ده یکي برای مستحقان بر مي آورد - و خزانهٔ ده یکي علیحده میشد - و بر ارباب استحقاق صرف مي یافت - امیرے امارت زیب بود - وقتے که بر مسند مي نشست بے تکلف شان امارت را زیب میداد و شکوه ریاست در جبین او بچهره رونق جلوه مینمود - در هفته دو روز برای عدالت مقرر داشت - جمعه و سه شنبه - و مدّعي و مدّعی علیه را در حضور خود طلبیده بنفس نفیس متوجه تنقیح میشد - مراتب نظم و نسق ملک همه سر دست داشت در روز و شب اصلا خلوتے برای مشورت ملکي نبود - و هیچ مشیرے نداشت - دانایان عصر بر علوّ نظر و وفور عقل او آئینهٔ حیرت بودند - نماز صبح خوانده متوجه مهمات میشد وقت استوا تیلوله میکرد - و نماز ظهر خوانده باز رو بمهمات مي آورد - و تا نیم شب بلکه بیشتر بکارهای مالي و ملکي مي پرداخت - و اصناف مردم ارباب مطالب سوال و جواب خود را خود بالمواجهه مي کردند - و واسطهٔ دخل نداشت در دیوان بجبروت مي نشست - و در خلوت بکوچک دلي و انبساط تمام اختلاط میکرد *

نواب سالار جنگ بهادر نقل کرد که نواب صمصام الدوله بعد آمدن از قلعهٔ دولت آباد با من گفت که چنین معلوم شده بود که این اسباب ظاهري (که نزد من جمع شده) هیچ

باقي نماند - گفتم چه طور معلوم شد - گفت چنین بمن آگاهي دادند - و نیز نواب مذکور نقل کرد که روزے (که وکالت را ازو گرفتند - و هنگامهٔ عجبے برپا شد) من و جمعے کثیر در خانهٔ نواب صمصام الدوله شب (۲) بیتوتت کردیم - مردم را از فکر خواب نبرد - پگاه تر (که با نواب صمصام الدوله برخوردم) گفت امشب بحضور خواب رفتم - و نیز نقل کرد که نواب صمصام‌الدوله با من گفت که پیش از رفتن قلعه موجودات فراشخانه گرفته شد - دو صد و کسرے زیاده قالین و شطرنجي برآمد و روزے (که بقلعه رفتم) هیچ فرش نبود - دران حالت اصلا تغیرے بخاطر راه نیافت - راقم ترجمه گوید وقتے (که نواب نظام الدوله بملک ارکات تشریف برد - و بر مظفر جنگ ظفر یافت) عمال آن ملک حضور طلب شدند - و بعلاقهٔ دیواني بر در نواب صمصام‌الدوله خیمه نصب کرده آنها را جای‌دادند - روزے از خیمهٔ نواب صمصام الدوله برآمدم - شخصے دویده آمد - و گفت که حاجي عبدالشکور عامل معزول میگوید - که من در اختیار سزاولانم - از جا جنبیدن نمیتوانم - شما تا اینجا تصدیع کشید - فقیر با عامل مذکور آشنا نبودم - لیکن نرفتن دور از شیوهٔ مروت دیدم - رفتم - او از محاسبه و تقید سزاولان

---

(۲) نسخهٔ [ب] شب خواب بنوبت کردیم *

شکایت کرد - همان ساعت نزد نواب صمصام الدوله برگشتم (۲) و گفتم حاجي عبدالشکور نام عاملے در زمرهٔ عمال بر در حاضر است او را روبرو باید طلبید - نواب گفت ضابطه نیست که عامل محاسبه‌دار روبرو بیاید - گفتم نمیگویم که محاسبهٔ او معاف شود همین قدر میخواهم که یک مرتبه روبرو شود - نواب درمقام انکار بود - و من در مقام اصرار - آخر نواب او را روبرو طلبید و حالت او را مشاهده کرد - و شفقت بسیار نمود - گفت فردا بر در خانهٔ نواب نظام‌الدوله حاضر باید شد - و چوبدارے را تاکید کرد که هر وقتے که فلاني حاضر شود مرا خبر باید کرد - فردا حاجي عبدالشکور بر درخانه حاضر شد - و چوبدار خبر رساند نواب صمصام الدوله بنواب نظام الدوله عرض کرد - که حاجي عبدالشکور نام عاملے در زمرهٔ عمال محاسبه دار طلب حضور شده میر غلام علي بمن گفت که اورا یک مرتبه رو برو باید طلبید گفتم عامل محاسبه دار روبرو نمي آید - هرچند انکار بمبالغه کردم میر مرا نگذاشت - ناچار رو برو طلبیدم - حالا من هم بحضرت همین عرض دارم که یک مرتبه آن شخص رو بروی حضرت بیاید - نواب نظام‌الدوله حکم فرمود که حاضر شود همین که از در در آمد و نظر نواب نظام الدوله بر هیئت او

---

(۲) در [بعضے نسخه] رفتم *

افتاد چه مي‌بيند - پير نود سالهٔ منحني - پيراهني در بر و دستار سبزے بر سر - و عصا و تسبيحے (۲) در دست - صورت ولايت و محل ترحم - نواب نظام الدوله او را نزديک (۳) خود طلبيدة و نشاند - و حرفها پرسيد - و بر فرد محاسبهٔ او دستخط معاف کرد - و يوميه معين نمود - و سواري از سرکار خود عنايت نموده رخصت فرمود - مناقب (که از نواب صمصام الدوله رنگ بست بيان شده) نمے از سحاب و پرتوے از آفتاب است حق تعالى آن مرحوم را برحمت خاص نوازد - و صدر بهشت برين را بجلوس او مزين سازد *

پوشيده نماند که بعد (۴) از شهادت نواب صمصام الدوله چون لشکر بحيدر آباد رفت مير عبدالحي خان را همراه برده در قلعهٔ گلکنده نگاه داشتند - و مير عبدالسلام خان بنابر بيماري در اورنگ‌آباد ماند - اورا بقلعهٔ دولت آباد فرستادند - و نواب آصف‌جاه ثاني بعد قتل حيدر جنگ شبديز عزم جانب برار جولان داد - و فوج و سامان حرب فراهم آورده کمر به تنبيه جانوجي پسر رگهو بهونسله بربست - و با وصف قلت جمعيت اين طرف و کثرت غنيم لواى فيروزي برافراخت - و بعد ازان

(۲) نسخهٔ [ج] تسبيح (۳) نسخهٔ [ب] نزه‌يک طلبيد (۴) نسخهٔ [ج] بعد شهادت نواب *

روى توجه بحيدر آباد آورد - نواب امير الممالک (که براى نظم و نسق ملکي جانب مچهلي بندر خرامیده بود) عطف عنان نمود - و در سواد حيدر آباد ملاقات هر دو برادر واقع شد نواب آصف جاه بدستور سابق بر مسند (۲) ولايت عهد نشست و زمام مهمات (۳) مالي و ملکي بقبضهٔ اقتدار خود در آورد

و پانزدهم ذيقعده سنه (۱۱۷۲) اثنين و سبعين و مائة و الف مير عبدالحي خان را از قلعه برآورده از سر نو احيا فرمود سابق خطاب مير عبدالحي خان (۴) شمس الدوله دلاور جنگ بود بعد برآمدن از قلعه بخطاب پدر (يعني صمصام الدوله صمصام جنگ) و منصب ششهزاري پنج هزار سوار مورد عنايات گرديد - و مير عبدالسلام خان هم حسب الحکم از قلعهٔ دولت آباد برآمد - و با اهل بيت خود برخورد - سلمهما الله تعالى *

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى - اما بعد عرض ميدارد فقير عبد الرزاق الحسيني الخوارزمي الاورنگ آبادي که از مبادى سن رشد و تميز الخ (۵) - انتهى کلامه *

(۲) نسخهٔ [ب] بر مسند والاى ولي عهدي نشست (۳) نسخهٔ [ج] مهام . (۴) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۵) يعني تا آخر آنکه پيشتر در صفحهٔ [۵] گذشت *

مقدمه در فهرست کتاب

باید دانست که برخی ترجمهای رقمزدهٔ کلک بانی این نسخه بنابر راه یافتن افراط و تفریط بمسودها ناقص بود - حتی المقدور باتمام و اصلاح آن کوشیده بعد اختتام آن فهرس اسامی مردم مذکور الاحوال را جزو کتاب ساخته بعد اسماء ملحقه قاف الحاق بشنگرف رسم نمود - که فارق باشد میان گفتگوی آن بزرگ ومن هیچمدان - و این مجموعهٔ جلیل القدر بنقوش هفت صد و سي ترجمه زیب و زینت گرفت - چنانچه تفصیل ذیل آئینه‌دار این مدعا ست *

حرف الالف - هشتاد و پنج ترجمه

اسمٰعیل بیگ دراندي (ق) - اعتبار خان خواجه عنبر (ق) افضل خان خواجه سلطان - ادهم خان کوکه - اشرف خان میر منشي - ابراهیم خان اوزبک (ق) - آصف خان عبدالمجید اسکندر خان اوزبک - الغ خان حبشي (ق) - اعتماد خان خواجه سرا - آصف خان خواجه غیاث الدین علي - اعتماد خان گجراتي - امیر فتح الله شیرازي - و کیفیت وضع تاریخ الٰهي اسمٰعیل قاي خان ذوالقدر - آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ افضل خان شیخ عبد الرحمن - اسلام خان چشتی فاروقي ابوالفتح خان دکني - و بیان مذهب مهدویّه - احمد بیگ خان کابلي - اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهراني - و احوال نورجهان

بیگم - اعتبار خان خواجه سرا (ق) - ابراهیم خان فتح جنگ اسد خان معموري - اودا جي رام - افضل خان شکر الله اخلاص خان حسین بیگ (ق) - آصف خان ابو الحسن مشهور بآصف جاهي - و احوال ممتاز محل - اهتمام خان (ق) - اسلام خان مشهدي - اصالت خان عبد الهادي - امیر خان ابو البقا اعظم خان میر محمد باقر - اعتقاد خان شاه پور - الله یار خان پسر افتخار خان - احمد خان نیازي - آتش خان حبشي (ق) الله قلي خان اوزبک - الف خان امان بیگ - احمد بیگ خان برادرزادهٔ ابراهیم خان - اوزبک خان نذر بهادر - اخلاص خان شیخ آلهدیه (ق) - افتخار خان خواجه ابو البقا - ارادت خان میر اسحٰق - اشرف خان خواجه برخوردار (ق) - الله وردي (۲) خان - اکرام خان سید حسن (ق) - الله یار خان میر توزک (ق) - اسلام خان میر ضیاء الدین حسین - احتشام خان اخلاص خان (ق) - اصالت خان میرزا محمد - اعتماد خان شیخ عبد القوي - الله وردي خان پسر الله وردي خان - اعتقاد خان میرزا بهمن یار - اقضی القُضات قاضي عبد الوهاب - و احوال قاضي شیخ الاسلام - اسلام خان رومي - اعظم خان کوکه - افتخار خان سلطان حسین - آتش خان جان بیگ (ق) - امانت خان میرک معین الدین احمد - ایرج خان ولد قزلباش خان - اشرف

---

(۲) نسخهٔ [ا] الله وردي خان غرق - یا عرق - والله اعلم *

خان میرزا محمد اشرف (۲) - آغر خان پیر محمد (ق) - ارسلان خان ارسلان قلي (ق) - امیر خان میر میران - و احوال صاحب جي صبیهٔ علي‌مردان خان - امانت خان میر حسین - ارشد خان میر ابو العلا (ق) - اسمٰعیل خان مکها (ق) - ابو نصر خان پسر شایسته خان (ق) - امان الله خان نجیرهٔ الله وردي خان ابراهیم خان پسر علي مردان خان - احسن خان سلطان حسن (ق) امیر خان عبد الکریم - آصف الدوله جملة الملک اسد خان امیر الامرا حسین علي خان - اعتقاد خان محمد مراد فرخ شاهي و کیفیت گرفتاری محمد فرخ سیر پادشاه - اعتماد الدوله محمد امین (۳) خان بهادر (ق) - اخلاص خان اخلاص کیش (ق) - امین خان دکني - امین الدوله امین الدین خان بهادر سنبهلي (۴) (ق) اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر (ق) - امیر الامرا غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ (ق) - ابوالخیر خان بهادر امام جنگ (ق) ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ (ق) - آصف الدوله امیرالممالک (ق) - اسمٰعیل خان بهادر پني (۵) (ق) *

۲۹

حرف الباء - بیست و نه ترجمه

بیرام خان خانخانان - و احوال سلیمه سلطان بیگم - بهادر خان شیباني - باز بهادر بایزید - بابا خان قاقشال - بهادر

(۲) در [بعضے نسخه] میر محمد اشرف (۳) در [بعضے نسخه] امین‌خان چیني بهادر (۴) در [بعضے نسخه] سنبلي (۵) یا پٹني باشد *

پسر سعید بدخشي (ق) - باقي محمد خان کوکه (ق) پاینده خان مغل (ق) - پیشرو خان مهتر سعادت (ق) بهادر الملک (ق) - بیرم بیگ ترکمان - بهادر خان اوزبک (ق) بیکلر خان - بالچو (۲) قلیچ (ق) - بے بدل خان سعیدای گیلاني و کیفیت تخت طاؤسي - باقر خان نجم ثاني - بهرجي زمیندار بکلانه - و احوال آن اُلکا - بهادر خان روهله - پردل خان بیرام خان باقي خان چیله قلماق - پرتهي راج راٹهور (ق) - بهرام سلطان ولد نذر محمد خان - و احوال خانان توران - و کیفیت استرداد بلخ بهادر خان باقي بیگ - پادشاه قلي خان تهور خان - و کیفیت ابتدای بغي سلطان محمد اکبر - بزرگ امید خان (ق) - بهره مند خان میر بخشي - باقي خان حیات بیگ - و کیفیت نظر بند نمودن سلطان محمد معظم (۳) - بسالت خان میرزا سلطان نظر (ق) بیان خان شیخ فاروقي (ق) - برهان الملک سعادت خان (ق) *

۱۹

حرف التاء - شازده ترجمه

تردي بیگ خان ترکستاني - تاتار خان خراساني (ق) ترسون محمد خان - تولک خان توچین (ق) - تردي خان (ق) ترخان مولانا نورالدین - تخته بیگ سردار خان (ق) - تاش بیگ تاج‌خان (ق) - تربیت خان عبدالرحیم (ق) - تهور خان میرزا محمود - تربیت خان فخر الدین احمد - تقرب خان حکیم داؤد

(۲) در [بعضے نسخه] بالچوقلیچ (۳) در [بعضے نسخه] اعظم *

تربیت خان شفیع الله - تربیت خان میر آتش - و کیفیت تسخیر قلعهٔ ستاره - ترکتاز خان (ق) - تیغ بیگ خان میرزا کل (ق) *

حرف الثاء - دو ترجمه ۲

ثاني خان هروي - ثناء الله خان امان الله خان (ق) *

حرف الجيم - هفده ترجمه ۱۷

جعفر خان تکلو - جلال خان قورچي (ق) - جگ مال برادر خرد راجه بهارهمل (ق) - جانش بهادر (ق) - جهانگیرقلي خان لاله بیگ - جگناتهه پسر راجه بهارهمل (ق) - جان سپار خان ترکمان - جادو رای کایتهه - جهانگیر قلي خان شمس الدین جگراج عرف بکرماجیت (ق) - جان نثار خان قدیمي - جان سپار خان خواجه بابا (ق) - جلال کاکر (ق) - جعفر خان عمدة الملک جان سپار خان پسر مختار خان - جان نثار خان خواجه ابوالمکارم (ق) - چورا من جات (۲) *

حرف الحاء - بیست و دو ترجمه ۲۲

حاجي محمد خان سیستاني - حسن خان کهتریه (۳) - حیدر محمد خان آخته بیگي (ق) - حاجي یوسف خان (ق) حکیم مسیح الدین ابوالفتح - حکیم عین الملک شیرازي (ق) حکیم همام - حسن بیگ خان بدخشي شیخ عمري - و کیفیت

(۲) یا چورا من جات باشد (۳) در [بعضی نسخه] تکریه *

بغي خسرو - حکیم علي گیلاني - و حقیقت جنگ فیلان در حضور عرش آشیاني - و کیفیت حوضے که حکیم مزبور ساخته حاکم بیگ داماد اعتماد الدوله - و احوال اچهد رپ سنّاسي حکیم صدرا مسیح الزمان - حبش خان سیدي مفتاح - و احوال بعضے عادل‌شاهیه - حیات خان داروغهٔ آبدار خانه (ق) - حسام‌الدین خان - حکیم حاذق گیلاني - حقیقت خان اسحٰق بیگ (ق) - حسین بیگ خان اوزبک - حسن علي خان بهادر عالمگیرشاهي - و احوال رضي الدین خان - حکیم الملک میر مهدي - و بیان عروض استسقای محمد اعظم شاه (ق) - حسین خان خویشگي - و احوال شاه بیگ - حمید الدین خان بهادر عالم گیرشاهي (ق) *

حرف الخاء - چهل و چهار ترجمه ۴۴

خضر خواجه خان - و احوال سکندر سور - خواجه جلال الدین محمود - خواجه معظم برادر مریم‌مکاني - خان زمان علي قلي خواجه جهان هروي - خان عالم چلمه بیگ - خانخانان منعم بیگ خان جهان حسین قلي بیگ - خواجه شاه منصور شیرازي خداوند خان دکني - خواجه نظام الدین احمد - خواجه شمس‌الدین خوافي - و تحقیق خواف - خواجگي فتح الله (ق) خواجگي محمد حسین (ق) - خواجه جهان کابلي جهانگیري خسرو بے اوزبک - خان اعظم کوکه - و کیفیت فوت سلطان مظفر گجراتي - و ارتداد اکبر پادشاه - خانخانان عبد الرحیم - و احوال

میان فهیم - خدمت پرست خان رضا بهادر - خان جهان لودي خان عالم برخوردار - خواجه ابوالحسن قربتي - خان زمان امان الله خواجه جهان خوافي (ق) - خان دوران نصرت جنگ - خان جهان بارهه (ق) - خسرو سلطان ولد نذر محمد خان - خواجه عبد الهادي (ق) - خوشحال بیگ کاشغري (ق) - خواص خان بختیار خان (ق) - خلیل الله خان برادر خرد اصالت خان - خان دوران سید محمود - خانزمان میر خلیل - و کیفیت عشق سلطان اورنگ زیب با زین آبادي - خواجه عبد الرحیم خان (ق) - خانزمان شیخ نظام - خانجهان بهادر کوکلتاش میر ملک حسین - خدا بنده خان پسر هایسته خان - خان عالم اخلاص خان (ق) خانجهان بهادر کوکلتاش خان علي مراد (ق) - خاندوران امیر الامرا خواجه عاصم - و احوال نادر شاه (ق) - خدا یار خان ننهي (ق) خان زمان میواتي - خواجه عبدالله خان (ق) - خواجم قلي خان بهادر (ق) *

۲۱
حرف الدال - بیست و یک ترجمه

دریا خان عنایت - دستم خان (ق) - دولت خان لودي دیانت خان قاسم بیگ (ق) - دلاور خان کاکر - داراب خان میرزا داراب - دربار خان روهله - دیانت خان دست بیاضي دیندار خان بخاري (ق) - دولت خان خواص خان - دانشمند خان - داؤد خان قریشي - دیانت خان حکیم جمالا (ق) - دارب

خان بن (۲) مختار خان - دلیر خان داورزي (۳) - دلیر خان عبد الرؤف میانه (ق) - دیانت خان میر عبدالقادر - داؤد خان و بهادر خان و سلیمان خان (ق) - دلاور خان بهادر (ق) - دیانت خان میر علي نقي - دهیراج راجه جي سنگهه سوائي (ق) *

۶
حرف الذال - شش ترجمه

ذوالقدر خان ترکمان (ق) - ذوالفقار خان قرامانلو - ذوالفقار خان محمد بیگ - ذوالفقار خان نصرت جنگ - ذکریا (۴) خان بهادر هزبر جنگ (ق) - ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر *

۸۰
حرف الراء - هشتاد ترجمه

روپسي برادر زادهٔ راجه بهارهمل (۵) (ق) - راجه بهارهمل - راي سرجن هادا (ق) - راي لونکرن کچهواهه (ق) - راجه بیربر راجه تودرمل کهتري لاهوري - و ضوابط مستحدثهٔ او - راجه بهگونت داس - راجه مدهکر بندیله (ق) - راجه رام چند بگهیله (ق) - رام چند چوهان (ق) - راجه بکرماجیت پتر داس (ق) راي بهوج پسر راي سرجن هادا (ق) - راي درگا سیودیه (۶) (ق) راي راي سنگهه بهورتیه - و کیفیت قلعهٔ دیوگدهه (۷) (ق) - راجه

---

(۲) در [اکثر نسخه] بني مختار (۳) در [بعضي نسخه] داورني - اما گمان برم که داؤد زئي باشد (۴) املاي صحیح زکریا ست بزاي معجمه عجب که مولف این نام را در ذال آورده (۵) نسخهٔ [ا] بهارامل (۶) در [بعضي نسخه] سیسودیه (۷) نسخهٔ [ا] آیوگدهه *

رامداس کچهواهه - راجه باسو (ق) - راجه مان سنگهه پسر راجه بهگونت داس کچهواهه - و کیفیت اُلکای اُدیسه - راجه راج سنگهه کچهواهه (ق) - راجه رایسال درباري - رانا سکرا پسر رانا اردي سنگهه (ق) - راجه مها سنگهه و جگت سنگهه (ق) راجه سورجمل پسر راجه باسو - راجه سورج سنگهه راٹهور (ق) راجه بکرماجیت رای رایان - و کیفیت قلعهٔ کانگره - رای گوردهن سورج دهج - راجه برسنگهه دیو بندیله (ق) - رستم خان شغالي[٢] - رانا کرن پسر رانا امرا (ق) - راو رتن هادا پسر راو بهوج (ق) - راو سورج بهورتهیه (ق)[٣] - راجه بهارتهه بندیله (ق) راجه ججهار سنگهه بندیله (ق) - راجه رزق افزون (ق) رحمت خان میر فیض الله (ق) - راجه انوپ سنگهه بدگوجر - راجه گج سنگهه پسر راجه سورج سنگهه (ق) - راجه رامداس نروري (ق) - راجه کشن سنگهه بهدوریه (ق) - راو امرسنگهه پسر کلان راجه گج سنگهه (ق)[٤] - رای مکند کایتهه راجه جگت سنگهه پسر راجه باسو (ق) - راجه جیرام بدگوجر (ق) رشید خان انصاري - و کیفیت جلاله و نیاگانش - راجه بیتهل داس کور (ق) - راجه بهار سنگهه بندیله (ق) - راو ستر سال هادا نبیرهٔ راو رتن (ق) - راجه سیورام کور (ق) - راجه

---

(٢) در [بعضي نسخه] شمالي (٣) در [بعضي نسخه] بوندیله (٤) در [بعضي نسخه] کایت - یا کاتب باشد *

اندرمن دهندهیره (ق) - رام سنگهه ولد کرمسي راٹهور (ق) روپ سنگهه راٹهور (ق) - رستم خان مقرب خان (ق) - راجه انرودهه کور (ق) - راجه راجروپ (ق) - راجه رگهوناتهه (ق) رحمت خان حکیم ضیاء الدین - و احوال فوت دارا شکوه و مراد بخش (ق) - راجه تودرمل شاهجهاني (ق) - راو کرن بهورتهیه (ق) - راجه سجان[٢] سنگهه بندیله (ق) - راجه دیبي سنگهه بندیله (ق) - راجه رای سنگهه سیودیه (ق) - راجه رام سنگهه کچهواهه (ق) - رشید خان الهام الله (ق) - راو بهار سنگهه هادا (ق) - رضوي خان سید علي (ق) - رندوله خان غازي (ق) روح الله خان اول پسر دوم خلیل الله خان - روح الله خان خانه زاد خان (ق)[٣] - راو دلپت بندیله - و کیفیت کلاه پوشان فرنگ (ق) - رام سنگهه هادا (ق) - رستم دل خان - راجه جهیله رام ناگر (ق) - راجه محکم سنگهه کهتري (ق) - رعایت خان ظهیر الدوله (ق) - روشن الدوله رستم جنگ (ق) - راجه چندر سین (ق) - راجه سلتانجي بنالگر[٤] - راجه گوپال سنگهه کور (ق) راجه ساهوجي بهونسله[٥] (ق) - رکن الدوله سید لشکر خان بهادر نصیر جنگ - راجه بیر بهادر (ق) *

---

(٢) یا سبحان سنگهه باشد (٣) در (بعضي نسخه) راو دلیپ (٤) یا نبالگر باشد (٥) در [چند جا] بهوسله نوشته *

حرف الزاء - چهار ترجمه ٤

زين خان كوكه - زاهد خان پسر صادق خان (ق) - زاهد خان كوكه (ق) - زبردست خان (ق) *

حرف السين - پنجاه و پنج ترجمه ٥٥

سيف خان كوكه - سيد محمود خان بارهه (ق) - سيد احمد خان بارهه (ق) - سلطان خواجه نقشبندي - و كيفيت مشيري عرش آشياني - سيد حامد خان بخاري (ق) - سيد عبد الله خان پسر مير خواننده (ق) - سمانجي خان ترغوچي (ق) سيد راجو بارهه (ق) - سعيد خان چغتا - سيد قاسم و سيد هاشم بارهه (ق) - سيف خان سيد علي اصغر (ق) - سردار خان خواجه يادگار (ق) - سيد دلير خان بارهه - و كيفيت فيل سفيد (ق) سيد هزبر خان بارهه (ق) - سيف خان ميرزا صفي - سرافراز خان چغتا (ق) - سيد شجاعت خان بارهه - سپهدار خان محمد صالح (ق) - سعيد خان بهادر ظفرجنگ (٢) - سردار خان شاه جهاني سرافراز خان پسر لشكر خان (ق) - علامي سعدالله خان - و كيفيت دولتخانهٔ خاص - و حقيقت قرار داد داشتن تابينان (ق) - سيد منصور خان بارهه - سجان سنگهه و پرمدیو پسران سورجمل سيودية (ق) - سيد عالم بارهه (ق) - سيد هدايت الله صدر (ق) سيد اختصاص خان بارهه عرف سيد صلابت خان (ق) - سيد

(٢) نسخهٔ [ا] ظفرجنگ چغتا *

شجاعت خان بهادر بهكري (ق) - سعادت خان پور ظفر خان (ق) سيادت خان ميرزين الدين علي (ق) - سيد مظفرخان بارهه و سيد لشكر خان بارهه - سبل (٢) سنگهه سيوديه (ق) - سرافراز خان بلولي (٣) سيد اختصاص خان سيد فيروز خان (ق) - سيد عزت (٤) خان عبدالرزاق گيلاني (ق) - سيد اميرخان خوافي (ق) - سربلند خان خواجه رحمت الله (ق) - سيف خان فقير الله - سيف الله خان مير بحر - سيد عبدالله خان بارهه (ق) - سردار خان چيله و كيفيت نظر بند شدن سلطان محمد معظم - سيادت خان سيد ارغلان (ق) - سيدي ياقوت خان حبشي (ق) - سرافراز خان سيد لطيف (ق) - سيد حسين خان بارهه (ق) - سيد رستم خان دكني (ق) - سعد الله خان هدايت الله (ق) - سيد نجم الدين علي خان بارهه (ق) - ستر سال بنديله (ق) - سعادت الله خان (ق) سيف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلير جنگ (ق) - سيف الدوله سيد شريف خان بهادر (ق) - سعد الله خان بهادر مظفرجنگ (ق) سادات خان ذوالفقار جنگ (ق) - سراج الدوله انور الدين خان بهادر ظفر جنگ (ق) *

حرف الشين - پنجاه و چهار ترجمه ٥٤

شمس الدين محمد خان - شاه قلي خان نارنجي (ق) - شاه

(٢) در [بعض نسخه] سنبل سنگهه (٣) در [اكثر نسخه] بلولي

(٤) يا عرب خان باشد *

بداغ خان (ق) - شيخ گدائي كنبو - شيخ محمد بخاري (ق)
شاه محمد خان تلاتي - شيخ احمد فتح پوري - شاه فخر الدين (ق)
شجاعت خان عرف مقيم خان عرب - شيخ عبدالنبي صدر
شيخ عبد الرحيم لكهنوي - شيخ جمال بختيار (ق) - شهاب الدين
احمد خان - شيخ ابراهيم پور شيخ موسى (ق) - شيرويه
خان (ق) - شيخ عبدالله خان - و مجملے از احوال شيخ محمد
غوث و شيخ بهلول - شيخ ابو الفيض فيضي - شهباز خان كنبو
شريف خان اتكه (ق) - شاهم خان جلاير - شاه قلي خان محرم
شيخ ابوالفضل مبارك - شير افگن خان علي قلي بيگ - شريف
خان اميرالامرا - شجاعت خان شيخ كبير - شمشير خان ارسلان بے
اوزبک (ق) - شيخ فريد مرتضى خان بخاري - شجاعت خان
سلام الله عرب (ق) - شاه بيگ خان ارغون - شاه نواز خان بهادر ميرزا
ايرج - شير خواجه (ق) - شهباز خان معروف بشيرو روهله (ق)
شيرخان تونور - شير خان تربتي (٢) - شاه قلي خان وقاص حاجي (ق)
شادي خان اوزبک (ق) - شجاعت خان شادي بيگ (ق)
شاه بيگ خان اوزبک (ق) - شير خان سيد شهاب بارهه (ق)
شيخ مير خوافي (ق) - شاه نواز خان صفوي - شمس الدين خان
پسر كلان نظر بهادر (ق) - شمشير خان حيات تربتي (ق) - شجاعت
خان رعد انداز بيگ خان (ق) - شهامت خان سيد قاسم بارهه

---

(٢) در [نسخها] ترين نوشته ٭

شمشير خان تربتي - شيخ عبد العزيز خان (ق) - شريف الملک
حيدرآبادي - شايسته خان اميرالامرا - شجاعت خان محمد بيگ
تركمان (ق) - شجاعت خان بهادر محمد شاه نام (ق) - شهداد
خان خويشگي - شجاع الدوله - و احوال احمد شاه درانى (ق)
شجاع الملک اميرالامرا (ق) ٭

حرف الصاد - نه ترجمه

صادق محمد خان هروي - صادق خان ميربخشي - صلابت خان
روشن ضمير (ق) - صفدر خان خواجه قاسم (ق) - صف شكن
خان ميرزا لشكري (ق) - صف شكن خان محمد طاهر (ق)
صفي خان پسر دوم اسلام خان مشهدي - صلابت خان خواجه
مير خوافي - صف شكن خان مير صدرالدين (ق) ٭

حرف الضاد - يک ترجمه

ضياء الدوله پسر خواجه سعد الدين خان (ق) ٭

حرف الطاء - دو ترجمه

طيب خواجه جويباري - طاهر خان طاهر شيخ (ق) ٭

حرف الظاء - دو ترجمه

ظفر خان پسر زين خان كوكه (ق) - ظفر خان خواجه
احسن الله (ق) ٭

٣٠
حرف العين — سی ترجمه

علي قلي خان اندرابي (ق) - عبدالله خان اوزبک - عبدالمطلب خان (ق) - عرب بهادر - علي مردان بهادر (ق) - عزت خان خواجه بابا (ق) - عوض خان قاتشال (ق) - عبد الله خان فيروز جنگ - عزيزالله خان پسر يوسف خان (ق) - عاقل خان عنايت الله - و احوال ستي خانم (ق) - عبدالرحيم بيگ اوزبک (ق) عرب خان نور محمد (ق) - علي مردان خان امير الامرا و كيفيت هنگامهٔ اوزبکان در بلخ - عبدالله خان سعيد خان (ق) عسکر خان نجم ثاني (ق) - عبدالرحمن سلطان (ق) - عبدالرحيم خان پنجمين پور اسلام خان مشهدي (ق) - عنايت خان خوافي عبد الرزاق خان لاري (ق) - عاقل مير عسکري (ق) - عزيز الله خان پسر سيوم خليل الله خان (ق) - علي مردان خان حيدر آبادي (ق) - عيسى خان مبين (٢) - عنايت الله خان (ق) عضد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ (ق) - عبد العزيز خان بهادر شيخ مقبول عالم (ق) - عمدة الملک امير خان مير اسحٰق (ق) - علي محمد خان روهله (ق) - علي وردي خان ميرزا بندي (ق) - عماد الملک غازي الدين خان پسر امير الامرا فيروز جنگ (ق) *

---

(٢) در [بعض نسخه] متين ، و در (بعض جا) مکين *

٧
حرف الغين - هفت ترجمه

غازي خان بدخشي - و كيفيت اختراع سجده پيش عرش آشياني غيرت خان خواجه کامگار - غالب خان بيجاپوري (ق) - غضنفر خان پسر الله وردي خان - غيرت خان محمد ابراهيم (ق) غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ - غازي الدين خان بهادر غالب جنگ (ق) *

١٥
حرف الفاء - پانزده ترجمه

فرحت خان مهتر سکائي (ق) - فتح خان حبشي - و احوال ملک عنبر - فدائي خان ميرظريف - فدائي خان ميرزا هدايت الله فاضل خان آقا افضل (٢) اصفهاني - فيروز خان خواجه سرا (ق) فتح جنگ خان روهله - فاخر خان نجم ثاني (ق) - فيض الله خان پسر زاهد خان کوکه - فتح جنگ خان ميانه - فاضل خان شيخ مخدوم صدر (ق) - فدوي خان محمد صالح و صفدر خان محمد جمال الدين (ق) - فاضل خان برهان الدين - فضائل خان مير هادي - فتح الله خان بهادر عالمگير شاهي *

٢٩
حرف القاف - بيست و نه ترجمه

قرا بهادر خان (ق) - قاسم محمد خان نيشاپوري (ق) - قتلق قدم خان (ق) - قمر خان (ق) - قيا خان کنک - قطب الدين خان اتکه

---

(٢) در [چند نسخه] فاضل *

قاسم علي خان (ق) - قريش سلطان كاشغري - قاسم خان ميربحر
قطب‌الدين خان شيخ خوبن - قليچ خان اندجاني - قاسم خان تمكين (٢)
قاسم خان جويني - و كيفيت هوگلي بندر - قبچاق خان امان بيگ
تزلباش خان افشار (ق) - قزاق خان باقي بيگ اوزبک - قاضي
محمد اسلم - قليچ خان توراني - قاسم خان ميرآتش - قباد خان
ميرآخور - قطب الدين خان خويشگي پسر دوم نظر بهادر
قوام الدين خان اصفهاني - قلعه دار خان ميرزا علي - قليچ خان
خواجه عابد پور عالم شيخ (ق) - قاسم خان كرماني - قطب الدين
خان خويشگي عرف بايزيد - قطب الملک سيد عبد الله خان
وادر داد خان بهادر انصاري (ق) - قطب الدوله محمد انور
خان بهادر *

حرف الكاف - نه ترجمه

كمال خان گكهر - كاكر علي خان (ق) - كنور جگت سنگهه
كشن سنگهه راٹهور - كاكر خان عرف جهان خان (ق) - كار طلب
خان (ق) - گنج علي خان عبد الله بيگ (ق) - گيري سنگهه
كامگار خان پسر دوم جعفر خان (ق) *

حرف اللام - پنج ترجمه

لشكر خان اكبري - لشكر خان مشهدي - لشكر خان جان نثار
خان - لطف الله خان - لطف الله خان صادق (ق) *

(٢) در [بعضي نسخه] تمكين *

حرف الميم - يكصد و پنجاه و دو ترجمه

مصاحب بيگ - ملا مير محمد خان شيرواني - مير شاه
ابو المعالي - محمد سلطان ميرزا - مهدي قاسم خان - محمد
قاسم خان بدخشي - محمد قلي توقبائي (ق) - محمد قلي
خان برلاس - مجنون خان قاقشال - مير محمد خان مشهور
به خان كلان - معين الدين خان فرنخودي (ق) - مهر علي خان
سلدوز (ق) - ميرزا ميرک رضوي خان (ق) - محمد مراد خان
پسر امير بيگ (ق) - مظفر خان تربتي - مير معز الملک
اكبري - مير علي اكبري موسوي - ميرزا شرف الدين حسين
محب علي خان پسر مير نظام الدين علي (٢) - معصوم خان فرنخودي
مير گيسوی خراساني - مخدوم الملک عبد الله - و احوال شيخ
حسن علائي - مير زاده علي خان (ق) - ميرزا فولاد بيگ پسر
خدا داد برلاس - و مجملے از احوال ملا محمد تتوي - ميرزا
سليمان - محب علي خان رهتاسي - مير ابو تراب گجراتي - مير
شريف آملي - و تحقيق مردم نقطويه - مير مرتضى سبزواري
معصوم خان كابلي - ميرزا مظفر حسين صفوي - ميرزا جاني
بيگ ارغون - و احوال صوبهٔ ٹٹهه - ميرزا يوسف خان رضوي
مادهو سنگهه كچهواهه (ق) - مير حسام الدين - مخصوص
خان برادر خرد سعيد خان چغتا (ق) - مير معصوم خان

(٢) در [چند نسخه] لفظ علي نيست *

بهکري - ميرزا شاهرخ - ميرخليل الله يزدي - و احوال شاه نعمت الله ولي - محمد قلي ترکمان (ق) - مهترخان انيس (ق) ميرزا غازي بيگ - ميران صدر جهان - ميرزا چين قليچ ميرزا فريدون خان برلاس (ق) - محتشم خان شيخ قاسم (ق) ميرزا علي بيگ اکبر شاهي - ميرجمال الدين انجو - ميرزا راجه بهار سنگهه (ق) - ميرفضل الله بخاري - معظم خان شيخ بايزيد (ق) - محمد تقي سيم ساز - ملا محمد تقه محمد خان نيازي - مظفرخان ميرعبد الرزاق - مقرب خان شيخ حسو - مرتضى خان انجو - مصطفى بيگ ترکمان (ق) مهابت خان خانخانان - مختار خان سيزواري - ميرمحمد امين ميرجمله - و کيفيت اصفهان - محلدار خان - مرشد قلي خان ترکمان - و احوال مرشد قلي خان الله استجلو - مخلص خان برادر کلان الله وردي خان - معتمد خان محمد شريف - ميرزا رستم صفوي - موسوي خان صدر (ق) - مبارز خان رهله - مهيس داس راٹهور (ق) - ميرسيد جلال صدر - و احوال ملا محمد صوفي مازندراني - محمد زمان طهراني (ق) - مادهو سنگهه هادا (ق) - ميرزا والي - مکرمت خان ملا مرشد - و کيفيت بلدهٔ شاه جهان آباد - ميرزا حسن صفوي - مرتضى خان سيد نظام معتقد خان ميرزا بيگي - ميرزا عيسى ترخان - محمد علي خان محمد علي بيگ - مغل خان پسر زين خان کوکه - مير

شمس (ق) - مرشد قلي خان خراساني - و کيفيت دهاز و دکن ملتفت خان - معمور خان ميرابوالفضل - مکند سنگهه هادا (ق) معتمد خان محمد صالح خواني (ق) - مبارک خان نيازي ميرزا ابو سعيد - مصطفى خان خوافي - ميرک شيخ هروي مانوجي و پرسو جي - ملا علاء الملک - ميرجمله (٢) معظم خان و احوال سلطان شجاع - و کيفيت جنگ بهادر و آسام - ميرزا نودر ميرزا ابو المعالي - محمد صالح خان ترخان - ملا احمد نايته و تحقيق نوايت - مخلص خان قاضي نظاما (ق) - ميرزا راجه جي سنگهه کچهواهه (ق) - محمد قلي خان بهوسله - ميرزا سلطان صفوي - ميرزا مکرم خان صفوي - ميرزا خان منوچهر - مهابت خان لهراسپ - مبارز خان ميرکل - مرتضى خان سيد شاه محمد (ق) - مهاراجه جسونت سنگهه راٹهور - ميرسيد محمد قنوجي - و حکايت شيخ محمدي - ملتفت خان ميرابراهيم حسين محمد امين خان ميرمحمد امين - مختار خان شمس الدين مغل خان بلخي - محمد علي خان خانسامان - مهابت خان حيدرآبادي - موسوي خان ميرمعز (٣) - محمد بديع سلطان (ق) مصطفى خان کاشي - و حکايت آمدن محمد اعظم شاه نزد خلد مکان (ق) - مخلص خان عالمگيري - مرتضى خان سيد

---

(٢) در [بعضي نسخه] ميرمحمد سعيد ميرجمله معظم خان (٣) در [بعضي نسخه] ميرزا معز*

مبارک خان (ق) - محتشم خان میر ابراهیم - مطلب خان سبزواري
میرزا صفوي خان (ق) - منور خان شیخ میران (ق) - مختار خان
تمرالدین - میرزا یار علي بیگ (ق) - میر احمد خان اول - محمد
اسلم خان (ق) - منعم خان خانخانان بهادر شاهي - میرزا محمد
هاشم خطیفه سلطان - محمد مراد خان پسر مرشد قلي خان
محمد حسین (ق) - میرزا شاه نواز خان صدر الدین - مکرم
خان میر اسحٰق - میر ویس غلزي (ق) - محمد یار خان
پسر میرزا بهمن یار - میر جمله خانخانان عباد الله نام (ق)
مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ (ق) - محمد کاظم خان - و احوال
مولف تا رویداد انزوا - مبارز خان عماد الملک - معز الدوله
حیدر قلي خان اصفهاني (ق) - موتمن الملک جعفر خان (ق)
مها راجه اجیت سنگهه راٹهور - و کیفیت فوت سلطان محمد
اکبر (ق) - میر احمد خان کاني - و کیفیت هنگامهٔ محبوب خان
در کشمیر - معزالدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ (ق) - محمد
غیاث خان بهادر غیاث بیگ (ق) - محمد خان بنگش (ق)
موتمن الدوله اسحٰق خان (ق) - منهور خان خویشگي - محتشم
خان میر خان - مقرب خان پسر امین خان (ق) - مبارز الملک
سر بلند خان - مها راجه جانوجي جسونت بنالکر (ق)
مجد الدوله عبد الاحد (۲) خان (ق) *

(۲) در [بعضي نسخه] عبد الصمد خان *

حرف النون - پانزده (۱۵) ترجمه

فیابت خان عرب (ق) - نور قلیچ (ق) - نقیب خان میر
غیاث الدین - نورالدین قلي (ق) - نظر (۲) بهادر خویشگي - نجابت
خان میرزا شجاع - نوازش خان عبدالکافي - نامدار خان (ق)
ناصر خان محمد امان (ق) - نصیر الدوله صلابت جنگ (ق)
نظام الملک آصف جاه - نظام الدوله ناصر جنگ - نجیب الدوله
شیخ علي خان بهادر (ق) - نجیب الدوله نجیب خان (ق)
نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

حرف الواو - پنج (۵) ترجمه

وزیر جمیل (ق) - وزیر خان هروي - وزیر خان مقیم نام (ق)
وزیر خان حکیم علیم الدین - وزیر خان محمد طاهر *

حرف الهاء - شش (۶) ترجمه

هاشم خان پسر قاسم خان (ق) - هادي داد خان (ق)
هوشدار خان - هزبر خان خلف آله وردي خان (ق) - همت خان
میر عیسی - همت خان سپهدار خان *

حرف الیاء - هشت (۸) ترجمه

یوسف محمد خان کوکلتاش (ق) - یوسف خان کشمیري (ق)
یوسف خان ولد حسین خان تکریه (ق) - یعقوب خان بدخشي (ق)

(۲) در [چند جا] نذر بهادر بذال معجمه نوشته *

یاقوت خان حبشي - یوسف محمد خان تاشکندي - یکه‌تاز خان عبدالله بیگ - یلنگتوش خان بهادر (ق) *

حرف الالف - اسمٰعیل بیگ دولدي

از اُمرای فردوس مکاني ست - در دلاوري و کنگاش مسلم وقت بود - چون همایون پادشاه از ملک عراق مراجعت نمود و بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخت و کار بر محصوران دشوار گردید و اُمرا از میرزا عسکري جدائي گزیده هریک از قلعه پایان آمده خود را نزد پادشاه مزبور رسانیدند مشار الیه نیز شرف زمین بوسي دریافت - و پس از فتح قندهار حکومت زمین داور بمشارالیه مقرر شد - و در ایام محاصرهٔ کابل او بهمراهی خضر خواجه خان بر سر شیرعلي نوکر میرزا کامران [که بر طبق گفتهٔ میرزا از کابل بنابر غارت قافلهٔ ولایت (که بچاریکاران رسیده بود) رفته بعد غارت بنابر انسداد طرق (که مردم پادشاهي نموده بودند) نتوانست بکابل رسید - لهذا بجانب غزنین شتافت] تعین گردید - و در کتل سجاوند بشیرعلي مذکور رسیده بجنگ در پیوست - و مردم پادشاهي ظفرمند گردیده با فراوان غنائم بحضور جنت آشیاني رسیده مشمول عنایت گردیدند - و چون قراچه خان (که تقدیم خدمات شایان نموده مطرح عنایت بیغایت شده بود) بدر تنگ حوصلگي زده جمع کثیر را از راه برده بجانب بدخشان نزد میرزا کامران روان شد موصی الیه هم از فریب خوردهای او بود

ازین جهت در حضور پادشاه باسمٰعیل خرس ملقب گشته - و پس ازانکه پادشاه خود متوجه ملک بدخشان گردید روز جنگ با میرزا کامران مشار الیه دستگیر شد - و بشفاعت منعم خان جان‌بخشي یافته سپرد او شد - و در یورش هندوستان همراه رکاب خسرواني بود - و پس از فتح دهلي بهمراهی شاه ابوالمعالي بجانب لاهور نامزد شد - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* امتبار خان ناظر *

خواجه عنبر نام خواجه سرای مقرب فردوس‌مکاني بود - در سالے (که همایون پادشاه عزیمت عراق مصمم نموده از متصل قندهار روانه شد) او را با جمعے دیگر بنابر آوردن هودج مریم مکاني رخصت فرمود - او رفته خدمت پسندیده بجای آورد - و در سنه (٩٥٢) نهصد و پنجاه و دو هجري او در کابل بحضور رسیده ادراک سعادت ملازمت نمود - پادشاه اورا در خدمت شاه زاده محمد اکبر تعین فرمود - و پس از انتقال جنت آشیاني اکبر پادشاه او را روانهٔ کابل فرمود - که محمل مریم مکاني والدهٔ پادشاه را بحضور آورد - چنانچه در سال دوم جلوس او در رکاب مریم مکاني بشرف ملازمت امتیاز اندوخت - و بعد چندے بحکومت دهلي عام افتخار افراخته درانجا درگذشت *

* افضل خان *

خواجه سلطان علي نام - ابتدا در سرکار جنت آشیاني باشراف

خزانه اختصاص داشت - از رشادت و کارداني مشمول الطاف همايوني گشته در سنه (٩٥٦) نهصد و پنجاه و ششم صاحب ديوان (٢) خرج گرديد - يعني بمساعدت طالع ارجمند بمشرفي بيوتات امتياز يافت - و چون در سنه (٩٥٧) نهصد و پنجاه و هفت هجري ميرزا کامران برادر خرد جنت آشياني در مخالفت برادر بزرگوار (که زياده بر پدر اشفاق و الطاف مرعي ميداشت) بر دارالملک کابل استيلا يافت با متصديان و ملازمان پادشاهي در مقام گرفت و گير در آمده خواجه را نيز مقيد ساخت - و بزجر و تعدي نقد و جنس بر گرفت - و چون نهضت هندوستان پيش‌نهاد عزم پادشاهانه گرديد خواجه بوالا منصب ميربخشيگري علم ترفّع مي افراشت چون واقعهٔ ناگزير جنت آشياني ميان آمد تردي بيگ خان (که ادعاء امير الأمرائي داشت) باتفاق خواجه بانتظام مهمّات دهلي پرداخت - ازانکه در جنگ هيموی مشهور خواجه بهمراهي مردار انتظام بخش فوج قول بود در هنگامے (که آن بقال فتنه ساز خود بر قول تاخت آورد) خواجه را پاي ثبات از جا رفته باتفاق اشرف خان ميرمنشي و مولانا پير محمد شرواني (که برای شکست هنگامهٔ سپه سالاری تردي بيگ خان قابوئے مي جست) مسلک فرار اختيار نمود - چون أمرا انهزام خورده با هزاران خجالت و شرمساري بموکب اکبري (که از صوبهٔ پنجاب

(٢) در [اکثر نسخه] در سال نهصد *

بقصد محاربهٔ هيمو بسهرند (٢) رسيده بود) پيوستند بيرام خان تردي بيگ خان را فرصت نداده از هم گذرانيد - و خواجه را با ميرمنشي (که گمان نفاق و زرداري ميداشت) نظربند نمود - و پس ازان خواجه با ميرمنشي فرار نموده سفر حجاز اختيار کرد - و در سال پنجم اکبري بشرف آستان بوس استسعاد يافتند - و مورد افضال عرش آشياني شده بپايهٔ والای امارت و منصب سه هزاري مرتقي گرديد - مآل کار او و تاريخ فوتش بنظر شيرازه بند اين پريشان اوراق نرسيده *

* ادهم خان کوکه *

پسر خرد ماهم انکه است - که بفزوني عقل و درستي اخلاص نسبت قوي بعرش آشياني داشت - از زمان آسايش گهواره تا آرايش تخت بدوام ملازمت و وفور اعتبار و کثرت محرميّت و اعتماد ممتاز بود - در برهم‌زدگي دولت بيرام خان شريک غالب گشته تمشيت مهام ملکي و مالي از پيش خود گرفت - و با آنکه منعم خان وکيل السّلطنت هم شد باستقلال تمام بکارها مي پرداخت - ادهم خان از أمرای پنج هزاري ست ابتدا بمحاصرهٔ مانکوت در رکاب پادشاهي به بهادري و راد مردي بلندنامي اندوخته - آن قلعه ايست در کوهستان (٣)

(٢) نام سابقش مرهند است - در زمان اکبر شاه بسهرند زبان‌زد روزگار گشت (٣) نسخهٔ [ب] دلاوري - و راد مردي بمعنیٔ دلاويي ست *

سوالک بر تلّهٔ کوه فلک فرسا متضمن بر چهار قلعه - بر فراز کوهچها بطرز غریب ساخته اند - که تمامی آن یک حصن بنظر مي آید - سلیم شاه وقتے (که از مهم گکهران برگشت) اساس آن گذاشت - تا برای لشکر پنجاب مامنے باشد - مي‌خواست لاهور را ویران کرده آنجا آباد سازد - چه آن شهرے ست بزرگ - مسکن اقسام تجّار و اصناف مردم - باندک توجّه لشکر عظیم و یراق فوجها مهیّا توان کرد - چون سر راه فوج مغل واقع شده بود مبادا درانجا رسیده استعداد فراوان بهم رساند و کار از علاج بگذرد - درین اندیشه اجلش در رسید - در سال دوم سکندر سور درانجا متحصّن گشته آخر بزینهار گرائید - و قلعه تسلیم نمود - سال سیوم بیرام خان (که همیشه از ادهم خان متوهّم مي بود) محال هتکانتهه نزدیکی آگره مسکن طایفهٔ بهدوریه (که تمرّد و سرکشی آنها با سلاطین روزگار شهرهٔ آفاق بود) بجاگیرش مقرر کرد - تا بدین وسیله هم متمرّدان آن نواحي سزا یابند - و هم او در حضور نباشد - و بیک خیال دو کار شگرف صورت گیرد - با چندے از امرا رخصت داد ادهم‌خان بکوشش نمایان آن ضلع را عملي ساخته ارباب عصیان را بر انداخت - و بعد از آوارگی بیرام خان و اختتام کارش عرش‌آشیاني آخر سال پنجم مبادی سنهٔ (٩٦٨) نهصد و شصت

(٢) نسخهٔ [ج] هتّهکانتّهه (٣) نسخهٔ [ا ب] آفاق است *

و هشت هجري اورا با پیر محمد خان شرواني و امراء دیگر بتسخیر ولایت مالوه (که بیداد گري و مدهوشي باز بهادر مکرر بعرض رسیده بود) تعین نمودند - چون بنواحی سارنگ‌پور (که مستقرّ او بود) پیوست باز بهادر از مستي و بیهوشي (که شب و روز درین کار بود) اندکے بخود آمده در مقام پیکار نشست - پیوسته از طرفین دلاوران رزم آزموده بر آمده لوازم نبرد بجا مي‌آوردند - تا روزے چپقلشے عظیم بمیان آمد - باز بهادر شکست خورده بجانب خاندیس فرار نمود ادهم خان بسرعت شتابان خود را بسارنگپور رسانیده تمام اموال و اسباب او را با پاتران و کنیزان (که نغمهٔ حسن و حسن نغمهٔ ایشان در آفاق امتیاز (٢) و اشتهار داشت) متصرف شد - و ازین کامیابي و حصول خزائن و دفائن و امتعهٔ نفیسه (که اندوختهٔ سالها بود) (٣) کلاه نخوت او کج شد - و نشهٔ غرورش افزود هر چند پیر محمد خان نصیحت‌کرد سودمند نیفتاد - مملکت مالوه بامرا تقسیم کرده چند زنجیر فیل از جملهٔ غنائم همراه صادق خان ارسال حضور نمود - و خود بعیش و عشرت مشغول گشت - بخاطر عرش آشیاني گران رسید - اصلاح او اهم دانسته در شازده روز از آگره ایلغار فرمود - و بیست و هفتم شعبان

(٢) نسخهٔ [ج] انتشار و اشتهار داشت (٣) در فارسي نشه مي‌نویسند - اما این لفظ که عربي ست در اصل نشوة است *

سال ششم وقتی (که ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعهٔ گاگرون دو کروهی سارنگپور بر آمده میرفت) ناگاه موکب اقبال پیدا شد - بدریافت شرف زمین‌بوس مباهي گشت - عرش آشیاني یکسر بخانه‌اش رفته فرود آمدند - گویند ادهم خان خیال فاسد در سر داشت - و بهانه مي جست - روز دوم (۲) ماهم انگه با مردم محل رسید - و پسر را از گران خواب غفلت هوشیار ساخته آداب پیشکش و ضیافت بتقدیم رسانید - و آنچه از باز بهادر بدست آورده بود از صامت و ناطق با همه پاتران بنظر اشرف گذرانید - عرش آشیاني برخی را باو مرحمت نموده بعد وقفهٔ چهار روز علم معاودت بآگره افراشتند *

گویند چون عرش آشیاني لوای معاودت بر افراختند در منزل اول ادهم خان از سفاهت و بیخردي ماهم انگه مادر خود را (که صاحب اختیار محل بود) بران داشت که دو مغنّیهٔ حسینه از پاتران باز بهادر مخفي بدو حواله نماید - که بنابر دوارري کسے بحال آنها نخواهد پرداخت - اتفاقا همان ساعت بپادشاه خبر رسید - حکم مقام فرموده مردم را بتفحّص برگماشت - ادهم خان مضطر گشته هر دو را بصحرا سر داد چون متفحّصان گرفته آوردند ماهم انگه آن بیگناهان را بقتل رسانید - و عرش آشیاني اغماض فرمودند - لیکن همین سال باقتضای

(۲) نسخهٔ [ب] دهم - اما صحیح دوم است *

مصلحت ملکي حکومت مالوه به پیرمحمد خان باستقلال مقرر شد و ادهم خان حسب الطلب بحضور رسید *

چون شمس الدین محمد خان اتگه بقرب و اعتبار لوای تفوّق و برتري افراخته در جمیع امور خلافت دخل تمام داشت این مدهوش جواني و سیه مست دولت همواره برو حسد بردے - منعم خان خانخانان (که گرفتار همین بیماري بود) همواره بکهنه عیاري آن مغرور تهور و مغلوب خشم را بفتنه و غدر تحریک مینمود تا آنکه دوازدهم رمضان سال هفتم در دولتخانهٔ پادشاهي اتگه خان و منعم خان با اُمرای دیگر مشغول مهمات سلطنت بودند - ادهم خان بے اعتدالانه با جمعے از خود بے اعتدال تر رسید - همه بتعظیم برخاستند - اتگه خان نیم قیامے نمود - آن بے محابا دست بخنجر کرده متوجه اتگه خان شد - و اشاره بهمراهان کرد - بزخمهای جانگزا کار آن آقسقال دولت تمام کردند و پس ازان ادهم خان بے باکانه شمشیر در دست گرفته متوجه محل سرا شده بر ایوان مرتفع (که بر دور محل خاصه بود) برآمد - غوغا بلند گشت - عرش آشیاني از خواب بیدار شده از دیوار قصر سر بر آورده استکشاف احوال نمودند و بخشم و غضب شمشیر گرفته برآمدند - همین که ادهم خان بنظر آمد فرمودند که اي بچهٔ لاده اتگهٔ مرا چرا کشتي آن گستاخ پیش دویده دستهای عرش آشیاني گرفت - و گفت

پادشاه غور فرمایند - اندکے تلاش واقع شده - پادشاه دست از چنگ او کشیده مشتے بقوت بر روی او زدند - که معلق[۲] بزمین افتاد - بفرحت خان خاصه خیل و بسنگرام هوسناک (که ایستاده بودند) فرمودند - که چه تماشا میکنید - این دیوانه را بر بندید - آنها فرمان پذیر گشته بر بستند - حکم[۳] شد که از بالای صفّه سر نگون اندازند - دو مرتبه انداختند - تا گردن آن خود سر شکست - و باین طرز آن سفّاک هتّاک[۴] مطابق سنه (۹۶۹) نهصد و شصت نه هجري بقصاص مکافات رسید حسب الارشاد هردو نعش را روانهٔ دهلي ساختند - (دو خون شد)[۹۷۰] تاریخ[۵] است - گویند ماهم انگه (که درین وقت بر بستر بیماري افتاده بود) شنید که ادهم خان چنین بے اعتدالي نموده پادشاه مقید کردند - مهر مادري برداشته اورا بملازمت آورد شاید پسر را وا رهاند - پادشاه ماهم انگه را دیده فرمودند که ادهم انگهٔ ما را کشت - ما هم اورا کشتیم - آن عاقلهٔ روزگار گفت خوب کردند - اما نمي دانست که بسیاست رسیده - چون بیقین پیوست حفظ آداب حضور نموده بظاهر جزع و فزع

(۲) نسخهٔ [ب] معلق زنان افتاد (۳) در [بعضے نسخه] دیوانه سر را

(۴) نسخهٔ [ج] هناک بقصاص مکافات رسید (۵) چون این واقعه درسنه (۹۶۹) بوه تاریخ [دو خون شد] که عددش ۹۷۰ است غلط نخواهد بود زیراکه تاریخ گویان فرق یک یا دو عدد جایز داشته اند *

نکرد - لیکن رنگ از رو رفت - و دل بهزاران زخم مجروح گشت - پادشاه نظر بر قدم خدمت او بتسلی خاطرش پرداخته رخصت خانه فرمودند - آمده بسوگواري نشست - و مرضے که داشت رو بتزاید آورد - و بعد ازین واقعه بچهل روز بدار بقا شتافت - عرش آشیاني مشایعت نعش او نموده رقّتها کردند و باعزاز و احترام روانهٔ دهلي ساخته عمارت عالي حسب الحکم بر مزار ماهم انگه و ادهم خان اساس یافت *

* اشرف خان میر منشی *

محمد اصغر نام - از سادات حسیني مشهد مقدس است و صاحب طبقات اکبري او را از سادات عرب شاهي شمرده یحتمل که بنابر عموم و خصوص تباینے درین کلام نباشد - اما آنچه علامي شیخ ابو الفضل اورا سبزواري نوشته لامحاله از تحریفات نسخه نویسان است - در فن انشا و دقائق سخن ید طولی داشت و سر موئے از دقت یابي و موشگافي فرو نمي گذاشت - و در خطاطي و خوش نویسي بهفت قلم آستاد - خصوص در تعلیق و نسخ تعلیق سرآمد روزگار و یگانهٔ دهر بود - علم جفر را با عمل ورزیده - در ملازمان جنت آشیاني انسلاک یافته بمزید قرب و عزت درجهٔ اعتبار پیموده بخطاب میرمنشي امتیاز یافت - و پس از فتح هندوستان بخدمت میرعرضي و میر مالي اختصاص گرفت - و در قضیهٔ تردي بیگ خان (که با هیمو بقال در سواد

دهلي اتفاق افتاد و اکثرے دل بای داده راه گریز سپردند)
او (که در امر جنگ مشیر و همداستان بود) نیز[۲] در فرار زده
متهم بنفاق و بد دلي گردید - روزے (که بیرام خان تردي بیگ
خان را بقتل آورد) اشرف خان را با سلطان علي افضل خان
بعلت گریز پائي مقید ساخت - و پس ازان سفر حجاز اختیار
نموده سال پنجم اکبري سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت
هجري هنگامے (که عرش آشیاني از ماچهیواره باختتام مهم
بیرام خان متوجه کوه سوالک بود) شرف آستانبوس دریافت
ازان بعد همواره مشمول عواطف پادشاهي بوده بافزایش منصب
سر برافراخت - سال ششم هنگام معاودت رایات پادشاهي از مالوه
بخطاب اشرف خاني مشرف گردید - و در یساق بنگاله بهمراهی
خانخانان منعم خان دستوري یافت - در سنه (۹۷۳) نهصد
و هفتاد و سیوم در بلدهٔ گور (که بنابر سمّیت هوا وبای
عام شیوع یافته اکثر نوئینان عمده رهگرای فنا گشتند) رخت
هستي بر بست - بدو هزاري منصب رسیده - و با کمالات
دیگر موزون طبع بود - گاه گاهے اشعار صاف متین انشا میکرد
ازو ست *

* نظم *

* یا رب تو مرا بآتش قهـــر مسوز *
* در خانهٔ دل چراغ ایمـــان افروز *

(۲) در [اکثر نسخه] نیز بدر زده *

* این خلعت بندگي که شد پاره ز جرم *
* از راه کرم برشتـــهٔ عفـــو بدوز *

و در تاریخ آبشخورے (که مولانا میر در دار الخلافهٔ آگره
بنا کرده) گفته * نظم *

* در راه خدا کرده بنا ملا میر *
* چاهے ز برای نفع مسکین و فقیر *
* گر تشنه لبے بپرسد از سال بنا *
* گوئي[۲] آبے ز بقعهٔ خیر بگیر *

پسرش میر مظفر نیز در عهد اکبري بمنصب مناسب پایه افزای
روزگار خود گشته در سال سي و هشتم بحکومت ولایت اودهه
مي پرداخت - حسیني و برهاني نبائر اشرف خان در درر
اعلی حضرت بمنصب قلیل سرافرازي داشتند *

* ابراهیم خان ارزبک *

از امرای جنت آشیاني ست - در سال فتح هندوستان اورا
همراه شاه ابو المعالي بلاهور تعین کردند - که اگر سکندر سور
از کوهستان برآمده دست اندازي در ممالک پادشاهي نماید
تدارک آن باحسن وجوه بظهور رسد - پس ازان خان مزبور
سرهرپور[۳] مضاف جونپور بجایگیر یافته همواره با علي قلي خان

(۲) نسخهٔ [ج] گوید (۳) در [بعضے نسخه] نرهرپور - و در [بعضے]
به سرهرپور مضاف جونپور جایگیر یافته *

خان زمان بحفظ آنحدود مي‌پرداخت - تا آنکه بعهد عرش آشياني آثار بغي خانزمان و سکندر خان ازبک بروزی روز افتاد - و اشرف خان میر منشي فرمانے مشتمل بر موعظت پیش سکندر خان برد - سکندر خان بگرمي بر خورده گفت که ابراهیم خان آق‌سقال یعني ریش‌سفید و قرب جوار است - او را رفته مي‌بینم - و باتفاق وی متوجه بارگاه خسرواني میشوم - بدین ارادہ بسرهرپور رفت و ازان جا هر دو باتفاق نزد خان زمان رفتند - و قرار دادند که خان مذکور همراه سکندر خان بسمت لکهنو رفته آتش خلاف افروزد - چنانچه خان مذکور بدان سمت شتافته مصدر هنگامه آرائي شد *

چون منعم خان خانخانان با علي‌قلي خان‌زمان ملاقات کرده قرار بندگي ازو به تجدید گرفت و از حضور خواجه جهان (که مدار علیه مهمات سلطنت بود) رسید خانخانان خواست که باتفاق او بخیهٔ خان‌زمان درد - و خان مزبور را بگرو در لشکر خود طلبید - و قرار برین یافت که خان‌زمان والدهٔ خود و خان مزبور را با پیشکش لایق روانهٔ حضور نماید - لهذا خانخانان و خواجه جهان رو ببارگاه سلطاني نهادند - و خان مزبور را تیغ و کفن در گردن انداخته بنظر والا رسانیدند - و پس از قبول این معني و عفو جرائم خان زمان تیغ و کفن را از گردن او فرود آوردند - و چون بار دیگر خان زمان و سکندر خان سال دوازدهم

اکبري سلسلهٔ جنبان بغي و عدوان گشتند خان مذکور باتفاق سکندر خان بجانب اردهه شتافت - و چون سکندر خان راه بنگاله گرفت خان مزبور بوساطت خانخانان بعفو (٢) جرائم مشمول عواطف گشته داخل متعینان خانخانان گردید - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش اسمٰعیل خان است که علي قلي خان‌زمان قصبهٔ سندیله در جایگیر او داده بود - چون سال سیوم اکبري قصبهٔ مزبور بجایگیر سلطان حسین خان جلایر از حضور مقرر شد او در عمل دادن ایستادگي بمیان آورد - پس ازانکه بزور گرفت فوجے از خان زمان آورد - و جنگے کرده شکست یافت *

* آصف خان خواجه عبدالمجید هروي *

از فرزندان شیخ ابوبکر (٣) تایبادي ست - که از صاحب کمالان وقت بود - امیر تیمور چون در سنه (٧٨٢) هفت صد و هشتاد و دو بتسخیر هرات (که در تصرف ملک غیاث الدین بود) رو آورد بتایباد رسیده کس نزد شیخ فرستاد - که چرا به تیمور ملاقات نمي کني - گفت مرا با او چه کار - امیر خود رفت و بشیخ گفت - چرا ملک را نصیحت نکردي - جواب داد نصیحت کردم نشنید - خدای تعالی شما را برو گماشت - اکنون شما را نصیحت میکنم بعدل - اگر نشنوید دیگرے را بر شما

(٢) نسخهٔ [ا] بعفو تقصیرات مشهور (٣) نسخهٔ [ب] ابیادي - و در [بعض نسخه] تابیادي *

گمارد - امیر میگفت مرا در سلطنت بهر کس از درویشان صحبت شد هر کدام را از خود در دل وهمے دیدم - مگر شیخ که من خود را در حجاب مي یافتم *

خواجه عبد المجید در سلک ملازمان جنت آشیاني انتظام گرفته بحسن رشادت و کار داني در وقت نهضت هندوستان بدیوانی سرکار همایوني سر بر افراخت - و چون کهن روزگار بجلوس عرش آشیاني رونق جواني از سر گرفت خواجه بوفور کار طلبي از دیواني بسرداري رسیده جامع سیف و قلم گردید و دران هنگام (که عرش آشیاني بتقریب هنگامهٔ بیرام خان لوای عزیمت پنجاب بر افراشت) خواجه بخطاب آصف خان سر افراز گشته بحکومت دهلي مباهات اندوخت - و بتدریج صاحب طبل و علم شده بمنصب سه هزاري امتیاز یافت - و چون فتو نام غلام عدلي (که قلعهٔ چنار را متصرف بود) اظهار تسلیم آن نمود حسب الامر پادشاهي آصف خان باتفاق شیخ محمد غوث رفته آن قلعه را بصلح بر گرفت - تیولداری سرکار کره مانکپور بخان مزبور تفویض یافت - دران ایام غازي خان تنوري (۲) (که از اُمرای عمدهٔ افغان بود) مدتے در خدمت عرش آشیاني گذرانیده بدر فرار زده با برخے بولایت پنه (۳) (که ملکے ست

(۲) در [بعضے نسخه] تنرر- و در [بعضے] سور (۳) در [بعضے نسخه] بهته - و در [بعضے نسخهای اکبر نامه] پته آمده *

بسر خود) پناه برده در مقام فتنه انگیزي در آمد - آصف خان در سال هفتم براجه رام چندر والی آنجا پیغام بر گذارد - که در سلک خراج گذاران ممالک محروسه درشده مخالفان را بسپارد راجه (۲) از سر مایگی نخوت و غرور باتفاق آن مخاذیل آمادهٔ پیکار گردید - آصف خان چیره دستیها نموده پناه بردها را بقتل رساند - و راجه هزیمت یافته بقلعهٔ باندهو (که مستحکم ترین قلاع آن ولایت است) متحصن گشت - آخر بوسیلهٔ قبول بندگی درگاه و باستشفاع راجهائے (که مقرب بساط سلطنت بودند) حکم عدم مزاحمت باحوال راجه بآصف خان رسید خان مذکور دست ازان باز داشت - لیکن ازین فتح قوت و مکنتے تمام بهم رسانیده داعیهٔ تسخیر گدهه پیش گرفت چه جنوبی ولایت پنه ملکے ست وسیع مشهور بگونڈوانه - صد و پنجاه کروه طول - و هشتاد کروه عرض - گویند در باستاني زمان هشتاد هزار قریهٔ آبادان داشته - سکنهٔ آن گونڈ - که قومے ست فروتر - و اهل هند زبونش شمرند - پیشتر چندین راجها بسر مي بردند - درینوقت ریاست آنجا براني درگاوتي نام زنے رسیده - که بوفور شجاعت و حسن تدبیر و بسیاری داد و دهش تمام ملک را یک قامه ساخته - و گدهه بلدهٔ عظیم آن ملک است و کتنگه نام موضعے که بانضمام آن شهرت دارد *

(۲) نسخهٔ [ب] سرکشي *

آصف خان از جواسیس استکشاف مداخل و مخارج آن ملک کرده درسال نهم با ده هزار سوار عزیمت آن دیار نمود رانی (که درانوقت جمعیت فراهم نداشت) با معدودے آمادهٔ جنگ شد - و گفت مدته سالها ریاست آن ملک کرده باشم در حوصلهٔ فطرت من گریختن کي گنجد - مردن بناموس خوشتر از زیستن بعار است - اعیان آنولایت سماجت از کار بردند که قرار داد جنگ مستحسن - اما سررشتهٔ تدبیر از دست دادن نه آئین شجاعت است (۲) - چندے بجاهای محکم بسر باید برد تا تفرقهٔ لشکر بجمعیت گراید - بنابرین چندے باین وضع گذرانید - چون آصف خان گذهه را متصرف شده دنبال نمي گذاشت رانی سران لشکر را طلبیده گفت که خاطر من خواهان جنگ است - هر که خواسته باشد برود - جنگ من شق ثالث ندارد - یا مردن است یا فتح - بمحاربه رو آورد چون بیرساه پسرش زخمها برداشت گفت از معرکه او را برآورده بمامنے رسانند - و چون خود زخمي گشت بمعتبرے گفت که مغلوب جنگ شده ام - مبادا مغلوب نام و ننگ شوم حق نمک بجا آر - و بخنجر کار مرا اتمام کن - او جرأت نکرد ناچار جمدهر برآورده کار خود ساخت - آصف خان بتسخیر چورا گذهه (که قلعه ایست دارالملک آنجا - و بکثرت خزائن

(۲) نسخهٔ [ب] فراست •

و دفائن بر اکثر ممالک مزیت داشت - و بیر ساه مستحکم ساخته بود) روی توجه آورد - و پس از آویزش چون بیرساه مردانه فرو رفت قلعه مفتوح گردید - و بعد ازین فتح (که سرآمد فتوحات آصف خان بود) صاحب جواهر و خزائن بیقیاس شده نخوت و غرور را بخود راه داد - و بیراه روي پیش گرفت - از هزار فیل غنیمت دو صد فیل بحضور فرستاد - اما سال دهم (که خان زمان شیباني باتفاق امرای اوزبکیهٔ شرقي علم بغي برافراشته مجنون خان قاقشال را در قلعهٔ مانکپور محصور ساخت) آصف خان با پنج هزار سوار بکمک رسید - و چون عرش آشیاني باطفای نایرهٔ آن فساد بدان ناحیه پیوست او شرف (۲) ملازمت دریافته نفائس غنائم گذهه پیشکش نموده مجلای سپاه بنظر درآورد - و بتازگي مشمول عواطف گشته بتعاقب فیهٔ باغیه نامزد شد - لیکن متصدیان سلطنت (که چاشنهٔ خور رشوتهای او شده بودند) دریغوقت از راه طمع و حسد ذخیره اندوزي و خیانت ورزی او برمز و ایما میگفتند سخن سازان دو ربیه یکی را هزار ساخته بآصف خان میرسانیدند و او دل بای میداد - تا بیستم صفر (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه حفظ مرتبهٔ خود نکرده بتوهم واهي گریخت - و در سال یازده (که مهدي قاسم خان بحکومت گذهه تعین شد) آصف خان بهزاران (۳) حسرت دل ازان ملک برداشته با وزیرخان برادر خود حسب الطلب

(۲) در [اکثر نسخه] ملازمت دریافته (۳) نسخهٔ [ب] خرابي •

خانزمان در جونپور بدو ملحق گشت - در صحبت اول تجبّر و نخوت او دیده از آمدن پشیمان گردید - و چون معلوم کرد که خانزمان چشم بمال او دوخته بجدائي فرصت‌جو گردید - درین اثنا خان زمان او را همراه برادر خود بهادر خان بر سر افغانان فرستاده وزیر خان را نزد خود نگهداشت - بدانسان هر دو برادر موعد فرار قرار داده براه مانکپور هریکے گریخت - بهادر خان بتعاقب شتافته در آویخت - مردم آصف خان بهزیمت پراگنده شده خود دستگیر گشت - که ناگاه وزیر خان بسر وقت بهادر خان رسیده از سرگذشت آگهي یافت - چون مردم بهادر خان بتاراج اشتغال داشتند وزیر خان خود را راست کرد - ناچار بهادر خان فرار گزید - و اشاره کرد که آصف خان را (که بالاي فیل مقید بود) از هم بگذرانند یک دو شمشیر حواله کردند - سرانگشت دست جدا شده بر سر بیني زخمے رسید - که وزیر خان آمده خلاص ساخت - و هردو برادر در سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه بکره آمدند - آصف خان وزیر خان را نزد مظفر خان تربتي بآگره فرستاد - تا بوسیلهٔ او عفو جرائم شود - مظفر خان (که بموجب طلب در سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار روانهٔ پنجاب بود) وزیر خان را همراه برده در شکارگاه بملازمت عرش آشیاني رسانیده استشفاع تقصیرات نمود - حکم شد که آصف خان باتفاق مجنون خان در کره مانکپور بمحافظت سرحد قیام نماید - و در همین سال

(که عرش آشیاني بر سر خانزمان و بهادر خان ایلغار فرموده آنها را علف تیغ بیدریغ ساخت) درین جنگ آصف خان مراتب جانفشاني بکمال فدویت بتقدیم رسانید - و در سنه (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج پرگنهٔ بیاک از تغیر حاجي محمد خان سیستاني بجاگیرش مقرر شد - که سرانجام خود نموده در مهم رانا اودیسنگهه منقلای لشکر فیروزي باشد - چون در اواسط ربیع الاول سنه مذکور عرش آشیاني از آگره بمالش رانا نهضت نمود رانا قلعهٔ چیتور را بجیمل نامے (که سابق در قلعهٔ میرٹهه بود) سپرده خود بزوایای کوهستان متواري گشت - آصف خان در محاصرهٔ آن قلعهٔ استوار (که بر فراز کوهے ست - و ارتفاعش قریب بیک کروه - و آن کوه میان دشت مسطحے ست که بلندي و پستي مطلقا ندارد - و از پایان دورش شش کروه - و جائیکه دیوار است سه کروه - و سوای حوضهای بزرگ و سنگین که از آب باران پر میشود چشمهٔ آبے بالا نیز هست) مصدر خدمات شایسته و مورد کلمهای دست بسته گردید - پس ازان (که بعد از چهار ماه و هفت روز محاصره بیست و پنجم شعبان سنه مزبور سال دوازدهم اکبري قلعه مفتوح شد) تمام سرکار چیتور بجاگیر آصف خان مقرر گشت *

---

(۴) نسخهٔ [ا ب] بلند و پستی *

* اسکندر خان اوزبک *

از سلاطین زاده‌های آن قوم است - در خدمت جنت آشیانی مصدر کارهای شایسته گشته ابتدای عزیمت هندوستان بخطاب خانی امتیاز یافت - و پس از فتح بحکومت آگره اختصاص گرفت و در هنگامهٔ هیمو آنرا گذاشته در دهلی بتردی بیگ خان پیوست و بهمراهی او بسرداری جرانغار رو به پیکار آورد - چون دلیران هر دو سو دل از جان برداشته باهم آویختند هراول و جرانغار پادشاهی شرائط مردانگی بتقدیم رسانیده هراول و برانغار غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافت - و غنائم فراوان بدست افتاده سه هزار کس از مخالف بخاک نیستی فرو رفت - درین هنگام (که فتح چنین کرده در پی گریختها شتاب داشتند) هیمو بر تردی بیگ خان تاخته بفرار آورد - بهادران (که از تعاقب برمیگشتند) حیرت زده براه تردی بیگ خان میشتافتند - بالجمله اسکندر خان ناچار از معرکه عنان تاب گشته در سهرند بملازمت عرش آشیانی رسید - و در فوج مفلا با علی قلی خانزمان بجنگ هیمو (۲) تعین گشت - و پس از فیروزی بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست دارالملک دهلی از دست برد اوباشان دستوری یافت - او مسارعت نموده خیلی از نفوس شریره و اشخاص معطله را از زندان زندگانی خلاص ساخت - و غنائم موفوره اندوخت - و در جلدوی

(۲) نسخهٔ [ا] هیمون *

ترددات پسندیده بخطاب خان‌عالم عالم افتخار افراشت *

چون خضر خواجه خان حاکم پنجاب از پیش زدی سکندر خان سور (که مدعی ملک بود) برگشته در لاهور باستحکام برج و باره همت گماشت و او تحصیل آنولایت را مغتنم وقت دانسته سرگرم اجتماع مردم گردید عرش آشیانی عجالة الوقت سکندر خان را سیالکوت و آنحدود در جاگیر داده بر جناح استعجال روانه فرمود که اعتضاد خضر خواجه خان باشد - و پس ازان بتیولداری اودهه کامیاب گردید - چون آرام و آسایش شورهٔ مزاجان واقعه طلب در فساد انگیزی و فتنه پژوهی میباشد دهم سال اسباب طغیان سرانجام داده راه سداد واگذاشت - اشرف خان میرمنشی از بارگاه سلطنت تعین شد که مستمال تفقدات ساخته بحضور بیارد - او چندے بلیت و لعل گذرانیده نزد خان زمان شتافت - و باتفاق یکدیگر رایت بغی برافراخته هر یک بناحیهٔ دستمایهٔ آشوب گشتند - چنانچه اسکندر خان با بهادر خان شیبانی یکتائی گزیده در نواحی خیرآباد با میر معزالملک مشهدی (که از جانب پادشاه بمالش آن طایفهٔ ناسپاس تعین شده بود) عرصهٔ کارزار بر آراست هر چند آخرها بهادر خان چیره دستی یافت اما اسکندر خان اول جنگ شکست خورده آوارهٔ دشت هزیمت گردید - و در سال دوازدهم (که خانزمان و بهادر خان بار دیگر محرک سلسلهٔ بغی و فساد گشتند) اسکندر خان را (که نیز در اودهه دم نخوت میزد)

محمد قلي خان برلاس با فوج‌گران برسرش تعين گشته در اودهه محصور نمود - مدتے از طرفين جنگ قايم بود - چون خبر کشته شدن خانزمان و بهادر خان رسيد اسکندر خان شکيب باى داده از در مکر و تزوير در آمد - و آشتي پيش‌گرفت - و چندے بدين حيل بسر برده با اهل و عيال بکشتى چند (که براي همين روز آماده مي‌داشت) نشسته از دريا گذشت - و پيغام نمود که من برهمان عهدم - عنقريب ميرسم - چون زبانش با دل موافق نبود اُمرا از دريا عبور کرده سر در دنبالش گذاشتند - او خود را بقصبهٔ گورکهپور (که درانوقت در تصرف افغانان بود) رسانيده نزد سليمان کرراني حاکم بنگاله شتافت - و همراه پسرش بتسخير اُديسه رفت - چون برگرديد افغانان بودنش در ميان خويش مناسب نديده با وى در کمين غدر شدند - خان مذکور آگهي يافته بخانخانان (که در جونپور بود) ملتجي شد - سپه‌سالار استمزاج پادشاهي نموده بهزاران‌اميد طلب داشت - اسکندر خان ايلغار کرده بخانخانان پيوست - خان سپه سالار سال هفتدهم سنه (٩٧٩) نهصد و هفتاد و نه هجري همراه خود بملازمت پادشاهي آورده بذريعهٔ شفاعت آن عمدة الملک صفح جرائم او شده به تيولداري سرکار لکهنو مورد التفات گرديد - و وقت رخصت بعنايت چارقب و کمر و شمشير مرصع و اسپ با زين طلا سرافرازي يافته با خانخانان تعين کشت - و چون بلکهنو رسيد بعد چندے مزاج عنصرى او

از اعتدال طبعي بيرون‌رفته بر بستر بيماري افتاد - تا دهم جمادي‌الاول سنه (٩٨٠) نه صد و هشتاد تار و پود هستى او گسيخت از اُمراى سه هزاري بود *

* الغ خان حبشى *

از غلامان سلطان محمود گجراتي ست - در سلطنت او اعتبار يافته بمرتبهٔ سرداري رسيد - عوش‌آشياني در سال هفدهم جلوس (که متوجه احمد آباد بود) خان مذکور با جمعيت خود باتفاق سيد حامد بخاري پيش از امراى ديگر آمده استلام سدهٔ سلطنت نمود - و سال هيزدهم به تيول مناسب سرافراز گرديد و سال بيست و دوم بهمراهى صادق خان به تنبيه راجه مدهکر بنديله زميندار اوندچه تعين گشته در روز نبرد آثار جلادت بظهور آورده چپقلشهاى مردانه کرد - و سال بيست و چهارم [چون راجه تودرمل وغيره براى دفع فتنهٔ عرب (که آخرها به نيابت خان مخاطب گشته - و دران سال در مضافات صوبهٔ بهار گرد فساد انگيخته بود) مرخص شده] او نيز باتفاق صادق خان بکمک راجهٔ مذکور مقرر شد - و در گوناگون ترددات شريک خان مزبور بود - در جنگے (که چيتهٔ باغي کشته شد) (٢) سردارى جرانغار تعلق باو داشت - و مدتها تعينات صوبهٔ بنگاله بود تا آنکه درگذشت پسرانش بجاگيرات سرافراز گرديده درانجا بسر مي برند *

(٢) در [بعض نسخه] چينه - و در [بعض نسخهاى اکبرنامه] خبيطه *

* اعتماد خان خواجه سرا *

پهول ملک نام - در ایام حکومت سلیم شاه بجوهر رشدے که داشت بخطاب محمد خان ممتاز گشت - چون دولت افغانان بر افتاد او در سلک ملازمان اکبري منسلک گردیده خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بنابر آنکه متصدیان اشغال سلطنت از خیانت ورزي و بد نیتي یا از بیوقوفي و ناپروائي در معموري خانهٔ خود کوشش نموده گنجها برای خود سامان مي دادند و در تحصیل خزانهٔ پادشاهي تا بتکثیر و افزونی آن چه رسد اهمال مي‌ورزیدند عرش آشیاني در سال هفتم بعد سنوح قتل شمس الدین خان اتکه خود بدین کار توجه گماشت - محمد خان بمقتضای کارداني مکنون ضمیر پادشاهي دریافته در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن مقدمات معقوله ذهن نشین ساخت - و از پیشگاه خلافت بخطاب اعتماد خان و منصب هزاري اختصاص یافته جمیع خالصات بدو مفوض گردید - در اندک فرصتے بحسن تردد و لطف کفایت او قسمے که مرکوز خاطر عرش آشیاني بود کارخانهٔ عظیم البنیان خزانه بوجه شایسته انتظام گرفت و در سال نهم هنگامے (که ماندو بپرتو نزول رایات پادشاهي فروغ آگین شد) میران مبارک شاه والی خاندیس بارسال پیشکش مصحوب ایلچیان کاردان اظهار بندگي و فدویت نموده درخواست که صبیهٔ رضیهٔ خود را بحرم‌سرای سلطاني در آرد

بپذیرائی ملتمس او اعتماد خان (که معتمد نیک اندیش بود) مامور گردید - چون نزدیک بقلعهٔ آسیر رسید میران مبارک شاه باکرام و احترام بدرون قلعه برده آن عفیفه را با جمعے از اعیان ولایت خود و سرانجام گزیده روانه ساخت - اعتماد خان وقتے (که عرش آشیاني از ماندو مراجعت بآگره فرموده) در نخستین منزل شرف آستانبوس دریافت - پس ازان مدتے بهمراهی خانخانان منعم و خانجهان ترکمان تعین بنگاله بوده بصدور مردانگي و شگرف پرستاري نفس (۲) دیگو خدمتي مي افزود چون بحضور رسید ازانجا (که بعدالت پژوهي و کارشناسي اتصاف داشت) در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار از انتقال سید محمد میر عدل بحکومت بهکر از حدود دیبالپور مالوه دستوري یافت - و از کار طلبي لشکر بصوب سیهوان برده چهره دستي نمود - و بمصالحت باز گشت *

چون کامیابي و مقصود آرائي بیشترے را سررشتهٔ خرد از دست برد [خاصه این طایفه را (که در حقیقت ببدهنجاري و هرزه درائي مفطور اند) چه آزمون کاران دانشور چنان برگذارند که جز آدمي هر جاندارے را که خصي کنند ازان سرکشي فرو نشیند و مردم زاد را بر افزاید] ارزا غرور افزوده از زیردستان اعتبارے نگرفته پیوند دلها در نظر نیاورد - و با سکنه و مخادیم آنجا

(۲) در [بعضے نسخه] نقش *

بد سلوکي پيش گرفت - و با اين خوی نکوهيده با نوکر در نهاد و ستد گفتگوی بے آزرمي کردے - و حيله افروزي را تدبير اندوزي نام نهاده حق نگذارد - در سال بيست و سيوم سنه (٩٨٩) نهصد و هشتاد و شش (که عرش آشياني بمملکت پنجاب انتهاض فرمود) او خواست سپاه خود را بجهت داغ اسپان روانهٔ حضور نمايد - از خرد غنودگي پيشين وامها (که بروزگاران داده بود) سرانجام انديشيد - هرچند تهيدستي خود را نمودند دل نهاد حق گذاري نشد - صبحے مقصود علي نام نوکرے (که يک چشم بود) با برخے بد گوهران فرومايه آن خواب آلود غفلت را از هم گذرانيد - برخے برانده او عرض احوال خود مي نمود برهم شده گفت که بر چشم کور تو بايد شاشيد - او بے توقف جمدهر بشکمش زد - که نفس نکشيد - اعتماد پور (٢) شش کروهي آگره آباد کردهٔ اوست - تالاب کلانے و عمارتے ساخته مقبرهٔ هم برای خود اساس گذاشته بود - همانجا مدفون گرديد *

* آصف خان خواجه غياث الدين علي قزويني *

پسر آقا ملای دربار دار - مشهور است که در عهد شاه طهماسپ صفوي از باريابان مجلس شاهي بود - و ديگر (٣) پسرانش ميرزا بديع الزمان و ميرزا احمد بيگ بوزارت بلاد عظيمهٔ ايران اختصاص داشتند - گويند از اولاد شيخ الشيوخ شيخ شهاب الدين

(٢) نسخهٔ [ب] اعتماد خان پور (٣) نسخهٔ [ب] و پسرانش *

سهروردي ست - که از کمال اشتهار و نهايت کمال محتاج بيان و توصيف نيست - او در نسب به محمد بن ابي بکر الصديق ميرسد - و در تصوف انتساب بعم خويش شيخ نجيب الدين سهروردي دارد - جامع علوم ظاهر و باطن و شيخ الشيوخ بغداد بود - و صاحب تصانيف رايقه (٢) - مثل عوارف المعارف در سنه (٦٣٣) ششصد و سي و سه يا دو برحمت حق پيوست خواجه غياث الدين علي بطلاقت لسان و کسب کمال اتصاف داشت - و خالي از جلادت و پردلي نبود - چون بهندوستان وارد گرديد برهنموني بخت سعيد مشمول عنايت عرش آشياني گشته به بخشيگري امتياز يافت - و چون در سنه (٩٨١) نهصد و هشتاد و يک در ايلغار نه روزهٔ گجرات و محاربه با شورش افزايان آنجا (که ميرزا کوکه را در احمد آباد محاصره داشتند) خدمات مستحسنه بتقديم رسانيده بود بخطاب آصف خان سر افتخار بر افراخت - و هنگام معاودت الويهٔ ظفر طراز پادشاهي بدارالخلافه او را بجهت تمشيت مهمات بخشيگري آن صوبه (که باستصواب ميرزا کوکه در رفاه و اصلاح سپاه کوشد) مامور ساخت - و در سال بيست و يکم بصوب ايدر (که مضاف صوبهٔ احمد آباد گجرات است) با جمعے از اُمرا تعين شد - که آن سرزمين را از خس و خاشاک

(٢) در [بعض نسخه] لايقه *

سرکشان گردن فراز پاک سازد - زمیندار آنجا نراین داس راتهور از غرور افزائي و تباه اندیشي با برخے از تهور گزینان از تنگنای کوهستان برآمده عرصهٔ مبارزت آراست - چپقلشهای سخت از طرفین جوهر زدای همت و مردانگي گردید - فوج هراول پادشاهي را پای ثبات از جا رفت - میرزا مقیم نقشبندي (که مقدمة الجیش بود) دران گرمی آویزش شربت گوارای واپسین در کشید - نزدیک شد که چشم زخم عظیم رسد - آصف خان با سرداران برانغار و جرانغار پای جلادت افشرده بکارزار در آمد - مخالف باندازهٔ توانائي گرد پیکار انگیخته غبار آلود هزیمت گشت - و در آخر سال بیست و سیوم عرش آشیاني اورا از مزید اعتبار و وفور اعتمادش بجانب مالوه و گجرات رخصت فرمود - که سپاه مالوه را باستصواب شهاب الدین احمد خان ناظم آنجا بداغ رسانیده بگجرات شتابد - و بصوابدید (۲) قلیچ خان حاکم آن دیار رونق افزای جنود پادشاهي گشته از چگونگی سپاه چراغ شناسائي افروزد - آصف خان کاربند حکم پادشاهي شده بلوازم امر مرجوعه و مراسم خدمت مامورة از روی راستي و درستي مي پرداخت - تا در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه در گجرات ابلق ایام خود را بداغ اجل رسانید - از پسرانش یکے میرزا نورالدین است - که چون

(۲) نسخهٔ [ا] و بصوب دیگر قلیچ خان *

سلطان خسرو گرفتار گردید و جنت مکاني روزے چند حوالهٔ آصف خان میرزا جعفر فرمود نور الدین (که پسر عم آصف خان میشد) فتها پیش خسرو رفته صحبت میداشت - و قرار داده بود که هرگاه قابو بدست افتد از قید برآورده کامروا گرداند پس ازان (که خسرو حوالهٔ اعتبار خان خواجه سرا شد) نور الدین هندوئے را (که نزد خسرو میرفت) همراز گردانیده هر کرا از فدائیان خسرو در مي آورد بآن هندو نوشته میداد تا در پنج شش ماه قریب چهار صد کس هم عهد و پیمان گشته خواستند که در اثنای راه قصد جنت مکاني نمایند - اتفاقا یکے از رفقا بتقریب کیبیده (۲) خواجه ویسي دیوان شاه زاده سلطان خرم را ازین ماجرا آگهي داد - او فورا بشاهزاده اظهار نموده بجنت مکاني رسانید - همان زمان باحضار آن خون‌گرفتها حکم شد نور الدین و محمد شریف پسر اعتماد الدوله را با چندے دیگر بر دار کشیدند - و طومار اسم نویسی آنها را (که از پیش هندوی اعتبار خان بر آمده) بالتماس خان جهان کودي ناخوانده در آتش انداختند - و الّا کس بسیارے جیاسا میرسیدند *

* اعتماد خان گجراتي *

از غلامان مغدمی سلطان محمود والی گجرات بود - چون

(۲) نسخهٔ [اب] کبیده - و هر دو صحیح است *

سلطان را اعتماد تمام بدو بهم رسید در حرم خود محرم ساخته آرایش زنان باو حواله نمود - اعتماد خان بجهت ملاحظه و احتیاط قصور خورده اسقاط رجولیت از خود کرد - ازانجا (که بعقل معاش و متانت وضع و صلاح ظاهري اتصاف داشت) بتدریج بپایهٔ امارت برآمد - چون در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک سلطان بعد انقضای هیزده ساله سلطنت بغدر برهان نام خادمے کشته شد و آن بد گوهر ببهانهٔ طلب سلطاني دوازده امیر را نامهٔ زندگي در پیچید اعتماد خان از پیش بیني نرفته بامدادان یکجهتان را فراهم آورده به پیکار برآمد - و آن شایان نیستي را از هم گذرانید - چون سلطان فرزند نداشت اعتماد خان برای تسکین نایرهٔ فتنه و فساد رضی الملک نام خرد سالے را از اولاد سلطان احمد بانی احمد آباد بر سریر خلافت اجلاس داده بسلطان احمد شاه مخاطب گردانید و زمام مهمات دارائي بقبضهٔ اقتدار خود در آورده جز نام پادشاهي برو نگذاشت - سلطان پس از پنج سال از احمد آباد برآمده بسید مبارک بخاري (که از اعاظم اُمرا بود) پیوست و بعد از جنگ از اعتماد خان شکست خورده آوارهٔ دشت سرگرداني گشت - و باز چون نزد اعتماد خان آمد او همان سلوک پیش گرفت - سلطان از نابخردي همواره با همدمان[۲] خود

(۲) نسخهٔ [ب] با مردمان خود *

مشورت قتل او میکرد - اعتماد خان آگهي یافته پیش دستي نموده از میان برداشت - و در سنه (۹۶۹) تهصد و شصت و نه طفلے نتهو[۲] نام را (که ازان طبقه نبود) بحضور اُمرا آورده قرآن برداشت - که این پسر صلبی سلطان محمود است - مادرش آبستن بود - سلطان بمن سپرد - که اسقاط حمل نمایم - لیکن پنج ماه سپري گشته بود - بدان قیام ننمودم - ناچار اُمرا تصدیق نموده بسلطان مظفر ملقب ساخته بسلطنت برداشتند - و وزارت بر نهج سابق باعتماد خان باز گردید - اما مملکت را اُمرا میان خودها تقسیم کرده هریکے مستقل گشت - و با هم در افتاده غالب و مغلوب یکدیگر بودند *

چون اعتماد خان سلطان را باختیار خود نگاه میداشت چنگیز خان پسر اعتماد الملک غلام ترک دم استقلال زده با اعتماد خان بر سر این (که اگر سلطان مظفر فی الواقع پسر سلطان محمود است چرا اورا مطلق العنان نمي‌سازي) بتنازع برخاست - و آخر باعانت مرزایان باغیه (که از عرش آشیاني گریخته بار پیوسته بودند) بر سر اعتماد خان لشکر کشید - او بے استعمال سیف و سنان سلطان را گذاشته بدرنگرپور شتافت - پس از چندے الف خان و چجهار خان (که از اُمرای حبشیه بودند) سلطان را آورده باعتماد خان سپردند - و خود جدا شده باحمد آباد بچنگیز

(۲) در [بعضے نسخه] نتهو *

خان پیوستند - و ازو بےجهت متوهم گشته بقتلش پرداختند
اعتماد خان ازین ماجرا آگهي یافته سلطان را همراه گرفته
باحمد آباد آمد - چون آمرا با یکدیگر کمر منازعت چست
بستند میرزایان باغیه بشنیدن اختلال آندیار از مالوه برگشته
بهرونج و سورت را متصرف شدند - سلطان هم (که انتهاز فرصت (۴)
میجست) روزے از احمد آباد برآمده نزد شیر خان فولادي
(که طرف راجح داشت) شتافت - اعتماد خان بشیر خان
نوشت - که نفهو پسر سلطان محمود نیست - من میرزایان را
طلبیده بپادشاهي بر میدارم - اُمرائے (که با شیر خان متفق
بودند) گفتند - که حضور ما اعتماد خان مصحف برداشته
الحال این سخن از روی عداوت میگوید - شیر خان بر سر
احمد آباد فوج کشید - اعتماد خان متحصن گشته بمیرزایان
التجا آورد - و هنگامهٔ شورش گرم شد - چون نزاع و جدال بطول
انجامید اعتماد خان دید که کارے پیش رفت نمي‌شود - و اصلاح
آن ولایت برهم خورده از اندازهٔ طاقت او بیرون است - بعرش‌آشیاني
ملتجي گشته ترغیب تسخیر گجرات نمود - پادشاه در سال
هفدهم سنه (۹۸۰) نهضد و هشاد چون به پتن گجرات رسید
سنگ تفرقه در جمعیت شیر خان افتاده - و میرزایان نیز
به بهرونج شتافتند - و سلطان مظفر (که از شیر خان جدا شده

(۴) در [نسخهای صحیحهٔ اکبر نامه] بروچ آمده •

دران نواحي سراسیمه میگشت) دستگیر مردم پادشاهي گردید
اعتماد خان با دیگر اُمرای گجرات دل در دولتخواهي بسته وجوه
دراهم و رؤس منابر را بنام اکبري مزین ساخته با امیران
و سرداران آندیار باستقبال برآمده ملازمت حاصل نمود
چون چهاردهم رجب این سال بلدهٔ احمد آباد بقدوم پادشاهي
رونق گرفت برده و چانپانیر و سورت به تیول اعتماد خان
و دیگر اُمرا قرار یافت - آنها استیصال میرزایان بر ذمهٔ کاردانی
خود گرفتند - چون پادشاه بسیر دریای شور متوجه گردید اُمرای
گجرات (که بعذر سرانجام اسباب در شهر توقف نمودند) چون
مدتے خلیع العذار بسر برده بودند دانستند که دیگر محال است
که بدستور سابق تسلط بهم رسد - در فکر گریز افتادند - اختیار الملک
گجراتي از همه سبقت جسته فرار گزید - ناگزیر دولتخواهان پادشاهي
اعتماد خان را با دیگران بحضور آوردند - اورا از نظر انداخته
چندے حوالهٔ شهباز خان شد (۴) - و در سال بیستم بتازگي مشمول
عواطف فرموده ریاست دربار معلی مفوض بدو گشت - که آنچه
از نقیر و قطمیر فیصل یابد (خصوص معاملهٔ جواهر و مرصع آلات)
بدیده وری او قرار گیرد - و در سال بیست و دوم چون بقافله سالاری
میر ابوتراب گجراتي مردم روانهٔ حجاز شدند اعتماد خان (که
از دیرباز آرزوی طواف اماکن شریفه داشت) نیز رخصت

(۴) در [بعضی نسخه] نموده •

رفت - و پس از مراجعت پتن گجرات باقطاع یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر شهاب الدین احمد خان بایالت گجرات سربلند گشته با جمعی از منصبداران روشناس عمده دستوري یافت - هرچند بعضی مقربان درلتخواه عرض کردند [آنروز (که او نیرو بکمال داشت - و دوستداران یکرو فراوان) چارهٔ خود سران گجرات نیارستی نمود - امروز (که عنصري پیکر در کاهش و همراهان یکدل ناپدید) فرستادن او بدین خدمت چگونه سزاوار باشد] در نگرفت *

چون اعتماد خان باحمد آباد درآمد شهاب الدین احمد خان عزیمت حضور نمود - ملازمان حق ناشناس او (که سابق هم بزر پرستاري در کمین جانگزائي بوده بمدارای ناهنجار خس پوش میشد) ازو جدا گشته بهسیچ آنکه جاگیر از دست رفت - تا بدار الخلافه رسیده نشود و خرجها بمیان نیاید و داغ صورت نگیرد بلب نانے رسیدن دشوار - همان بهتر که سلطان مظفر را (که در پناه لوبهه (۲) کاتي روزگار میگذرانید) بسري برگرفته سر بشورش برداریم - هرچند کارآگهان باعتماد خان برگذاردند که شهاب الدین احمد خان دست از دلاسا برگرفته بدرگاه میرود و اُمراي کمکي هنوز نرسیده - آن سزاوار که او را ازین سفر بازداشته

(۲) نسخهٔ [ب] لوبهه کاتي - و در [بعضی نسخهٔ اکبر نامه] لونبه کاتهي و در [بعضی] لونیه کاتهي *

انقطاع را روزے چند باز باید وا گذاشت - یا لختے خزیده برکشاده چارهٔ شورش آنها نمود - یا هنوز که هنگامهٔ ناسپاسان فراهم نیامده بچستي و چالاکي کار آنها بانجام باید رسانید هیچ کدام نپذیرفته گفت - فتنه را نوکران او بنیاد کرده اند - او خواهد نشاند - یا جواب خواهد گفت - چون سلطان مظفر بآشوب گرایان پیوست و آتش فتنه شعله‌ور گشت ناگزیر اعتماد خان ببرگردانیدن شهاب الدین احمد خان (که تا قصبهٔ گدهي بیست کروهی احمد آباد راه سپرده بود) شتافت - اگرچه خبر اندیشان گفتند (که درین شورش که غنیم بدوازده کروه رسیده شهر را پرداختن کار آسان را برخود دشوار کردن است) سودمند نیامد *

سلطان مظفر شهر را خالي پنداشته جلو ریز آمده متصرف گشت - و جمعیتے فراهم آورده آمادهٔ پیکار گردید و بمجرد تقارب هنوز کارزار دست نداده بود که بیشترے از همراهان شهاب الدین احمد خان جوش بحقیقتي زده راه بیوفائي سپردند - و سخت سراسیمگي رو آورد - اعتماد خان و شهاب الدین احمد خان به پتن شتافته متحصن گشتند و خواستند که ازین ملک برکناره شوند - ناگاه پارهٔ کمکي سپاه و برخے مردم از غنیم جدا شده در رسیدند - اعتماد خان از پیشین حال پندے گرفته زرها داده سرگرم خدمت گردانید

و خود با شهاب الدین احمد خان به بنگاهداري ایستاده مردم را بسرکردگی شیر خان پسر خود بکارزار شیر خان فولادي فرستاده چیره دست آمد - درین اثنا میرزا خان عبد الرحیم (که با فوج شایسته بمالش سلطان مظفر و سرتابان گجرات تعین شده بود) در پیوست - و اعتماد خان را در پٹن گذاشته با شهاب الدین احمد خان روانهٔ مقصود گردید - اعتماد خان مدتے در حکومت آنجا گذرانیده در سنهٔ (۹۹۵) نهصد و نود و پنج در گذشت دو هزار و پانصدي منصب داشت - اگرچه صاحب طبقات اکبري او را چهار هزاري نوشته - شیخ ابوالفضل گوید هراس و فریب و نا درستي با تدرے آراستگي و سادگي و فروتني معجون ساخته گجراتي نام کرده اند - و ازان میان اعتماد خان را سر آمد آن گروه گردانیده اند *

* امیر فتح الله شیرازي *

در حکمت نظري و عملي یکتاے روزگار بود - اگرچه در دانش گاه خواجه جمال الدین محمود و مولانا جمال الدین شرواني و مولانا کرد و میر غیاث الدین منصور شیرازي فراوان شناسائي اندوخت لیکن پایهٔ دانش ازانها بلند تر گشت (۴) - علامي ابو الفضل چنان سراید که اگر کهن نامهاے دانش مفقود شوند او اساس نو بر نهد و دران رفتها آرزو نبود *

* نظم *

(۴) نسخهٔ [ج] گذاشت *

* هم علم را بقوت عقلش سر قدر *
* هم عقل را بشوکت علمش علوّ شان *

عادل شاه بیجاپوري بهزاران خواهش از شیراز بدکن طلبید و وکیل مطلق خود ساخت - پس ازانکه روزگارش سپري شد سال بیست و هشتم سنهٔ (۹۹۱) نهصد و نود و یک بفرمان طلب عرش آشیاني بفتحپور رسید - خانخانان و حکیم ابو الفتح پذیرا شده بملازمت آوردند - و باصناف نوازش پادشاهي اختصاص یافته در کمتر زمانے بدرات مصاحبت و پایهٔ قرب و منزلت بر آمد - و بخدمت صدارت امتیاز گرفت - دختر مظفر خان تربتي بازدواجش در آوردند - گویند بسه هزاري منصب رسید و در جشن سر آغاز سال سیم بامین الملکي بلند رقبه گردید - حکم شد که راجه تودرمل مهمات ملکي و مالي بصوابدید میر رو براه کند - و کهن معاملها (که از زمان مظفر خان تشخیص نیافته) بانجام رساند - میر فصلے چند (که متضمن کفایت سرکار و رفاه رعایا بود) بر گذارد - پذیرفته شد - و در همین سال بخطاب عضد الدوله ناموري اندوخته برهنمونی راجي (۴) علي خان مرزبان خاندیس دستوري یافت - ازانجا بناکامي برگردیده بخان اعظم (که بتاخت ولایت دکن و مالش سران آندیار تعین شده بود) پیوست - چون او با شهاب الدین احمد خان و دیگر کمکیان

(۴) در [بعضے نسخه] راجه علي خان *

بد سلوکي پیش گرفت آن مهم نسقے درست نیافت - میر فراوان آزار یافته سال سي و یکم اندوهناک نزد خانخانان بگجرات شتافت *

گویند میر بسرانجام مهام دکن رخصت یافته بود - چون میان اعظم خان کوکه و شهاب الدین احمد خان نقش صحبت درست ننشست راجي علي خان از مشاهدهٔ نفاق اُمرا لشکر دکن را بخود متفق ساخته بمقابله بر خاست - هرچند میر خواست اورا براه آرد صورت نبست - ناچار بگجرات نزد خانخانان آمد که او را بکمک برد - بنابر وجهے آن هم دست نداد - ازانجا ناصیه‌سای آستان خلافت گشت - سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري وقت معاودت پادشاه از کشمیر بعارضه در شهر ماند - حکیم علي را در تشخیص و تجویز لغزشے رفت صاحب بداوني گوید چون خود حکیم بود بمنع حکیم مصري ممتنع نشده چارهٔ تب محرق بهریسه نمود - و زندگي بسپرد در خانقاه میر سید علي همداني گذاشته بودند - بحکم پادشاهي برداشته بر فراز کوه سلیمان که دلکشا جائے ست نگاه داشتند فرشته بود تاریخ یافته اند - عرش آشیاني بفوت میر بسیار متاسف و اندوه گین شده بر زبان مبارک گذرانیدند - که میر وکیل و حکیم و طبیب و منجم ما بود - اندازهٔ سوگواری ما

(۲) نسخهٔ [ب] بر زبان گذرانید *

گه تواند شناخت - اگر بدست فرنگ افتادے و همگي خزائن در برابر خواستے بآرزوی این سودا فراوان سود کردے - و آن گرامي گوهر را بس ارزان اندوختے (۲) * نظم *

* شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پر نم شد *
* سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد *

شیخ فیضي در مرثیهٔ او قصیدهٔ غرّا گفته - این چند بیت ازانجا ست * نظم *

* هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل *
* حرفے ست نام مرگ برین قوم ترجمان *
* بر قد روح پیرهنے بیش نیست تن *
* گیرد چو کهنه گشت سپهر کهن ستان *
* بارے ست برحیات وغبارے ست برنشاط *
* پوشیدن لباس کهن بر توانگران *
* لیکن کریم کیست درین قحط سال جود *
* کو جامه کهنه ناشده بخشد بناتوان *

در طبقات آورده که امیر فتح‌الله (با آنکه در جمیع علوم عقلي و نقلي در ایران و هند بل در ربع مسکون قرین خود نداشت) از نیرنجات و طلسمات ماهر بود - آسیائے ساخته که خود حرکت میکرد - و آرد میشد - و آئینهٔ درست کرد که از دور

(۲) نسخهٔ [ج] گوهر گرامي را *

و نزدیک اشکال غریبه مرئي میگشت - و آنکه بیک چرخ دوازده بندوق پر میشد نیز از اختراع او ست - صاحب بداوني نوشته که میر دنیا دوستي بمرتبهٔ داشت که با این بزرگ‌رتبگي دست از معلمي صبیان نمیکشید - بخانهٔ اُمرا رفته بپسران ایشان رسمي علوم مي‌آموخت - و حرمت علم نگاه نمیداشت در جلو پادشاه تفنگ بر دوش و کیسه بر کمر پیاده میدوید و در فنون پهلواني رستمي میکرد - و مشهور است که میر با این علم و فضل در حق پادشاه میگفت - که اگر در خدمت این‌کثرت‌آرای وحدت‌گزین نمي‌رسیدم راهے بایزد شناسي نمي‌بردم میر در سنه (۹۹۲ ، نهصد و نود و دو هلالي هجري تاریخ الٰهي وضع کرد - از دیرباز عرش‌آشیاني را اندیشه آن بود که در آباد بوم هندوستان تازه سال و مهے بکار آید - که تاریخ هجري با کهنگي از ناکامي آگهي مي‌بخشد - و آغاز آن روز شماتت اعدا و کلفت احبا ست - لیکن از انبوهي دانش‌وران رسمي که روائي تاریخ را ناگزیري دین پندارند پیدائي نمي گونت - میر و امثال او (که بآئین الٰهي گرویدند) این تاریخ را اساس بر نهاده فرامین بممالک محروسه جهت اجراي آن قلمي گشت - بناي آن بر زیج جدیده گرگاني گذاشته جلوس اکبر را سر آغاز بر گرفتند

(۲) نسخهٔ [ج] بر میشدند *

و سال و ماه شمسي حقیقي شد - و کبیسه از میان برافتاد و نام ماه و روز فارسي بحال خود ماند *

* اسمٰعیل قلی خان ذوالقدر *

برادر خرد حسین قلي خان خانجهان از اُمراي اکبري ست در جنگ جالندهر چون بیرام خان شکست خورده برگشت مردم پادشاهي بتعاقب پرداخته اسمٰعیل قلي خان را زنده بدست آوردند - و پس از انکه برادرش نوازش یافت او نیز بعاطفت پادشاهي اختصاص گرفته بهمراهي برادر مصدر کارها میشد و چون خانجهان در صوبه‌داري بنگاله رخت هستي بربست او با اموال و اسباب برادر بحضور رسیده مورد الطاف گردید - و در سال سیم بمالش الوس بلوچ (که راه سرتابي سپرده مراسم اطاعت و پرستاري بجا نمي‌آوردند) مامور شد - چون ببلوچستان در آمد لختے بومیان ثمره پیش گرفته زود زینهاري گشتند - و سران آن طایفه غازي خان و وجیه و ابراهیم خان دولت ملازمت دریافتند - از پیشگاه خلافت آن آباد ملک بآنها باز گردید و در سال سي و یکم (که راجه بهگونت داس را بعلت جنون از حکومت زابلستان برگردانیدند) اسمٰعیل قلي خان بجایش قرار یافت - اما او از گرم بازاري خام آرزوها بمیان آورده از نظر افتاد - حکم شد که بر کشتي نشانده از راه بهکر روانهٔ حجاز

(۲) نسخهٔ [ا] و جهیه - و نسخهٔ [ج] و جهنیه *

نمایند - ناچار بتضرع و لابه‌گذاري رو آورد - اگرچه پذیرفته شد لیکن ازانجا باز داشته بمالش یوسف زئي تعین گشت - ناگاه از نیرنگی فلکي اقسام بیماریها بعلت فساد هوا در کوهستان سواد و بجور پدید آمد - سرداران آن الوس خود بخود پیش خان آمده بعجز گرائیدند - چون زین خان حاکم زابلستان کار بر جلالهٔ روشاني (۲) بمرتبهٔ تنگ گرفت که او از تیراه بدین کوهستان درآمد زین خان بتلافی پیشین خجالت (که در هنگامهٔ بیر بر تهاون نموده بود) بکوهستان در شد - و صادق خان از حضور دستوري یافت که در دشت سواد جا گیرد - تا جلاله بهر طرف که رو گذارد گرفتار گردد - و اسمٰعیل قلي خان که تهانه دار آن دشت بود از آمدن صادق خان تباه سگالي پیش گرفت و گذرگاه را خالي گذاشته روانهٔ درگاه شد - ناگاه جلاله راه یافته بدر زد - ازین جهت اسمٰعیل قلي خان چندے معاتب گردید و در سال سي و سیوم بایالت گجرات سرفرازي یافت - و چون شاهزاده سلطان مراد در سال سي و ششم بدارائی مالوه دستوري گرفت اسمٰعیل قلي خان بپایهٔ وکالت شاهزاده بلند نامي اندوخت - اما بامور اتالیقي نیارست نیک پرداخت - سال سي و هشتم صادق خان بجایش رفته او طلب حضور شد - و سال

(۲) در [نسخها اکثر جا] روشاني آمده - و نسخهٔ [ا] روستانی - و اغلبکه روستائي باشد *

سي و نهم بکالپي که در تیولش بود دستوري یافت - تا بآبادی جاگیر در کوشد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۶) هزار و پنج هجري بمنصب چهار هزاري بلند رتبه گردید - گویند بسیار عیش دوست بود - و در مآکل و ملبوس و فرش و ظروف تکلف تمام بکار مي‌برد - هزار و دویست زن داشت - چون بدربار میرفت مهر بر ازار بند آنها میکرد - آخر همه ستوه آمدند و اتفاق کرده مسموم نمودند - پسرانش ابراهیم‌قلي و سلیم قلي و خلیل قلي در عهد اکبري مناصب مناسب داشتند *

* آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ *

پسر میرزا بدیع الزمان ولد آقا ملای دوات دار قزویني مشهور است - میرزا بدیع الزمان هم در زمان دارای ایران شاه طهماسپ صفوي وزیر کاشان بوده - و میرزا جعفر بیگ نیز همراه جد و پدر بارباب مجلس شاه میشد - در سال بیست و دوم اکبري سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج در ریعان شباب تازه از عراق وارد هند گشته همراه عم خود میرزا غیاث الدین علي آصف خان بخشي (که از مهم ایدر وا پرداخته بحضور آمده) ملازمت پادشاهي دریافت - عرش آشیاني بمنصب دویستي داخلي آصف خان سرافراز فرمود - او بکم منصبي راضي نشده ترک مجري و آمد و رفت دربار نمود - این استغنا بر خاطر پادشاه گران آمده بحال تباه به بنگاله (که در آنوقت آب و هوای

معصوم داشت - و گناهگارے را که میفرستادند اغلب زنده بر نمیگشت) تعین کرد *

گویند مولانا قاسم کاهي ماوراءالنهري (که از کهنه شاعران بود و بکمال آزادي میزیست) در آگره برخورده مستفسر احوال گشت چون معلوم کرد گفت تو نغزک جواني - به بنگاله مرو - میرزا گفت چه کنم - توکل بر خدا کرده میروم - خوش طبعانه گفت زینهار توکل برو مکن - که همان خدا ست که مثل امام حسینے را در کربلا برده شهید ساخت - اتفاقا میرزا چون به بنگاله پیوست خان‌جهان ترکمان صوبه‌دار آنجا بیمار بود - در گذشت - و مظفر خان تربتي بجایش منصوب گردید - چندے نگذشته که بغي قاقشالان و شورش معصوم خان کابلي گرد ناایمني دران ناحیه برانگیخت - و بجائے کشید که مظفر خان در قلعهٔ ٹانڈه در آمده محصور گشت - میرزا همراه بود - چون اورا گرفته کشتند اکثرے رفقا بطلب زر گرفتار شدند - میرزا ببذله گوئي و نکته سرائي ازان باز خواست رهائي یافته در فتح پور سیکري بسجود قدسي آستان سلطنت جبین سعادت افروخت - ازانجا (که بخواري و ناکامي برآورده بودند - و او برهنمونی اقبال باز خود را بفتراک دولت بست) بر خاطر پادشاهي پسندیده آمد در اندک زمانے بمنصب دوهزاري و خطاب آصف خان بر نواخته از تغیر قاضي علي بخشي بیگي بمیربخشي گري علم اعتبار

افراخت - و بمالش رانا زمیندار اودیپور تعین شد - از مراتب تاخت و تاراج (۲) و قتل و اسر دقیقهٔ فرو نگذاشت - و در سال سي و دوم (که اسمٰعیل قلي خان ترکمان بنابر خالي گذاشتن درهٔ که جلال‌الدین روشاني ازان بدر رفت معاتب گردید) آصف خان بجای او بتهانه داری دشت سواد تعین گشت - و در سال سي و هفتم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري (چون جلالهٔ روشاني که نزد عبد الله خان اوزبک والی توران رفته بود ناکام برگشته در تنگناهای تیراه آغاز فساد نمود - و افغانان افریدي و اورک زئي پیمان را گسسته بدر گردیدند) آصف خان از پیش گاه خلافت باستیصال او نامزد گشته در سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم باتفاق زین خان کوکه تنبیه واقعي بجلاله نموده اهل و عیال اورا با وحدت علي (که برادرش مي‌گفتند) و دیگر خویشان و یکجهتان او قریب چهار صد کس دستگیر ساخته بحضور آورد - و در سال سي و نهم (چون کشمیر از میرزا یوسف خان تغیر کرده باحمد بیگ خان و محمد قلي افشار و حسن عرب و غیره اریماق بدخشي تنخواه شد) آصف خان دستوري یافت - که آنولایت را بتازه جاگیر داران درخور بخش نموده زعفران و شکاری جانور بخالصه بازدارد او جمع را بدستور قاضي علي سي و یک لک خروار و هر یک بیست و چهار دام قرار داده بشایستگي تقسیم اقطاع نموده

(۲) در [اکثر نسخه] تالان *

در سه روز از کشمیر بلاهور رسید - و در سال چهل و دوم چون مملکت کشمیر بسبب جاگیر داران متفرقه رو بویراني آورد آصف خان بحکومت آنديار اختصاص گرفت - و در سال چهل و چهارم آغاز (۱۰۴۸) هزار و هشت هجري از تغیر رای پترداس (۴) بديواني کل شر برافراخته دو سال باستقلال تمام سرانجام داد و چون در سنه (۱۰۱۳) هزار و سيزده شاه زاده سلطان سليم خيال بغی از سر وا کرده بترتيب تعزيت مريم مکاني بملازمت پدر بزرگوار رسيد و دوازده روز در غسل خانه نظر بند مانده مشمول عواطف و اشفاق گشت قرار يافت که صوبهٔ گجرات در تيول خود گرفته صوبهٔ آله آباد و بهار را (که بے حکم متصرف است) وا گذارد - چنانچه صوبه داری بهار بنام آصف خان مقرر شد و بمنصب سه هزاري امتياز يافته بتعلقه مرخص گرديد - و چون سرير خلافت بجلوس جهانگيري رونق گرفت طلب حضور گشته باتاليقی شاهزاده سلطان پرويز تحصيل افتخار نموده به تنبيه رانا (که مهم سر دست آنوقت بود) تعين شد - اما بنابر شورش سلطان خسرو از راه برگردانيده در سال دوم (۱۰۱۵) هزار و پانزده هجري هنگام انتهاض الويهٔ جهانگيري بکابل از تغير شريف خان امير الامرا (که به بيماری صعب در لاهور ماند) بخدمت والای وکالت و منصب پنج هزاري و عنايت قلمدان مرصع بلند مرتبه

(۴) در [بعضی نسخه] متردا س *

گشت - و (چون دنيادارن دکن خصوص ملک عنبر حبشي بعهٔ فوت مرش آشياني از کم فرصتي و قابو جوئي قدم جسارت و جرأت پيش گذاشته بسيارے از محالات بالا گهات را از تصرف اولياي دولت بر آورده - و خانخانان از هنگامه سازي و شورش طلبي در آغاز کار باطفای نايرهٔ نپرداخته وا گذاشت - تا آتش فتنه بالا گرفت - و پس ازانکه خود متعهد تمشيت مهم دکن گرديد استدعای کمک نمود) جنت مکاني سلطان پرويز را باتاليقی آصف خان ميرزا جعفر تعين فرموده اعاظم اُمرا مثل راجه مانسنگهه و خانجهان لودي و اميرالامرا و خان اعظم و عبد الله خان (که هر يکے بافراده تسخير ملکے را بسنده بود) از پی يکديگر رخصت دکن يافتند - اما از بے رشدی شاهزاده و افراط شراب و ارتکاب مغيرات کارے صورت نبست - بلکه بعلت نفاق اُمرا هر مرتبه که لشکر ببالا گهات بردند بزبوني و رسوائي بر گشت - و با آن همه سر و سرداري بسبب اختلاف آرا از آصف خان تدبيرے پيش رفت نشد - تا در سال هفتم (۱۰۲۱) هزار و بيست و يک هجري در همان جا باجل طبعي در گذشت - صد حيف ز آصف خان تاريخ است - از يکتايان روزگار بود - در همه فن صاحب يک فن - و در هر هنر تمام - فهم تند و فطرت بلند او شهرهٔ آفاق - خود ميگفت هرچه من بديهه نفهم بيمعني خواهد بود گويند بيک نگاه تمام سطر را ميخواند - در فراست و کاردانی

و اجرای مهام ملکي و مالي يد بيضا داشت • و بظاهر و باطن آراسته - شعر و انشای او کمال متانت دارد - باعتقاد جمع بعد از شیخ نظامی گنجه مثنوی خسرو و شیرین به ازو کسے نگفته در عشرت آرائی خسرو و شیرین گوید * * نظم *

* هوس مطلق عنان شد شوق خود کام *
* سر دست صنـــم بگرفت با جام *
* چنین بے نقل دادن باده تا کی *
* بده بوسه که هم نقل است و هم مي *
* فتادش تن ز تاب شرم در تب *
* ز نام بوســه زد تپخانه اش لب *
* ملک بگرفت و شوقش کرده سرمست *
* ز دستش جام و بوسیدش لب و دست *
• صنم هر دم ز آب دیده آن شب *
* ز نقش بوسه شســتے دامن لب •

این چند بیت نیز ازو ست * * نظم *

هرکس که شبے نشست با تو * بســیار بزور (۲) ما نشیند
تا با چو توئے توان نشستن * دل پهلوی ما چرا نشیند
از حق مگذر نمي توان دید * با دلبــر اگر خدا نشیند
جعفر ره کوی یار دانست * مشکل که دگر ز پا نشیند

(۲) نسخهٔ [ج] بروز ما •

* دیگر *

* شد حال غیر ظاهر بروی ز یک تغافل *
* در بوالهوس شناسي باشد محک تغافل *

گویند شوقے به گل و گلزار و باغ و چمن بسیار داشت نخل و نهال بدست خود مي نشاند - اکثر روز بیل در دست کار میکرد - و زنان هم بسیار جمع کرده بود - در بیماری واپسین یکصد سهیلي را از محل برآورد - از اناث و ذکور اولاد بسیار گذاشت - اما هیچ کس از پسرانش پیش آمدے نکرد - میرزا زین‌العابدین بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده در سال دوم شاه جهاني از سرمایهٔ زندگي تهي دست شد - پسرش میرزا جعفر که همنام و هم تخلص جد خود بود شعر را خوب میگفت - در هر موسم بفراهم آوردن جانوران شغفے داشت - میان او و زاهد خان کوکه و میرزا ساقي (۲) پسر سیف خان اختلاط تمام بود اعلی حضرت اینها را سه یار مي نامید - آخر ترک منصب نموده باکبرآباد سکونت گرفت - فردوس آشیاني بمالیانه موظف فرمود - و در عهد عالمگیري باضافه سرافرازي یافت - در سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید ازو ست * * نظم *

* نمي دهند بهر بوالهوس ریاست عشق *

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] شافي نوشته •

* کسے که باب سردار گشت سردار است *

* دیگر *

* درین که کوهکن از ذوق داد جان چه سخن *
* همین که تیشه بسر میزد سخن باقي ست *
* هزار بابل شوریده خاک شد جعفر *
* هنوز رسم خود آرائی چمن باقي ست *

دیگر از پسران آصف خان سهراب خان نیز در عهد اعلی حضرت بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار فایز گشته بمنزل خاموشان جا گزید - و دیگرے میرزا علي اصغر است - که در همه نوعان عیاش و نا مقید بود - زبان باختیار نداشت - حرف بے موده و بے محل بسیار میزد - در یساق برنده میان پادشاهزاده شاه شجاع و مهابت خان سپه سالار سنگ اندازیها نمود - پس ازان در مهم ججهار بندیله تعین گشت - چون قلعه دار دهاموني در تاریکی شب بدر رفت مردم لشکر بقلعه در شده دست تطاول بغارت اموال کشادند - ناچار خاندوران به ممانعت تاراجیان بقلعه درآمد - شخصے از سمت جنوبي فریاد زد که در یکے از برجها جمعے از مقهوران ظاهر میشوند - علي اصغر گفت که من رفته دستگیر میکنم - هرچند خاندوران منع نمود که شب است - درین قسم هجوم عام (که دوست و دشمن تمیز نمیشود) رفتن خوب نیست ممنوع نگشته بدانجانب شتافت - چون بالای دیوار قلعه بر آمد

ناگاه گل مشعلے (که غارتگران روشن کرده بپژوهش مال میگشتند) بانبار باروت (که در قلعه برجے بود) افتاده آتش گرفت - تمام آن برج با هشتاد گز دیوار دو جانب آن که ده گز عرض داشت پرید - علي اصغر با برخے از همراهان و جمعے از غارتگران که بالای دیوار بودند بهوا رفته متلاشي شد - صدیهٔ معتمد خان بخشي در خانه داشت - چون دست تصرف بآن عفیفه نرسانیده بود بعد ازین واقعه بحکم پادشاهي خاندوران بعقد خود درآورد *

* افضل خان شیخ عبدالرحمن *

پسر علامی فهامي شیخ ابوالفضل است - در خدمت پدر تربیت یافته - در سال سي و پنجم عرش آشیاني برادر زادهٔ سعادت یار کوکه را بدو پیوند بیوگاني دادند - چون پسرے ازو متولد شد پادشاه به بشوتن مسمی فرمود - که نام برادر اسفندیار بود از پهلوانان عجم - در هنگامے (که شیخ ابوالفضل بهپه سالاری دکن مامور گردید) تیر روی ترکش شیخ او بود - هرگاه کارے رو میداد و هرجا ضرور میشد شیخ عبد الرحمن را میدرانید - و او به نیروی پر دلي و آگهي سرانجام گزیده میداد - در سال چهل و ششم (که ملک عنبر حبشي علي مردان بهادر حاکم تلنگانه را در آویزه دستگیر ساخته آن ولایت را متصرف شد) شیخ او را با فوجے جرار از ساحل گنگ بدان سو روانه نمود - و شیر خواجه را

(۴)

(۴) نسخهٔ [ب] بغروغش مال مي‌کشیدند *

به پٹنه شتافته یکسر بقلعه درآمد - شیخ بنارسي (۴) از آسیمه سري باستحکام قلعه نیارست پرداخت - با غیاث بیگ از راه دریچه خود را بکشتي رسانیده راه فرار سپرد - مفتنان اموال افضل خان و خزانهٔ پادشاهي را متصرف گشته صلاي داد و دهش در داده بجمعیت مردم پرداختند افضل خان بمجرد استماع این خبر بمالش او گرم و گیرا رو آورد - آن جعلي قلعه را مستحکم ساخته خود با فوج در کنار آب پن پن عرصهٔ نبرد آراست - و باندک زد و خوردے سر رشتهٔ جمعیت او از هم گسیخت - و دیگر بار خود را بقلعه رسانید - افضل خان پاشنه کوب بقلعه درآمد - آن وخیم العاقبت دست و پاي زده چند کس را ضایع ساخت و دستگیر گشته بیاسا رسید - چون این ماجرا بعرض جنت‌مکاني رسید فرمان شد که بخشي و دیوان را با منصبدارانے (که در حراست شهر مساهله نموده اند) از همانجا سر و ریش تراشیده معجر پوشانیده واژونه بر خر نشانده روانهٔ درگاه سازند - و در شهرها و قصبها سر راه تشهیر نمایند - تا موجب عبرت سایر نامودان کوته اندیش گردد - و در همان ایام افضل خان را نیز عارضهٔ طاري شده بود - طلب حضور گردید - و پس از ادراک ملازمت مدتے گرفتار الم دمل بوده سال هشتم از دار فنا بملک بقا پیوست *

(۴) نسخهٔ [ب] شیخ حسام بنارسي

که در پٹهري بود فرافتش سرگرم ساخت - شیخ عبدالرحمن باتفاق شیرخواجه از نزدیکی ناندیر عبور گنگ نموده قریب بآب (۲) مانچرا با ملک عنبر در آویخته لواي فتح و نصرت برافراخت - الحق شیخ عبدالرحمن با شجاعت و کار داني درست اندیش روزگار شیخ بود - با آن همه ذخیرهٔ خاطر (که جنت مکاني را از جانب پدرش بود) در ایام فرمان روائی ایشان بزور خدمت و حسن پرستاري دل بمحض یاوري طالع و بختمندي خود را مورد التفات پادشاهي گردانیده بخطاب افضل خان و منصب دو هزاري سرفرازي یافت و در سال سیوم باضافهٔ منصب و صاحب صوبگی بهار و پٹنه از تغیر اسلام خان بلند رتبه گشت - چون گورکهپور که شصت کروهی پٹنه است بتازگي از پیش گاه خلافت و جهانباني بجاگیر او مرحمت شد افضل خان شیخ حسام بنارسي و غیاث بیگ را (که بخشي و دیوان آن صوبه بودند) با جمعے از منصب داران دران بلده گذاشته خود بگورکهپور نهضت نمود - اتفاقا قطب نام مجهولے از مردم اوچهه (۳) در زي درویشي بولایت اجینه (۴) که در نواحی پٹنه واقع است رسیده خود را سلطان خسرو را نموده بانواع مواعید مفسدان واقعه طلب آنجا را بفریفت - و با خود متفق ساخت - و در کمتر فرصتے جمعے فراهم آورده بجناح استعجال

(۲) در [بعضے نسخه] مانچرا (۳) در [اکثر نسخه] اوچه (۴) در [بعضے نسخه] اجنده - یا اجینه باشد *

* اسلام خان چشتي فاروقي *

شیخ علاؤ الدین نام داشت - از نبائر شیخ سلیم فتحپوري ست بوفور اخلاق مرضیه و فزونی صفات پسندیده سرآمد اقارب و عشائر خود بود - و بیمن نسبت کوکلتاشی جنت مکاني به منصب پادشاهي و مزید عزت و اعتبار اختصاص داشت - و همشیرهٔ علامی فهّامي شیخ ابوالفضل بار منسوب بود - چون سریر خلافت بجلوس جهانگیري زینت پذیرفت بخطاب اسلام خاني و منصب پنج هزاري بلند رتبگي یافته بصوبه‌داری بهار چهرهٔ مراد افروخت و در سال سیوم ازانتقال جهانگیر قلي خان لاله بیگ بصاحب‌صوبگی مملکت وسیع بنگاله سرفراز گردید - چون آن ولایت از زمان شیر شاه در تصرف امرای افغان در آمده بود در عهد عرش آشیاني عساکر گران و جنود سنگین بسري نوئینان عظام تعین یافت و مدتها تلاش و تردد عظیم و قطره و پویهٔ سترگ بکار رفت تا آن فیهٔ مسلطه مستاصل گشتند - بقیه ازان قوم در سرخدها ماندہ - ازان میان عثمان خان پسر تتلوی لوهاني نامے به بزرگي برآورده مکرر با افواج پادشاهي مبارزتها نمود - خصوص در ایام حکومت راجه مانسنگهه که هر چند مساعی نمایان بتقدیم رسانیده خار بن فساد او برکنده نگشت - چون نوبت باسلام خان رسید فوجے بسرداری شیخ کبیر شجاعت خان (که قرابت قریبه با خان مذکور داشت) با آمرای کمکي از اکبرنگر ترتیب داده بر سر او تعین نمود

و به نبردی پردلي و شهامت آن شجاع مشهور پس از جنگے (که ماحی کارنامهٔ رستم و اسفندیار تواند شد - چنانچه مفصل در احوال خان مذکور رقمزدهٔ کلک خبر سنج گشته) عثمان خان بعدم مرا شتافته برادرش زینهاري گردید - در جلدوی این نیکو خدمتي در سال هفتم بمنصب شش هزاري علم امتیاز افراخت - و سال هشتم سنه (۱۰۲۲) یک هزار و بیست و دو هجري ایام زندگیش بسر آمد - نعش اورا به فتح پور سیکري که مولد و مدفن نیاگان اوست نقل نمودند - احوال او از نوادر حالات است - صلاح و اتقای او بمرتبهٔ بود که غالبا در مدت العمر بمسکر و منهي ارتکاب ننموده - و با وصف آن جمیع طوائف رقاصیهٔ (۲) تمام صوبهٔ بنگاله را (از لولی و هورکني و کنچني و ڈومني) بهشتاد هزار روپیه درماهه نوکر کرده سالے نه لک و شصت هزار روپیه بآنها میرسانید - و مردم خوانهای زیور و اقسام اقمشهٔ بخششي گرفته مي‌استادند - انعام میکرد - و توزک امارت را بجائے رسانیده بود که جهروکه درشن خاص و عام و غسلخانه (۳) که لازمهٔ سلاطین است بعمل مي‌آورد - و فیلان را بجنگ مي‌انداخت - و در لباس تکلف نمیکرد زیر دستار تاقیه میگذاشت - و زیر جامه پیراهن مي پوشید و از طعام تصرفي یکهزار لنگري بتکلف میکشیدند - لیکن اول

(۲) نسخهٔ [ب ج] رقاصهٔ تمام (۳) نسخهٔ [ب] جهروکه درشن خیمه خاص و عام و غسلخانه *

در سه روز از کشمیر بلاهور رسید - و در سال چهل و دوم چون مملکت کشمیر بسبب جاگیر داران متفرقه رو بویرانی آورد آصف خان بحکومت آندیار اختصاص گرفت - و در سال چهل و چهارم آغاز (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری از تغیر رای پترداس (۲) بدیوانی کل سر برافراخته دو سال باستقلال تمام سرانجام داد و چون در سنه (۱۰۱۳) هزار و سیزده شاه زاده سلطان سلیم خیال بغی از سر وا کرده بتقریب تعزیت مریم مکاني بملازمت پدر بزرگوار رسید و دوازده روز در غسل خانه نظر بند مانده مشمول عواطف و اشفاق گشت قرار یافت که صوبهٔ گجرات در تیول خود گرفته صوبهٔ آله آباد و بهار را (که بے حکم متصرف است) وا گذارد - چنانچه صوبه داری بهار بنام آصف خان مقرر شد و بمنصب سه هزاري امتیاز یافته بتعلقه مرخص گردید - و چون سریر خلافت بجلوس جهانگیري رونق گرفت طلب حضور گشته باتالیقی شاهزاده سلطان پرویز تحصیل افتخار نموده به تلبه رانا (که مهم سر دست آنوقت بود) تعین شد - اما بنابر شورش سلطان خسرو از راه برگردانیده در سال دوم (۱۰۱۵) هزار و پانزده هجري هنگام انتهاض الویهٔ جهانگیري بکابل از تغیر شریف خان امیر الامرا (که به بیماری صعب در لاهور ماند) بخدمت والای وکالت و منصب پنج هزاري و عنایت قلمدان مرصع بلند مرتبه

(۲) در [بعضے نسخه] مترداس ٭

گشت - و (چون دنیاداران دکن خصوص ملک عنبر حبشي بغة فوت مرش آشیاني از کم فرصتي و قابو جوئي قدم جسارت و جرأت پیش گذاشته بسیارے از محالات بالا گهات را از تصرف اولیای دولت بر آورده - و خانخانان از هنگامه سازي و شورش طلبي در آغاز کار باطفای نایره نپرداخته وا گذاشت - تا آتش فتنه بالا گرفت - و پس ازانکه خود متعهد تمشیت مهم دکن گردید استدعای کمک نمود) جنت مکاني سلطان پرویز را باتالیقی آصف خان میرزا جعفر تعین فرموده اعاظم اُمرا مثل راجه مانسنگهه و خانجهان لودي و امیرالامرا و خان اعظم و عبد الله خان (که هر یکے بافراده تسخیر ملکے را بسنده بود) از پی یکدیگر رخصت دکن یافتند - اما از بے رشدی شاهزاده و افراط شراب و ارتکاب مغیرات کارے صورت نبست - بلکه بعلت نفاق اُمرا هر مرتبه که لشکر ببالا گهات بردند بزبوني و رسوائي بر گشت - و با آن همه سر و سرداري بسبب اختلاف آرا از آصف خان تدبیرے پیش رفت نشد - تا در سال هفتم (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجري ۱۰۲۱ در همان جا باجل طبعي در گذشت - صد حیف ز آصف خان تاریخ است - از یکتایان روزگار بود - در همه فن صاحب یک فن - و در هر هنر تمام - فهم تند و فطرت بلند او شهرهٔ آفاق - خود میگفت هرچه من بدیهه نفهم بیمعني خواهد بود گویند بیک نگاه تمام سطر را میخواند - در فراست و کارداني

و اجرای مهام ملکي و مالي يد بيضا داشت . و بظاهر و باطن آراسته - شعر و انشای او کمال متانت دارد - باعتقاد جمعے بعد از شیخ نظامی گنجه مثنوی خسرو و شیرین به ازو کسے نگفته در عشرت آرائی خسرو و شیرین گوید * * نظم *

* هوس مطلق عنان شد شوق خود کام *
* سر دست صنـــم بگرفت با جام *
* چنین بے نقل دادن باده تا کی *
* بده بوسه که هم نقل است و هم مي *
* فتادش تن ز تاب شرم در تب *
* ز نام بوســه زد تپخانه اش لب *
* ملک بگرفت و شوقش کرده سرمست *
* ز دستش جام و بوسیدش لب و دست *
* صنم هر دم ز آب دیده آن شب *
* ز نقش بوسه شســتے دامن لب *

این چند بیت نیز ازو ست * * نظم *

هرکس که شبے نشست با تو * بســیار بزور (۲) ما نشیند
تا با چو توئے توان نشستن * دل پهلوی ما چرا نشیند
از حق مگذر نمي توان دید * با دلبــر اگر خدا نشیند
جعفر ره کوی یار دانست * مشکل که دگر ز پا نشیند

(۲) نسخهٔ [ج] بروز ما *

* دیگر *

* شد حال غیر ظاهر بررې ز یک تغافل *
* در بوالهوس شناسي باشد محک تغافل *

گویند شوقے به گل و گلزار و باغ و چمن بسیار داشت نخل و نهال بدست خود مي نشاند - اکثر روز بیل در دست کار میکرد - و زنان هم بسیار جمع کرده بود - در بیماری واپسین یکصد سهیلي را از محل برآورد - از اناث و ذکور اولاد بسیار گذاشت - اما هیچ کس از پسرانش پیش آمدے نکرد - میرزا زین العابدین بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده در سال دوم شاه جهاني از سرمایهٔ زندگي تهي دست شد - پسرش میرزا جعفر که همنام و هم تخلص جد خود بود شعر را خوب میگفت - در هر موسم بفراهم آوردن جانوران شغفے داشت - میان او و زاهد خان کوکه و میرزا ساقي (۲) پسر سیف خان اختلاط تمام بود اعلی حضرت اینها را سه یار مي نامید - آخر ترک منصب نموده باکبرآباد سکونت گرفت - فردوس آشیاني بمالیانه موظف فرمود - و در عهد عالمگیري باضافه سرافرازي یافت - در سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید ازو ست * * نظم *

* نمي دهند بهر بوالهوس ریاست عشق *

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] شافي نوشته *

* کسے که باب سر دار گشت سردار است *

* دیگر *

* درین که کوهکن از ذوق داد جان چه سخن *
* همین که تیشه بسر دیر زد سخن باقي ست *
* هزار بلبل شوریده خاک شد جعفر *
* هنوز رسم خود آرائی چمن باقي ست *

دیگر از پسران آصف خان سهراب خان نیز در عهد اعلی حضرت بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار فایز گشته بمنزل خاموشان جا گزید - و دیگرے میرزا علي اصغر است - که در همه برادران عیاش و نا مقید بود - زبان باختیار نداشت - حرف بے صرفه و بے محل بسیار میزد - در یساق پرینده میان پادشاهزاده شاه شجاع و مهابت خان سپه سالار سنگ اندازیها نمود - پس ازان در مهم چچهار بذیله تعین گشت - چون قلعه دار دهامونی در تاریکی شب بدر رفت مردم لشکر بقلعه در شده دست تطاول بغارت اموال کشادند - ناچار خانه‌دوران به ممانعت تاراجیان بقلعه درآمد - شخصے از سمت جنوبي فریاد زد که در یکے از برجها جمعے از مقهوران ظاهر میشوند - علي اصغر گفت که من رفته دستگیر میکنم - هرچند خانه‌دوران منع نمود که شب است - درین قسم هجوم عام (که دوست و دشمن تمیز نمیشود) رفتن خوب نیست ممنوع نگشته بدانجانب شتافت - چون بالای دیوار قلعه بر آمد

ناگاه گل مشعلے (که غارتگران (۴) روشن کرده بپژوهش مال میگشتند) بانبار باروت (که در ته برجے بود) افتاده آتش گرفت - تمام آن برج با هشتاد گز دیوار دو جانب آن که ده گز عرض داشت پرید - علي اصغر با برخے از همراهان و جمعے از غارتگران که بالای دیوار بودند بهوا رفته متلاشي شد - صبیهٔ معتمد خان بخشي در خانه داشت - چون دست تصرف بآن عفیفه نرسانیده بود بعد ازین واقعه بحکم پادشاهي خانه‌دوران بعقد خود در آورد *

* افضل خان شیخ عبدالرحمن *

پسر علامی فهامي شیخ ابوالفضل است - در خدمت پدر تربیت یافته - در سال سي و پنجم عرش آشیاني برادر زادهٔ سعادت یار کوکه را بدو پیوند بیوگاني دادند - چون پسرے ازو متولد شد پادشاه به بشوتن معمی فرمود - که نام برادر اسفندیار بود از پهلوانان عجم - در هنگامے (که شیخ ابوالفضل بهپه سالاری دکن ماموز گردید) تیر روی ترکش شیخ او بود - هرگاه کارے رو میداد و هرجا ضرور میشد شیخ عبد الرحمن را میدوانید - و او به نیروی پر دلي و آگهي سرانجام گزیده میداد - در سال چهل و ششم (که ملک عنبر حبشي علي مردان بهادر حاکم تلنگانه را در آویزه دستگیر ساخته آن ولایت را متصرف شد) شیخ او را با فوج جرار از ساحل گنگ بدان سو روانه نمود - و شیر خواجه را

(۴) نسخهٔ [ب] بفروش مال مي‌کشیدند *

که در پتهري بود برفاقتش سرگرم ساخت - شیخ عبدالرحمن بتعاق
شیرخواجه از نزدیکی ناندیر عبور گذگ نموده قریب بآب ماچرا (۲)
با ملک عنبر در آویخته لوای فتح و نصرت برافراخت - الحق
شیخ عبدالرحمٰن با شجاعت و کار داني درست اندیش روزگار شیخ
بود - با آن همه ذخیرهٔ خاطر (که جنت مکاني را از جانب پدرش
بود) در ایام فرمان روائی ایشان بزور خدمت و حسن پرستاري
دل بمحض یاوري طالع و بختمندي خود را مورد التفات پادشاهي
گردانیده بخطاب افضل خان و منصب دو هزاري سرفرازي یافت
و در سال سیوم باضافهٔ منصب و صاحب صوبگی بهار و پتنه از تغیر
اسلام خان بلند رتبه گشت - چون گورکهپور که خدمت کرهی
پتنه است بتازگي از پیش گاه خدمت و جانسپاري بجاگیر او
مرحمت شد افضل خان شیخ حسام بنارسي و خدمات بیگ (که
بخشي و دیوان آن صوبه بودند) با جمعی از منصب داران
دران بلده گذاشته خود بگورکهپور نهضت نمود - اتفاقا قطب
نام مجهولی از مردم اوچهه (۳) در زي درویشي بولایت اجینه (۴) که
در نواحی پتنه واقع است رسیده خود را سلطان خسرو دا نموده
بانواع مواعید مفسدان واقعه طلب آنجا را بغرفت - و با خود
متفق ساخت - و در کمتر فرصتی جمعی فراهم آورده بجلاح ستعجال

(۲) در [بعضی نسخه] مانچرا (۳) در [اکثر نسخه] اوچه (۴) در
[بعضی نسخه] اجنیه - یا اجینه باشد *

به پتنه شتافته یکسر بقلعه درآمد - شیخ (۴) بنارسي از آسیمه سري
باستحکام قلعه نیارست پرداخت - با غیاث بیگ از راه دریچه
خود را بکشتي رسانیده راه فرار سپرد - مفتنان اموال افضل خان
و خزانهٔ پادشاهي را متصرف گشته صلاي داد و دهش در داده
بجمعیت مردم پرداختند افضل خان بمجرد استماع این خبر
بمالش او گرم و گیرا رو آورده - آن جعلي قلعه را مستحکم ساخته
خود با فوج در کنار آب پن پن عرصهٔ نبرد آراست - و باندک
زد و خوردے سر رشتهٔ جمعیت او از هم گسیخت - و دیگر بار
خود را بقلعه رسانید - افضل خان پاشنه کوب بقلعه درآمد - آن
وخیم العاقبت دست و پاي زده چند کس را ضایع ساخت
و دستگیر گشته بیاسا رسید - چون این ماجرا بعرض جنت‌مکاني
رسید فرمان شد که بخشي و دیوان را با منصبدارانے (که در
حوالت شهر مساهله نموده اند) از همانجا سر و ریش تراشیده
معجر پوشانیده واژونه بر خر نشانده روانهٔ درگاه سازند - و در
شهرها و قصبها سر راه تشهیر نمایند - تا موجب عبرت سایر
نامودان کوته اندیش گردد - و در همان ایام افضل خان را نیز
عارضهٔ طاري شده بود - طلب حضور گردید - و پس از ادراک
ملازمت مدتے گرفتار الم دمل بوده سال هشتم از دار فنا
بملک بقا پیوست *

(۴) نسخهٔ [ب] شیخ حسام بنارسي

* اسلام خان چشتي فاروقي *

شيخ علاؤ الدين نام داشت - از نبائر شيخ سليم فتحپوري ست بوفور اخلاق مرضيه و فزوني صفات پسنديده سرآمد اقارب و عشائر خود بود - و بيمن نسبت كوكلتاشي جنت مكاني به منصب پادشاهي و مزيد عزت و اعتبار اختصاص داشت - و همشيرهٔ علامي فهّامي شيخ ابوالفضل بار منسوب بود - چون سرير خلافت بجلوس جهانگيري زينت پذيرفت بخطاب اسلام خاني و منصب پنج هزاري بلند رتبگي يافته بصوبه‌داري بهار چهرهٔ مراد افروخت و در سال سيوم ازانتقال جهانگير قلي خان لاله بيگ بصاحب‌صوبگي مملكت وسيع بنگاله سرفراز گرديد - چون آن ولايت از زمان شير شاه در تصرف امراى افغان در آمده بود در عهد عرش آشياني عساكر گران و جنود سنگين بسري نوئينان عظام تعين يافت و مدتها تلاش و تردد عظيم و قطره و پويهٔ سترگ بكار رفت تا آن فيهٔ مسلطه مستاصل گشتند - بقيه ازان قوم در سرخدها ماندند - ازان ميان عثمان خان پسر قتلوى اوهاني نامے به بزرگي بر آورده مكرر با افواج پادشاهي مبارزتها نمود - خصوص در ايام حكومت راجه مانسنگهه كه هر چند مساعي نمايان بتقديم رسانيده خار بن فساد او بركنده نگشت - چون نوبت باسلام خان رسيد فوجے بسرداري شيخ كبير شجاعت خان (كه قرابت قريبه با خان مذكور داشت) با اُمراى كمكي از اكبونگر ترتيب داده بر سر او تعين نمود

و به نيروى پردلي و شهامت آن شجاع مشهور پس از جنگے (كه ماحصل كارنامهٔ رستم و اسفنديار تواند شد - چنانچه مفصل در احوال خان مذكور رقمزدهٔ كلك خبر سنج گشته) عثمان خان بعدم مرا شتافته برادرش زينهاري گرديد - در جلدوى اين نيكو خدمتي در سال هفتم بمنصب شش هزاري عالم امتياز افراخت - و سال هشتم سنه (۱۰۲۲) يک هزار و بيست و دو هجري ايام زندگيش بسر آمد - نعش اورا به فتح پور سيكري كه مولد و مدفن نياگان اوست نقل نمودند - احوال او از نوادر حالات است - صلاح و اتقاى او بمرتبهٔ بود كه غالبا در مدت العمر بمسكر و مشربي ارتكاب ننموده - و با وصف آن جميع طوائف رقاصيهٔ تمام صوبهٔ بنگاله را (از لولى و هوركني و كنچني و دومني) بهشتاد هزار روپيه درماهه نوكر كرده سالے نه لك و شصت هزار روپيه بآنها ميرسانيد - و مردم خوانهاى زيور و اقسام اقمشهٔ بخششي گرفته مي‌استادند - انعام ميكرد - و توزك امارت را بجائے رسانيده بود كه جهروكه درشن خاص و عام و غسلخانه كه لازمهٔ سلاطين است بعمل مي‌آورد - و فيلان را بجنگ مي‌انداخت - و در لباس تكلف نميكرد زير دستار تاقيه ميگذاشت - و زير جامه پيراهن مي پوشيد و از طعام تصرفي يكهزار لنگري بتكلف ميكشيدند - ليكن اول

(۳) نسخهٔ [ب ج] رقاصهٔ تمام (۴) نسخهٔ [ب] جهروكه درشن خيمه خاص و عام و غسلخانه *

پیش او نان جوار و باجري و ساگ و خشکهٔ برنج سانهي
مي‌آوردند - همت و سخاوت او ناسخ داستان جود حاتم و معن گشته
یکهزار و دو صد فیل بمنصبدار و نوکر خود در صوبه‌داری بنگاله
بخشید - و یک قلم بیست (۲) هزار کس از سوار و پیاده از قوم
شیخ زاده نگاه داشت - پسرش اکرام خان هوشنگ نام همشیره زادهٔ
شیخ ابوالفضل میشد - مدتے تعینات دکن بود - در آخر عهد
جهانگیري بقلعه داری آسیر مامور شد - دختر شیر خان تونور در خانه
داشت - باو نساخت - برادرانش همشیرهٔ خود را از خانهٔ او بردند
با وصف انتساب چنین خاندان ظالم طبیعت بود - در اواسط
عهد اعلی حضرت بتابر وجهے از جاگیر و منصب دو هزاري
هزار سوار افتاده نقدي مقرر شد - در فتح پور انزوا گرفته بتولیت
مزار شیخ سلیم چشتي قیام مي نمود - در سال بیست و چهارم
درگذشت - برادر علاتی او شیخ معظم بتولیت روضهٔ مذکوره سرافرازي
یافت - و در سال بیست و ششم بفوجداری فتح پور و از اصل
و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار امتیاز گرفت - و در جنگ
سموگڈهه (۳) (که با دارا شکوه در فوج التمش بود) در عین گرمی
کارزار مردانه نقد هستي بر افشاند *

* ابوالفتح خان دکنی *

از اولاد میر سید محمد جونپوري ست - بسبب مصاهرت

(۳) نسخهٔ [ا] هشت هزار (۳) در [اکثر نسخه] سموکر *

جمال خان حبشي بمراتب ستوگ دنیوي متصاعد گردیده درشجاعت
و سخاوت علم اشتهار افراخت - گویند چون در عهد مرتضی
نظام شاه سلطان حسن بن سلطان حسین سبزواري که احمد نگر را
بود بخطاب میرزا خان مخاطب گشته بمنصب پیشوائی آن دودمان
بلند رتبه گردید از بد سرشتي و تبه رائي میران حسین پسرش را
از دولتاباد برآورده باحمد نگر سریر آرا ساخت - و مرتضی
نظام شاه را بتعذیب تمام روانهٔ عدم نموده زیاده بر سابق (۲) عالم
استقلال و اقتدار افراشت - پس از چندے مفتذان مزاج طرفین را
از یکدیگر منحرف ساختند - چون حسین نظام شاه از کوتاه فکري
و نا تجربگي کلمات تهدید آمیز اکثر بر زبان راندے میرزا خان
علاج واقعه را پیش از وقوع کاربند گشته او را در قلعه مقید ساخت
و اسمٰعیل پسر برهان شاه را (که او در آن وقت از دست برادر
خود مرتضی نظام شاه گریخته ملازم عرش‌آشیاني بود) تخت‌نشین
آن مملکت نمود - و روز جلوس سایر اُمرای مغل را بقلعه
طلبیده بمبارکباد اشتغال داشت - که ناگاه جمال خان حبشي که
منصبدار صده (۳) بود با دیگر دکني و حبشي اتفاق کرده بر دروازهٔ
قلعهٔ احمد نگر هجوم آورد - که از چند روز حسین نظام شاه را
ندیده ایم - او را بنمائید - میرزا خان از غایت نخوت و استکبار

(۲) نسخهٔ [ا] علم استقلال در اقتدار افراشت (۳) نسخهٔ [ج]
منصبدار بود *

در جواب بجنگ و جدل پرداخت - چون کاری پیش نرفت
ناچار میرزا خان سرحسین(۲) نظام شاه را برسر نیزه کرده بالای برج
نصب نمود - و فریاد زدند که اینست سر کسی که برای او نزاع دارید
پادشاه ما اسمعیل نظام شاه است - برخی بمشاهدهٔ این حال
خواستند برگردند - جمال خان گفت که الحال ازین مرد انتقام کشیده
عنان پادشاه را بدست خود باید آورد - و الا مال و ناموس ما
در معرض تلف است - بسعي او بلوای عام گشته بدروازهٔ قلعه
آتش زدند - میرزا خان ناچار بجانب جنیر گریخت - و آنها
داخل قلعه گشته غریب‌کشی غریب نمودند - میرزا محمد تقي
نظیري(۳) و میرزا صادق اردو بادي(۴) و امین اعزالدین(۵) استرابادي را
(که هریک بمنصب پیشوائي و امیري(۶) رسیده دران عصر بکمالات
رسمي در اقالیم سبعه نظیر خود نداشت) با بسیارے از وضیع
و شریف مغل از نوکر و سوداگر ته تیغ کشیدند - و میرزا
خان را نیز از جنیر گرفته آورده اعضایش را از هم جدا کرده
سر بازار آویختند *

جمال خان (که مهدوي مذهب بود) زمام مهمات پادشاهي
اسمعیل شاه بقبضهٔ اقتدار خود آورده او را (که کوچک سال

(۲) در [بعضے نسخه] سرحسین را (۳) در [بعضے نسخه] نظري (۴) نسخهٔ [ج] ازدوبادي (۵) نسخهٔ [ب] عزالدین (۶) در [بعضے نسخه] و امرائي رسیده *

بود) نیز بمذهب خود خوانده خطبهٔ اثنا عشریه را برانداخت
و بتربیت طایفهٔ مهدویه همت گماشته قریب بده هزار سوار
مهدوي جمع ساخت - دران هنگام این قوم از هر جانب باحمدنگر
رو آوردند - سید آلهداد (که از احفاد میرسید محمد جونپوري ست
که دعوی مهدویت نموده) با پسر خود سید ابوالفتح وارد دکن
گردید - چون سید آلهداد بزهد و ریاضت و تقارت و پرهیزگاري
شهرت داشت جمال خان بدو اخلاص بهمرسانیده دختر خود را
بپسرش سید ابوالفتح نسبت نمود - آن سید زاده یک مرتبه
بدولت عظیم رسیده صاحب اسباب و دستگاه گشت - چون
برهان شاه از هرج و مرج دکن و فرمان روائی پسر واقف گردید
از عرش آشیاني رخصت گرفته بولایت موروثي در آمد - و بامداد
راجه علي خان فاروقي و ابراهیم عادل شاه در حوالی رهنکهیره
با جمال خان جنگ نموده لوای چیرگي برافراخت - از قضا
جمال خان بزخم تفنگ کشته گشت - و اسمعیل نظام شاه دستگیر
گردید * ع * بگو مروج مذهب سر جمال گرفت *
۹۴۹
بطریق تعمیه تاریخ آن واقعه است *

برهان نظام شاه از سر نو مذهب امامیه را رواج داده بقتل
مهدویه و غارت اموال ایشان حکم عام فرمود - در اندک زمانے
نام و نشان آنها نماند - سید ابوالفتح با برادر زن خود (که پسر
جمال خان باشد) گرفتار گشته مدتها در حبس گذرانید - پس از

امتداد از زندان گریخته فوج متفرق جمال خان را جمع نموده
ملکے از بیجاپور بتصرف آورد - ابراهیم عادل شاه علي آقا
ترکمان را بر سرش تعین کرد - اتفاقا علي آقا کشته شد - سید
ابوالفتح فیلان و اسپان او را بدست آورده صاحب سرانجام گشت
ناچار عادل شاه بتفویض منصب عمده و تنخواه پرگنهٔ کوکاک
مستمال نموده پس از چندے در مقام غدر شد - سید باقتضای
وقت والده و زن خود را بر اسپان سوار کرده جریده ببرهانپور
ایاغار نمود - خانخانان مقدم او را گرامي داشته منصب
پنج هزاري تجویز فرموده صاحب طبل و نقاره گردانید - و پس ازان
به تیولداری مانکپور و صوبه‌داری الهآباد مامور گشته دران دیار نامے
بشجاعت و مردانگي برآورد - و در سال هشتم جهانگیري بهمراهی
شاهزاده سلطان خرم بمهم رانا تعین گشته بسنه (۱۰۲۳) هزار
و بیست و سیوم هجري در تهانهٔ کوتهلمیر بیمار گشته در
پور ماندل در گذشت *

میر سید محمد جونپوري سر چشمهٔ مهدویه است - اویسي
بود - از قراوان روحانیه فیض بر گرفته بر صوري و معنوي علم
چیره دست آمد - برخے مرید و خلیفهٔ شیخ دانیال دانند - که
خلیفهٔ راجي حامد شاه مانکپوري ست - حنفي مذهب بود
در اواخر (۹۶۰) نهصد و شصت هجري از شوریدگی حال
و غلبهٔ وقت دعوی مهدویت کرد - بسیارے بدو گرویدند

و بسا خوارق برگذارند - گویند چون بافاقه آمد ازان دعوي برگشت
اما جمعے (که زمان صحو ادراک ننمودند) بر همان اعتقاد ماندند
چوقے بر انکه مراد او از (انا مهدی) مهدی هادي ست
نه مهدی موعود بلسان شرع - و بعضے گویند که در واقعهٔ بسید نمودند
که هاتفے میگفت (انت مهدي) لهذا دانست که من مهدی
موعودم - و مدتے برین بوده از جونپور بگجرات شتافت - سلطان
محمود کلان والی آنجا به نیایش بر خاست - از تنگ چشمی
زمانیان بهند نیارست بود - یازش ایران زمین نمود - که ازان
راه بحجاز رود - در اثنای سفر بروي (۲) کشف شد که این محض
ابتلا بوده - بمریدانے که همراه بودند گفت حق تعالی خطرهٔ
مهدویت از دل من محو کرد - اگر بسلامت برگردم همه را
ازانچه خوانده ام بر گردانم - چون بفراه رسید در گذشت
و همان جا آسود - جهلهٔ ضلالت کیش بیشترے از افغان پني
و لختے از قوم دیگر اورا مهدی موعود دانسته آن مذهب مخترع را
لازم گرفته اند - مولف این اجزا را با یکے از مقتدای این طایفه
اتفاق صحبت افتاد - ظاهر شد که سوای مسئلهٔ ما نحن فیه
قواعد و اصولے چند از احادیث استنباط کرده معتقد خود
ساخته اند - که مخالف اصول و فروع مذاهب اربعه است *

---

(۲) نسخهٔ [ا] اورا کشف شد *

* احمد بیگ خان کابلی *

چغتائي ست - و ابًا عن جدٍ خانه زاد دودمان تیموریه قیاگانش درین سلسله برتبهٔ امارت رسیده - جدش میر غیاث‌الدین ترخان از آمرای صاحب قراني بود - مشارالیه مدتها در کابل بموافقت میرزا محمد حکیم گذارانیده - و داخل یکهای میرزا بود - چه جوانان یکه تاز میدان شجاعت و بهادری (که بقرب و اعتبار میرزا اختصاص داشتند) بدان نام مشهور بودند - پس از فوت میرزا محمد حکیم بآستان بوسی اکبري استسعاد یافته بمنصب هفت صدي کامیاب عزت و دولت گشت - و در سنهٔ (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (که کشمیر از تغیر میرزا یوسف خان رضوي بجاگیر داران متفرقه تنخواه شد) سرحلقهٔ آنها او بود پستر چون همشیرهٔ میرزا جعفر آصف خان بعقد ازدواج خود در آورد ثروت و مکنتے دیگر بهم رساند - و اعتبارے افزونتر پیدا کرد - و در عهد جهانگیري درجه پیماي اوج امارت شده به منصب سه هزاري و خطاب خاني علم اشتهار بر افراشت و بحکومت کشمیر چهرهٔ ناموري بر افروخت - و در سال سیزدهم معزول شده بحضور رسید - و پس از چندے دور حیاتش سپري گردید - چون مردانهٔ پردل بود و بفضل و کمال بهره‌مند هفتصد سوار چیده با خود داشت - پسرانش همه سپاهي و دلاور - سر آمد آنها سعید خان بهادر ظفر جنگ است که

بمنتهای مراتب منصب رسیده فخر دودهٔ خود گردید - و احیای نام نیاگان خویش نمود - برخے اوضاع و اشیا را بنام او تا حال در هندوستان نسبت میدهند - زبان زد خاص و عام است احوالش جدا بشرح و بسط ثبت گردیده - و پسر کلانش محمد مسعود نامي در جنگ افاغنهٔ تیراه بکار آمده (۲) - دیگر پسرش مخلص الله خان افتخار خان است - که در مبادي جلوس شاه جهاني باضافهٔ پانصدي در صد و پنجاه سوار به منصب دو هزاري هزار سوار و بخطاب مذکور مفتخر گردید - و در سال دوم باضافهٔ هزار سوار و فوجداري جمو سر بر افراخت - و پستر اضافهٔ پانصدي یافته در سال چهارم بشهرستان نیستي شتافت و پسر دیگرش ابوالبقا ست - که با برادر کلان خود سعید خان بهادر مي‌بود - در سال پنجم تهانه داري پایان بنگش یافته در سال پانزدهم چون قلعهٔ قندهار بتصرف پادشاهي در آمده در جایزهٔ جنگے که با تزلباش در میان آمد سعید خان بخطاب بهادر ظفر جنگ و او بامل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب افتخار خان سرافرازي یافت *

* اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهرانی *

(۳) پسر خواجه محمد شریف هجري تخلص است - که در مبادي

---

(۲) نسخهٔ [ج] پسر دیگرش (۳) نسخهٔ [ب] پسر خرد محمد شریف هجري تخلص است *

حال بوزارت تاتار سلطان ولد محمد خان شرف الدین اوغلي تکلو
که بیگلر بیگی خراسان بود اختصاص داشته - از مشاهدهٔ کاردانی
و رشادتش محمد خان وزارت خود را با جمیع مهام برای رزین او
تفویض نمود - و پس از فوتش قزاق خان پسرش خواجه را
صاحب اختیار خود ساخت - چون روزگارش سپري گشت پرتو
التفات شاه طهماسپ صفوی بر احوال او تافته بوزارت هفت سالهٔ
یزد امتیاز یافت - چون آنرا بآئین شایسته سرانجام داد بوزارت
اصفهان مامور شده در سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار
در گذشت * یکے کم ز ملاذ وزرا * تاریخ است - برادرانش خواجه
میرزا احمد و خواجگي خواجه اند - اولین پدر میرزا امین موانف
هفت اقلیم است - کلانتری ري با تصدّی (۲) خالصه داشت - طبعش
موزون بود - شاه از کمال عاطفت مي‌فرمود * بیت *

میرزا احمد طهرانی ما * ثالث خسرو و خاقانی ما

و دومین نیز صاحب سخن است - پسرش خواجه شاپور که
در شاعري مسلم و مشهور است - و خواجه را دو پسر بود - آقا
محمد طاهر وصلي تخلص - و میرزا غیاث الدین محمد معروف
بغیاث بیگ - که با صبیهٔ میرزا علاء الدوله آقا ملا منسوب بود
بعد فوت پدر غیاث بیگ از ناسازی روزگار با دو پسر و یک دختر
بطریق فرار روانهٔ هند شد - در راه اسباب بغارت رفته احوال

(۲) در [بعضے نسخه] خالصات *

بمرتبهٔ انجامید که همگي دو استر سواري بود - که بنوبت سوار
میشدند - چون بقندهار رسید صبیهٔ دیگر مهرالنسا نام متولد گشت
ملک مسعود تاجر قافله باشي که بعرش‌آشیاني روشناس بود از حال او
مطلع شده بسلوک پسندیده پیش آمد - چون بفتح پور رسید
معرفي نموده (۲) به ملازمت پادشاهي کامیاب گردانید - او بحسن
خدمت و وفور رشادت بمنصب سه صدي رسیده سال چهلم
بدیوانی کابل نامزد شد - و پس ازان بتدریج به منصب هزاري
و دیوانی بیوتات اختصاص یافت *

و چون سلطنت بجنت مکاني رسید در سر آغاز جلوس
میرزا را بخطاب اعتمادالدوله سرافراز ساخته با میرزا جان بیگ
وزیر الملک شریک دیوانی سرکار والا گردانیدند - و در سنه
(۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري محمد شریف پسرش از تباه خردي
با جمعے متفق شده خواست سلطان خسرو را از قید برآورد
که زود گرد شگافته شد - و راز مخفي برملا افتاد - جنت مکاني
او را با دیگران بیاسا رسانید - میرزا در خانهٔ دیانت خان محبوس
گشته بجریمهٔ دو لک روپیه رهائي یافت - چون دخترش مهرالنسا
زوجهٔ شیر افگن خان بعد کشته شدن او حسب الحکم بحضور
رسید ازانجا (که از سابق منظور نظر محبت پادشاهي بود
چنانچه در احوال شیرافگن خان ثبت افتاد) خواستگاري بمیان آمد

(۲) در [بعضے نسخه] معرفتے نموده *

از بدعوی خون شوهر ایستادگي نمود - جنت مکاني بنابر آنکه قطب الدین خان کوکلتاش بدست شوهرش کشته شده معاتب فرموده بسلیمه بیگم والدهٔ سببی خود بخشیده - روزے چند بناکامي گذرانید - در جشن نوروز سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري بتازگي نظرفریب گشته کهنه خواهش نوي گرفت و دیرین آرزو تازگي پذیرفت - بهزاران سور و سرور بازدواج در آمد اولاً نور محل و ثانیاً نور جهان بیگم خطاب یافت - و بتقریب این نسبت خاص اعتمادالدوله بوکالت کل و منصب شش هزاري سه هزار سوار و علم و نقاره بلندپایه گردید - و سال دهم بعنایت مخصوص محض (که در حضور نقاره بنوازد) از سایر امرا امتیاز گرفت - و در سال شازدهم سنه (۱۰۳۱) یکهزار و سي و یک (که مرتبهٔ دوم گانگشت کشمیر نصب العین عزیمت پادشاهي شد) چون حدود سبیا (۲) مهبط رایات گردید پادشاه جریده بسیر قلعهٔ کانگره متوجه گشت - روز دیگر بنابر آنکه احوال اعتماد الدوله تنگ شده آثار یاس از چهرهٔ احوالش ظاهر گردید نور جهان بیگم شروع باضطراب کرد - ناچار عطف عنان باردو نموده بعیادت تشریف بخانهٔ اعتمادالدوله ارزاني داشت - وقت سکرات بود گاهے از هوش میرفت - و گاهے افاقت میشد - بیگم بجانب پادشاه اشاره نموده بپدر گفت - که میشناسید - او در چنین (۳) وقت این بیت

(۲) یا سیبا باشد (۳) نسخهٔ [۱] در چنان وقتے •

انوري خواند * * نظم *

* آنکه نابینای مادرزاد اگر حاضر شود *

* درچنین عالم آرایش به بیند مهتري *

پس از دو سه ساعت برحمت حق پیوست - بچهل و یک کس بفرزندان و خویشان او خلعت ماتمي عنایت شد *

اعتمادالدوله اگرچه شعر نمي گفت اما تتبع شعر متقدمین بسیار کرده - در انشا ید طولی داشت - و شکسته را متین (۲) و آبدار مي نوشت - و خوش محاورهٔ رنگین صحبت شگفته رو بود - جهانگیر پادشاه میگفت که صحبت او به از هزار مفرح یاقوتي ست و با نویسندگي و معامله فهمي نیک اندیش کار روا بود و خوش سلوک پسندیده معاش و بسیار عاقبت بین سلیم النفس با دشمن هم عداوت نمیکرد - و اصلا غضب نداشت - بند و زنجیر و تازیانه و دشنام در خانه اش نبود - اگر همه واجب القتل بودے همین که بدو ملتجي شدے یا هفتهٔ مجرائی او گشتے رهائي یافته بمطلب خود رسیدے - و با این همه آسایش طلب نبود - همه روزش در جزرسي و نوشتن میگذشت - در دیوانی او محاسبهٔ عمال پادشاهي که از مدتها ملتوي بود انفصال یافت *

نور جهان بیگم با حسن صوري خوبیهاي معنوي بسیار داشته برسائی طبع و درستی سلیقه و شعور تند و فکر بجا یگانهٔ روزگار

(۲) نسخهٔ [۱] مبین •

بود - پادشاه میگفت تا او بخانهٔ من نیامد زینت خانه و معدّی
کدخدائي نفهمیده بودم - اکثر زیور و لباس (۲) و اسباب تزئین و تقطیع
که معمول هند است اختراعي و ابداعی او ست - مثل دو دامني (۳)
جهت پیشواز و پنچتولیه جهت ارزهني و بادله و کتاري و عطر
و گلاب که بعطر جهانگیري موسوم است و فرش چاندني همه
وضع او ست - و بمرتبهٔ پادشاه را شیفته و مطیع خود ساخته بود
که جز نامے از پادشاهي بجهانگیر نماند (۴) - مکرر میگفت که من
سلطنت را بنور جهان پیشکش کردم - جز یک سیر شراب و نیم
سیر گوشت دیگر هیچ چیز نمیخواهم - و فی الواقع بغیر از خطبه
آنچه لوازم فرمان روائي بود بیگم بعمل مي آورد - حتی در جهروکه
نشسته مجرای اُمرا میگرفت - و سکه بنام او زدند * * نظم *

* بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور *
* بنام نور جهان پادشاه بیگم زر *

و طغرای مناشیر باین عبارت رقم مي یافت - حکم علیه عالیه
مهد علیا نور جهان بیگم پادشاه - و بقدر سي هزاري منصب
محالات تنخواه شد - گویند تیول این سلسله آنچه حساب کردند
نصف ممالک محروسهٔ پادشاهي بود - جمیع خویشان و منسوبان
این دودمان حتی غلامان و خواجه سرایان منصب خاني و ترخاني

(۲) نسخهٔ [ج] لباس تزئین (۳) در [بعض نسخه] دو دامن (۴) نسخهٔ
[ا] از پادشاه .

یافتند - هیره کنیز دائي دل آرام مرضعهٔ بیگم بجای حاجي کوکه
صدر اناث شد * * بیت *

* کنند خویش و تبار از تو ناز و میزیبد *
* بحسن یک تن اگر صد قبیله ناز کند *

و بیگم در انعام و بخشش نیز افراط داشت - گویند روزے که
بحمام میرفت سه هزار روپیه خرج مقرري بود - و در محل
پادشاهي از دوازده ساله تا چهل ساله کنیز بسیار جمع شده بود
باحدي و چیله عقد کرده داد - اما هرچند نسوان صاحب ملکات
رضیه باشند در اصل سرشت بنقصان عقل مفطور اند - با این
همه خوبیها آخر خمیر مایهٔ شورش و آشوب هندوستان گشت
چه دخترے که از شیرافکن خان داشت بشاهزاده شهریار پور
خرد جنت مکاني داده در فکر ارتفاع دولت او افتاد - و مزاج
جهانگیري را از چنین خلف رشید وارث مملکت (که بخطاب شاه
بلند اقبال شاهجهان ملقب بود) منحرف نموده کار بجائے رسانید
که بفوج کشي و قتال و جدال انجامید - و عالمے بچار موجهٔ فنا
فرو رفت - چون تقدیر برآن رفته بود (که سریر خلافت بجلوس
صاحب قران ثاني زینت یابد) هیچ فایده بر سعیهای بیحاصلش
مترتب نگشت - پس از جلوس اعلی حضرت بسالیانهٔ دو لک روپیه
موظف ساختند - گویند بعد از جنت مکاني جز لباس سفید نپوشید
و در مجلس شادي باختیار خود ننشست - سال نوزدهم سنه

(۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج در سن هفتاد و دو سالگي در لاهور ودیعت حیات سپرد - و در مقبرهٔ (که در حوالی روضهٔ جنت مکاني خود بنا نموده بود) مدفون گردید - بیگم طبع موزون نیز داشته مخفي تخلص میکرد - ازو ست * * نظم *

* دل بصورت ندهم تا شده سیرت معلوم *
* بندهٔ عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم *
* زاهدا هول قیامت مفکن در دل ما *
* هول هجران گذراندیم قیامت معلوم *

* اعتبار خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکاني بود - و از صغر سن پادشاه بپرستاري اختصاص داشت - چون خسرو بعد فرار گرفتار گردیده بحضور آمد و هنگام نهضت پادشاهي از لاهور بکابل شریف خان امیرالامرا (که خسرو سپرد او بود) بنابر بیماري در لاهور ماند خسرو حوالهٔ مومی‌الیه شد - نامبرده ابتدا بمنصب درخور سرفرازي یافته سال دوم حویلی گوالیار به تنخواه او مقرر گشت - و سال پنجم به منصب چهار هزاري هزار سوار کامیابي اندوخت - و سال هشتم از اصل و اضافه بپایهٔ پنجهزاري دو هزار سوار لوای شادکامي برافراشت - و سال دهم باضافهٔ هزار سوار برفراز بلندرتبگي برآمد و سال هفدهم به منصب پنج هزاري چهار هزار سوار فایز شد چون بسیار پیر گشته بود بتفویض صوبه داري مستقر الخلافه

و حراست قلعه و خزائن آنجا سر افتخار بآسمان رسانید - و سال هیزدهم (که پادشاهزاده شاه جهان از ماندو کوچیده عزیمت ملازمت پدر نمود - و فیمابین بآتش‌افروزي جمعي شعلهٔ فتنه زبانه بر کشید) پادشاهزاده بفتح پور رسیده توقف داشت - و پس از رسیدن افواج پادشاهي طرح داده بیک سو مایل‌گردید - پس ازانکه موکب خسروي بنواحی اکبرآباد رسید او چون در حراست آنجا شرائط نیکو بندگي بتقدیم رسانیده بود از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري پنج هزار سوار و عطای خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و وقت موعود پا بعدم سرا کشید *

* ابراهیم خان فتح جنگ *

خلف اعتماد الدوله میرزا غیاث است - ابتدا از پیشگاه جنت مکاني ببخشیگري و واقعه‌نویسی احمدآباد گجرات مامور شد دران هنگام شیخ فرید مرتضی خان صوبه‌دار آنجا چهار بخشي را (که میخواستند بضابطه کار کنند) دخل نداده بود - میرزا ابراهیم از کار شناسي و زمانه سازي اصلا نام تعلقه نگرفته هر روز بمجري میرفت - پس از یک ماه شیخ گفت که چرا بکار مرجوعه قیام نمي‌نمائي - میرزا گفت مرا با کار غرض نیست - همین لطف نواب میخواهم - شیخ بوکیل حضور بر نوشت که هرچه او باعتماد الدوله نوشته باشد بے کم و کاست بر نگارد - چون میرزا غیر از خوبیهای شیخ هیچ بقلم نمي آرد وکیل به بیان واقع مطلع ساخت

مرتضی خان بآرامیده وضعي و سنجیده روزگاری میرزا استحسان نموده مهمات منصبداران باو وا گذاشته حویلي و فیل و نقد از خود رعایت کرد - و پس از دو سه روز بمهماني در خانهٔ میرزا رفته جمیع اسباب تزک از فرش و ظروف طلا و نقره و دیگر لوازم (که از سرکار خود فرستاده بود) هبه نمود - و در آخر مجلس دستکي بنام منصبداران گجرات نوشت - که ضیافت بخشي نمایند پنجاه هزار روپیه در تحت اسم خود و پنجاه هزار روپیه بنام دیگر اهل مناصب و لک روپیه بزمینداران (۴) تفریق فرموده بمتصدیان خود گفت - که بالفعل از خزانهٔ من این مبلغ بمیرزا برسانید - و شما بمرور تحصیل کرده داخل خزانه کنید - و مکرر بحضور نوشته در عرض یک سال بمنصب هزاري برآورد - چون سلسلهٔ اعتمادالدوله پیش آمد کرد میرزا بحضور رسیده در سال نهم به منصب هزار و پانصدي سه صد سوار و بخطاب خاني سرفراز گشته بخدمت بخشیگری حضور اختصاص یافت - و بتدریج به منصب والای پنج هزاري و خطاب ابراهیم خان فتح جنگ لوای تفوق برافراشته بصاحب صوبگی بنگاله و اوڑیسه دستوری یافت *

چون در سال نوزدهم که شاهزاده شاه جهان از راه تلنگانه عازم بنگاله شد احمد بیگ خان برادر زادهٔ او (که بنیابت اوڑیسه

(۴) نسخهٔ [۱] بر زمیندارن *

(۴)
مي پرداخت) بر سر زمیندار کورهه رفته از سنوح این امر غریب به پیپلي (که حاکم نشین آن صوبه است) رسیده بنه (۳)
و بار خود برداشته بکتک (که دوازده کروه است) شتافت - و چون استعداد مقاومت درخود ندید راه بنگاله پیش گرفت - شاهزاده باوڑیسه در آمده بابراهیم خان مصحوب جان نثار خان و اعتماد خان خواجه ادراک پیغام فرستاد - که چون از نیرنگی تقدیر گذر موکب منصوره بدین دیار افتاده اگرچه وسعت این ملک در نظر همت جولانگاه نگاهی بیش نیست اما چون این سرزمین سر راه واقع شده سرسري نمي توان گذشت و گذاشت - اگر او ارادهٔ رفتن حضور داشته باشد تعرض بدو و تصرف بمال و ناموس او نیست و اگر توقف را اصلح داند بهرجا که درین ملک اقامت گزیند بدو مسلم است - ابراهیم خان (که از صیت نهضت رایات شاهي از ڈهاکه باکبرنگر آمده بود) در جواب معروض داشت - که فرمودهٔ حضرت ترجمان احکام الٰهي ست - و جان و مال بندها بحضرت تعلق دارد - اما آئین نمک شناسي و حقوق تربیت پادشاهي سد راه من شده - نه بملازمت میتوانم رسید - و نه قرار فرار بخود داده روی خجلت بامثال و اقران توانم نمود - و چون پادشاه این دیار به پیر غلام سپرده اند برای زندگی مستعار مجهول الکمیت

(۴) در [بعضے نسخه] کرونبه - و در [بعضے] کردهه (۳) نسخهٔ [۱] این صوبه است *

که معلوم است چه مانده - نمي‌توان در کار ولي نعمت تهاون ورزيد - ناچار سر خود را پاانداز سم ستوران موکب اقبال ساخته میخواهم بعد از قتل من این ملک به بندهای درگاه ارزاني باد چون مردم او متفرق بودند و حصار اکبرنگر وسعتے عظیم داشت ابراهیم خان بمقبرهٔ پسر خود [که یک کروهی قلعه بر کنار دریای کنک (که سابق پایان آن جریان داشته - و از مدتے بفصل مذکور افتاده) در کمال استحکام و رزانت اساس گذاشته] تحصن جست تا از جانب دریا کمک نوازه و آذرقه نیز تواند رسید *

شاهزاده از قول و فعلش (که حرف قتل بر زبان رانده و بپای خویش بمقبره در آمده) شگون فتح فرا گرفته دران بلده پرتو نزول افکنده بهادران را به محاصرهٔ آن محوطه بر گماشت پس ازانکه از درون و بیرون فیران قتال التهاب گرفت عبدالله خان فیروز جنگ و دریا خان روهله (بنابر آنکه آنطرف آب زه و زاد اکثر همراهان ابراهیم خان بود) از دریا گذشتند - ابراهیم خان سراسیمه گشته با احمد بیگ خان (که در همان ایام بار پیوسته بود) از حصار برآمده عرصهٔ کارزار آراست - جنگے عظیم بمیان آمد احمد بیگ خان مردانه استاده زخمها برداشت - ابراهیم خان از مشاهدهٔ این حال تاب نیاورده جلو انداخت - درین تاختن سر رشتهٔ انتظام از هم گسیخت - بیشترے همراهان دست بکار نا برده راه گریز سپردند - ابراهیم خان با معدودے پای همت

افشرد - هر چند مردم خواستند که ازان مهلکه بر آرند راضي (۲) نشد و گفت که وقت من مقتضی این کار نیست - چه به ازین که جان در کار آقا سپري شود - هنوز سخنے تمام نشده بود که از جوانب هجوم آورده بزخمهای جان ستان کارش تمام ساختند - چون عیال و اموال ابراهیم خان در تعاکه بود احمد بیگ خان خود را درانجا رسانید - شاه زاده نیز از راه دریا بدان سو راهي گشت ناگزیر مشار الیه ملازمت دریافت - و قریب چهل لک روپیه نقد سوای دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقید ضبط شاهزاده درآمد - احمد بیگ خان ازان هنگام مورد عنایت شاهي بود - در سال اول جلوس منصب عمده یافته حاکم تتّهه و سیوستان گردید و پس ازان بایالت ملتان امتیاز اندوخت - و باز بحضور رسیده پرگنهٔ جایس و امینهی (۳) پورب بجاگیر او قرار گرفت - همانجا باجل طبعي درگذشت - ابراهیم خان اولاد نداشت - اهلیهٔ او حاجي حور پرور خانم (که خالهٔ نور جهان بیگم میشد) زندگی دراز یافته تا اواسط عهد عالمگیري در دار الخلافهٔ شاه جهان آباد کول جلالي بطریق التمغا داشت - بجمعیت و رفاه گذرانیده درگذشت *

---

(۲) نسخهٔ [ا] راضي نشد که وقت من (۳) نسخهٔ [ب] امینهي پوري بجاگیر او *

* اسد خان معموري *

پسر عبد الوهاب خان عنايتي[۲] تخلص برادر خرد مظفر خان معموري ست - که در سخن طرازي و عبارت سنجي سليقهٔ درست داشت - و صاحب ديوان است - در عهد جهانگيري ابتدا بخشي قندهار شد[۳] - پس ازان که سلطان داور بخش پسر خسرو باتاليقي خان اعظم کوکه صاحب صوبهٔ گجرات گرديد او را ببخشيگري آن ولايت برنواختند - همانجا وديعت حيات سپرد اسد خان سپاهي‌دوست بود - چون همراه عم خود مظفر خان به تتمه شتافت جوانان خوب ارغونيه نوکر کرده همراه گرفت و نامے بهمت و جوانمردي بر آورد - و در پيشگاه سلطنت نيز[۴] پايهٔ اعتبار خويش برتر افراخت - و چون سلطان پرويز باتاليقي مهابت خان بتعاقب شاهزاده وليعهد رخصت يافت او هم در سلک کمکيان منتظم گشت - مهابت خان بعد از رسيدن برهان پور او را بحفاظت ايلچ پور تعين کرد - چون ساير اُمرا و منصبداران دکن بکمک ملا محمد عادل‌شاهي معين شدند او نيز همراهي برگزيد - ناگاه در جنگ بهاتوري (که مابين ملا محمد و ملک عنبر اتفاق افتاد) چشم زخمے عظيم بعادل شاه رسيد و برخے اُمراي پادشاهي دستگير شدند - و خان مزبور گرم و گيرا

(۲) نسخهٔ [ج] عنائي تخلص (۳) نسخهٔ [اب] شده پس ازان (۴) در [بعض نسخه] سرمايهٔ اعتبار خويش *

ازان معرکه بر آمده خود را به برهان‌پور رسانيد - و چون شاهجهان از بنگاله معاودت نموده بمحاصرهٔ آن بلده پرداخت خان مذکور باتفاق راو رتن تحصن جسته در نگاهداشت شهر مساعي جميله بتقديم رسانيد - و کارهاي دست بسته نمود - شاهزاده ناچار بے نيل مقصود بر خاست - و او از پيشگاه خلافت و جهانباني ببخشي‌گري دکن سر بلند گرديد *

گويند خانجهان لودي (که بعد فوت سلطان پرويز بايالت دکن مستقل گشت) بفاضل خان آقا افضل که ديوان دکن بود از روی تعظيم بر مي‌خاست - و براي او قيام نمي‌نمود - بسيار اظهار ملالت کردے - و گفتے که براي مغلے بر مي‌خيزد - و براي من سيد بر نمي خيزد - در مبادي جلوس اعلي حضرت از خدمت معزول گشته بحضور شتافت - و چهارده زنجير فيل پيشکش گذرانيد و چون در ايام محاصرهٔ برهان‌پور مردم او در مواجههٔ مردم شاهي زبان بدشنام و فحش کشوده بودند سخت متوهم و خوفناک بودے - ازانجا که صاحبقران ثاني دريای کرم و معدن عفو بود بالطاف پادشاهانه خوشدل و خرسند ساخت - و در سال دوم بخدمت فوجداري لکهي جنگل باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب[۲] دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار معزز و مفخر گردانيد

(۲) نسخهٔ [ج] بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار *

و در سال چهارم سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یکم هجري در لاهور بساط هستي در نوردید *

• اوداجي رام *

از بهمنان دکن است - بهوشیاري و فطانت صاحب نام و نشان گشته زمینداری ماهور تا مهکر بدست آورد - و به نیروي بخت بیدار و رشادت و کار طلبي نزد ملک عنبر اعتبارے بهم رسانیده صاحب حشم و جاه گردید - و در عهد جنت مکاني در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک یافته بمنصب چهار هزاري ذات و سوار پایه برتر افراخته در کمکیان دکن امتیاز یافت - چون خالي از زور و مکر نبود نزد همه صوبه داران دکن نقش او بوقار و بزرگي نشسته - هرگاه عساکر منصوره ببالاگهات دکن بر مي‌آمد بنابر شناسائی آن سرزمین صوابدید کارها برای او مفوض میشد - و او از نیک طینتي در کارسازی خلق کوشیده وسیلهٔ کامیابی عالمے میگشت - سال هفدهم جهانگیري پادشاه زادهٔ ولیعهد شاه جهان عزیمت بنگاله وجههٔ همت ساخته از برهانپور بماهور رسید - امرای دکنیه را که چشم داشت رفاقت ازانها نبود رخصت فرموده احمال و اثقال زیاده را با فیلان حوالهٔ اوداجي رام نموده در قلعهٔ ماهور گذاشت - و چون مشارالیه در تقدیم خدمات پادشاهي هم مساعی جمیله بکار مي‌برد مهابت خان زیاده تر از همه عزت و اعتبارش افزود *

چون سال نوزدهم اُمرای پادشاهي را بکمک عادل شاهیه با ملک عنبر در موضع بهاتوري پنج کروهی احمد نگر اتفاق جنگ افتاد و از کشته شدن ملا محمدلاري سردار لشکر بیجاپور سر رشتهٔ انتظام آنها گسیخت جادو رای و اوداجي رام دست بکار برده راه هزیمت سپردند - و بشومی اینها شکست عظیم بر فوج پادشاهي افتاد - لشکر خان ابو الحسن و میرزا (۴) خان منوچهر و عقیدت خان بخشی دکن با رشیدا پسرش و چهل و دو منصبدار اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشته گرفتار قید ملک عنبر آمدند - بدنامی این چشم زخم با آنکه جادو رای کانتیه عمده تر بود عاید حال اوداجي رام گشته بسوء تدبیر و گریز پائي زبان زد مردم گردید - و متاع اعتبارش کساد یافته گرمی بازارش بآن رونق نماند و چون سال سیوم ساحت برهانپور از پرتو قدوم اعلی حضرت ضیا پذیرفت و افواج گیتي کشا باستیصال خان‌جهان لودي تعین یافت اوداجي رام را بعطای چهل هزار روپیه و اضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار برنواخته آب رفته بجوی آمالش باز آمد - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري بهمراهی خانخانان مهابت خان در ایام محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد دیرین مرضے که داشت اشتداد نموده رخت هستي بر بست *

(۴) در [بعضے نسخه] میرزا جان منوچهر *

اوداجي رام با آنکه بحیاله کاري و تزویر شهرت گرفته بود لیکن نامے بهمت و سخاوت برآورده - در فیض رسانی خلائق تقصیر نمیکرد - و ازین رو سر آمد اُمرای دکنیه بود - باوجود ضعف بنیه در پیرانه سالي بعشق و شاهد بازي حریص بود - زنے داشت مشهور برای باگهني - که پس ازو امور زمینداري را بآئین شایسته سرانجام میداد - چون مردم کار آمدني نوکر داشت بعد فوتش سپهسالار باقتضای وقت (که مردم او متفرق نکردند) جگ جیون پسرش را با وجود صغر سن سه هزاري ذات در هزار سوار منصب تجویز نموده مخاطب باوداجي رام ساخت - و او چون بسن رشد و تمیز رسید از نظم و نثر فارسي و حسن خط بهرهٔ تمام بر گرفت و اوضاع اهل دکن را ترک داده برنگ اُمرای هند معاش بر ساخت - و بعزت و وقار بسر برده ماهور در جاگیر داشت پس ازو هر که بجانشینی آن سلسله نشسته خود را اوداجي رام مي‌نامید - از غرائب اتفاق همهٔ آنها اولاد بودند - کار بمتبنی (۲) افتاد - بلکه جگ جیون را نیز متبنی مي‌شمارند - و چون بعد او نوبت بونکت راو رسید آن حالت و منصب و آن دولت و جمعیت نماند - برسوم دیسمکهي ارقات میگذرانید - پس ازو متبنایش مادهو راو و شنکر راو قلیل منصبے یافته محالات زمینداری سرکار ماهور و باسم بینهما تقسیم یافت - و رفته رفته

۲) نسخهٔ [ج] کار به تبني افتاد *

از پیر شدن آنها و تسلط (۲) حکام دخل دیسمکي هم منقطع گشته اگر احیانا در مکانے گماشتهٔ دخیل باشد بازگشت بآنها ندارد درین ایام نخستین از منصب و جاگیر افتاده درگذشت - و درمین فی‌الجمله در پرگنهٔ باسم دخلے دارد - و رسومي میگیرد *

* افضل خان ملاي ملا شکرالله شیرازی *

در دار العلم شیراز پس از دانش‌اندوزي مدتے بدرس و افادهٔ علوم رسمي اشتغال داشت - چون از راه دریا به بندر سورت رسیده وارد خطهٔ برهان پور شد خانخانان (که مقناطیس دلها بود) صید احسان خود نموده نگاهداشت - و بمصاحبت برگزید بعد ازان بشاهزاده شاهجهان پیوسته میر عدل لشکر ایشان شد و در مهم رانا منشي و مصاحب همراز بود - چون بصوابدید او مصالحت با رانا قرار یافت بیش از پیش اعتبارش افزوده بدیوانی سرکار پادشاه زاده امتیاز گرفت - و پس از انجام یافتن آن یساق بالتماس شاهي از پیشگاه فرمان روائي بخطاب افضل خان نامورِي اندوخت - و در مهم دکن از جانب شاهزاده با راجه بکرماجیت بمرافقت وکلای عادل شاهیه به بیجاپور شتافته او را بشاهراه عقیدت و فرمان‌برداري رهنمون گشته پنجاه زنجیر فیل کوه شکوه و نفائس جنس و نقد و مرصع آلات برسم پیشکش آورده از نظر گذرانید - و در سال هفدهم (که پرگنهٔ دهولپور شاهزاده (۳)

(۲) در [چند نسخه] تسلط احکام دخل (۳) نسخهٔ [ج] عادل شاه *

بجاگیر خود در خواسته دریا خان را بپاسبانی آن تعین نمود - و پیش ازین استدعا آن برگنه بسلطان شهریار تنخواه گشته از طرف او شریف الملک دخیل کار گردید - و فیما بین بپرخاش انجامیده اتفاقا تفنگے بچشم شریف الملک رسیده کور ساخت) زمانه را خمیر مایهٔ فتنه بدست افتاد - مزاج نور جهان بیگم (که جانب شهریار را داشت) بآشوب گرائید - جنت مکاني هم (که زمام اختیار خود بقبضهٔ اقتدار بیگم سپرده بود) بانحرای او از پسر ولیعهد دل دگرگون فرمود - و شاهزاده (که بجهت مهم تندهار از دکن طلب حضور شده بود) موقوف گشته آن یورش بر شهریار باتالیقی میرزا رستم صفوي قرار گرفت - و بشاهزاده حکم شد که عوض جاگیر قدیم از صوبهٔ دکن و گجرات و مالوه بتصرف آورده هرجا ازین مکان خواسته باشد محل اقامت نماید - و امرای کمکي برای سیاق تندهار روانه کند غرض آنکه اگر شاهزاده بتغایر جاگیر و جدائی مردم تن در دهد بمرور فتورے دیگر بجمعیت و سامان او راه خواهد یافت - و اگر بشورش در آید و طریق سوء ادب پیش گیرد ناگزیر قادیب او را وجههٔ همت سازند - تا روزگار فتنه پرداز پیشتر چه نیرنگیها بروی کار آرد *

شاهزاده افضل خان را بحضور روانه نمود - که ببراهین عقلي خاطر نشین جنت مکاني نماید که این کنکاش محض خطاست

(۲) در [بعضی نسخه] باغوای او (۳) در [بعضی نسخه] طلب شده بود *

سهل انگاری چنین مهم سترگ غیر از بداندیشی دولت ثمرهٔ ندارد - امور کلي بر رای زنان مفوض نداشته خود بنظر دوربین بسنجند - و حاشا که در ارادت این معتقد فتورے واقع شده باشد اگر بگفتهٔ بیگم جاگیر من تغیر مي‌فرمایند باین وضع میان دشمنان چگونه بسر برد - التماس آنست که جاگیر مالوه و گجرات نیز تغیر شود - و بندر سورت که دروازهٔ مکه است عنایت فرمایند که رفته منزوي شوم - و همگي غرض شاهزاده آنکه شاید غبار شورشے که مرتفع گشته بآبیاری مدارا و ملایمت فرو نشیند - و پردهٔ آزرم و ادب از میان برداشته نشود - اما بدخواهان واقعه طلب نوعے اسباب فساد را آماده نساخته بودند که باصلاح کوشی افضل خان نتیجهٔ مرتب گردد - اگرچه جنت مکاني متاثر شده به بیگم فهماندند بیگم زیاده بر سابق بعناد و عداوت افزوده بے نیل مقصود رخصت معاودت داد - چون شاهزاده را بیقین پیوست (که هرچند مدارا بکار رود محمول بر زبوني داشته بر تحکم خواهد افزود) ناچار پیش از اجتماع افواج پادشاهي باید شتافت یحتمل که این حجاب از میان برگرفته آید - چون (۴) این قصه درین اوراق هرجا بقدر اقتضای مقام تحریر یافته بتکرار نپرداخته بمطلب مي‌گراید - که پس ازانکه شاهزاده از مقابل پدر عطف عنان نموده بماندو و ازانجا ببرهان پور طرح اقامت انداخت

(۴) نسخهٔ [ب] قضیه *

افضل خان بنابر برخی مصالح مهمات برفتن بیجاپور دستوری یافت و چون شاهزاده از وصول عساکر حضور توقف برهانپور صلاح ندیده براه تلنگانه عازم بنگاله گردید اکثر ملازمان راه بیوفائی سپردند میرزا محمد پسر افضل خان نیز با اهل و عیال فرار نموده جدائی گزید - شاهزاده سید جعفر بارهه را که بشجاعت خان مخاطب گشته با خان تلی اوزبک برادر کلان تایج خان شاهجهانی بدنبال فرستاد که تا مقدور بمواسا برگردانند - و الا سرش بیارند او پای همیت افشرده بکمانداری ایستاد - هرچند بسخن سرئی و چرب زبانی دلدهی نمودند موثر نشد - خان قلی را از پا درآورد و سیدجعفر را زخمی ساخت - و خود هم مردانه جان درباخت و چون شاهزاده همواره در صدد تدارک مافات بوده استرضای خاطر پدر بزرگوار را جویا بود بعد از مراجعت بنگاله افضل خان را با پیشکشی شایسته درسنه (۱۰۳۵) هزار و سی و پنج سال بیستم جهانگیری روانهٔ حضور ساخت - جنت مکانی از نا مهربانی افضل خان را هم در حضور نگاهداشته بخدمت خانسامانی مباهات بخشید - و سال بیست و دوم (که اقتضاض الویهٔ پادشاهی بسیر کشمیر اتفاق افتاد) افضل خان بنابر صعوبت راه با کار خانجات زاید در لاهور ماند و هنگام مراجعت سانحهٔ ناگزیر روداد - شهریار در لاهور خود را بسلطنت موسوم ساخته افضل خان را وکیل و مدار علیه جمیع مهمات گردانید - و چون او در باطن دولتخواهی شاهجهان مضمر داشت

روزے (که شهریار افواج مرتب ساخته بسرداری سلطان بایسنغر بمقابلهٔ آصف خان تعین کرد - و خود هم سوار گشته از عقب راهي شد) برگذارد که رفتن خود شایان دولت و مناسب حال نیست - توقف تا رسیدن خبر لشکر ضرور است - بمبالغه نگاهداشت تا مردم بے سر و پا (که زرهای مفت گرفته فراهم شده بودند) بدون سردار بے آنکه هنگامهٔ ستیز و آویز گرم شود پریشان گشتند ناچار شهریار بقلعهٔ ارک خزید - و چون در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت فردوس آشیاني سریر آرای هندوستان گردید بیست و ششم جمادی الآخر (۲) سر آغاز جلوس بوسیلهٔ فضائل صوري و معنوي و ذریعهٔ اخلاص خالص و عقیدهٔ راسخ و قدم خدمت و وفور مزاجداني و کار شناسي (که بمزید اعتبار و مزیت اعتماد امتیاز داشت) از دارالسلطنت لاهور رسیده دولت ملازمت اندرخت و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار سربلند گشته بخدمت میر ساماني بدستور سابق منصوب گردید - و در سال دوم از تغیر ارادت خان ساوجي بخدمت والا مرتبت دیوانی کل و اضافهٔ هزاري هزار سوار پایه بلند تر افراخت * مصرع * * شد فلاطون وزیر اسکندر * ۱۰۳۸ تاریخ است و در سال ششم برای تحصیل مجد و شرف التماس قدوم پادشاهي بمنزل خود (که مسمی و مورخ بمنزل افضل است) ۱۰۳۸ نمود

(۲) نسخهٔ [ب] جمادي الثاني ٠

و از محل رکوب خلافت پذاهي تا منزل خود (که بیست و پنج جریب مسافت داشت) اقسام افشه پاانداز گستردند - و در سال یازدهم بمنصب هفت هزاري سر افتخار بکیوان رسانید - و در سال دوازدهم (۲) که سنش بهفتاد رسیده بود عارضهٔ جسماني طاري گشته آثار ارتحال بر وجنات احوالش لایح گردید - اعلی حضرت بعیادت بسر وقت او تشریف فرموده بذل تفقدات نمودند - دوازدهم رمضان سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري در لاهور ازین سراي پر ملال درگذشت - تاریخ فوتش یافته اند * ع *

۱۰۴۸
* زخوبي برد گوی نیک نامي *

فاضل مهذب الاخلاق بود - اعلی حضرت مکرر مي فرمود که در بیست و هشت ساله ملازم پیشگي در حق هیچ کس از افضل خان سخن بد نشنیده ام - در فصاحت حسان وقت بود - و در هیئت و هندسه و حساب نیز مهارتے داشت - آنچه گویند (با این همه علم و دانش املا بکاغذ نمي رسید - و سیاق دان نبود) یحتمل که بظاهر عالي جاهي و بےپروائي باشد - بلے تمام اختیار بر دیانت رای ناگر گجراتي (که پیش کارش بود) گذاشته - همه جواب و سوال او مي کرد (۳) - چنانچه بگے از ظرفا بعد فوتش در مرثیه گفته که چون فرشتها در قبر سوال نمودند خان گفت که از دیانت رای بپرسید که جواب شما خواهد داد - مقبرهٔ او آنروی آب جون واقع اکبرآباد است

(۲) در [بعض نسخه] عمرش (۳) نسخهٔ [ج] چنانکه *

فرزندے ازو نماند * برادر زادهٔ خود عنایت الله خان مخاطب بعاقل خان را به پسري برداشته بود *

* اخلاص خان حسین بیگ *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس از انکه اعلی حضرت بر تخت پادشاهي نشست سال اول او به منصب در هزاري هشت صد سوار و انعام شش هزار روپیه نقد لوای کامراني برافراشته بدیوانی صوبهٔ برهان پور مامور گردید - و سال سیوم باضافهٔ دو صد سوار کام دل برگرفت - و سال چهارم بفوجداری اجمیر سرمایهٔ سرباندي اندوخت - و سال سیزدهم مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري سفر آخرت اختیار کرد - نعیم بیگ پور او بمنصب پانصدي دو صد و بیست سوار مرتقي گشته سال پانزدهم رو بعدم خانه نهاد *

* آصف خان (۲) مشهور بآصف جاهي *

میرزا ابوالحسن نام پسر اعتماد الدوله و برادر کلان نور جهان بیگم است - پس ازان که بیگم بشرف ازدواج جنت مکاني اختصاص گرفت میرزا بخطاب اعتقاد خاني و خانساماني امتیاز یافت و در سال هفتم جهانگیري سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري صبیهٔ او ارجمند بانو بیگم را (که به ممتاز محل موسوم است

(۲) نسخهٔ [ا ب] آصف خان ابوالحسن مشهور بآصف جاهي *

و دختر زادهٔ میرزا غیاث الدین آصف خان میشد) در عقد تزویج شاهزاده سلطان خرم مخاطب بشاهجهان در آوردند - و سال نهم بخطاب آصف خاني و اضافهای پی در پی بمنصب شش هزاري شش هزار سوار سر افتخار برافراخت - و دران ایام که میان جنت مکاني و شاهزاده شاه جهان غبار کلفت و ملال برخاست بد اندیشان واقعه طلب آصف خان را بجانب داری شاهزاده متهم داشته مزاج بیگم را از چنین برادرے که رکن رکین خلافت بود منحرف ساختند *

* بیت *

* چون غرض آمد هنر پوشیده شد *

* صد حجاب از دل بسوی دیده شد *

و او را مخل مطلب پنداشته بتقریب آوردن خزائن آگره از حضور برآوردند - اما آصف خان بخاطر وصول شاهزاده بفتح پور بر آوردن خزانه از قلعهٔ مبارک آگره ملاح وقت ندانسته بحضور برگشت و هنوز بحوالی متهرا نه پیوسته بود که ارباب کنکاش بزم شاهي بمبالغه عرض کردند که درین هنگام مثل آصف خان سردارے را از دست نباید داد - چه فوت چنین نایبو خلاف آئین حزم و هوشیاري ست - شاهزاده (۲) که (همگي همت والای او بتحصیل رضاجوئی پدر بزرگوار مصروف بود) عمدا مصلحة بکار برد - و پس از انکه شاهزاده از مقابل پدر والا قدر عنان تاب گشته بمالوه

(۲) نسخهٔ [ا ب] که شاهزاده را که همگي *

شتافت سال هیزدهم آصف خان بصاحب صوبگی بنگاله رخصت یافت - اما دران ایام (۲) که روانه شدن شاهزاده بهبنگاله بتحقیق پیوست بتقریب نگرانی خاطر بیگم از جدائی برادرزاده از راه برگردانیدند چون در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج بر کنارهٔ آب بهت از مساهله و مسامحهٔ او مهابت خان استیلا یافته جنت مکاني را بدست آورد آصف خان (که سلسله جنبان این همه فساد بود) پس ازین حرکت بے برکت دید که سعي بجائے نمیرسد و رهائي از چنین دشمن قوي غیر متصور است - ناگزیر بقلعهٔ اٹک که در تیولش بود شتافته متحصن گشت - مهابت خان بجسورگی میرزا بهروز پسر خود جمعے را فرستاد که گرم و گیرا رفته محاصره نمودند - و بعد ازان خود شتافته بعهد و پیمان بر آورده با ابوطالب پسر و خلیل الله خویش او نزد خود نگاه میداشت و پس ازانکه از حضور آواره گشت در گذاشتن آصف خان قهاون مي نمود - بعد از مبالغه از جانب پادشاهي خاطر خود بعهد و سوگند وا پرداخته روانهٔ درگاه ساخت - درین هنگام آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافته منصب والای وکالت نیز ضمیمهٔ مراحم گردید - و بعد آن بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار لوای ناموري افراشت - و در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري سال بیست و دوم جنت مکاني هنگام معاودت

(۲) نسخهٔ [ج] در همان ایام *

از کشمیر چون از منزل راجور کوچ نمود در اثنای راه پیالهٔ معتاد خواست - همین که بلب نهاد گوارا نیفتاد - و تا رسیدن منزل حال بدین منوال بود - روز دوم بیست و هفتم صفر سفر آخرت گزید - غریب شورشے در اردو افتاد - آصف خان داور بخش پسر خسرو را از قید برآورده بسلطنت موهوم برداشت - او باور نمیکرد بایمان غلاظ تسلي بخش خاطر او شده روانهٔ منزل پیش گشت بیگم (که خواهان سلطنت شهریار بود) میخواست آصف خان را با اعظم خان میر بخشي (که هر دو رکن رکین سلطنت و مخل مدعای او بودند) مقید نماید - هرچند کسان بطلب برادر فرستاد آصف‌خان عذرے خواسته نزد او نرفت - بیگم نیز با نعش جنت‌مکاني از عقب راهي‌شد - آصف خان بنارسي‌نام هندو مشرف فیل خانه را (که در تیزروي و سبک تگي شهرتے داشت) از منزل چنگیزهٔي بخدمت شاهجهان کسیل نمود - و چون وقت مقتضی تحریر نبود این خبر را بتقریر او حواله کرده انگشتری مهر خود بار سپرد - تا سجلے باشد بر اعتماد - و آن‌شب در نوشهره بسر برده روز دیگر از کوه برآمده در بهنبهر نزول نمودند - و بتجهیز و تکفین پرداخته نعش را پیشتر فرستادند - تا در باغے (که بیگم آنطرف آب لاهور اساس نهاده بود) بخاک سپارند - چون مجزوم و متیقن وضیع و شریف بود (که این همه توطیهٔ استدامت دولت شاهجهان است - و داور بخش گوسفند قرباني بیش نیست) همه

اُمرا و سایر بندها فرمان‌پذیر آصف خان بودند - و او (که از بیگم مطمئن خاطر نبود) سر رشتهٔ احتیاط از دست نداده مردم را از آمد و رفت نزد بیگم ممنوع ساخت - بلکه گویند بیگم را از محل پادشاهي برآورده در منزل خود جا داد - چون بسه کروهی لاهور رسید سلطان شهریار (که بعلت داء الثعلب موی ریش و برت ریخته و از تف آتشک آبله زده پیشتر بلاهور شتافته بود) خود را باسم بے مسمای سلطنت موسوم ساخته در عرض یک هفته بصرف هفتاد لک روپیه لشکرے فراهم آورده بسرداری میرزا بایسنغر پسر سلطان دانیال از آب گذرانید - و خود با دو سه هزار سوار در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت * ع *

* منتظر تا فلک از پرده چه آرد بیرون *

بعد تلاقی فریقین در حملهٔ اول انتظام فوجش از هم گسیخت - و دست بکار نا برده هر کدام براهے شتافت - شهریار ازین خبر موحش بهبود خویش نسنجیده بقلعه در آمد - وخود را بپای خویش بدام افکند - اُمرا بدرون ارک شتافته داور بخش را سریر آرا ساختند - و شهریار را (که بحرم‌سرای جنت‌مکاني رفته در کنجے خزیده بود) فیروز خان خواجه سرا بیرون آورده به آله وردي خان سپرد - او فوطهٔ کمرش کشوده هر دو دستش بآن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت - و پس از تقدیم کورنش و تسلیم محبوس گشته بعد از دو روز مسموم گردید *

و چون این ماجرا از روی نوشتهٔ سلهوکاران معلوم شاهجهان شد خدمت پرست خان رضا بهادر را از احمد آباد گجرات پیش آصف خان بلاهور فرستاد - و بخط خاص ترقیم یافت که درین وقت (که آسمان آشوب طلب و زمین فتنه‌خیز است) اگر داور بخش را با دیگر شاهزادگان آوارهٔ صحرای عدم نمایند بصلاح قریب‌تر است آصف خان روز یکشنبه بیست و دوم شهر ربیع (۲) الآخر سنه مذکور داور بخش را دستگیر ساخته خطبه بنام شاهجهان خواند - و بیست و ششم جمادی الاول او را با گرشاسپ برادرش و سلطان شهریار را با طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال از زندان زندگاني برآورد - چون فردوس آشیاني باگره رسیده سریر آرای هندوستان گشت آصف خان با شاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع و محمد اورنگ زیب (که نبیهٔ او مي شدند) و سایر اُمرا از لاهور باگره رسیده دوم رجب همین سال بزمین بوس خلافت استسعاد یافته بخطاب یمین الدوله آصف خان و در مخاطبات بلفظ عمو سرش بفلک برین رسید - و بدایهٔ والای وکالت و تفویض مهر اورنگ و منصب هشت هزاري هشت هزار سوار در اسپه سه اسپه (که تا آن وقت هیچ امیرے بدان مرتبه نرسیده بود) بلند مرتبه گردید - و پس ازان (که یمین الدوله در مجلای فوج خود پنج هزار سوار خوش‌اسپهٔ درست‌یراق از نظر گذرانید) منصب نه هزاري نه هزار سوار و جاگیر

(۲) نسخهٔ [ب] ربیع الثاني •

سیر حاصل پنجاه لک روپیهٔ وصولي مرحمت شد - و در آغاز سال پنجم از برهان‌پور جهت گوشمال محمد عادل شاه بیجاپوري بتزک تمام و فوج سنگین دستوري یافت - و چون حوالی بیجاپور مخیم عساکر نموده دست بزدن و بستن برکشاد محمد امین مصطفی خان داماد (۲) ملا محمدلاري و خیریت (۳) خان عم رندوله خان حبشي از قلعه برآمده به پیشکش چهل لک روپیه آشتي قرار داده بقلعه برگشتند خواص خان که مدار علیه سلطنت بیجاپور بود از ویرانی آن ملک و قلت آذوقه و کمی کاه و هیمه در فوج پادشاهي آگهي یافته بدفعیه مي‌پرداخت - گویند درین یساق نه قحط غله فقط بود - بلکه فقدان همه مایحتاج بجائے رسیده که جفت کفشے بچهل روپیه مي ارزید و نعل بندي یک اسپ بده روپیه میشد - ناچار یمین الدوله از گرد بیجاپور برخاسته بسمت رای باغ و مرچ که ملکے آباد بود سرے کشیده از تاخت و تاراج دقیقهٔ فرو نگذاشت - چون برشکال بر سر رسید مراجعت نمود •

گویند درین مهم روزے در مجلس خلوت آصف خان تقریبے شد - اعظم خان گفت که الحال پادشاه محتاج ما و شما نیست آصف خان گفت غیر از ما و شما هم کار ملکي نخواهد شد - این حرف بپادشاه رسید - گران آمد - فرمود که احسان او بر ذمهٔ من ثابت است - لیکن آینده در امور خلافت باو تصدیع نباید داد

(۲) نسخهٔ [ج] داماد محمد لاري (۳) در [بعضے نسخه] خیرت خان •

پس ازان صحبتها اگرچه کج دار و مریز بود لیکن بظاهر سر موئے در رتبه و اعتبار نکاست - بلکه پس از فوت مهابت خان در سال هشتم خطاب والای خانخانانی و سپه سالاری ضمیمهٔ القابش گردید - سال پانزدهم سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک در لاهور بگوفت ممتد استسقا بعالم بقا خرامید - گویند با خوش‌خوری اشتهای بسیار داشت - یک من شاه جهانی خوراک شبانه روزی میشد - و چون بیماری بدیر کشید بیک پیاله نخود آب اکتفا می‌نمود - (زهے افسوس آصف‌خان) تاریخ است * در حوالی مقبرهٔ جنت مکانی مدفون گشت - حسب الحکم عمارتے و باغچهٔ ترتیب یافت - روزے که اعلی حضرت بعیادت او رفتند سوای حویلی لاهور که به بیست لک روپیه مرتب شده و دیگر منازل و بساتین دهلی و آگره و کشمیر دو کرور و پنجاه لک روپیه از جواهر و نقد و طلا و نقره و اجناس دیگر نوشته از نظر اعلی حضرت گذرانید که همه ضبط سرکار شود - پادشاه بیست لک روپیه بسه پسر و پنج دختر او و حویلی لاهور بدارا شکوه مرحمت نموده تتمه ضبط فرمود *

آصف خان از هر علم بهره داشته - و معقولات را بیشتر ورزیده لهذا در القابے (که برای او در دفاتر پادشاهی می‌نوشتند) این فقره داخل است (شعله افروز فطرت اشراقیان دانش‌آموز طبیعت مشائیان) و او خوش‌نویس درست محاوره و سیاق دان

معامله فهم بود - محاسبهٔ عمال خالصه و امرای دیگر خود فیصل می‌کرد - احتیاج برهنمونی کسے نبود - اخراجات و مصارفے که در سرکارش بود بعقل نمی‌گنجد - خصوص در ضیافت تدوم پاشاه و شاهزادها و بیگمان که بقرابت قریبه اکثر اتفاق میشد - سوای پیشکش و نذور (که مبلغے خطیر بودے) چه تکلفها که در اطعمه و اشربه بکار نمی رفت - و چه آرا و پیرا که بیرون و درون را در نمی‌گرفت - و نوکر هم عمده و بیش قرار نگاه میداشت - و مثل پدر بسیار ملایم و متواضع بود - پسران و خویشان آن نوئین منیع الشان (که درین دولت والا اقتدار بمراتب ستوگ امارت فایز گشته اند) درین صحائف هریکے بجای خود رقم پذیر شده اما ممتاز محل (۴) (که صبیهٔ قدسیهٔ او ست) در سن بیست سالگی بشرف هم‌خوابگی فردوس‌آشیانی در آمده چهارده نوبت متکفل بار حمل گشت - ازان جمله چهار پسر و سه دختر تا آخر ایام سلطنت والد ماجد نضارت بخش چار چمن زندگی بودند - سال چهارم جلوس سنه (۱۰۴۰) هزار و چهلم هجری در بلدهٔ برهان پور آن عفیفه را (که عمرش از سی و نه سال در گذشته بود) بمجرد تولد دختر ستوده سیر موسوم بگوهر آرا بیگم حال متغیر گشت بطلب پادشاه اشاره نمود - اعلی‌حضرت بکمال اضطرار رسیده بملاقات واپسین ذخیرهٔ مدت دوری اندوختند - هفدهم ذیقعده بیگم

(۴) در [بعضے نسخه] لفظ که نیست *

در باغ زین آباد آنروی آب تبتي بامانت مدفون گردید * ع *

* جای ممتاز محل جنت باد * تاریخ است * ۱۰۴۰

گویند محبتی مفرط میان زوجین مکرمین بود - چنانچه اعلی حضرت بمفارقت آن پرده نشین خلوتکدهٔ عدم مدتها ترک ملبوس رنگین و استماع نغمه و استعمال عطریات فرموده ترتیب جشن و اعیاد موقوف نمود - و تا دو سال از جمیع مستلذات اجتناب بعمل آمد - و متروکهٔ آن مرحومه (که زیاده بر یک کرور روپیه بود) نصف به بیگم صاحبه و تتمه بدیگر فرزندان تقسیم یافت و پس ازین واقعه بشش ماه شاهزاده محمد شجاع و وزیر خان و ستي خانم صدرالنسا نعش آن مغفوره را باکبرآباد برده جنوب رویه مشرف بر دریای جون (که تعلق براجه مانسنگهه داشت و ارثاً براجه جیسنگهه رسیده بود) دفن کرده روضهٔ رفیعه بکمال طراحي و تقطیع (که نظیر آن در هندوستان نیست) بصرف پنجاه لک روپیه در مدت دوازده سال صورت انجام گرفت - و سي موضع از حویلی اکبرآباد و پرگنهٔ نگرچند (۲) بحاصل یک لک روپیه از قرار دوازده ماه و محصول دکاکین و سرای متعلقهٔ آن مقبره که دو لک روپیه است وقف نمودند *

* اهتمام خان *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - سال اول جلوس بمنصب

(۲) در [بعضی نسخه] مکرچند *

هزاري دو صد و پنجاه سوار مورد تفضل شد - سال سیوم [چون اُلکهٔ دکن معسکر پادشاهي گردید - و سه فوج بسرداری سه امیر جهت سالش خان جهان لودي و تخریب ملک نظام الملک دکني (که او را پناه داده بود) تعین یافت] او بهمراهی اعظم خان بداروغگی (۲) توپ خانهٔ آن فوج اختصاص گرفت - و در محاربهٔ (که اعظم خان بر سر خان جهان لودي تاخت آورد - و بهادر برادر زادهٔ خانجهان بمدافعه پا قایم ساخت) در برآمدن بر قلهٔ کوه او باتفاق بهادر خان زرهله از پیش قدمان بوده مصدر تردد نمایان گردید - و پس ازانکه اعظم خان عزیمت استیصال مقرب خان و بهلول پیش نهاد همت ساخته جانب جامکهیري راهي گشت او به تسخیر قلعهٔ تلنگي نامزد شده درگرفتن آن نیکو خدمتي بظهور آورد - سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار امتیاز یافته به تهانه داری جالنه مامور گشت - و سال پنجم باضافهٔ دویست سوار سربلندي پذیرفت - و سال ششم بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار سرمایهٔ امتیاز اندوخت - و سال نهم (که اعلی حضرت نوبت دوم بدکن تشریف فرمود - و سه فوج بسرداری سه عمده بگرشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادل خانیه مرخص شد) او باضافهٔ سه صد سوار بهمراهی خان دوران دستوري پذیرفت و در محاصرهٔ قلعهٔ اوسا حصول مجرا نموده بعد تسخیر بتفویض

(۲) نسخهٔ [ا] و داروغگی *

قلعه داری آنجا سرعزت بر افراخت - و سال دهم بعنایت نقاره کوس شادماني نواخت - و سال سیزدهم ازانجا عزل یافته حسب الالتماس شاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر حاکم دکن به تهانه داری کهیرله مضاف برار لوای امتیاز بر افراشت - و سال چهاردهم از دکن بحضور شتافته بمرحمت خلعت و اسپ و فیل به تهانه داری غوریند از تغیر همت خان طبل شادکامي زد - و سال شانزدهم ملزم همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان شتافته بعد افتتاح قلعهٔ غور (۲) بحراست آن مخصوص گشت - و چون ظاهر شد که سلوک خوب با مردم آنجا ندارد سال بیستم تغیر شده در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري در گذشت *

* اسلام خان مشهدي *

میر عبد السلام (۳) مخاطب باختصاص خان است - از دیرین ملازمان ایام شاهزادگی فردوس آشیاني ست - در ابتدا سمت منشي‌گري داشت - در سنه (۱۰۳۰) یکهزار و سي سال پانزدهم جهانگیري (که الویهٔ شاهي مرتبهٔ ثاني باصلاح مهمات دکن باهتزاز آمد) میر بوکالت دربار مامور شده به منصب درخور و خطاب اختصاص خان سرافرازي یافت - در هنگامے (که مزاج جنت مکاني از جانب شاهزاده منحرف شده او را از حضور بر آوردند) بخدمت شاهي پیوسته در گردش فلکي از رکاب شاهي انفکاک

(۲) نسخهٔ [ا] غوري (۳) نسخهٔ [ج] میر عبد الله مخاطب *

نجست - و پس از انکه قلعهٔ جنیر مطرح اقامت شاهي گردید (چون دران ایام ابراهیم عادل شاه رخت زندگاني ازین جهان فاني بر بسته بود) بتعزیت و دلجوئی ولي عهد او محمد عادل شاه رخصت بیجاپور یافت - اختصاص خان مراسم تسلیه و آداب سفارت چنانچه شاید بتقدیم رسانیده در سرآغاز جلوس اعلی حضرت بر سریر فرمان روائی هندوستان با پیشکش گران و اقسام جواهر بیش‌بها سعادت استلام عتبهٔ خلافت اندوخته بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و خطاب اسلام خان و خدمت بخشي‌گری دوم و عرض مکرر (که متصدی آن جز معتمد نشاید) سر برافراخت - و چون اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودي لوای عزیمت بدیار جنوبي برافراشت او بحراست اکبرآباد (که مستقر الخلافه و دارالسلطنت هند بوده) مامور شد - و چون شیر خان تونور ناظم گجرات سال چهارم بساط هستي در نوردید اسلام خان به تفویض منصب پنجهزاري و مرزبانی آن دیار نامزد گردید - و در آخر سال ششم بوالا پایهٔ میر بخشي‌گري تصاعد نمود - (بخشی ممالک) تاریخ است * ۱۰۴۳
و سال هشتم از تغیر اعظم خان بنظم ممالک فسیحة الممالک بنگاله دستوري یافت - و در انجا ابواب فتوحات شگرف بر روی روزگارش کشوده گردید - مالش آشامیان بآئین گزین - و اسیر شدن داماد مرزبان آشام - و تسخیر قلاع (۴) که یکروز در عرض دو پهر پانزده حصار

(۴) نسخهٔ [ج] قلاع آنها که یکروز *

مفتوح گشت - و گرفتن سري گهات و ماندو - و تهانه‌نشین شدن تمام محال کوچ‌هاجو - و بدست افتادن پانصد سفینهٔ آنها در سال یازدهم پیرایهٔ وقوع گرفت - و مانک رای برادر مرزبان مگهه (که باستقلال حکومت چانگام داشت) از استیلای مردم رخنگ ملتجي باسلام خان گشته سال دوازدهم سنه (۱۰۴۸) (۴) هزار و چهل و هشت در جهانگیرنگر معروف بقماکه بخان مذکور پیوست - و در سال سیزدهم اسلام خان حسب الطلب بحضور رسیده بوصول رتبهٔ رفیعهٔ وزارت دیوان اعلی چهرهٔ برتري افروخت - و چون خانه‌دوران نصرت‌جنگ صاحب صوبهٔ دکن کشته شد اسلام خان در روز جشن سال نوزدهم بمنصب شش هزاري ذات و سوار چهرهٔ کامیابي افروخته بمرزبانیی آن ولایت اختصاص گرفت - و برادر و پسران و داماد او باضافهٔ مناصب خوش‌دلي اندوخته بهمراهي تعین گشتند *

گویند چون خبر فوت خانه‌دوران رسید اعلی حضرت باسلام خان فرمود که کسے را برای صوبه‌داري تجویز نمایند - او بخانه آمده با مشیران هوا خواه خود گفت - که پادشاه چنین فرموده - بعد از تامل راني آنچه بخاطر میرسد نام خود باید گرفت - گفتند این چه رای صواب است - وزارت اعظم و قرب حضور باجے بحکومت دکن نمیدهد - گفت مسلّم - اما آنچه بذهن درآمده پادشاه برای

(۴) در [اکثر نسخها] سنه (۴۸) چهل و هشت - اغلبکه رقم هزار را بقصد اختصار ترک گفته *

وزارت سعدالله خان که بدو سر التفات است بهانه‌طلب شده - مبادا بتقریبے عزل بمیان آید - پس درین صورت چه بهتر - همه باستحسان رای او گرائیدند - همان روز آخر وقت بخلاف معمول و استمرار شمشیر و سپر بسته بدربار حاضر شد - پادشاه استفسار فرمود عرض کرد - حکم شده بود که کسے را بجهت دکن برگزیند - سوای غلام دیگرے بخاطر نرسید - مستحسن افتاده فرمودند که نیابت وزارت بکه باید داد - گفت بهتر از سعدالله خان کسے نیست منظور شد - همین که او رهگرای تعلقه گردید وزارت کل بالاصالت به سعدالله خان تفویض یافت - درست قیاسي و راست اندیشی اسلام خان بر همگنان ظاهر گشت - و در سال بیستم از اصل و اضافه بعالي منصب هفت هزاري هفت هزار سوار امتیاز یافت *

و چون از برهان‌پور به بلدهٔ اورنگ آباد افتراض نمود عارضهٔ جسماني طاري گشت - دانست که سفر واپسین است - بصوابدید چتر بهوج کاتب سرکار خود و خواجه عنبر متصدی جاگیر دفاتر را سوخته اموال را بپسران و برادران و سایر مردم محل خفیه قسمت کرده طومار بیست و پنج لک روپیه روانهٔ حضور ساخت - چهاردهم شوال سال بیست و یکم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید - حسب الوصیت در سواد آن معموره مدفون گشت - و مقبره و باغے طرح انداخت تا امروز اگرچه کهنگي دریافته تر و تازگي دارد - خواجه عنبر

بر سر قبر نشست - اعلی حضرت ازین ماجرا آگهي یافته نظر بر دیرین بندگی او اغماض نمود - و در خور هر کدام به پسرانش رعایت اضافه و خدمت فرمود - و چتر بهوج بدیوانی مالوه سرافراز گردید *

اسلام خان از علم معقول و منقول و انشا و خط بهرهٔ تمام داشت و در مهمات پادشاهي حریص بود - نمي‌خواست که بدیگر ارباب کار دخل دهد - و کارها را بدقت و سختي مي‌کرد - اهل دکن (که از خاندوران دلریش بودند) چشم مرهمي داشتند - حاصل نشد اما در ملک آبادي مدتے گماشت - و ذخائر قلاع را بکفایت فروخته از سر نو مرتب کرد - اسپ و فیل خوب در سرکارش جمع شده بود با آنکه طاقت سواری اسپ نداشت لیکن در تیمار و احتیاط آن سعي بلیغ مي کرد - شش پسر داشت - ازان جمله احوال اشرف خان و صفي خان و عبدالرحیم خان جدا گانه ثبت شده پسر سیومین او میر محمد شریف بعد فوتش به منصب هزاري دو صد سوار سرافرازي یافته - و سال بیست و دوم فردوس آشیاني همراه سلطان محمد اورنگ زیب بمهم قندهار شتافته - و سال بیست و چهارم بداروغگی مرصع آلات نامور شد - پستر ببخشیگري و واقعه‌نویسی دارالخلافه چهرهٔ عزت برافروخت - آخرها متصدی بندر سورت گردید - در ایام استیلای مرض اعلی حضرت (که سلطان مراد بخش ارادهٔ سلطنت نمود) او را گرفته محبوس ساخت

چهارمین میر محمد غیاث بعد فوت پدر بمنصب پانصدي صد سوار سر بلند گردیده سال بیست و هشتم فردوس آشیاني بخشي‌گري و واقعه نویسی برهان پور و داروغگی کرکیراقخانهٔ آنجا یافت - و در عهد عالم‌گیري مکرر متصدی بندر سورت و بخشي و واقعه نگار اورنگاباد شده سال بیست و دوم بساط حیات در نوردید ششمین میر عبدالرحمن سال شازدهم عالمگیري بحجابت حیدر آباد دستوري پذیرفته چندے بخشي و وقائع‌نگار بادهٔ اورنگاباد بود و مدتے بآخته بیگي‌گري و داروغگی عرض مکرر مي‌پرداخت *

* اصالت خان میر عبدالهادي *

پسر میر میران یزدي ست - که با پدر خویش میر خلیل‌الله در سال دوم جهانگیري از حادثهٔ تالاني رخت ناکامي بدار الامن هندوستان کشید - یعني مزاج شاه عباس ماضي صفوي از میر انحراف یافته برسر عتاب و غضب شتافت - و سحر جمعیت احوالش بشب دیجور تفرقه انجامید - ناچار بپای فرار بادیهٔ غربت پیمود - چون ازان مهلکه نیم جانے بسلامت بدر بردن صفت خود میدانست پسر زادها عبدالهادي و خلیل الله را بنابر صغر سن و مضیق فرصت نتوانست همراه برداشت هر دو در عراق ماندند - هنگامے که خان‌عالم بسفارت ایران دیار اختصاص یافت جنت‌مکاني از کمال التفات و مهرباني باحوال میر میران در نامهٔ نامي اشاره بطلب پسرانش بر زبان خامه

گذارش فرمود - شاه عالي جاه از فوط مروت و مردمي آن هر دو هجران ديدهٔ جفا كشيده را روانهٔ هند ساخت - و پس از تلثيم سدهٔ خلافت و جهانباني بسرچشمهٔ اقضال جنت‌مكاني دامن احوال آن دو غم آمود (كه غبار آلود حوادث بود) شست و شو يافت *

ميرعبدالهادي در سال سيوم شاهجهاني بخطاب اصالت خان مورد الطاف خسرو زمان گشته بحسن عقيدت و اخلاص و مزيد پرستاري و جانفشاني پايهٔ اعتبار برافراخت - و در سال پنجم بهمراهي يمين‌الدوله بمالش عادلشاهيه و پي‌سپر ساختن مملكت بيجاپور رخصت يافت - چون بحوالي بهالكي رسيده قبل نمودند اهل آن مكان از كوتاه نظري روزانه بسر دادن توپ و تفنگ پرداخته در تاريكي شب از طرفي كه مورچال نداشت بدر رفتند - اصالت خان (كه از پيش‌قدمان اين فوج بود) از جلادت و جسارت فراز قلعه برآمده بالاي چوبين تختي (كه در زير آن ادوات آتشبازي گذاشته بودند) ايستاد - ناگاه آتشي بآن آلات در گرفت - و با آن تخت اورا بهوا برده بمكاني كه انبار كاه بود افتاد - پارهٔ از دست و رويش ببارود سوخته - اما بپاسباني لطف ايزدي از آسيب هلاك محفوظ ماند - و در سال ششم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات پانصد سوار و بخدمت بخشي‌گري فوج متعينهٔ شاه شجاع (كه به يساق پريغده دستوري يافته) سر بلند گرديد - و دران مهم در تقديم خدمات پادشاهي بمرتبهٔ كوشيد

كه مهابت خان سپه سالار با همه كج خلقي متوجه احوالش گشته دستخط قبوض و بررات بنيابت خود بخان مذكور وا گذاشت و چون ازان سفر بحضور رسيد در سال هشتم از تغير باقر خان نجم ثاني به تفويض صوبه‌داري دار الملك دهلي باند پايگي يافته باضافهٔ هزار و پانصدي ذات هزار و هفتصد سوار (كه بواسطهٔ ضبط صوبه افزوني جمعيت ناگزير ست) بمنصب سه هزاري دوهزار و پانصد سوار و عنايت علم و فيل و خلعت خاصه چهرهٔ كاميابي برافروخت - و چون چكتا (۲) زميندار موء (۳) از ناسپاسي سر خودسري برافراشت از پيش‌گاه خلافت سه فوج سي‌هزار سوار ازان جمله يكي بسرداري اصالت خان تعين گرديد - خان مذكور بمحاصرهٔ نور پور پرداخته هر روز اسباب تضيق محصوران آماده‌تر ميگردانيد چون قلعهٔ موء (كه قوي اعتضاد چكتا بود) بسعي بهادران منصور مفتوح گرديد متحصنان نور پور نيم شبي راه گريز پيموده آن‌مكان را بآساني وا گذاشتند - پستر اصالت خان باتفاق سران ديگر رو به تسخير تاراگدهه آورد - و آن مهم را بآئين شايسته بانجام رسانيد و در سال هيزدهم بخدمت جليل القدر مير بخشي‌گري از انتقال صلابت خان فايز گرديد *

چون تسخير بلخ پيش‌نهاد همت پادشاهي گشت بامير الامرا ناظم كابل اشاره رفت - كه تا رسيدن عساكر قاهره از بدخشانات

(۲) در [بعضي نسخه] چكتا (۳) نسخهٔ [ج] موره

هرچه تواند بتصرف آرد - و اصالت خان با برخی از منصبدار
و احدي در مبادی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و پنج هجري
رخصت کابل یافت - که از چغتا و دیگر الوسات حوالی کابل
و ثغور آن جوانان کار طلب فراهم آورده امیر الامرا تجویز منصب
نموده باقي را در سلک احدیان منسلک سازد - و از مناهج
توران دیار آگهي گرفته راهے که دشوار گذار نباشد اختیار نموده
به تصفیهٔ طرائق آن پردازد - خان مزبور بعد فراغ از امور مرجوعه
و پس از تعین عساکر حضور در سال نوزدهم بهمراهی امیر الامرا
از غوربند گذشته خواست عازم بدخشانات گردد - چون بکلهار (۲) رسید
ظاهر شد که راه بکمال صعوبت است - و آذوقه نایاب - بصوابدید
امیر الامرا اصالت خان با ده هزار سوار کار طلب با هشت روزه
آذوقه بقصد تاخت خنجان (۳) و اندراب بر سبیل ایلغار از هند گذشته
بنواحی اندراب رسید - و مواشی بسیار با سایر اسباب و اموال
اهالی آنجا غنیمت گرفته احشام علي دانشمندي و ییلاق کرمکي (۴) (۵)
با خواجه زادها اسمٰعیل اتائي و مودودي و قاسم بیگ میر هزارهٔ
اندراب را همراه برداشته بهمان سرعت عنان مراجعت بر تافت
و چون همدرین سال شاه زاده مراد بخش با لشکر منصور بجانب
بلخ دستوري یافت خان مذکور بسرکردگی فوج طرح دست راست

(۲) نسخهٔ [ا] بکلها رسید (۳) نسخهٔ [ج] جیحان (۴) در [بعضے
نسخه] ببلاق (۵) نسخهٔ [ج] کونکي *

متعین گردید - و از کابل پیشتر باستعجال راهي شده در توسیع
مضائق راه کمال جد و جهد بکار برد - و پس از وصول عساکر
پادشاهي ببلخ در آغاز سال بیستم باتفاق بهادر خان روهله بتعاقب
نذر محمد خان والی توران شتافته بدستبرد نمایان آوارهٔ بادیهٔ
فرار گردانیده باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري بلند آوازه گشت
و چون شاهزاده دل نهاد توقف آن ولایت نگردیده عالم معاودت
افراخت حکومت آنجا ببهادر خان و اصالت خان تفویض یافته
استیصال اهل تمرد و فساد به نخستین واگذاشته کار سپاه و خزانه
و احوال پردازی رعایا بدومین باز گردید - و در آخر همین سال
بیستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت خوشي لبچاک
با پنج هزار سوار الملانان باشارهٔ عبد العزیز خان والی بخارا
از گذر کلیف گذشته اراده داشت که بصوب درهٔ کز و شادمان (که
چراگاه دواب لشکر پادشاهي بود) آواره گردد - اصالت خان مالش
آن مفسد بمبالغه بعهدهٔ خود گرفته بگام سرعت روانه گشت
وقتے بمخاذیل رسید که اینها پارهٔ مواشی آن حدود رانده میبردند
رستمانه با مخالفان در آویخته بسیارے را بر خاک هلاک انداخت
و استخلاص مواشي نموده بتعاقب بقیة السیف پرداخت - چون
شب پردهٔ ظلام افکند در درهٔ کز فرود آمد - و بجهت تجدید وضو
چلته را بر کند - بتصرف هوا گرفتار تب گشته بشهر برگردید
و بهمان کوفت بر بستر ناتواني افتاده در عرض دوهفته بساط حیات

در نوردید - و چون هنوز چهل مرحله از منازل عمر طی نکرده بسلسلهٔ جنبانی بخت کارفرما از حقیقت رزمی و وقا سرشتی مصدر کارهای شگرف میشد پادشاه از فوتش قرین تاسف و تحسر شده بر زبان گذرانید که اگر اجل فرصتش میداد امور عمده ازو تمشیت می یافت - و مرتقی مدارج علیا می‌گشت - اصالت خان در زمان خویش بحسن سلوک و نیکو معاشی شهرت تمام داشت - و در مروت و حیای چشم یکتای روزگار بود - حرف درشت بر زبانش نرفته - و در شکست کسے نمیکوشید - و شجاعت با تدبیر هم آغوش داشت - پسرانش سلطان حسین افتخار خان و محمد ابراهیم ملتفت خان و بهاءالدین اند - و بجای خود مذکور - آخرین چندان ترقی نکرده *

* امیر خان میر ابوالبقا *

رشید ترین پسران قاسم خان نمکین است - به کار شناسی و معامله دانی سرآمد برادران بود - و بارجمندی و بختیاری ممتاز اخوان - بحضور پدر در عرصهٔ تلاش پا پیش گذاشته بمنصب پانصدی رسید - و پس از فوت پدر بتدریج اوج پیمای مراتب عالیه گردید در عهد جنت‌مکانی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافرازی یافته بنیابت یمین الدوله بحکومت صوبهٔ ملتان تعین گشت - و در سال دوم شاهجهانی چون مرتضی خان انجو صوبه‌دار قلعه رخت هستی بربست خان مزبور باضافهٔ پانصدی ذات

پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر برافراخته بنظم آنصوبه مامور شد - و در سال نهم هنگام معاودت شاهزاده از دولتاباد بدارالخلافه به‌تیولداری سرکار بیر مضاف صوبهٔ دکن (۲) تعین‌شده چندے در کمکیان آنولایت انتظام داشت - و در سال چهاردهم از تغیر قزاق خان بضبط الکای سیوستان رخصت یافت - و در سال پانزدهم از تغیر شاه خان بار دیگر بصاحب صوبگی تتهه اختصاص گرفت - و همانجا در سال بیستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري پیمانهٔ حیاتش برآمود - و درگورخانهٔ پدر موسوم بصفهٔ صفا که بر کروه محاذی جنوب رویهٔ قلعهٔ بهکر است مدفون گردید - زیاده بر صد سال عمرداشته و اصلا در حواس و قوایش فتورے واقع نشده - در زمان جهانگیري بخطاب میرخان معروف بود - اعلی‌حضرت بافزایش الف بخطابش یک لک روپیه ازو پیشکش گرفته بامیر خان نامي فرمود - او هم مثل پدر اولاد بسیار داشت - پسر کلانش عبدالرزاق نهصدی شاه جهاني ست - در سال بیست و ششم جلوس اعلی حضرت درگذشته - دیگر ضیاءالدین یوسف که در اواخر عهد فردوس آشیاني بمنصب هزاري شش‌صد سوار فایز گشته و پستر بخطاب ضیاءالدین خان درجهٔ اعزاز پیموده - نبیرهٔ اش میر ابوالوفا نامي که در آخرهای زمان خلد مکان داروغگی جانماز خانه ضمیمهٔ خدمات دیگر داشت و بحدت فهم و درستی استعداد روشناس پادشاه قدر شناس بود

(۲) نسخهٔ [ج] صوبهٔ اورنگ‌آباد دکن *

و دیگر پسرش که شاید از همه خرد تر خواهد بود میر عبدالکریم ملتفت خان است - که مقرب حضرت عالمگیر پادشاه بود - و بخطاب پدر مخاطب گشته - احوالش جدا بتحریر در می‌آید - صبیهٔ خان مرحوم درخانهٔ شاهزاده مراد بخش بود - اما این وصلت شگرف پس از فوت خان مزبور بعد مدتها واقع شد - چه شاهزادهٔ مرقوم را از دختر شاهنواز خان صفوي فرزندے نمیشد - اعلی حضرت در سال سیم آن عفیفه را که شایستگی ازدواج شاه زاده داشت یک لک روپیه از جواهر و دیگر اشیا بطریق جهاز عنایت فرموده باحمدآباد فرستاد که در عقد نکاح شاهزاده که دران وقت صاحب صوبهٔ آن ولایت بود در آرند *

* اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان *

از نجبای سادات ساوه است - که از بلاد قدیمهٔ عراق است خشک شدن بحیرهٔ آنجا بمیلاد سعادت بنیاد جناب خاتم‌النبیین (صلی الله علیه وآله) بین الناس مشهور - میر ابتدا که وارد هند گردید از جانب آصفخان میرزا جعفر بفوجداری سیالکوت و گجرات و پنجاب شتافته پس ازان بدامادی خان مذکور شهرتے گرفته پرورشناسی جنت‌مکاني امتیاز یافت - و بعدآن بوسیلهٔ یمین‌الدوله آصف خان ترقي کرده به منصب عمده و خدمت خانساماني افتخار اندوخت - و چون درین کار دولت خواهي و جز رسی بسیار بکار برد مشمول عواطف پادشاهانه گشته سال پانزدهم از خانساماني

بصوبه‌داری کشمیر سر بر افراخت - و ازان جا بحضور رفته بمنصب والای میر بخشي‌گري بلند رتبه گردید - پس از ارتحال جنت مکاني در هنگامهٔ شهریار با یمین الدوله همداستان و یکجهت بوده لوازم حسن عقیدت و مراسم نیکو بندگي بتقدیم رسانید - و پیش از یمین الدوله از لاهور بآگره آمده دولت ملازمت فردوس‌آشیاني دریافت - و باضافهٔ پانصدي هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره و بحالی‌میربخشي‌گري سر برافراخت و بعد ازان بر طبق التماس یمین‌الدوله پنجم رجب سرآغاز جلوس وزارت دیوان اعلی بدو اختصاص گرفت - و در سال دوم بنظم صوبجات دکن مامور گشت *

و چون مبادی سال سیوم معمورهٔ برهان‌پور بفرقدوم اعلی حضرت رونق و بها یافت ارادت خان شرف اندوز آستان بوس شده بخطاب اعظم خان علم مباهات افراشت - و بسری سه فوج پنجاه هزار سوار بمالش خان جهان لودي و تسخیر مملکت نظام شاهیه دستوري یافت - خان مزبور برشکال را در دیول‌گانون (۲) گذرانیده چون موضع رام پوري ساحل گنگ مخیم گردید و ظاهر شد که هنوز خانجهان از نواحی بیر بر نیامده اردو در منجهلي‌گانون گذاشته شبگیر نمود و بغتة بر سر خانجهان رسید - او که راه فرار بسته دید و پای گریز شکسته ناگزیر آمادهٔ پیکار گشت - اما چون اکثر مردم عساکر پادشاهي

(۲) نسخهٔ [ج] منجهلي گانو یا مچهلي گانو باشد *

بتاراج بنه و بارش پرداخته بودند افواج از تزک افتاد - خانجهان
درین فرصت بر کوه برآمد - و پای همت افشرده تلاش و تردد
نموده آخرالامر راه فرار سپرد - اگرچه از چنگ چنین فوج سنگین
بدر رفتنش دشوار مي‌نمود با آنکه بهادر خان روهله و برخی راجپوتیه
در جانفشاني تقصیر نکردند لیکن لشکر پادشاهي که زیاده بر سي کروه
نوردیده بود و طاقت طاق گشته نتوانست دنبال گرفت - و پس ازانکه
او در پناه دولتاباد خزید اعظم‌خان بمالش نظام‌شاهیه رو آورد - هنگامی
که بسه کروهی دهارور رسید خواست قصبه را تاخته تسخیر قلعه را
(که بدشوار کشائي و فزونی اسباب قلعه‌داري در دکن مشهور - و برفراز
پشتهٔ واقع شده از دو جانب جرهای عمیق دشوار گذار دارد) بوقت
دیگر واگذارد - اهل قلعه بانداختن تیر و تفنگ اشتغال ورزیدند
و مردم قصبه (که اسباب و اموال بخندق در آورده بودند) باستظهار
آن بجنگ میکوشیدند - ناچار جمعی بخندق در شده دست نهب
و اسر کشوده غنیمت بسیار بر گرفتند - اعظم خان از فرط دلیري
و دلاوري شب پیاده بخندق در آمده بعد ملاحظه معلوم کرد که
در یک جانب آن دریچه ایست بگچ و سنگ برآورده - آنرا به بیل
و کلند شگافته بقلعه در میتوان آمد - و سنگ انداز هم ندارد
و طرز قلعه داري هم خوب نیست - دل بکشایش حصار برنهاد
و بازو بجرأت و جسارت برکشاد - نگهبانان قلعه را از مشاهدهٔ
کار طلبي و پیکار گزینی بهادران دست از کار و کار از دست رفت

بیست و سیوم جمادی‌الاخری سال چهارم سنه (۱۰۳۰) هزار
و چهل یورش نموده خان اعظم با سایر سران ازان دریچه درآمد
سیدي سالم قلعه‌دار و اهل و عیال اعتبارزاد و شمس عم ملک بدن
و جدهٔ مادری نظام شاه با همگي عمله و فعله اسیر گشتند - و اسباب
بسیار بغارت رفت - و قلعه بفتح‌آباد مسمی گردیده حراست آن
بمیر عبدالله رضوي مقرر شد - اعظم خان بمنصب شش هزاري
شش هزار سوار بلند رتبه گردید - و چون کار نظام شاه از نظام
و رنق افتاد و مقرب خان (که سپه سالار او بود) باعظم خان
ملتجي گشته در همین سال در سلک ملازمان پادشاهي انتظام
گرفت خان مذکور به پیغام رندوله خان بیجاپوري (که بوسیلهٔ شما
اگر عفو تقصیرات عادل شاه شود متکفل مي‌شوم که دیگر او پا از
دایرهٔ انقیاد بیرون ننهد) برکنار آب مانجرا رسیده فرود آمد
اتفاقا (۲) روزے گروهے از مخالفان هجوم‌کرده بهادر خان روهله و یوسف
محمد خان تاشکندي را زخمي ساخته دستگیر کردند - و بسیارے
از لشکر پادشاهي قتیل و اسیر گردید - اعظم خان بطرف چنکوبه (۳)
و بهالکي و بیدر رفت - که شاید تلافی جسارت آنها نماید - بنابر
فقدان آذوقه و علیق برگشته از گنگ گذشت - و چون بوضوح
پیوست (که نظام شاهیه بارادهٔ مصالحه با بیجاپوریان ببالاگهات

(۲) در [بعضی نسخه] روزے کهی مخالف هجوم‌کرده (۳) نسخهٔ [ب]
چکوبه - و در [بعضی نسخه] جنکوبه .

برآمده بجانب قلعهٔ پرنده شتافته اند) عنان عزیمت بدان صوب منعطف گردانید - و قلعهٔ مذکور را گرد گرفت - چون بیست کروهی آن گیاه نمانده بود بے قیل مدعا برخاسته بدهارور (۲) در آمد - و در همین سال حسب الطلب بحضور رسید - اعلیٰحضرت فرمود که درین یساق از تو در کار شایسته یکے آواره ساختن خانجهان و دوم فتح قلعهٔ دهارور بوقوع آمد - و دو خطا نیز واقع شد - چه بعد التجای مقرب خان نبایستے بسمت بندر شتافت - و هرگاه تسخیر پرینده صورت‌پذیر نبود توقف چرا بایست کرد - خان مذکور بخطای خود اعتراف نمود - و چون تمشیت مهمات دکن از چنانچه باید نشد معزول گردید - و در سال پنجم از انتقال قاسم خان جوینی بصوبه‌داری بنگاله رخصت یافت - در انجا جمعیت نیک فراهم آورد اکثر از مردم ایران بودند - سال هشتم بحکومت آلهآباد نامزد گشت و در سال نهم بنظم صوبهٔ گجرات تعین شد - و چون منکوحهٔ شاهزاده محمد شجاع دختر میرزا رستم صفوي در گذشته بود در سال دوازدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري صبیهٔ اعظم خان را برای شاهزاده خواستگاري کردند - سلطان زین العابدین از بطن او متولد شد *

اعظم خان در مملکت وسیع گجرات مدتها بضبط و ربط پرداخت - در سال چهاردهم از کار طلبي بر سر زمیندار جام (که

(۲) نسخهٔ [ج] بدهار درآمد *

بخلاف سایر بومیان سر باطاعت در نمي آورد) فوج کشیده بنوازگر که حاکم‌نشین آن ولایت است رسید - جام از مستی نخوت بهوش گرائیده بتقبل یکصد اسپ کچهي و سه لک محمودي برسم پیشکش و برانداخت دار الضرب آنجا که سکهٔ محمودي میزد راه انقیاد و اطاعت پیموده اعظم خان را دید - او ازان خود سر وا پرداخته باحمدآباد معاودت نمود - و پس ازان به تیولداری اسلام آباد متهرا مامور شده سرا و پوره در انجا احداث نمود و بعد آن بحکومت بهار شتافت - در سال بیست و یکم بجهت صوبه داری کشمیر طلب رفت - او عرضي نمود که مرا تحمل سرمای آن دیار نیست - از تغیر میرزا حسن صفوي بحراست سرکار دار الخیور جونپور مباهي شد - و در سال بیست و دوم سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه بعد از طی هفتاد و شش مرحله از مراحل عمر در بلدهٔ مسطور از عالم فاني بجهان جاوداني انتقال نمود - تاریخ فوتش از کلمهٔ (اعظم اولیا) مستفاد مي‌گردد ۱۰۵۹
در باغے که پیش از انقضای سال حکومت بر کنار دریای جونپور اساس گذاشته و تاریخ بنای آنست * ع *
۱۰۵۸
* بهشت نهم بر لب آب جوی *

مدفون گردید - پسرانش بمناصب عمده ترقي‌کردند - احوال هریکے جداگانه تحریر یافت - گویند اعظم خان بصفات حسنه اتصاف داشت - مگر در محاسبهٔ عمال تشددے مي‌کرد - در سلطنت

تیموریه باصدار کارهای نمایان مزیت و رجحان گرفته از ابتدا تا انتها بعزت و آبرو گذرانید - البته خالي از صفای نیت نخواهد بود که تا امروز (که قریب صد سال گذشته) اخلاف و اعقاب او در هر زمانے برفعت و اعتلا ناموري داشتند - چنانکه این صحیفه از هر کدام باز گوید *

• اعتقاد خان میرزا شاپور *

پسر اعتمادالدوله و برادر آصف خان است - در لطافت مزاج و نظافت وضع و صفای معاش و تکلف ملبوس و نفاست اطعمه و مبالغه در الوان آن از یکتایان روزگار بود - گویند دران وقت یمین الدوله و میرزا ابوسعید و باقر خان نجم ثاني بخوش طعامي شهرهٔ آفاق بودند - اما او درین امر از هرسه بیش بوده - در سال هفدهم جهانگیري بصاحب صوبگی کشمیر سر افتخار بر افراشت و مدتها در حکومت آنجا گذرانید - و درین مدت برنج مکود و پان کنگیري از برهان پور برای او مي بردند - در ایام صوبه‌داری او حبیب چک و احمد چک (که سرهاي بیمغز آن شورپشتان بدعوی ریاست آن مملکت آگنده بود) فسادهای عظیم بر انگیخته آخر کار رخت ادبار به تبت کشیدند - اعتقاد خان (که بمنصب پنجهزاري ذات و سوار اختصاص داشت) در سال پنجم جلوس اعلی حضرت از کشمیر معزول شده در آغاز سال ششم باحراز سعادت ملازمت مستسعد گردیده نفائس و نوادر کشمیر از کلکیهای پرقاز (که

مشگین پرچم سلسله مویان را بیتابی رشکش چون موی آتش دیده سرگرم پیچ و تاب دارد) و انواع شال از جامه وار و کمربند و گوش‌پیچ طرحدار خصوصا پشمینه از لوس و کرک که جانورے ست وحشي ماکول‌اللحم (که در ولایت قرا تبت (۲) بهم‌رسد) و قالینهای شال باف خوش تماش و خوش طرح (که گزے بصد روپیه مرتب مي‌شود - و قالینهای کرمان نسبت بآن حکم پلاس دارد) برسم پیشکش از نظر انور گذرانید - و در همین سال هفدهم شعبان خدمت صوبهٔ دهلي از تغیر لشکر خان نامزد او گردید - و در سال شانزدهم از تغیر شایسته خان بصوبه‌داری بهار مامور شد - چون زمیندار پلاؤن متعلقهٔ آن صوبه بسبب کثرت تراکم اشجار و تشابک اغصان سر نخوت برافراشته تن باطاعت حکام در نمیداد اعتقاد خان در سال هفدهم زبردست خان را با فوجے آراسته کسیل کرد - او بکمال دلیري و چستي از کتلهای دشوار گذار و جنگلهای خاردار گذشته مفسدان سر راه را از تیغ بیدریغ گذرانید - پرتاب زمیندار آنجا در مقام ایاي درآمده بوسیلهٔ خان مذکور بتقبل لک روپیه پیشکش هر ساله اعتقاد خان را در پٹنه دریافت - و از پیشگاه خلافت بر وفق ملتمس اعتقاد خان بمنصب هزاري ذات و سوار سر برافراخته پلاؤن را یک کرور دام قرار داده جاگیرش تن گردید و چون در سال بیستم شاهزاده محمد شجاع از بنگاله طلب

(۲) نسخهٔ [ج] قراتیت *

حضور گشت نظم آن ولایت (که در آبادي و فراخي و فزوني محصول و کثرت مواد معیشت با اقلیمے مساوي ست) نیز بعهدهٔ اعتقاد خان تفویض یافت - و چون بار دیگر صوبهٔ بنگاله بشاه شجاع نامزد گردید اعتقاد خان ازان دیار بر آمده بآهنگ احرام آستان سلطنت رهگرا گردید - هنوز بحضور نرسیده بود که نظم صوبهٔ اودهه بار قرار گرفته فرمان بصدور پیوست که هر جا رسیده باشد بعد از وصول بتعاقه شتابد - و در سال بیست و سیوم سنه (۱۰۹۰) هزار و شصتم هجري اعتقاد خان از بهرایچ روانه شده بمستقر الخلافه رسیده سپنجي سراي دنیا را بدرود نمود گویند اول کسے (که در اکبر آباد طرح حویلهای جدید انداخت) سه کس بودند - خواجه جهان جهانگیري - و خواجه رسمي دیوان سلطان پرویز - و اعتقاد خان - و از همه مطبوع تر و مصنوع تر حویلی خان مذکور بود - چون پسند طبع دلت آفرین اعنی حضرت اوتاد خان مشار الیه پیشکش نمود - ازان رو که بهترین منازل آن شهر بوده در سال شازدهم بعاي مردان خان امیر الامرا بطریق انعام مرحمت شد *

* آله یار خان *

پدرش افتخار خان ترکمان که در عهد جنت مکاني از کمکیان بنگاله بود - چون نظم آن مملکت باسلام خان چشتي تفویض یافت او فوجے را بسرکردگی شجاعت خان شیخ کبیر بر سر عثمان خان

لوهاني (۲) (که در ان حدود سرخود سري و تمرد مي افراخت) کسیل نمود - سرداری برانغار نامزد افتخار خان بود - چون کارزار توازو گردید و هر فوجے مقابل خود گرم مجادله گشت عثمان خان فیل مست جنگي را پیش انداخته بر هراول فوج پادشاهي تاخت - و آن را زیر و زبر ساخته بکارزار افتخار خان پرداخت خان مذکور پای همت افشرده دست و بازوی نبرد بر کشاد و پس ازان (که جمعے از نوکران و رفقای قدیمش بگانگونهٔ جان نثاري چهرهٔ رادمردي بر افروختند) آن سرشار نشهٔ جلادت مردانه جرعهٔ ممات در کشید *

آله یار خان پس از جان فشانی پدر مورد نوازش جنت مکاني گشته بمرور ایام پایهٔ دولت و امارت برتر افراخت - در اواخر عهد آن پادشاه عالي جاه و سر آغاز جلوس صاحبقراني به منصب دو هزار و پانصدي اختصاص داشت - و بدستور قدیم در کمکیان بنگاله انتظام یافت - قاسم خان ناظم آن مملکت عنایت الله پسر خود را با خان مذکور به تسخیر بندر هوگلي (که از مشاهیر بنادر بنگاله است) رخصت نمود - در حقیقت سرداري و کار فرمائي مفوض بخان مشار الیه بود - دران فتح مصدر خدمات شایسته گشته بتدابیر صایبه و بهادریهای نمایان در سال پنجم (۳) درخت کفر و ضلال فرنگ

(۲) نسخهٔ [ا] نوهاني (۳) نسخهٔ [ب] درخت تسلط فرنگ که دران مرزو بوم *

(که دران مرز و بوم رگ و ریشه فرو برده بود) برانکنده بجای (۲)
ناقوس آواز تسبیح و تهلیل بلند گردانید - و در جلدوی آن باضافهٔ
سواران و منصب سرافراز گشت - و پس ازان خان مذکور در
صوبه‌داری اسلام‌خان باتفاق برادرش میر زین‌الدین‌علي صیادت خان
بولایت کوچ‌هاجو که شمالی بنگاله است لشکر کشیده در استیصال
مخاذیل آشامیان (۳) (که در اعانت مرزبان ولایت مذکور کوشیده محالات
سرحد پادشاهي را بجبر و قهر متصرف شده بودند) صعایی جمیله
بکار برده بسیارے ازان نفسیده دلان بادیهٔ ضلالت را از سرچشمهٔ انتقام
سیراب ساخته بدستبردهای قوي سرکشان آن ناحیه را عبرت پذیر
و فرمان بردار گردانیده سالم و غانم معاودت نمود - و از پیش گاه
خلافت بمنصب سه هزاري سه هزار سوار تارک افتخار برافراخت
و در همان صوبه حیات مستعار بپایان آورده در سال بیست و سیوم
آغاز سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت رخت هستي بربست - صاحب
اولاد و عشیره بود - پسرانش اسفندیار و ماه بار و ذوالفقار بجاگیر
و تیول در خور و تعیناتی آن صوبه کام اندوز بوده دومین در سال
بیست و دوم بحضور پدر و سیومین در سال بیست و ششم بعد
از والد خود در گذشتند - و رحمن داد برادرش سال بیست و پنجم
بالتماس شاهزاده محمد شجاع ناظم آن دیار از اصل و اضافه

(۲) نسخهٔ [ا ج] بجای ناقوس تسبیح و تهلیل (۳) در [بعضی نسخه] آسامیان *

بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و بخدمت حراست جهانگیرنگر
سر برافراخت - پسر بخطاب رشید خان مخاطب گشته در سال
بیست و نهم بنیابت شاهزاده محمد شجاع بحراست صوبهٔ اوریسه
مقرر شده بود - از رفتن آن دیار تقاعد نموده به نخستین کار
مي پرداخت - هنگامے (که شجاع از مقابل عالمگیر شاه زوگردان شده
ببنگاله رخت ادبار کشید - و بتعاقب معظم خان خانخانان بےثبات
گشته دست و پای بیحاصل میزد - و در سال دوم عالمگیري بجهت
گذرانیدن برشکال در تانده طرح اقامت انداخت) چون شنید
(که رشید خان در مقام سرکشي و خلاف است - و مجموع زمینداران
آنحدود بموافقت او دم از مخالفت میزنند - و مي‌خواهد با توارد
پادشاهي بمعظم خان پیوندد) لهذا مهین پسر خود زین‌الدین را
با سید عالم بارهه تعین نمود - تا او بعد از وصول بجهانگیرنگر
تمهید کشتن رحمن یار کرده از روی غدر و مکیدت بفسانه و فسون
روزے او را در بارعام طلبیده بمردم اشاره نمود - هر یک حربه
انداخته از هم گذرانیدند (۴) *

* احمد خان نیازی *

پسر محمد خان نیازي ست - بشجاعت و سخاوت اتصاف
داشت - و بجمیع ملکات رضیه موصوف بود - در عهد جنت‌مکاني
چون رحیم خان دکني (که از امراي نظام شاهیه بود) با جنود

(۴) در [بعضی نسخه] گذرانید *

فراوان بر سر ایلچیور آمده آنرا جبرا و قهرا بدست آورد با آنکه فوج گران از جیوش پادشاهي دران حوالي نبود احمد خان در آغاز شباب از جلادت فطري و تهور ذاتي با مردم قليل مکرر بآن متصرف و متغلب عرصهٔ مصاف بر آراسته بآویزش نمایان و دستبردهای شایان اورا از شهر بر آورده علم نام‌آوري بر افراشت و ازان وقت پیوسته در یساق پر مشاق دکن به تقدیم خدمات پادشاهي مساعي مشکور بکار برده در ایام محاصرهٔ دولت آباد بهمراهي خانزمان بهادر بآوردن خزانه و رسد غله (که از برهان‌پور بکتل روهنکیره (۲) رسیده بود) روانه گشت - خان زمان احمد خان را (که فی‌الجمله کمل مزاج داشت) با بهار سنگهه (۳) بندیله در غفرنگر گذاشت - اتفاقا هردو سردار با معدودے نزدیک قصبهٔ فرود آمده سپاه خود را همراه خانزمان راهي ساختند - ناگاه یاقوت خان حبشي (که بعادل‌شاهیه پیوسته بود) بهیئت مجموعي که بر سر خانزمان میرفت آنها را با مردم قابل در میدان خالي یافته بے‌محابا ریخته بجنگ در پیوست - احمد خان با بهار سنگهه بندیله نوے پای‌ثبات افشرد که آن خیرهٔ سران را روی کار نمانده انگشت حیرت بدندان گرفته پشت گردانیدند - روز فتح عنبرکوت نیز تردد نمایان از احمد خان سرزد - و مردم کار آمدنی او بسیار بکار آمدند - چنانچه مهابت خان میگفت که شریک غالب این فتح اوست - و در یساق

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] نروه‌نکیره (۳) نسخهٔ [ج] بهار سنگهه *

پرینده روزے (که بر سر کهیی غنیم مهابتخان چیرگي نمود) احمد خان تلاشهای بجا کرده مورد تحسین و آفرین گشت - و ازین رو خان سپه سالار در احترام و اعزازش کوشیده سوای خان زاده نام نمي‌گرفت *

چون سال نهم ساحت دولتاباد به پرتو ورود اعلی حضرت منور گردید خان مذکور باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار سر برافراخته بهمراهي شایسته خان (که بتسخیر سنگمنیر و ناسک دستوري یافته بود) معین گردید او از کار طلبي باجازت سردار انفتاح قلعهٔ رام سیج (۲) وجههٔ همت ساخته آنرا به نیروی تدبیر و بازوی شهامت از دست مردم ساهو برآورده بحوزهٔ تصرف درآورد - و پس‌ازان بعنایت نقاره بلندپایگي یافته ملتزم رکاب پادشاهي بود - پسر بفوجداری گلشن‌آباد کام دل اندوخت - چون نهال استعدادش نشو و نما یافتهٔ آن سرزمین بود بهمعنانی سرور و انبساط عنان عزیمت بدان‌دیار تافت - و در سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و سوار مباهي‌گشته بصیانت قلعهٔ احمدنگر سرافراز گردید - و در سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم آغاز سال بیست و پنجم برحمت الهي پیوست - ملکهٔ شجاعت و سخاوت ارثي داشت - و دیگر اوضاع و اطوارش هم در کمال استواري بود - در سرکارش هرگز برطرفي نمیشد

(۲) نسخهٔ [ب] رام سیج *

جاگیرے (که در وجه علوفهٔ کسے تنخواه میکرد) گویا ملک او بود - اگر ده بیست اضافه هم مي‌آورد دست متصديان سرکارش بباز يافت آن نمي رسيد - و باوجود اسباب دولت و بزرگي با همه کس سر تواضع فرود آوردے - و بکمال خاکساري و خدا شناسي بسر بردے - و از بسیاری عشائر و اولاد تمندار عمده بود - چون پدرش اشتي‌برار را وطن قرار داده مدفن خود ساخت مشار اليه در آبادی قصبه کوشيده طرح باغے انداخت - و بتاسيس مسجدے عالي و مقبرهٔ پدر پرداخت - مدتها باقامت اذان و صلواة زيارت‌گاه خلائق بود - درين ايام غير از اجداث کهنه نه از قطان نامے و نه از مساکن نشانے مانده *

* آتش خان حبشي *

از اُمرای حکام دکن ست - در عهد جنت‌مکاني بدرگاه پادشاهي ملتجي شده بمنصب درخور سرافرازي يافته پس ازان (که سرير خلافت بجلوس فردوس آشياني زيب و فر پذيرفته) او سال اول از اصل و اضافه به منصب دو هزاري هزار سوار امتياز اندوخته سال سيوم (که دکن مورد فوج پادشاهي گشت) بانعام بيست و پنجهزار روپيه مفتخر گشته در افواج متعينه جهت گوشمال خانجهان لودي و تاديب نظام الملک دکني بهمراهي شايسته خان مختص گشت - و پس ازان در کمکيان صوبهٔ دکن انتظام يافت دور محاصرهٔ دولت آباد همراه خانخانان مهابت خان و پستر

باتفاق خان زمان سرگرم مهمات سرکار پادشاهي بود - پستر بحضور رسيده سال سيزدهم بخلعت و اسپ و انعام ده هزار روپيه کام دل برگرفته بخدمت فوجداری بهاگل‌پور مضاف صوبهٔ بهار بلندرتبگي حاصل ساخت - و سال پانزدهم (که شايسته خان ناظم آنجا بر سر پرتاب زميندار پلاؤن (۲) لشکر کشيد) او بسرکردگي برانغار معين گرديد سال هفدهم بحضور رسيده يک زنجير فيل بطريق پيشکش گذرانيد و ظاهرا باز تعينات دکن گشته سال بيست و چهارم از دکن آمده يک فيل ديگر پيشکش نمود - و سال بيست و پنجم مطابق سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و يک هجري بملک عدم شتافت *

* الله قلي خان اوزبک *

پسر النگ توش مشهور است - که از قزاقان و يکه‌تازان توران‌ديار بوده - اصلش از الوس الماں - نامش جتي (۳) - در جنگے سينه را تاخته ازان رقمت در السنهٔ عوام بالنگتوش اشتهار يافت - النگ در ترکي برهنه است - و توش سينه را گويند - نوکر نذر محمد حاکم بلخ بود - رکهمرد (۴) را با لواحق و توابع با هزارجات در تيول داشت - و چون نوکر علوفه خوار کم داشت ايمانچي و غارتگر بسيار فراهم آورده پائين قندهار و غزنين بتاخت و تاراج روزگار ميگذرانيد - و پيوسته بر سر خراسان ميدويد - شاه ايران نتوانست

(۲) نسخهٔ [ا] پلامون (۳) در [بعضے نسخه] جيتي (۴) در [بعضے نسخهای اکبر نامه] کمهرد - و الله اعلم *

شر او را از رعایای آنحدود کفایت کرد - رفته رفته بهمین فراتي نامے بسپه سالاري برآورد - و دست تصرف باطراف و جوانب دراز کرده بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین واقع است - و از قدیم بحاکم غزنین مال‌گذاري مي نمودند) حصارے اساس گذاشته تهانهٔ خود قایم نمود - و بر سر آن میان او و خانه زاد خان خانزمان پسر مهابت خان (که از جانب پدر در کابل حکم راني مي‌کرد) در سال نوزدهم جهانگیري محاربهٔ عظیم واقع شد - اوزبک و الماں بسیار علف تیغ انتقام گردیدند النگ توش چنگ رسا (۲) خورده راه هزیمت برگزید - و بعد از واقعهٔ هایلهٔ جنت مکاني در سر آغاز جلوس اعلی حضرت نذر محمد خان از فرصت طلبي بهوس تسخیر کابل گران لشکرے کشید النگ توش بقصد تلافی مافات در قتل و غارت سکان حوالی کابل تقصیر ننمود - و آخرها چون ایام دولت نذر محمد خان بسر آمد و اقبالش رو بادبار آورد تیول النگ توش را بے سابقهٔ تقصیر تغیر نمود - و به سبحان‌قلي پسر خود داد - و همچنین اکثر ارکان و اعیان خود را رنجانید - و کشید بجائیکه کشید - آله نلي پیش ازانکه نذر محمد خان امام قلي خان برادر کلان خود را خلع نموده سرتند و بخارا را ضمیمهٔ بلخ نماید مشار الیه از پدر جدا شده به مددگاری بخت بارادهٔ بندگی درگاه پادشاه از ماوراء النهر

(۲) نسخهٔ [ا] سر چنگ رسا *

سال سیزدهم بکابل رسید - پادشاه دریا نوال از راه قدر شناسي پنجهزار روپیه بطریق انعام بر خزانهٔ الگ تنخواه فرمود - و پنجهزار روپیه سعید خان ناظم کابل (که برسم مساعدت از خزانهٔ آنجا داده) آن نیز بصیغهٔ انعام محسوب گردید - و چون سال چهاردهم احراز ملازمت نمود بمنصب هزاري سرفرازي یافت - چون غریب نوازي و خاندان پروري شیوهٔ رضیهٔ فردوس آشیاني بود او را باضافهای پی در پی به منصب دو هزاري بلند پایه گردانید - و در سال بیست و دوم بهمراهی رستم خان و قلیچ خان در نبرد قزلباشیهٔ قندهار مصدر ترددات نمایان گردیده بافزایش پانصدي سرمایهٔ عزت اندرخت - و چون در سال بیست و چهارم جعفر خان بصاحب‌صوبگی بهار رخصت یافت خان مذکور بدان صوبه تعین گشت - و در سال بیست و ششم ازانجا بحضور آمده بافزونی سواران از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار علم اعتبار افراخت *

* الف خان امان بیگ *

اصلش چغتای برلاس است - ابًا عن جد حاقهٔ ملازمی سلسلهٔ تیموریه در گوش بندگي داشته - علي شیر خان (که از معتمدان و کار پردازان صاحب تراني بود) از اجداد اوست - پدرش میرزا جان بیگ (۲) (که بتبدل احوال اختلال بمبانی اوضاع سابقهٔ او راه

(۲) در [بعضے نسخه] که تبدل احوال و توسط اختلال *

یافت) در خدمت خانخانان میرزا عبدالرحیم ملازم گردیده بزرگی
پایه افزای اعتبار و چهره آرای عمدگی گشت - چون بساط حیات
در نوردید امان بیگ بمرور دهور احیای طریقهٔ پیشین اسلاف نموده
در سلک نوکران صاحبقران ثانی انتظام گرفت - و بقلاوزی بخت
بیدار و پای‌مردی رشادت اطوار بمنصب هزار و پانصدی هزار
و پانصد سوار و تفویض نگهبانی قلعهٔ قندهار (۴) در مدارج دولت
و معارج اقبال متصاعد شد - و مدتے مدید و زمانے ممتد دران
حصار متانت انحصار گذرانیده در سال بیست و ششم بخطاب
الف خان جبههٔ ناموری افروخت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۶۳)
هزار و شصت و سیوم هجری رخت زندگی ازین سپنجی سرا
بر بست - پسران جوان شایسته داشت - ازان جمله قلندر بیگ که
شش صدی شاهجهانی بود - بعد نخستین محاربهٔ دارا شکوه (که
نزدیکی عماد پور متصل سموگڈهه اکبرآباد اتفاق افتاده) از موارد
تفضل عالمگیری بخطاب خانی و قلعه داری کالپی مضاف صوبهٔ
بیدر سرفرازی یافته برخصت دکن جمعیت اندوخت - در بارگاه
سلطنت (۳) این خانواده گویا باب قلعه داری قرار یافته بود - خان مذکور
و پسرانش مدة العمر خود را در حفاظت حصون دکن گذرانیده
خان مذکور مدتها در کالپی بسر برده پستر بحراست احمد نگر

(۴) در [بعضے نسخه] قندهار دکن (۳) نسخهٔ [ب] این خانواده باب
قلعه داری *

و در سال پانزدهم از تغیر مختار خان بفوجداری و قلعه داری
ظفر آباد بیدر تعین گشت *

و چون قلعهٔ نلدرک بتصرف اولیای سلطنت درآمد حکومت
آنجا بنام او تفویض یافت - و آخرها قلعه داری گلبرگه یافته
با صاحب سجادهٔ روضهٔ قدوة الواصلین سید محمد گیسو دراز
رحمة‌الله علیه بر سر لختے (۴) خود سریها پیچید - و کار بجنگ و جدال
رسانید - پیش از فتح بیجاپور بیک سال درگذشت - از پسرانش
(که همه صاحب کار بودند) مثل میرزا پرویز بیگ که قلعه دار ملکهیر (۳)
عرف مظفرنگر (که هشت کروهی گلبرگه است) بود - و نور العیان
(که خطاب جانباز خانی یافته و پستر بنام جد و باز بخطاب پدر
مخاطب گشت) ابتدا قلعه دار مرتضی آباد مرچ شده آخر در
دژ بانی نصیرآباد دهارور (۴) متعلق بنکاپور (۵) سپری شده - اما نامور
و عمده پرویز بیگ بود - نخست خطاب جان باز خانی یافته
پس ازان به بیگلر خان مخاطب گردید - اکثر قلعه داریها داشت
چون انکر (۶) فیروزگذهه مفتوح گشت قلعه داری آنجا نامزد او شد
سالے نکشید که پیمانهٔ زندگیش لبریز گردید - پسرانش بیگ محمد
خان قلعه دار ادونی شده - و میرزا معالی قلعه دار گلبرگه - ازانجا

(۴) در [بعضے نسخه] تخت - یا بخت باشد (۳) در [بعضے نسخه] ملکهر
(۴) نسخهٔ [ا] دهاروار (۵) در [بعضے نسخه] بیکاپور - و در [بعضے
جا] پنکاپور (۶) نسخهٔ [ا] انکر - و نسخهٔ [ب] انکیر *

بحکومت قندهار شتافته فوت‌کرد - پسرش برهان‌الدین قلندر است که از مدتها قلعه داری ملکهیر دارد - و الف هیچ ندارد - قلندر محض است - و بهمان چاردیوار ناپایدار که از سنگ زرد شکننده ساخته اند در ساخته *

* احمد بیگ خان *

برادر زادهٔ ابراهیم خان فتح‌جنگ است - هنگامیکه صاحب صوبگی بنگاله بعم او مقرر بود خان مذکور بحکومت اُرڈیسه مي‌پرداخت در سال نوزدهم جهانگیري مشار الیه بر سر زمیندار کرنهه (که رایت سرکشي و سرتابي بر افراشته بود) شتافت - ناگاه بے سابقهٔ آگهي ورود موکب شاه جهاني از دکن براه تلنگانه دران دیار اتفاق افتاد - ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پپلي (که حاکم نشین آن صوبه بود) شتافت - چون تاب مقاومت در خود نمي‌یافت اسباب و اشیای خود برداشته بکنگ (که از انجا دوازده کروه بجانب بنگاله است) رفته دران مکان هم که قابلیت تحصن نداشت نتوانست پای‌همت افشرد - ببیردران با صالح بیگ فوجدار آنجا پیوست - و ازانجا هم بدر زده بعم خویش ملحق گشت در روز جانگ (که ابراهیم خان را با امرای شاهي اتفاق افتاد) خان مذکور با هفتصد سوار طرح بود - چون آتش قتال اشتعال پذیرفت هزاول ابراهیم خان همت بای داده جای خود گذاشت - زدوخورد بمشار الیه رسید - او مردانه تلاشها نموده زخمها برداشت - و پس

از انکه ابراهیم خان دران معرکه کشته شد احمد بیگ خان از کارشناسي و هوشیاري با وصف جراحات مولم بپامردی مردانگي و دلیري گرم و گیرا بتهاکه که عیال و اموال ابراهیم خان درانجا بود خود را رسانید - اما موکب شاهي نیز از راه دریا پاشنه کوب در رسید - مشار الیه چارهٔ بجز بندگي و فرمان پذیري نیافته بوسیلهٔ مقربان شاهزاده بملازمت استسعاد یافت - و پس ازانکه سریر فرمان روائی هندوستان بوجود کرامت آمود صاحب‌قران ثاني زیبندگي یافت خان مذکور بمنصب دو هزاري ذات هزار و پانصد سوار سرافراز گردیده بفوجداري و تیولداری سیوستان کامیاب عزت شد - و پس ازان به نیابت یمین‌الدوله آصف خان بحکومت ملتان سر عزت بر افراخت - و بعد از عزل آن تعلقه چون بحضور رسید بجاگیرداری پرگنهٔ امیٹهي (۲) و جایس مضاف لکهنؤ اختصاص گرفت و در سال بیست و پنجم از تغیر مکرم خان صفوي بفوجداری بیسواره و اضافهٔ پانصدي پانصد سوار امتیاز یافت - و در سال بیست و هشتم معزول شده بسبب برخی امور چندے بے منصب و جاگیر گشت و در سال سیم از پیش‌گاه الطاف خسرواني بحالی منصب سابق چهرهٔ مباهات بر افروخت *

* اوزبک خان نذر بهادر *

برادر کلانش بولم بهادر اوزبک - هر دو در بدو حال بنوکری عبدالله

(۲) نسخهٔ [ب] امیٹي *

خان بهادر فیروز جنگ فراغبالي داشتند - بهنگام اقامت جلدر در
جرگهٔ ملازمان دولت‌توامان صاحبقران ثاني منخرط گشتند - و چون
سرپر کیوان نظیر هندوستان نگین‌دان آن یگانه گوهر خاتم جهانباني
شد انوار نوازش پادشاهي بر وجنات احوال آن دو برادر تافت
هر کدام بمنصب مناسب چهرهٔ روزگار خویش افروخت - دران وقت
که مهابت خان خانخانان از حضور لامع‌النور بصاحب‌صوبگی دکن
شرف دستوري یافت آنها نیز بهمراهي تعین شدند - اعلی‌حضرت
بالمواجهه در بارهٔ پرداخت هر دو ارشاد فرموده بتنخواه قبول آباد
پیش آمده در مراعات خاطر و پاس احترام بافصی‌الغایت میکوشید
یولم بیگ باجل طبعي بساط زندگي در نوردید - ندر بیگ بخطاب
اوزبک خان مورد عاطفت گشته سال چهاردهم حسب الالتماس
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بافاقهٔ هزاري هزار
سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و قلعه داري اوسا از تغیر
مبارک خان نیازي کامیاب گردید - و در سال بیست و دوم بعنایت
نقاره بلند آوازه شد - پس از مدتها (که در قلعه داري مذکور
گذرانیده بحضور شتافت) تعین صوبهٔ احمدآباد گجرات گشت
و در سال سیم جلوس مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش
هجري صبح زندگي او بشام ممات رسید - و بخواب عدم غنود
مرد عشرت دوست عیش پرست بود - بتجرع راح ریحاني خوگر
و بنغمه وسرود شیفته تر - غیر ازانکه سپاه را بقرار ضابطه نگهداشتے

هرزه خرج و باد دست بود - از ما حصل تیول تا آخر سال چیزے
نمي‌گذاشت - همیشه میگفت اگر جز دو دست رخت پس از مرگ
من برآید عاصي باشم - پسرش تاتار بیگ دران اوان [که پادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر رایت عزیمت بانتزاع سلطنت برافراشت
و در مقامات فرمان باري برهان‌پور (که نیم‌کروهی شهر واقع است)
اکثرے را بعطای منصب و خطاب برنواخت] مشارالیه نیز بافزونی
رتبه و خطاب پدر سرافرازي یافت - و در جمیع معارک هیجا ملتزم
رکاب شاهي بود - چون حدیقهٔ ملک و ملت از خار وخس مخالفان
سلطنت پیرایش یافت بتعیناتی دکن اختصاص گوفته بهمراهی
شایسته خان امیر الامرا ناظم آنولایت در محاصرهٔ قلعهٔ چاکنه (۲) که در
تصرف سیوای بهونسله بود کمر سعي بر میان عبودیت استوار بست
و چون در سال سیوم آن حصن حصین بصولت و اقبال پادشاهي
تسخیر پذیرفت حراست آن بعهدهٔ خان مذکور مفوض شد - پس
ازان بتعلقهٔ کوکن که ممکن وماوای مرهٹه است شتافت - و پیوسته
با اشقیا زد و خورد داشته بجانفشاني سرخروئي یافت - برادرش
محمد والي بخطاب ارتي مخاطب گشته روزے چند بخشی فوج
محمد اعظم شاه بوده پس ازان بقلعه داری فتح آباد دهارور
و اعظم نگر بنکاپور سرفرازي یافت - و چون در گذشت پسرش
ابوالمعالي بخطاب پدر فایزگردیده چندے بفوجداری بیر و پستر

(۲) نسخهٔ [ا] چاکنه ٭

بحفاظت قلعهٔ دهارور مي پرداخت - در مبادی وصول زبان آصف جاه بولایت دکن احوالش بکمال پریشاني رسید - بے مهری روزگار تدارک آن ننموده در گذشت - الحال کسے که این سلسله را برپای دارد نمانده *

* اخلاص خان شیخ الهدیه *

پورکشور خان شیخ ابراهیم بن قطب الدین خان شیخ خویش است که احوال او بقلم درآمده - شیخ ابراهیم سال اول جلوس جنت مکاني بمنصب هزاري سه صد سوار ، خطاب کشور خان امتیاز یافته سال سیوم بقلعه داري رهتاس سرعزت برافراخت - سال چهارم بحضور آمده از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري دو هزار سوار نوازش پذیرفته بفوجداري اجینه نامزد شد - و سال هفتم در جنگ شجاعت خان با عثمان افغان (که بجانب ارتکاب علم نخوت مي افراشت) دلیرانه جان در کار ولي نعمت درباخت - شیخ الهدیه بمنصب درخور سرفرازي یافته سال هشتم جلوس فردوس آشیاني همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بپشت گرمی افواج متعینه جهت تنبیه ججهار سنگهه بندیله نامزد شد - سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزارسوار سرافرازي یافته بقلعه داري کالنجر مباهات اندوخت - و سال نوزدهم همراه پادشاه زاده محمد مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شده از اصل و اضافه به منصب دوهزاري هزار سوار و خطاب اخلاص خان نامور گشت - و سال بیستم

حسب تجویز جملة الملک سعد الله خان (که پس از معاودت شاهزاده مذکور به بذد و بست بلخ شتافته بود) باضافهٔ پانصد سوار علم امتیاز برافراشت - و سال بیست و یکم معاودت کرده حسب الحکم از پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر جدا شده احراز سعادت ملازمت نمود - پستر بعطای علم لوای شادکامي برافراخت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار محسود اقران گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - و سال بیست و سیوم باضافهٔ پانصدي و سال بیست و پنجم بعنایت نقاره کوس بلند رتبگي زد - و نوبت دوم همراه پادشاه زاده مزبور بسمت مذکور کمر عزیمت بست و سال بیست و ششم با پادشاه زاده دارا شکوه بمهم مسطور همپائي گزیده بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره از هم چشمان تفوق جست و ازانجا همراه رستم خان به تسخیر بست گام جلادت برداشت و سال بیست و هشتم همراه جملة الملکي بتخریب قلعهٔ چیتور معین شد - و سال سیم همراه معظم خان در کمکیان دکن قرار یافته نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آنجا روانه گردید - و در محاربهٔ عادل خانیه دست جرأت برکشاده خود زخم نیزه بر ران برداشت - بعد از ظهور این تردد سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* افتخار خان خواجه ابوالبقا *

برادر زادهٔ عبدالله خان فیروز جنگ است - و همشیره زادهٔ مهابتخان خانخانان - لکهنؤ جاگیرداشته در سال هیزدهم شاهجهاني بخطاب افتخار خان و خدمت تزک و عصای مرصع از انتقال میر خان (که در خانه‌جنگی صلابت خان و امر سنگهه کشته شد) سر بلند گردید - و پستر بفوجداری انبرنگر رخصت یافته بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرافرازي یافت - و در سال بیست و ششم بهمراهی رستم خان دکني در جنگ قزلباشیهٔ قندهار (۲) شجاعت و مردانگی خود بر همگنان روشن ساخت - هنگامی که فوج قزلباش بر میمنهٔ رستم خان تاخت آورد اکثر یلان میمنه را تزلزل در بنای عزیمت راه یافت - مگر افتخار خان با سرداری چند که عنان حماست از دست نداده تلاشهای مردانه نمود - و در جاوزهٔ حسن‌تردد از پیش‌گاه خلافت و جهانباني باضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و عطای علم سربلند گشت - و چون فروغ رشادت و کار طلبي از ناصیهٔ احوال آن خانه زاد لایق‌العنایت تابش میداد در سال بیست و پنجم در جشن وزن شمسي باضافهٔ پانصدي و عنایت نقاره نوازش یافت - و چون سال بیست و هفتم بهمراهی مهین‌پادشاهزاده محمد دارا شکوه تعین یساق قندهار گردید حسب‌الالتماس آن شاهزاده بافزونی پانصدي ذات مباهي گشت

(۲) نسخهٔ [ب] قزلباش قندهار *

و در سال بیست و هشتم بهتیولداري و فوجداری چوراگڈهه مضاف صوبهٔ مالوه تارک افتخار بر افراشته باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بجهت تادیب و تنبیه سلطان عبدالله قطب شاه والی تلنگ مامور گشت و حسب منشور مطاعه شایسته خان صوبه‌دار مالوه با افتخار خان و سایر فوجداران و منصبداران تعیناتی آنصوبه از مالوه راهي شده بلشکرشاهزاده ملحق گردید افتخار خان بامر شاهي در مورچال جنوبي باتفاق هادي‌داد خان انصاري متعین شد - و پس از انجام آن مهم باقطاع خود دستوري یافت - و چون در آخر همین سال شاهزادهٔ مذکور بتسخیر و تخریب ولایت عادل شاه والی بیجاپور معین شد حسب‌الحکم پادشاهي افتخار خان از تیول خود شتافته بفوج شاهي پیوست - پادشاهزاده در سال سي و یکم با عساکر گران طی منازل نموده چون بحوالی قلعهٔ بیدر رسید سیدي مرجان قلعه دار (که از غلامان قدیم الخدمت ابراهیم عادل شاه بود - واز سي سال بحفاظت آن قلعه مي‌پرداخت) با قریب هزار سوار و چهار هزار پیادهٔ تفنگچي و باندار و سامان و سرانجام فراوان باستحکام برج و باره همت گماشت - شاهزاده باتفاق معظم خان میرجمله در ده روز توپها را بکنار خندق رسانیده برجی (۲) را بضرب توپ خراب ساختند - اتفاقا روزی که از مورچال معظم خان یورش واقع شد

(۲) در [بعضی نسخه] برخ را *

قلعه‌دار عقب برج مذکور جرے عظیم کنده و آنرا ببارود و بان رحقه آموده خود نزدیک بدان آماده مدافعه بود که ناگاه شراره برجسته آتش ببارود درگرفت - و خرمن وجود او با در پسرش در هم سوخت دلیران کوس فیروزي بلند آوازه ساخته داخل شهر گشتند - قلعه دار گرفتار چنگ اجل بود - پسران خود را با کلید قلعه فرستاد - روز دوم جان بسپرد - چنین حصن حصین (که سه خندق عمیق بعرض بیست و پنج گز و ژرفای پانزده گز درسنگ دارد) بمحض اقبال شاهزاده در عرض بیست وهفت روز باعمال آساني مفتوح گردید - و دوازده لک روپیه نقد و هشت لک روپیه را سرب و بارود و دیگر مواد قلعه‌داري و دو صد و سي توپ بقید ضبط در آمد - پادشاهزاده سلطان محمد معظم دومي خلف خود را با افتخار خان در قلعهٔ مذکور گذاشته خود بهمعنانی اقبال متوجه پیش شد - و هنوز این مهم خاطر خواه انصرام نیافته بود که بحکم حضور شاهزاده با کمکیان بجا و مقام خود مراجعت نمود - و در همان ایام مهاراجه جسونت به بند و بست مالوه تعین گشته مجموع تیولداران برفاقت او مامور گشتند - خان مذکور از چستي و چالاکي پیش از همه براجه پیوست - ناگاه فلک نیرنگ ساز امرے (که در مخیلهٔ هیچکس نمیگذشت) بمنصهٔ شهود آورد و در مبادی سال سي و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با جیوش دکن بعزم مستقر الخلافه بسر زمین مالوه درآمد - چون راجه سر راه بود و انتظار

همین روز مي‌کشید اماده جنگ و پیکار گشت - افتخار خان با جمعے از منصبداران درمیسرهٔ او جا گرفت - و با فوج مراد بخش (که در برانغار عالمگیري بود) در آویخته بمقابله و محاربه پرداخت و بترکتاز جرأت دواسپه بجانب عدم‌تاخت - گویند با آنکه خواجه‌زاده نقشبندي بود مذهب امامیه اختیار کرده - و دلائل و براهین آن مذهب را بمرتبهٔ یاد گرفته بود که دیگریرا رد آن متعذر مي‌نمود پارهٔ مساس بعلم هم داشت *

* ارادت خان میر اسحٰق *

سیومي پسر اعظم خان جهانگیري ست - در عهد فردوس آشیاني پس‌از فوت پدر بمنصب نهصدي پانصد سوار امتیاز یافته بمیرتزکي روی عزت بر افروخت - و در سال بیست و پنجم بخطاب ارادت خان و منصب هزار و پانصدي هشت صد سوار سرافراز گشته بداروغگی فیل خانه سر برافراخت - و در سال بیست و ششم از تغیر تربیت خان بخدمت آخته بیگي مفتخر گردید - و در همین سال بمنصب دو هزاري هزار سوار و خدمت بخشی دوم خلعت امتیاز پوشید - و در سال بیست و هشتم باضافهٔ هشت صد سوار و خدمت فوجداری سرکار لکهنؤ و بیسواره از تغیر احمد بیگ خان مورد نوازش گشت - و در سال بیست و نهم بحضور رسیده از تغیر اسد خان بخدمت عرض‌وقائع صوبجات سرمایهٔ اعزاز بدست آورد - و از اصل واضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار کام دل اندرخت - در آواخر عهد

اعلی حضرت بنابر وجهے از منصب معزول گردیده چندے بانزوا گذرانید - در همان ایام سرور فرماندهي بوجود زیبنده نمود عالمگیري زیب و زینت یافت - برادرانش ملتفت خان و خانزمان در رکاب آن صاحب اقبال درجه پیمای اعتبار گشته اولین در نخستین جنگ دارا شکوه نقد جان در باخته بود - بعد وصول رایات پادشاهي (۲) بمستقرالخلافه او مشمول عاطفت خسروانه گشته باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بر منصب سابق چهرهٔ کامیابي برافروخت - و در همان ایام انتهاض الویهٔ ظفر طراز از آگره بجانب شاهجهان آباد بقصد تعاقب دارا شکوه بصوبه داري اودهه معین شده بمرحمت نقاره و بافزایش پانصدي پانصد سوار دیگر بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازان جمله هزار سوار در اسپه سه اسپه والا رتبه گردید *

ازانجا (که کار شکني خوی دیرینهٔ فلک ناتوان بین است) کامے چند در ساحت کامراني برخنگ مراد نرانده بود که سکندري خورده از پا درآمد - یعني بعد دو ماه و چند روز شهر ذي الحجه سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري ازین سپنجي سرا درگذشت - اولا دختر میرزا بدیع الزمان پسر آقا ملا برادر آصفخان جعفر در خانه داشت - ثانیا بصبیهٔ زاهد خان کوکه عقد بیوگاني بست - از بطن او پسر کلانش محمد جعفر است - رشدے و روشناسیئے داشت - فوت کرد - و برادر دیگرش میر مبارک الله در سال سي

(۲) نسخهٔ [۱] پادشاهي بنفس *

و سیوم عالمگیري بفوجداري (۲) چاکنه مامور شده پستر بخطاب پدر مباهي گشت - و در سال چهلم بخدمت فوجداري نواح اورنگ آباد و از اصل و اضافه به منصب هفتصدي هزار سوار سرفرازي یافته بناموري علم شهرت برافراشت - و پس ازان بفوجداري مندسور مالوه تعین شده در عهد خلد منزل با خانخانان منعم خان صحبتش کوک گردیده جلیس و انیس او شد - فوجداري دوآبهٔ پتنهٔ جالندهر نامزد او شده بود - مذاق (۳) بصنوف دانش داشت - و در شعر بسیار نازک خیال بود - واضح تخلص میکرد - صاحب دیوان است * بیت *

* رشک فرمای دلم نیست بجز عیش حباب *
* یافت یک پیرهن هستي و آن هم کفن است *

در عهد محمد فرخ سیر درگذشت - پسرش میر هدایت الله (که بخطاب هوشدار خاني و پستر بارادت خاني ناموري اندوخت) در عهد خلد منزل فوجدار نورمحل متعلق صوبهٔ پنجاب گردیده و مدتها در فوجداري دک پیراهه مضاف صوبهٔ مالوه گذرانیده سال ششم محمد شاهي همراه آصف جاه بدکن آمده بعد جنگ مبارز خان از تغیر دیانت خان مرحوم چندے بدیوانی دکن پرداخته چهارهزاري منصب داشت - از دیرباز در اورنگ آباد بسر مي برد - آخرها قلعه داري گلبرگه نامزد او شده بود - در سفر ترچناپلي (۴) همراه آصفجاه

(۲) نسخهٔ (۱) جاکته - و نسخهٔ [ب] جاکنه (۳) نسخهٔ [ب ج] مذاق تصوف داشت (۴) نسخهٔ [۱] ترجنایلي *

بود - و وقت معاودت تربت بارونگ آباد سنه (۱۱۵۷) یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت بساط حیات در نوردید . فنون سپاهگري را بسیار ورزیده درین پیرانه‌سالي هم سلاح از خود جدا نمیکرد - و در شمشیر شناسي حرفهای بلند میزد - شعر را بے رتبه میگفت - و در جمع نسا حریص و کثیر الاولاد بود - پسران جوان بحضورش رخت زندگي ته کردند - در وقت تحریر پسر رشید او حافظ خان از انتقال پدر بقلعه داری گلبرگه مي پردازد *

* اشرف خان خواجه برخوردار *

خویش مهابت خان از خواجه‌زادهای نقشبندي ست - گویند چون مهابت خان بے اطلاع جهانگیر پادشاه صبیهٔ خود را بخواجهٔ مذکور منسوب ساخت پادشاه در غضب رفته خواجهٔ مذکور را روبرو طلب فرمود - و بر طبق حکم چند کوزهٔ خاردار بر خواجه زدند - چون مهابت خان رفته بشاهجهان پیوست خواجه نیز بهمراهیش آمده سررشتهٔ بندگي بدست آورد - و سال اول جلوس فردوس‌آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار ذخیره اندوز نشاط گردید - و سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار لوای عزت برافراشت - و سال بیست و سیوم باضافهٔ هفتصد سوار تابینانش با ذات مساوي شد - و سال بیست و هشتم بتفویض قلعه‌داری اوسا مضاف دکن از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري دو هزار سوار تکیه بر چار بالش اعتبار زد - در اوائل عهد خاندکان

بخطاب اشرف خان مخاطب شده سال دوم از قلعه داری مزبور معزول گردیده بحضور رسید - سال فوتش معلوم نیست *

* آله وردی خان *

عرق شجرهٔ نسبش (۲) از دوحهٔ آل سلجوق منشعب است - گویند بسلطان سنجر سلجوقي منتهي میشود - مرد راست و درست و چست و چالاک بود - خبرهای (۳) بسیار از ایام شباب او نقل کنند - گویند بفرنگ افتاده - و بتهمت جاسوسي بگرفت و گیر آمده - اتفاقا روز عید بتقریب نیزه بازي اورا نزد حاکم آنجا حاضر کردند - درین فن کارنامها پرداخت - حاکم بتفقد احوالش شده به بیگنهی او را رسیده قرین عزت و احترام روانهٔ هندوستان کرد - چندے (۴) در برهان‌پور بعیاري و طرازي (۵) گذرانیده چون برادر کلانش مخلص خان در خدمت سلطان پرویز قرب و منزلت داشت او نیز با سلطان مربوط گشته چهرهٔ کامیابي برافروخت - پستر هر دو برادر ازان رو (که در فنون شکار مهارت تمام داشتند - وجنت‌مکاني را بدین امر شغف وتولع بسیار بود) مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته - آلهوردي‌خان بخطاب معتقد خاني وخدمت قراول بیگي اختصاص گرفت - و نقش بندگي او با جنت مکاني بعنوان مصاحبت و ندیمي نشسته همواره در سیر و شکار بدوام حضور معلی افتخار مي اندوخت - و تورکلاني که مدار شکار قمرغه بدانست

---

(۲) نسخهٔ [ج] نسبتش (۳) نسخهٔ [ب ج] چیزهای بسیار (۴) نسخهٔ [ا] گردیده (۵) در [بعض نسخه] طراري *

(۲) (که آن را یاور گویند) از تصوفات اوست - در سال بیست و یکم بصرف مبلغ بیست و چهار هزار روپیه از ریسمان ترتیب داده از نظر گذرانید - دامے ست در کمال استواري - بار هشتاد شتر - طول ده هزار ذرعهٔ پادشاهي - و ارتفاع شش - بسان سراپرده بستونهای سترگ برپا کنند - و انواع سباع و وحوش دران گرد آورده صید نمایند و بعد شنقار شدن جنت مکاني در هنگامهٔ شهریار مراتب دولتخواهي و استرضای خاطر یمین‌الدوله را کما ینبغي بجا آورده خود را شایان الطاف پادشاهي ساخت - چون همراه آصف جاهي بتقبیل سدهٔ خلافت استسعاد یافت بمنصب دو هزاري ذات و سوار و خطاب آله وردي خان سرفراز گردید - چون با مهابت خان از صمیم قلب مربوط بود در محاصرهٔ پرینده بذل مجهود فوق مقدور نمود - اگر امرای دیگر همین قسم کاربند تقید مي‌شدند فتح بآساني صورت میگرفت - و در سال هشتم باضافهٔ هزاري ذات در هزار سوار بمنصب چهار هزاري ذات و سوار سر برافراخته بصوبه داری مالوه از تغیر خاندوران رخصت یافت - چون سال نهم حوالی قلعهٔ دولتاباد دکن مضرب خیام پادشاهي گردید بزایغ جلال بنام آله وردي خان (که بهمراهی شایسته خان به تسخیر ضلع سنگمنیر و جنبر شتافته بود) بصدور پیوست - که بانفتاح حصون نظام‌الملکیه (که در سمت قلعهٔ (۳) چاندور و دهرپ واقع است - و ازان جمله شش قلعه را مردم ساهو

(۲) نسخهٔ [ب] یاور گویند (۳) نسخهٔ [ا] دهرب ٭

و دو قلعه را بهوجبل نایکواري و شش‌قلعه را دیگر فتنه‌پژوهان متصرف اند - و باستظهار حصانت و استحکام آنها گرد فساد بر انگیخته زیردستان پرگنات نواحي را ایذا میرسانند) پردازد - خان مذکور اولا بپای حصار چاندور آمده آن معقل رصین را (که بر فراز کوه مرتفع واقع شده و بمتانت شهرت دارد) محاصره کرد - و بفراوان جد و جهد مفتوح ساخت - سایر گردن کشان آن ولایت از دیدن نیرنگی تقدیر جان و مال خود را در معرض زوال یافته حلقهٔ فرمان پذیري در گوش کشیدند - ابتدا کنهر راو (۴) قلعه دار انجرائي زینهار خواسته آن دژ استوار را تسلیم نمود - خان مسطور برای استمالت دیگر قلعه‌داران او را منصب دو هزاري تجویز نموده پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه داد - و پستر حصار کاجنه و ماجنه را (۳) (که بقلعه داری دهرپ تعلق دارد) گرد گرفته بیورش دلیرانه ارکان ثبات محصوران متزلزل گردانیده بعهد و پیمان هر دو قلعه بدست آورد - و همچنین قلعهٔ (۴) روله و جوله و اهونت و دیگر حصون متینهٔ آن سر زمین (که همه بر فراز جبال واقع شده) بآساني و زودي مسخر ساخت - مگر حصن راجدهر (که جمعے از خویشان نظام شاه درانجا بودند - و در محافظت آن فراوان سعي و کوشش بجا مي آوردند) در مدت دو ماه مفتوح نموده همت بکشایش حصار دهرپ (که بمزید استحکام و ارتفاع شهرهٔ

(۲) در [بعضے نسخه] کنهر راو (۳) نسخهٔ [ا] کاجنه و ماجنه (۴) نسخهٔ [ب] اوله و چوله - و نسخهٔ [ج] اوله و جوله ٭

آندیار است - و در استواري پای کمے از دولتاباد نمي‌آرد) بست
چون بموجبل پاسبان قلعه از دستبردهای متوالیهٔ خان مشار الیه
هراسان شده بود بتجویز منصب سه هزاري و لک روپیه انعام آن حصار
دشوار کشا را (که تسخیر آن بے مددکاری اقبال میسر نیست) سپرده
در سلک بندها منسلک گردید - و درین سال بسیارے از معاقل
منیعه و موائل رفیعهٔ این ولایت بعون همت کشور کشای پادشاهي
بر دست اولیای دولت قاهره (۲) کشایش یافت - چنانچه طالب کلیم
این معني را منظوم ساخت * * نظم *

* شاها بخدمت کشور اقبـــال گرفت *
* تیغت ز عدو ملک و سر و مال گرفت *
* چل قلعه بیک سال گرفتي که یکیش *
* شاهان نتوانند بچل سال گرفت *

بالجمله خان مزبور در سال دهم بفوجداری بیسواره و لکهنؤ رخصت
یافت - و در آغاز سال یازدهم (که مرشد قلي خان فوجدار متهرا در
اثنای تاخت بر یکے از مواضع بزخم تفنگ درگذشت) آله وردي خان
به تیولداری آنجا سر برافراخته بانتقام کشي از سرکشان آن ناحیه
دستوري یافت - و در آخر سال دوازدهم بمنصب والای پنجهزاري
ذات و سوار بلند آوازه گشته بصاحب صوبگی دارالملک دهلي از
تغیر غیرت خان امتیاز پذیرفت - چون سال پانزدهم بآوازهٔ انتهاض

(۲) نسخهٔ [ا] ازایای قاهرة *

شاه صفي پادشاه ایران باستخلاص ولایت قندهار شاهزاده دارا شکوه
با اُمرای رفیع‌مقدار و لشکر جرار بدانسو دستوري یافت و بوصول خبر
درگذشتن شاه (که در ماه صفر سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجري
باجل طبعي زندگي بسپرد) از کابل معاودت نمود آله وردي خان
نیز بهمراهي این لشکر مامور بود - چون بعضے اطوار و اوضاع خلاف
آئین اخلاص و نمک خوارگي از وی سرزد و از بیباک مزاجي زبان
که باختیار نداشت سرباري گردید بعزل جاگیر و سلب منصب مورد
عتاب و خطاب گشت - و چون نیکو بندگیهایش در پیشگاه خلافت
ثابت و متحقق بود پرگنهٔ سنکرپور بجمع سي و چهار لک دام در
وجه معاش تنخواه شد - پستر بوسیلهٔ نخستین پادشاهزاده ببحالي
منصب سابق مباهي گشته در سال هیزدهم به تیولداری ایلچپور
کامروائي یافت - و بعد از فوت خاندوران ناظم‌دکن در تمام صوبهٔ برار
بحکم راني پرداخت - چون اسلام خان بدکن آمد صحبتش باری
برار نشد - بر وفق ملتمس حکم بطلب حضور صدور یافته در سال
بیست و یکم بسعادت استلام سدهٔ سنیه فایز گردیده گورکهپور جاگیر
یافت - و چون بعلت قندهار میان شاه عباس ثاني و فردوس‌آشیاني
سررشتهٔ اتحاد و یگانگي انقطاع یافت و راه آمد و شد رسل انسداد
پذیرفت از قضا در سال بیست و ششم غلام رضا نامے با هفت راس
اسپ عراقي از بندر عباسي (۲) بندر سورت رسیده رقمي از شاه ایران

(۲) نسخهٔ [ج] از بندر سورت رسیده *

بنام مستحفظان طرق و شوارع آورد - که اسپه چند ملازم آلهوردي خان
(۲)
میرآتش مي‌برد - کسے مزاحم نشود - و این سانحه موهم آن شد که
خان مذکور برخے از تنسوقات با مکتوبے (۳) مصحوب او فرستاده که
چنین رقمي حاصل نمود - ازانجا که فرستادن هدیه و مکتوب به بیگانه
و مخالف از آئین بندگي دور با گوناگون سیاست سزاوار بود - اما از
کرم عام و فتوت فطري باز او را بتغیر منصب و جاگیر تادیب نموده
حکم شد - که بلا توقف از کابل برآرند - تا در شاهجهان آباد رفته
بخانهٔ خود اقامت گزیند - و بنام متصدی سورت فرمان رفت
که اسپان و همگي مایعرف غلام رضا بسرکار ضبط نموده او را مغلول
(۴)
و مسلسل بفرستد - تا بموافق کردار بسزا رسد - و پس از آمدنش
پژوهش رفت - بوضوح پیوست که او خطے لباسي با برخے ارمغاني
بقللرآقاسي والي ایران گذرانده رقمي حاصل نموده - لهذا در سال
(۵)
بیست و هشتم حسب‌الالتماس شاهزادهٔ کلان بتازگي مشمول عنایت
پادشاهي گردیده بمنصب پنجهزاري و تیولداري سرکار جونپور از تغیر
مکرم خان تارک افتخار برافراخت - اگرچه درین مدت دو سال
و هشت ماه از دولت آستان‌بوس محروم در انزوا گذرانید اما از
شمول کرم خسروانه هفتاد لک دام بطریق مدد خرج سالیانه داشت
و در هرروز سال هزار اشرفي مي‌یافت - چنانچه تا هنگام کام اندوزی

(۲) نسخهٔ [ا ب] برایش مي برد (۳) در [بعض نسخه] یا مکتوبے
(۴) نسخهٔ [ج] بفرست (۵) نسخهٔ [ب] و نهم *

ملازمت بعطای پنجهزار اشرفي سرافراز شده بود - در اواخر عهد
سلطنت بصاحب صوبگی بهار فایز گردید *

چون ایام کوفت اعلی حضرت امتداد پذیرفت و انواع اختلال
بر ملک و دولت راه یافت و شجاع دومي‌خلف خلافت در بنگاله
مسلک خودسري پیش گرفته بر سر پٹنه لشکر کشید آلهوردي خان
که سد راهش نمي‌توانست شد به بنارس آمده توقف گزید - شجاع
پاشنه کوب بدان حوالي پیوسته از در لابه و چاپلوسي در آمده
چندان بتالیف کوشید و مواعید سراسر امید بکار برد که آن آقسقال
آزمون‌کار از جا رفته مرافقت آن مدبر اختیار کرد - و در همه احیان
رفاقت آن بادیه پیمای خسران و ناکامي نگذاشت - و پس از
توالي و تواتر آرارگیها اواسط رجب سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد
هجري شجاع خواست که از اکبرنگر رخت ادبار بگذرد کشد
آله وردي خان از معامله فهمي و کارشناسي رقم خذلان و نکال از ناصیهٔ
حال آن رمیده بخت خوانده دانست که بر تقدیرے که بتکاپوي
گریز از سطوت جیش عالم‌گیري آسان یابد لامحاله با دد و دام
صحرای رخنگ محشور خواهدگردید - برهنمونی خرد بارادهٔ پیوستن
بجنود پادشاهي از همراهی او تقاعد ورزیده باکبرنگر مراجعت
کرد - و چون بسیارے از مردم شجاع از بهبود حال و امید
مآلش دل برگرفته قصد جدائي داشتند با او همداستان گشتند
و چون آله وردي خان جوقے از خود داشت منزل خویش را استحکام

داده در مقام آن شد که اگر جمعے ازان جانب بر سر او آیند بمدافعه پیش آید - و اعلان مخالفت نماید *

شجاع بشنیدن این خبر تدبیرے اندیشید - و خبرهای غیر واقع که فروغ از صدق نداشت شهرت داده بسمت اکبرنگر برگشت - و مردم را تعیین کرد که دور حویلی اورا گرفته برای یورش مترصد اشاره باشند و سراج الدین جابري دیوان خود را فرستاد که بلطائف وعده و وعید مستمال ساخته پیش او بیارد - چون از برگشتن شجاع بشهر و اشتهار اکاذیب باطله که ساختهٔ او بود ارکان ثبات جمعے (که با آله وردي خان گردیده بودند) بسستي گرائید خان مزبور ناچار بر قول و عهد نااستوار دل نهاده با سیف الله پسر بهمراهی سراج الدین روانه شد - درین حالت مردم شجاع هجوم آورده او را در میان گرفتند - و برسم گنهگاران دستها بر پشت بسته بیرون اکبرنگر پیش شجاع بردند - آن تبه رای اورا بر فیلے نشانده همراه بشهر آورده دران مقام به تیغ انتقام با پسرش از هم گذرانید - و تمامی اموال اورا متصرف شد *

آله وردي خان پسران رشید داشت - هر یکے بمنصب عمده رسید چنانچه بجای خود رقم پذیر خامه گشته - اما با پدر نمي ساختند مگر همین پسر کوچک میرزا سیف الله - حافظه اش بحدے بود که هرچه از ابتدای طفلي بگوش او خورده سر زبان داشت - و شعر هم میگفت - منظور نظر پدر بود - مزاح و هزل بر طبیعت آله وردي خان

غالب بود - بلکه بهرزه گوئي و فحاشي کشیده * حتی که این شیوهٔ نامرضیه در اولاد و عشائر او سرایت کرده تا حال (که از خاندانهای عمده نام و نشانے نماند) این سلسله بواسطهٔ این ذریهٔ نا ستوده یادگار روزگار است - با این همه آله وردي خان بے ریاضت و تقوی نبود در محبت اهل بیت رسول (علیهم السلام) غلو داشت - نذور حضرات ایمه هر سال بر مي آورد - و از ماحصل جایگیر عشرے جدا کرده خیرات میداد - در دوستي یکتای وقت بود - با آشنای یکروزه کار صد ساله بجا مي آورد - از اهل دفتر بے اعتماد گردیده خود سررشته نگاه میداشت - و مداخل و مخارج هر روزه را بخط خود در طومارے مي نوشت - و در ساحت دهلي سرائے و باغے احداث کرده - بنام او زبان زد خلائق است *

* اکرام خان سید حسن *

از والا شاهیان خلد مکان است - مدتها بفوجداری بکلانه مضاف خاندیس (که در ایام شاهزادگي بخلد مکان فردوس آشیاني بر سبیل انعام داده بودند) مي پرداخت - پس ازانکه خلد مکان بتقریب عیادت پدر والا قدر از برهان پور عزیمت صوبهٔ مالوه نمود او حسب الحکم ملحق گردیده مورد نوازش سلطاني شد - و در جنگ داراشکوه (که متصل سموگده رو داد) مصدر تردات نمایان گردیده حسن مجرا بظهور آورد - و سال اول جلوس بخطاب اکرام خان مخاطب گشت - و در جنگ شجاع [چون مهاراجه جسونت سنگهه

(که سرکردگی برانغار تعلق بار داشت) نرد دغا باخته شبانه راه وطن پیش گرفت - و بجای او اسلام خان تعین یافت] نام برده باتفاق سیف خان در هراولي مثل مذکور قرار یافته هنگام زد و خورد پای همت قایم ساخته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و در هنگامے (که پادشاه بارادهٔ جنگ داراشکوه عازم اجمیر بود) او بتفویض قلعه‌داری مستقر الخلافه از تغیر رعد انداز خان چهرهٔ عزت بر افروخت و پستر ازانجا معزول گردیده بفوجداری نواحی اکبرآباد از تغیر سید سالار خان قامت قابلیت آراست - سال پنجم مطابق سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو هجري دیدهٔ تماشائي را از گلزار هستي در پوشید *

* الله یار خان میر توزک *

از ایام شاهزادگی خلد مکان در زمرهٔ ملازمان بود - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه شرف همرکابي داشت - و در نبرد اول محمد دارا شکوه مصدر ترددات نمایان گردید - و سال اول جلوس بخطاب خاني نامور شده حسب الحکم خزانه از لشکر پادشاهي بملتان جهت اخراجات فوجے (که بسرکردگی خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه رفته بود) برد - و پس از جنگ محمد شجاع بداروغگی ملازمان جلو و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار چهرهٔ افتخار بر افروخت - سال پنجم از تغیر هوشدار خان بخدمت داروغگی غسل خانه و عطای علم سرمایهٔ مباهات

اندوخت - و سال ششم مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري بعارضهٔ بدني بساط زندگي در پیچید *

* اسلام خان میر ضیاءالدین حسین بدخشی *

والا شاهی تدیمی خلد مکان است - عمرے در خدمت آن شاه قدر شناس بسر برده پیوسته مصدر خدمات عمده بود - در ایام شاهزادگي بدیوانی سرکار شاهي چهرهٔ اعتبار مي‌افروخت - چون استیلای داراشکوه بذابر فرط عاطفت اعلی حضرت بحالش بجائے انجامید (که از احکام سلطنت هرچه میخواست متمشي میساخت) شاهزادهٔ فتح نصیب بظاهر عزم ملازمت پدر عالي‌قدر و بباطن برداشتن برادر کلان مصمم نموده غرهٔ جمادي الاولی سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري سلطان محمد مهین خلف خود را با نجابت خان برسم منقلا از اورنگ‌آباد رخصت برهانپور فرمود میر مذکور (که تا آن وقت بخدمت دیواني قیام داشت) نیز بموافقت سلطان دستوري یافت - متعاقب شاهزاده خود هم سایهٔ وصول ببلدهٔ مذکور انداخته بآهنگ مقصود باغ فرمانباري (۲) را (که نیم کروهی شهر است) مخیم اقبال گردانید - میر مذکور بخطاب همت خان ناموري اندوخت - و بعد محاربهٔ جسونت بخطاب اسلام خان رایت اشتهار افراشت - و در جنگ دارا شکوه هنگامے (که رستم خان دکني عرصهٔ تردد بر بهادر خان کوکه تنگ ساخت) او

(۲) نسخهٔ [ب] باغ فرح نیازي را •

با پردلان برانغار از جانب یمین مخالف در آمده مردانه وار بجنگ و پیکار در آویخت - پس از ابتسام گل فتح باقتضای مصلحت تعاقب داراشکوه ناگزیر وقت آفتاد - محمد سلطان باتالیقی اسلام‌خان بنظم امور مستقرالخلافه معین گردید - و خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري در هزار سوار و انعام سي هزار روپیه مطرح‌انظار عاطفت گشته مرخص شد - و در جنگ شجاع بهراولی فوج برانغار مامور بود - چون راجه جسونت (که بسري و سوروی برانغار نخوت میفرخت) از نفاق اندوزي و غدر اندیشي راه فرار سپرد خان مزبور بجای او سردار گشت - اتفاقا در عین‌گرمی پیکار فیلی که او بران سوار بود بصدمهٔ بان رم‌کرده امواج بوهم‌خورد - و اکثر مردم‌را پای‌استقامت از جای رفت - درین اثنا پادشاه خود بکمک رسیده بقیهٔ مردم را (که قدم استقلال افشرده روی همت از عرصهٔ کارزار نتافته بودند) قوي‌دل ساخت - و پس از رزیدن نسائم ظفر اسلام خان بهمواهی سلطان محمد (که با معظم خان میرجمله و جمعی از امرا بتکاپشی شجاع معین شده) دستوري یافت *

چون شجاع از چیرگی جنود منصوره با هزاران یاس و ناکامي دل از اقامت اکبرنگر برگرفته راه تانده گرفت معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار در اکبرنگر گذاشته ضبط و حراست این روی گنگ بعهدهٔ او تفویض نمود - و چون پنجم شعبان از دوم سال جلوس عالم‌گیري شجاع از پاشنه کوبیهای معظم خان بستوه آمده آوارهٔ

جهانگیرنگر گردید که رخت ادبار بسمت رخنگ کشد در همان ماه اسلام خان بنابر نقاض خاطرے (که با سردار داشت) یا بسبب بدمعاشی او تنگدل گشته بے صدور فرمان طلب عازم حضور گردید بنابرین چندے بعزل منصب معاتب گشته در سال سیوم ببحالی رتبهٔ سابق دگر باره کامیاب دولت شد - و در سال چهارم بصوبه‌داری کشمیر از تغیر ابراهیم خان رخصت یافت - و هنگامے (که موکب پادشاهي بگلگشت آن همیشه بهار خرامش نمود) در مقام نوشهره (که پرگنه ایست وسیع بغایت معمور - و دوم منزل است از منازل کوهستان) خان مذکور بر طبق یرلیغ طلب سر آغاز سال ششم رسیده دولت زمین بوس دریافت - و باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنج‌هزاري سه هزار سوار مورد نوازش گردیده بصاحب صوبگی اکبرآباد رایت باذدنامي افراخت - و پس از وصول بدان مصر جامع یک ماه سالم نگذشته بود که در مبادی سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري پیک اجل در رسید - و مسافر ملک بقا گردید - غنی کشمیري تاریخ فوتش یافته * مصرع * ۱۰۷۴ * مرد اسلام خان والا جاه *

در مقبرهٔ صاحب المعارف و الایقان میر محمد نعمان رحمة‌الله (۲) که خان مذکور در خدمتش اعتقاد موفور داشت) مدفون گشت - و در حیات خود بتعمیر مسجدے عالي نزدیک (۳) مزار میر مذکور ثواب اندوز شد - تاریخ بنای آن یافتند * ۱۰۵۸ * بانی اسلام خان بهادر *

(۲) نسخهٔ [ج] رحمة الله علیه (۳) نسخهٔ [ج] مسجدے نزدیک *

و مسجد عیدگاه کشمیر (که در غایت رفعت و متانت است) ساختهٔ ارست - خلف الصدقش همت خان میر بخشي ست - و از بناتش یکے با میر ابراهیم ولد میر نعمان مزبور عقد بیوگاني داشت - میر مشارالیه بجهت رسانیدن اجناس شش لک و شصت هزار روپیه (که عالمگیر پادشاه نذر حرمین شریفین نموده بود) در سال دوم مرخص شده دران حدود در سال چهارم باجل موعود رخت هستي بر بست بالجمله اسلام خان خالي از کمال نبود - و اشعار آبدار از جویبار طبع فکته بارش تراوش میکرد - این دو بیت ازو مشهور است * بیت *

* بیتو شام غم بروز ما شبیخون مي‌زند *
* مردم چشمم ز گریه غوطه در خون مي‌زند *
* وسعتے پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش *
* لشکر آه من از دل خیمه بیرون مي‌زند *

* احتشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتحپوري *

پسر دوم قطب الدین خان شیخ خوبن است - تا آخر عهد جنت‌مکاني بمنصب هزاري چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیاني باضافهٔ پانصدي دو صد سوار چهرهٔ عزت برافروخت سال چهارم بافزونی دو صد سوار و سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار و دویست سوار سربلندگردید - و سال هشتم بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار فایز گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بپشت گرمی افواج متعینه جهت تادیب

ججهار سنگهه بندیله (۴) معین شد - و سال نهم در حینے (که دکن مضرب خیام سلطاني بود) بهمراهی شایسته خان جهت تسخیر قلعهٔ جنیر و سنگمنیر دستوري یافت - و بعد مسخر گردیدن سنگمنیر بتهانه‌داری آنجا ماند - و سال یازدهم با اصالت خان جهت مالش فسادپیشگان مضافات پرگنهٔ چندوار رخصت پذیرفت - و سال پانزدهم در تسخیر قلعهٔ مؤ مصدر تردادات شده پستر همراه پادشاه زاده دارا شکوه بکابل شتافت - و وقت رخصت بعطای علم رایت کامراني بر افراشت - و سال هیزدهم بنظم صوبهٔ مستقر الخلافه نامزد گردیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار لواي افتخار بر افراشت - و سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان گام جلادت پیش نهاد - و چون پادشاهزاده ازانجا برگشته آمد و بهادر خان روهله بعزیمت تنبیه المانان از بلخ روانه شد اورا بمحافظت حصن شهر گذاشت - و سال بیست و دوم چون بعرض رسید (که او بذابر فزونی ارتکاب مغیرات از رفتن با راجه بیتهل (۳) داس که بکابل تعین شده بود تعلل بکار برده) از منصب و جاگیر بر طرف گشته داخل لشکر دعا گردید - و سال سي و یکم مشمول عاطفت گشته بمنصب سه هزاري دوهزار سوار آب رفته بجو آورد و با شاه زاده سلیمان شکوه (که بمقابلهٔ پادشاه زاده محمد شجاع

---

(۴) نسخهٔ [ب] بوندیله (۳) در [بعضی نسخه] بتهل داس و در [بعضی] پتهل داس *

تعین گردیده بود) کمر همت بر بست - و بصوبه داری پٹنه و خطاب اخلاص خان سربلندي يافت - و در عهد اول جلوس خلد مکان در کومکیان خاندوران (که بتسخیر آله آباد تعین شده بود) قرار یافته ازانجا (که خطاب اخلاص خان باحمد خویشگي عنایت گردیده بود) او بخطاب احتشام خان مخاطب گشت - و بعد جنگ و فرار شجاع از میدان رغا همراه شاهزاده محمد سلطان بیساق بنگاله پای همت برداشت - و در معارک آن صوبه قدم دولتخواهي افشرده اواخر سال ششم بحضور آمده دولت آستان بوس دریافت و سال هفتم همراه میرزا راجه جیسنگهه بمهم دکن معین شد - و پس از مسخر گردیدن پونه بتهانه داری آنجا رحل اقامت انداخت - و سال هشتم مطابق سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و پنج هجري رخت هستي بسرمنزل بقا کشید - پسرش شیخ نظام است - که پس از جنگ اول داراشکوه از پیشگاه خلدمکان بمنصب هزاري چهار صد سوار سرافرازي یافت *

* اصالت خان میرزا محمد *

پسر میرزا بدیع مشهدي ست - که از اعاظم سادات آن بقعهٔ مقدس است - و ابًا عن جد بخدمت فیض موهبت تولیت روضهٔ قدسیهٔ امام ثامن ضامن (۲) علي بن موسی رضا (علیه و علی آباءه السلام و التحیه) شرف اندوز و سعادت پذیر بود - میرزای مذکور در سال نوزدهم وارد هندوستان گشته احراز ملازمت اعلی حضرت

(۲) نسخهٔ [ب] ثامن و ضامن *

نمود - و بمنصب مناسب سرافرازي یافته صبیهٔ شاهنواز خان صفوي را بعقد ازدواج او در آوردند - و چون سال بیست و دوم شاه زاده مراد بخش بنظم دکن رخصت یافت شاه نواز خان صفوي (که بعد از فوت اسلام خان بصیانت آن ولایت تعین شده بود) وکالت و اتالیقی شاهزاده باو قرار گرفت - ازین جهت میرزای مذکور باعتبار قرابت و خویشي با خان مشار الیه دستوری دکن یافت - و بالتماس شاهزاده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار سر بر افراخت شاهنواز خان او را سرفوج دکن نموده بر سر مرزبان دیوگذهه فرستاد مشارالیه در مبادی حال توره و ضابطهٔ سلاطین ایران بکار برده در رکوب و نزول و قیام و قعود غایت اهتمام مرعي میداشت - منصبداران پادشاهي (که بدعوی خواجه تاشي با عمدها سر همسري میخاریدند) یکدفعه از پی رسیدند - پس ازانکه براه و روش هند آشنا شد در تلافی آن ایحاش کوشید - چون عقل درست و ادراک رسا داشت باندک تاخت آن بومي را مغلوب رعب و هراس ساخته بر سر معامله آورد - متعاقب شاهنواز خان رسیده بصوابدید میرزا مهم دیوگذهه را فیصل داد - چون ببرهانپور معاودت نمود در تولد فرزند مجلس بزرگانه بر آراسته شاهزاده مراد بخش را با جمیع اعیان و ارکان بمنزل خود آورد - و زرها صرف نمود *

و چون در سال بیست و سیوم صوبه داری مالوه بشاهنواز خان مفوض گشت او را تعین آن صوبه نموده بفوجداري و تیولداری

مندسور برنواختند - و در سال بیست و پنجم بفوجداری ماندو مامور گردید - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاخت و تاراج ولایت عادل‌شاهیه محکوم گشت میرزا نیز برطبق امر اعلی بتعیناتی شاهزاده شتافت - هنوز آن‌مهم بانصرام نرسیده بود که زمانه بتمهید و توطیهٔ دیگر پرداخت - و انقلاب و آشوبے بهرناحیهٔ ممالک محروسه پدید آمد - مومی‌الیه در دکن ماند - پس ازانکه شاهزاده محمد اورنگ زیب از بلدهٔ برهانپور لوای توجه بجانب مستقرالخلافهٔ اکبر آباد برافراخت او را بخطاب اصالت خان بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و عطای توغ و نقاره بلند رتبه ساخت - و پس از اولین جلوس باضافهٔ پانصد سوار کامیاب مباهات گشته بدکن مرخص گردید - و شاهزاده محمد اکبر را (که در سن رضاعت بود) با سایر پردگیان حرم دولت از دولتاباد بحضور آورده شرف استلام سدهٔ خلافت دریافت - و در همین ایام بنابر جهتے گوشهٔ عزلت برگزیده در سال سیوم بتازگي مورد عنایت خسروانه (۲) شده بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار بلند پایه گردیده بفوجداری مرادآباد از تغیر قاسم خان سر افرازي یافت - و در سال هفتم باضافهٔ هزار سوار ممتاز شد - پس ازان عارضهٔ صعب بر مزاج او طاري گشته مدتے علیل و مریض بود - در سال نهم آخر سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجري روزگار حیاتش سپري شده بعالم بقا شتافت - برادر او میر محمود

(۲) نسخهٔ [ج] خسرواني *

در سال چهاردهم (۲) عالمگیري تازه از ولایت رسیده بمنصب هزاري چهار صد سوار و خطاب عقیدت خان چهره آرای عزت گردید و کابلي بیگم صبیهٔ روح الله خان اول را بار پیوند بیوگاني دادند زود در گذشت *

* اعتماد خان شیخ عبد القوی *

بحلیهٔ فضل و کمال موصوف و بتدین و تشرع معروف بود - و از دیرباز در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر دوام حضور داشت - و از راست‌گفتاري و درست کرداري بمزید اعتماد و مزیت اعتبار عام اشتهار مي‌افراشت - هنگام نهضت الویهٔ عالمگیري از دکن بآگره بقصد انتزاع سلطنت از نهصدي بمنصب هزار و پانصدي سربلند گردیده در جمیع معارک ملتزم رکاب شاهي بود بعد از جلوس بمنصب عمده درجه‌پیمای اوج امارت گردید - و در سال چهارم بخطاب اعتماد خان ممتاز امثال و اقران شد - چون بقدم خدمت و محرمیت اتصاف داشت و بسمت کارآگهي و معامله فهمي موسوم بود از سایر اعیان خلافت و نوئینان والا رتبت قرب و منزلتش افزود - گویند در خلوت بحضور پادشاه مي‌نشست و اکثر در جناب خلافت (۳) حرف او مسموع و عرض او مقبول بود اما برای هیچ کس کلمة‌الخیر نمیگفت - و باب فیاضي و فیض‌رساني مسدود میداشت - بنابر تقرب سلطاني و پندار اوستادی پادشاه

(۲) نسخهٔ [ج] چهاردهم تازه (۳) نسخهٔ [ج] حضرت *

اعتنا بشان مردم نميكرد - تعالي و تبختر زيادة مي‌نمود - و از غايت تفقه و تفسّر نهايت تشدد و تعصّب داشت *

سعيدای سرمد (كه اصلش بقولے يهود و بروايتے ارمني ست و بعد اسلام حكميات را در خدمت مير ابو القاسم قندزي (۳) گذرانيده بعنوان تجارت از كاشان به تتّه وارد گشته مفتون هندو پسرے شد و هرچه داشت يغمائي ساخته ستر عورت هم بر بدن نداشت) چون بدهلي آمد صحبت دارا شكوه (كه بمجانين حسن اعتقاد داشت) با وی درگرفت - پس ازانكه كار پردازان تقدير زمام (۴) امور جهانباني بقبضهٔ اقتدار عالمگيري سپردند ازانجا (كه نيت حق‌طويت پادشاه مذكور مصروف پاس ملّت غرّا و حفظ ظاهر احكام شريعت بيضا بود) بملا عبد القوي حكم شد كه ارا طلبيده تكليف لباس نمايد چون سرمد را آوردند ملا گفت چرا برهنه و عريان مي‌باشي - گفت شيطان قوي ست - و اين رباعي خواند * رباعي *

* خوش بالائے كرده چنين پست مرا *
* چشمے بدر جام برده از دست مرا *
* او در بغل من است و من در طلبش *
* (۵) (۶) درد عجبے برهنه كرده است مرا *

---

(۲) در [بعضے نسخه] تعبی و تجبر (۳) نسخهٔ [ا] قندرسكي - و نسخهٔ [ب] قندزكي (۴) نسخهٔ [ب] زمام جهانباني بقبضهٔ (۵) در [بعضے نسخه] دزه عجبے (۶) نسخهٔ [ا] گفته است *

ملا باتفاق ديگر فقها تجويز قتلش نمود - و اين رباعي ارا كه مستلزم انكار معراج است دستاويز كرد * رباعي *

* آن كو سر حقيقتش پاور شد *
* خود پهن‌تر از سپهر پهناور شد *
* ملا گويد كه بر شد احمد بفلك *
* سرمد گويد فلك باحمد در شد *

و راست (۴) آنكه عمدة سبب قتل او مصاحبت دارا شكوه بود - والا مثل او مجذوب برهنه چندين هرزه گردان در هر كوچه و برزن مي‌گردند *

بالجمله ملا عبد القوي در احتساب امر معروف و نهي منكر دست قوي داشت - در سال نهم سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت به تيغ جسارت يكے از مجاهيل تركمان قلندر مقش كشته گرديد و اين سانحه خالي از غرابت نيست - تفصيلش آنكه چون تربيت خان بايلچي‌گري نزد شاه عباس‌ثاني فرمانروای ايران‌ديار رفته بود از ناسنجيدگي و كلفت وضع خود آداب سفارت بآئين پسنديده بجا نياورده وحشت افزای آن شاه سودائي طبع آشفته دماغ گرديده ديرين دوستيها را غبار آمای نقاض خاطر گردانيد - و كار از طرفين بفوج كشي انجاميد - دران ايام سيد امير خان ناظم كابل چند مغلے تركمان بے سر و پا را بمظنهٔ جاسوسي گرفته بحضور فرستاد

---

(۴) در [چند نسخه] و راستي آنكه *

اعتماد خان بتحقیق حال آنها مامور گشت - خان مذکور یکے ازان چند کس را (که ترکمان سپاهي وضع بود) بے علاقهٔ بند و زنجیر بخلوت طلبیده تفتیش احوال مي‌نمود - درین وقت (که عرق جهالت آن جسارت کیش حرکت کرده) ناگهان از جای در آمده خود را بخادمے (که در بیرون اسلحهٔ او داشت) رسانید - و شمشیر از دست او گرفته با تیغ آهیخته بچالاکي برگشت - و ضربتے کاري بخان مذکور رسانیده بهمان زخم قطع رشتهٔ حیاتش نمود - نزدیکان اورا نیز بتیغ انتقام از هم گذرانیدند - و خافي خان این حکایت بنوع دیگر در تاریخ خود آورده - اگرچه تحقیق خان مزبور (که فیمابین محرر و آن مرحوم رابطهٔ (۴) تمام بود) در جنب مرآة العالم و عالمگیر نامه معلوم اما چون نوشته (که از زبان رفقای آن قلندر استماع افتاد - و غرابت بیشتر دارد) درین جا ثبت میگردد - که آن قلندر از پهلوانان عیار پیشهٔ ایران بود - که آن گروه بشوخي و سرگله زدن از اُمرا بزور زر بستانند - و بهوا مي‌پرانند - ازین مرد هم مکرر در سورت و برهان پور کارها سر زده بود - چون گذر سیاحتش بساحت دهلي افتاد از امراي ایران رعایتها یافته قلندرے چند فراهم آورد - و هر روز ببانے با رود و سرود میگذرانید - این مقدمه شهرت گرفته برخے بکیمیا گري و جوقے بدزدي و رهزني متهم کردند و آخر بعرض رسید که جاسوس شاه است - چون جرأت و دلیري او

(۴) نسخهٔ [ج] ربط تمام •

معلوم همگنان بود کوتوال حسب الامر هنگامے که در خواب بود زنده بدست آورده مسلسل بحضور پادشاهي برد - اعتماد خان بپژوهش حال مامور شد - بعد از استفسار هرچند گفت که من سیاح گداپیشه‌ام مفید نیفتاد - تهدید زباني فرمود - آن اجل گرفته دید که رهائي نیست - گفت اگر امان دهید بگوش نواب آنچه هست میگویم چون نزدیک رسیده خم شد که چیزے بگوید باآنکه هر دو دست او بسته بودند بسرانگشتان نیمچه شمشیرے (که بر مسند اعتماد خان گذاشته بودند) چنان بچستي و چالاکي گرفته با غلاف بر سرش زد که بکدو (۴) خیاره‌گر دید - بهر تقدیر پادشاه بوقوع قتلش بسیار متاثر و متاسف گشته پرتو التفات بحال باز ماندهای او افکنده و پسران و خویشانش را باضافهٔ منصب و دیگر مراحم و مواهب کامیاب فرمود •

• آله وردی خان •

عالمگیر شاهي مهین پسر آله وردي خان مشهور است - جعفر نام داشت - اگرچه مزاج این پدر و پسر و دیگر برادران همه بمزاج و مطایبه مجبول و بشوخي و بیباکي مفطور و همه از یک کرباس بودند (چنانچه تا امروز هر که ازین سلسله است بتقاید اسلاف از سر سخریت و مضحکه فرا نمي‌استد - و در هزل جد دارد) میرزا جعفر را با پدر از ابتدا موافقت نبود - دامن همت بکمر تلاش برزده

(۴) نسخهٔ [ج] یکدو جنازه گردید •

جدا قطره زن عرصهٔ روزگار بود - بیاوری بخت و حسن سعي مورد الطاف اعلی حضرت گشته در سال بیست و یکم بمنصب هزاري دو صد سوار سرفرازي یافت - و در سال بیست و سیوم بخدمت قراول‌بیگي که ازئی اوست اعتبار اندوخت - و پستر اضافهٔ منصب یافته بفوجداری جانیے (۲) مامور شد - و بعد از هزیمت دارا شکوه چون باغ نور منزل بموکب عالم‌گیري نضارت یافت اول حکمے (که از مکمن خاطر پادشاهي بمنصهٔ نفاذ رسید) تعین مشار الیه است بفوجداری متهرا و نظم مهمات آن چکله و تادیب مفسدان آن سرزمین که باقطاع دارا شکوه تعلق داشت - و از تفرق مردم او (که بنظم و نسق مهام آن قیام مي‌نمودند) مختل و نامنتظم شده تمرد سرشتان واقعه طلب آنجا سر بفساد برداشته طریق بغي و عصیان پیموده بودند - او بعطای ماده فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازان جمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخته رخصت پذیرفت (۳) - و پستر بافزونی منصب و خطاب آله وردي خان عالمگیر شاهي بلندنامي یافت - و در سال سیوم از فوجداری متهرا تغیر شده بفوجداری گورکهپور تعین‌گشت - و در سال هفتم جبهه سای ستان خلافت گشته چهارده زنجیر فیل (که از زمیندار مورنگ تته بود) با نه زنجیر فیل پیشکش خود از نظر پادشاهي گذرانیده رد عاطفت گردید - و مدتها دران محل گذرانیده در سال نهم

) نسخهٔ [ج] جاتپي (۳) نسخهٔ [ج] یافت *

بافزایش منصب و ارسال فرمان تفویض فوجداری مرادآباد کامیاب مراد گردید - و در سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مورد عاطفت شد - و از تغیر بهادر خان کوکه بنظم صوبهٔ آلهاباد شتافت - و در سال دوازدهم سنه (۱۰۷۹) هزار و هفتاد و نه هجري همانجا بساط حیات در پیچید - بشجاعت و همت شهرهٔ روزگار بود - و بجود و سخاوت دستے بلند داشت - و خالي از کمال نبود - شعر میگفت - صاحب دیوان است - ازو ست * * بیت *

* کمتر ز تاشقے نتوان بود در طلب *
* صد تیشه میخورد که رساند لبے بلب *

و با این خوبیها با پدر نمي ساخت - مشهور است که چون آله وردي خان بنابر جهتے بغضب سلطاني در آمد و اعلی حضرت سر دیوان فرمودند که این را کشیده بدر آرند جعفر چست و چالاک از دنگل بر آمده از عقب گریبان پدر را گرفته کشید (۲) - و بدر ساخت پدر که همیشه شاکي بود زبان شکوه دراز تر (۳) ساخت - جعفر باعتذار در آمد که هرگاه عدول از حکم پادشاهي ممکن نبود البته دیگرے باین امر اقدام مي‌نمود - دران وقت ما را جای زنهودن نمي‌ماند و شاید حمیت و غیرت آن وقت کار را بکجا میرسانید - پسرش امان الله است - چون در سال دوازدهم عم او حسن علي خان

(۲) نسخهٔ [ج] کشیده بدر ساخت (۳) نسخهٔ [ب] فراز تر *

بفوجداری متهرا دستوري يافت اورا فوجدار نواحی اکبرآباد ساخته باعانت خان مزبور مامور کردند - پس ازان خطاب خاني يافته بهمراهی محمد اعظم شاه در جنگ موچال بیجاپور سال بیست و نهم مردانه شربت واپسین نوشید *

* اعتقاد خان میرزا بهمن یار *

پسر یمین الدوله خانخانان آصف خان است - آزاده مشرب لا ابالي منش فراغت دوست عشرت گزین بود - ایام زندگاني را (۲) به بهین آئین بسر برده اسباب ثروت و مکنت آنچه باید مهیا داشته داد عیش میداد - با فوج و فوج کشي کارے نداشت - در کمال آسودگي و بیغمي شبے بروز و روزے بشب میرسانید - در میربخشیگري هرگاه میخواست بتمارض از رکاب پادشاهي تقاعد نموده در هر جا بساط آرامش و تن آساني مي گسترد - و گاهے بتقریب ملاقات برادر خود شایسته خان سرے بدکن مي کشید - و گاهے برهمین بهانه ولایت بنگاله مي شتافت - اوضاع مخترعه و کلمات متنوعهٔ او بسیار بر زبانها ست - نظر بر حقوق نیاگان عالیشان او و انتساب او بخاندان خلافت (چه اعلی حضرت و چه خلدمکان) از برخے تکلیف نوکري مرفوع القلم داشته در مراعات خاطرش میکوشیدند - و در سال دهم (۳) جلوس فردوس آشیاني به منصب پانصدي دویست سوار عز و افتخار اندوخت - و پس از فوت پدر عالیقدر باضافهٔ مناسب

(۲) نسخهٔ [ج] زندگي را (۳) نسخهٔ [ا] عز افتخار اندوخت *

امتیاز یافته همواره (۴) محفوف عواطف خسروانه بود - در سال نوزدهم از اصل و اضافه بپایهٔ دو هزاري دو صد سوار بر آمده در سال بیست و دوم بمنصب سه هزاري سه صد سوار و خطاب خانه زاد خاني چهرهٔ مباهات افروخت - در سال بیست و پنجم از دکن (که بدیدن برادر خود شایسته خان رفته بود) معاودت نموده سعادت اندوز ملازمت پادشاهي گشت - از پیشگاه خلافت در آخر همین سال بمنصب چهار هزاري پانصد سوار و خطاب موروثی اعتقاد خان (که پدر و عم او باین نام ممتاز بودند) مطرح انظار نوازش گردیده بتفویض میربخشي گري سرمایهٔ اعتبار اندوخت - ازانجا (که اکثر باظهار بیماري مراسم عهدهٔ مرجوعه را نمي توانست بتقدیم رسانید) سال بیست و ششم هنگام معاودت الویهٔ پادشاهي از کابل بدار الخلافه چون ساحت لاهور بعز (۳) نزول سعادت پذیر گردید التماس نمود که چندے در دار السلطنت اقامت گزیده بمعالجه پردازد - از بنده پروري بشرف دستوري بر نواخته بتقرر سالیانه شصت هزار روپیه خرسند ساختند - و پس از حصول صحت در سال بیست و هفتم بدرگاه خسروي نامیه سا گشت - از خانه زاد نوازي ببحالی منصب و خدمت بآئین سابق سرافراز گردانیدند - و او تا آخر سال سیم بدان خدمت والا رتبت بے دواعی طمع و اغراض

(۴) در [بعض نسخه] محفوف و مشمول عواطف خسروانه بود (۳) نسخهٔ [ب ج] بفر نزول سعادت پذیر *

نفساني در کمال استغنا و بےپروائي پرداخته ذخيرهٔ ستوده ذاتي اندوخت - و بعد از جنگ داراشکوه در مقام سموگڈهه که شکارگاهے ست مشهور باحراز ملازمت عالمگيري کامياب امتياز گرديده در سال پنجم باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري هزارسوار مطرح انظار عنايت خسروانه گشت - و در سال دهم بمرحمت علم اختصاص يافته بديدن برادر کلان (که دران ايام ناظم بنگاله بود) از پيشگاه سلطنت مجاز گرديد (۲) - و مدتے دران ولايت بعيش و کامراني اوقات گذرانيده در سال پانزدهم سنه (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دوم هجري بسير عالم بالا شتافت - خدايش رحمت کناد - عجب مرد راست و درست بے ساخته و بے پروا بود - حق پرستي و فقير دوستي بکمال داشت *

گويند روزے بديدن مجذوبے کوچه گرد بے سر و پا شتافته بود چون اين حرکات منافي سطوت امارت است پادشاه ازروی تعرض پرسيد که کسے آنجا از بندهای پادشاهي هم بود - عرض کرد که يکے همين سياه روی بود - و ديگر همه بندهای خدا بودند - پسرش محمد يار خان نيز در خوبيها يکتای زمان بود - احوالش جدا بقلم تحرير آمده - و دختر او فاطمه بيگم زوجهٔ مفتخر خان بن فاخر خان نجم ثاني در آخرها پيش خلد مکان اعتبارے داشت و صدر النسا بود *

(۲) نسخهٔ [ب] برخصت ممتاز گرديد *

* اقضی القضات قاضي عبد الوهاب *

نبيرهٔ شيخ محمد طاهر بوهره است - که در پٹن گجرات سکونت داشت - تحلّي بفضل و کمالات يافته بحرمين شريفين شتافت و بشيخ علي متقي (رحمه الله) پيوست - و مريد شد - و در ورع (۲) و تقوی و فن حديث يگانهٔ روزگار گرديد - چون بوطن اصلي (۳) معاودت نمود بدعتهائے (که اعتقاداً و عملاً در قوم خود شايع بود) برداشت و در شکست گروه مهدويه پيروان سيد محمد جونپوري ميکوشيد و حسب وصيت شيخ خود مداد بجهت طلبهٔ علم راست ميکرد و در وقت حل کردن آن تدريس مي‌نمود - ميگفت که يکے از ديگرے چرا مانع شود - مجمع البحار غريب اللغت حديث از تاليفات مشهور او ست - در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش ميان اجين و سارنگپور مالوه جمعے در اثنای راه برو ريخته کارش باتمام رسانيدند گويند عهد کرده بود که تا سياهی تشيّع و بدعتهای ديگر از دل قوم خويش شست و شو ندهد دستار بر سر نه بندد - چون در (۹۸۰) نهصد و هشتاد عرش آشياني داخل گجرات شده با شيخ ملاقات نمود دستار را بدست خود بر سرش پيچيد - و گفت ايفای نذر شما بر ذمهٔ من است - و ميرزا عزيز کوکه را بحکومت آنجا نامزد ساخت شيخ بياوری ميرزا اکثر رسوم آن قوم را برانداخت - پس از چندے (که ايالت آنجا بيکے از امرای ايران باز گرديد) آن جماعه بامانت او

(۲) نسخهٔ [ب] و در زهد و تقوی (۳) نسخهٔ [ج] بوطن اصلي *

بتازگي سر خلاف برداشتند - شيخ دستار از سر بكشاد - و بعزم دار الخلافهٔ آگره كمر بست - و با وصف منع سيد وجيه الدين گجراتي ممتنع نشد - و رسيد آنچه رسيد - نعش اورا از مالوه بنهروالله (كه عبارت از پٹن است) آورده بخوابگاه نياگانش سپردند *

قاضي عبدالوهاب در علم فقه و اصول مهارت تمام داشت - و در عهد فردوس آشياني مدتے بخدمت افتای پٹن كه مواد اوست مي پرداخت - هنگامے (كه شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بانتظام مهام صوبهٔ دكن مامور گرديد) قاضي بخدمت شتافته رعايت و احترام يافت - و از ابتدای جلوس آن شاه فتح نصيب بر سرير فرمان روائی هندوستان بخدمت جايل القدر قضای عسكر در كمال استقلال و غايت نفاذ حكم و نهايت اعتبار و اقتدار اشتغال داشت و اين امر چنانچه از قاضی مذكور متمشي شد از پيشينيان كسے را باين استقلال نشد - چه مزاج پادشاهي آنهمه مصروف پاس امور دينيه بود كه نظم و نسق مملكتے بدين وسعت جز بحدود و سياست شرعيه بكار نمي رفت - قضات بلاد و قصبات با حكام و ولات ثار بزر (۲) مي فروختند - قاضی حضور (كه بزهد و تدين خود را وا نموده در تمشيت امور جزوي و كلي لوای انا و لا غيري مي افراشت) اُمرای عمده از و حساب بر ميداشتند و از حسد چون كباب مي سوختند

(۲) نسخهٔ [ب] نماز بزر مي فروختند - و در [بعض نسخه] ناز بزر مي فروختند - اما صحيح ثار است كه بمعنیٔ قصاص و داد قتيل باشد *

و با اين همه ميگويند كه قاضي در اخذ و جر يد طولی داشت و زرهای خطير اندوخته بود - مهابت خان لهراسپ (كه به بيباكي و شوخي شهرت داشت) هنگامے (كه بيساق دكن مرخص شد - و در حوالی دارالخلافه بدرخواست مساعده روزے چند فروكش نمود) دران اثنا سراغ يافت كه سه چهار لك روپيه را جنس كشمير و آگره خريدهٔ قاضي با مال تجار باحمدآباد ميرود - از قاضي دل پري (۲) داشت همه را كشيده طلبيد - و بسپاه تنخواه نمود - پس ازانكه بعرض پادشاه رسيد جواب داد كه از روی اضطرار از سوداگران بطريق قرض گرفته‌ام - با منافع بآنها خواهم رسانيد - قاضي سوای اغماض مصلحت نديد - و در سال هفدهم بسبب استيلای مرض از حسن ابدال برفتن دارالخلافه مجاز گرديد - و سيد علي اكبر قاضی لاهور بنيابت او مامور گشت - و در سر آغاز سال نوزدهم هيزدهم رمضان سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجري در شاهجهانابان داعی اجل را لبيک اجابت گفت - چهار پسر داشت - نخستين شيخ الاسلام كه بقضائی دارالخلافه قيام داشت - بموجب طلب بحضور رسيده از انتقال پدر بخدمت قضای عسكر معلی معزز گرديد - او بخلاف پدر ديانت واقعي داشت - و ورع و صلاح او منسوب بريا نبود - از تركهٔ پدر (كه لك شرفي و پنج لك روپيه نقد و جواهر و جنس بسيار بود) دامے نگرفته بديگر ورثه قسمت نمود - بكمال نيك نفسي زيست ميكرد

(۲) نسخهٔ [ا] دل بري داشت *

نظر بر فساد زمانه (که مزاجها بکذب و زور آشنا شده) انفصال قضایا بر بینه و شواهد نمي‌نمود - و بیشتر ارخای عنان میکرد - تا مدعي و مدعی‌علیه باهم بفهمند *

گویند در باب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد پادشاه ازو استفسار مسئله فرمود - او خلاف مرضي جواب داد - و در (۲) سال بیست و هفتم بتوفیق فطري آلهي جذبه در ربود - مستعفی خدمت گشته از تعلقات دنیوي دامن افشاند - با وجود عنایات پادشاهي و تحریض بر عدم ترک خدمت قضا عنان توجه از طرفی که رفته بود نگرداند - و بتجویز او قضای اردو بسید ابو سعید خویش قاضي عبدالوهاب که در دارالخلافه بود تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم بسفر حجاز مرخص گشت - و پس از معاودت ببندر سورت خلد مکان باعزاز طلب داشته عنایت زیاده بحال او مبذول نمود چنانچه مکرر عطر بدست مبارک بر جامه‌اش مالید - و تکلیف قضا و صدارت بمیان آمد - ابا نموده التماس کرد که چندے رخصت وطن شود - که زیارت مقابر بزرگان و ملاقات عیال و اطفال دریافته خود را برکاب رساند - پس ازان از جناب آلهي مسئلت مي‌نمود که باز آلودهٔ عمل پادشاهي نشود - اتفاقا در سال چهل و دوم فرمان شوق عنوان مصحوب نورالحق برادرش صادر گردید - بارادهٔ آنکه بعد آمدن بحضور اگر شغل صدارت اختیار نماید باو مفوض گردد

(۲) در [بعض نسخه] در سال هفتم *

مشار الیه ناچار باکراه با دل ناخواه (که همواره از جناب خداوند حقیقي مستدعي بود که آلودهٔ عمل پادشاهي نشود - و زود بمقصد اعلی پیوندد) از احمدآباد بار سفر بر بست - در همان ایام مرض اشتداد گرفت - و در سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد و نهم هجري طرفے (که جاذبه‌اش گریبان‌گیر بود) شتافت - پادشاه نیز نظر بر تقدس ذات او افسوس‌فرموده کلمهٔ حق برزبان راندند- که خوشا حال او که بعد ازحج خود را ملوث بامور دنیا نساخت- درین سلطنت دوصد سالهٔ تیموریه در دیانت و خدا پرستي مثل او قاضیئ نگذشته - پیوسته (۲) در حالت قضا هم مستعفي بود - پادشاه نمي‌گذاشت تا به تقریب مهم بیجاپور (که جنگ مسلمین است) خود را کشید *

این امر جلیل‌القدر را دین بدنیا فروشان سخت آسان گرفته‌اند زرها برشوت خرج مي‌کنند - تا بابطال حقوق مردم صد چندان ستانند - نکاحانه و مهرانه را حلال‌تر از شیر مادر میدانند - از قضات ارثی قصابات چه توان گفت - که مس علم نصیب اعداست - و دفتر دیسپاندیه و گفتهٔ زمینداران کتاب و شرع آنهاست - هرگاه درشان قضات با علم و عمل حدیثے وارد شده (که از سه قاضي یکے بهشتي ست) و خواجه محمد پارسا (قدس سره) در فصل‌الخطاب گوید آن قاضئ بهشتي هم مگر قاضئ بهشت باشد اندازهٔ گمرهي و ضلالت این قوم که کمتر از جهال اند که تواند گرفت - آن مرحوم را هم چهار پسر بود

(۲) نسخهٔ [ج] و در حالت قضا *

ازان جمله شیخ سراج الدین که دیوان برار بود - و زرهای پادشاهي بصرف آورده آخرکار خرقهٔ درویشي پوشید - و در اورنگ آباد در خدمت خواجه عبدالرحمٰن (که از مدتها خیرباد منصب و روزگار گفته بدر توکل زده صاحب وجد و حال بود) مرید گشت - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان همراه شیخ خود بدار الخلافه شتافته بوقت موعود در گذشت - پسر دیگر محمد اکرم که مدتها صدارت احمدآباد داشت - و شیخ الاسلام خان خطاب یافته آخرها نابینا گشته در بندر سورت منزوي بود - درعهد خسرو زمان رخت هستي تهکرد - از پسران قاضي عبدالوهاب نورالحق و عبدالحق - که با یکدیگر در شکل و وضع بسیار مشابه و مانا بودند - روزے پادشاه هم اشتباه نمود که کدام یکست - اولین باحتساب لشکر مامور بود - و دومین بداروغگیهای حضور مي پرداخت - پسر عبدالحق محمد معالي خان که خوگر شراب و شیفتهٔ راگ بود - و خود نیز بے حجابانه میخواند - و بشکار شوق کمال داشت - درین عهد مدتها بفوجداری ملکاپور برار (که هیزده کروهی برهانپور است) قیام داشته هیزده سال پیش ازین کما بیش درگذشت *

باید دانست که بوهره بزبان هندي (۲) بمعنی تاجر است - چون اکثر این قوم بتجارت اوقات میگذرانند باین اسم موسوم شده اند - گویند قبل ازین بچهار صد و پنجاه سال تخمینا بارشاد یکے از صلحای فضلا

(۲) نسخهٔ [ا] هندوي *

(که ملا علي نام داشت - و قبرش در قصبهٔ کنبایت است) جمعے از اهل گجرات (که دران وقت عموما بت پرست بودند) بدین اسلام در آمدند - و چون آن شخص مذهب امامیه داشت بهمان طریق گرائیدند - و پس ازان [که سلطان احمد (که از اُمرای معتبر سلطان فیروز شاه پادشاه دهلي بود) بران دیار تصرف یافت - و اسلام شایع گردید] بتعلیم علمای وقت (که همه اهل سنت و جماعت بودند) برخے ازان جماعت باین آئین در آمدند - و چون بین الفریقین نزاع و جدال از قدیم الایام معمول و مستمر است غبار مخالفت میان یکدیگر برخاست - آنها که بر تشیع مانده اند همواره یکے از صلحای فضلا از قوم خود دارند - که در مسائل شرعیه باو رجوع مي نمایند - و خمس مال را بسادات مدینهٔ منوره مي فرستند - و زکوة را بآن رئیس فاضل میدهند - که بفقرای قوم خود تسمت مي نماید (۲) *

* اسلام خان رومي *

حسین پاشا ولد علي پاشاست - و پاشا بعرف آن ولایت عبارت از امیر است - بحکومت بصره مي پرداخت - و در ظاهر اطاعت سلطان روم مي نمود - محمد عم او بتقریبے از وی رنجیده باستنبول رفت - بداعیهٔ آنکه برادر زاده را معزول گردانیده خود منصوب شود چون مطلبش دران جا صورت پذیر نگشت پیش ابشر پاشای حلب (که عزل و نصب حکام برخے بلاد متعلقهٔ روم باختیار او بود) رفته

(۲) نسخهٔ [ج] بفقرای قوم قسمت مي نماید *

بد سلوکي و ناشایستگی اطوار برادر زاده ظاهر ساخت - و استدعای اقطاعی نمود - که محصول آن را صرف حوائج ضروري نماید - ابشر بحسین پاشا نوشت - که محلی از لواحق بصره بوی باز گذارد بعد ازانکه ببصره آمد حسین پاشا بر طبق نوشتهٔ ابشر کار بند شد و محمد را بدلجوئي نزد خود نگاهداشت - چون محمد باتفاق برادر خود پا از اندازه بیرون گذاشته بے اعتدالي آغاز نهاد حسین پاشا هردو را بذدنموده روانهٔ هندوستان نمود - ایشان بلطائف الحیل برکنار لحسا از جهاز بر آمده ببغداد پیش مرتضی پاشا رفتند - و محمد ازروی تدبیر و تلبیس اتفاق حسین پاشا با تزلباش و وفور خزانهٔ او را نموده ظاهر ساخت - که اگر شما با جمعیت خویش آمده او را برآرید و حکومت بصره بمن متعلق شود همین خزانهٔ مزبور بشما عاید خواهد شد *

مرتضی پاشا این قصه بقیصر نگاشته دستوري گرفت - که از بغداد ببصره رفته حسین پاشا را بر آورد - و بصره را بمحمد سپارد - و چون این عزیمت از قوت بفعل آورده نزدیک بصره رسید حسین پاشا نیز پسر خود یحیی را با فوجے بهنبرد او فرستاد - یحیی چون دانست (که با او جمعیت بسیار است - و تاب مقاومت ندارد) راه مطاوعت سپرده باو پیوست - و حسین پاشا از شنیدن این خبر آسیمه سر شده عیال و اموال خود را به بهبها که از مضافات

(۲) نسخهٔ [ب] سراسیمه شده (۳) نسخهٔ [ب] منسها *

شیراز است برده بقزلباش ملتجي گردید - مرتضی پاشا به بصره آمده هرچند تجسس و تفحص نمود خزانه که محمد نشان داده بود نیافت - ازین رهگذر اورا با برادر و گروهے دیگر از هم گذرانید - پس از چندے اعراب جزائر از بے هنجاري و بد سلوکی مرتضی پاشا ستوه آمده هنگامه آرای قتال گشتند - مرتضی پاشا شکست یافته ببغداد شتافت - و جمعے کثیر را از مردم او بتیغ از هم گذرانیدند و این مژده را بحسین پاشا رسانیده اورا ببصره طلبیدند - او مال و عیال خود به بهبها (۲) گذاشته به بصره آمد - و کار حکومت از سر گرفت - و ده دوازده سال دیگر بایالت و حکمرانی آن آنکا پرداخت و همواره با سلاطین عظیم الشان هندوستان طریقهٔ ارسال عرائض و هدایا مسلوک میداشت - چنانچه در آخر سال سیوم عالمگیري نامهٔ اخلاص طراز مشتمل بر تهنیت جلوس با اسپان عراقي نژاد برسم پیشکش فرستاد *

بالجمله چون فرمان روای ملک (۳) روم بذابر بواعث نزاع و خلافے که ازو سر زد یحیی پاشا را بجایش تعین فرمود مشارالیه نتوانست دران مرز و بوم اقامت ورزید - و روی رفتن نزد قیصر هم نداشت ناکام با اهل و عیال و معدودے از ملازمان جلای وطن اختیار کرده روی عزیمت بایران دیار نهاد - پس از وصول دران سرزمین بوی عنایتے نشنید - و گل التفاتے نچید - برهنمونی اقبال تصمیم عزم

(۲) نسخهٔ [ا] ببها (۳) نسخهٔ [ج] ممالک روم *

هندوستان نموده رهگرا گشت - و این ارادهٔ دولت آمادهٔ او در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان پذیرفته خلعت با پالکي و ماده فیل حوالهٔ گوز بردار شد - که در راه بآن غربت‌گزین دیار امانی و آمال رسانیده آمید وار جلائل مراحم نماید - چون دوازدهم سال پانزدهم صفر سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري بحوالی دار الخلافهٔ شاهجهان‌آباد رسید بخشي‌الملک اسد خان و صدرالصدور عابد خان تا لاهوري دروازهٔ شهر پناه پذیرا شدند - دانشمند خان میربخشي پیشوا آمد - و در بارگاه خلافت آداب موافق ضابطه بجا آورده باجازت بوسه دادن تخت و مساس دست پادشاهي بر پشت او سرش از آسمان در گذشت - یک قطعه لعل تیمت بیست هزار روپیه و ده سر اسپ پیشکش گذرانید - و بنوازش یک لک روپیه نقد و دیگر انواع عطایا سرافرازي یافته بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب اسلام خان بلند نامي اندوخت - و حویلی رستم خان دکني (که منزلے سمت عالي بر لب آب جون) با فرش و دیگر لوازم و یک منزل کشتي (برای آنکه سفینه سوار از راه دریا بمجرای پادشاه مي‌آمده باشد) مرحمت گردید - و افراسیاب پسر کلانش بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب خاني و دیگر پسر او علي بیگ بخطاب خاني و هزار و پانصدي ممتاز گشتند - و پس ازان باضافهٔ هزاري هزار سوار و تنخواه ده ماهه نقد و معافی خوراک دواب چهرهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] ده ماهه و معافیٔ *

مراد افروخت - و پستر بتفویض صوبه‌داری مالوه اختصاص یافت *

ازانجا (که شجاعت و فراست از جبین حالش پیدا و کاردانی و ریاست از جبههٔ روزگارش هویدا بود) بالطاف پادشاهي مرتقی والاپایهٔ امارت هندوستان شد - مرکوز خاطر خلد مکان آنکه اهل و عیال خود طلبیده دل‌نهاد توطن‌این‌مرز و بوم گردد - او بنابر وجهے در طلب قبائل و پسر سیومین خود مختار بیگ تعلل مي‌نمود و بلیت و لعل میگذرانید - ازین جهت از منصب بر طرف شده و از دولت حضور مهجور گردیده در اوجین رحل اقامت انداخت در آخر سال پانزدهم بالتماس عمدة الملک خان جهان بهادر ناظم دکن ببحالی منصب و خدمت فایز گشته (۲) بسرداری فوج هراول همت‌بخش ارباب وغا گشت - و مکررا با عساکر عادلشاهیه و تبیرهٔ بهلول بیجاپوري صف آرائیها اتفاق افتاد - در نوزدهم سال یازدهم ربیع الآخر سنه (۱۰۸۷) هزار و هشتاد و هفت هجري در عین ترازو بودن جنگ با غنیم جائے که خان مذکور بود قضا را وقت تقسیم آتش در باروت افتاده فیل رم خورده راست در فوج غنیم رفت - مخالفان هجوم آورده گرد گرفتند - و ریسمان عماري بریدند - و چون بر زمین افتاد او را با پسرش علي بیگ خان بته تیغ در آوردند * * بیت *

* اجل راه سر کرد و افتاد پیش *

* کشان سوی دام فنا صید خویش *

(۲) در [بعضے نسخه] گشته خان مذکور بسرداریٔ *

اورا زندگي مهلت نداد - و الا کارکردگي و خدمت طلبي با پردلي و درست انديشي جمع داشته مصدر کارهاي نمايان ميشد - بزرگي و عمدگي بار ميزيبيد - طبع موزونے هم داشت - ازوست (۲) *رباعي*

* يکچند که سير بينوائي کرديم *
* بر درگه کبريا گدائي کرديم *
* برديم برسم هديه لختے ز جگر *
* تا با سگ دوست آشنائي کرديم *

و بعد فوتش افراسياب خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و مختار بيگ (که با متعلقان پدر در سال هيزدهم بارجين رسيده غايبانه بمنصب هفتصدي صد سوار سرافراز شده بود) بمنصب هزاري چهار صد سوار سر بر افراختند و اموال خان متوفی سه لک روپيه و بيست هزار اشرفي (که در ارجين و شولا پور ضبط شده بود) بپسرانش معاف گشته حکم شد که مطالبهٔ پدر را جواب کنند - و پس ازان افراسياب خان بفوجداري دهامونی مامور شده در سال بيست و چهارم بفوجداري مرادآباد از انتقال فيض الله خان کامياب مراد گشت - و در همين سال مختار بيگ بخطاب نوازش خان مورد نوازش خسرواني گشته در سال سيم بفوجداري و تلعه‌داري مندسور رايت افتخار افراشت - و در سال سي و هفتم بحراست چکلهٔ مرادآباد مامور شد - و پس ازان

(۲) نسخهٔ [ج] داشت رباعي *

بفوجداري ماندو و ازان بعد بحکومت ايلچپور متعين گرديد - و در سال چهل و هشتم بصوبه‌داري کشمير درجهٔ اعتبار پيمود *

* اعظم (۲) خان کوکه *

معروف بفدائي‌خان کوکه مظفر حسين نام برادر کلان خانجهان بهادر کوکلتاش است - در عهد اعلی حضرت بدوام خدمات حضور بمزيد رشادت و اعتبار نامية احوال افروخت - ابتدا بداروغگي عدالت فايز شده و پستر بمرافقت سفير بيجاپور بايصال برخے عطايای صاحبقران ثاني بعادل شاه والی آنجا مامور گشت - و در سال بيست و دوم بخدمت توزک سر برافراخت - و در سال بيست و سيوم بخشي‌گري احديان يافت - و در سال بيست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار و بخشي‌گري منصبداران کابل و داروغگي توپخانهٔ آنجا مفتخر گرديد - و در سال بيست و ششم شرف اندوز حضور گشته بتفويض ميرتوزکي بر خود بالید - و پس ازان داروغگي فيول خاصه و پستر داروغگي افيال حلقه نيز بدو مفوض شد - و در سال بيست و نهم بيافتن داروغگي گرز برداران تحصيل مباهات نمود - و از تغير تربيت خان ميرتوزکي باز ضميمهٔ کارها گرديد - و از راه نوازش و خانه زاد پروري باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بر نواخته در آغاز سال سيم بخطاب فدائي خان مورد عواطف خسروانه گشت - و بعد ازان (که مهام فرمانروائي

(۲) نسخهٔ [ب ج] اعظم خان معروف بفدائي خان کوکه *

بقبضهٔ اقتدار عالمگیري درآمد) بوسیلهٔ نسبت کوکلتاشي مشمول الطاف پادشاهانه شده هنگامے (که در تعاقب دارا شکوه باغ اعزآباد سواد دارالخلافهٔ دهلي از فرنزول جهانباني نضارت تازه یافت) اورا بعطای نقاره باند آوازه فرموده بهمراهی امیرالامرا شایسته خان بکفایت مهم سلیمان شکوه (که از لکهنؤ بجناح استعجال طي منازل نموده ارادهٔ لحوق بپدر داشت) مرخص گردید - خان مذکور پیش از امیرالامرا بجانب بوریه (۴) شتافته آگهي یافت - که سلیمان شکوه میخواهد - که باعانت پرتهي سنگهه مرزبان سري‌نگر از گذر هردوار گذشته سرے بلاهور کشد - مشارالیه در یک شبانه روز هشتاد کروه ایلغار کرده بهردوار رسید - آن سرگردان تیه حیراني از وصول خان جلادت آئین مجال عبور نیافته ناچار بکوهستان سري‌نگر در آمد فدائي‌خان معاودت نموده ناصیه‌سای آستان‌خلافت گردید - و رخصت یافت که بخلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه تعین شده) پیوسته ضمیمهٔ جنود اقبال باشد - و در همین ایام (که الویهٔ عالمگیري بعزیمت ملتان بقصبهٔ قصور پرتو نزول افکنده بود) حسب الطلب بحضور آمده از انتقال ارادت خان صوبه‌دار اودهه بفوجداری آنجا و گورکهپور دستوري یافت - و بعد از جنگ شجاع و فرار او برفاقت معظم خان میر جمله مامور گردید - که ملتزم رکاب سلطان محمد بوده در تعاقب آن گریز پا پردازد - پس ازان (که سلطان محمد

(۴) نسخهٔ [ب] پوریه *

درعین تکاپوي و گرمی هنگامهٔ جنگ و جدال که با عم داشت از میر اهتمامي معظم خان ستوه آمده بشجاع پیوست - و پستر رقوم ادبار و بیدولتي از سیماي احوالش برخوانده قرین ندامت و تنبه بمعسکر پادشاهي (جمع القهقری نمود) معظم‌خان حسب‌الحکم خدائي خان را باغوجي بحراست و خبرداری آن شاهزادهٔ نا صواب اندیش (زادهٔ حضور ساخت - و در سال چهارم از تغیر صف‌شکن خان بخدمت میر آتشي خلعت سرافرازي پوشید *

چون آغاز سال ششم خطهٔ دلپذیر کشمیر مهبط موکب عالمگیري گشت قوم سنبل (که قبیله ایست از قبائل افغان نیازي که آن‌طرف دریای نیلاب تمکن دارند) در سوالف ایام برخے ازانها در موضع دهکوت (۲) موسوم بمعظم نگر (که این روی آب است) اقامت گزیده مصدر شر و فساد میشدند - فوجداران و حکام بموجب حکم آنها را ازین طرف بآن روی آب دریا کوچانیده بودند (۳) - درین والا آن طایفه بمقتضای جهالت مسلک تمرد پیموده از آب نیلاب عبور نموده تهانهٔ پادشاهي را متصرف شدند - خان مذکور (که با تویخانهٔ مخصور در کنار دریای چناب بود) بر طبق یرلیغ والا باستیصال آن گروه پرداخته عرصهٔ آن‌ناحیه را از خار وجود آنها پیرایش داد - و بغدوبست آن سرزمین نموده بخنجر خان (که بفوجداری آنجا معین شده بود) سپرده معاودت نمود - و در همین سال وقت مراجعت پادشاهي

(۲) نسخهٔ [ب] ونکوت (۳) نسخهٔ [ب] بآن روی دریا *

از لاهور بدار الخلافه چون عرصهٔ شکارگاه کانوادهن مضرب خیام
پادشاهي گشت فدائي‌خان بمالش مفسدان توابع پتنه جالندهر (که
از راه نا عاقبت بيني سر فساد برداشته بودند) معین گردیده کاربند
حکم گشت - سال هفتم بمنصب چهارهزاري دو هزار و پانصد سوار
سر بر افراخت - و در سال دهم بفوجداری گورکهپور باضافهٔ هزار و
پانصد سوار بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار بلندرتبگي یافت
و بستر صوبه داری اودهه نیز ضمیمه گردید - و در سال سیزدهم
بحضور رسیده بصاحب صوبگی لاهور اعلم سوافرازي بر افراخت
چون در منزل غریب خانه شکست غریب باحوال محمد امین خان
صوبه دار کابل راه یافت او از لاهور بپشاور شتافته بضبط آن نواحي
پرداخت - و بستر بیساق جمو متوجه شد - و چون در همین ایام سال
هفدهم سواد حسن ابدال معسکر پادشاهي گردید فدائي خان از
تغیر مهابت خان بنظم کابل درجه پیمای اوج بلند نامي گشته با فوج
شایان و سامان فراوان مرخص گردید - و بهرادلی آغر خان بمالش
افغانان بدسگال کوشیده براه بازارک و سه چوبه جنگ کنان از پشاور
بجلال آباد رسید - و ازانجا بکابل رفت - و وقت برگشتن افغانان
زیاده از مور و ملخ فراهم آمده سد راه گردیدند - کارزارے سخت
واقع شد - فوج هراول از توزک افتاده اکثر توپخانه و بهیر بتاراج
رفت - نزدیک بود که چشم زخم عظیم باو هم رسد - مردانه پای

(۴) در [اکثر نسخه] کانو و آهن *

تجلد افشرده قول را محفوظ نگاه داشت - و باز آغرخان را از تهانهٔ
گندمک طلبیده هراول ساخت - و بار دیگر بر سر کتل جلک که درهٔ
دشوار گذار است نبردے صعب اتفاق افتاد - سوای تیر و تفنگ
آنقدر سنگ فیل زبا از تلهای کوه مي‌غلطانیدند که عرصه بر لشکر
پادشاهي تنگ گردید - بمحض تائید ایزدي چندان تلاشهای دلیرانه
بکار رفت که آخرکار افغانان روگردان شده متفرق گشتند - فدائي
خان بهمعنانی فتح و نصرت بجلال‌آباد رسیده در احداث محکمها
و تعین تهانجات پرداخت - و در دفع آن طایفهٔ شورش انگیز از
مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن چندانکه ممکن بود
مساعی جمیله بفعل آورد - و در پیشگاه خلافت نیکو خدمتیهای او
مقرون تحسین و آفرین گشته بخطاب اعظم خان کوکه فرق مباهات
بذروهٔ اعلی سود - و در سال بیستم بحضور آمده از تغیر امیرالامرا
بنظم عمده صوبهٔ بنگاله اختصاص یافت - و در سال بیست و یکم
چون حکومت آن‌مملکت بپادشاهزاده محمد اعظم شاه مفوض گشت
صوبهٔ بهار از تغیر وکلای شاهزادهٔ مذکور نامزدش گردید - خان
مشار الیه رهگرای عزیمت تعلقه بود که نهم ربیع‌الآخر (۴) سنهٔ (۱۰۸۹)
هزار و هشتاد و نهم هجري بآخرت سرا شتافت - حویلی خان‌مذکور
واقع لاهور از مکانهای عمدهٔ آن‌بلده است - مدتها اقامتگاه صوبه‌داران
آنجا بود - پسر کلانش صالح خان (که خطاب فدائي‌خان یافته)

(۴) نسخهٔ [ب] ربیع الثاني *

احواش بجای خود رقم پذیرفته - دومي پسر صفدر خان داماد خانجهان بهادر بود - در سال سي و سيوم عالمگيري در فوجداري گوالیار برکنده تاخته به تیر بندوق درگذشت *

* افتخار خان سلطان حسین *

پسر کلان اصالت خان میر بخشي‌ست - چون پدرش سال بیستم شاهجهاني در بلخ جهانگذران را پدرود نمود پادشاه قدرشناس نظر بر نیکو خدمتیهای آن بندهٔ کار طلب تلاش مند پسرانش را منظور نظر تربیت فرموده در سال بیست و یکم سلطان حسین بداروغگی توپخانه سرافرازي یافت - و در سال بیست و دوم بداروغگی داغ از تغیر رحمت خان سرعزت برافراخت - و در سال بیست و چهارم بفوجداری میان در آب سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و در سال سي و یکم باضافهٔ سواران از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار کامیاب دولت گردید - و بهمراهي مهاراجه جسونت (که بصلح‌اندوزي دارا شکوه حقیقة بمقابل شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تعین شده) رخصت مالوه یافت - درهمان ایام آن شاهزادهٔ نصرت نصیب بمعاني اقبال از دریای نربده گذشته بدان صوبه در آمد - راجه سد راه گشته مستعد کارزار گردید - پس ازان (که سران نامي راجپوت علف تیغ عالمگیري شدند - و مهاراجه هوش باخته راه فرار گرفت) جمعے از کمکیان بموکب عالمگیري پیوسته بصیارت جان بدر بردند

(۲) نسخهٔ [ج] در سال سیوم (۳) در [بعضے نسخه] بر کوتل تاخته *

سلطان حسین (که با معتبران به پیش آهنگی هراول متعین بود) خود را بکنار کشیده راه آگره سر نمود - و چون سپهر فرمان روائی هندوستان بجلوس عالمگیري تزئین پذیرفت ازانجا (که جوهر ماهیت او خالي از فروغ آگاهي نبود) بانواع التفات پادشاهي مفتخر گشته باضافهٔ منصب و خطاب افتخار خان چهرهٔ مباهات افروخت و بعد از جنگ شجاع از تغیر سیف خان بخدمت آخته بیگي و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار امتیاز گرفت - و در سال ششم از تغیر فاضل خان (که بوالا پایهٔ وزارت برآمد) بخدمت میر سامانی خلعت افتخار پوشید - و چون خان مذکور پی بمزاج پادشاهي برده بود مدتها کار را باستقلال تمام سرانجام داد *

در سال سیزدهم بپادشاه رسانیدند که شاهزاده محمد معظم ناظم دکن از بدهمنشیني و طبیعت پرستي بفریب خوشامد گویان از جا رفته ارادهٔ خود رائي و خود آرائي دارد - لهذا او را متعمد و محرم راز دانسته رخصت دکن یافت - و اندرز تلخ و شیرین درخور وقت بزبان او حواله رفت - موسی الیه خود را جلد و چسپان رسانیده امانت برگذارد - چون پادشاهزاده را مشرب اخلاص صافي بود و اخبار ناراست لمعان صدق نداشت جز تسلیم و رضا طلبي جوابے سر نزد - و برات دمدمش بر پادشاه متحقق گشت - و غضب بلطف تبدیل یافت - اما درین ضمن بسعایت بدگویان قابو جو بنابر جهتے عتاب متوجه حال افتخار خان گردید - و بعد رسیدنش بحضور

با آن همه اعزاز و اعتبارے که داشت مورد برطرفی منصب و خطابه شده گرز بردار تعین شد - که اورا از دریای اٹک در گذراند - و در سال چهاردهم بعفو تقصیر و بحالی منصب و خطاب مجددا مشمول التفات گشته بنظم صوبهٔ کشمیر از تغیر سیف‌خان مامور گردید - و پستر از کشمیر معزول شده دران‌هنگام (که شورش افغانان کابل شده بود) او باقامت پشاور رخصت یافت - و در سال نوزدهم بفوجداری بنگشات نامزد گشت - و در سال بیست و یکم بحکومت اجمیر مرخص شد و پس ازان بهمراهی شاهزاده محمد اکبر دستوری یافت - و در سال بیست و سیوم بفوجداری جونپور سرافراز گردید - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دو هجری همان جا بساط هستی در نوردید - پسرانش عبدالله و عبدالهادی و عبدالباقی بحضور رسیده خلاع ماتمی یافتند - و در عهد خلدمنزل یکے از انها بخطاب امالت خان مخاطب گشته بنیابت مختار خان بامور خانساماني مي‌پرداخت - درین عهد کمال (۴) افلاس و فلاکت سرزده بدکن آمد - قدر شناسیهای نواب آصفجاه بفریادش رسیده بدیوانی دکن منصوب گردید - و آخرها بحراست حیدرآباد متعین گشت و درانجا پیمانهٔ حیاتش لبریزگردید - و دیگرے بخویشی معمور خان شهرت داشت - خطاب تفاخرخان یافته در عهد محمد فرخ سیر قلعه دار و حارس بیجاپور شده مدتها دران ویرانه بسر برد

(۴) در [اکثر نسخه] بکمال افلاس *

و دزے از آسودگي و جمعیت بر احوال پر اختلالش نگشود - همانجا زندگي بسپرد *

* آتش خان جان بیگ *

پسر بختان‌بیگ روزبهاني ست - که سال اول جلوس خلدمکان در جنگ محمد شجاع جان‌نثار گردید - نام برده در حین حیات پدر بدولت زرشناسی پادشاه فایز بود - سال بیست و یکم بخطاب آتش خان لوای نامورې افراشت - و سال بیست و پنجم از تغیر سلاح‌خان بخدمت میرتوزکي چهرهٔ امتیاز بر افروخت - برادرانش یکے منصور خان - که چندے بمیرآتشی دکن مامور بود - پستر حارس اورنگ‌آباد گردید - دومین یوسف خان - که در عهد خلدمکان بفوجداری قمرنگر عرف کرنول سرافرازي داشت - و در عصر خلد منزل بنظم صوبهٔ حیدرآباد نامزد شد - و پاپرا مفسد را کشت - اعقاب اینها در دکن باقي *

مجملے از کیفیت پاپرا بزبان قلم میدهد - نام برده از اراذل اهل حرفهٔ تلنگانه بود - در عهد خلدمکان (۲) (که رستم دل خان بني‌مختار صوبه‌دار حیدرآباد بود) پاپرا مذکور خواهر خود را که مالدار بود کشته بدان دستمایه پیادگان فراهم آورده بر کوهے ملجای خود ساخت و دست رهزني و دست اندازي بر مسافرین و رعایای آنطرف (۳) دراز کرد - فوجداران و زمینداران نواح در فکر گرفتن او شدند - از باستماع

(۲) نسخهٔ [ب] خلدمکاني (۳) نسخهٔ [ب] اطراف *

این امر تنزد ونکت رام زمیندار پرگنهٔ بولاس (۳) سرکار ایلکندل شتافته نوکر او گردید - و بعد چندے دران جا شروع بقطاع الطریقي نمود زمیندار مزبور بعد اثبات دزدي او را مقید ساخت - چون پسر زمیندار مذکور کسل مند شده بود در ضمن اُسارا رهائي یافته در موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ تري کنده (۴) سرکار بهونکیر که جای قلب واقع شده با سروا نامي مفسد پیشه دمساز گشت - ودرانجا گذهے ساخته علانیه بتاخت و تاراج مي پرداخت - رستم دل خان قاسم خان جماعه دار را خوجدار پرگنهٔ کلپاک (که بمسافت قریب از شاه پور واقع گشته) مقرر نموده برای دستگیر ساختن پاپرا تاکید نمود - در جنگ قاسم خان کشته شد - و سروا با پردل خان نامي جماعه دار پیادگان همراهی خود در فنون سپاه گري بمقاومت پیش آمده جنگ یانک نموده کشته گردید - پاپرا چیره شده به بنای قلعهٔ تاریکنده پرداخت - و تا ورنکل و بهونکیر میدوید - و ابواب بلا بر روی سکنهٔ آن فواح مي کشود *

خلد منزل بعد فتح بر محمد کام بخش یوسف خان روزبهاني را صوبه دار حیدرآباد ساخته برای گرفتن پاپرا تاکید بلیغ فرمود - خان مزبور دلاور خان جماعه دار را با فوجے شایان تعین نمود - نام برده در وقتے (که آن شقي بمحاصرهٔ کلپاک سرگرم بود) بر سرش رسیده

(۲) نسخهٔ [ب] پولاس سرکار یلکندل (۳) نسخهٔ [ب] تري کنده (۴) در [بعض نسخه] بهونکر *

بعد زد و خورد او را منهزم ساخت - و در کلپاک تهانه قایم نمود درین ضمن خسرپورهٔ پاپرا [که با جمعے کثیر از مدتے در شاه پور محبوس و در شکنجهٔ انواع عذاب بود - و غیر از زن او (که هر روز جنس خوردني برای او مي برد) هیچ کس ماذون نبود که پیش او برود] بدست زن خود (۲) چند عدد سوهان طلب داشته زنجیر پای خویش و چند محبوس دیگر بریده روزے (که آن شقاوت آثار برای شکار ماهي بیرون شاه پور رفته بود) باتفاق دیگران بر آمده پیادهای نگهبان محبوس خانه و دروازهٔ قعله را کشته متسلط گردید - باستماع این خبر پاپرا مضطرب گردیده خود را نزدیک قلعه رسانید - و صدای توپ از بالای قلعه بلند شد - چون برادرانش بزمینداران کلپاک اشارهٔ این معني کرده بود بمجرد رسیدن صدای توپ دلاور خان با فوج روانه گشت - پس از رسیدن متصل شاه پور آویزو ستیز غریب روداد - آخر پاپرا هزیمت یافته بتاریکنده شتافت - چون این خبر بیوسف خان رسید اول میرزا علي کار پرداز خود را تعین نمود و ثانیا خود هم با فوج شایان رسیده تا نه ماه بمحاصرهٔ تاریکنده پرداخت - پس ازان جهندهٔ قول استاد نمود - هر که از قلعه بر مي آمد انعام مي یافت - پاپرا تغیر وضع نموده از قلعهٔ مزبور بدر زد - و بدست همان برادر زن گرفتار گردید - چون پیش یوسف خان آوردند خان مزبور بند بند او را جدا ساخته سر او بحضور

(۲) در [اکثر نسخه] او بدست زن خود *

پادشاه فرستاد * * بیت *

* دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر *

* کای نور چشم من بجز از کشته ندروی *

* امانت خان میرک معین الدین احمد *

خان آمرزش نشان میرک معین الدین احمد امانت خان خوافي راستي منش درستي آئين - ديده ور حقيقت بين - فقير مشرب غني مزاج - فرشته خوی قدس امتزاج - پسنديده شيم ستوده اخلاق صاحب مروت بلند وفاق - سعادت سيماى عالي فطرت - صافي ضمير والا فكرت - موسس قواعد ديانت و امانت - مشيد بنيان فتوت و سماحت - فيكو راى خير انديش - كم كينه و مهر بيش - اصل موطن اسلاف بزرگوار آن حميده صفات بلدهٔ هرات دار السلطنت (۲) خراسان ديار است - جد كلانش ميرحسن نام از پدر گرامي قدر خويش ميرحسين (كه از اعيان آن شهر بود) كيف ما اتفق رنجيده بر سبيل تهاجر بقصبهٔ خواف (كه آنكه ايست مختصر ازان مملكت و مردم آنجا از قديم الايام بكياست و فطانت شهرهٔ آفاق اند) سر كشيد - خواجه علاء الدين محمد (كه از اكابر و رسماى آن مكان بود) نظر بر قدم شناسائي نياكان باستمالت و دلجوئي پرداخته در خانهٔ خود نگاهداشت - چون بوارق مجد و شرافت از ناصيهٔ حالش لمعهٔ ظهور ميداد صبيهٔ خود را بحبالهٔ عقدش در آورد - ناگزير مشار اليه

(۲) در [بعضي نسخه] كه دارالسلطنت *

همان جا رخت اقامت انداخته صاحب اهل و عيال گرديد - پس ازان (كه خواجه شمس الدين محمد خوافي مشهور خلف رشيد خواجهٔ مذكور در ملازمت عرش آشياني پايه افزاى بزرگي و اعتبار گشت) ميرک كمال ولد ميرحسن مسطور مع پسر خود ميرک حسين نزد تغائي خود بهندوستان آمده روزگار برفاه و آسودگي ميگذرانيد درين جا نيز با يكي از بنات سادات همشهري (۲) خويش پيوند بيوگاني نمود - ميرک عطاءالله ازان عفيفه متولد شد - كه در يساق بلخ بخشي پادشاهزاده محمد اورنگ زيب بود - و بمزيد قرب و اعتبار امتياز داشت - بنابر وجهي از شاهزاده جدا شده در زمرهٔ ملازمان پادشاهي انسلاک يافته بمنصب هفت صدي سرافراز گشته ازلا ببخشي گري احديان متعينهٔ كابل و پستر بديواني صوبهٔ پتنه تعين يافت - همان جا در آخر عهد اعلى حضرت شمع حياتش به تندباد اجل خاموش گرديد - اما ميرک حسين در عهد جنت مكاني بمنصب سلطاني و التفات خاقاني چهرهٔ عزت افروخته بكارداني و معامله فهمي سمت اشتهار گرفت - در سال هشتم جهانگيري بهمراهي شاه زاده سلطان خرم مخاطب بشاهجهان بر مهم رانا متعين شد - چون آديپور مضرب خيام شاهي گرديد و مكانهاى معتبر رانا تهانه نشين گشت مشار اليه ببخشي گري و واقعه نويسي كوهلمير (۳) مامور شد

(۲) نسخهٔ [ب] همسري خويش (۳) نسخهٔ [ب] كوپهلمير - و در [بعضي نسخه] كوهنسلمير *

و پس ازان ببخشي گري دکن سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و بعد از جلوس صاحب قراني بتفویض دیوانی دکن امتیاز یافت - و ازان وقت تا امروز (که زیاده بر صد سال است) این کار ارثی این خانواده شده - در سال هشتم بانعام ده هزار روپیه و عطای خلعت و اسپ مباهي گشته بعنوان سفارت با ارمغانی یک لک و بیست و پنج هزار روپیه نزد نذر محمد خان والی بلخ برفاقت پاینده بے سفیر خان مذکور رخصت یافت - و در نامهٔ پادشاهي القاب مومی الیه بفقرهٔ سید صحیح النسب و پسندیده حسب مصدّر گردید - و بعد معاودت از توران دیار بنابر جهتے معاتب گردید - چون فوت نمود ورثه در مطالبهٔ سرکار مشغول الذمه ماندند - خانه‌وران نصرت جنگ دیرین آشنائي مرعي داشته باعانت خویش براءت آنها حاصل کرد خلف ارشد آن مرحوم میرک معین الدین احمد مذکور در ریعان شباب بود - بعد تحصیل علوم رسمیه بنوکری پادشاهي فایز گشته در سال (۱۰۵۰) هزار و پنجاهم هجري از پیش گاه خلافت ببخشي گري و واقعه نویسی صوبهٔ اجمیر چهرهٔ رشد میان همسران بر افروخت - و پس ازان اغلب که بتقریب کارے بدکن شتافت چنانچه شیخ معروف بهکري در نسخهٔ ذخیرة الخوانین (که در سال (۱۰۶۰) هزار و شصتم بتحریر در آورده) مرقوم ساخته - میرک معین الدین پسر میرک حسین خواني (که حقیقت پدر و پدر کلان ایشان در بزرگي و قبیله داري از آفتاب بزرگ تر است) درین حوالي

بفهم و فراست و دانش و حسن خط بهرهٔ کامل دارد - و در دیار دکن بعزت بسر مي‌برد - در سال بیست و هشتم شاهجهاني بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار رفته بعد معاودت ازان مهم در همین سال مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار و شصت و چهار هجري از پیشگاه فردوس آشیاني بخدمت دیواني و بخشیگري و واقعه‌نویسی صوبهٔ ملتان نوازش یافت - و زمان ممتد دران دیار گذرانید - وضیع و شریف و صغیر و کبیر آنجا نظر بر راستي و درستي و صلاح و تقوی (که پیرایهٔ حالش بود) حلقهٔ ارادت در گوش کشیده مریدانه سلوک میکردند - تا امروز میرک جیو زبان زد اهل آن دیار است - دوکروهی شهر باغے و حویلئے طرح کرده - که بکوٹلهٔ میرک جیو شهرت دارد و در عهد عالمگیري بدیوانی صوبهٔ کابل اختصاص گرفته بخطاب امانت خان مخاطب گردید *

هرچند نزول اسما از مبدأ فیاض بمناسبت معنی ست و مسمی را در مطابقت اسم جهد بجا اما این جا نتوان گفت که اسم عین معنی ست - بلکه این را از هزاران شرف و بها ست - در عالم ایجاد و تکوین هیچ صفتے بامانت و دیانت نمیرسد - بس عزیز و کم یاب - هرجا گل کند بهار نمو برکات است - و سرمایهٔ علو درجات کیمیای اقبال و سعادت است - و سرچشمهٔ افزوني و زیادت - در چار بازار روزگار سودها بدلالگی دیانت برده اند - و در حدیقهٔ زندگاني ثمرات مقصود از شجر امانت چیده *

بالجمله در سال چهاردهم عالمگیري از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد سوار و از تغیر عنایت خان بدیوانی خالصهٔ شریفه و عنایت دوات بلور اعزاز اندوخت - و چون سال شانزدهم اسد خان (که پس از فوت جعفر خان بامور وزارت بر سبیل نیابت مي پرداخت) دست از کارها کشید حسب الحکم خان مذکور و دیوان تن افراد دفتر خودها بدستخط و مهر خویش مي‌رسانیدند ازانجا [که هم ارباب دیانت (که بےشوب ریا و غرض باشد) مصروف احقاق حق و بهبود ولي‌نعمت است] اصلا از لومت لائم خوف (۲) و ترس ندارد - دران ایام بیگمات محل و خواجه سرایان معتبر (که بپادشاه راه سخن داشته مغرور قرب و اعتبار بودند) بشره‌طمعی خود مجوز و مکلف کارهای بے ضابطه شده مکرر سفارش بیجا میکردند - چون اینجا سفارش رفیع نداشت و هرچه متضمن کفایت سرکار و رفاه خلق‌الله مي‌بود بے تحریک محرکے بعمل مي‌آمد قطعا تیغ زبان نبرید - ناگزیر کمر بستیزه چست بسته چون ناخن کارش آنها هیچ جا بند نشد بتقریر عبد الحکیم پیش‌دست پرداختند ازانجا (که بسبب سفارش پیوسته دل‌نگران و برای استعفا بهانه جو مي بود بهمین تقریب در سال هیزدهم در مقامات حسن ابدال مستعفي گردید - هرچند پادشاه فرمود (که تقریر پیش‌دست موجب استعفا نمي‌گردد) قبول ننمود - چون نقش دیانت و کاردانی بر لوحهٔ

(۲) در [بعضے نسخه] خیف و ترس ٭

خاطر پادشاهي مرتسم بود فورا خدمت حراست دار السلطنهٔ لاهور و قلعه داری آنجا تفویض یافت - و هنگام رخصت دیوانی صوبه نیز (۲) ضمیمه گشت - هرچند از قبول کار مالي ابا آورد پادشاه فرمود که پسر کلانش عبدالقادر سرانجام خواهد داد - درانجا هم سوای حویلی خواني پوره متصل چوک کلان حویلي و حمام طرح نموده که مشهور عالم است - در سال بیست و دوم هنگامے (که سواد اجمیر مضرب خیام پادشاهي بود) بتفویض دیوانی صوبجات دکن خلعت امتیاز یافت - ازان بعد تا امروز این دیواني اکثر درین دودمان مانده چون سال بیست و پنجم خجسته بنیاد اورنگ آباد بورود موکب پادشاهي فیض‌آمود گردید حویلي نظام شاه مشهور بسبز بنگله (که بالفعل حاکم نشین آن بلده است) محل سکونتش بود - بشاهزاده محمد اعظم شاه تعلق گرفت - خان مغفور خواست که گذهی هرسول را که در کروهی شهر است خرید نموده بطریق ملتان ببودباش خود بیاراید - پادشاه حویلی ملک عنبر را که متصل شاه گنج است تجویز فرمود - آن مرحوم باستعارت راضي نشده از سرکار والا ابتیاع نمود چنانچه آن هم بکوئله اشتهار گرفته ٭

اوائل سال بیست وهفتم چون نهضت پادشاهي بجانب احمدنگر تصمیم یافت ازانجا (که پیش‌نهاد خاطر ممالک پیرای خلیفهٔ زمان تسخیر بیجاپور و حیدر آباد بود) آن حق آگاه از جنگ مسلمین

(۲) در [بعضے نسخه] صوبهٔ نبیر ٭

احتراز لازم شمرده فرد استعفای نوکري (که سر دست داشت) گذرانيد - پادشاه قدر شناس متغرس گشته همراه نگرفت - و بحراست خجسته بنياد گذاشت - پس از چند ماهے سال (۱۰۹۵) هزار و نود و پنج هجري (۲) طاير روح پر فتوحش بسير هواى حديقهٔ جنان پرواز نمود - جنوبى شهر (که متصل آن درگاه عرفان پناه شاه نور حمامي واقع شده) آسود * سيد بهشتي شد * ۱۰۹۵ تاريخ اين واقعه يافتند - حقيقةً اطلاق اين حرف مرگ بر امثال اين بيدار دلان (که بتحصيل حسنات صوري و اذخار مثوبات معنوي زندگي ابد دارند) از مرسومات است *

* بيت *

* هرگز نمرده اند و نميرند اهل دل *

* حرفے ست نام مرگ برين قوم ترجمان *

حقايق آگاه ميان شاه نور حمامي (که درويش صاحب کمال بود) اکثر ميفرمود - که آنچه مردم از ما مي‌طلبند اين بابای پير دارد و اشاره بآن شناسا دل مي‌نمود *

خوافي خان صاحب تاريخ لب لباب (که مرد صادق القول انصاف پژوه است) آورده - که ديانت دار واقعي (که ترقي خويش ملحوظ نداشته رفاه خلق بيش از کفايت سرکار منظورش باشد و در حکومت او ضررے مالي و جاني باحدے نرسيده) بجز امانت خان کمتر شنيده و ديده شد - مکرر عمال مطالبه دار و زميندارات

(۲) نسخهٔ [۱ ب] بسر هواى *

نادار در محبوس خانه قريب بهلاکت رسيده براى سرکار غير از مظلمه و بدنامي حاصلے نبود - قليلے بقدر حال بوعده و قسط بهرکس مقرر نموده سر داد - چنانچه در لاهور يکدفعه ازين وجوه نقصان دو لک روپيه از نوشتهٔ اخبار نويسان بعرض رسيد - بر خاطر پادشاهي گران گذشت - چون بر کيفيت حال اطلاع شد استحسان فرمودند در دکن هم ده دوازده لک روپيه بابت بقاياى سنوات بر ذمهٔ رعاياى سقيم‌الحال بود - که هر سال اجديان و منصبداران تعين شده داعے وصول تا کرده خود مبلغے موقوفانه گرفته طومار ندارد مي‌آوردند همين‌قسم مبلغ خطير از پيشکش به بوميان نادار يک قلم معاف نمود - اتفاقا روزے پادشاه تعريف ديانت او مي‌کرد - عرض نمود که مثل من خاين ديگرے نخواهد بود - هر سال مال واجبي نعمت را بر باقي‌داران معاف مي‌نمايم - پادشاه فرمود که ميدانم شما خزانهٔ آخرت ما را معمور ميکنيد - انتهى کلامه *

في الواقع در پيش گاه خلافت نقش نوکرى آن بزرگوار با اين منصب قليل (که زياده بر دو هزاري نبوده) بوضع غريب نشسته بسا امور که در دايرهٔ مردمي (۲) نمي‌گنجيد اگرچه همه حکم پادشاهي بودے از خدا ترسي و مهربان‌دلي بعمل نمي‌آورد - و ازان جهت که خلاف مرضى آقا ست استعفاى نوکري مي‌نمود - پادشاه حق‌آگاه نظر بر بے‌غرضي و راست مزاجى او بتغافل ميگذرانيد *

(۲) نسخهٔ [ب] مروت *

از مخلص خان بخشي نقل کنند که میگفت امانت خان طرفه جا در مزاج خلد مکان داشت - دران هنگام (که بلدهٔ اورنگ آباد بقدوم پادشاهي زینت پذیرفت) شاهزاده معز الدین عرضي نمود که کار خانجات ما بسبب قلت مکان بیرون شهر افتاده درین برشکال بوسیده مي شود - حویلي اسی سنجر بیگ متوفی که حمامش مشهور آن شهر است (که بتازگي داخل فزولي شده (۲) و هنوز ورثه اش برنیامده) برای نگهداشت اسباب مطلوب - پادشاه بنا بر تعلقه بآن مرحوم پروانگي فرمود - ناشنیده انگاشت - باز عرض شاهزاده از نظر گذشت بمحمد علي خان خانسامان (که در قرب و اعتبار سهیم و شریک نداشت) حکم شد - که بامانت خان سزاولي نموده آن مکان را بکسان شاهزاده حواله نماید - آن حق پرست باین هم اعتنا ننمود - تا آنکه روزے در سواري (که هر دو در جلو بودند) محمد علي خان عرض کرد که برای حویلی مرشد زاده هرچند سزاولي نموده بجائے نرسید پادشاه متوجه امانت خان شدند - خان مذکور بے محابا عرض کرد که هرگاه درین برق و باران بشاه زاده جا بهم نمي رسد مردم سنجر بیگ را کجا سر و سایه پیدا مي شود - من بر خود مي ترسم که کل و کورے چند دارم - فردا این روز بر آنها ست - معا فرد استعفای نوکري گذرانید - که این کار بدیگرے مقرر شود - پادشاه سر فرو برده هیچ نگفت *

(۲) در [اکثر نسخه] شده هنوز *

در اوضاع معیشت ضوابط اغنیا بکار نمي برد - و به تکلفات دنیاداران اصلا آشنا نبود - و تحلي بفضل و کمالات رسمیه نیز داشت ترجمهٔ شرعة الاسلام (که نسخه ایست جامع در آداب شریعت (۲)) از مولفات او ست - و در خط شکسته و نستعلیق صاحب تعلیم و تصرف است - هفت پسر و هشت دختر داشت - از همه اعقاب کثیر مانده - الا وزارت خان متخلص بگرامي (که پسر دوم اوست) بحسنات شگرف سرآمد اوان بود - طبع موزون داشت - صاحب دیوان است - این شعر ازو مشهور * * بیت *

* تا قافله سالار جنون فال سفر زد *
* دیوانهٔ ما دامن صحرا بکمر زد *

یک پسر داشت موسوم بمیرک معین خان - پیش ازین چندے ودیعت حیات سپرد - ازو فرزند نماند - احوال دیگر اخلاف آن غفران پناه مثل میر عبد القادر دیانت خان و میر حسین امانت خان ثاني و کاظم خان جد بیواسطهٔ محرر این اوراق جداگانه بر صفحهٔ بیان ثبت گردیده - از حسن نیت آن بزرگوار است که درین انقلاب آباد روزگار (که بیک بست وکشاد موزه چه خاندانهای عظیم الشان گرفتار ذلت و خواري نگشته - و تا چشم زدن آنکه سر بفلک میسود بخاک راه یکسان گردیده) فرزندان او بچهار واسطه تا حالت تحریر (که (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجري ست) بعزت

(۲) در [بعضے نسخه] شرعیه *

و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بے تفرقهٔ حادثهٔ روزگار (که کمتر بدیگران مشاهده میشود) دارند *

* ایرج خان *

خلف رشید فرلباش خان افشار است - در حیات پدر برشادت وکارطلبي نامے برآورده مصدر بهادري و پرداي گردید - و در خدمت داروغگی توپخانهٔ دکن بکارداني و بیغرضي شهرت تمام گرفت - چون پدرش در سال بیست و دوم شاهجهاني در قلعه داري احمدنگر درگذشت او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و خطاب خاني و محافظت قلعهٔ مذکور سرافراز ساختند از همت فطري و کرم ذاتي مردم پدر را نگذاشت که متفرق شوند همه را از سپاه و شاگردپیشه نگهداشت - و جوای نام گشت - و از سعادتمندي و نیک اندیشي قرض پدر را بر ذمهٔ خود گرفته بهررش خویش و تبار همت مصروف نمود - در سال بیست و چهارم باضافهٔ پانصدي بر نواخته از انتقال قزاق خان بتمانه داري پاتهري مضاف صوبهٔ دکن نوازش یافت - و پستر بحضور رسیده در سال بیست و پنجم بخدمت میرتوزکي چهرهٔ افتخار برافروخت - و چون پادشاهزاده دارا شکوه با لشکرگران بیساق قندهار مامور شد بخشیگري بخان مزبور تفویض یافته بعطای عام تارک مباهات افراخت و پس از معاودت ازان مهم بفوجداري جمو و کانگره و انعام پنجاه و هفت محل از کوهستان مزبور سربلند گردید - و در سال سیم

چون شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بمالش (۲) علي عادل شاه و تاخت و تاراج ملک او مامور شد خان مزبور نیز بهمراهی میر جمله (که با لشکر جرار حضور کمکي شاهزاده قرار پذیرفته) رخصت یافت - و شاهزاده بعد از کشایش قلعهٔ بیدر ارزا باتفاق نصرت خان (۳) و کارطلب خان بسمت احمدنگر (که مردم سیوا و مناجي بهونسله سر بشورش برداشته بودند) کسیل نمود - بنابر حدوث عارضه بمزاج اعلی حضرت دارا شکوه از کمین جوئي و قابو طلبي (که همیشه در شکست برادران میکوشید) مهم بانجام نارسانیده آمرای کمکي را بسزاولي شدید طلب حضور نمود - ایرج خان (که با داراشکوه ربط تمام داشت - و خود را داراشکوهي میگرفت) باتفاق معتقد خان پسرکلان نجابت خان نقاره زنان راه هندوستان گرفت - گویند شاهزاده بوزیر خان نایب برهانپور نوشته بود که باستمالت هر دو پرداخته نگهدارد - و الا فریب و غدرے بکار برده آنها را دستگیر نماید - چون بظاهر بادهٔ مزبور پیوستند خان مذکور بتقریب ضیافت استدعای قدوم نمود - میخواستند که طریق اجابت پیمایند - آگهي شد که زیر کاسه نیم کاسه هست - همان وقت کوچ کرده براه افتادند - و از دریای نربده بدست تاصدان شاهزاده ایرچ خان این بیت نوشته داد ظاهرا بوزیر خان فرستاده باشد * * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمالش عادل شاه (۳) نسخهٔ [ج] نصیر خان و در [بعض نسخه] نصیري خان *

* صد شکر که از نربده پایاب گذشتیم *

* صدگوز و نود ریش که از آب گذشتیم *

و چون بحضور رسید بفوجداری یکے از محلات شرقیه دستوري یافت و در ایام جنگ باشارهٔ دارا شکوه جمعیت زیاده نگاه داشته روانهٔ مستقرالخلافه شده بود - نتوانست خود را بروقت رسانید - و پس ازان (که کوس کامیابی عالمگیري بلند آوازه شد - و داراشکوه بی‌سپر دشت فرار گردید) خان مذکور ناصیهٔ خجالت بر زمین ضراعت گذاشته باستشفاع عمدة الملک جعفر خان بعفو جرائم مشمول مراحم خسروانه گشت - و در همان ایام خان مشار الیه بصوبه داری مالوه رخصت یافت - ایرج خان‌نیز درسلک کمکیان آنصوبه انسلاک گرفت و در آغاز سال سیوم بفوجداری بهیلسه (۲) مضاف صوبهٔ مسطور سرمایهٔ عزت اندوخت - پس ازان بفوجداری ایلچپور اختصاص گرفت و چون سال نهم دلیر خان بتحصیل پیشکش چاندا (۳) و دیوگدهه تعین یافت خان‌مذکور نیز بمرافقت او مامور شد - و بتقدیم نیکوخدمتي دران مهم مورد عنایت پادشاهي گشته از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و پانصدي در هزار سوار چهرهٔ دولت افروخت - پس ازان مدتے بتعیناتی دکن گذرانیده در سال نوزدهم بار دیگر بفوجداری ایلچپور از تغیر خانزمان متعین گشت - و در سال بیست و چهارم بنظم صوبهٔ

(۲) نسخهٔ [ا] بهسلیه - و نسخهٔ [ب] بهسله (۳) نسخهٔ [ج] چاندرا و دیوگدهه *

برهان پور فرق اعتبار بلند نمود - و بعد ازان بصاحب صوبگی برار سرمایهٔ اعزاز اندوخت - بیست و سیوم رمضان آغاز سال بیست و نهم سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و ششم هجري بساط حیات در نوردید - و در باغ خودش (که پیوسته بدیوار قصبهٔ ایلچپور است) مدفون گشت - متصل آن سرائے و پورهٔ احداث نموده - و مقابل قصبه کنار رود خانهٔ (که از میان مي‌گذرد) طرح سکونت ریخته - تا حال واماندهایش همان جا اقامت دارند - مشار الیه بسیار خوش وضع و صاحب سلوک بود - و طعام خوب بوفور داشت - و چون اسباب و دستگاهے زیاده بر امارت او بود همواره پریشان و قرضدار مي بود ابتدا صبیهٔ صادق خان میر بخشي در خانه داشت - و بدان سبب گردن اعتبار بیش از دیگران بر مي‌افراشت - ازان عفیفه اولاد نشده درگذشت - خان‌مزبور را سه پسر بود - هیچ‌کدام ترقي نکرد - میر مومن خویش او از همه رشیدتر بود - چندے بنیابت حسن‌علي خان بهادر عالمگیر شاهي بصوبه‌داری ایلچپور مي پرداخت - کلان‌تر پسران او میرزا عبدالرضا چون متکفل محاسبهٔ ذمهٔ پدر شد سرا و پورهٔ را بلا شرکت قابض گشت - لا ولد بود - زوجه اش مشهور ببهو بیگم (۲) ماماي صالحه - تا وصال اوقات خود را بشایستگي بسر برده - وجه معاش همان محصول پوره بود - دیگرے میرزا منوچهر که در جواني درگذشت - ازو پسرے ماند اوباش وضع - بهو بیگم مذکوره دخترے

(۲) نسخهٔ [ج] بیگم تا وصال *

از برادر خویش بفرزندي گرفته بازدواج او در آورد - پیش ازین هفت سال کما بیش چون آن صالحه رخت هستي ته کرد همه چیز بطریق ارث باو باز گردید - و بعد دو سال او هم راه عدم پیمود و پسرانش متصرف اند - سیومین میرزا محمد سعید بیشتر در ملازم پیشگي گذرانیده راه و رسے داشت - بشعر و سخن آشنا و از همه جا با خبر بود - ازوست * بیت *

* نقشے که بر زر است ندانید سرسري *
* این گرد نامه ایست که حاضر کند پري *

خطاب پدر یافته چندے تحصیلدار چاندا بود - آخرها پریشان شد و هیچ جا ناخنش بند نگردید - سر زده بسمت کرناٹک شتافت چندے همراه عبدالقادر خان پسر عبدالنبي خان میانه در بالاگهات کرناٹک گذرانید - پستر بپایان‌گهات رفته درانجا پیمانهٔ هستیش پر شد - اولاد نداشته - درین پیرانه سالي هم خالي از حسن صورت نبود - با راقم محبتے داشت - غفرالله له *

* اشرف خان میر محمد اشرف * (۲)

پسر کلان اسلام خان مشهدي ست - بجامعیت کمالات نفسانیه موصوف - و باحتواي فضائل انسانیه معروف - هنگامے (که پدر عالي‌قدرش ناظم دکن بود) او از جانب والد بحراست بلدهٔ برهانپور مي‌پرداخت - چون آن خان مغفرت نشان ودیعت حیات سپرد

(۲) نسخهٔ [ا] میرزا محمد اشرف *

مشار الیه باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار موزه مرحمت پادشاهي گردید - و در سال بیست و ششم بداروغگی داغ سرافرازي یافت - و چون سال بیست و هفتم شاهزاده دارا شکوه با عساکر موفوره بیساق قندهار دستوري یافت میر مذکور باضافهٔ پانصدي و خدمت دیوانی آن فوج سر برافراخته بخطاب اعتماد خاني چهرهٔ ناموري برافروخت - و پس ازان بداروغگی کتاب خانهٔ سرکار والا پیوایهٔ اعزاز یافت - و در انجام سال سي و یکم (که زمان قریب الاختتام فرمان‌روائی اعلی حضرت است) بخدمت دیواني و بخشي‌گري فوج سلیمان شکوه (که باتالیقی میرزا راجه جیسنگهه بر سر شجاع غفلت آئین تعین شده بود) امتیاز یافت و پس از جنگ سموگڈهه و هزیمت دارا شکوه چون الویهٔ ظفر طراز عالمگیري بجهان‌ستاني ارتفاع آسماني گرفت خان‌مذکور از مرافقت سلیمان شکوه تخلف ورزیده از اسلام‌آباد متهرا بعز بساط بوس رسیده کامیاب افزایش منصب گردید - و در همین ایام چون موکب پادشاهي بعزم تعاقب دارا شکوه از دریای ستلج عبره نمود خان مشار الیه بصوبه‌داري (۲) کشمیر از تغیر لشکر خان دستوري یافت - و در سال چهارم بمناسبت اسم بخطاب اشرف خاني بلند نامي گرفت - و در سال دهم از تغیر رضوي‌خان بخاري بخدمت دیوانی سرکار بیگم صاحبه خلعت سرفرازي پوشید - و در سال سیزدهم بمنصب سه هزاري

(۲) نسخهٔ [ج] بهوجداریٔ کشمیر *

و خدمت خانساماني والا مرتبه گرديد - مدتے بدان كار پرداخته در سال بيست و يكم بواقعه‌خواني مامور شد - و چون سال بيست و چهارم همت خان مير بخشي در گذشت اشرف خان مسند آراى بخشيگرى اول گرديده بدرقت فهمي و ملايمت كارها بتقديم رسانيد و نهم ذي‌القعده سال سيم سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجري (۴) (كه پنج روز از فتح بيجاپور گذشته بود) شمع زندگي آن شرافت نشان خاموش گشت - بصلاح و عبادت و پرهيزگاري و تقاوت آراستگي داشت - و از بسكه ذايقه اش چاشني‌گير نعمت تصوف بود مثنوى مولانا را انتخاب نموده بمطالعهٔ آن التذاذ وافر مي برد رتبهٔ خطوط نسخ و شكسته و تعليق و نستعليق را بدرجهٔ كمال رسانيد اصاغر و اكابر از شكسته نويسى او سر مشق درست تعلمي مي‌گرفتند بسر نداشت *

* آغر خان پسر محمد نام *

از اُمراى عهد خلد مكان است - نسب اين قوم بآغر نام (كه از اولاد يافث بن نوح عليه السلام بود) منتهي مي‌شود - لهذا بدين لفظ ملقب گشته اند - اكثر اين مردم بجوهر جرأت و جلادت موصوف در هرجا علم جانفشاني برافراشته نامے بجگرداري برآورده اند وقت سلطنت فردوس آشياني حسين قلي نامے (كه ازين فريق با تمن خود بنوكرى پادشاهي امتياز يافت) بمنصب هزار و پانصدي

(۲) در [بعضے نسخه] سي و يكم *

هشتصد سوار و خطاب خاني رسيده سال بيست و پنجم فوت نمود نام برده سال اول جلوس عالمگيري بسرداري قبيله قرار(۲)گرفته همراه شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب محمد شجاع جانب بنگاله تعين گرديد - و در معارک آنجا داد دليري و دلاوري داده تردد‌ات شايسته بظهور رسانيد - گويند روزے لشكر پادشاهي را عبور از آب گنگ بايستے كرد - و آن طرف آب مذكور مردم محمد شجاع با سامان حرب فراهم شده مستعد ممانعت بودند - نام برده (كه بقراولى لشكر پادشاهي مامور بود - و پيش پيش دلير خان هراول ميرفت) اسپ را بآب زده همين كه بالاى آن كنار برآمده چپقلش عظيم رويداد فيل مستے (كه پيش روى فوج خصم بود) آمده اورا با اسپ بخرطوم برداشته دور انداخت - نام برده در همان گرمي بضرب شمشير كار فيلبان را ساخته بجاى او نشست - درين‌ضمن دلير خان اين ماجرا بچشم خود ديده از عقب رسيد - و تحسين گويان بر گرد وى گرديد - نام برده گفت فيل براى آن خداوند گرفته‌ام بمن اسپے از اسپان كوتل مرحمت شود - دلير خان گفت فيل هم بشما مبارک - و در اسپ خوب جهت وى فرستاد *

بالجمله موصى‌اليه سال سيوم بخطاب خاني سر برافراخته همراه خانخانان بمهم آشام شتافت - و كارهاى دست بسته بتقديم رسانيد با آنكه خانخانان از ترددهاى او راضي بود اما چون منلان او شيوهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] قرار يافته *

تعدي براهل ديهات بكار برده خالل درنسق مي‌افكندند و ممانعت پيش نمي‌رفت في‌الجمله در حق او تغافل داشت - ازين جهت خان مزبور آزرده گشته سال پنجم خواه نخواه دستك راه از خانخانان گرفته روانهٔ حضور گرديد - اگرچه خانخانان اين‌ماجرا بپسر خود محمد امين خان كه ميربخشي بود نوشت و او بعرض پادشاه رسانيد ولهذا آغرخان چند روز از ملازمت و مجرا ممنوع و بتغيرمنصب معاتب ماند اما باز ببحالي منصب مورد نوازش گشته در كمكيان صوبهٔ كابل انتظام پذيرفت - و دران صوبه بتنبيه افاغنهٔ خيبر (كه فساد پيشگان مقرري اند) گام سعي فراخ‌تر زده دقيقهٔ از زد و كشت و تخريب اماكن و مساكن آنها فرو نگذاشت - سال سيزدهم طلب حضور گرديده بيساق دكن (كه سيوا بهونسله سر تمرد برداشته بود) نامزد گشت - درانجا نيز جوهر مردانگي بر روي روز افكنده مكرر بر سر افواج مرهٹه تاخته هزيمت داد - پستر حسب‌الحكم به پيشگاه سلطنت شتافته سال هفدهم باز بمهم افاغنهٔ كابل مرخص گرديد - و اين مرتبه نيز به نيروي شجاعت چنانچه بايد بتاديب آنها پرداخت - سال هيزدهم بتهانه‌داري جگدلك قامت قابليت آراست - سال بيست و چهارم براه داري كابل و عطاي نقاره كوس امتياز بر نواخت - و سالها در دار الملك بكارهاي پادشاهي سرگرم ماند - سال سي و پنجم (كه پادشاه او را بدكن طلبداشته) پس‌از وصول بنواح اكبرآباد مردم جات (كه دران ايام شيوهٔ سركشي و قطاع الطريقي داشتند) بر سر قافله

ريخته چند ارابهٔ عقب مانده را تاراج نموده مردم را باسيري گرفتند - نام برده بدريافت اين خبر بر گذهي آنها تاخته گرفتها را از چنگل آنها رها ساخت - و متهورانه بمحاصرهٔ گذهي ديگر پرداخت درين ضمن گولي بندوق باو رسيده مطابق سنه (۱۱۰۲) يك هزار و يكصد و در هجري بدار آخرت پيوست - پسرش آغر خان ثاني ست - كه رفته رفته بخطاب پدر سربلند گشته - در عهد فردوس آرامگاه هم زنده بود - نامے به بلند رتبگي بر آورده بوقت موعود درگذشت *

* ارسلان خان *

پسر آلوردي خان اول ست - ارسلان‌قلي نام داشت - سال پنجم جلوس خلد مكان از تغير خواجه صادق بمخشي بفوجداري بنارس سرفرازي يافته سال هفتم از تغير ضياءالدين خان بفوجداري سيوستان صوبهٔ تتهه و از اصل و اضافه بمنصب هزاري نهصد سوار ازان جمله هفتصد سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب ارسلان خان نامور گشت و سال دهم بفوجداري سلطان پور بلهري (۲) نامزد شده منصب دو هزاري هشتصد سوار دو اسپه سه اسپه قرار يافت - و سال چهارم باضافهٔ پانصدي درجهٔ تصاعد پيمود - تتمهٔ احوال او مسموع نشد *

* اميرا خان ميرميران *

پسر خليل الله خان يزدي ست - والدهٔ مكرمه او حميده بانو

(۲) نسخهٔ [ب] ملهري *

بیگم صبیهٔ سیف خان و صبیه زادهٔ یمین الدوله آصف خان است
در سال بیست و نهم شاهجهاني باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب
هزار و پانصدي پانصد سوار چهرهٔ امتیاز برافروخته بخدمت
میرتوزکي سرفرازي یافت - و در سال سي و یکم چون خلیل‌الله
خان بصوبه داری دهلي اختصاص گرفت اورا بخطاب میرخاني
برنواخته بهمراهی خان مذکور تعین نمودند - و در عهد خلد مکان
بعد فوت پدر باضافهٔ منصب فایز گشته بفوجداری کوهستان جمو
پایهٔ اعتبار برافراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین خان
میربخشي بمالش فیهٔ طاغیهٔ یوسف‌زئي مامور گشته سردار اورا
با جمعی بنواحی شهباز گدهه (که نزدیک لنگرکوت است) تعین نمود
او مواضع حوالی آن را غارت نموده در فضای کوه کوهٔ مار (۲) درآمده
چند قریهٔ دیگر را آتش‌زده بخاک برابر ساخت - و با مواشی بسیار
باشکر معاودت نمود - و در سال دوازدهم از تغیر حسن علي خان
بداروغگی منصبداران جلو جبههٔ اعزاز افروخت - و در همین سال
از انتقال آله وردي خان عالمگیر شاهي بصوبه داری آله‌آباد تامت
مباهات برآراسته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار
در اسپه بلند پایه گشت - و در سال چهاردهم از خدمت معزول شده
سعادت ملازمت اندوخت - و بنابر جهتی روزے چند بسلب منصب
معاتب گردید - و در همین سال ببحالي مورد انظار عاطفت گشت

(۲) نسخهٔ [ب] کوه بار *

و چون در سال هفدهم از پیش‌گاه خلافت و جهانباني فوجداری
ایرج بار نامزد گردید بعلت إبا و امتناع ازان کار از منصب برطرف
شده گوشهٔ انزوا برگزید - و در سال هیزدهم بتازگي مشمول عواطف
خسروانه گشته بخطاب امیر خان و اضافهٔ منصب درجهٔ پیمای
علو مرتبت شد - و بایالت صوبهٔ بهار رخصت یافت - و درانجا
بمالش عالم و اسمٰعیل و دیگر افغانان شاهجهان پور و کانت کوله
مساعی موفور بظهور آورده آنها را (که بعد از استیلای افواج پادشاهي
بپناه قلعه درآمده بودند) دستگیر نمود - و در سال نوزدهم بتقبیل
آستان سلطنت افتخار اندوخته در رکاب شاه عالم بهادر بیساق
کابل مرخص شد *

(۲)
از دیر این مرز و بوم بسکونت‌گزینی گروها گروه افغان بلغاک خانهٔ
شورش و فساد گردیده - خصوص در عهد عرش آشیاني - که هر جوقے
بخود سري و فتنه گري گردن افراخته و از عصیان منشي باهم یکتائي
گزیده غبار طغیان برانگیختند - عساکر پادشاهي بقصد استیصال
آن مفتنان بد سرشت مدتها آن زمین را پی‌سپر سم ستوران داشت
چون بقتل و غارت از اندازه افزون خرابی تمام بآن جمع نافرجام
راه یافت هرچند بسیارے بزوایای ناکامي و پیغولهای گمنامي
در ساختند لیکن هنوز اطفای نایرهٔ بغي و فساد آن اشرار بالکلیه
واقع نشده همواره مهم کهنه لنگ درمیان بوده بنیروی شمشیر زنی

(۲) نسخهٔ [ب] از دیرباز این مرز و بوم *

سعید خان بهادر ظفر جنگ اکثر خار بن شورش این طایفهٔ بد سرشت
کنده گردید - و پس ازان بتوالی مرور و عبور موکب فردوس آشیانی
بدارالملک کابل و آمد و شد افواج گران پادشاهي (که بتسخیر بلخ
و بدخشان و جهت مهم قندهار ازین راه تعین یافته) بیشترے ازینها
ترک شورش انگیزي نموده پای ادب در دامن اطاعت پیچیدند
و بسیارے از خود سران (که در مرز و بوم خود بسربرده گردن بربقهٔ
باج گذاري نمي دادند) از حد خویش قدم فراتر گذاشتند - بالجمله
مهمات آن ولایت نظم و نسق شایسته گرفته صورت امنے بظاهر پدید
آمد - و پس ازانکه نوبت فرمان روائي بخلد مکان رسید بنابر
سستي و فراغت دوستي صوبه داران آن جسارت اندیشان تبه رای
هواي فساد در دماغ پندار افکنده لوای خلاف و عصیان برافراشتند
و چون زنبور خانه دفعةً بر شوریده مثل مور و ملخ بر جوشیدند
و مانند خیل زاغ و زغن فضای آن ناحیه را در گرفتند - چه فوجهای
پادشاهي دستخوش تاراج آن نکوهیده کاران گردیدند - و اُمرای عمده
در مقابل آنها غیر از خود را بغارت دادن و کشته شدن طرفے
نبستند - آخرالامر رایات پادشاهي بحسن ابدال برافراخته شد
و تدابیر بسیار بکار رفت - قلع ریشهٔ فساد آنها نگردید - و بعد
معاودت بلاهور شاهزاده محمد معظم بخطاب شاه عالم بهادر
امتیاز یافته تعین آن مهم گشت - و پادشاه زاده بتفرس درست

(۲) در [بعضے نسخه] بتوالي و تواتر عبور موکب *

و رای صائب خود یا از غیب داني (که اهل دول اکثر ملهم مي باشند)
(۲)
بند و بست آن مملکت برهم خورده منحصر بصوبه داری امیر خان
(۳)
دانسته تجویز آن کار بحضور بر نگاشت - خان مذکور در سال بیستم
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري چهارم شهر محرم از تغیر
اعظم خان کوکه بنظم آن صوبه رایت ناموري برافراخت - و ابتدا
بهرادلی آغر خان بمالش افغانان حوالی پشاور از قرار واقع پرداخته
فوجے بسرکردگی خان مذکور بر لمغانات کسیل نمود - و آغر خان
دران نواحي افغانان کشي زیاده نموده یا ایمل خان (که بشاه شهرت
یافته دران کوهستان سکه بنامش میزدند) کار بمشت و گریبان
رسانید - و از جسارت و پرولي درین حالت (که سردمش راه هزیمت
سپرده بودند) قدم ثبات افشرد - نزدیک بود که از پای درآید - برخے
هوا خواهان او جان نثاریها نموده عنانش گرفته ازان مهلکه برآوردند
و امیر خان پس از ضرب دست نمایان بتدریج چنان بتالیف
و استمالت آن بیگانگان شهرستان آدمیت پرداخت که سران آن طایفه
از وحشت و رمیدگي برآمده بے وسواس پیش او آمد و شد
میکردند - و حساب بر میداشتند - و در حکومت بیست و در ساله
هرگز چشم زخمے باو نرسید - و هیچ زبوني و بد عملي نکشید
در سال چهل و دوم بیست و هفتم شوال سنه (۱۱۰۹) یکهزار
و یکصد و نه هجري جهان گذران را وداع نمود - در مذهب امامیه

(۲) نسخهٔ [ب] برهم زده (۳) نسخهٔ [ج] هشتم *

متعصب بود - و زرهای بسیار بفضلا و صلحای ولایت ایران میفرستاد بدارالخلافه در مقبرهٔ پدرش مدفون گردید - امیرے بود تمام‌دانش خرد آئین - مدبران روزگار و متدبران آموزگار نسخهٔ تدبیرات کلیه و جزویه اگر از حاشیهٔ ضمیرش بردارند سزاست - فکر حکمت آمیزش سوء المزاج فساد را از طبیعت ملکي برآرد - و سبابهٔ نبض شناس زمانهٔ او رگ خواب فتنه گرفت - کارهای دست بسته اش دست ستمگران بر پشت عجز بربست - و کوششهای پای برجای او هرزه گردان کوی رهزني را از پا نشاند - بنیاد جور برافکند (۲) - بال و پر از ستم برکند (۳) - باند اقبال والا دولتے - که هرچه ریاض اندیشه‌اش نهال تدبیر کاشت بثمرات تقدیر بارور گردید - بر لوحهٔ ارادت او جز نقش مراد ننشست - و بر صفحهٔ امیدش غیر معنی مقصود صورت نبست سرگروههای افغان را (۴) (که سر خود سري یکسر و گردن از فلک برتر مي‌افراشتند) چنان بربقهٔ استمالت کشید که بایلي آرزومند گشتند و آن وحشي نژادان رمیدهٔ آشنائي را چنان صید اخلاص و دوستي نمود که خود را بفتراک اطاعت بستند - از نیرنگ پردازیهای درست اندیشی او سران آن‌قوم باهم بساط منازعت گسترده در پی یکدیگر افتادند - غریب تر آنکه هر یکے باصلاح کار خود بصوابدید او توسل مي‌جست *

---

(۲) در [بعضے نسخه] بال پرواز ستم (۳) نسخهٔ [ج] بلند اقبال والا دولتے (۴) نسخهٔ [ا ب] سرکردهای *

گویند تویتے کم طایفهٔ از طوائف افغانان ماند که گرد ایمل خان فراهم نیامد - هرکه دران کوهستان بود آذوقهٔ چند روزه برداشته حاضر شد - حشرے و انبوهے مجتمع گردید - که تلافي و تدارک آن بفوج صوبه‌دار کابل ممکن نبود - امیرخان مضطرب گشته از عبدالله خان خویشگي (که از مشاهیر منصبداران و اعیان کمکیان بود - و بفراست و کیاست معروف) مکاتیب مزوره بسردار هرطایفه نویسانید - که ما مدتها منتظر لطیفهٔ غیبي بودیم - که سلطنت بافغانان منتقل شود الحمد لله که امید دیرین برآمد - لیکن از اوضاع این شخص (که بپادشاهي برداشته اند) مطلع نیستم - اگر قابل سلطنت باشد بنویسند - ما هم خود را برسانیم - که اختیار نوکری مغل ناچاري‌ست آنها در جواب تعریف ایمل خان نوشته ترغیب آمدن نمودند - عبدالله خان باز نوشت که این اوصاف مسلم - اما عمده در ریاست عدالت و رعایت سویت است در جانب و اجانب - بنابر امتحان باو تکلیف نمایند که آنچه ملک بتصرف آمده بمیان‌قوم تقسیم نماید اگر حیف و میلے دارد ظاهر خواهد شد - سران طوائف بر رای او عمل نموده باو پیغام‌کردند - او ایستادگي‌کرد - که ملک قلیل بمردم کثیر چگونه بخش شود - بمجرد این حرف دو روئي و اختلاف پدید آمد - بسیارے از جهله و عوام برخاسته رفتند - ناگزیر شروع بتقسیم نمود - چون البته مراعات شیعهٔ خود و آنها (که قریب‌تر بودند) واجب دید دگر باره گرد نزاع و غبار تنازع برخاست

هر یکے از سران و سرداران زاد بوطن خود گرفته بعبدالله خان ممنونیها نوشتند - زوجهٔ محترمه‌اش مشهور بصاحبجي دختر نیک اختر علي‌مردان خان امیرالامرا عجب کدبانوی عاقله و ضابطهٔ کار شناس بود - بیشتر در مقدمات ملکي و مالي شریک و سهیم میشد و به نیک اندیشي و معامله فهمي کارهای عمده متمشي مي‌نمود *

گویند شبے از سوانح کابل فوت امیر خان گوش زد خلد مکان گردید - همان وقت ارشد خان را (که مدتے دیوان کابل بود - و دران ایام بدیوانی خالصه اختصاص داشت) طلب داشته باضطراب فرمود - که سخت امرے (ویداد - که امیرخان درگذشته - و ملکے (که مهیای هزار شور افزائي و فتنه‌انگیزي ست) خالي‌مانده - تا رسیدن سردار دیگر مبادا فسادے سر کشد - خان مزبور بجرأت عرض کرد که امیر خان زنده است - که میگوید مرده - پادشاه حواله بسوانح داد - گفت مسلم - لیکن ضبط و ربط و رتق و فتق آن ملک را بسته بصاحبجي ست - تا او هست احتمال تخلل ندارد - خلد مکان همان وقت بآن مدبرهٔ کاردان نوشت - که تا رسیدن شاهزاده شاه عالم بهادر بخبرداري پردازد *

گویند چون برآمد (۴) و در آمد ازان کوهستان پر شر و شور صوبه‌داران را خالي از دشواري نیست لشکر سردارے مرده چگونه بسلامت برمي آید - صاحبجي فوت امیر خان را چنان مخفي کرد

(۴) در [اکثر نسخه] برآمد درآمد *

که اصلا صدائے و ندائے بلند نشد - و شخصے را مشابه بامیر خان ساخته در پالکی آئینه دار نشانده طي منازل مي‌نمود - و سپاه هر روز میدید - و مجرا میگرفت - بعدازانکه از کوهستان بر آمد بتعزیت پرداخت *

گویند تا رسیدن بهادر شاه (که مدتے ممتد کشید) صاحبجي زیاده بند و بست آن ولایت نمود - چون اکثر قبائل سران افاغنه بتعزیت امیر خان آمده بودند همه را باعزاز نزد خود نگاهداشته یافغانان پیغام کرد - که آنچه مرسوم شما ست بگیرید - و دست فتنه انگیزي و رهزني کوتاه ساخته پا از اندازه فراتر ننهید - والا این‌گوی و میدان - اگر من غالب آمدم تا قیام قیامت نامے بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند - آنها از سر انصاف بتجدید عهد و پیمان پرداخته اصلا سر از اطاعت او نه پیچیدند *

از برخے ثقات شنیده شد که این بانوی عصمت آئین در ایام جواني روزے چوڈول سوار از کوچهٔ میگذشت - فیل خاصهٔ پادشاهي (که در تمام فیلان سر حلقه بود) در عین شورش مستي از رو برو پیدا شد - هرچند ارباب اهتمام خواستند که آنرا برگردانند فیلبان (که این قوم خالي از شرارت نمي باشند - و غرور خاصگی پادشاهي سرباري بود) هرگز ممنوع نگردید - و بے محابا فیل راند - هرچند ازین طرف دست به تیرهای ترکش بردند فیل خرطوم خود را بر چوڈول انداخته خواست که در پیچیده بمالد - کهاران چوڈول را

بر زمین انداخته بدر زدند - آن شیر زن بدرکان صراقی (که معدنی چوقولش بود) بر جسته بحجرهٔ آن خزیده دروازه بر بست - امیرخان روزے چند از غیرت هندوستان زائي بتهاجر و ناخوشي پرداخت اعلی حضرت بمواجهه فرمودند - که او کار مردانه کرد - و ستر خود و ناموس تو نگاهداشت - اگر فیل بخرطوم پیچیده بعالمے مینمود کدام آبرو مي‌ماند *

بالجمله امیرخان را از صاحبجي فرزندے نشد - و چون او بر خان مزبور سخت غالب بود در کمال اخفا مدخولها نگاهداشته اولاد بسیار بهم رسانید - و آخر الامر بر صاحبجي هم ظاهر گشته بنظر التفات و تربیت بر نواخت - و پس ازانکه دو سال بعد فوت امیر خان در بند و بست کابل گذرانیده ببرهان پور رسید چون از پیشگاه خلافت برخصت بیت الله مجاز شده بود پسران را روانهٔ حضور نموده خود به بندر سورت شتافت - پستر بنابر تفتیش مال امیر خان حکم رفت - که صاحبجي نیز بحضور بیاید - تا رسیدن فرمان جهاز او راهي شده بود - دران اماکن شریفه بسبب صرف مبلغهای خطیر شریف مکه وغیره باعزاز و احترام پیش آمدند پسرکلان امیر خان بخطاب میرخاني و منصب هزاري شش صد سوار سرافرازي یافته با صبیهٔ بهره مند خان میر بخشي کدخدا شد و در عهد بهادر شاه بنیابت آصف‌الدوله بنظم صوبهٔ لاهور چندے مامور بود - دیگرے از پسرانش میرزا جعفر عقیدت خان است

که در زمان خلد منزل بصوبه‌داری پٹنه شتافته پستر به بخشیگری پادشاهزاده عظیم‌الشان متعین گشت - و احوال میرزا ابراهیم مرحمت خان و میرزا اسحٰق امیرخان (که بیش از همه برادران علم اشتهار و ناموري برافراخته - و هردو با خدیجه بیگم زوجهٔ روح‌الله خان ثاني از یک مادر اند) جداگانه نقش پذیر خامه گشته - و دیگر پسران چندان اعتبار نیافتند - مثل هادي خان که بنیابت مرحمت خان به پٹنه رفته - و سیف خان که بفوجداری پورنیه مي پرداخت و اسد الله خان که بتجویز نظام الملک آصف جاه به بخشي‌گري دکن فایز گشته *

* امانت خان ثانی *

میر حسین پسر سیوم امانت خان خواقي ست - بحسن رشادت و جوهر فراست جلیس و انیس والد خویش بود - پس از رحلت آن آگاه‌دل پسندیده اخلاق نسبت بسایر اخوان منظور نظر خلیفة‌الرحمٰن حضرت خلدمکان گردیده با کم‌منصبیها نقش اعتبار درست نشست گویا (من برکة البرامکة (۲)) بقیهٔ همهٔ اعتبارات بود که والد مرحومش داشت - که همه این سلسله مشمول نوازش خانه‌زاد پروري بودند گویند روزے پادشاه قدر شناس ببار عام بر آمد - خان مذکور با پسر چون بسراپرده در آمد چوبدارے (که این طایفه از عضوت

(۲) در [بعضے نسخه] من برکة البرامکة بقیته همه اعتبارات بود - و در نسخهٔ [ب] بجای بقیته القیه نوشته *

و گزندگي قاطبهٔ شایان چوب و لایق دار است) دست پسر گرفته باز داشت - خان مذکور از فرط غضب و خشم پاس ادب و حفظ حضور ننموده برگشته آن سلاطت آئین را زیر مشت گرفت - و رفته عرض نمود - که هرگاه خانه‌زادان بامثال این مردم ننگ و غیرت خود بای دهند در کار حضرت ازینها چه توقع ناموس و حمیت است پادشاه بخاطر داشت او تمام چوکی آنروز ازین فرقه بر طرف فرمود *

بالجمله چون کاردانی خان مشار الیه دل‌نشین پادشاه شده بود در ایام قریب باختتام سال سي و یکم (که بلدهٔ بیجاپور بذزدل ظفر شمول موکب سلطاني رشک امصار و اقطار گردید) در آغاز سال سي و دوم بخطاب پدر فرق اعزاز برافراخته مواد ناموري اندوخت و بدیوانی صوبهٔ دارالظفر بیجاپور متعین گشت - چون آخر سال سي و سیوم رایات فیروزي آیات از قصبهٔ جدري (۲) که هفده کروهي شمالی بیجاپور است) باهتزاز آمده سواد قطب آباد کلکله مضاف تورکل (۳) (که جنوبی بیجاپور بمسافت دوازده کروه بر کنار دریای کشنا ست) مضرب خیام نصرت اعتصام گردید خان مومی‌الیه از دیوانی بیجاپور بدفترداری تن از تغیر حاجي شفیع خان پایهٔ اعتبار بلند تر افراخت - و در سال سي وششم از تغیر معمور خان بحراست خجسته‌بنیاد جبههٔ کاموانی افروخت - و باضافهٔ سواران و منصب از اصل و اضافه بهزار و پانصدي نهصد سوار درجهٔ اعزاز پیمود

(۲) نسخهٔ [ب] کلکه (۳) در [بعضی نسخه] نورکل *

و در همین سال طلب حضور شده خدمت بیوتاتی رکاب از انتقال خواجه عبدالحکیم خان تفویض یافت - و درین‌ضمن مکرر بقلعه‌داری ارک خجسته بنیاد هم مامور گشته و آخرها به متصدي‌گری بندر مبارک سورت اختصاص گرفته رخصت یافت - و مهمات آنجا را بشگرف کاري و نیک اندیشي متمشي گردانیده بکفایت سرکار والا و امنیت رعایا در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان یافته بفزونی منصب تحصیل شادکامي نمود - نظر بر اسباب رفاه و ترقیات سترگ دنیوي در بارهٔ او مظنون خلائق بود - بسموم بی‌مهری فلک بهار دولتش در آغاز بخزان گرائید - که سال چهل و سیوم سنه (۱۱۱۱) یکهزار و یکصد و یازده هجري بگل چینی باغ همیشه بهار جنان خرامید - بیرون معمورهٔ مذکور متصل شهرپناه مدفون است چهار پسر داشت - اولین میر حسن مرحوم - که بصبیهٔ عفیفهٔ محمد مراد خان اوزبک عقد ازدواج داشت - پدر والدهٔ راقم حروف است در مقامات کلکله در عین شباب بشیوع وبای جان‌ربا در گذشت پسر ایشان کمال‌الدین علي خان - که باخلاق ستوده و سلامت نفس ممتاز همسران - در حالت تحریر بمتصدي‌گری محالات خجسته‌بنیاد تیول آصف جاه ماموز است - دومین میر سید محمد ارادت مند خان - که بدامادی عم خویش دیانت خان میر عبدالقادر اختصاص داشت - در عهد خلد مکان به بیوتاتی خجسته بنیاد و در عهد خلدمنزل بدیوانی برهان پور چهرهٔ امتیاز افروخت - سیومین میر

سید احمد نیازمند خان - که بکرات دیوانی براز سرانجام داده در اوائل عهد خسرو زمان ببنگاله شتافت - جعفر خان ناظم آنجا بسابقهٔ محبت و احسان واله مرحومش قدوم او را باعزاز تلقي نموده بدارونگی نوازه (که عمده ترین خدمات آن صوبه است) نامزد ساخته از بارگاه خلافت بخطاب امانت خان و اضافهٔ منصب امتیاز بخشید - و بعد از سپري گشتن او بفوجداری محالات آن صوبه مي پرداخت - در سال (۱۱۶۷) هزار و یکصد و پنجاه و هفت داعي حق را لبیک اجابت گفت - چهارمین میر محمد تقي قدریت خان - که عمدهٔ حقیقی این نگارنده باو منسوب است - در عهد خلدمنزل ببخشیگري بروان پور سرافرازي یافت - در حادثهٔ میر احمد خان ناظم آنجا (که در جنگ مرهته شهید شد) اکثر متصدیان آن بلده بگرفت و گیر آمدند - هر یکے بریو و رنگ از چنگ آن فرقهٔ بد آهنگ رهائي جست - او از ساده لوحي خود را به بود وا نموده مبالغ خطیر داد - و استخفافے بر خود نپسندید - اخلاف همه باقي ست *

* ارشد خان میر ابوالعلا *

همشیره زاده و خویش امانت خان خوافي ست - مدتها تعینات صوبهٔ کابل ماند - و سال چهل و دوم جلوس خلد مکان بحضور رسیده از انتقال کفایت خان بخدمت دیوانی خالصه سر عزت برافراخت - و بشیوهٔ امانت و دیانت و حسن رسائي در کارها قسمے

در مزاج پادشاه جا کرد که مجسود اقران گردید - ازانجا (که فلک ناتوان‌بین چهره دستی کسے را بدیدهٔ رضا نمي‌بیند - و همیشه سنگ تفرقه بر شیشه خانهٔ مراد مردم میزند) روزے چند بفراغت نفسے نکشید - و بآسوده دلي دمے چند بر نیاورد - که بحکم کارکنان قضا و قدر سال چهل و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲) هزار و یکصد و دوازده هجري بجواب واپسین رفت - پسر کلانش میر غلام حسین است که بخطاب کفایت خان مخاطب گردید - از دو پسر مانده بود یکے میر حیدر که آخر خطاب پدر یافته - و دومین میر سید محمد که بخطاب جد خود نامور گشته *

* اسمٰعیل خان مکها *

سابق نوکري سه‌بندي در ضلع کرناٹک حیدر آباد میکرد - سال سي و پنجم جلوس خلدمکان جیب التماس ذوالفقار خان بهادر بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب خاني سر برافراخته همراه بهادر مذکور بمهم کشایش قلعهٔ خنجي (۲) مامور گردید - سال سي و هفتم چون در ایام محاصرهٔ قلعهٔ مزبور میان محمد کام بخش و اسد خان و ذوالفقار خان صحبت به بیمزگي کشید ذوالفقار خان دست از محاصره برداشتن مصلحت دیده افواج و اضراب را از مورچال طلبداشت - نام برده (که آن طرف قلعه جای مورچال او بود) زود نتوانست رسید - سخنا کهورپوره و غیره مقاهیر (که در

(۲) نسخهٔ [ب] چي *

انتهاز قابو بودند) درميان آمده با وی بجنگ پيوستند - ازانجا که جمعيت او قليل بود زخمي و اسير مرهته گشته يک سال مقيد مانده بسعي اچم نايو (که از سابق شناسائي داشت (۲)) زر معتدبه داده از دست آنها مخلصي يافته سال سي و هشتم بعتبه بوسي خلافت آئينهٔ بخت را جلا داد - و باضافهٔ هزاري ذات و خدمت راه داري از انندي تا مرتضی آباد (۳) فرق عزت برافراخت - سال چهل و يکم بتعلقهٔ فوجداری اسلام گذهه عرف راهيري از تغير عبدالرزاق خان لاري مشمول عواطف شد - سال چهل و پنجم بفوجداری بني شاه درک رايت بلند رتبگي برافراشت - خاتمهٔ احوالش بنظر نيامده *

* ابونصر خان پسر شايسته خان *

سال بيست و سيوم جلوس خلدمکان از تغير لطف الله خان بخدمت عرض مکرر امتياز پذيرفته سال بيست و چهارم (که سلطان محمد اکبر آثار بغي بعرصهٔ ظهور آورد - و در رکاب پادشاه فوج کم بود - بنابران اسد خان بطلايه جانب تالاب بهکر مامور شد) او نيز بهمراهي خان مذکور دستوري يافت - پستر قوربيگي شده سال بيست و پنجم معزول گرديد - پس ازان بنظم صوبهٔ کشمير شتافته سال چهل و يکم ازانجا تغير گرديده بعزل مکرم خان بصوبه داری لاهور سرافتخار برافراخت - و بوجه از منصب افتاده سال چهل و پنجم

(۲) نسخهٔ [ب] داشت از دست آنها (۳) نسخهٔ [ب] از مندي تا مرتضی آباد *

مشمول عواطف شده از تغير مختار خان بحکومت مالوه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سرمايهٔ اعزاز اندوخت - بعد ازان چندے تعينات صوبهٔ بنگاله بود - سال چهل و نهم بصوبه داری اودهه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار آئينهٔ بخت را جلا داد - بعد ازان بر سرگذشت او اطلاع نشده *

* امان الله خان *

نبيرهٔ آله وردي خان عالمگير شاهي ست - پدرش غالبا امان الله (۲) خان است پسر خان مذکور - که بعد فوت پدر بفوجداری نواحی آگره تعين گرديده خطاب خاني يافت - و در سال بيست و دوم بفوجداری گواليار مقرر شده در جنگ مورچال بيجاپور مردانه شربت واپسين در کشيد - مشار اليه گويا خطاب پدر يافته بمنصب هزاري پانصد سوار در خانه زادان روشناس و منصبداران کار طلب امتياز داشت - در اواخر عهد عالمگيري بجگرداري و جانبازی خويش پيش آمده بمرتبهٔ امارت اوج پيما گرديد - چون در آغاز سال چهل و هشتم پادشاه جهاد آئين همت بتسخير قلاع اشقيا گماشت از کشايش قلعهٔ راجگذهه وا پرداخته عنان عزيمت بانفتاح حصار تورنا (که چهار کروهی قلعهٔ مذکور است) تاخت *

مشهور است که در اواخر عهد خلد مکان اکثر قلاع متعلقهٔ سيوا

(۲) نسخهٔ [ج] امان الله است *

(که از دست گماشتگان او انتزاع شده) امرای تردد کار بتحصیل مجرای خود زرے بمستحفظان قلعه مي‌رسانيدند - و آنها تسليم قلعه مي‌نمودند - و اين ماجرا بے کم و کاست بپادشاه ميرسيد چنانچه مرور اتفاق افتاد که همان قدر مبلغ بعد فتح در انعام صاحب اهتمام عنايت شد - مگر اين‌قلعه - که بزور مردانگي و ضرب شمشير بدست اولياي دولت قاهره آمد - تفصيل اين اجمال آنکه تربيت خان از جانب دروازه بموريچال دواني نشست - و محمد امين خان بهادر از جانب ديگر راه برآمد بر محصوران مسدود ساخت - سلطان حسين مشهور بمير ملنگ از طرفے و امان‌الله خان از سوئے گمرجانفشاني بربست - تا آنکه پانزدهم ذي‌القعده سنه (۱۱۱۵) يکهزار و يکصد و پانزده هجري هنگام شب امان الله خان از طرفےکه بود چند نفر پيادهٔ مارليه (۲) را تحريض بران کرد که اولا يکے ازانها رداع جان گويان تا سنگچين قلعه رسيده مال يعني کمند برسنگے محکم نمود - تا بيست و پنج نفر ازان حبل بمدد کمند بالاي کوه الوندمانند برآمده داخل قلعه شدند - و آوازهٔ گرفت رگير در دادند خان مزبور و عطاءالله خان برادرش و چندے دست از جان شسته باشنه کوب در رسيدند - و حميد الدين خان (که هر جانب کمين فرصت جويان مي‌گشت) بشنيدن اين خبر بوضع پيش‌رفتها ريسمان در کمر بسته بعقب رسيد - و دفعةً کفار را که بمقاومت برخاستند

(۲) نسخهٔ [ب] مالپه را *

بتيغ بے دريغ آوردند - و بقية السيف بارک خزيده امان طلبيدند قلعه بفتوح الغيب نامي گشت - و امان الله خان باضافهٔ پانصدي دو صد سوار دو اسپه فرق اعتبار افراخت - و ازان بعد مورد اعطاف خسروانی گشته همواره بتلاشهاي شايان در تقديم امور مامورهٔ انواع تحسين و آفرين مي‌اندوخت - و باضافهاي پي‌در پي چهرهٔ مباهات مي‌افروخت - پس از فتح واکنکيره در جايزهٔ نيکو خدمتي بعطاي نقاره بلند آوازه گرديد - و پس از واقعهٔ ناگزير خلدمکان بهمراهي محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان شتافته در جنگ بهادر شاه زد و خورد بهادرانه نموده زخمهاي کاري برداشت - و حيات مستعار را بدرود نمود *

* ابراهيم خان *

خلف ارشد امير الامرا علي مردان خان است - در سال بيست و ششم سنه (۱۰۶۳) هزار و شصت و سه هجري از پيشگاه صاحب قران ثاني از راه تفضل و مهرباني بخطاب خاني چهرهٔ کامراني افروخته سرمايهٔ شادماني اندوخت - چون سال سي و يکم پدرش در گذشت از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاري سه هزار سوار لواي بلند نامي افراخت - و در محاربهٔ سموگڈهه در ميمنهٔ فوج داراشکوه منتظم بوده بعد از شکست از نا تجربگي و کوتاه انديشي رفاقت شاهزاده مراد بخش را موصل مقصود انگاشته برگزيد - چه آن پادشاهزادهٔ نخوت و غرور آماده از نابخردي و بيدانشي پاشتهار

عارضهٔ اعلی حضرت خطبه و سکه در مملکت گجرات بنام خود نموده خویشتن را مروج الدین نامیده پادشاه مستقل می‌اندیشید و چاپلوسیهای مزورانهٔ عالمگیری و مواعید کاذبهٔ عرقوبی آن مدبر پخته کار (که باقتضای مصلحت وقت بآن خام‌خیال مسلوک میشد) بر مواد پندار او افزوده غره تر ساخت - با آنکه پس از جنگ داراشکوه و خلع اطی حضرت و سلب اختیار ایشان زمام رتق و فتق سلطنت من حیث الاستقلال بقبضهٔ اقتدار عالمگیری در آمد - لیکن آن سرشار نشهٔ بیخردی و نادانی پی باصل کار نبرده بندهای پادشاهی را بتجویز خطاب و باضافهٔ ده پانزده برمناصب و مواجب و انواع دلجوئی و استمالت جانب خود می‌کشید - ازین جهت جمع گول همراهی او اختیار کردند - چون خلدمکان ازان اجتماع نا مفید و از حرکات بے اندازهٔ آن ساده لوح بلید بحدوث آشوب و فتن متفطن گشت در لباس دوستی کارش باتمام رسانید *

تبئین این اجمال آنکه روزے (که عالمگیر پادشاه بعزم تعاقب دارا شکوه از اکبرآباد بر آمد - و گذر سامی معسکر اقبال گردید) مراد بخش از رفاقت پهلو تهی نموده با بیست هزار سوار (که فراهم آورده بود) در شهر متوقف گشت - مردم بسیارے بطمع جاه و حشم از لشکر عالمگیری نیز جدا شده بدو پیوستند - و جمعیت او سمت ازدیاد پذیرفت - خلد مکان کس فرستاده مستفسر وجه تخالف و تقاعد از موافقت شد - او پریشانی را عذر خواه آورد

لاجرم محمد اورنگ زیب بهادر بیست لک روپیه ارسال داشته پیغام کرد - که بر طبق قرار داد پس از انصرام این مهم ثلث غنائم با ولایت پنجاب و کابل و کشمیر بآن مسند آرای سلطنت تفویض خواهد یافت - مراد بخش کوچ کرده همراهی گزید - چون ظاهر قصبهٔ متهرا مضرب خیام شد رای پادشاه بآن قرار یافت که اورا (که هر روز از اوضاعش بر تخالج خاطر می‌افزاید) از میان بردارد لهذا مکرر اظهار شوق ملاقات نموده استشارهٔ ملکی را بهانهٔ طالب ساخت - هرچند خیر اندیشان او (که استشمام رایحهٔ غدر می‌نمودند) سر باز زدند آن ساده لوح محض راهبه پنداشته گفت - با وصف عهد و پیمان موکد بقرآن مظنهٔ بخاطر راه دادن از طریقهٔ مسلمانی دور است * * ع * * صید را چون اجل آید سوی صیاد رود *

دوم شوال سنه (۱۰۶۸) یکهزار و شصت و هشت بشکار سوار شده (۲) بود که خلد مکان بغتةً باظهار درد شکم قلق و اضطراب بجائے رسانید که در شکارگاه خبر باو رسیده آن بکید و مکر نا آشنا عطف عنان نموده یک سر بدولت خانهٔ ایشان فرود آمد - خلد مکان بتعظیم و احترام پیش آمده بخلوتگاه برده طعام کشیدند - و پس ازان بساط استراحت ممهد گردانیده قرار یافت که بعد از قیلوله بکنکاش ملکی پردازند - او بکمال بے تکلفی یراق وا کرده بخواب رفت خلد مکان خود بحرم سرا شتافته پرستارے را فرستاد - که سایر

(۲) نسخهٔ [ب] سوار شده بود خلد مکان *

یراق را برداشته آورد - درین وقت شیخ میر (که در کمین بود) با جمعے در رسید - از آواز سپر و سلاح جوانان چون بیدار شد صحبتے دیگر مشاهده نمود - نفس سود برآورده گفت که با همچو من درست اخلاص نبود دغا باختن و حرمت قرآن نداشتن سزاوار نبود خلد مکان دران وقت پس پرده ایستاده بود - جواب داد که اصلا در بنای پیمان فتورے راه نیافته - جان آن برادر مصون و مامون است لیکن او باش چند گرد شما جمع آمده - و کج تلاشي و بدمعاشي بافراط کشیده - روزے چند پا در دایرهٔ انزوا کشیدن لازم - همان زمان مقید ساخته با دلیر خان و شیخ میر روانهٔ دارالخلافه گردید - شهباز خان خواجه سرا (که منصب پنج هزاري داشت - و عمدهٔ دولتش بود) با دو سه معتبر دیگر که همراه بودند گرفتار گشت - و لشکر او وقتے خبردار شد که کار از دست رفته بود - ناچار هر یکے بملازمت پادشاهي رسیده درخور مرتبه نوازش یافت - ابراهیم خان نیز بسجده گاه خجالت جبهه سای سعادت گشت - اما در همان ایام بنابر جرمے از منصب معزول گشته در دارالخلافه بسالیانه موظف گردید - و در سال دوم از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار تحصیل افتخار نموده بصوبه داری کشمیر مامور شد - و پس از انتقال خلیل الله خان بصوبه داری لاهور نوازش یافت - و در سال یازدهم از تغیر لشکر خان بصوبه داری بهار مرخص گشت - و باز سال نوزدهم ترک نوکري کرده منزوي گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر ترام الدین خان

بایالت کشمیر نامزد شد - و پس ازان بصاحب صوبگی مملکت وسیع بنگاله سربرافراخت - و چون در سال چهل و یکم دارائی آن آلکهٔ نسیخه بشاهزاده محمد اعظم (۲) درمین خلف شاه عالم بهادر مفوض گشت او از تغیر سپه دار خان بعظم آلهآباد شتافت - و پس ازان بحکومت لاهور امتیاز یافته سال چهل و چهارم چون آن صوبه بشاهزاده شاه عالم مقرر شد خان مزبور بحفاظت کشمیر (که آب و هوای آنجا بمزاج او خیلے موافقت داشت) مامور گردید - و در سال چهل و ششم از تغیر وکلای شاهزاده محمد اعظم شاه (که پدر خواست خود حضور طلب گشته بود) بدد و بست صوبهٔ احمدآباد گجرات بدو تفویض یافت و بنابر بعد مسافت (که تا رسیدنش مدتے میکشید) شاهزاده بیدار بخت ناظم مالوه بحراست آنصوبه تعین شد - و پس از رسیدن ابراهیم خان باحمدآباد (که هنوز جا گرم نکرده) شاهزاده که انتظار او داشت از بیرون شهر کوچ هم نکرده بود که خبر واقعهٔ خلدمکان رسید (۳) *

گویند ابراهیم خان (که خود را اعظم شاهي مي گرفت) فورا بشاهزاده مبارک باد گفته فرستاد - بیدار بخت در جواب گفت که قدر عالم گیر پادشاه را ما میدانیم - چه شد که یک چندے فلک بکام ما گردید - الحال مردم خواهند دانست که بکدام دیوانه سرکار (۴) مي افتد - پس ازانکه خلدمنزل تخت آرای سلطنت شد

(۲) نسخهٔ [ب] محمد عظیم (۳) نسخهٔ [ج] نموده بود (۴) نسخهٔ [ج] سرکارے افتاد *

محمد عظیم الشان بسبب نا خوشی بنگاله ارادهٔ اخذ و جر ازو داشت - خانخانان مراعات خاندان و عمدگی او منظور داشته غایبانه واسطهٔ کارهایش گشت - و از پیشگاه خلافت بارسال فرمان صوبه داری کابل و عنایت خطاب علي مردان خان مورد نوازش ساخت - خان مذکور بپشاور شتافته توقف گزید - اما بند و بست آن صوبه بقسمی که بایست ازو صورت نگرفت - لهذا صوبه داری آنجا بناصر خان قرار یافت - او بابراهیم آباد سودهره (که سي کروهی لاهور است و بطریق وطن داشت) آمده چند ماهے گذشته[۲] بود که باجل طبعي درگذشت - خلف رشیدش زبردست[۳] خان است - که در ایام صوبه داری پدر خود در بنگاله بررحیم خان نام افغانے (که سر نساد برداشته خود را رحیم شاه نامیده بود) فوج کشیده جنگ صعب رد داد - و افغان مزبور شکست فاحش یافت - و سال چهل و دوم عالمگیري بنظم صوبهٔ اودهه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دوهزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم از گذاشت محمد اعظم شاه بنسق صوبهٔ اجمیر و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار تامت قابلیت آراست - و دیگرے یعقوب خان است که در عهد خلدمنزل بنیابت آصف الدوله صوبه دار لاهور شده بود - و پس از فوت پدر بخطاب ابراهیم خاني امتیاز یافته - گویند بشاه عالم

(۲) در [بعضی نسخه] نگذشته بود (۳) نسخهٔ [ج] زبردست خان است که احوالش علیحده تحریر یافته و دیگرے یعقوب خان است که ۰

نگینے یمني گذرانده بود - که جرم ذاتی او نقش الله و محمد و علي اُفتاده - هرچند پژوهش رفت که شاید عمامي باشد آخر باتفاق مبصران مشخص شد که اصلي ست ۰

۰ احسن خان سلطان حسن ۰

عرف میر ملنگ همشیره زادهٔ محمد مراد خان است - از روشناسان بارگاه عالمگیري بود - و بمنصبے درخور سرفراز - سال پنجاه و یکم چون پادشاه درخود آثار ضعف و از محمد اعظم شاه (که نامے بشجاعت بر آورده - و اُمرای صاحب مدار را رام ساخته) نسبت بکام بخش رو به بےاعتدالي مشاهده نمود ازانجا که پاس شاهزادهٔ دوم مد نظر داشت نام برده را ببخشي گري او بر فراخته در بارهٔ خبرداري تاکید فرمود - لهذا او همواره کمر بسته در سواری آمد و رفت دربار اهتمام قرار واقع مي کرد - محمد اعظم شاه مکرر شکایت او با پدر ظاهر ساخت - فایده نبخشید - آخر بزینت النسا بیگم همشیرهٔ اعیانی خود شقه نوشت - و دران مندرج نمود که تدارک شوخی آن بےادب کارے نیست - اما پاس حضرت مانع است پادشاه بعد ملاحظه در جواب شقه دستخط فرمود که این همه مغلوب هراس نشود - محمد کام بخش را جائے رخصت مي نمائیم پس ازین شاهزادهٔ مرقوم را اسباب سلطنت عنایت کرده بجانب بیجاپور فرستاد - پس از وصول بقلعهٔ پرینده چون خبر ارتحال پادشاه رسید اکثر امرای متعینه بے اطلاع برخاسته رفتند - سلطان

حسن در جذب قلوب مابقي کوشيده بعد رسيدن بيجاپور سعي جميله بکار برد - که سيد نياز خان قلعه دار کليد سپرده بملازمت پيوست - شاهزاده اورا بمنصب پنج‌هزاري و خطاب احسن خان و خدمت مير بخشي‌گري سربلند گردانيد - و چون شاهزاده از بيجاپور کوچيده گلبرگه را بتصرف آورده بر واکنکيره (که باز بتصرف پدرما نايک زميندار (رفته) آمد در تسخير آن هم خان‌مذکور ترددات بتقديم‌رسانيد - پسر پسر شاهزاده را بطريق توزه همراه گرفته بر سر کرنول رفت - و ازانجا زر گرفته بجانب ارکات (که داؤد خان پنني بفوجداري آنجا مي‌پرداخت شتافت - و دقيقهٔ از دقائق خبرخواهي شاهزاده فرونگذاشت - و با تلت زر و عسرت بر لشکر بانصرام مهمات طريق جانفشاني پيمود - و باز بشاهزاده ملحق‌گرديد - پس از رسيدن بچهار منزلي حيدرآباد در استمالت رستم دل خان سبزواري (که صوبه‌دار آنجا بود) پرداخته او را بملازمت شاهزاده آورد - چون حکيم محسن خان مخاطب بتقرب خان (که بپايهٔ وزارت امتياز داشت) باحسن خان شيوهٔ حسد (که خانه برانداز دولتهاي کهنه است) ورزيده هميشه شاهزاده را حرفهاي بي اصل رسانيده خاطر او را از خان مزبور متنفر مي‌ساخت دران ايام (که مابين خان مذکور و رستم دل خان مراسم جوشش نظر بدولتخواهي شاهزاده بيش ازپيش مرعي بود) تقرب‌خان ظاهر نمود که اينها در فکر و مشورت

(۲) در [بعض نسخه] هرما ٭

دستگير ساختن حضرت اند - شاهزاده (که در اصل مزاج بسودا مجبول و دران‌ايام از کثرت افکار آن‌نشه دو بالا گرديده بود) پس‌از کشتن رستم‌دل‌خان (که در احوالش مبين‌شده) خان مزبور را از خانه طابيده محبوس ساخت - و بانواع تعذيب روانهٔ ملک عدم گردانيد گويند هرچند مردم پيش ازين‌واقعه باو خبر رسانيدند (که شاهزاده در تدبير حبس شما ست) او (که همواره مسلک دولتخواهي مي‌سپرد) قبول اين معني نکرد - اين مقدمه در سنه (۱۱۲۰) هزار و يکصد و بيست هجري بوقوع آمد - برادر کلانش مير سلطان‌حسين سال دوم بهادرشاهي بدولت ملازمت رسيده بمنصب هزاري دو صد سوار و خطاب طالع يار خان چهرهٔ عزت بر افروخت ٭

٭ امير خان سندهي ٭

مير عبدالکريم نام داشت - پسر امير خان بن امير ابو القاسم نمکين مشهور است - چون جدش را ناحيهٔ بهکر در ايام حکومت خويش دلنشين افتاد دران گل‌زمين طرح وطن ريخته عاقبت‌خانهٔ خود را پر ساخت - پدرش نيز در ايالت تتّه بمقتضاي (۲) اجل جان سپرده در جوار والد خويش مدفون شد - ازين جهت مسقط الراس و محل نشو و نماي اکثر ازين خاندان آن مرز و بوم است - لهذا بسندهي زبان‌زد گرديده - و الا اينها از سادات هرات اند - چنانچه در احوال نامهٔ نياگانش مبرهن گشته - و نيز در ترجمهٔ امير خان

(۲) نسخهٔ [ب] بمقتضاي اجل ٭

مرحوم گذشته - که او مثل پدر خود کثیر الاولاد بود - و در سن صد سالگي هم از توالد و تناسل باز نایستاده - میر عبد الکریم کوچک ترین برادران است - ازانجا [که برای خدمت حضور سلاطین (که معبر بخواصي ست) جز امرا زادگان و خانه زادان معتبر شایستگي ندارند] مشار الیه در بدو حال بخواصي اختصاص گرفت و پس ازان بسرداری خواصان سرافرازي یافت - و چون عروج دولت و صعود ثروت در طالع او مودع دست تقدیر بود در سال بیست و پنجم (که بلدهٔ اورنگاباد بقدوم سعادت لزوم پادشاهي خجسته بنیاد گردید) موصی الیه منظور نظر تربیت خسرواني گشته بخدمت دارونگی جا نماز خانه اعتبار قرب خدمت اندوخت - و پستر خدمت امانت هفت چوکي بانضمام جا نماز خانه یافت - و چون پیش آمد و ترقی او مرکوز خاطر پادشاهي بود داروغگی نقاش خانه نیز تفویض پذیرفت - و در آخر سال بیست وهشتم بتقصیرے معاتب شده از داروغگی جانماز خانه معزول گردید - و چون در سال بیست و نهم شاهزاده شاه عالم بهادر با خانجهان بهادر افواج ابوالحسن والی تلنگ را زده و برداشته بلدهٔ حیدرآباد را بتصرف در آورد مصحوب مشار الیه خلعت و جواهر بپادشاهزاده و امرای عظام متعینه ارسال یافت - چند کسے دیگر هم از روشناسان (که هر کدام بکارے مامور شده بود) با هم یکتائي ورزیده براه افتادند - چون بچهار کروهی حیدر آباد رسید شیخ نظام حیدرآبادي با جمعیتے ریخته همراهان را

عرضهٔ تلف گردانید - نجابت خان و اصالت خان (که قلیچ خان ناظم ظفرآباد برسم یدرقه داده بود) بسابقهٔ معرفتے (که با مخالف داشتند) یدو پیوستند - جواهر و خلاع مرسله و دیگر اسباب و متاع سوداگري و رهگذاری مردم (که قافله گویان همراه شده بودند) بغارت رفت - میر عبد الکریم را (که زخمي شده در میدان افتاده بود) دستگیر کرده نزد ابو الحسن بردند - پس از چهار روز اورا از گلکنده بحوالی حیدرآباد بمعسکر شاهزاده رسانیده خود را یکسو کشیدند محمد مراد خان حاجب خبر یافته بخانهٔ خود برد - و بانواع دلجوئي پیش آمد - و بعد التیام زخمها ملازمت پادشاهزاده نمود - و احکام ارشاد پیام (که بگذارش زباني حوالهٔ او بود) برگذارد - و از خدمت ایشان رخصت شده با خانجهان بهادر (که طلب حضور شده بود) بآستان سلطنت جبهه سا گردید - و در ایام محاصرهٔ گلکنده چون شریف خان کوزه گنج اردو بتحصیل جزیهٔ هر چهار صوبهٔ دکن رخصت یافت خدمت کوزگی گنج به نیابت خان مذکور ضمیمهٔ خدمتش گردید - و در همین ایام داروغگی جرمانه (۲) نیز بوی تعلق گرفت - و در سال سي و سیوم بجایزهٔ نیکو خدمتی کوزه گنج (که فراواني و ارزاني برابر قحط و غلای حیدرآباد نمود فاحش کرد) در بارگاه خلافت مستلزم مجری گردیده بخطاب ملتفت خان مورد التفات شایان گشت - بعد ازان از انتقال خواجه حیات خان خدمت

(۲) نسخهٔ [ب] جریب نیز -

آبدار خانه نیز باو مفوض شد - و در سال سي و ششم بخدمت قرب رتبت داروغگی خواصان از انتقال انور خان پسر وزیر خان شاهجهاني و از اصل و اضافه بمنصب هزاري سر عزت برافراخته در تقرب و مزاج داني محسود اماثل شد - و در سال چهل و پنجم بخطاب خانه‌زاد خان تحصیل ناموري نمود - و پس ازان از کمال عنایت بافزایش لفظ میر بر خانه زاد خاني چهرهٔ عزت افروخت - و بعد آن بخطاب میر خان مخاطب گردید - و در سال چهل و هشتم پس از تسخیر حصار تورنا بخطاب موروثی پدرش امیر خان سربلند ناموري سود - و درانوقت بر زبان پادشاه گذشت که پدر شما میر خان (که امیر خان شد) در برابر الف یک لک روپیه در جناب اعلی حضرت فردوس آشیاني پیشکش کرده بود - شما چه مي‌گذرانید - عرض نمود هزار هزار جان فدای ذات مقدس باد جان و مال همه تصدق حضرت است - روز دیگر مصحف مجید بخط یاقوت از نظر گذرانید - فرمودند چیزے گذرانیدید که دنیا و مافیها بهای آن نتواند شد - بعد فتح واکنکیره بافزونی پانصدي از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري کامیاب دولت گردید - و در اواخر عهد خلد مکان مقرب آن حضرت خاقان بود - و در مصاحبت و محرمیت فوق نداشت - چه شب و روز بباریابی حضور تفوق مي اندوخت - در مآثر عالم گیري آورده که در مقامات دیوا پور سه کروهی واکنکیره انحرافی بمزاج پادشاه عارض شد - و اشتداد

و استیلای آن بجائے رسید که گاه گاه مدهوشي رمیداد - ازانجا (که سن بفود رسیده) یاسے تمام بمردم رو آورد - نزدیک بود که از هول آن حادثه ملک بهم برآید *

امیر خان نقل کرد که روزے درین ایام در نهایت ضعف زیر لب میگفتند * بیت *

* بهشتاد و نود چون در رسیدي *
* بسا سختي که از دوران کشیدي *
* وزانجا چون بصد منزل رساني *
* بود مرگے بصورت زندگاني *

مرا که گوش بران افتاد زود بعرض رسانیدم - که حضرت سلامت شیخ گنجه (رحمه الله) برای تمهید یک بیت این همه ابیات گفته و آن این است * بیت *

* پس آن بهتر که خود را شاد داري *
* دران شادي خدا را یاد داري *

فرمودند باز بخوانید - چند مرتبه تکرار یافت - اشاره رفت نوشته بدهید - نوشته دادم - مدتے مي خواندند - توانائي بخش توے عطا کرد - صباح آن بدیوان مظالم برآمدند - فرمودند که بیت شما مارا صحت کامل داد - و طرفه طاقتے بجان ناتوان آورد - خان مذکور بجودت فهم و حدت ادراک و شگرفی حیثیت و بلندی استعداد (که ازان بقابلیت تعبیر رود) ممتاز بود - در محاصرهٔ بیجاپور روزے

[که پادشاه برای ملاحظهٔ دمدمه (که برابر کنگرهٔ قلعه بوده بودند) سوار تخت روان تا کنار خندق تشریف آورد - و از جانب قلعه گولهای توپ چرخ آشوب از بالای تخت میگذشت] مشار الیه (که دران وقت داروغهٔ جانماز خانه بود) هنوز پا بعرصهٔ اعتبار نگذاشته بداهة مصرع تاریخ * فتح بیجاپور زود ۱۰۹۹ ي مي‌شود * بر پارچهٔ کاغذے بقلم سرب نوشته از نظر گذرانید - پادشاه بفال نیک برگرفته فرمودند - خدا کند چنین باشد - در همان هفته افتتاح قلعه صورت انصرام گرفت - و بعد تسخیر حصار گلکنده * مصرع * * فتح قلعهٔ گولکنده مبارک بادا * ۱۰۹۹ تاریخ یافته از پیشگاه خلافت مورد تحسین گشت - و چون مواد پندار و خود آرائي آماده داشت کله گوشهٔ نخوت بر سر بے‌نیازي کج میگذاشت - و با کم منصبي از جمیع نوئینان بلند مقدار یکسر و گردن برخود مي‌بالید - امیرزادهای خاندان در جلو او راه میرفتند نگاه درست بجانب کسے نمیکرد - نقش اعتبارش در بارگاه سلطنت آن چنان برکرسي نشست که عمدها دست‌نگر و منت پذیر او بودند - چون حکم شده بود [که سوای کسے (که پالکي بار از سرکار پادشاهي عنایت شده) دیگرے از پادشاهزاده و امرا پالکي سوار در کلان بار نیاید] پس از چندے جملهٔ لملک اسد خان و او (که درانوقت ملتفت خان بود) باجازت سوار آمدن فرق افتخار افراختند بعد ازان بهره‌مند خان و مخلص خان و زبردست خان مجاز گشتند

ازین جا رتبهٔ او توان شناخت - که چه قدر در دل پادشاه جا کرده در دیانت هم قدم میگذاشت - اهل روزگار بفرمایش او جنس هر دیار بقیمت نصف و ثلث ارسال مي‌کردند - دیده و دانسته نگاه مي‌داشت - و در پرده قدغن استیعاب حصص (۲) ارز مي‌نمود و بعد ارتحال خلد مکان همراه محمد اعظم شاه رفته چون صاحب جمعیت و فوج نبود در گوالیار همراه بنگاه ماند - و پس ازانکه تخت خسروي بجلوس بهادر شاه زیبایش گرفت و امرای عهد سلف از مخلص و مخالف بافزونی مناصب کام دل اندوختند او نیز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري پانصد سوار مورد مرحمت شد لیکن آن قرب و مصاحبت کو - و آن ناز و تبختر با که - نا چار بقلعه‌داری اکبرآباد در ساخته گوشه گزید - و از نا دیدنیها را رست منعم خان خانخانان (که در اهلیت و وزنت یکتای روزگار بود) از دیرین بزرگداشتها صوبه‌داری آگره نیز بوی تفویض نمود - و پستر از صوبه‌داري معزول شده بقلعه داري میگذرانید *

چون در اواسط عهد محمد فرخ سیر پادشاه مرحوم بذابر استقلال سادات بارهه وهنے بامور سلطنت راه یافته باقتضای مصلحت پیش‌آمد امرای عالمگیري در افتاد عنایت‌الله خان و حمیدالدین خان بهادر و محمد نیاز خان همه بتازگي مورد نوازش گشتند خان مذکور را نیز از آگره طلب حضور نموده بداروغگی خواصان

(۲) در [بعضے نسخه] حصص از سر مي‌نمود *

ممتاز گردانیدند - و پس از خلع آن پادشاه مرحوم چون زمام سلطنت بقبضهٔ اقتدار سادات بارهه در آمد او را از تغیر افضل خان صدرالصدور خدمت صدارت کل نامزد کردند - گویند قطب الملک بمراعات پیشین رتبه تعظیم و توقیر او از دست نمیداد - و برگوشهٔ مسند خود می‌نشاند - در همین ایام داعی حق را لبیک اجابت گفت - پسرانش هیچکدام رشدے نکرده با اندوختهٔ پدر بسنده نمودند مگر ابو الخیر خان - که بنابر قرابت با خاندوران خواجه عاصم در عهد پادشاه مرحوم خطاب خانی یافته جمعیت و دستگاه داشت و همراه خان‌مزبور بسر می‌برد - میر ابوالوفا نبیرهٔ ضیاءالدین خان برادر کلان امیر خان نسبت بپسران او نانے داشت - و در اواخر عهد خلدمکان بداروغگی جانماز خانه درجهٔ اعزاز می‌پیمود - و قابلیت و استعداد او ذهن‌نشین پادشاه بود - چنانچه روزے عرضه داشت پادشاهزاده بهادر شاه بخط رمز از نظر گذشت - چون رمز معلوم نمیشد پادشاه بیاض‌خاص بمیر مذکور حواله نمود - که ما دوسه رمز واضح نوشته گذاشته‌ایم - آنرا با این سنجیده استنباط مطلب نماید - مشار الیه بیاوری دقت نظر و سرعت فکر رموز مستورهٔ مسطوره باستخراج آورده مضمون عرضه‌داشت را نوشته گذرانید - و درجهٔ استحسان یافت *

* آصف الدوله جملة الملک اسد خان *

محمد ابراهیم نام پسر ذوالفقار خان قرامانلو ست - نواسهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] رموز مسطورهٔ باستخراج *

صادق خان میر بخشي و خویش یمین‌الدوله آصف خان میشد - از حداثت سن و ریعان شباب بحسن صورت و تناسب ظاهري منظور مراحم و عواطف اعلی حضرت بوده در هم‌سالان و اقران امتیازے تمام داشت - سال بیست و هفتم بخطاب اسد خان و خدمت آخته بیگي نوازش یافته آخرها ببخشي گري دوم پایهٔ اعتبار افراخت - چون سریر خلافت بجلوس عالم‌گیري مزین شد مشمول عنایت گشته صدتها سرگرم بخشي‌گري دوم بوده سال پنجم بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار تحصیل افتخار نمود - سال سیزدهم بعد فوت وزیر معظم جعفر خان بتفویض نیابت وزارت و مرحمت خنجر مرصع و دو بیزه پان بدست خاص مباهات اندوخت - حکم شد که رسالهٔ پادشاهزاده محمد معظم نویسد - و مهر پادشاه زاده دیانت خان منجم می‌کرده باشد - و در همین‌سال از بخشیگری دوم معزول‌گشته درسال چهاردهم از انتقال لشکر خان بانتصاب (۲) خدمت میر بخشي‌گري اعلام سرافرازي بر افراخت - و غرهٔ ذي‌الحجه سال شازدهم اسد خان استعفای نیابت نمود - حکم والا پیرایهٔ صدور گرفت که امانت خان دیوان خالصه و کفایت خان دیوان تن پائین تر از مهر دیوان اعلی مهرخود کرده مهمات دیواني سرانجام دهند - دهم شعبان سال نوزدهم آن خان ستوده اطوار باز بنوازش دررات مرصع کار و خدمت جلیل القدر وزارت اعظم بلندنامي یافت

(۲) نسخهٔ [ج] بانتساب خدمت *

و آخر سال بیستم (که خانجهان بهادر کوکلتاش از دکن معزول و معاتب گردید - و تا تعین صوبه‌دار نظم مهمات آنجا بدلیر خان فامزد گشت) جملة الملک با لشکر فراوان و سامان شایان بدکن رخصت یافته بخجسته بنیاد رسیده بود که برخی اخذ و جر بعرض پادشاه رسید - شاه عالم بنظم دکن مرخص شد - و اسد خان برگشته در مبادی سال بیست و دوم در کشن‌گدهه مضاف صوبهٔ اجمیر ملازمت نمود - و چون سال بیست و پنجم رایات پادشاهي بمالش سنبهای بهونسله (که پادشاهزاده محمد اکبر را در ملک خود جای داده بود) بعزیمت دکن در اهتزاز آمد جملة الملک را با شاهزاده عظیم‌الدین در اجمیر گذاشتند - تا راجپوتیه دران نواح غبار شورش نتوانند برانگیخت - پس ازان در سال بیست و هفتم در احمد نگر بتقبیل عتبهٔ خلافت جبهه افروز گشته بعد فتح بیجاپور بعنایت مسند وزارت با تکیه‌گاه زربفت و سوزنی چکن‌دوز مربع نشین چاربالش استقلال گردید * ع * زیبا شده مسند وزارت * (۱۰۹۷) تاریخ است و پس از کشایش قلعهٔ گلکنده باضافهٔ هزار سوار بعلو مرتبت هفت هزاري هفت هزار سوار مرتقي شد - و سال سي و چهارم بهتنبیه غنیم آن روی دریای کشنا و انفتاح قلعهٔ نندیال عرف غازي‌پور و نظم و نسق بالاگهات کرناتک حیدر آباد تعین گشت - جملة الملک بعد تصرف نند یال درکرپه (که سرحد کرناتک است) چهاوني داشت پادشاهزاده محمد کام‌بخش از حضور بانتزاع قلعهٔ واکنکیره

دستوري یافت - چون روح الله خان بانصرام آن مهم مامور شد او بامتثال حکم جهان‌مطاع بکمک جملة الملک عنان توجه انعطاف داد - پس از وصول موکب شاهي بکریه سال سي و هفتم حکم رسید (۲) که هردو بکمک ذوالفقار خان (که محاصرهٔ خنجي دارد) متوجه شوند بعد از رسیدن آنجا بخاطر لختے دراعي میان پادشاهزاده و جملة الملک رنجشے واقع شد - و بسعایت بدسگالان فتنه‌پرور سرگراني و آشفتگی طرفین گرمي گرفت - جملة الملک بدست آویز مراسلات مخفیهٔ پادشاهزاده (که با (۳) رای قلعه‌نشین بوساطت بعضے ناعاقبت اندیشان درمیان داشت) بحضور نوشته مجاز گردید - که راز دلپت بوندیله شب و روز خلقهٔ در خانهٔ پادشاهزاده بوده بے رخصت اسد خان سواري و دیوان و آمد و شد مردم بیگانه نشود - درین اثنا از جاسوسان قلعه‌رو متحقق گشت - که کام‌بخش بناسازي و رغم جملة‌الملک در شب تار قرار رفتن قلعه داده - لهذا اسد خان بکنکاش ذوالفقار خان و سایر سرداران لشکر فوج محاصرهٔ قلعه را ببنگاه طلبیده گستاخانه بخانهٔ پادشاهزاده درآمده نظر بند ساخت - و از خنجي برخاسته حسب‌الحکم (۴) کام بخش را روانهٔ حضور نمود - و خود چندے در سنکر توقف ورزید - پس ازان طلب حضور گشته از مقدمهٔ کدورت اسر پادشاهزاده واهمهٔ بسیار بخاطرش جا داشت - روز ملازمت چون

(۲) در [بعضے جا] خنجي نوشته (۳) نسخهٔ [ا] که با رامای قلعه‌نشین (۴) نسخهٔ [ج] سکهر - و در [بعضے نسخه] سکره

بسلام‌گاه رسید ماتفت خان داروغهٔ خواصان قریب تخت استاده بود آهسته خواند * ع * * در عفو لذتیست که در انتقام نیست * پادشاه فرمودند که بجا خوانديد - اجازت قدمبوس داده محفوف عواطف ساختند *

و چون خلد مکان در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۱۰) یک هزار و ده هجري پس از اقامت چهارساله در اسلام پوري معروف بفرمانروايي بعزيمت حق طويت جهاد بتسخير قلاع و تخريب اُلکهٔ سیوای بهونسله قدم جهان کشا در رکاب یک ران گيتي نورد گذاشت نواب قدسیه زینت النسا بیگم را با خدمهٔ محل همانجا نگاهداشته اسد خان بحراست و حفاظت تعین گردید - و در سال چهل و پنجم مبادی مهم کهیانا حسب الطلب از بنگاه باستلام آستانهٔ اقبال آشیانه شرف اندوخته بخطاب امیر الامرا چهرهٔ امتیاز افروخت - و فتح الله خان و حمیدالدین خان و راجه جیسنگهه بسرکردگی او تعین تسخیر آن قلعهٔ فلک شکوه گشتند - بعد فتح چون کسلے عارض مزاج امیرالامرا گردید حکم عنایت شیم عز صدور یافت که از طرف اندرون دیوان عدالت (که بموجب حکم بدیوان مظالم موسوم گشته) براه در برآمده در کنهره بتفاوت یکذرع زینهٔ حجره بنشیند - تا سه روز نشست پس ازان حکم شد که عصا بدهند - بعد ارتحال خلدمکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه نیز باعزاز و احترام او کوشیده در امر وزارت استقلالش افزود - و چون از گوالیار متوجه جنگ بهادر شاه شد

اسد خان را با بنگاه و همشیرهٔ اعیانی خود زینت النسا بیگم (که خلد منزل مخاطب به بیگم‌صاحب نمود) درانجا گذاشت - چون قسیم فیروزي از مهب ایزدي عنایت بپرچم بهادر شاه وزید آن شاه صورت کیش حلم آئین نظر بر دیرین بندگي و قدم اعتبار او از راه نوازش طلب حضور ساخت - برخے باریابان قرب گفتند که با اعظم شاه شریک غالب جمیع کارها او بود - فرمود که دران آشوب اگر پسران ما در دکن مي‌بودند بتقاضای وقت رفاقت عموی خود مي‌نمودند بعد ملازمت بخطاب نظام‌الملک آصف‌الدوله و خدمت وکالت (که در سوالف ایام صاحب اختیار جمیع مهام ملکي و مالي میشد) و نواختن نوبت در حضور سر مزتش از فلک برین گذرانید - و چون پادشاه رعایت خاطر منعم خان خانخانان (که حقوق بسیار ثابت کرده وزیر اعظم بالاستقلال بود (۲)) اهم مي‌شمرد و وزیر باید که سر دیوان ایستاده کاغذ بدستخط وکیل مطلق رساند چنانچه یکان دفعه بعمل آمد و این معني بر خانخانان گراني کرد لهذا مقرر شد که آصف الدوله که کهرسن دریافته مشغول عیش و نشاط است بشاهجهانابان رفته بفراغت و آسودگي بگذراند - و وکالت را نیابةً ذوالفقار خان سرانجام نماید - لیکن در جنب اقتدار خانخانان سوای مهر وکالت (که بر اسناد و احکام بعد مهر وزارت میشد) دیگر امرے در وکالت نماند - آصف الدوله در دارالخلافه پنج وقت نوبت

(۲) نسخهٔ [ج] با استقلال *

کامراني نواخته زیستے گوارا و عافیتے مهیا داشت - چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسید و ذوالفقار خان راتق و فاتق خلافت گردید مراتب نوکري از میان برخاست - دو سه باري که بدربار رفت پالکي سواره بدیوان عام فرود آمده متصل تخت نشست - پادشاه در مخاطبات عمو مي گفت - پس ازانکه جهاندار شاه از آگره شکست خورده گریخت و بگسر بخانهٔ آصف الدوله رسید خواست تا دیگر باره ساز و سرانجام فراهم آورده بکارزار پردازد - ذوالفقار خان نیز رسیده درین کار مبالغه از حد برد - اسد خان (که مرد تجربه کار کهنه روزگار و نیک نفس عافیت طلب بود) راضي نشده بپسر گفت - که معزالدین بادمان خمر و انهماک لهو و لعب و سفله نوازي و نا قدر شناسي قابل فرمان روائي نمانده - چه لازم که چنین کسے را بطرفے برده فساد تازه برپا و فتنهٔ خوابیده بیدار کنیم - و باعث خرابی ملک و تضیع (۲) عالم شویم - خدا عالم است که مآل کار بکجا منجر شود - هرکه از نژاد تیموریه سربرآرد گردد ما و شما را اطاعت او لازم است - همان روز اورا مقید ساخته بقلعه فرستاد - و ندانست که تقدیر بر تدبیرش میخندد - و این مآل گزیني و عاقبت اندیشي موجب افنای جان شیرین پسر و زوال آبرو و دولت مورثی او گردد - اما چون استطلاع بتقدیر و دیده وري بسرائر آن مقدور بشر نیست آدم بیچاره بدان جهت ملوم و مطعون چرا باشد

(۲) نسخهٔ [ب] و تصدیع عالم .

بایست وقت و صلاح مآل همین بود - مگر گویند که حمیت و غیرت یا عرف و طبیعت بل انصاف و مروت اقتضای آن نمیکرد که پادشاه هند با این همه حقوق و نوازش در چنین وقتے جادثه زده باعتماد او بخانه اش در آید - و استشارهٔ احوال خود کند - اورا گرفته بدشمن دهد - که با سوء حال بکشد - اگر خود از پیري تاب قطره و پویه نداشت بآنها را میگذاشت - بهر دشت و صحرا که قاعد ادبارشان میکشید مي شتافتند - و خود زیاده بر آنچه کشید مي کشید - بهر تقدیر محمد فرخ سیر چون دید که شاه و وزیر مدبر تباه هوش بدار الخلافه رفته - مبادا بطرفے سر کشند - و فتنهٔ نو برخیزد معرفت میر جمله سمرقندي باستمالت نامهای پیاپی بنام پسر و پدر بانواع نوازش و چاپلوسي دل وسواس زدهٔ هر دو را مطمئن ساخت - گویند سادات بارهه (که درین امور شریک مصلحت پادشاه نبودند) تا اینجا نمي دانستند - بلکه یقین داشتند که اینها بعرصه خواهند در آمد - چرا ممنون احسان خود نباید کرد - پیغام کردند که بمعرفت ما ملازمت نمایند - تا ضرورت بحال شما عاید نگردد چون کار کنان تقدیر در فکر دیگر بودند پدر و پسر باعتماد مواعید عرقوبیهٔ پادشاهي غره گشته اعتنا بسادات بارهه نکرده رجوع بآنها کسر شان خود دانستند - میر جمله چون از پیغام سادات مطلع شد شتابان تقرب خان شیرازي را نزد آصف الدوله فرستاد که اگر استرضای پادشاه مطلوب است زینهار بقطب الملک و امیرالامرا متوسل نشوید

گویند که تسم قران هم درمیان آورد - هرگاه پادشاه ببارہ پلهٔ دهلي رسید آصف الدوله با ذوالفقار خان بطمانینت تمام رفته ملازمت نمودند پادشاه بعنایت جواهر و خلعت و کلمات نوازش تسلي بخش گشته رخصت نمود - و فرمود که ذوالفقار خان بنابر مصلحت برخے امور حاضر باشد - آصف الدوله نکوهش مآل از سنیمای حال در یافته با دل زار و چشم خون فشان بخانه آمد - همان روز ذوالفقار خان را قسمے که در احوال او تحریر یافته کشتند - فردای آن اسد خان را محبوس ساخته خانه‌اش بضبط در آورده چیزے نگذاشتند و صد روپیه یومیه جهت اخراجات او از سرکار پادشاهي قرار یافت - در جشن جلوس خواستند جواهر و خلعت برای او بفرستند - حسین‌علي خان امیرالامرا استدعا نمود که خود ببرد - گویند امیر الامرا بهمان دیرین روش آداب بتقدیم رسانید - او هم بدستور قدیم در مجي و ذهاب دست بر سینه گذاشته پان بدست خود داده رخصت کرد و در سال پنجم سنه (۱۱۲۹) هزار و یکصد و بیست و نه بعمر نود و چهار سالگي ازین دار پرملال درگذشت - چنین امیر نیک‌طینت کم آزار و متحمل با وقار بحسن صورت و نیکوئی شیم (که با زبردستان برفق و مدارا و با هم‌چشمان بشان و تمکین باشد) در امرای قریب‌العهد دیگرے نگذشته - از ابتدای نشو و نما بکامیابي و کامراني بسر برده همواره بطاس مراد درشش (۲) میزد

(۲) نسخهٔ [ج] درشش میزد .

نراد دغاباز فلک دست آخر بار کج باخت - و قزاق انقلاب نزدیک بمنزل برامن آباد جمعیت او دو اسپه تاخت - از چرخ بے مروت صبح نشاطے ندمید که شام کدورتها سر نزد - و لقمهٔ حلوائے بکام نریخت که صد نوالهٔ زهر نیامیخت - این رفادشمن با که پیوست که نگسیخت - و با هرکه نشست زود برخاست * * بیت *

* پشیمان مي شود زود از عطای خویشتن گردون *

* چو خور گر قرص نانے صبح بخشد شام میگیرد *

از خوبیهای جملة‌الملک نقل کنند که چون خلدمکان در سال چهل و هفتم بعد تسخیر قلعهٔ کندانه (۲) موسوم ببخشنده بخش بارادهٔ انقضای برشکال در محي‌آباد پونا آمد کیف ما اتفق دایرهٔ امیرالامرا در زمین پستے واقع شد - و خیمهٔ عنایت‌الله خان دیوان خالصه و تن بر مکان مرتفع - پس از مرور چند روز (که خان مزبور جای سراپردهٔ محل سرا محوط هم ساخته بود) نسبت خواجه سرای امیرالامرا (که صاحب اختیار سرکار او بود) گفته فرستاد - که ازین مکان بر خیزید - که خیمهٔ نواب ایستاده خواهد شد - خان گفت خوب‌است اما مهلتے بدهند تا جای دیگر درین مثل بهم رسد - او تند ترک جواب داد - عنایت الله خان ناچار بمکانے دیگر انتقال نمود این ماجرا بپادشاه رسید - مصحوب حمیدالدین خان بجملة‌الملک پیغام شد - که شما این جا را بعنایت الله خان بدهید - و خود

(۲) نسخهٔ [ا] کهندانه .

برخاسته بجای دیگر بروید - اسد خان اندکے مکث کرد - حکم شد که بخانهٔ عنایت الله خان رفته معذرت خواهید - اتفاقا دران وقت عنایت الله در حمام بود - جملة الملک آمده در دیوانخانه نشست او جلد برآمد - امیرالامرا دستش گرفته بخانه آورد - و یک تقوز پارچه اقامت گویان تواضع کرد - و تا انتهای مدت صحبت و رفاقت و پس ازان هم هیچ گاه بهیچ وجه اظهار گله و بیدماغي ننمود و در مهرباني و دلداري افزود - چنین کسان هم در زیرآسمان بوده‌اند گویند اخراجات محل و اهل نغمه و نشاط آنقدر داشت که مداخل بدان وفا نمي‌کرد - و بسبب بواسیر دایمي بے ضرورت برزمین نمي‌نشست - همیشه در خانه بمهد نشیني میگذرانید - سوای ذوالفقار خان عنایت خان نام پسرے از بطن نول بائي (۲) مخاطب برانی داشت - خط را خوب مي‌نوشت - بداروغگی جواهر خانه و منصب مناسب امتیاز یافت - بحکم پادشاه دختر ابوالحسن حیدرآبادي را بعقد او درآوردند - اما باوباش وضعي افتاده سودائے بهم رسانید - و رخصت دارالخلافه یافته ناهنجار روي پیش گرفت همواره از سوانح دهلي نالش او بعرض میرسید - در همان حالت درگذشت - پسرش صالح خان در عهد جهاندارشاه خطاب اعتقادخان و منصب عمده یافته بود - برادرش میرزا کاظم از هم‌نشینی رفاصان وبزم سارنگیان (۳) یک قلم ننگ و ناموس را بتاراج داده باتبع اسالیب

(۲) نسخهٔ [ا] نول بالي - و نسخهٔ [ج] نول بای (۳) نسخهٔ [ا] شایگان *

درهای رسوائي بروزگار خود مي‌کشود *

* امیرالامرا سید حسین علي خان (۲) *

برادر خرد قطب الملک عبدالله خان است - که بجای خود مذکور شود - قطب الملک وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود و سید حسین‌علي خان بمنصب امیرالامرائي تارک مباهات بآسمان مي‌سود - اینها از اعاظم سادات بارهه اند - و اکابر شرفای هند - هردو برادر فرقدین فلک سیادت و نیرین سپهر امارت بودند - متحلي باکثر شمائل سنیه - و خصائل رضیه - خصوص سخارت و شجاعت که ازین دو صفت والا آثار غرا بظهور رساندند - و نقشهائے (که طراز صفحهٔ دولت باشد) بر لوح روزگار نشاندند - و از مبادی ایام عروج تا منتهی بخوبي و نیکنامي بسر بردند - و از آبیاری عدل و احسان عرصهٔ هند را رشک فردوس برین ساختند - لیکن در اواخر ایام دولت راه غلط پیمودند - و تا روز قیامت داغ بدنامي با خود بردند - اما نزد ارباب انصاف منشای عزل پادشاه محض پاس آبرو و حفظ جان عزیز بود - اینها مدةالعمر جانفشانیها نمودند - و لوازم دولتخواهیها بتقدیم رسانیدند - پادشاه چشم از حقوق پوشیده در صدد قلع و قمع افتاد - و تا زنده بود همین خیال در سر داشت آخر این رای سقیم باعث زوال سلطنت شد - و دولت پادشاه و سادات هردو برهم خورد *

(۲) نسخهٔ [ب] خان بهادر *

قاضي شهاب‌الدين مالک‌العلما (قدس سره) در مناقب السادات
مي فرمايد - که امارت[۲] صحت عبادت خلق محمدي ست
و سخارت هاشمي و شجاعت حيدري - بايد که سيد صحيح النسب
ازين ملکات بهرۀ وافي داشته باشد - و احيانا بحکم نفس اماره اگر
مرتکب عصيانے شود آخر کار سببے رو ميدهد که باعث نجات اخروي
مي‌گردد - مصداق اين کلام درين هر دو برادر مشاهده افتاد - که
مظلوم ازين عالم رفتند - و غازۀ شهادت بر رو ماليدند - نام اصلي
قطب‌الملک حسن علي ست - و نام اصلي اميرالامرا حسين علي
شهادت اول بزهر واقع شد - و شهادت ثاني بخنجر - اميرالامرا
اگرچه برادر خرد قطب الملک است اما در سخارت و شجاعت
و علو همت و تمکين و وقار از برادر کلان فايق بود - در عهد خلدمکان
بحکومت رنتهبور و آخرها بفوجداري هندون[۳] بيانه مي‌پرداخت
چون برادرش بعد رحلت خلدمکان در لاهور مشمول عواطف شاه عالم
گرديد سيد حسين علي‌خان با فوج شايسته در حوالي دهلي دولت
ملازمت پادشاه دريافت - و در جنگ محمد اعظم شاه مصدر جلائل
ترددات گشته بمنصب سه هزاري و عنايت نقاره سربلند گرديد
و بوساطت شاهزاده عظيم‌الشان بنيابت صوبه‌داري عظيم آباد پٹنه
رخصت يافت - در اواخر عهد خلدمکان صوبه داري بنگاله بسپه‌دار

(۲) نسخۀ [ب] که آثار صحت عبادت (۳) نسخۀ [ج] هندول بيانه مي پرداخت •

خان مخاطب باعزالدوله[۲] خانجهان بهادر از تغير شاهزاده عظيم‌الشان
مقرر گشت - محمد فرخ سير خلف عظيم‌الشان (که بنيابت پدر
در بنگاله بود) طلب حضور شده بپٹنه رسيد - چون مدتها بخودسري
گذرانيده و نسبت ببرادران ديگر نزد جد و پدر رتبه نداشت رفتن
حضور شاق و ناگوار پنداشته بعذر عسرت اخراجات اوقات پرستي
ميکرد - تا آنکه شاه عالم شنقار شد - محمد فرخ سير خطبه و سکه
بنام پدر نموده در فراهم آوردن مردم همت گماشت - درين اثنا خبر
کشته شدن عظيم‌الشان رسيد - در ربيع‌الاول سنه (۱۱۲۳) ثلث و عشرين
و مائه والف خود سرير آراي سلطنت گشت - و سيد حسين علي
خان ناظم پٹنه را بوعدۀ عنايات مستمال ساخته رفيق گردانيد - و ازين
جهت سيد حسن علي خان ناظم آله‌آباد نيز طريق رفاقت سپرده
در کمتر زماني افواج کثيره مجتمع گشت - اما بنابر قلت خزانه
تا رسيدن اکبرآباد دوازده هزار سوار بيش نماند - حسين‌علي‌خان در
روز جنگ (که در حوالي مستقر الخلافه با جهاندار شاه اتفاق افتاد)
باتفاق حسن بيگ صف‌شکن خان (که نايب صوبه‌داري اوديسه بود)
و زين الدين خان پسر بهادر خان روهيله بمقابل ذوالفقار خان
(که توپ و ضرب‌زن بسيار پيش رو چيده ايستاده بود) اسپان تاخته
بزنجيرۀ توپخانه در آمد - چون عرصۀ وغا بر خود تنگ ديد بآئين
ناموس پرستان هند پياده گشته بزخمهاي طاقت ربا بزمين افتاد

(۲) نسخۀ [ج] بعز الدوله •

و آن دوسردار با جماعه‌دار بسیار مردانه زندگي سپردند - حسین علي خان پس ازین فتح نمایان بخطاب امیرالامرا بهادر فیروزجنگ و منصب هفت‌هزاري هفت هزار سوار و خدمت عمدهٔ میربخشیگري کوس بلندمرتبگي نواخت - و در سال دوم با فوج گران سنگین به تنبیه اجیت سنگهه راٹهور (که لوای سرکشي و تمرد در موطن‌خود مي‌افراشت) مامور گردید - تا میرٹهه هرجا تعلقهٔ او بود لگد کوب تاراج و بي‌سپر غارت ساخت - راجه از بیم‌ناکي به بیکانیر بدر زده باستوار جاها خزید - درین یساق آنچه از اجرای حکم امیرالامرا نقل کنند این ست که چون دیهات اجیت سنگهه و جیسنگهه باهم مخلوط اند و رعایای تعلقهٔ اولین بهراس زوبفرار میگذاشتند بتاراجیان حکم میشد - که مواضع ویران را یغما ساخته آتش زنند - و بآباد مزاحمت نرسانند - رعایای اجیت سنگهه این (۲) را دیده معرفت رعایای جیسنگهه قول‌گرفته مي‌آمدند - همان وقت سزاولان تعین میشدند که بتاراجیان بگویند که آتش فرو نشانند - و آنچه گرفته‌اند مسترد سازند اصلا درین حکم تخلف نمیشد - سزاولان آن اشیاء منهوبه را بالتمام در دیه جمع‌میکردند - بعضے ثقات (که از مردم دیهات بسیار استفسار کردند) باتفاق میگفتند - که غیر از سوختن دیگر هیچ‌نقصانے بما نشده راجه چون خرابی خود دید ازمآل کار اندیشیده وکلای معتبر فرستاده بتقبل پیشکش و فرستادن کنور ابهی سنگهه پسر کلان خود بحضور

(۲) نسخهٔ [ج] این راه دیده *

و دادن صبیه بپادشاه (که بزبان عرب آن‌دیار دوله نامند) مستدعی عفو جرائم گردید - چون میر جمله در حضور صاحب دستخط پادشاهي شده هرکه بار رجوع مي‌آورد منصب و جاگیر دستخط کرده میداد و هر روز مزاج پادشاه را از سادات منحرف تر مي ساخت امیرالامرا بمصالحه راضي شده کنور را همراه گرفته باستعجال مراجعت کرد - و فوج جهت دوله گذاشت - که متعاقب بیاید درین سفر غریب قضیهٔ اتفاقي رو داد *

گویند چون امیرالامرا بشازده کروهی میرٹهه رسید معتبران راجه با یک هزار و پانصد سوار جهت مصالحه آمده ملازمت نمودند و استدعای مقام کردند - چون اشتهار داشت (که اظهار اینها فروغے از راستي ندارد - و بحیله‌وري مي‌خواهند نگاه دارند - تا راجه باحمال و اثقال بدر رود) حسین علي خان پیغام کرد که اگر مصالحه واقعي ست تا رسیدن کنور شما مقید و مسلسل باشید - آنها اول از راه ننگ و عار راضي نگشته آخر قبول کردند - امیرالامرا چار کس معتبر را زنجیر کرده حوالهٔ جماعه‌داران عمده نمود - چون جماعه‌داران همراه گرفته از دیوانخانه برآمدند لچهای لشکر بمجرد دیدن این‌حالت بر دیرهٔ آنها دویدند - جنگ درپیوست - هرچند مردم بممانعت تعین شدند اما لچها همه را بچشم زدنے بتلف جان و مال در آوردند - امیرالامرا آن چار کس را از قید برآورده معذرت خواست - و بآنها نیز تیقن شد که این حرکت بےارادہ سرزده

فراجه نوشتند - لیکن راجه پیش‌ازان بشنیدن این‌ماجرا فرار نموده بود ناچار امیرالامرا بمیرتهه شتافته توقف نمود - تا مصالحه صورت گرفت و پس از رسیدن دهلي تقریب صوبه داری دکن درمیان آمد حسین علي خان میخواست که خود ملتزم حضور باشد - و نیابت بدستور ذوالفقار خان بنام داؤدخان مقرر شود - پادشاه بگفتهٔ مشیران دمساز راضي نمیشد - تا آنکه گفتگوی خصومت‌آمیز درمیان آمده بطول انجامید - و بعد اللتیا و اللتي قرار یافت که میر جمله اول بصوبه‌داری پتنه رهگرا گردد - بعدازان امیرالامرا (که عزل و نصب کل خدمات دکن باختیارش مفوض گشته) رخصت شود - چنانچه سال چهارم سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت روانهٔ دکن گشته وقت رخصت بالمواجهه عرض کرد که اگر در غیبت من میر جمله بحضور رسید یا بقطب‌الملک تسلیم‌دیگر سلوک شد در عرض بیست روز مرا رسیده دانند - چون بمالوه رسید راجه جیسنگهه سوائي صوبه‌دار آنجا ازسرراه کناره گزید - تا ملاقات واقع نشود - امیرالامرا بحضور نوشت - که این حرکت او اگر برطبق اشاره است حکم شود از همین جا برگردم - و الا فرداست که داؤد خان هم این مسلک پیش خواهدگرفت - چون ابتدای سلطنت واسطهٔ جان‌بخشی داؤد خان سادات شدند و بتازگي امیرالامرا نیابت صوبه‌داری برهان‌پور از پادشاه بنامش مقرر کرده او از گجرات بدان معموره رسیده

(۲) نسخهٔ [ب] مسلوک شد *

تمکن گزیده بود - در جواب فرمان رسید که در ازای قباحت نا فهمی جیسنگهه عزل و نصب اورا باختیار شما گذاشتیم - و از داؤد خان وقوع چنین حرکات چه احتمال دارد - احیانا اگر مصدر ادای نامناسبی شود روانهٔ حضور نمایند - اما از بددلي و سفله مزاجي که پادشاه داشت بوساطت خاندوران مخفي بداؤد خان تحریض مخالفت نمود - چون امیرالامرا از نربده عبور کرد ظاهر شد که داؤدخان سررشتهٔ موافقت گسسته خیال ملاقات هم درسر ندارد - حسین علي خان در فکر اصلاح او فتاده بتفصیلی (که در ذکر احوال داؤد خان رقمزدهٔ کلک احوال‌نویس شده) پیغامها بمیان آمد - حاصل آنکه در صورت توافق ملاقات لازم - و در شکل تخالف روانهٔ حضور باید شد - از ما مزاحمت نیست - داؤد خان پای جهالت افشرده کار بپرخاش رسانید - ناچار یازدهم رمضان در فضای آن شهر عرصهٔ مبارزت آراسته گشت - و جنگے بشایستگي رو داد - با آنکه تفنگ کاري بداؤد خان رسیده بود مردانه درآمده متصل امیرالامرا دیگر باره بجنگ درپیوسته نقد جان درباخت - امیرالامرا پس ازین فتح صولت افزا (که رعب افزای سران و سرکشان دکن گردید) خجسته بنیاد را اقامت جا ساخته فوجے بسرکردگی ذوالفقار بیگ بخشي به تنبیه کهندو دیهاریه سیذاپتی راجه ساهو (که در صوبهٔ خاندیس قلعها

(۲) در [بعضی نسخه] روانهٔ حضور شوند (۳) در [بعضی نسخه] کهرو و بهاریه و در [بعضی] کهندو و بهاریه *

احداث کرده تهانه قایم مي‌نمود - و باخذ چوتهه شورش‌آمای آن ضلع
بوده قافلها را بتاراج مي‌برد) تعین کرد - او در پرگنهٔ بهانیر(۲) با اشقیا
درچار گشته بآویزش درآمد - مرهته باندک زد و خورد بآئین
و رسمے که دارند منتشر گشته فرار گزیدند - فوج جنگ دکن نادیده
(که از خم و چم مرهته آگاه نبود) شادان و نازان دنبال آنها گرفت
که ناگاه آن تبه کاران بهیئت مجموعي چنان گرم و گیرا هجوم آوردند
که ذوالفقار بیک (که از فرط تهور پیش آهنگ همه بود) با جمعے
کشته گشته باقي فوج یغمائي شد - هرچند سیف‌الدین‌علي خان
و راجه محکم‌سنگهه بمالش آن‌گروه شقاوت‌پژوه تعین شدند و تا بندر
سورت شتافتند و پس ازان محکم‌سنگهه تا ستاره (که مسکن و بنگاه
ساهو ست) دقیقهٔ از نهب و تالان فرو نگذاشت اما جبر این کسر
و تلافی این شکست موافق صولت و شکوه امیرالامرا صورت نگرفت
نظر بر اسباب ظاهر (که وفور خزائن و کثرت سپاه و عزم بلند
و شجاعت فطري حسین علي خان داشت) مي‌بایست شرذمهٔ
ضالهٔ مرهته بسرچنگهای رسا و مالشهای مستوفي سرحساب میشدند
لیکن [چون پادشاه بتحریک و اغوای دولت براندازان خود غرض
بدستور داؤد خان در باب مخالفت امیرالامرا بسرداران جنوبی دکن
حتی راجه ساهوی بهونسله (که بزور و تحکم راجهٔ دکن گشته)
بایما و صراحت کوتاهي نمیکرد - و در دهلي با قطب الملک هر روز

(۲) نسخهٔ [ج] بهانپور .

صحبتے تازه و نزاعے نو برمي‌انگیخت - که هر ساعت صدای بگیر
و بکش بگوش میرسید - و او از تنهائي و بیمناکي ترغیب آمدن ببرادر
مي‌نوشت] لا علاج امیرالامرا از دشمن خانه بدشمن بیگانه ساخته
در سنه (۱۱۳۰) یکهزار و یکصد و سي هجري معرفت سنکراجي(۲) ملهار
و محمد انور خان برهان‌پوري مصالحه با راجه ساهو (بشرط عدم
تاخت و تاراج ملک و تعرض شوارع و طرق و نگاهداشتن پانزده هزار
سوار در رکاب ناظم) قرار داده اسناد چوتهه و دیسمکهی شش صوبهٔ
دکن بمهر خود با تنخواه کوکن و غیره ملکے (که راج قدیمش
مي نامند) حواله نموده گماشتگان(۳) اورا همه جا شریک و دخیل
ساخت - اگرچه درین سودا بمقتضای وقت سود و بهبود پنداشت
اما نظر بمآل زیانے سترگ اندوخت - و نیل بدنامي برچهرهٔ حال خود
تا مرور دهور کشید - هرچند که خذلان دین و خفض اسلام عیاذا بالله
درین کار منوي و مضمر او نباشد لیکن در ضمن تسلط کفر از یکے بده رسید
و هر روز سر ببالیدگي کشید - اما منصف دوربین در مي‌یابد که
درین کار شامت و وبال عاید روزگار کیست - و چون(۴) مصالحه با مرهته
و ایفای عهد و پیمان برفاقت و ناخوشیهای پادشاه با قطب‌الملک
همه دراعی انتهاض امیر الامرا بود بهندوستان نیز آمد آمد
بزبانها شایع گشت - پادشاه بخیال محال و سد راه شدن امیرالامرا

(۳) نسخهٔ [ا] شکراجي - و نسخهٔ [ب] شنکراجي (۴) در [چندنسخه]
گمایشداران (۴) نسخهٔ [ج] مسالمه با مرهته .

محمد امین خان چین بهادر را ببهانهٔ بند و بست مالوه که سر راه دکن است مرخص ساخت - و پس ازان (که بحرف طرازي و کاربردازی اعتقاد خان بتازگي شاه و وزیر نرد[۲] ولا باهم باختند) پادشاه اخلاص خان را (که با هردو برادر اخلاص‌مند گفته‌میشد) باصلاح مزاج حسین‌علي خان و باز داشتن از عزیمت حضور مرخص کردند - امیرالامرا (که تصمیم عزیمت کرده باستماع دوستی تازهٔ شاه و وزیر متوقف بود و انتظار خبر ثاني مي‌کشید) باز برهم زدگي مسموع شده غرهٔ محرم سنه (۱۱۳۱) هزار و صد و سي و یک با فوج دکن و مرهته بشوکت و صولت تمام از خجسته بنیاد رکضت[۳] نمود - و معین‌الدین نام مجهول الحالے را بپسری شاهزاده اکبر برداشته باظهار هواخواهي و فدویت بپادشاه نوشت - که در تعلقه راجه ساهو سرے کشیده بود دستگیر گردیده - نزد خود طلبیدم - در امثال این امور احتیاط و تقید صلاح دولت دانسته خود بحضور مي‌آرم - اواخر ماه ربیع الاول در حوالی دار الخلافه جانب لات فیروزشاه دایره نمود - و خلاف ضابطهٔ حضور نوبت نواخته داخل خیمه شد - و مکرر ببانگ بلند گفت که من از نوکری پادشاه برآمدم - و پس ازانکه بوساطت قطب الملک تکالیفے چند با شروط و عهود پذیرا یافت پنجم ربیع الآخر ملازمت نموده گذارش گلها کرد - و مشمول نوازش و مرحمت بیکران رخصت یافت - و باز هشتم ماه مذکور بشهرت سپردن شاهزادهٔ جعلي سوار

(۲) نسخهٔ [ب] نرد دغا (۳) نسخهٔ [ب] نهضت نمود .

شده بحویلی شایسته خان (که از پیشگاه خلافت بار عنایت شده بود) داخل گشت - قطب الملک با مهاراجه ببند و بست قلعه شتافته هیچ‌کس را درانجا نگذاشتند - چون فوت قابو معبر بسوء تدبیر است و اغماض چنین وقت خیر باد جان و آبروی خود گفتن مباشر امر عظیم و مرتکب کار خطیر گشتند - چنانچه در ذکر قطب‌الملک مرقوم خامه گردیده - و هنوز دو ماهے نگذشته بود که نیکوسیر پسر پادشاهزاده محمد اکبر (که در قلعهٔ اکبرآباد مقید بود) باتفاق احشام آنجا علم خلاف برافراشت - امیرالامرا بر جناح استعجال رسیده در محاصرهٔ سه ماه و چند روز بسازش هزاریهای احشام آنجا قلعه برگرفت و اموال قلعه را متصرف گشت - و چون قطب الملک بمقابل راجه جیسنگهه سوائي (که بقصد مخالفت از آنبیر برآمده بود) بفتحپور سیکري رسید امیرالامرا نیز ملحق شد - و بعد مصالحهٔ راجه میان برادران بر سر اموال آگره کدورتها برخاست - و پیغامهای درشت و تلخ از طرفین گذارش یافت - اما آخرکار از پخته‌کاری راجه رتن‌چند شیوع و اعلان نیافته به بیمزگی تمام قلیلے ازان بقطب الملک عاید شد چون مشیت ایزد بیهمال (که بمصلحتهای او که تواند پی برد) بدان تعلق گرفته بود (که هردو برادر ببادهٔ کامیابي لبے تر ساخته شورابهٔ بیمرادي در کشند - و گاهے چند بمقصود شتافته ره سپر ناکامي گردند) مساهلهٔ ستزگ و غلطے فاحش سرزد - که با تصدی چنین امر خطیر (که درلئے عظیم بچرخ آوردند) بملاحظهٔ یک دیگر

سریرآرای هندوستان نگشتند - اگر یکے بدیگرے سر فرونمي و انقیاد فرودمي‌آورد یا امیرالامرا (که بعلوشان و جلالت قدر وعزمے بلند و همتے بجا و شجاعتے مفرط و دانشے درست شهرت تمام داشت - و بصولت و مهابت رعب افزای دور و نزدیک بود) قطب الملک را از میان برداشته مربع نشین چار بالش سلطنت میشد اغلب که پیش میرفت و زمانهٔ دراز دولت در خانوادهٔ ایشان امتداد مي‌گرفت - چنانچه باستاني نامها از احوال گذشتگان آگاهي مي بخشد - بالجمله بنابر هنگامهٔ جهیله (۲) رام و گردهر بهادر امیرالامرا با محمد شاه پادشاه و قطب‌الملک از فتح پور بآگره معاودت نموده تا انفصال قضیه اقامت آنجا ناگزیر افتاد - چون (۲) گردهر بهادر پس از فوت جهیله رام سر استکبار مي‌خارید حیدر قلي خان با محمد خان بنگش تعین گشته بوساطت راجه رتن چند بآشتي و مصالحه (۳) خاطر ازان طرف وا پرداختند - درین ضمن فلک نقشے نو بر صفحهٔ روزگار کشید نظام الملک بهادر فتح‌جنگ (که بحسن تدبیر و نیروی پردلي ممتاز امرای عالمگیري ست) استشمام رایحهٔ غدر و عناد از سادات نموده گام سرعت بدکن برگرفت - و در کمتر زمانے دلاور خان بخشی امیرالامرا را (که با فوج چیدهٔ جرار بتعاقب بود) و عالم علي خان برادر زاده و متبنای حسین‌علي خان را (که بنیابت صوبه‌داری دکن مي‌پرداخت - وبا فوج مرهٔه و متعینهٔ آنجا بعزم‌قتال باستقبال رسیده)

(۲) در [بعضے نسخه] چهپله رام (۳) نسخهٔ [ج] مسالمه *

بآویزشهای پی‌در پی دست‌خوش تاراج جان و مال ساخت - غریب حالتے بحسین علي خان رو داد - نمي‌دانست که مآل کار بکجا خواهد کشید - و هوش و حواس باخته هر روز تدبیرے مي اندیشید برخے گفتند که چون قبیلهٔ نواب در دکن است بارسال فرمان صوبه داری دکن نظام‌الملک را مستمال باید ساخت - و بمرور و تدریج بتلافي و تدارک باید پرداخت - درین اثنا خبر رسید که سید مبارک خان بخاري قلعه دار موروثی دولت آباد با آنکه از طرف حسین علي خان بتغیر جاگیر آزرده خاطر بود بپاس ناموس سیادت زه و زاد امیرالامرا را با توابع و اسباب پیش از رسیدن نظام‌الملک بخجسته بنیاد در قلعه جا داده از دستبردهای اعادي مصون و محفوظ نگاهداشت - پارهٔ هوش رفته بجا آمد - بمشورت و کنکاش بسیار پادشاه را همراه خود گرفته نهم ذي‌القعده بعزیمت دکن با پنجاه هزار سوار موجودي سوای آنکه نگاهداشت علی‌العموم شروع کرده و باطراف و جوانب زرها برای سپاه فرستاده از اکبرابادکوچ نمود *

سبحان الله این دو برادر سیما امیرالامرا سخاوت و کرم و حلم و مواسات فطري داشتند - هرگز مجوز ستم و بیداد بمقتضے نشدند اما مقلب القلوب نوعے صرف دلها نمود که پیش آوردهای سادات هرچند میدانستند (که زوال‌دولت اینها متضمن خانه براندازی ماست) آلهي این کشتي غرق شود باهم مي‌گفتند - از بیگانگان چه توان گفت

چون اعتماد الدوله محمد امین خان[۲] چین بهادر بنابر قرابت قریبهٔ خود با نظام الملک متوهم گشته با وجود عهد و پیمان امیرالامرا جزم کرد که آخر کار دست ازو هم برنخواهند داشت بفکر غدر افتاد - و میر حیدر کاشغري را (که از ترکان دوغلات بود - وجد کلانش میر حیدر صاحب تاریخ رشیدي همواره ملتزم رکاب بابري و همایوني بود - و چندے بفرمان‌روائی کشمیر رسیده - و از جهت میرشمشیري اینها را میر گویند) بران داشت که صنتهز قابو گشته بکید و حیله بقطع رشتهٔ حیات امیرالامرا اقدام نماید *

گویند سوای والدهٔ پادشاه و صدر النسا محل و سعادت خان نیشاپوري (که از فوجداری هندون بیانه بحضور رسیده با محمد امین خان همراز گشته بود) دیگرے ازین شر سر[۳] آورده آگهي نداشت اگرچه به ثبوت رسیده که شب (که حامل این سانحه بود) میر جمله باظهار هواخواهي بامیرالامرا ازین مقوله اطلاع داد - جواب گفت که من مگر خربوزه‌ام - که کسے بکارد زند - و اصلا التفات نکرد - بهر تقدیر ششم ذی‌الحجه (۱۱۳۲) هزار و صد و سي و دو سال دوم از جلوس که منزل توره (که از فتحپور سي‌وپنج کروه عرفي‌ست) مخیم عساکرگردید اعتماد الدوله ببهانهٔ تهوع و برهم زدگی دل به پیش‌خانهٔ حیدر قلي خان میر آتش فرود آمد - و حسین علي خان بعد از داخل شدن پادشاه بمحل سرا برگشته پالکي‌سواره راه خانه گرفت - همین که

(۲) نسخهٔ [ج] امین خان بهادر (۳) در [بعضے نسخه] سر بباد داده *

متصل دروازهٔ کلال‌بار رسید میر حیدر که روشناس و راه حرف داشت احوال خود نوشته بدست امیرالامرا داد - و شروع به ضعیف نالي زباني نموده - چون دید که او مشغول خواندن است آنچنان بچستي و چالاکي خنجر آبدار بپهلوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش بآخر انجامید - و نور الله خان پسر اسدالله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میرفت بضرب شمشیر میر حیدر را از پا در آورد مغلان از هر طرف دویده نور الله خان را از هم گذرانیدند - و سر امیرالامرا جدا کرده نزد بادشاه بردند - چون مردم حسین علي خان برسیدن منزل هریکے بجائے و مقامے قرار گرفته غافل از شعبده بازی فلک دوار بودند دران وقت تتوانستند رسید - مگر سید غیرت[۲] خان که بمجرد استماع بے آنکه بجمع مردم پردازد با معدودے رسیده کشته گشت - و جوقے دیگر هم دست و پای بےحاصلي زدند - پس ازین هنگامه لاش امیرالامرا (که به بیحرمتي افتاده بود) با لاش غیرت خان و نور الله خان بحکم پادشاهي نماز جنازه خوانده و تابوتها را بزربفت گرفته خواستند روانهٔ اجمیر نمایند - اما بنابر کوچ کهار میسر نیامد - و زربفت هم لچها کشیده بردند - بعد ازان باجمیر نقل کرده در جوار پدرش سید عبد الله خان مرحوم مدفون ساختند *

از بعضے ثقات مسموع شده که پیش ازین واقعه مرد صالح در رؤیا

(۲) نسخهٔ [ب] غرث خان *

دید که سیدالشهدا ثالث ایمهٔ اثناعشر کرام (علیه و علی آبائه السلام) خطاب بامیرالامرا کردند - و فرمودندکه * بلغ وعدک (۱۱۳۲) - وغلب عدوک (۱۱۳۲) * پس ازان سانحه چون حساب نمودند هر فقره تاریخ بود - با صنعت تقلیب - میر عبد الجلیل حسینی واسطي بلگرامي (رحمه الله) قصیدهٔ غرائے در مرثیهٔ حسین‌علي خان گفته - تا تاریخ درینجا ثبت گردید * * ابیات *

* آثار کربلا ست عیان از جبین هند *
* زد جوش خون آل نبي از زمین هند *
* شد ماتم حسین علي تازه در جهان *
* سادات گشته اند مصیبت نشین هند *
* از داغ دل زدند چراغان اشک جوش *
* این است نوبهار گل آتشین هند *
* گیتي چرا سیاه نگردد ز درد غم *
* خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند *
* نیلي ست زین معامله پیراهن عرب *
* رز خون گریه سرخ شد ست آستین هند *
* رستم نشان حسین‌علي خان شهید شد *
* از خنجرے که بود نهان در کمین هند *
* آن صفدرے که از قلم تیغ بارها *
* تحریر کرد نسخهٔ فتح مبین هند *

* منقاد او شدند ازان سرکشان دهر *
* کز داغ ضبط کرد نشان بر سرین هند *
* تیغش بروز معرکهٔ خصم تیره بخت *
* چون برق میشگافت صف آهنین هند *
* فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی *
* کز روی فخر بود بدانش (۲) یمین هند *
* هند از شهادتش تن بے روح گشته است *
* یعني که بود او نفس واپسین هند *
* عالم چو قبر در نظر خلق شد سیاه *
* افتاد تا ز خاتم دهر آن نگین هند *
* از دست ابن ملجم ثاني شهید شد *
* گوئي ز کوفه است گل ماتمین هند *
* هند اینچنین مصیبت عظمی ندیده است *
* دیدیم داستان شهور و سنین هند *
* کاهیده است صبر و تنا ور شد ست غم *
* ایفها نصیب ماست زغث و سمین هند *
* ای دوستان آل و محبان اهل بیت *
* غمگین شوید بهر حسین حزین هند *
* تا حق اهل بیت رسالت ادا شود *

(۲) نسخهٔ [ب] بذتش *

* بر رغم این جماعهٔ منصوبه بین هند *
* سال شهادتش قلم واسطي نوشت *
* قتل حسین کرد یزید لعین هند * ۱۱۳۲

حق این‌است که در قریب‌العهد کم امیرے باین خوبي گذشته - و اکثر ستوده خوها متفرد بود - و در همت و مروت یکتا - وفور طعام و کثرت اطعام سوکار او مشهور است - اجرای بُلغور خانها از غلهٔ خام و پخته و احداث مجلس یازدهم و دوازدهم هر ماه در بلاد عظیمهٔ دکن نموده که تا حال جاري‌ست - درین مجالس با مشائخ و فقرا بخضوع و انکسار بنفس خود خدمت مي‌نمود - پیش از آمدن دکن (۲) زر مهم سازي نمي‌گرفت - پس‌ازان محکم‌سنگهه و دیگر متصدیان باظهار کمی مداخل و افزونی خرج مزاجش را برین آوردند - صحهذا گویند اموال ملا عبدالغفور بهره ملک التجار بندر سورت (که زیاده بر یک کرور روپیه بود) حیدر قلي خان متصدی بندر باوجود وارث ضبط نمود - در همان ایام انقلاب سلطنت رو داد - و عبدالحي پسر متوفی باستغاثه بحضور رسید - و جهت معافی اموال پانزده لک روپیه نذر بامیرالامرا نوشته داد - روزے پگاه‌تر او را طلبیده فخر را با اموال بخشید - و خلعت داده رخصت وطن‌نمود - و گفت امشب مرا بر سر مال این مرد با نفس خود مجادله اُفتاد - آخر بر نفس طامع غالب آمدم *

(۲) در [بعض نسخه] از برآمدن دکن *

* اعتقاد خان فرخ شاهي *

محمد مراد نام کشمیري اصل است - در عهد خلد‌منزل بوکالت جهاندار شاه و منصب هزاري و خطاب وکالت خاني امتیاز داشت و در ایام جهاندار شاه ترقي‌کرده چون نوبت سلطنت محمد فرخ‌سیر رسید داخل کشتنیها گشت - اما ربط سابق با سادات باعث جان‌بخشی او شده منصب هزار و پانصدي و خطاب محمد مراد خان یافت - و داخل یساولان تزک گردید - چون محمد امین خان بخشی دوم بمالوه رخصت یافت (تا شاید سد راه امیرالامرا از دکن تواند شد) در کوچ توقف میکرد - محمد مراد خان بسزاولي تعین گشت با دهن دریدگي و زبان درازي که داشت فایده نکرد - سر دیوان آمده عرض نمود - که اطاعتے در سر ندارد - که سزاولی کسے موثر شود پادشاه جواب ندادند - باز بےمحابا عرض کرد - که اگر درین وقت اغماض شود هیچ نمي‌ماند - پادشاه گفتند چه باید کرد - گفت بنده حکم شود که رفته بگوید - همین‌وقت کوچ نماید - والا بخشیگري تغیر فرمودند شما ابلاغ حکم کنید - رفته آن قدر تشدد بکار برد که همان روز کوچ نمود - این جرأت و دولتخواهي پسند پادشاه شده بارباب خلوت فرمودند - و بوسیلهٔ هم وطنی صاحبهٔ نسوان والدهٔ پادشاه بیشتر مورد عنایت گشت - چون پادشاه بنابر مخالفت و منازعت با سادات بارهه و تسلط و اختیار آنها مکدر و متالم بود هر روز فکرے تازه و مشورتے نو در استیصال آنها مینمود - و از کم فطرتي و بے جرأتي

بجائے نمیرسید - روزے وکالت خان تابو یافته بپادشاه درین مقدمه چندان بقیرنگی افسانه و افسون باغ سبز جلوه داد و گفت بے آنکه کار اهل خلاف بمصاف رسد در اندک فرصتے شیرازهٔ تسلط آنها از هم مي‌پاشد که فرخ سیر (که لوامع دانش و تمیز فروتشانده بود) اصلا بکنه کار پی نبرده فریفتهٔ او گشت - و در همه‌کارها محرم همراز و یار دمساز کرده در ایام معدوده بمنصب هفت هزاري ده هزار سوار برآورد و بخطاب رکن‌الدوله اعتقاد خان بهادر فرخ شاهي بلند مرتبه ساخت روزے نبود که جواهر ثمینه و اجناس نفیسه بار مرحمت نمي‌شد سرکار مرادآباد را صوبه قرار داده موسوم برکن‌آباد فرموده در جاگیرش بطریق التمغا عنایت شد - و بصوابدید او جهت برانداختن دولت سادات سربلندخان از پٹنه و نظام‌الملک بهادر فتح جنگ از مرادآباد و مهاراجه اجیت سنگهه از جوده پور وطنش طلب حضور گشتند و با هریکهرروز صحبت مشورت منعقدمیگشت - اگر کسے اظهار مینمود (که اگر بیکے خلعت وزارت عنایت شود استقلال قطب‌الملک میکاهد و بمرور وهنے تمام بحال او راه (۲) خواهد یافت) میفرمودند برای وزارت بهتر از اعتقاد خان کسے نیست - امرا [که از پیش‌آمد چنین مرد کم اصلے (که بهرزه گوئي و بد وضعي شهرهٔ عالم بود) دل پري داشتند (۳)] کي بوزارت او راضي بوده دل‌نهاد کار میشدند ناچار پهلو تهي میکردند - و فی‌الواقع چه طور سودائي بود - ارتکاب

(۲) نسخهٔ [ب] راه یابد (۳) در [بعضے نسخه] دل بوي داشتند .

مهالک و تعب‌کشي و جان‌کني ازین کس باشد - و وزارت و دولت نصیب دیگرے * * بیت *

* من عاشق و معشوق بکام دگران است *

* چون غرهٔ شوال که عید رمضان ست *

و غریب‌تر آنکه با این همه توقع کارهای خطیر ازین امرا اکثرے را بتغیر جاگیر و خدمت آزرده خاطر فرمودند - و قطب الملک آنرا مغتنم پنداشته باستمالت و اعانت هر یکے پرداخته ممنون خود میساخت - و این فکرهای لاطایل و کنکاشهای باطل که * مصرع * * نهان کی ماند آن رازے کزو سازند محفلها * مفصل چون بقطب‌الملک میرسید او برای حفظ آبرو شروع بنگاهداشت عام کرده بحسین علي خان امیرالامرا نوشت - که کار از دست رفته - زود از دکن باید رسید - پادشاه از تصمیم عزیمت امیرالامرا آگاه گشته از سرنو بفکرالتیام و اصلاح افتاده اعتقاد خان و خاندوران را بخانهٔ قطب‌الملک فرستاده تجدید عهد و پیمان بایمان غلاظ و شداد درمیان آورد - از طرفین تدارک مافات قرار یافت - هنوز ماهے نگذشته بود که بطفل مزاجي و کم حوصلگي پادشاه این‌همه مراتب آشتي نسیامنسیا گردیده غبار کدورت و ناخوشي طرفین بیش از پیش تهیج گرفت وبکرات همین صحبت رو داد - بعضے امرای تجربه کار کناره گزیني را وقایهٔ آبرو فهمیده خود را کشیدند . و چون امیرالامرا از دکن رسید پس از استحکام عهود و شرائط ملازمت دریافت - اما ارتفاع

پادشاهي و برهم‌کاري مردم دیده توقع اصلاح برداشت - و بفکر دیگر افتاد - هشتم ربیع الثاني بتقریب ملازمت ثاني قطب الملک را باتفاق اجیت سنگهه ببذد و بست قلعهٔ ارک فرستاد - غیر از اعتقاد خان کسے از مردم پادشاهي در قلعه نماند - قطب‌الملک با پادشاه شکوه و اعادهٔ بے عنایتیها سر کرد - محمد فرخ سیر هم بر آشفته جواب میداد - تا آنکه منجر بحرفهای خشن شده - اعتقاد خان خواست که بسخنان ابله فریب میانجي‌گري نماید - چون از طرفین سررشتهٔ اختیار از دست رفته بود سید عبدالله خان اورا مخاطب بدشنام ساخته گفت - از قلعه برآرند - پادشاه برخاسته بمحل رفتند و اعتقاد خان جان بدر بردن غنیمت دانسته راه خانه گرفت قطب الملک شب باحتیاط تمام در قلعه گذرانیده صبح نهم ربیع‌الآخر پادشاه را مقید نمود - و تا آن‌وقت بر هیچ‌کس معلوم نبود که در قلعه چه گذشت - عوام کشته شدن عبدالله خان شهرت دادند اعتقاد خان باظهار فدویت با جمعیت خود سوار شده در بازار سعدالله خان بمقابل فوج امیرالامرا خر حمله نموده دست و پای بیحاصلي میزد - که نوبت جلوس رفیع‌الدرجات بلند آوازه گشت - اعتقاد خان را بخفت تمام دستگیر ساخته خانهٔ اورا بضبط در آوردند - و بباز یافت جواهر نفیسه (۲) (که باو انعام شده بود - و اکثرے متفرق ساخته) ذلت و خواري میکشید - فرخ سیر را بعد سلطنت شش‌سال و چهار ماه

(۲) در [بعضے نسخه] جاگیر و منصب که باو *

سواي یازده ماه فرمان‌روائي جهاندار شاه (که در ایام پادشاهي خود داخل‌کرده بود) از سلطنت خلع‌نموده بالاي‌ترپولیهٔ قلعهٔ ارک که جاي تنگ و تاریک است محبوس نموده بتعذیب تمام نگاهداشتند - گویند نور بصرش بالکلیه زایل نشده بود *

از ثقهٔ عمده که مقرب سادات بود مسموع شده که چون قرار یافت (که میل بچشم او باید کشید) قطب‌الملک بے آنکه بکسے ظاهر نماید سرمه دان استعمالي خود را سر دیوان به نجم الدین علي خان داد که حکم پادشاه است - رفته میل بچشم فرخ‌سیر کشند - درین وقت فرخ سیر جزع بسیار کرد - و بجائے رسانید که ناچار بزیر کشیدند پس ازان که دید در بصارت نقصانے نشده در اخفاي آن میکوشید و هرگاه چیزے مي‌خواست مي‌گفت - برین بصیر ترحم نمایند قطب الملک و امیرالامرا تبسم کرده میگفتند - که بخیال او گویا ما مطلع نیستیم - بهر تقدیر از ساده لوحي بمستحفظان بوعدهٔ مناصب عمده مشورت برآوردن خود میکرد - که نزد راجه جیسنگهه سوائي رسانند چون این خبر بصاحب مداران خلافت رسید باقتضاي صلاح ملکي دربار مسموم نمودند - از سخت جاني کارگرش نیفتاد - آخر بتسمه‌کشي که بدعت مستحدثهٔ او بود رهگراي فنا ساختند - روزے که تابوتش بمقبرهٔ همایون پادشاه مي‌بردند طرفه بلواي عام واقع شد - دو سه هزار مرد و زن شهر خصوص لچه و فقیر بازاري جمع گشته گریه‌کنان همراه میرفتند - و سنگها بمردم سادات زده نفرین میکردند - و تا سه روز

بر قبرش مجتمع گشته مولود خواني نمودند *

سبحان‌الله مردم درين مقدمه حيدري و نعمت اللهي شده اند يكي ميگويد * * رباعي *

* ديدي كه چه با شاه گرامي كردند *
* صد جور و جفا ز راه خامي كردند *
* تاريخ چو از خرد بجستم فرمود *
* سادات بوي نمك حرامي كردند * ۱۱۳۱

ديگرت گفته * * رباعي *

* با شاه سقيم آنچه شايد كردند *
* از دست حكيم هرچه آيد كردند *
* بقراط خرد نسخهٔ تاريخ نوشت *
* سادات دواش آنچه بايد كردند * ۱۱۳۱

اما بر ظاهر است كه در ازاى حقوق پادشاهي قديما و جديدا (كه بر ذمهٔ خانه زادان موروثي ثابت و متحقق است - سيما در حق اين دو برادر كه در نوكري بآقائي رسيدند) صدور اين حركت قبيح ازينها (كه ظلمے صريح بود با كفران نعمت كه هر يك بانفراده در رذالت و شناعت تمام بود) نه حق حقيق است - حاشا وكلا - بلے اينها هم طرفه خدمتے بتقديم رسانيدند - كه ببذل جان و ايثار مال كوتاهي نكرده پادشاه هندوستان ساختند - ليكن بنظر انصاف نه اين حق است - بل اداى حق است - و مقتضاى نمك خوارگي - اما

نفس خود كام چه ميگويد - و عقل دور انديش معاش چه مي‌فرمايد آيا دفع شر پيش از وقوع بقدر ميسور واجب نيست - منفعت خويش جبلى نفس انساني شده - اگر سيقت درين امر نميكردند بتلف جان و آبرو گرفتار ميگشتند - اگرچه بعنوان ديگر هم حفاظت ازين بليه ميسر بود - كه در مبادى حال آنها از خدمات حضور دست كشيده بكار عمدهٔ سرحدے اكتفا مي‌نمودند - حب جاه و رياست كه بدترين ذمائم است نگذاشت - و درينوقت مدعيان باين هم كى ميگذاشتند بهر تقدير اگر باصل كار وا نگرند خود محمد فرخ سير مادهٔ فساد سلطنت خود گشته از بے تجربگي و نابخردي غلطها ازو سرزند - اول منصب والاى وزارت را [كه اصلا مناسبتے بسادات بارهه ندارد - چه در عهد عرش آشياني تا زمان خلدمكان (كه بآغاز و انجام دستور العمل سلطنت هندوستان اند) سادات بارهه بمناصب عمده ترقي كردند - اما اقل مرتبه بديوانئ صوبهٔ يا متصدي‌گرئ پادشاهزادهٔ نامزد نگشتند] بايستے باينها تفويض نميكرد - و اگر نظر بر حقوق آنها از راه قدردانى و اقتضاى مروت زمام خلافت بقبضهٔ اقتدار آنها داده بود بايستے بگفتهٔ سخن سازان خود غرض (كه در پردهٔ دولتخواهي كلاه هزاران بدخواه آماده مي‌كنند) اين قسم نوكران اخلاص كيش را (كه جان و مال خود براى او تضييع نكردند - و آيده نيز بے‌موجب ازانها بداندیشي متصور نبود) باين مرتبه نميرسانيد - آنچه ديد از خود ديد - و هرچه كشيد از خود كشيد - تمام جواني شد - و بكجا رسيد - عفا الله عنهم *

اعتقاد خان دولت و عزت بباد داده مدتی خانه نشین بود - چون امیرالامرا به تیغ انتقام کشته گردید قطب(۲) الملک بشاهجهان آباد رفته باستمالت اکثر امرای قدیم و جدید (که از عرصهٔ روزگار بدر رفته در گوشهٔ انزوا بناکامی بسر میبردند) پرداخت - ازانجمله اعتقاد خان را ببحالی منصب خوشدل ساخته مبلغ بمدد خرج و نگاهداشت رساله داد - اما چنانچه او میخواست نقش مرادش ننشست - زیاده بچند کروه رفاقت ننموده بدهلی بر گشت و تا زیست منزوی بوده باجل طبعی درگذشت - هرچند بسخاوت و جلادت مشهور بود لیکن فیض عام داشت - در کم فرصتی دولت خود عالمی را کامیاب ساخت - با این همه مردم بچیزهای بد نسبت میکردند

* نکته * دولت مزیل عیب نمی باشد * * بیت *

* غنی از دولت دنیا نگردد عیب کس زایل *
* که زر نتواند از روی محک بردن سیاهی را *

بلکه مظهر آنست * * شعر *

* عیب ناقص در لباس زر کجا پنهان شود *
* ماه نو چون پیرهن پوشد کلف عریان شود *

* اعتماد الدوله محمد امین خان چمن بهادر *(۳)

پسر میر بهاءالدین بن عالم شیخ است - که احوالش در ضمن ترجمهٔ قلیچ خان عابد خان پیرایهٔ ترقیم یافته - میر بهاءالدین مدتها

(۲) نسخهٔ [ا] و قطب الملک (۳) نسخهٔ [ب] خان بهادر *

بجا نشینی بزرگان خود می پرداخت - چون انوشه خان والی ارکنج با پدر خود عبدالعزیز خان حاکم بخارا بمنازعت پیش آمد میر باتهام اتفاق با پسر مذکور کشته گردید - خان مذکور دست از وطن برداشته عزیمت دیار هند نمود - و سال سی و یکم جلوس خلدمکان بدکن پاتابهٔ غربت کشوده شرف اندوز ملازمت پادشاهی گردید و بمرحمت منصب دو هزاری هزار سوار و خطاب خانی سرمایهٔ ناموری اندوخت - و همراه خان فیروز جنگ (که بتسخیر قلاع وتنبیه غنیم مامور میشد) سررشتهٔ تعیناتی بدست آورد - و سال چهل و دوم چون قاضی عبدالله صدر فوت نمود او حسب الطلب از انجا بحضور رسیده بعنایت خلعت صدارت کل و انعام سه عدد انگشتری زمرد میناکار نقش بلند رتبگی درست کرد - و در هنگامی(۲) [که موکب پادشاهی بتسخیر قلعهٔ کهیلنا (که بعد فتح به تسخرلنا موسوم شده) متوجه گردیده محاصرهٔ آن بمیان آمد] خان مذکور باضافهٔ دو صد سوار امتیازیافته تعین گشته که از کتل انبهگهات بتل کوکن(۳) شتافته ازان طرف راه آمد و شد بر محصورین قلعهٔ مذکور مسدود سازد - خان مذکور کمرهمت بسته بدانجانب شتافت - و تردد نمایان بظهور آورده پشتهٔ (که بدست مقاهیر بود) بکشش و کوشش مستخلص گردانید و در جلدوی آن بخطاب بهادری بلندآوازه گشت - و سال چهل وهشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار وپانصدی هزار و دوصد سوار چهرهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] و هنگامیکه (۳) در [بعضی نسخه] بتلکوکن *

کامیابي برافروخت - و سال چهل و نهم در محاصرهٔ قلعهٔ واکنکیره و تعاقب زمیندار آنجا (که وادی فرار پیموده بود) خدمات شایسته بتقدیم رسانیده از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري هزار و دوصد سوار چهرهٔ بخت را نور آگین ساخت - و پستر به تنبیه مقاهیر مامور شده چون سالم و غانم برگشت سال پنجاه و یکم باضافهٔ سیصد سوار و خطاب چین بهادر رایت امتیاز بر افراشت - و چون همراه سلطان کام بخش تعین گردیده بود در چند روز خبر رحلت خلدمکان شنیده بے اطلاع احدے (۲) ازانجا نزد اعظم شاه آمد - و صحبت آنجا نا دلچسپ دیده از اثنای راه (که شاهزاده مزبور جانب هندوستان متوجه بود) جدائي گزیده بارزنگاباد آمد - و پس ازان (که خلدمنزل ظفر یافته بعزیمت جنگ با سلطان کام بخش برادر خود رایت توجه بدکن برافراخت) او بملازمت پیوسته بعد مراجعت خسروانی بهندوستان بتفویض خدمت فوجداری مرادآباد قامت قابلیت آراست - و سال چهارم جلوس آن پادشاه با جمعے بمهم کرد دامن همت بر کمر عقیدت زد - چون نوبت سلطنت به محمد فرخ سیر رسید بوساطت قطب الملک و حسین علي خان دولت ملازمت دریافته از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب اعتماد الدوله نصرت جنگ و تقرر بخشي گري دوم درجهٔ اعتلا پیمود - و سال پنجم جلوس آن پادشاه به بند و بست صوبهٔ مالوه

(۲) نسخهٔ [ب] بے اطلاع ازانجا .

دستوري پذیرفت - و چون دران ایام حسین علي خان از دکن روانهٔ بارگاه خلافت شده کسے را نزد خان مذکور (که متصل اجین بگردآوري جمعیت سرگرم بود) پیامهای لطف آمیز رعب افزا گفته فرستاد - او بے انتظار حکم سلطاني راهی دارالخلافه شد ازین جهت بپای عتاب درآمده از خدمت و منصب معزول گردید درین ضمن (که حسین علي خان بدارالخلافه رسیده محمد فرخ سیر را مقید گردانید) خان مذکور با جمعیت خود رفته با مردم سادات ملحق شد - در عهد سلطنت سلطان رفیع الدرجات ببحالي منصب قدیم و بخشي گري دوم آب رفته بجو آورد - و بعد چندے میان او و حسین علي خان صحبت برهم شده بنقاض باطن انجامید - و چون حسین علي خان در اوائل سلطنت فردوس آرامگاه بعنوانے (که در احوالش بذوک خامه گذشته) کشته گردید و غیرت خان همشیره زاده اش طریق گستاخي پیموده جیب زندگي را بچنگ اجل در داد خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب هشت هزاري هشت هزار سوار در اسپه سه اسپه و یک کرور و پنجاه لک دام بطریق انعام و تسلیم تعلقهٔ وزارت و خطاب وزیر الممالک بوالا پایهٔ امارت تصاعد نمود و در همان سال بعد چهار ماه از تقرر وزارت مطابق سنه (۱۱۳۳) هزار و صد و سي و سه هجري رخت زندگاني را ته کرد - امیرے بود شجاعت نشان و سیر فکر - رفقا خصوص مغلیه را در کار سازیهای معاملات (که خود هم میگرفت) رعایت میکرد - در کم فرصتی ایام وزارت

از نوکران پادشاهي هرکه شکایت بےجاگیري پیش او برد از محال پانبائي[۲] جاگیر او مقررکرده چوپدار خود را محصل نموده سند جاگیر قیار ساخته بدست خود بآن کس مي سپرد - پسوش اعتمادالدوله قمرالدین خان است - که ترجمه‌اش علیحده نوکریزخامه شده *

* اخلاص خان اخلاص کیش *

هندو پسرے بود از قوم کهتري بلي[۳] - نام اصلي او دیبي داس نیاگانش قانون گوئی قصبهٔ کلانور (که از دارالسلطنت لاهور بفاصلهٔ چهل کروه است) داشتند - نام برده از سن صبی بکسب علوم مشغوف بود - و در دارالسلطنت سکونت ورزیده و بصحبت علما و فقرا رسیده صاحب استعداد گشت - و چون با ملا عبدالله سیالکوٹي نسبت شاگردي داشت بوساطت او ملازمت خلدمکان حاصل نموده باخلاص کیش موسوم گردید - و بمنصب کمے سال بیست و پنجم مشرف متاع خانه و سال بیست و ششم مشرف جانماز خانه و سال بیست و نهم مشرف عرائض و سال سیم پیش دست روح‌الله خان میربخشي از تغیر یارعلي بیگ و سال سي و سیوم از تغیر شرف‌الدین واقعه‌نویس[۴] کچهري خانسامان و پسر امین جزیهٔ صوبهٔ بیدر و سال سي و نهم امین و فوجدار پرگنهٔ اندور از تغیر محمد کاظم شد و درین سال منصب او چهار صدي سه صد و پنجاه سوار مقرر

(۲) در [بعضے نسخه] پانپائي (۳) نسخهٔ [ا] تلي (۴) در [اکثر نسخه] صوبهٔ بدره

گردیده سال چهل و یکم باز بخدمت پیش دستی روح الله خان خانسامان چهرهٔ عزت برافروخت - و سال پنجاهم از راه عنایت نام او بلفظ محمد مصدّر شده بوکالت شاه عالم بهادر مقرر گشت - پس از ارتحال خلد مکان چون اعظم شاه بنابر وکالت مذکوره ازو ناخوش بود بوساطت بسالت خان میرزا سلطان نظر باظهار بے تقصیري پرداخته پروانگي گرفته در اورنگاباد ماند - و بعد تسلط خلد منزل بحضور آمده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي یکهزار سوار و خطاب اخلاص خان و تفویض خدمت عرض مکرر بساط بلندمرتبگي گسترد - گویند چون سر دربار برای عرض تعلقهٔ مذکور پیش میرفت ازانجا که پادشاه هم عالم بود بتقریب مقدمات علمي گفتگو بطول میکشید - تعلقه داران دیگر ساکت شده کنایه میکردند که الحال کشاف و مشکوٰة درمیان آمد - امور دنیوي موقوف باید داشت - چون همت پادشاه و وزیر آنوقت بسیار بلند افتاده بود درخواست هیچ یکے رد نمیشد - خان مزبور (که در متصدي‌گري بسختي و دقت زبان‌زد بود) بخانخانان ظاهر نمود که نهال عالم‌نوازی پادشاه جز بیجاگیری اکثر مردم بار نخواهد آورد - خانخانان بد نامی تحقیق این امور قبیح نسبت بخود دانسته تکلیف آن باخلاص خان نمود - خان مزبور هم متحمل تشنیع مردم نشده دست ازان کشید - و مستعدخان محمد ساقي[۲] برین کار مقرر گردید - و در

(۲) در [بعضے جا] محمد شاقي نوشته *

وقت جهاندار شاه ذوالفقار خان ديوانی تن بر تعلقهٔ سابق افزوده با خود رفيق ساخت - و در عهد محمد فرخ سير (که هنگامهٔ دار و گير بلند شده بود - و بعضے امرا نظر برو نيز داشتند) قطب الملک و حسين علي خان پاس رابطهٔ قديم مرعي داشته اورا بوطن خود (که قصبهٔ جانسهته (۲) باشد) روانه نمودند - پستر بپادشاه عرض نموده اسناد بحالی منصب و جاگير سابق فرستاده طلبداشتند - اگرچه بخاطر وارستگی مزاج بنوکري راضي نبود اما بمبالغهٔ هردو برادر آمده ملازمت نمود - و بخدمت مير منشي‌گري و تحرير تاريخ متضمن واقعات آن عهد مامور گرديد - و پس از برداشتن محمد فرخ سير بمنصب هفت هزاري ترقي کرد - و در عهد فردوس آرام‌گاه نيز بخدمت مذکور مي‌پرداخت - مرد مزاج گرفتهٔ دربار ديده بود غير از لباس سفيد نمي پوشيد - گويند در کم منصبي نيز عمدها عزت او مي‌کردند - واقعات محمد فرخ سير بقيد قلم در آورده به پادشاه‌نامه موسوم‌کرد - بوقت موعود چهره را بنقاب عدم پوشيد *

* امين خان دکنی *

پسر خانزمان شيخ نظام است - در جنگ محمد اعظم شاه باتفاق فريد برادر ديگر مقدمة الجيش (۳) و هراول برادران خود خان‌عالم و منور خان بود - تلاش و ترددے در خور نام و نشان خانوادهٔ خويش بسيار نمود - چون روزے چند از حياتش باقي بود سالم ماند - گويند

(۲) يا جانسهته باشد (۳) در [اکثر نسخه] فريد صاحب برادر ديگر ه

وقتے (که خانعالم و منور خان بمقابلهٔ عظيم‌الشان خان سبک ساختند) آن هر دو برادر پيش آهنگ بجانب چپ شاهزاده ريخته مردم روبرو را برداشته عقب برآمدند - آنها چون بسوی يسار خويش نگاه کردند بنگلهٔ شاهزاده بنظر در آمد - برگشته با سي سوار پروانه (۲) وار خود را همان طرف زدند - خلد منزل بعد فتح متوجه احوال خان مسطور شده با آنکه طرف مخالف بود اما ازانکه بقيه ايست از دودهٔ شجاعت و پردلي مشمول نوازش گردانيده بصوبه داری ناندير مباهي ساخت - و پس ازان بفوجداری سرا (که عبارت از کرناتک بيجاپور است - و آن آلکائی‌ست وسيع زر خيز) مامور (۳) گرديد - و چون پيوسته بدان سرکار ولايات متصرفهٔ زمينداران متفرق است هر کدام بقدر مرز و بوم خويش پيشکش پادشاهي ادا مينمايد - ازانجمله ميسوريا (که مرزبان سرينگ پتن است - و آن مملکتيست بجمع افزون از چهارکرور روپيه - و در دکن هيچ زميندارے باعتبار ساز و سرانجام و بسطت ملک و وفور خزائن سهيم و نظير چه که بعشر عشير آن نميرسد) پيشکشے مقرري دارد - فوجدار سرا هم باندازهٔ زور خويش قليل و کثير ميستاند - و در صورت زيادہ طلبي بفوج‌کشي مي‌انجامد چنانچه با خان مذکور اتفاق افتاده فوجے گران بسرداری (۴) دلوا (که عبارت از بخشی لشکر است) بمقابله تعين گرديد • بعد تلاقی فريقين

(۲) نسخهٔ [ب] مردانه وار (۳) در [بعض نسخه] نامور گرديد (۴) نسخهٔ [ب] بسرداري ولوای •

وکوششهای مردانهٔ طرفین مردم خان مذکور از کثرت مخالف همت باخته راه فرار گزیدند - آن بهادر با سه صد جوان دلاور پای ثبات افشرده نزدیک بود که نقدجان در بازد - ناگاه تیرے از دست او بسردار (۲) رسیده بکوی عدم برد - هزیمت صورت نصرت گرفت - و شکست رنگ فتح پذیرفت - نقش حکومت درست نشست - و عمل قرار واقع نقش بست - مردم اطراف و جوانب حساب برداشتند و دردستها بسري و سرداري بشناختند - پستر بخان مذکور فوجداری کرنول مفوض گشته در عهد فرخ سیر بتجویز حیدر قلي خان دیوان مستقل دکن بصوبه داری برار نامزد گردید - نایب او دخل یافته هنوز خود در بالکنده محال تیول قدیم خویش بود - که از آمدآمد امیرالامرا حسین علي خان از کوته اندیشي بخویشتن داري زده استقبال را لختے بمکث انداخت - امیرالامرا پس از فراغ جنگ داؤد خان از همراهان خویش اسد علي خان جولاق را (که جد او از ترکان علي مردان خاني بود) بضبط برار فرستاد - و بعد ازان که ملازمت دریافت صوبهٔ مذکور بدو وا گذاشت - و چون عوض خان بهادر از حضور بحکومت آنجا تعین گردید خان مزبور بایالت نانديږ شتافت - و از آزوري و بےانصافي باغوای زمینداران پرگنهٔ بودن مضاف نانديږ با جاگیردار آنجا ماندهاتا (۳) (که پدرش کانهوجي سرکیا از مرهٹهای پنجهزاري بود - و در عهد خلدمکان مصدر کارها

(۲) یا بگوعدم باشد (۳) نسخهٔ [ب] ماندها نام که ه

شده) پرخاش بیجا سر کرده بعهد و پیمان بدست آورده از پا در آورد - و پس ازان بسابقهٔ نزاع بفکر سالش جگپت یلمه (که نرمل بتغلب گرفته) افتاد - آن بومي دریافته بفتح سنگهه متبنای راجه ساهو (که مکاسدار آن ضلع بود) استعانت جست - قضا را وجهے دیگر (که باور اندیشهٔ آن بدسگال گردد) پیدا شد - تفصیلش آنکه در همان ایام صلح مرهٹه قرار یافته نیل این بدنامي بر ناصیهٔ احوال امیرالامرا تا قیام قیامت کشیده شد - چنان مقرر گشت که از محال که بسبب استحکام مکان و زور طلبی حکام و مرزبان چوتهه متعذر الوصول باشد امیرالامرا اعانت نماید - چون در تعلقهٔ خان مزبور در هنگامهٔ شورش افزائی اشقیا هم از برخے جاها یکدام بطریق چوتهه نداده بودند با وصف مکرر نوشت و خواند امیر الامرا تن باین عار و ننگ نداد ودر ادای چوتهه تهاون صریح بکار برد - آن صوبه از تغیر او بمیرزا علي یوسف خاني (که از اشجعان روزگار بود) نامزد گردید - خان مذکور (که بشهرت عزل در استقلالش اختلالے واقع شده بود) بتقریب شادی صبیهٔ خود بالکنده شتافت - که یکدفعه فتح سنگهه باتفاق جگپت برسرش رسید - او نظر بر خاندان و عنوان خود کرده از بسیاری خصم نیندیشیده با مردم کمے باستقبال رفته - ازانجا (که درین انقلاب آباد اقبال با ادبار توام - و دولت و نکبت بهم است) خان مسطور (که بهروزش سپري شده خسران و زیان روی آورده بود) بدست آن ناکسان اسباب و اثاثهٔ امارت را باخته و ننگ و ناموس چندین ساله

بباد داده آخرها رهائي يافته ببالکنده نشست - پس ازان سيد عالم‌علي خان بهادر در ايام صاحب‌اختياري دکن مجددا اورا ببحالي صوبهٔ ناندير مستمال ساخته در جنگے (که با نواب فتح جنگ اتفاق افتاده) بسرداري دست راست تعين فرمود - آن نابکار تيره روزگار بخلاف سپاهي پيشگان و نام آوران دست بکار نبرده تماشائي گرديد و خط بطلان بر کارنامهاي نياکان خويش کشيد - اگرچه بعد فتح فتح‌جنگ بتعلقه مرخص نمود اما وقارش از دلها برخاست - و اعتبار در ديدها نماند - در همان ايام (که عوض‌خان بهادر بنابر شقاقش در مقدمهٔ بازگردانيد برار (۲) دل پري داشت) باعث عزل او شده متهور خان بهادر خويشگي‌را بجايش نصب نمود - او بمجرد استماع اين‌خبر نزد نواب فتح‌جنگ (که دران وقت متوجه ادوني بودند) شتافت اما روي نيافت - برگشته بقصبهٔ پرني (۳) محال جاگير خود (که درازده کروهي پتهري ست) آمده فروکش نمود - و در محلات مشروط ناندير مزاحم عمل گرديد (۴) - هرچند خان منصوب در اصلاح کوشيد از جهالت و نادانی براه نيامد - و آخر کار خود را در قيد او داده مدتے زنداني ماند - چون پسرش مقرب خان (که در احوالش نيز اشعارے باين سرگذشت رفته) بنوکري سرفراز گرديد باستشفاع او رهائي يافته ديهات پنجاه هزار روپيه از بالکنده باخراجات او مقرر شد

(۲) نسخهٔ [ب] دل بري داشت (۳) نسخهٔ [ب] پرمني (۴) در [بعضے نسخه] عامل ،

و مدتے دست نگر پسر بسر برده چون از دست او بجان آمده بود در سال ششم محمد شاهي خود را بخجسته بنياد رسانيده دست التجا بدامن معاضدت و مساعدت عوض‌خان بهادر زده ببحالي جاگير و منصب اميدواريها اندوخت - درين اثنا آصف جاه از هندوستان قدوم‌فرمود - و جنگ مبارزخان درميان آمد - باقتضاي‌وقت استمالت تازه يافته کمر رفاقت بميان عزيمت بربست - و بتهيهٔ سرانجام روزے چند در شهر مانده برآمد - چون از ادبار زدگي و ذلت‌کشي پي در پي عقل و هوش باخته مسخ شده بود از خام خيالي ورق برگردانده راه برگردانيد - وبايوار و شبگير بمبارزخان (که مخفي وپنهان سلسله جنبان عهد و پيمان شده بود) در پيوست - روز جنگ بے آنکه تلاش و تردے ازو سرزند بآب تيغ مخالفان نقش هستي او از صفحهٔ روزگار محو و ناچيز گشت - و کان ذلک في سنة (۱۱۳۷) سبع و ثلثين و مائة و الف *

* امين الدوله امين‌الدين خان بهادر صنبهلي *

از شيخ زادهاي قصبهٔ مذکور است - که از دارالخلافه شرقي شمالي واقع شده - نسبش به تميم‌انصاري ميرسد - خان مذکور آغاز ملازمت پيشگي بنوکري جهاندار شاه عز (۲) افتخار اندوخت - و در عهد محمد فرخ سير داخل يساولان گرديد - و در عهد فردوس آرامگاه پيش‌آمد نموده بپايهٔ ميرتوزکي مرتقي شد - و رفته رفته بمنصب

(۲) در [بعضے نسخه] عز و افتخار *

چهار هزاري و پستر بپايهٔ شش هزاري شش هزار سوار و خطاب امين‌الدوله و عطای محال سنبهل بکامل سه لک روپیه در تیول لوای ناموري برافراخت - مشغوف يار باشي و عيش پرستي بود - در همان عهد بعد رفتن نادر شاه از هندوستان روانهٔ ملک عدم گشت عمارت و باغ و سرا در موطن خود بسيار بکيفيت بنا نهاده - از پسرانش امين الدين خان و ارشاد خان نام و نشانے داشتند *

* اعتماد الدوله قمرالدين خان بهادر *

میر محمد فاضل نام پسر اعتماد الدوله محمد امين خان بهادر است - اواخر عهد خلدمکان بمنصب در خور و خطاب قمرالدين خان نامور گرديده در عهد محمد فرخ سير بمنصب عمده و بخشيگری احديان مرتقي گشته در سال چهارم با عبدالصمد خان دلير جنگ بمهم کرد تعين يافت - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه بعد کشته شدن حسين‌علي خان (که غيرت خان همشيره زاده اش باتفاق مردم بارهه بر لشکر پادشاهي هجوم آورد) نام برده آثار دلاوري بظهور رسانيده پستر بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و تفويض تعلقهٔ بخشي‌گری دوم از گذاشت پدر خود و داروغگی غسل خانه ضميمهٔ تعلق احديان مدارج ترقي پيمود - و چون پدرش بدار القرار شتافت اگرچه برای وزارت نظام الملک آصف جاه از دکن طلب حضور گرديد او باضافهٔ منصب و خطاب اعتماد الدوله سربلندي

(۲) در [بعضے نسخه] بکابل *

اندوخت - چون آصف جاه بعد تفويض وزارت صحبت خود کوک نديده دل از بودن حضور برگرفت و بتقريب بدکن معاودت نمود تعلقهٔ وزارت در سنه (۱۱۳۷) هزار و يکصد و سي و هفت هجري بنام او قرار يافت - مدتها بعيش و سرور گذرانيد - يکبار در سنه (۱۱۴۷) هزار و يک صد و چهل و هفت هجري (که بالاجي راو مرهته در ضلع مالوه هنگامه برپا کرد) او باتفاق خانه‌زادان هريکے با فوج عليحده تعين شد - و چهار جنگ غالبانه کرد - و مقدمه بصلح انجاميد - و بار دوم همراه پادشاه بمهم علي محمد خان روهيله (که آثار طغيان بظهور آورده بود) از شاه جهان آباد برآمد - اما برغم عمدة الملک و صفدر جنگ واسطهٔ افغان مزبور شده بملازمت پادشاهي آورد - و دفعهٔ سيوم همراه شاهزاده (که بعد سلطنت باحمد شاه ملقب گشته) با فوج بسيار بارادهٔ مقابلهٔ احمد شاه درراني (که از لاهور اينطرف آمده بود) تا سرهند رفت - روزيکه مقابله قرار داده بودند ناگاه گولهٔ اجل از توپخانهٔ قضا بار رسيد و مطابق سنه (۱۱۶۱) يکهزار و يکصد و شصت و يک هجري بدار باقي پيوست - فراغت درست بود - و بحسن خلق و شيوهٔ تواضع و فيض رساني نامے بنيکي بر آورده مقبول خاطر صغير و کبير گرديد روادار اذيت هيچ کس نشد - املاک پدرش (که بعضے بتعدي بتصرف آمده بود) قيمت واجبي نموده تتمه بمالکان رسانيد و هرکه بفروخت راضي نشده مسترد گردانيد - ادب مجبول

مزاجش بود - گویند در ایامے (که آصف جاه بدارالخلافه میرفت) نظر بکلان سالی او با وصف وزیر بودن بزای خدمت او بر می‌خاست بعد درگذشتن او پسرش میرمنو چابک دستي بکار برده با چند هزار سوار بر سر اعدا تاخت - و آنها را قسمے از میدان برداشت که راه وطن پیش گرفتند - بدین تقریب بخطاب معین الملک رستم هند مخاطب شده صوبه‌دار لاهور و ملتان گشت - و در سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري (که شاه درانی از کابل متصل لاهور وارد شد) جنگ سهل بمیان آمده بصلح انجامید - شاه بدستور نادرشاه از سیالکوت (۲) و گجرات و اورنگ‌آباد و پرسرور (۳) چهار محال پیشکش خود مقرر کرده برگردید - و در سنه (۱۱۶۵) یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجري باز بلاهور رسیده تا چهار ماه جنگ داشت - و بنفاق آدینه بیگ خان و کوامل نوکران خود مغلوب گردیده بملازمت پیوست - شاه از جانب خود نایب لاهور مقرر کرده مراجعت نمود معین الملک سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري روزے بشکار رفت - و طعام خورده درد احشا بهمرسید - از اسپ فرود آمده خواست قي کند - نشد - و دست هم اجابت نگردید - ناگاه جان بحق سپرد - و سند حکومت لاهور شاه بنام پسرش (که دوساله بود) کرده فرستاد - بنابر صغر سن او مادرش مستولي بر مهمات بود - ازین جهت رفقا متنفر شدند - درین ضمن پسر مذکور باجل

(۲) نسخهٔ [ب] از تٹھه و سند و سیالکوت (۳) نسخهٔ [ا] بر سرور *

طبعي فوت نمود - و حکومت بخود بیگم یعني مادر طفل مزبور عاید شد - بعد چندے خواجه عبدالله خان پسر عبدالصمد خان بیگم را قید نموده نیابت صوبه از شاه طلب داشت - و از هنگامهٔ تنخواه سپاه پای استقامت او از جا رفت - و کار بیگم رجوع گرفت - پس ازان میرزا جان نامي جماعه‌دار بیگم را مقید نمود - و آخر بصلح منجر شد - پستر عمادالملک بر لاهور دویده بیگم را بقید آورد چنانچه در احوال عمادالملک مفصل پیرایهٔ نگارش پذیرفته - و پسر دیگر اعتمادالدوله انتظام‌الدوله خانخانان است - که در عهد احمد شاه بتعلقهٔ وزارت از تغیر مفدر جنگ سرفراز شد - و سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري بدست اقارب خود کشته گردید و یکے از پسرانش فخر الدوله است - که یک سال قبل از تحریر وارد دکن گشته در رفاقت نظام الدوله آصف جاه مي‌گذراند - بحال صحرز این اوراق مهرباني دارد - دیگر اخلاف هم ازو باقي مانده *

* امیرالامرا غازی‌الدین خان بهادر فیروز جنگ *

پسر کلان نظام‌الملک آصف جاه و برادر اعیانی ناصر جنگ است نام اصلی او میر محمد پناه - پیوند خویشي با قمرالدین خان وزیر داشت - پدر او را از صغر سن بحضور فردوس‌آرامگاه گذاشت - درانجا نشو و نما یافته ابتدا ببخشي‌گري احدیان سرفرازي پذیرفت - و در سنه (۱۱۵۳) هزار و یک صد و پنجاه و سه هجري (که پدرش بانتقال خاندوران بخدمت میر بخشیگري سرفراز شده بدکن آمد)

او بنیابت تعلقهٔ مزبور بپایهٔ بلند رتبگي بر آمد - و پس از فوت پدرش در عهد احمد شاه قریب سه سال سادات خان میر بخشي بود - پستر تعلقهٔ مرقوم و خطاب امیر الامرائي بنام او قرار یافت پس از شهادت ناصرجنگ خاطرش بحکومت ملک دکن کشید اتفاقا دران ایام (که ایلچی شاه درانی رسیده بود) صفدر جنگ ملهار راو هولکر را حسب ایمای پادشاه بوعدهٔ مبلغ خطیر همراه گرفته بحضور آمد - و پیش از رسیدن او جاوید خان پیغامهای شاه را قبول نموده ایلچي را رخصت نمود - صفدر جنگ حیران شد که هولکر را چه علاج نماید - امیرالامرا با هولکر اتفاق جسته او را برین راضي ساخت که صوبه داری دکن بنام امیرالامرا مقرر شود - او دست از تقاضای زر موعوده خواهد برداشت - لهذا از پیش گاه سلطنت بصوبه‌داری دکن و خطاب نظام الملک سرعزت برافراخت - پستر سند صوبهٔ خاندیس بنام مرهٹه بمهر خود کرده داده بامید اعانت آنها درعین برسات گل ولای صوبهٔ مالوه طی کرده وارد بلدهٔ برهان پور گردید - پستر بارونگ آباد آمده هفده روز توقف نمود - و بمرگ مفاجات (که طعام خورده بمستراح رفت - و برآمده قي کرد) مطابق سنه (۱۱۶۹) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بملک بقا پیوست استعداد علمي داشت - و آخرها مدتے در مزاج او بهم رسیده بود پسرش غازي الدین خان ثالث است - که خطاب عماد الملک یافته و اخوالش جداگانه سمت ارتسام پذیرفته *

* ابوالخیر خان بهادر امام جنگ *

از شیخ زادهای فاروقي سمت - نسبش بشیخ فریدالدین شکرگنج میرسد (۲) - وطن اصلي بزرگانش میرپور (۳) سوکار خیرآباد (۴) اودهه است از چندے بشکوه آباد سکونت گرفته بشکوه آبادي زبان زد گشت پدرش شیخ بهاءالدین در عهد خلدمکاں بمنصب و تعلقهٔ صدارت و احتساب شکوه آباد سرفراز بود - ناصبرده ابتدا بمنصب سه صدي سربلند گردیده مدتے برفاقت مرحمت خان در شادي آباد ماند و صوبهٔ مالوه بود - سالے (که نظام الملک آصف جاه از مالوه عزیمت دکن نمود) نام برده موافقت او گزید - چون مرد سپاهي کار دیده و درین مقدمات رای درست داشت منظور نظر تربیت گردیده در بزم مشورت دخیل گشت - و بمنصب دو هزار و پانصدي و خطاب خاني و عطای جاگیر در خور عز امتیاز یافته بفوجداری نبي نگر (۵) عرف آنور توال قامت لیاقت آراست - چون در سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري آن امیر بے نظیر از دارالخلافه مراجعت بدکن نمود خواجم قلي خان قلعه‌دار دهار و فوجدار ماندو صوبهٔ مالوه را همراه گرفته خان مذکور را درانجا گذاشت - پستر (که قطب الدین علي خان پنکوري بتعلقات مزبوره از حضور منصوب گردید) نام برده پیش آصف جاه آمده چون نظم صوبهٔ خاندیس بحفیظ الدین خان

(۲) در [بعضے نسخه] رحمة الله علیه میرسد (۳) نسخهٔ [ب] نیاکانش (۴) در [بعضے نسخه] راهر پور یا رامپور (۵) در [بعضے نسخه] بني نگر عرف انور *

مقرر شد تعینات او گردید - و در تنبیه افواج مرهته تردد نمایان بظهور آورد - رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره رایت اعتبار برافراخت و گاهے بفوجداری گلشن آباد و لختے به نیابت خاندیس و چندے بخدمت فوجداری سرکار بکلانه نامزد گشت - و در عمل ناصرجنگ خطاب شمشیر بهادر یافته نایب صوبهٔ خجسته بنیاد شد - و در عمل مظفر جنگ باز بنظامت خاندیس سربلندي پذیرفت - و در عمل صلابت جنگ از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و عطای پالکی جهالر دار سربلندگشته بخطاب امام‌جنگ مخاطب شده در جنگے (که وقت دیوانی راجه رگهناتهه داس با مرهته رو داد) سرکردگي مثل هراولي داشت - گویند بآرزوی شهادت دران جنگ جویای مرگ بود - اما بحسب اقتضای تقدیر بعد جنگ به نقرهٔ قلیل مطابق سنه (۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش هجري یا بعدم سزا گذاشت - مرد جري بود - در گفتگو بےباک - مناسبت بمذکورات علمي هم داشت - صالے (که بابو نایک نام سردار مرهته جمعیت بسیار فراهم آورده برای گرفتن چوتهه کرناٹک حیدر آباد بآن سمت شتافت) او با فوجے از سرکار تعین شد - که رفته باتفاق انور الدین خان تعلقه دار کرناٹک مذکور و عبدالنبي‌خان فوجدار کریه و بهادرخان فوجدار کرنول به تنبیه او پردازد - چنانچه تاختن او بر فوج مقاهیر و گرفتن اشیا و اسباب آنها تسے (که شکست فاحش

یافته آن سردار دیگر برنخاست) زبان‌زد خاص و عام است - دو پسر از باقي ماند - کلاني ابوالبرکات خان بهادر امام‌جنگ - جوهر جرأت داشت - در جواني درگذشت - و دومین شمس‌الدوله ابوالخیر خان بهادر تیغ جنگ - که در حالت تحریر مورد عنایت نظام‌الدوله آصف جاه است - و بمنصب پنج‌هزاري پنج هزارسوار و علم و نقاره و تیولداری محال یلغرب صوبهٔ بیدر سرافراز - اخلاق حمیده و توفیق کلمة الخیر دارد *

* ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ *

میرزا مقیم نام خواهر زاده و خویش برهان‌الملک است - پدرش خطاب سیادت خان داشت - نام برده پس از فوت خسر از پیش‌گاه فردوس‌آرامگاه بنظم صوبهٔ اودهه مامور گردید - و به تنبیه مفسدان آن جا پرداخته منقاد ساخت - و در سنه (۱۱۵۵) هزار و یکصد و پنجاه و پنج هجري برطبق حکم پادشاه بکوسک علي وردي‌خان ناظم صوبهٔ بنگاله (که افواج مرهته درانجا غبار فساد برداشته بود) بعظیم‌آباد پٹنه شتافت - در جلدوی آن قلعهٔ رهتاس وچناده بارمرحمت‌شد - چون ناظم مذکور متوهم شده حکم پادشاه متضمن موقوفی کوسک رسانید از بصوبهٔ خود مراجعت کرد - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجري حسب‌الطلب بحضور آمده بانضمام داروغگی توپخانه چهرهٔ رشادت برافروخت - و سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجري صوبهٔ الٰه‌آباد نیز از انتقال عمدة الملک امیر خان بوی قرار

گرفت - و در سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري (که شاه درانی از قندهار قاصد هند گشته از لاهور این طرف آمد) او بر وفق حکم پادشاهي همراه سلطان احمد شاه تا سرهند شتافته پس از کشته شدن اعتماد الدوله قمرالدین خان پای استقامت محکم داشته تردد شایسته بظهور آورد - تا آنکه شاه درانی معاودت نمود - چون بعد یک ماه ازان بیست و هفتم ربیع الثاني سنه مذکور فردرس آرامگاه به نعیم جاوداني پیوست و احمد شاه پادشاه بر تخت سلطنت نشست و در ایام معدود خبر ارتحال آصف جاه از دکن رسید صفدر جنگ بخاطر جمع خلعت وزارت پوشید - ازانجا (که با علي محمد خان روهله خاطر پري داشت) قایم خان بنگش را بر سر سعدالله خان پسر روهله مزبور تحریک کرد - چون قایم خان با برادران بتفصیلے (که در احوال پدر او محمد خان بنگش ثبت یافته) کشته شد پادشاه را برداشته بر سر احمد خان بنگش برادر قایم خان برده تقاضاي اموال قایم خان نمود - پادشاه در بلدهٔ کول توقف فرمود و صفدر جنگ بدریا گنج (که فرخ آباد از انجا بیست کروه است) شتافت - مادر احمد خان آمده بر شصت لک روپیه معامله انفصال کرد - پادشاه معاودت بدارالخلافه فرمود - و صفدر جنگ برای تحصیل زر قرار داده قدرے توقف ورزیده بضبط محالات متعلقهٔ احمد خان پرداخت - و نولرای نامي را از قوم کایتهه (که ابتدا در سرکارش نوکر کم رتبه بود - و رفته رفته ترقي پیدا کشته نایب صوبهٔ

اودهه گردید) در قنوج داشته خود بحضور آمد - نام برده در هنگامهٔ افاغنه بکار آمد - صفدر جنگ باجتماع فوج پرداخته باتفاق سورجمل جاٹ برسر احمد خان بنگش شتافت - و معرکهٔ کارزار آراسته شکست فاحش یافته سنه (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و سه هجري بدارالخلافه رسید - درین ضمن احمد خان بنگش در صوبهٔ الهآباد و اودهه گرد فساد برداشته از نهب و غارت و سوختن مکانها دقیقهٔ فرونگذاشت - لهذا صفدر جنگ در سال دیگر با ملهار هولکر و جي اپا سندهیه (که هردو سردار معتبر مرهته بودند) اتفاق جسته بعزیمت مقابلهٔ احمد خان کمر همت چست بست - این مرتبه هزیمت بر افاغنه افتاد - آنها رفته در دامن کوه مدارپه (که شعبه ایست از کوه کمایون) پناه گرفتند - و آخر بعجز گرائیده خاطرخواه صفدرجنگ صلح قرار یافت - درین اثنا (که آمد آمد شاه درانی از لاهور بجانب دهلي زبانزد شد) او بموجب فرمان پادشاه هولکر را بوعدهٔ زر خطیر همراه گرفته سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بدارالخلافه آمد - چون جاوید خان بهادر خواجه سرا (که مدار علیه سلطنت بود) با تلندر خان ایلچی شاه درانی دار و مدار کرده اورا برگردانید صفدر جنگ داخل بلده شده ازانجا (که با خواجه سرای مذکور دلجمعي نداشت) روزیکه بخانهاش وارد گشته بود اورا ازهم گذرانیده مهمات سلطنت بقبضهٔ اقتدار در آورد - و پس ازان پادشاه بتحریک انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان باو پیغام کرد

که داروغگی غسل خانه و توپخانه را بگذارد - او بمطلب پی برده روزے چند خانه‌نشین شده درخواست رخصت تعلقه نمود - چون منظور نگردید بے رخصت برآمده بر دو کروهی بلدهٔ مزبور توقف گزید - و هر روز فساد در قدکشیدن بود - تا آنکه صفدرجنگ شاهزادهٔ جعلي را بتوزکي برداشت - و احمد شاه تعلقهٔ وزارت از تغیر او بانتظام الدوله مقرر فرمود - و عمادالملک بمحاربهٔ صفدر جنگ برخاسته تا شش ماه جنگ درمیان بود - آخر بوساطت انتظام‌الدوله بقرار بحالی صوبهٔ الٰه‌آباد و اره‌هه صلح صورت گرفت - صفدر جنگ بتعلقهٔ خود عازم گردیده هفدهم ذي‌الحجه سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري درگذشت - پسرش شجاع الدوله است که ترجمه اش جداگانه سمت ایراد پذیرفته *

* آصف الدوله امیر الممالک *

سیومین پور نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او سید محمد - درحین حیات پدر بخطاب خاني و اسم علامت جنگ بهادر مخاطب گردیده بصوبه داری حیدرآباد اختصاص گرفت - و پس از فوت پدر چون نامرجنگ شهید برای دفع فتنهٔ مظفرجنگ متصل بندرپهلچري شتافت او نیز همراه بود - پس از وقوع شهادت نامرجنگ باتفاق مظفرجنگ مراجعت نمود - چون در اثنای راه مظفر جنگ بر دست افاغنه کشته شد ازانجا (که او نسبت بدیگر برادران کلان سال بود) برمسند حکومت نشست - و از حضور

احمد شاه پادشاه باضافهٔ منصب و خطاب آصف الدوله ظفر جنگ پیرایهٔ امتیاز یافت - و ثانیا لفظ امیر الممالک افزوده شد - راجه رگهناتهه داس (که مدار مهمات او بود) جمعے از کلاه پوشان فرانسیس (۲) را (که همراه مظفرجنگ کمر عزیمت بسته بودند) دلدهي نموده رفیق ساخت - و باورنگ آباد رسیده سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري بملک مرهته شتافته بآنها بقتال پرداخت - آخر صلح بمیان آورده بحیدرآباد رفت - و در اثنای راه رگهناتهه داس بدست سپاه ملازم کشته گشت - و رکن الدوله سید لشکرخان وکیل مطلق سرکار او شد - و سال دوم (۳) (که غازي الدین خان فیروز جنگ برادر کلانش بصوبه داری دکن مامور شده باتفاق مرهته بخجسته بنیاد رسید) اگرچه او در چند روز گذشت (۴) اما مرهته بدستاویزاسناد او اکثر ملک خاندیس و بعضے محالات صوبهٔ خجسته‌بنیاد کشیده گرفت کارهای خانگی او مدت حکومتش منوط برای کار پردازان بود - چون سند صوبه داری دکن بنام برادر او نظام‌الدوله آصف‌جاه (که از سابق بنام‌ولیعهدي دخیل امور مملکت بود) از پیشگاه سلطنت صدور یافت ناچار اورا بکنجے برنشاند - و در حبس‌گاه مطابق سنه (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجري انتقال نمود - و شهرت یافت که نگهبانانش کشتند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] فراسیس (۳) در [بعضے نسخه] سال دوم آن که (۴) در [بعضے نسخه] درگذشت *

* اسمٰعیل خان بهادر پنی *

پدرش سلطان خان بصیغهٔ جماعه داري میگذرانید - صبیهٔ او بسرمست خان منسوب بود - و او پسر عظمت خان است - که در جنگ سید دلاور علي خان (۲) رو بروی فیل عضدالدوله عوض خان پیاده شده جان نثار گردید - پستر سرمست خان و سلطان خان برتبهٔ جاگیر داري مرتقي گشتند - اسمٰعیل خان با هزار سوار بشیوهٔ ارثي در سرکار صلابت جنگ و نظام الدوله آصف جاه نوکر بود - چون طالعش عروجے داشت رفته رفته بغیابت نظامت و متصدي گري محالات صوبهٔ برار چهرهٔ عزت برافروخت - چون با جانوجي بهوسله (۳) (که دران وقت تعلقه دار صوبهٔ مذکور از جانب مرهته بود) از سابق معرفت داشت بکیدار و مریز نقش عمل داري را درست ساخت - و سدها راتق و فاتق مهمات آنجا ماند - آخرها بنابر اعتیاد بکیفیات دماغش (۴) از کار رفته آثار خودسري بعرصهٔ ظهور در آورد - و این معني باعث وحشت مزاج نظام الدوله آصف جاه گردیده تادیب او مصمم فرمود و سالے (که جهت تنبیه پسران رگهوجي بهوسله سمت ناگپور نهضت نمود) اگرچه نامبرده کشته شدن رکن الدوله کار پرداز سرکار آن نوئین بلند مکان را توطیهٔ اصلاح شمرده خود را باجمعیت قلیل متصل لشکرش رسانید الفات نیافته حرفهای غضب شنید - خواست بمکان

(۲) نسخهٔ [ب] غوث خان (۳) در [بعضے جا] بهونسله نوشته (۴) نسخهٔ [ب] ازدیاد مکیفات *

خود برگردد - درین ضمن فوجے (که بر سر او تعین شده بود) نمودار گردید - ناچار با سي چهل سوارے (که در ان وقت شرط رفاقت ادا نمودند) اسپ بمیدان نبرد تاخته صفوف یرقندازان را برهم زده درمیان فوج سواران در آمد - بهر که میرسید شمشیرے حواله میکرد چون بدنش جراحت بسیار داشت در وسط فوج رسیده از اسپ درافتاد - و مطابق سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نهم هجري جان بجان آفرین (۲) سپرد - پسرانش صلابت خان و بهلول خان مورد مرحمت شده محال بالاپور و بدنپورهٔ پي پي و کرنج کانون صوبهٔ برار بجاگیر یافتند - و با جمعیت بنوکري مي پردازند *

* حرف الباء *

* بیرام خان خانخانان *

بسه واسطه بعلي شکر بیگ بهارلو (که از اعاظم طوائف ترکمان قراقویونلو ست) میرسد - در زمان ارتفاع دولت این سلسله مثل قرا یوسف و پسرانش قرا سکندر و میرزا جهانشاه (که بسلطنت عراق عرب و آذربایجان رسیدند) علي شکر بیگ ولایت همدان و دینور و کردستان اقطاع یافت - تا حال آن ولایت بقلمرو علي شکر مشهور است پسرش پیر علي بیگ (۳) در زمان حسن پادشاه آقا قویونلو (که باستیصال

(۲) در [بعضے نسخه] بجهان آفرین (۳) نسخهٔ [ب] میر علي بیگ *

قراقوئیلو پرداخت) بحصار شادمان آمده نزد سلطان محمود میرزا
رزے چند بسر برده بفارس شتافت - و با حاکم شیراز محاربه کرده
منهزم گشت - و در همان ایام بر دست امرای سلطان حسین میرزا
کشته شد - و پس ازان پسرش یار بیگ در زمان شاه اسمٰعیل صفوي
از عراق برآمده در بدخشان سکونت گرفت - و ازانجا نزد امیرخسرو
شاه بقندز رفت - و پس از انقضای دولت او با پسر خود سیف علي
بیگ (که پدر بیرام خان باشد) ملازم بابر پادشاه گردید - بیرام خان
در بدخشان متولد شد - و بعد از فوت پدر ببلخ رفته تحصیل علم
مي‌نمود - در شازده سالگي بخدمت جنت آشیاني آمده روز بروز
در ظل عنایت تربیت مي یافت - تا بسعادت قرب و مصاحبت
و امارت رسید - و در قضیهٔ نامرضیهٔ تفوج جان‌سپاریها کرده (۲) سنبل‌زویه
افتاد - و براجه متر سین (که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود)
در قصبهٔ لکهنور التجا برد - چون این خبر بشیر خان رسید طلبداشت
در راه مالوه باو پیوست - شیرخان برخاسته معانقه کرد - و در جلب
خاطرش سخنان فریبنده گفت - و بتقریبی برزبانش گذشت - هر که
اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است
هرکه اخلاص دارد خطا نخواهدکرد - و از نزدیک برهان‌پور بهزار گونه
بیقراري باتفاق ابو القاسم حاکم گوالیار فرار نموده سمت گجرات
راهي شد - در راه ایلچی شیر خان (که از گجرات مي‌آمد) آگاه گشته

(۲) در [بعضی نسخه] سنبهل *

کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت وجیه نمودے داشت) (۲) همراه
گرفت - بیرام خان از نیک‌ذاتي و جوان‌مردي بمبالغه گفت - که من
بیرام خانم - ابوالقاسم مردمي بجای آورده گفت - این ملازم من است
میخواهد که فدای من شود - دست ازین باز دارند - بیرام خان بدین
طریق نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابو القاسم را
از ناشناسي از هم‌گذرانیدند - بارها شیر خان میگفت - که همان زمان
(که بیرام‌خان گفت - که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند) فهمیده بودم که
با ما نمي‌سازد - سلطان محمودگجراتي نیز تکلیف رفاقت کرد - بیرام
خان قبول ننمود - و رخصت سفرحجاز گرفته ببندر مبارک سورت آمد
و ازانجا بولایت هرداوار شتافته بعزم ملازمت جنت آشیاني ره گرای
ولایت سندهه گردید - تا آنکه هفتم محرم سنه (۹۵۰) نهصد و پنجاه
در رفتم [که پادشاه از ولایت مالدیو مراجعت کرده در قصبهٔ جون
(که برکنار آب سندهه واقع است - و بکثرت حدائق و انهار ممتاز
اکثر بلاد آنجا ست) طرح اقامت انداخته بودند] شرف قدمبوس
دریافته مورد عنایت گردید - حسب اتفاق روزیکه داخل جون میشود
پیش از ملازمت اول گذرش (۳) بر جنگ‌گاه افتاد - که فوج پادشاهي
با ارغونیان محاربه داشت - بیرام خان خود را امادهٔ جنگ ساخته
مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاه نصرت‌قرین متحیر ماندند - که همانا
از جنود غیبي ست - و چون‌ظاهر شدکه بیرام‌خان است غریو از مردم

(۲) نسخهٔ [ج] داشت گرفت (۳) در [اکثر نسخه] گذارش *

برخاست - و در سفر عراق عمدهٔ ملازمان وفاکیش بود - شاه ایران هم اورا بحسن فراست و تهذیب اخلاقش منظور نظر ساخت چون شاه عالي تدر بجهت انبساط خاطر جنت‌آشياني گاهي بزم جشني ترتيب ميفرمود وگاهي طرح‌شکارے مي‌انداخت روزے (که صحبت‌چوگان‌بازي و تيق‌اندازي بود) اورا بخطاب خاني سرفراز کرد - بعد معاودت از عراق با منشور نصائح شاهي و فرمان موعظت بنيان همايوني نزد ميرزا کامران رفته بفکر صحيح خود چنان بخاطر آورد که بميرزا (که نشسته باشد) هر دو منشور دادن مناسب نيست - و استادهٔ تعظيم بجا آوردن از ميرزا مستبعد - مصحفے بدست گرفته برسم پيشکش آورد - ميرزا بجهت تعظيم آن راست ايستاد -درانوقت هر دو منشور گذرانيد - و چون جنت‌آشياني بعد فتح‌قندهار (که بموجب وعدهٔ شاه بقزلباشيه سپرده) ارادهٔ تسخيرکابل مصمم‌کردند مامنے برای‌اهل وعيال ضرور بود - لهذا قلعه را جبرا ازانها گرفته حوالهٔ بيرام خان نمودند و بشاه معذرت نوشتند - که بيرام خان قدرے طرفين است - بار حواله کرديم - و چون در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و يک بعضے فتنه سازان از جانب بيرام‌خان سخنان غير موقع بپادشاه رسانيدند خود بقندهار آمدند - ظاهر شد که آنچه گفته اند از صدق پرتو نداشت - مورد نوازش شد - و در يساق هندوستان عمدهٔ جميع سرداران و پيش‌قدمان معرکه او بوده به نيروی شهامت و جسارت فتحهای نمايان کرد خصوص در جنگ ماچهيواره - که بسرداری خود بمردم قليل با افاغنهٔ

بسيار جنگ کرده غالب آمد - و سرهند وغيره پرگنات جاگير يافته بخطابهای عاليه (يار وفادار و برادر نيکو سير - و فرزند سعادت مند) اختصاص گرفت - و در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه باتاليقی شاهزاده محمد اکبر ممتاز گشته به تنبيه سکندر خان سور و انتظام مهام صوبهٔ پنجاب با شاهزاده تعين يافت - و در همين سال دوم ربيع الآخر روز جمعه (که عرش‌آشياني در قصبهٔ کلانور مضاف پنجاب بر تخت جلوس نمودند) بيرام خان وکيل السلطنت شد - و حل و عقد امور خلافت و (تق و فتق جنود نصرت برای صواب نمای‌او تفويض يافت و بخطاب والای خانخانان کوس‌ناموری بلندآوازه ساخته درمخاطبات بخان بابا مخاطب گشت - و در سنه (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج با سليمه سلطان بيگم (که جنت آشياني در حيات خود با بيرام خان نامزد کرده بودند) عقد ازدواج اتفاق افتاد *

از صبيهٔ ميرزا نورالدين محمد و خواهر زادهٔ جنت‌آشياني ست ميرزا پسر علاءالدين محمد - و از پسر خواجه حسين - که بخواجه‌زادهٔ چغانيان (۲) شهرت دارد - و نبيره زادهٔ خواجه حسن عطار - و ايشان بيواسطه فرزند خواجه علاءالدين - که خليفهٔ خواجه نقشبند اند - صبيهٔ شه بيگم دختر علي شکر بيگ جد سيوم بيرام‌خان (که در خانهٔ سلطان محمود بن سلطان ابوسعيد بود) بخواجه زاده منسوب شده - بملاحظهٔ اين نسبت گيتي ستاني دختر خود کلبرگ بيگم را بميرزا انتساب

(۲) نسخهٔ [۱] جغائيان *

فرمودند - و بدین مناسبتها این نسبت واقع شد - بیگم طبع موزون داشته مخفي تخلص میکرد - این شعر مشهور ازوست * شعر *

* کاکلت را من ز مستي رشتهٔ جان گفته ام *

* مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام *

بعد فوت بیرام خان عرش‌آشیاني بیگم را بنکاح خود آوردند - در سال هفتم جهانگیري فوت کرد *

سبحان الله باین ترب و منزلت و آن استقلال و اقتدار و آن همه دانائي و معامله داني و وفور اخلاص و عقیدت اموري چند از نیرنگي تقدیر برلوحهٔ ظهور نقش‌بست - که مزاج عرش‌آشیاني ازان بزرگ منش منحرف گشت - و في‌الحقیقت فتنه سازان حسد آگین از ناتوان‌بیني و خود غرضي یکي را بصد رسانیده مزاج پادشاه نوجوان را برگردانیدند - و خوشامد سازان خانه برانداز طبع آن امیر کهن سال را از جا بردند - که آنچه بایست بمراعات آن نپرداخت - چنانچه روزے بیرام خان بکشتي سیر دریای جون میکرد - یکے از فیلان پادشاهي از جوش مستي بآب درآمده بطرف کشتي دوید - اگرچه فیلبان بزور تمام نگاهداشت اما خانخانان بتوهمے که داشت اضطراب بسیار نمود - و پادشاه بمراعات خاطر او فیلبان را نزد او فرستادند او حفظ توره نکرده فیلبان را گردن‌زد - ازین حرکت نهایت مزاج پادشاه برآشفت - و مفارقت او و ترک مدارا بدو تصمیم نمودند - چنانکه

در سنه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت عرش‌آشیاني از آگره بجهانهٔ

شکار روانهٔ دهلي شدند - و درانجا رسیده بطلب امرا احکام فرستادند و شهاب‌الدین احمدخان باستصواب ماهم انکه بتمشیت مهمات ملکي مامور شد - خانخانان میخواست خودرا بملازمت رساند - عرش‌آشیاني پیغام فرستادند که درین مرتبه دیدنها نخواهد شد - بهتر اینکه بحضور نیاید - برخے برانند که پادشاه بعزیمت صرف شکار برآمده چون بسکندر آباد دهلي رسید بترغیب ماهم‌انکه بشوق ملازمت مریم‌مکاني ارخای عنان بدهلي نمود - هیچ از جانب بیرام‌خان غبارے برحاشیهٔ خاطر نبود - اگرچه حساد و اشرار از ابتدا در فکر آن بودند (که طرح دیگر بر روی کار خودها آورده مدعا یاب شوند) و بقابو سخنے (که موجب بےالتفاتي شود) بحضور میگفتند خصوص ادهم‌خان و مادرش ماهم انکه اما چون صفای عقیدت بیرام خان در مرآت ضمیر پادشاهي منطبع بود آن حرفهای بے فروغ پذیرائي نمي‌یافت - لیکن چون گفته اند *

* شعر *

* هرچند باغیار عنایت نظرے هست *

* گوئیم بدیشان که سخن را اثرے هست *

اهل عناد (که فرصت جو بودند) درین وقت کدورتها ذهن‌نشین ساختند *

بالجمله او هم از راه درست اعتقادي خود اکثر سلطنت را بامرای عمده روانهٔ حضور کرده درخواست سفر حجاز نمود - و باز بوساوس بد نفسان چند خود را بمیوات انداخت - و چون آوازهٔ فوج

پادشاهي بتعاقب او شهرت گرفت همه مردم پادشاهي ازو جدا شدند او هم تمن توغ و علم و نقاره و ساير ادوات امارت مصحوب حسين قلي بيگ هشير زادهٔ خود بحضور فرستاد - و بامرا (که نامزد (۲) تعاقب شده بودند) نوشت - که من از همه دست برداشته ام - برای چه تصديع ميکشيد - مرا از مدتها زيارت عتبات عاليات نصب العين همت بود - الحال سررشتهٔ روائی مقصود بدست افتاد - ناچار امرا نيز برگشتند - چون رای مالديو راجهٔ جودهپور سر راه گجرات بود و با خان نزاع داشت از ناگور به بيکانير شتافت - و رای کليان مل زميندار آنجا بقدم اخلاص پيش آمده لوازم مهمانداري بتقديم رسانيد - درين اثنا شهرت يافت که ملا پير محمد از گجرات رسيده بتعاقب مامور شده - فتنه انگيزان مزاج بيرام خان بر شورانيدند - و قرار مخالفت داده بپنجاب عنان تاب ساختند - و باز بفريب کالپتره سرايان تيره بخت پرده از روی کار برداشته رو به پنجاب گذاشت - و در جمع مردم کوشيده بامرای اطراف نوشت - که ارادهٔ سفر حجاز داشتم - ليکن چون معلوم شد (که ماهم الله و غيره مزاج پادشاهي را متحرف ساخته آوارگی مرا بخود نسبت ميدهند) لهذا بخاطر رسيد که يک دفعه سزای بد کرداران داده متوجه سفر مبارک شوم و ملا پير محمد شرواني را (که درينولا علم و نقاره يافته متعهد اخراج من گشته) دريابم *

(۲) نسخهٔ [ج] نامزد شده بودند *

بالجمله همين چيزها باعث برآشفتگی او شده مغلوب غضب گرديد - و نتوانست خود را باز داشت - مفتنان هم فرصت ديده زياده تر مزاجش را بشورش آوردند - بهر تقدير چون بغي خانخانان باعلان رسيد عرش آشياني اتکه خان را صفدلا ساخته خود هم متعاقب از دهلي برآمدند - دران وقت خانخانان در گرفتن جالندهر اهتمام داشت - آمدن اتکه خان معلوم کرده بمقابله (۲) شتافت - و بعد محاربهٔ سخت خانخانان هزيمت يافته در تلواره (که جائے ست مستحکم در کوه سوالک) براجهٔ آنجا راجه گنيس (۳) پناه جست - چون صيت وصول موکب اکبري بنواحی کوهستان رسيد مردم پيش آهنگ او از قلعه برآمده جنگ نمودند - گريزند دران زد و خورد سلطان حسن خان جلاير از لشکر پادشاهي کشته شد - و سر او را بريده نزد خانخانان بردند - بے اختيار گريسته گفت زندگی من گرای آن نميکند که باعث خون اين قسم جماعه شوم - بقاسف تمام جمال خان غلام خود را بحضور فرستاده درخواست عفو جرائم نمود - عرش آشياني منعم خان را با امرای ديگر درون کوه فرستاد - که بعهد درست طمانينت افزای خاطر بيرام خان شده بملازمت بيارند - در ماه محرم سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت سال پنجم خانخانان بحوالی ازدو رسيد - جميع امرا پذيرا گشته باعزاز تمام آوردند - و چون روبرو آمد زرپاک در گردن انداخته سر بپای پادشاهي گذاشت - و به های های گريست - عرش آشياني

(۲) نسخهٔ [ب] بمقابل (۳) يا گنيش

از کمال رأفت در آغوش گرفته رو پاک از گردن او برداشتند - و پرسش احوال فرموده بدستور معین حکم نشستن فرمودند - و خلعت فاخره (که در بر داشتند) التفات فرموده رخصت زیارت اماکن شریفه دادند چون بشهر پتن متعلقهٔ گجرات (که پیش ازین بنهروالهٔ موسوم بود) رسید چند روز جهت آسایش محمل اقامت کشاد - دران ایام موسی خان فولادي حاکم آن شهر بود - و طوائف افغانان بر سر او جمع آمدند ازان جمله مبارک خان لوهاني (که پدر او در جنگ ماچهیواره بقتل رسیده بود) انتقام بخاطر آورد - و نیز زن کشمیری سلیم شاه با دخترے که ازو بود همراه قافلهٔ بیرام خان عزیمت حجاز داشت و مقرر شده بود که به پسر بیرام خان نسبت نماید - ازین رهگذر هم افغانان شورشے داشتند - روز جمعه چهاردهم جمادي الاول سنه مذکور بیرام خان بسیر کولابے (که سیرگاه آن شهراست - و بسبب لنگ شهرت دارد - چه هزار بتخانه در روبهٔ آن حوض است) رفته - در وقت فرود آمدن از کشتي آن جاهل چنان وا نمود که برای دیدن آمده وقت ملاقات خنجرے حواله کرد - که کارش تمام شد - درین وقت کلمهٔ (الله اکبر) بر زبان خانخانان رسیده ازین عالم در گذشت و بسعادت شهادت (که از مدتها بدعا میخواست - و از اهل الله استدعا میکرد) فایز گردید - گویند حجامت و غسل روز چهار شنبه بنیت شهادت از سالها ناغه نمي کرد - چنانچه در زمان استقلال یکے ازسادات ساده لوح این را شنید - و در مجلس او برخاسته گفت - به نیت

شهادت نواب فاتحه خوانیم - تبسم کرده گفت - میر این چه غم‌خواري ست - شهادت میخواهم - اما نه باین زودي *

القصه از وقوع این سانحه هر کدام از ملازمان بجائے شتافت و بیرام خان در خاک و خون افتاده - جمعے از فقرا قالب خونین او را برداشته حوالی مقبرهٔ شیخ حسام (که از مشائخ آنجا بود) بخاک سپردند - و بعد ازان بسعي حسین قلي خان (۲) خانجهان بمشهد مقدس مدفون گشت - قاسم ارسلان مشهدي در تاریخ این واقعه گوید - و گویند او پیش ازین سانحه بمدتے در خواب دریافته گفته بود * بیت *

* بیرم بطواف کعبه چون بست احرام *
* در راه شد از شهادتش کار تمام *
* در واقعه هاتفے پی تاریخش *
* گفتا که شهید شد محمد بیرام *

نعش خان را بدهلي نقل نموده حسب وصیت در سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج بمشهد رضویه بردند - بیرام خان در شعر بسیار درست سلیقه بود - تصانف غرا (۳) و در اشعار استادان دخلهای بجا دارد و آنهارا جمع نموده دخلیه نام کرده - گویند زمانے (که بیرام خان درقندهار بود) جنت آشیاني این رباعي نوشتند * رباعي *

(۲) در [بعض نسخه] حسین علي خان (۳) در [بعض نسخه] قصائد غرا دارد - و در اشعار اوستادان دخلهای بجا *

* ای آنکه انیس خاطر محزونی *
* چون طبع لطیف خویشتن موزونی *
* بے یاد تو من نیم زمانے هرگز *
* اما تو بیاد من محزون چونی *

* بیرام خان در جواب نوشت * * رباعی *

* ای آنکه بذات سایهٔ بیچونی *
* از هر چه ترا وصف کنم افزونی *
* چون میدانی که بیتو چون میگذرد *
* چون میپرسی که در فراقم چونی *

گویند شبے همایون پادشاه با خان مخاطبه داشت - و او را غفلتے دست داد - فرمودند بتو میگویم - خان متنبه شده گفت پادشاهم حاضرم - لیکن شنیده ام که در ملازمت سلاطین حفظ چشم و در خدمت درویشان نگاهداشت دل و پیش علما پاسبانی زبان باید کرد - درین فکر بودم - که چون در حضرت هرسه چیز جمع شده - کدام یک را توانم نگاهداشت - پادشاه را این لطیفهٔ او بدراهة خوش آمد تحسین نمودند (۲) *

صاحب طبقات اکبري نوشته که بیست و پنج کس از ملازمان بیرام خان بمنصب پنجهزاري رسیده صاحب علم و نقاره شدند حق این ست که بیرام خان بفضل و کمال و صلاح و تقوی و همت

(۲) نسخهٔ [ج] فرمودند *

و کرم آراستگي داشت - و مدبر شجاع و کاردان قوي دل بود - نظر بر اسباب ظاهر حقے عظیم برین خانوادهٔ عالیهٔ تیموریه ثابت کرد در چنین تخالل ایام [که هنوز سلطنت همایون پادشاه انتظامے نگرفته بود که از میان رفت - و پادشاهزاده خوردسال ناتجربه کار - سواي پنجاب تمام ممالک از تصرف بدر رفته - افغانان باآن همه کثرت و هجوم بدعوی سلطنت لوای انا والغیري مي افراشتند - و درهرگوشه وکنار واقعه طلبان طبل مخالفت مي زدند - امراي چغتایه (که دلده اقامت هندوستان نبودند) مشورت رفتن کابل میدادند - میرزا سلیمان تابو یافته در کابل خطبهٔ خود خواند] بمحض نیروی جگرداري و ثبات پائي و حسن تدبیر مایه و فکر رضیهٔ بیرام خان آب رفته بجو آمد - و سلطنت را استقراري بهمرسید - عرش آشیاني هم بانواع دلجوئي و نوازش جمیع مهام مفوض بدو داشته تسمها ازو گرفت - که آنچه مناسب و صلاح کار باشد بعمل آرد - مداهنه و مراعات کسے منظور نباشد - واز لومت لایم نترسد - و این مصرع خواند * * مصرع *

* درست گو درست شود هر دو جهان دشمن باش *

چون روز بروز اقتدار و تسلط خانخانان زیاده تر شد خار خار حسد در دلها شکست - ناتوان پیشان حسد پیشه (۲) به شقیقه سازي و نمامي دروغ و راست را باهم مي بافتند - و یکے را بصد رسانیده مزاج پادشاهي منحرف میساختند - خانخانان هم در اقتدار و استقلال

(۲) نسخهٔ [ج] نفاق پیشه *

خود دیگرے را بچشم اعتبار نیاورده اعتنا بشان آنها نمي‌کرد اما بدمظنگي و توهم بخود راه داده بود - که زود از جا در مي‌آمد پس از برهمزدگي هم خانخانان اصلا ارادهٔ بغي نداشت - بمجرد ابلاغ پیغام پادشاهي (که میر عبداللطیف قزویني آورد) اثاثه و اسباب امارت بحضور فرستاده ارادهٔ سفر حجاز نمود - فتنه اندوزان طرفین نگذاشتند - مخالفان بزمینداران سر راه نوشتند - که نگذارند بسلامت بدر رود - و موالف باغرا و اغوا پرداخت - که مردمے (که در هیچ مرتبه نبودند) برانداختن شما را بحسن تدبیر خود بسته بکامیابي نازش نمایند - و شما را با این همه حقوق بذلت و خواري برآرند (۲) - مردن بناموس به از زیستن بعار است - و بجائے رسانیدند که موجب خسار و نکال او گردید * نکته * آدمي‌را خویشتن بیني وحب جاه بروز بد مي‌نشاند - و در مهالک و آفات مي‌اندازد - ازین‌است که حب دنیا راس الخطایا ست * * بیت *

* آفت سر و برگ هوس‌آرائی جاه است *
* سر باختن شمع ز سامان کلاه است *

* بهادر خان شیبانی *

محمد سعید نام - برادر خانزمان علي قلي‌خان - و از امرای پنجهزاری اکبري ست - در وقت نهضت الویهٔ همایوني بتسخیر هندوستان زمین‌دار بدو تفویض یافته بود - بعد چندے از بدسوشتي

(۲) در[بعضے نسخه] برانند .

هوای‌گرفتن قندهار در سرش پیچید - و خواست که بمکر و خدیعت کار پیش برد - میسر نشد - ناچار اوباش واقعه طلب گرد آورده آمادهٔ جنگ و جدال گشت - شاه محمد خان قلاتي (که از طرف بیرام خان بمحافظت قلعه مي پرداخت) کومک هندوستان را دور دیده قلعه را استحکام داده بشاه ایران ملتجي شد - و حسب طلب او فوجے از قزلباش رسیده ناگهاني بر سر بهادر خان ریخت او جنگهای سخت کرده کارے نساخت - زر بگریز آورد - چون نتوانست دران‌ضلع بسر برد سال دوم جلوس وقتے (که عرش‌آشیاني بمحاصرهٔ مانکوت اشتغال داشتند) شرمگین بدرگاه آمد - و بوسیلهٔ سفارش بیرام خان عفو تقصیر او شده ملتان از تغیر محمد قلي خان برلاس بجاگیرش مقرر گشت - و در سال سیوم بهادر خان با بسیارے از امرا بتسخیر مالوه نامزد گشته - در همان ایام برهمزدگی دولت بیرام خان بمیان آمد - خان مذکور اورا باز گردانید - تا خود آن ولایت را در حیطهٔ تصرف آورد - و باز ازین‌فکر برگشت - بهادر خان در دهلي بحضور رسیده بصوابدید ماهم انکه منصب بزرگ وکالت حوالهٔ او شد - چندروزے نکشید که اثاره به تیولش مقرر گشته رخصت یافت - سال دهم (که خانزمان برادر کلانش مخالفت ورزید) اورا باتفاق سکندر خان اوزبک بولایت سرحد فرستاد - که ازان راه بهند درآمده خلل انداز شود - ازین جهت عرش آشیاني فوجے بسرداری میر معز الملک مشهدي تعین کرد - هرچند بهادر خان

درعجززد و گفت مادرم با ابراهیم خان اوزبک بحضور شتافته عفو تقصیرات من و برادرم شد میر معزالملک قبول ننموده بجنگ درآمد - اگرچه سکندرخان (که با او همداستان بود) رو بفرار گذاشت اما بهادرخان بر قول میر معزالملک زبخت - شاه بداغ خان (که از امرای سپاهي منش بود) دستگیر گشت - و میر بهزیمت رو آورد چون عفو جرائم خانزمان و او شده بود تلافي این حرکت در تواخي افتاد - و ازانجا [که عفو جرائم مشروط بدان بود (که تا الویهٔ پادشاهي درین ضلع ظلال افکن است خانزمان از آب گنگ نگذرد) و همین که عرش آشیاني بسیر قلعهٔ چناگه (۲) توجه فرمود علي قلي خان مساهله نموده از آب گنگ گذشت] پادشاه بغضب در آمده برسر او ایلغار نمود - و باشرف خان (که در جونپور بود) حکم رفت - که مادرش را مقید سازد - بهادر خان ازین ماجرا آگهي یافته بتعجیل تمام بر سر جونپور شتافته بر قلعه دست یافت - و اشرف خان را مقید نموده مادر خود را از قید برآورد - و جونپور و بنارس را یغمائي کرده تا مراجعت پادشاه خود بدر زد - اما باز بسبب صفح جرائم خانزمان و بعجز و ضعیف نالیي منعم خان بتدارک بے اعتدالیهای بهادر خان متوجه نشدند - تا آنکه سال دوازدهم سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار هجري همراه برادر از کمال بے آزرمي و ناحق شناسي با عرش آشیاني عرصهٔ مبارزت پیمود - چون باباخان قاقشال بر فوج

(۲) یا بسوی *

خانزمان حمله برد بهادر خان مقابل گشته اورا برداشت - ناگاه اسپش تیرخورده چراغ پا شد - و بر زمین انداخت - مردمش از مشاهدهٔ این حال متفرق گشتند - دلاوران فوج فیروزي بر سرش هجوم آوردند - وزیر جمیل بیگ (۲) (که هفتصدي منصبدار آن وقت بود) از یدذاتي و آزمندي چیزے گرفته رها کرد - درین اثنا دیگرے باو رسیده اورا ردیف خود ساخت - و نزد پادشاه آورد - عرش آشیاني فرمودند - بهادر خان ما با شما چه بد کردیم - که این همه باعث فتنه و فساد شدید - گفت الحمدلله علی کل حال - شاید هنوز بے حقیقتی خود مجزوم نبود - والا حرف ندامتے بر زبانش میگذشت - بالجمله دولتخواهان درهمان وقت بشهباز خان حکم شد - که بدم شمشیر گردنش از بار سبک ساخت - طبع موزون داشته شعر میگفت این مطلع ازو ست * بیت *

* آن شوخ جفا پیشه دگر سنگ گرفته *
* گویا بمن خسته ره جنگ گرفته *

* باز بهادر *

بایزید نام پسر شجاعت خان سور - که بزبان عوام هند بسجاول خان مشهور است - چون شیرشاه مالوه را از ملو خان مخاطب بقادرشاه بر گرفت مشار الیه را (که از امرا و خاصه خیلان او بود) سپه سالار آن دیار ساخت - و در زمان سلیم شاه بحضور شتافته بعد چندے

(۲) نسخهٔ [ج] وزیر بیگ *

ناخوش[۲] شده برخاسته بمالوه آمد - سلیم شاه فوج‌کشي‌نمود - او پناه براجهٔ درنگر برد - آخر سلیم شاه اورا بعهد و پیمان پیش خود طلبیده همراه نگاهداشت - و مالوه بامرا تقسیم نمود - پس ازان در زمان عدلي بتازگي حکومت مالوه یافته میخواست خطبه و سکه بنام خود کند - در سنه (۹۶۲) نهصد و شصت و دو باجل طبعي درگذشت - باز بهادر بجاي پدر نشست - و اکثر مخالفان را برانداخته در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه چتر بر سر گرفته خطبه بنام خود خواند - و تمام مالوه را بحیطهٔ تصرف در آورده فوجے بر سر گڈهه (که ملکے‌ست وسیع) کشید - و از راني درگاوتي (که ریاست آن ولایت مي‌نمود) شکست یافته بتلافي آن نپرداخت - و مشغول بعیش و عشرت شد - و بنای دولت خود را بر آب و باد گذاشت یعني بمرتبهٔ شیفتهٔ باده پیمائي و نغمه آرائي گردید که شب از روز نشناخته غیرازین در امر دیگر هیچ کارے نمي‌پرداخت *

باده را حکمت اساسان قدرے معین و زمانے مشخص قرار داده بملاحظهٔ ترتیب ترکیب عنصري نسبت ببعضے طبائع و امزجه تجویز فرموده‌اند - و بنغمه دانش پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر (که از فرط اشتغال بمهمات دنیوي بهم رسد) بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه نموده - نه آنکه هر دو را از مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامي را که بدل ندارد

(۲) نسخهٔ [ج] ناخوش برخاسته *

بدان گذرانند - باز بهادر (که خود در فنون سرود و نغمه استاد وقت بود) در فراهم آوردن پاتران همگي همت مصروف داشت - همه بحسن نغمه طاق - و نغمهٔ حسن آنها مشهور آفاق - سرآمد آن طایفه روپ متي[۲] نام - گویند پدمني بود - که قسم اول است از اقسام اربعهٔ نسوان - که دانشوران هند تقسیم کرده اند - یعني آنچه صفات خوب زنان است از روی ترکیب عنصري درو مي‌باشد - و باز بهادر را با او علاقهٔ غریب بود - اشعار هندي پیوسته در عشق او گفتے - و دلے خالي کردے - داستانهای حسن و عشق اینها تا حال بر زبانها شایع است *

در سال ششم اکبري سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هجري ادهم خان کوکه با امرای دیگر بتسخیر مالوه تعین شد - باز بهادر در کوهی سارنگپور (که مقر او بود) قلعه کرده نشست - و جنگ مي‌نمود - و مردمش همه (که آزرده خاطر بودند) تن ده نگشتند آخر محاربهٔ سخت نموده هزیمت خورد - چون چند کس اعتمادي بر سر زنان و پاتران گذاشته بود (ده اگر خبر شکست من رسد همه را ته تیغ کشند - چنانچه رسم هندوستان است) چون صورت شکست نمودار شد نقش حیات چندے بآب شمشیر محو گشت - و جمعے زخمي شده رمقے از زندگي بودند - و بعضے را نوبت نرسید - افواج پادشاهي بشهر در آمد - فرصت نشد که دیگر بدان امر پردازند

(۲) در [بعضے نسخه] روپ مني - یا روپ بتي باشد *

ادهم خان همه را متصرف شده بجست و جوی روپ‌متي (که زخم کاري داشت) افتاد - چون این نغمه بگوش او رسید وفا بجوش آمد پیالهٔ زهر هلاهل بدوستکامی بازبهادر مردانه درکشید *

و چون از تغیر ادهم خان حکومت مالوه به پیر محمد خان شرواني تفویض‌یافت باز بهادر (که درجنگلهای مابین‌خاندیس و مالوه (۲) آواره میگشت) فوجی فراهم‌آورده بآویزش درآمد - بتازگي از پیر محمد خان شکست یافته بمیران مبارک شاه والی خاندیس پناه برد - او لشکر خود همراه ساخت - درین ضمن با پیر محمد خان (که بعد فتح بیجاگڈهه با معدودے بغارت برهان پور شتافته با غنائم فراوان برگشته بود) مقابله واقع شد - از قضا هزیمت بر پیر محمد خان افتاد - او در فرار سراسیمه از دریای نربده مي‌گذشت - از اسپ جدا شده غریق بحر فنا گردید - امرای جاگیردار مالوه دل از دست داده بآگره رفتند - بازبهادر بفراغ خاطر مجددا مالوه را متصرف گشت - بسنوح این واقعه در سال هفتم عبد الله خان اوزبک (که از امرای اکبري بود) با جمعے از عمدها بضبط و ربط آن ولایت مامور شد - بازبهادر پیش از وصول جنود پادشاهي پای ثبات بلغزش داده رو بفرار آورد - و از رعب تعاقب عساکر منصوره در تنگنای کوهستان خود را انداخت - و عمرے بآوارگي بسر برد - چندگاه نزد بهرجي زمیندار بکلانه رفت - و ازانجا در گجرات بچنگیز خان و شیر خان

(۲) نسخهٔ [ب] جنگلهای خاندیس و مالوه *

گجراتي توسل جست - و پس ازان بنظام الملک دکني رو آورد و همه جا خسران زده گشته برانا اودي سنگهه پناه برد - و در سال پانزدهم عرش‌آشیاني حسن خان خزانچي را فرستاد - که او را بنوید عواطف اُمید وار ساخته بملازمت آورد - ابتدا بمنصب هزاري سرافرازي یافت - و آخرها بمنصب دو هزاري ذات و سوار رسید بازبهادر و روپ متي هردو بر پشتهٔ (که در حاق وسط تالاب اجین افتاده) آسوده اند *

* باباخان قاقشال *

بعد از مجنون خان سرآمد امرای قاقشالیه در عهد عرش‌آشیاني او بود - در جنگ خانزمان دستبردے نمایان و سبقتے شایان بکار برد - و در سال‌هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد در نخستین یورش گجرات شهباز خان میرتوزک در ترتیب یسل اهتمام مي‌نمود آن ترک معامله نشناس از نخوت و پندار بار در افتاده بدرشتي پیش‌آمد - پادشاه بجهت تادیب او و اصلاح سایر بیراه روان سیاست عظیم فرمود - و در همان ایام بهنیکو پرستاري مشمول نوازش پادشاهي گردید - پس از کشایش بنگاله (که سرکار گهوراگهاٹ در تیول قاقشالان مقرر شد) بعدفوت مجنون‌خان‌قاقشال اگرچه سري بذام پسرش جباري بیگ بود اما عمدگي به باباخان (که آقسقال آن‌طایفه بوده) بازگردید چون در ترویج و روائی آئین داغ از پیشگاه خلافت قدغنها بکار رفت متصدیان سخت گیر دکان طمع و آز بر چیده از بے پروائي و اغماض

سردار تابین (۲) باشیها را بقیمت سر مورے میکشیدند - چنانچه بابا خان مکرر بمظفر خان صاحب صوبهٔ بنگاله گفت - که هفتاد هزار روپیه بطریق ارمغان بکار پردازان گذرانده ام - و هنوز صد سوار بداغ نرسیده اصلا او بتدارک نپرداخت - چون بهمین دواعي در سال بیست وچهارم معصوم خان کابلي با چندے از تیولداران بهار گرد طغیان برانگیخت بابا خان (که قابو میجست) با برخے جاگیر داران بنگاله پیش آهنگ قدم فرسایان طریق عصیان گردید - و در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه باتفاق خالدي (۳) خان سرها تراشیده طاقیه پوشیده در شهر گور (که سابق بلکهنوتي شهرت داشت) فرود آمد - و مکرر بافواج پادشاهي زد و خورد نموده هر مرتبه بناکامي در آمد - تا آنکه بعجز گرائیده زینهاري گشت - مظفر خان با آنکه شورش صوبهٔ بهار مي شنید باستکبار زده عذر پذیر نمیشد - که یک دفعه معصوم خان با مفتنان دیگر بآمد آمد فوج حضور از صوبهٔ بهار بر آمده بفساد پیشگان بنگاله پیوست - این هردو فریق بهم متفق شده تباه کاریرا از سرگرفتند و آخر کار در سال بیست و پنجم مظفر خان را (که در تانده محصور شده بود) بدست آورده بقتل رسانیدند - و چون اختے زمانه بکامیابي برخاست و دوران بمراد گردید تقسیم ولایت و تجویز مناصب و خطاب بمیان آمد - بابا خان بخطاب خانخانان خود را

(۲) در [اکثر نسخه] تابین باشیها را قیمهٔ سرمورے (۳) در [بعضے نسخهٔ اکبر نامه] خالدین خان آورده *

ملقب ساخته ایالت بنگاله بخود نامزد نمود - و در همین سال در عین چیره دستي به بیماری خوره گرفتار گشت - هرروز دو سیر گوشت دران ریش گاه نهاده طعمهٔ جانور ساختے - و میگفت که نمک حرامي مرا بدین تباه حالي نشانده - و درهمین حالت در گذشت *

* بهادر *

پسر سعید بدخشي ست که چندے عمل گذار سرکار ترهت بود سال بیست و پنجم جلوس عرش آشیاني (که امرای بهار گرد ناسپاسي بلند ساختند) سعید پسر مذکور را در محالات متعلقه گذاشته با سرکشان پیوست - بهادر از غنوده بختي مال خالصهٔ پادشاهي را صرف سپاه نموده علم بغي برافراخت - و سکه و خطبه بنام خود کرده گویند این بیت در سکه قرار داده بود * بیت *

* بهادر ابن سلطان بن سعید ابن شه سلطان *

* پسر سلطان پدر سلطان زهے سلطان بن سلطان *

چون سعید بگفتهٔ معصوم خان کابلي رفت (که آن شوریده مغزرا باندرز ره گرای یک جهتي گرداند) او از بے آزرمي پدر را بزندان فرستاد پدر باندک زمانے بسرداری او دل نهاد - چون شاهم خان جلایر بر پتنه رفته مظفر گردید سعید مزبور دران جنگ بگو نیستي افتاد بهادر در ایام هنگامه پردازی اهل طغیان از حوالی ترهت برآمده بسیارے معموره بر گرفت - و سرکار حاجي پور در تصرف او بود

هر طرف دست و پای میزد - تا آنکه صادق خان دوجه را بر سر او فرستاد - و چپقلش نمایان رو داد - و دران آشوبگاه پیمانهٔ هستی او سال بیست و پنجم اکبري مطابق سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري لبریز گردید *

* باقي محمد خان *

کوکهٔ عرش آشیاني و برادر کلان ادهم خان است - مادرش ماهم انگه - که نسبت خاص با پادشاه بهم رسانیده - در ایامے (که عنان وتق و فتق مقدمات سلطنت باختیار او بود) شادی کدخدائی خان مذکور شروع نمود - پادشاه بنابر خاطرداشت او دران عشرتخانه تشریف بردند - خان مزبور بپایهٔ سه هزاري رسید - از تاریخ شیخ عبدالقادر بدارني معلوم میشود که در سال سیم جلوس در ولایت گذهه‌کتنکه (که بجاگیر خان مزبور مقرر بود) داعی حق را لبیک اجابت گفت *

* پایندہ خان مغل *

برادر زادهٔ حاجي محمد خان کوکي پسر بابا قشقه برادر کوکي‌ست - که از امراي عظام فردوس مکاني بوده - حاجي محمد در اکثر یورشها با رکاب همایوني شرف اختصاص داشت - در مهم بنگاله بهمراهی آن پادشاه مشمول نوازش بود - پس از فتح صوبهٔ مذکور چون پادشاه در جنت آباد رحل اقامت انداخت و شیر خان سور بنارس را بتصرف آورده قدم فتنه خیز در نواح

جونپور گذاشت خان مذکور از پیش پادشاه گریخته نزد میرزا نورالدین محمد (که در قنوج جا داشت) رسید - و میرزا هندال را برین پله آورد که خطبه بنام خود خواند - چون در جنگ شیر خان سور مکرر چشم زخم بفوج پادشاهي رو نمود پادشاه از نواح قنّوج و بهکر شده کارے نساخته متصل قندهار رفت - و درانجا نیز بنابر نفاق میرزا عسکري پا قایم نتوانست شد - لهذا عزیمت عراق مصمم کرده بدان صوب شتافت - پس از وصول به سیستان حاجي محمد از میرزا عسکري جدا شده بموکب همایوني پیوست - و در سفر عراق و یورش قندهار و مهم کابل در رکاب سلطاني مصدر ترددات بود - آخر حال چون بداندیشی او سمت ظهور یافت او را با برادرش شاه محمد (که در بدآموزي و بےاندامي استاد بود) گرفته عالم را از لوث وجود آنها پاک گردانید - گویند حاجي محمد در جرأت منفرد بود - شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتکارے مي‌باید - روز قبق اندازي او قبق زد - و از پادشاه جلدو گرفت - پایندہ محمد سال پنجم اکبري همراه منعم خان از کابل آمده شرف بساط بوس دریافت - و در آخر همین سال بهمراهی ادهم خان بنابر فتح مالوه تعین گردید - و سال نوزدهم بهمراهی منعم خان خانخانان بتسخیر بنگاله شرف رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم بهمراهی راجه بهگونت داس به تنبیه رانا پرتاب دستوري

(۲) (۳)

(۲) (نسخهٔ [ب] سال (۳) نسخهٔ [ب] بهگوانداس *

یافت - و در جنگ خانخانان عبدالرحیم (که با مظفر گجراتي (رداد) سردار هراول بود - سال سي و دوم اقطاع در گهوڑا گهاٹ یافته بدان صوب مرخص گردید *

* پیشرو خان *

مهتر سعادت نام از غلامان جنت‌آشیاني‌ست - که شاه طهماسپ دارای ایران داده بود - و در تبریز تربیت یافته - همواره در خدمت آن پادشاه گذراندے - وپس از ارتحال‌آن مغفور درخدمت عرش‌آشیاني بکارها پرداختے - سال نوزدهم پادشاه او را بنابر گذارش بعضے مراتب بامرا بصوب بنگاله تعین نمودند - چون عجلت لازمهٔ این کار بود او کشتي سوارہ براہ دریای گنگ روانه گردید - و پس از وصول بحدود تعلقهٔ گجپتي (۲) (که از زمینداران نامور صوبهٔ بهار بود) بدست کسان او گرفتار گشت - چون جگدیس پور (که محکم‌ترین ماوای گجپتي بود) بتسخیر در آمد و او کنج نشین زاویهٔ خمول شد بوالعجبی تقدیر خان مذکور را ازان بلیه رستگاري بخشید گویند مردم بسیارے (که بدست آن بغاوت سرشت گرفتار بودند) اکثرے را روانهٔ نیستي‌سرا گردانید - خان مذکور را نیز بهمین اراده حوالهٔ کسے نمود - دلش یاري نکرد - بدیگرے سپرد - او هر چند صرف قوت نمود شمشیر از نیام بر نیامد - نا چار باشارهٔ گجپتي (که دران وقت سراسیمگي داشت) بر فیل با خود نشانده روان شد

(۲) در [بعضے نسخه] جگپتي *

اتفاقا فیل انس نا گرفته و بد رفتار بود - آن مرد خود را بپایان انداخت - فیل لگدے بر زده آواز هولناک نموده رو بگریز نهاد - وازان صدای مهیب هر یکے از فیلان بناحیت شتافت - فیل سواری خان مذکور به بیابانے رسید - خان مذکور خواست که هر دو دست رسن‌بستهٔ خود در گلوی فیلبان انداخته بافشرد - فیلبان بفراوان سعي خود را پایان انداخته نجات خود درگریز شمرد - قریب طلوع صبح فیل آرامش گزید - خان مذکور خود را بزیر افکند - و پس از افاقه رو براہ آورد درین ضمن سوارے از منتسبانش (که بجست وجوی او مي‌گردید) در چار شد - و او را براسپ خود سوار کرده راهي گشت - سال بیست و یکم خان مزبور بحضور رسیده بملازمت پیوست - بعدچندے باندرز گوئی نظام الملک دکني (که دست از آمیزش مردم کشیده بزاویهٔ تنهائي بسر مي‌برد) دستوري یافت - و سال بیست و چهارم آصفخان ملازم او را با تنسوقات بحضور آورد - پستر بنصیحت‌گذاری بهادر خان پسر راجي علي خان حاکم آسیر رخصت پذیرفته چون در نگرفت و پادشاه محاصرهٔ قلعهٔ مزبور فرمود روز مفتوح شدن مالي‌گڈهه تردد شایسته نمود - و تا سال چهلم اکبري بمنصب سه صد و پنجاهي رسیده - و پس از فوت آن پادشاه مورد عنایت جهانگیري گردیده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري سرمایهٔ عزت اندوخت - و بخدمت فراشخانه مامور بود - سال سیوم مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري رخت سفر بمنزل عقبی برد

پادشاه نظر بحقوق او خدمت یک پیشخانه بپسر او مرحمت فرمود *

* بهادر الملک *

گویند اصل وطن او پنجاب است - مدتے بنوکری سلاطین دکن گذرانیده پستر بدرگاه عرش‌آشیاني ملتجي گشته غاشیهٔ بندگي بر دوش گذاشت - سال چهل و سیوم قلعهٔ پونار مضاف صوبهٔ برار بر دست او کشایش یافت - آن قلعه ایست برقلے بنا نهاده سه طرف او آب ندي ست - که هرگز پایاب نمي‌شود - پس ازان مکرر در جنگها مصدر گوناگون تردد شده نامے بهاد مردي بر آورد سال چهل و ششم (که اورا باتفاق حمید خان بنگاه‌بانی ملک تلنگانه گذاشتند) ملک عنبر فوجے از ملک (۲) برید همراه گرفته شورش آغاز نهاد - اینها با کم جمعے بغرور مردانگي پای مقابله افشردند و در کنار دریای مانجرا آویزش درگرفت - و بقضای آسماني شکست برینها افتاد - حمید خان دستگیر شد - نام برده بفراوان سعي از آب گنگ برگذشته به پناه (۳) گاه در آمد - در سال هشتم جهانگیري بعطای علم کامیاب گردید - و سال نهم باضافهٔ منصب و عنایت فیل ممتاز شد - وقت موعود پا در دامن عدم کشید - گویند سجع نگین او این مصرع بود * * مصرع *

* مقبول درست هرکه شود او بهادر است *

---

(۲) نسخهٔ [ا] ملک نربد - اما غالبا ملک برید صحیح است (۳) در [چند نسخه] به بناگاه *

* بیرم بیگ ترکمان *

میر بخشی ایام شاهزادگی فردوس‌آشیاني ست - و دران وقت از عمده‌های دولت ایشان بود - بمنصب عالي و خطاب خاندوراني امتیاز داشت - چون شاهزاده بسبب کافر نعمتی رستم خان شغالي از مقابل سلطان پرویز برگشته از نربده عبور نموده کشتیها بجانب خود کشیده گذرها را بتوپ و تفنگ استحکام داد بیرم‌بیگ را بسرداری جمعے در کنار آب گذاشته خود ببرهانپور شتافت - چون مهابت خان با سلطان پرویز بساحل نربده رسید رو بروی بیرم بیگ رزم طلب گشت - پیوسته از طرفین جنگ توپ و تفنگ میشد - مهابت خان عبور متعذر دیده دست بگریزي و حیله زد - و بوساطت راو رتن بخانخانان میرزا عبد الرحیم بچاپلوسي نوشت و خواند نموده سلسله‌جنبان آشتي گردید - خانخانان نیز بشاهزاده شاهجهان مبالغه نمود - که خدمت این صلح بعهدهٔ بنده مقرر شود - اگر خاطر خواه ملازمان صورت‌پذیر نگردد فرزندان مرا سیاست فرمایند - و برطبق آن قسمهای غلاظ در میان آورد - چون آوازهٔ صلح انتشار یافت در احتیاط گذرها هم تهاونے رو داد - مهابت خان پیش از رسیدن خانخانان وقت شب از آب گذشت - و خانخانان نیز آن همه عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته بمعسکر پادشاهي پیوست - ناگزیر بیرم بیگ زوانهٔ برهان پور شد - پس ازان در یورش بنگاله چون حوالی بوردان مخیم شاهي گردید صالح بیگ برادر زادهٔ آصف خان جعفر

فوجدار آنجا با وصف حصار خام متحصن گشت - عبد الله خان بلوازم محاصره پرداخته کار برو تنگ ساخت - نا چار برآمده حسب الحکم شاهي محبوس زندان ادب شد - و سرکار بردوان بجاگیر بیرم بیگ مرحمت شده بتنسیق آن اُلکا رخصت گرفت چون شاهزاده پس از ضبط ولایت بنگاله ببهار شتافته آن مملکت را بدست آورد بیرم بیگ از بردوان رسیده بحراست صوبهٔ بهار اختصاص گرفت - پس ازانکه شاهزاده را بحوالی بنارس تقابل و مواجهه با لشکر پادشاهي اتفاق افتاد و وزیر خان بایالت بهار تعین گشت بیرم بیگ حسب الطلب بدولت حضور کامیابي اندوخت - روزے (که سلطان پرویز محمد زمان بخشی خود را از دریا گذرانید) بیرم بیگ خاندوران مامور شد - که قابو یافته دستبردے نماید - او از فرط غرور و نخوت محمد زمان را بنظر اعتبار نیاورده باندک مایه مردم در جائے (که دریای گنگ و جون بهم پیوسته) بر سرش تاخته زخمها برداشت - و جان را رایگان در باخت - پسرش حسن بیگ از عرصهٔ نبرد زخمي برآمده پس از چندے او نیز در گذشت *

* بهادر خان اوزبک *

ابوالنبي نام از بزرگ زادهای توران است - در عهد عبدالمومن خان بعمدگي رسیده حکومت مشهد مقدس داشت - پس از کشته شدن خان مزبور هرچند باقي خان بدلاسا پرداخت بدستاویز عزم زیارت کعبه نجات جسته بهندوستان آمد - و سال چهل

و هشتم ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بمنصب در خور نوازش یافته بعنایت کمرخنجر مرصع کام دل برگرفت - و پس از جلوس جهانگیري چهل هزار روپیه در مدد خرج یافته با پنجاه و هفت منصبدار بکمک شیخ فرید مرتضی خان که بتعاقب خسرو شتافته بود تعین گردید - و سال پنجم از تغیر تاج خان فوجداری صوبهٔ ملتان باو مرحمت شد - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و خطاب بهادر خاني امتیاز اندوخته از انتقال میرزا غازي بحکومت قندهار چهرهٔ بلند پایگي بر افروخت - و پستر باضافهای متواتره بمنصب پنجهزاري سه هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و سال پانزدهم عذر ضعف باصره را در پیش کرده استعفای تعلقه داری تذهار نمود - گویند چون آمد آمد فوج دارای ایران بر زبانها افتاد نام برده از بے پروائي (۲) بودن خود قرار نداده دولک روپیه در مهم سازی متصدیان پادشاهي صرف نموده تعلقه را گذاشت - پس ازان در صوبهٔ اکبرآباد جاگیر یافته رایت کامیابي برافراشت - هنگامے (که رایات شاهجهاني از اجمیر متوجه اکبرآباد بود) آمده بملازمت پادشاهي پیوست - تتمهٔ احوالش بنظر نرسیده *

* بیگلرخان *

سعدالله نام خلف سعید خان چغتائی اکبري ست - مشار الیه از اُمرا زادهای خوش همه چیز بود - بحسن صورت و متانت وضع

(۲) در [اکثر نسخه] بے پروگي *

و شهرینی گفتار شهرتے داشت - و در چوگان بازي و فنون سپاهگري گوی مسابقت از امثال و اقران مي‌ربود - در زندگی پدر برشادت و اعتبار نامے برآورده - عرش آشياني در سال چهل و ششم دخت میرزا عزیز کوکه را بوی بیوگاني پیوند داده - دماغ عالي داشت و در جلوس و نهوض و رکود و رکوب ضابطهٔ شاه زادها بکار مي‌برد وهموارہ جویای نام مي‌بود - چون پدرش فوت کرد باوجود کم منصبي نوکران عمدهٔ پدر را نگاهداشت - در مبادی عهد جهانگیري بخطاب نوازش خان سر افتخار برافراخته - چون سال هشتم سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست (۲) و دوم هجري سواد دارالخیر اجمیر مضرب خیام جنت مکاني گردید علاج مهم کهنه لنگ رانا (که از دیر باز انجام نمي پذیرفت) منحصر در تعین شاهزاده شاهجهان دانسته آن اقبال‌مند را با عساکر قاهره رخصت فرمود - مشارالیه نیز کمکي بود چون اودیپور (که مقر رانا ست) اقامتگاه شاهي گردید نوازش خان با برخے از امرا تعین کوبنهلمیر (۳) (که درون کوهستان واقع شده) گشت - و فقدان غله بجائے رسید که بیک روپیه یک آثار بهم نمي‌رسید - عالمے از بے‌نانی جان داد - دران وقت خان مذکور از فرط همت و مروت با صدکس هرروز طعام میخورد - با آنکه نقد نداشت

(۲) نسخهٔ [ب ج] بیست و دو هجري (۳) نسخهٔ [ج] کوپنهله میر و نسخهٔ [ب] کونبهال میر - و در [بعضے نسخهٔ اکبرنامه] کونهلمیر آمده والله اعلم ٭

ظروف طلا و نقره فروخته خرج بیوتات مي‌نمود - چون زمانهٔ آشوب طلب میان جنت مکاني و شاهزادهٔ ولي‌عهد غبار رنجش و ناخوشي برانگیخته محبتها را بعناد و کینه بدل ساخت و مزاج طرفین بشورش گرائید موکب پادشاهي با معدودے از لاهور روانه شده تا وصول بدهاي جمعیت نیک فراهم آمد - نوازش خان نیز از قبول خود (که در صوبهٔ گجرات داشت) گرم و گیرا بحضور آمده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیه افروز گشت - چون چنین اوقات آزمونگاه جوهر عقیدت و اخلاص است مورد هزاران آفرین شده مشمول انواع الطاف گردید - و بهمراهی عبد الله خان (که بکار فرمائی فوج هراول مامور بود) تعین‌شد - اتفاقا بمجرد تلاقی فوج پادشاهي و مردم شاهي عبد الله خان بموجب قرار داد پنهاني جلو ریز بلشکر شاهزاده پیوست - نوازش خان غافل از ته کار دانست که این اسپ تاختن برای جنگ است - مشار الیه با برخے از منصبدار (۲) و تابین مردانه بزد و خورد درآمده تلاشهای شایسته و چهقلش نمایان بتقدیم رسانیده نامے بشجاعت و بهادري برآورد - و بیش از پیش مطرح عنایات خسروانی گشته بخطاب بیگلرخان و فوجداري و تیولداری سرکار سورتهه و جوناگڈهه و منصب دو هزاري دو هزار و پانصد سوار علم مباهات بر افراخت - و مدتها دران دیار باعتبار و اقتدار بسر برده بعد جلوس اعلی حضرت اگرچه بافزونی هزاري

(۲) در [اکثر نسخه] منصبداران ٭

ذات سرافرازي يافت ليكن در همان سال تغير گشته در سال سيوم سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم هجري وديعت حيات سپرد - و در باغ سرهند بجوار قبر پدرش مدفون گرديد - بعد ازو ازين سلسله كسے ترقي نكرد *

* بالجو[۳] قليچ شمشير خان *

برادر زاده و داماد قليچ خان جاني قرباني ست - سال هشتم جلوس جنت مكاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري هفتصد سوار رسيده و سال نهم بپايهٔ دو هزاري هزار و دويست سوار كامياب شده تعين صوبهٔ بنگاله گرديد - و پستر مدتها متعين صوبهٔ كابل مانده در سال اول جلوس فردوس آشياني بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار چهرهٔ افتخار برافروخت - چون پس از فوت جنت مكاني نذر محمد خان والي بلخ مع فوج در نواح كابل آمده غبار فتنه بلند ساخته بمردم پادشاهي (كه در بلدهٔ مزبور بودند) پيغام تهديد انجام فرستاد و اينها بمقتضاى وفاداري سر باز زدند نام برده (كه درين مردم بود) نقش وفا پژوهي او بيش از پيش خاطر نشين پادشاه شد - سال دوم باشارهٔ لشكر خان ناظم با جمعے بر سر ضحاك[۴] و باميان رفت - اوزبكان برعب قلعه را خالي كرده رو بفرار نهادند - سال سيوم همراه سعيد خان در مالش كمال الدين زهله پسر ركن الدين (كه

(۲) نسخهٔ [ب] سي و نه هجري (۳) در [بعضے نسخهٔ اكبرنامه] بالچو قليچ (۴) در [بعضے نسخه] ضحاك باميان *

در عهد جنت مكاني بمنصب چهار هزاري سربلند گشته پستر از فتنه سگالي دران نواح سر استكبار برداشته بود) حسن مجرا بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و هشتصد سوار و خطاب شمشير خان بلند رتبگي اندوخت - سال چهارم تهانهٔ هردو بنگش بار مفوض گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پيمود - سال پنجم مطابق سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و يك هجري پا به نيستي سرا گذاشت حسن خان پسرش بمنصب هشتصدي سه صد سوار سرافرازي داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدي چهار صد و پنجاه سوار ارتقا پذيرفته سال هفدهم جلوس اعلى حضرت دار فنا را گذاشت *

* بے بدل خان سعيداى كيلانى *

شعر را خوب ميگفت - در عهد جنت مكاني بهندوستان آمده در سلك ملازمان پادشاهي انتظام يافت - و در زمرهٔ شعرا منسلك گرديد - و در عهد فردوس آشياني بوسيلهٔ معامله فهمي و كاردانى بخطاب بے بدل خان امتياز گرفته مدتها بداروغگى زرگر خانهٔ سركار والا اختصاص داشت - و سرپرِ مرصعے (كه موسوم بتخت طاؤسي بود) باهتمام او در مدت هفت سال بمبلغ يك كرور روپيه (كه سه صد و سي و سه هزار تومان عراق و چهار كرور خانى رايج ماوراء النهر است) صورت اتمام يافته - در جلدوى آن اورا بزر سنجيدند - الحق تختے بدان تيمت و زيبائي در هيچ زمانے و عصرے

جلا افروز دیدهٔ تماشائي نشده - و امروز در هیچ اقلیمے نظیر و مثالش یافته نمیشود * * بیت *

ثانیش بچشم در نیامد * هرچند نظاره کرد اهول

چون بمرور ایام اقسام جواهر ثمینه در جواهرخانهٔ پادشاهي فراهم آمده در آغاز جلوس بر ضمیر اعلی حضرت منطبع گردید - که از تحصیل چنین نفائس مطمح نظر جز دولت آرائي نیست - پس در جائے بکار باید برد که هم تماشائیان از حسن آن نتائج بحروکان بهره برگیرند و هم کار سلطنت را فروغے تازه پدید آید - سوای جواهر خاصه (که اندرون محل مي‌باشد - و دو کرور روپیه قیمت آن ست) از جواهرے (که در کارخانه بود) قریب سه کرور روپیه ازین جمله ببهای مبلغ هشتاد و شش لک روپیه انتخاب نموده به بےبدل خان حواله فرمود تا بیک لک توله طلای ناب (که دو صد و پنجاه هزار مثقال است و مبلغ چهارده لک روپیه قیمت آن) تختے بطول سه گز و ربع و عرض (۲) دو و نیم گز و ارتفاع پنج گز بسرکاری (۳) خود مرتب نماید - سقف آن از درون بیشتر میناکار و لختے مرصع و از بیرون بترصیع لعل و یاقوت مغرق - و آنرا بزمردین اساطین دوازده گانه بر افراشته - و بالای آن دو پیکر طاؤس مکلل بجواهر زواهر و میان هر دو طاؤس درختے مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه شده - و برای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب یافته - و از جملهٔ یازده

(۲) نسخهٔ [ب ج] دو نیم گز (۳) در [بعضے نسخه] بسرکار خود *

تختهٔ مرصع (که بر دور آن برای تکیه نصب گشته) تختهٔ میانگي (که پادشاه دست‌گذاشته تکیه‌زده مي‌نشیند) ده لک روپیه قیمت دارد ازان میان لعلے ست بارزش لک روپیه - که شاه عباس صفوي برسم ارمغان بجنت مکاني ارسال داشته - و ایشان در جلدوی فتح دکن باعلی‌حضرت فرستاده - نخست اسم امیر تیمور و میرزا شاهرخ ومیرزا اُلغ بیگ بران نقش‌بود - بعد از انقلاب ایام بدست شاه افتاده نام‌خود بران مرتسم‌ساخت - جنت‌مکاني نام‌خود را با نام عرش‌آشیاني نقش‌فرمود - و پس ازان اعلی‌حضرت نیز نام خود را بران برنگاشت

در جشن نوروز سال هشتم سیوم شوال سنه (۱۰۴۴) یک هزار و چهل و چهار بران سریر عدیم النظیر جلوس فرمود - حاجي (۲) محمد خان قدسي * اورنگ شهنشاه عادل (۱۰۴۳) * تاریخ یافته - و مثنویئے در تعریف آن گفته - ازانجا ست این بیت * * بیت*

* رساند گر فلک خود را بپایش *
* دهد خورشید و مه را رو نمایش *

و بےبدل خان نیز یکصد و سي و چهار بیت گفته - که هر مصراع دوازده بیت تاریخ ولادت پادشاه است - و از هر مصراع سي و دو بیت ما بعدآن تاریخ جلوس برمي‌آید - و هرمصراع باقي نود بیت تاریخ نهضت کشمیر از اکبرآباد (که در سنه (۱۰۴۳) یکهزار و چهل و سه واقع شده) و معاودت بآگره و جلوس بر تخت‌طاؤسي ست

(۲) نسخهٔ [ج] محمد جان قدسي *

و این رباعی مشهور نیز از نتائج طبع بےبدل اوست • * رباعي *

* آني که سریرت آسمان پایه بود *
* بر ملک جهان عدل‌تو پیرایه بود *
* تا هست خدا تو نیز خواهي بودن *
* زیرا که همیشه ذات با سایه بود *

در اوائل عهد خلدمکان باهتمام امینا بموجب حکم خلیفهٔ زمان دیگر بر ترصیع و ترتیب تخت طاؤسي افزوده قیمت از کرور روپیه هم برگذشته - و در سال هزار و یکصد و پنجاه و دو (که شهنشاه والا جاه نادر شاه ساحت دار الخلافهٔ شاهجهانابان را بفروغ جبروت خود شکوه آمود گردانید) آنرا از پادشاه وقت برگرفته ضمیمهٔ غنائم هندوستان ساخت *

* باقر خان نجم ثاني *

این‌سلسله بمیرزا یار احمد اصفهاني میرسد - او ابتدا بمصاحبت میرنجم‌گیلاني (که وکیل السلطنت شاه اسمٰعیل صفوي بود) نامے برشادت و کارداني بر آورد - و چون امیر نجم در گذشت شاه زمام امور وکالت بقبضهٔ اقتدار او سپرده بنجم ثاني مخاطب ساخت و رتبهٔ اورا از جمیع اُمرای عظیم الشان در گذرانید * * مصرع *

* نجم ثاني که نباشد بدرکونش ثاني *

گویند اسباب جاه و حشمت او بجائے رسید که قریب دو صد گوسفند هر روز صرف شیلان او مي‌شد - و هزار تاب طعام لطیف راتبه بود

و در سفرها چهل قطار شتر زیر باورچي‌خانهٔ او مي‌کشیدند - در یساق ماوراء النهر با آنکه جریده شناخته بود سیزده دیگ نقره در مطبخ او بار میشد - و چون شوکت و عظمت امیر نجم‌ثاني بدرجهٔ اعلیٰ رسید و نخوت و جبروتے بدو راه یافت متعهد فتح توران گشت - شاه بطریق کمک همراه فردوس مکاني (که از تسلط اوزبک دست ازان ملک باز داشته بشاه التجا برده بود) رخصت نمود نجم ثاني از آب آمویه گذشته از قرار واقع بقتل و نهب پرداخت سلاطین اوزبکیه در غجدوان کوچه بند شده لوازم کارزار بجا آوردند امرای قزلباش (که بار در مقام نفاق و خیانت (۲) بودند) در محاربه تساهل بکار بردند - ناگزیر امیر نجم پای ثبات افشرده کوشش فراوان بتقدیم رسانیده دستگیر گشت - و در سنه (۹۱۸) نهصد و هیزده عبدالله خان اوزبک بقتل رسانید - گویند پدر باقر خان مدتے دیوان خراسان بود - از فلک زدگي تفرقه باحوالش راه یافت باقر خان با کمال بےسامانی بهند آمد - چون جوان با حیثیت بود در ملازمان عرش آشیاني انتظام گرفته بمرور بمنصب سه صدي امتیاز یافت - و برخے برانکه در عهد جنت مکاني از ولایت رسیده روز ملازمت دریستي پنج سوار منصب تجویز شد - اتفاقا دران زمان خانجهان لودي تازه بعرصه آمده از پادشاه پرسید که این جوان کیست - جنت مکاني تمام احوال نجم ثاني بیان کرد - خانجهان

(۲) در [بعضے نسخه] خباثت •

عرض کرد که حیف با این شناسائي این منصب - بذابران بفهصدي
مي سوار سرافرازي يافت - ازانجا (که در طالع مسعودش عروج
و صعوده مودع دست تقدیر بود) دختر خدیجه بیگم همشیره زادهٔ
نور جهان بعقد ازدواج او در آوردند - و دفعهٔ ابواب دولت و رفعت
بر روی روزگارش کشوده گشت - و بمنصب دو هزاري و حکومت
ملتان با فوجداری آب علم خان اختصاص یافت - و او از کاردانی
و کار طلبي جمعیت بسیار نگاهداشته از بلوچان و درانیان
و تاهر (۲) (که مابین ملتان و قندهار غالبے ست دیگر) پیشکشها گرفته
صاحب خزانه و ساز و سرانجام ستوگ گردید - و باقرآباد ملتان
بنام او شهرت دارد - جهانگیر پادشاه از فرط عنایت بخطاب فرزند
مخاطب مي‌نمود - در هنگامهٔ شاهزاده شاهجهان صوبه دار اردهه
بود - با فوج آراسته خود را بحضور رسانیده مورد تحسین و آفرین
گشت - و در آخر زمان جنت‌مکاني بصوبه‌داري اڈیسه نامزد گردید
و دران اڈکا کارهای نمایان بمنصهٔ ظهور آورد - در سال چهارم
شاهجهاني بکهیره پاڑه (۳) در کوههای چهتر دوار (۴) (که تنگنائے ست
مابین اڈیسه و ولایت تلنگ - و تنگیش بمرتبه ایست که اگر جمع
قلیلے از تفنگچي و کماندار سر راه بگیرند طریق عبور مسدود میگردد
و آن طرف کهیره پاڑه بفاصلهٔ چهار کروه منصور گذهه قلعه - که منصور

(۲) نسخهٔ [ا] وتاهر که (۳) نسخهٔ [ب ج] بکهیر پاره (۴) نسخهٔ
[ج] چهپر دوار *

نامي غلام قطب الملک بنا نهاده باسم خود موسوم گردانید) فوجے
کشیده از نهب و غارت آنچنود دقیقهٔ فرو نگذاشت - چون بحوالی
قلعه رسید نبرد مردانه نموده غنیم را رهگرای هزیمت ساخت
و قلعگیان از مشاهدهٔ جرأت و جسارت او هراسان گشته بذیل ندامت
و زنهار متمسک شدند - و قلعه تسلیم کردند - مدتے در صوبهٔ داری
اڈیسه گذرانید - پدرش (که از کبر سن منقلب الاحوال با پسر
بسر مي‌برد) درانجا در گذشت - و در سال پنجم بسبب بدسلوکي
و بیداد با رعایای اڈیسه معزول گشته چون بحضور رسید در سال
ششم بصاحب‌صوبگی گجرات سر برافراخت - و پس ازان بنظم صوبهٔ
اله‌آباد مامور گشت - و درانجا سال دهم آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار
و چهل و هفت هجري باجل طبعي درگذشت *

در شجاعت و مردانگي بے همتا و در فنون سپاهگري سرآمد
اهل روزگار بود - در تیر اندازي ید طولی داشت - جهانگیر پادشاه
در روزنامچهٔ خود مي‌نویسد - که شبے در حضور من باقر خان شیشهٔ
نازکے سپید در روشنی مشعل نگاهداشته بقدر پر مگسے از موم چیزے
ساخته بران شیشه چسپاند - و بالای آن برنجے و بر فلفلے گذاشت
و از تیر اول فلفل را برداشت - و از تیر دوم برنج را - و از تیر سیوم
موم را از شیشه بر گرفت - که اصلا تکانے بشیشه نرسید - گویند باقر
خان بشنیدن آواز کرنا ازان جهت که رستم مي‌شنید بسیار محظوظ
بود - و نقار خانه بس بتکلف آراسته داشت - روزے حکیم رکنای

گاشي بديدنش رفت - در حضور او كرنا سر دادند - حكيم گفت نواب سلامت رستم گاه‌گاه كرنا مي‌شنيد - باقرخان در نظم و نثر و خط امتيازے تمام داشت - و ديوانے ترتيب داده - ازو ست * شعر *

* سوى چمن خرام و برين آبروى گل *
* تا بعد ازين نگه نكند كس بسوى گل *
* آن غنچه نيست كز حسد روى چون مهت *
* گرديده است غصه گره برگلوى گل *
* باقر اگر رود بگلستان بغير دوست *
* خارش بديده گر نظر افتد بروى گل *

ميرزا مابر پسر رشيدش در آغاز جواني درگذشت - و احوال فاخرخان پسر دومش جداگانه تحرير يافته *

• بهرجي زميندار بكلانه *

از هزار و چهار صد سال مرزبانى اين ديار بآبا و اجداد او تعلق داشته - اينها خود را از اولاد راجه جيچند (آنهور (كه راجهٔ قنوج بود) ميگيرند - و هركه حاكم اين ملك بود بهرجي نامند - در سوالف ايام صاحب سكه بودند - و چون ميان گجرات و دكن واقع شده بهر طرف (كه نيرو بيشتر مي‌ديدند) اطاعت گونه ميكردند - از مدتے پيشكشى گجرات شده واليان خانديس بنابر قرب و جوار دستبردے مي‌نمودند در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد (كه ملك گجرات بحوزهٔ تصرف عرش آشياني در آمد - و عرصهٔ دلكشاى بندر مبارك سورت مهبط

رايات پادشاهي گشت) بهرجي بملازمت رسيده ميرزا شرف‌الدين حسين يزنهٔ پادشاه را (كه طغيان ورزيده بعزيمت دكن عبورش درين حدود افتاده مقيد نگاهداشته بود) از نظر گذرانيد - و مورد نوازش گشت - و ازان باز مرزبان اين ملك همواره باداى پيشكش پادشاهي راه انقياد پيموده وقت كار حسب الطلب صوبه‌داران دكن حاضر ميشد *

چون اين ولايت از يک طرف بخانديس و ديگرجانب بگجرات پيوسته ميانهٔ ملك پادشاهي ست شاهزاده محمد اورنگ زيب در ايام صوبه‌داري اول محمد طاهر را (كه بوزير خان مخاطب گشته) با مالوجي دكني و زاهد خان كوكه و سيد عبد الوهاب خانديسي بتسخير بكلانه تعين فرمودند - بعد محاصره بجدكارى بهادران فيروزمند بارے قلعهٔ مولهير (۲) (كه حاكم‌نشين آنجاست) بتصرف درآمد

بهرجي مادر خود را بمصالحه فرستاده بعهد و پيمان در سال دوازدهم قلعه تسليم نموده بملازمت شاهزاده رسيد - اعلى‌حضرت اورا بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار برنواخته بر طبق التماس او پرگنهٔ سلطان پور (كه از ايام قحط مشهور دكن ويران افتاده) بطريق وطن مرحمت شد - و ملك بكلانه داخل صوبهٔ خانديس گشت - و رامگير (۳) (كه مضاف بكلانه است) از تصرف سوم ديو (۴) داماد بهرجي نيز مفتوح شد - چون خرج از دخل بيشتر داشت به بهرجي واگذاشته

(۲) در [اكثر نسخه] ملهير آورده (۳) يا رامگده باشد (۴) يا شوم دير باشد *

ده هزار روپیه پیشکش هرساله مقرر گردید - بعد فوت بهرجي بیرم ساه (۲) پسرش را اعلی حضرت بشرف اسلام در آورده بخطاب دلتمند خان و منصب هزار و پانصدي سرافراز نموده عوض سلطان پور پرگنهٔ پونار (۳) خاندیس برسم انعام مکرمت فرمود - تا عهد خلدمکان زنده بود - دران قصبه عمارات عالی مطبوع بتکلف ساخته - تا حال آثار او باقي ست * بیت *

* از نقش و نگار در و دیوار شکسته *

* آثار پدید است صنادید عجم را *

بکلانه (۴) ملکي ست بیشتر کوهستان - طول صد کروه - و عرض سي شرقي کالنه و ندربار (۵) - غربي سورت - شمالي تپلي (۶) و بندهیاچل جنوبي سنبهاچل (۷) - که بالای او ناسک و غیره واقع است - سابق سه هزار سوار و ده هزار پیاده مي‌بود - و دو شهر عظیم داشت انتاپور - و چنتا پور - دربنولا دهے بیش نمانده - هفت قلعهٔ نامي دارد - وهمه کوهي - ازان دو ببس نامور - مولهیر موسوم بارورنگ (۸) گدهه بیک کروهي قصبهٔ دارد آباد - آب موس (۹) دران شصت کروه عرفي

(۲) نسخهٔ [ا] بیرم سا - و نسخهٔ [ج] بیوم شاه (۳) در [اکثر نسخه] پورنار خاندیس (۴) نسخهٔ [ج] فایده * بکلانه ملکي ست (۵) در [بعضي نسخه] نذربار - (۶) در [بعضي نسخه] پتلي - یا تبتي باشد (۷) نسخهٔ [ب ج] سهیاچل (۸) نسخهٔ [ج] باورنگ گدهه (۹) در [بعضي نسخه] موسن *

از خجسته بنیاد است - و سالهیر موسوم بسلطان‌گدهه مرتفع ترین قلاع و قلهای آنجا ست * بیت *

* چه سالهیر فرزند عرش مجید *

* برفعت بود از پدر هم رشید *

و دیگر هنگدهه (۲) و جولهیر (۳) و بیسول (۴) و نانیه (۵) و سالوته - این مرز و بوم بشادابي و سیرابي و افزونی اشجار مثمره و نباتات متنوعه و انبهٔ فراوان و برنج گزیده بهترین جاهای دکن است - در زمان حکام‌پیشین ده لک روپیه حاصل داشته - وشش و نیم کرور دام جمع مشخص شده چون بقحط ویران گشت و مکرر پی سپر جنود قاهره گردید بعد تسخیر بقرار دوازده ماهه چهار لک روپیه مقرر شد - الحال در دفاتر ازین هم یازده هزار روپیه کم کرده تنخواه مي‌نمایند - همگي سي و دو پرگنه از قدیم مي‌نویسند - و درین وقت بیست و هفت ازان‌هم سه چهار محال سایر داخل است - که مفقود شد - و آنچه دیهات این مرز و بوم در کوهستان سمت جوار واقع است کم حاصل در تصرف بهیلان *

* بهادر خان روهله (۶) *

پسر دریا خان داؤدزئي‌ست - در زندگی پدر بوسیلهٔ نیکوپرستاري

(۲) نسخهٔ [ب] جونیر - و نسخهٔ [ج] چولیر (۳) نسخهٔ [ج] پیسول - یا پیپول باشد (۴) نسخهٔ [ج] نانیه (۵) یا سالونه (۶) نسخهٔ [ج] باز بهادر روهله *

بدولت روشناسی شاهزاده شاهجهان چهرهٔ امتیاز افروخت - و چون پدرش ساحت بیوفائی پیموده از شاهزاده جدا گشت بهادر خان دست توسل بفتراک عنایت شاهي مستحکم تر ساخته از رکاب اقبال انفکاک ننمود - پس از جلوس بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار سرافراز گشته به تیولداری سرکار کالپي و مالش سرکشان آن مرز و بوم دستوري یافت - چون در نخستین سال جلوس چهار تیره روزگار بغي ورزیده باوندچهه متحصن گشت و افواج قاهره از هر جانب بملک او رو آورد عبدالله خان فیروز جنگ باتفاق بهادر خان از جانب کالپي (که مشرق رویهٔ آن سر زمین است) در آمده بر حصار ایرج (که هر برجش از کمال ارتفاع سر بفلک مي سود) سر سواري یورش نمود - مخالف بر بهادران هجوم تمام آورده هنگامهٔ نبرد گرم گردانید - خان مذکور با تابینان خود پا پیاده فیل صف‌شکن بر رو داشته بسرعت باد بسوی دروازه دوید - و بیاوری آن اهرمن نهاد درهم شکسته قطره زنان بقلعه در آمد - و هندوان سیه فام را بتیغ سوسن رنگ برنگ داغ لاله در خون نشانده گلگونهٔ فتح بر چهرهٔ دلاوري کشید - در جایزهٔ این تردد نمایان و فتح شایان بنوازش نقاره بلند آوازه گشت - و پس ازان بهمراهی اعظم خان ناظم دکن باستیصال خانجهان لودي تعین گردید - چون اعظم خان ایلغار نموده در راجوری بیر بر سر خانجهان رسید او با معدودے همگي سه صد و پنجاه سوار برآمده بمتانت و استقلال رانده شد

هرگاه جمعے از عساکر پادشاهي بار فریب مي‌رسیدند بر گشته به تیر اندازي آنها را باز میداشت - چون بکوه راجوري بر آمد بهادر خان بقدم استعجال خود را رسانیده (۲) با برادر زادهٔ او بهادر خان (که منصب هزاري داشت - و به پرداي و مردانگي استظهار وی بود) دراویخته در کشش و کوشش کار نامهٔ دلیري و دلاوري بر روی کار آورد - که رکش داستان رستم و اسفندیار گشت - اما چون از قلت همراهان آخرکار کار به تنگي گرائید پیاده شده هر مرتبه پروانه وار خود را بر شعلهٔ شمشیر آتشبار مخالف میزد *

گویند چون بدو زخم تیر (که بر رو و پهلو برداشته بود) بزمین افتاد مخالفان خواستند سرش ببرند - فریاد زد که من یاد و پسر دریا خانم - خانه‌زاد شما - خانجهان مردم را منع کرد - پس ازانکه اعظم خان در سال چهارم بعد فتح قلعهٔ قندهار باراده تاخت بهالکي (۳) و چکوبه کنار آب مانجرا مخیم عساکر ساخت بر طبق قرارداد (که هنگام نزول تا برپا شدن خیام افواج بجای خود قیام نموده هرکوچ با چند سردار بنوبت یک کروه دور از لشکر ایستاده خبردار باشند - تا مردم اردو کاه و هیمه بفراغ خاطر بیاورند) روز نوبت خان مزبور (چون اثرے از غنیم ظاهر نبود) سررشتهٔ احتیاط از دست وا هشته با قلیلے از لشکرگاه پیشتر رفته نشست - اتفاقا دیده دران

(۲) نسخهٔ [ج] رسانیده برادر زادهٔ بهادر خان (۳) در [بعضی نسخه] چکوبه *

نزدیکي بود - که مردم آنجا بجهت حفظ مال و مواشی خود
از دستبرد اهل اردو مستعد جنگ شدند - بهادر خان آگهي یافته
با دیگر امرا (که زیاده بر هزار کس نبود) بکومک شتافت - زندوله
خان عادلخاني با تمام مخاذیل هجوم آورد - و امرا دست جلادت
کشوده تلاشها بتقدیم رسانیدند - چون عرصه تنگ گشت از اسپان
فرود آمده دل برجانفشاني نهادند - شهباز خان (که از امرای
سه هزاري بود) نقد جان برفشاند - و بهادر خان و یوسف محمد خان
تاشکندي از زخمها بیخود افتادند - غنیم آنها را برداشته در بیجاپور
مقید نگهداشت - چون یمین‌الدوله در سال پنجم بتخریب مملکت
عادلشاهي مامور گشته بحوالی بیجاپور رسید عادل شاه هردو را
رها نمود - بهادر خان باستلام سدهٔ خلافت جبهه افروز گشته باضافهٔ
منصب و افزونی اعتبار مورد عواطف شاهانه گردید - و بتازگي
بجاگیرداری کالپي و قنوج و مضافات آن محال سربلندي یافت
خان مذکور بگوشمال سرکشان ملکوسه (۲) (که در شدت و کثرت از سایر
متمردان آن دیار اشتهار دارند - و از رعیت تا سپاهي آنجا (۳) بےسلاح
نمي‌باشد - حتی کشاورز هم بهنگام شیار تفنگ پر کرده برقلبه بسته
فتیله روشن ساخته بشغل خویش مي‌پردازد - و ازین رو بلوازم رعیتي
مطلقا نمي پردازند - و دران هنگام در مقام (۴) بیرگانون که استوار ترین

(۲) نسخهٔ [ب] ملکوته (۳) در [بعض نسخه] اینجا (۴) نسخهٔ
[ا] مرگانون - یا پیرگانو باشد ه

جاها سمت فراهم آمده از نهایت زیاده‌سري بشورش‌انگیزي درآمدند
و یکبارگي از ادای مراسم رعیتي سر باز زدند (۲) بهمعانی تائید
ایزدي همت گماشته دفعةً برسر آن بد عاقبتان تورکتاز نمود - غروب
کارزارے فیمابین در پیوست - بهادر خان سپر حمایت آلهي برسر
کشیده بدیوار بست رسید - مقاهیر پای کے نیاورده دست از جلادت
و تهور برنداشتند - انجام کار دست و گریبان شده بهم درآویختند
و جمے غفیر بدستبرد چرداران سر باخته بقیة السیف رو بفرار گذاشتند
بهادر خان بتخریب آن‌مکان پرداخته بمقر خود باز گشت - و ازین
گونه فتحے (که دران سرزمین مفسد خیز نصیب هیچ‌کس نشده بود)
نقش خان ظفرقرین بروفق دلخواه درست نشین گردید - و پس
ازین در تعاقب راجه ججهار سنگهه بندیله در هراولی عبدالله خان
فیروز جنگ و خاندوران بهادر مساعی جمیله بکار برد - چون آن‌مدبر
از گذهه و لانجي گذشته بولایت چاندا در آمد بهادر خان (که
پاشنه‌کوب او میرفت) چون کوفتے داشت نیکنام عموی خود را
با معدودے پیش فرستاد - که اورا بخود مشغول سازد - ججهار
از مشاهدهٔ جسارتش برگشته اورا درمیان گرفت - نیکنام بزخمهای
صنکر با هفت کس درمیان افتاد - درین اثنا بهادر خان باتفاق
خاندوران از عقب رسیده بر قلب آن تیره بخت تاخت - و آن گروه
پریشان روزگار را چون بنات‌النعش متفرق ساخت - وچون از عبدالله

(۲) در [اکثر نسخه] خان مذکور بهمعانیٔ تائید ایزدي ه

خان فیروز جنگ در استیصال چنپت بندیله مساهله و تهاون سرزد
در سال سیزدهم بهادرخان بتبدیل داروغی اسلام‌آباد وقلع وقمع آن‌شقاوت‌گزا
رخصت یافت - اما اهل غرض نگذاشتند - و بپادشاه خاطر نشان
کردند - که بتبدیل کهنه را رهیل‌کهنه کردن صلاح ملکی نیست - زده
معزول گردید - بعد ازان در مهم جگنا (۲) و تسخیر مؤ داد شجاعت
و جلادت داده تردد نمایان خود بر عالم ظاهر ساخت - همراهان خان
مزبور بکار فرمائی سردار از کشتها نردبان ساخته بر مورچال مقاهیر
میدویدند - دران روز هفتصد افغان از تابینان او بکار آمدند - ودر سال
بیست و دوم (۳) بحراست ملتان تعین شد - و ازان رو (که فصل ربیع
بےجاگیر بود) بمتصدیان مهمات دیواني حکم شد - که طلب اورا در
مطالبه مجری دهند - ودر یساق بلخ بهراولی شاهزاده مراد بخش
جوهر زدای آئینهٔ همت و مردانگي گشت - چون شاهزاده بپای‌کتل
طول (که سرحد قلمرو پادشاهي و ملک بدخشان است) رسید اصالت
خان با بیلداران سرکار پادشاهي و چندین هزار مزدور (که امیرالامرا
علي‌مردان خان از بلوکات (۴) کابل جمع‌آورده بود) تعین‌شد - که تا سرا بالا
مقدار یک کروه بارتفاع دوگز پادشاهي و سرا زیر (که بدخشان رویه
است) تا نیم‌کروه بعضے جا دو و نیم کروه کمابیش برف از سر راه
برداشته باطراف بیندازند - و کوچهٔ (که شتر با بار بگذرد) بسازند

(۲) با چکتا باشد (۳) نسخهٔ [ب] بیست و چهارم (۴) در [بعضے نسخه] از ماوکات کابل ۰

و باقي را آنچنان درهم بکوبند که اسپ و شتر تواند گذشت چون
این کار از انها متمشي نشد و بدون آن عبور متعذر بود بهادر خان
باتفاق اصالت خان تمامی سوار و پیادهٔ خود را ببرداشتن برف
و کشودن راه واداشت - لشکریان بهر دست‌افزارے که یافتند برف را
کنده بدامن و دست بر کنار از راه میریختند - بجدکاری بهادرخان
تا یک کروه (که برف بسیار بود) بعرض دوگز راه پیدا شد - چون
شاهزاده سایهٔ وصول انداخت نذر محمد خان والی توران ببهانهٔ
سرانجام ضیافت رفتن باغ مراد شهرت داده بشرغان شتافت - بهادر
خان حسب‌الاشارهٔ شاهزاده باتفاق اصالت خان بتعاقب روانه شد
قریب ده هزار سوار اوزبک و الیمان (که بر سر نذر محمد خان جمع
شده بودند) بآمدآمد فوج پادشاهي از بیم نهب و اسر با عیال و اموال
راه اندخود گرفتند (۲) - نذر محمد خان با جوق قلیل آمادهٔ کارزار گشته
بچهار کروهی شرغان بجنگ پیوست - بمجرد سردادن بان (که گاهے
آن صدای مهیب بگوش آنها نرسیده بود) ثبات از دست داده
رو بفرار گذاشتند - ناچار نذر محمد خان بے آویز و ستیز جلو
گردانیده باندخود رفت - و ازانجا روانهٔ خراسان گردید - بهادر خان
اگرچه بافزونی منصب سرفرازي یافت اما درین حال (که وقت
تعاقب بود - و باندک تکنک پا یقین بود - که نذر محمد خان
گرفتار میشد) آن خان شهامت نشان عمدا خود را دزدید - یا از

(۲) در [اکثر نسخه] گرفت ۰

سست همتی همراهان یا بمصلحتی دیگر کار بند نگشت - ذخیرهٔ خاطر پادشاهي گردید *

چون شاهزاده مرادبخش دلنهاد اقامت آن ولایت نشده بے اجازت صاحبقران ثاني عازم کابل گردید صوبه‌داری باچ و پاسبانی آن الکا بعهدهٔ بهادر خان باتفاق اصالت خان قرار یافت - و پس ازانکه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ظلال افکن آن دیار گشت بهادر خان در هراولي در جنگ اوزبکیه (که از مور و ملخ افزون بودند) کارنامهای مردانگي و بهادري برساخت - درهنگام مراجعت ازان مرزوبوم چنداولی اردو باهتمام او قرارگرفت - و درگذرانیدن اردوتعبهای بسیار کشید - چون بکتل تنگ‌شتر (۲) (که دومنزلی هندو کوه است و نشیب دشوار نورد دارد) رسید برف شروع در بارش نمود - تمام شب تا دو پاس روز دیگر مي‌بارید - بصد محنت بقیهٔ اردو و لشکر ازان گریوه گذرانید - درین هنگام از شدت بارش برف یک شبانه روز استاده ماند - هزارهٔ تنگ چشم فراخ آز بآرزوی ربودن مال بیش از پیش بر مردم اردو هجوم مي‌نمودند - و خان مذکور بتائید اقبال دشمن مال هر مرتبه آن گروه شوریده روزگار را مالش داده رهگرای ناکامي میگردانید - چون مابین کتل هندو کوه رسید یک روز توقف نموده همگي پس‌ماندگان را پیش راهي ساخت - و بعد ازان خود گذشت - از دشواری راه و شوریدگی هوا و فرط برف از آغاز مرور

(۲) نسخهٔ [ج] تنگ شتر - و در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] تنگ شیو *

تا انجام ده هزار جاندار قریب نصف آدم و همه دواب هلاک گردید اسباب بسیار زیر برف ماند - چون بهادر خان بفراز کتل برآمد ذوالقدر خان (که حفاظت خزانهٔ پادشاهي بعهده اش بود) بنابر سقط شدن بار بردار برجا مانده - بهادر خان شتران خود و از هرکه باقي مانده بود اسباب آنرا بر تافته خزانه بار نمود - و تتمه بر اسپان و اشتران سپاه تسمت کرد و با هزاره همه جا زد وخورد نموده بعد از شاهزاده بفاصلهٔ چهارده روز داخل کابل گردید *

اگرچه از بهادر خان در یساق تردهای شایستهٔ نمایان بتقدیم رسید لیکن باظهار برخی خاطرنشان اعلی حضرت شد که در تعاقب نذر محمد خان و مدد سعید خان وقت غلبهٔ اوزبک اغماض عین نموده - لاجرم با این همه ارتکاب محن و مشاق بتغیر سرکار کالپي و قنوج از تیولش (که دوازده ماهه حاصل داشت) درعوض سي‌لک روپیه مطالبهٔ سرکار بخالصهٔ شریفه ضبط نموده اورا آزرده دل ساختند و در سال بیست و سیوم در مهم نخستین قندهار بهمراهي شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تعین شده در محاصرهٔ آن حصار استوار رو بروی دروازهٔ مالوري (۲) مورچال قایم نموده نوزدهم رجب سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري بعروض ضیق‌النفس از شهر بند زندگي برآمد - شاهزاده و جملة الملکي سعدالله خان از تابینان او (که دو هزار سوار بودند) هرکدام را (که شایستهٔ بندگي درگاه داشتند) بمنصب

(۲) نسخهٔ [ب] مالوای *

و علوفهٔ درخور مقرر نموده جمعے را خودها نگاهداشتند - و باقي را دیگر امرا - اعلی حضرت دلاور پسر کلانش را (که پانزده ساله بود) بمنصب هزاري پانصد سوار و هر کدام از شش پسر دیگر را (که خرد سال بودند) بمنصب سرفراز گردانید - و سوای فیلان همه اموال بپسران مرحمت شد - گویند چندان در کار پادشاهي جانفشانیها و دولتخواهیها بتقدیم رسانید که غبارے (که از کجرویهای پدر بخاطر اعلی حضرت نشسته بود) بالکلیه رفع شد - گویند بهادر خان همیشه تاسف میکرد که انتقام خود از بیجاپوریها نکشیدم - و تا زیست خجالت این مقدمه گویا از چهرهاش نمایان بود - یکے از پسرانش عزیزخان بهادر است - که سال چهل و نهم عالمگیري در معاصرهٔ واگنکیره مصدر تردد شده - و بمرحمت افزایش لفظ چغتائي در خطاب سرمایهٔ افتخار اندوخته *

* پردل خان *

(۲) (۳)
ببرا نام پسر دلاور خان برنج است - که از قدیمان و بابریان صاحبقران ثاني ست - در ایام گردش و اوقات محن از اخلاص وافي و وفای صافي بدوام خدمت و نیکو پرستاري در دل شاهزادهٔ ستوده سیر جا کرده در جرگهٔ معدودے (که از سایر ملازمان شاهي بمزیت قرب و اعتبار سر امتیاز مي‌افراختند) داخل بود - در سر آغاز جلوس بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار فرق مباهات

(۲) نسخهٔ [ج] پیرا نام (۳) نسخهٔ [ب] پریچ و نسخهٔ [ج] پریچ *

برافراخته بفوجداری میوات دستوري یافت - و پستر چونپور در تیول او مقرر گردید - سال چهارم با پسر خود ببرا از چونپور آمده در خطهٔ برهان پور بتقبیل آستان خلافت چهرهٔ تفاخر برافروخت و چون دران هنگام عساکر فیروزي در استیصال نظام شاهیه و تسخیر آن مملکت تعین بود ضمیمهٔ آن لشکر منصور گردید - و خودش باضافهٔ سواران منصب بقدر ذات مورد عنایت گشته پسرش نیز از اصل و اضافه بمنصب هزاري و خطاب پردل خان سربلندي یافت اما فلک دیرمهر زودگسل نگذاشت که چندے در فراخنای ثروت و درست کامي گام کشاده زده گوی کامراني فرا برد - در همین سال (۲) رخت زندگاني نه کرد *

پردل خان از عاطفت و قدر شناسي (که سلاطین این سلسله را معروف احوال خانه زادان دیرین خدمت مي باشد) باضافهای متواتر در سال دهم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و تهانه‌داری بنگش پائین از تغیر راجه جگت سنگهه عز افتخار اندرخت - و در سال هفدهم بحراست قلعهٔ بست از انتقال عزیزالله خان رخصت یافت - و در سال بیستم باضافهٔ هزار سوار بر جمعیتش افزودند چون شاه عباس ثاني دارای ایران تسخیر قندهار پیشنهاد همت ساخته خود از فراه رو بمقصد نهاد محراب خان را (که هنگام تفویض علي مردان خان این ولایت را باولیای سلطنت والا منزلت

(۲) نسخهٔ [ا ب] دولت کامي *

بقلعه داری بست مي پرداخت - و قايچ خان آن حصار را بغلبه و استيلا ازو گرفته امان داده بود - و (خصمت ايران نموده) بکشايش قلعهٔ مذکور نامزد گردانيد - محراب خان حصار نو را (که بحکم اعلی حضرت متصل(۲) قلعهٔ قديم بنا شده) ازغايت استحکام کشايش پذير نيافت - کشودن حصن کهنه آسان ديده بتقسيم مورچال پرداخت پردل خان در محاذی آن جابجا ازخويشان بنگهبانی آن گذاشته خود از همه جا آگاه مي‌بود - و بضرب توپ و تفنگ آتشی در خرمن حيات مخالف مي‌افروخت - از ابتدای محاصره پنجاه و چهار روز نيران قتال اشتعال داشت - از هر دو جانب لختی مقتول و برخی مجروح ميگشتند - چنانچه از تابينان خان مذکور (که همگي ششصد سوار بود) سه‌صد کس و از قزلباش اضعاف آن (همگرای دار فنا شدند

آخرالامر چهاردهم محرم سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري پردل خان دلنهاد بندگي گشته بدل‌بستگی زندگانی مستعار عهد و پيمان گرفته محراب خان را ديد - وآن نا انصاف وصمت نقض عهد برخود پسنديده از جملهٔ سه‌صد کس (که با او مانده بودند) چندے را (که بسپردن يراق ايستادگي‌نموده دست بحربه کردند) بقتل رسانيد - و اورا با بقيهٔ مردم و عيال مقيد گردانيده نزد شاه بقندهار آورد - و شاه اورا بهمراه خود بايران‌ديار برد - اگرچه احوال پردل‌خان بعد رفتن ايران و مآل حالش (که بکجا انجاميد) معلوم

(۲) در [بعضے نسخه] متصل قلعه بنا شد •

نيست اما دم نقد از شرمساري و خجالت اقران و همسران و طعن و سرزنش آشنا و بيگانه وا رست - اگر بهندوستان مي‌آمد مثل دولت خان قلعه دار قندهار و ديگر متعينهٔ او هدف سهام مطاعن گشته از درجهٔ اعتبار و روزگار ساقط مي‌گرديد •

• باقی خان چيله قلماق •

از غلامان صاحب اعتماد پادشاهي بود - بياوری طالع مسعود نيکو پرستاري و حسن خدمتگاری او دلنشين اعلی حضرت گشته در سال ششم بمنصب هفت صدي پانصد سوار سرمايهٔ اعتبار اندوخت - و در سال نهم بمنصب هزاري هزار سوار فرق افتخار برافراخت - چون پرتو التفات پادشاهي بر وجنات احوالش تافته‌بود در سال دهم باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب دو هزاري دوهزار سوار و مرحمت علم و اسپ و فيل اختصاص يافته بفوجداری چهاتره(۲) (که پرگنه ايست از مضافات اندرچه در بنديل‌کهنڈ) چهرهٔ(۳) عزت برافروخت - چون اين مملکت از دست ججهار سنگهه منتزع گشته مضرب خيام پادشاهي گرديد آن پرگنه (که نهصد قريه بحاصل هشت لک روپيه داشت - و بفراهت فضا و فراوانی انهار ممتاز بود) بخالصه تعلق(۴) گرفته باسلام‌آباد موسوم گرديد - درين ولا باقي خان بفوجداری آنجا مامورگشت - و خان مذکور در برانداختن

(۲) نسخهٔ [ج] جنهره (۳) نسخهٔ [ج] سرعزت برافراخت (۴) نسخهٔ [ج] تعين گشته •

مفسدان آن دیار مصدر تردّدات شد - چون چنپت[۲] بذدیله نوکر راجه ججهار سنگهه پس از نیست و نابود شدن او پرتهیراج پسرش را دست مایهٔ فساد ساخته مواضع اوندچهه[۳] و جهانسي را در معرض تاخت و تاراج آورده سر بشورش برداشت عبدالله خان فیروز جنگ بجاگیرداری اسلام آباد و استیصال آن شقاوت بنیاد تعین گشت و چون بدانجا رسید خواست باقي خان (که سابق در مالش آن تباه سرشت تعبها کشیده) خود بر سر مقهوران بتازد - خان مذکور از کارطلبي متعهد شد که اگر فوج خود همراه دهند این مهم بانصرام میرسانم - فیروز جنگ از تن آساني خود نشناخته بوی باز گذاشت باقي خان در سال سیزدهم برسم ایلغار غافل بر سر مخاذیل ریخته هنگامهٔ زد و خورد گرم ساخت - چنپت[۴] دست و پای زده جان بسلامت بدر برد - و پرتهیراج گرفتار گردید - و در سال هفدهم بداروغگی غسل‌خانه سرمایهٔ مباهات اندوخت - و پیشتر بخراست قلعهٔ مستقر الخلافهٔ اکبرآباد فرق افتخار بر افراخت - و در آخر سال بیست و هفتم در تیول خود باري متعلق صوبهٔ آگره رخت هستي بر بست - محالات جاگیر بخالصه ضبط شد - پسرانش سردار خان و باقي خان در عهد عالمگیري از ناموران روزگار بودند احوال هر یکے بقلم آمده - گویند باقي بیگ در آغاز حال بکوتوالی

(۲) در [بعضے نسخه] چنت یا جانپت باشد (۳) نسخهٔ [ج] اوندجه
(۴) نسخهٔ [ب] چنت سنگهه دست و پای زده ٭

دار السلطنت لاهور [که دران هنگام بتیول یمین الدوله آصف خان تعلق داشته - و از قبل خان مذکور بابا عنایت[۲] الله یزدي (که نوکر معتبر آن نوئین عالیشان بود) بحکومت آنجا مي‌پرداخت] مامور شد - و چون بابای مذکور بمشار الیه وقعے نمي نهاد و اعتبارے نداشت در نگین خود کنده بود - کار بعنایت است و باقي بهانه ٭

٭ پرتهیراج راتهور ٭

از والا شاهیان فردوس‌آشیاني ست - در ایام فترات بحاضر باشي پرداخته بشرف اعتماد اختصاص گرفته بود - پس از سریر آرائی آن پادشاه سال اول بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار سرمایهٔ امتیاز اندوخت - سال دوم همراه خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب خانجهان لودي (که از اکبرآباد فرار نموده بود) تعین گردید - و از کارطلبي انتظار دیگران نکوده با چند سوارے (که درین باب سبقت جسته بودند) در حوالی دهولپور باو رسیده وقت زد و خورد برسم راجپوتیه پیاده پا گشته با خود خانجهان (که سوار بود) چپقلشهای مردانه نمود - و او را زخم برچهه رسانیده خود هم زخمها برداشت پادشاه از راه مرحمت اورا بحضور طلبداشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هشتصد سوار و عطای اسپ و فیل بر نواخت - سال سیوم باضافهٔ دو صد سوار کامیاب شده همراه خواجه ابوالحسن بتسخیر

(۲) نسخهٔ [ب] عنایت الله خان یزدي ٭

قلعهٔ ناسک کمر همت بر بست - و پس از تقرر صوبه داری دکن بنام مهابت خان او در تعیناتیان صوبهٔ مذکور قرار یافته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار چهرهٔ اعتبار برافروخت و در ایام محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد جرأتهای نمایان بظهور آورد روزے سوارے از فوج اهل دکن (که کاسهٔ سرش بمغز پندار آگنده بود) اورا بمبارزت طلبید - او بشنیدن این حرف از فوج برآمده با او مقابل شد - و بضرب شمشیر کار او باتمام رسانید - سال هفتم باضافهٔ یکصد سوار نامیهٔ بخت روشن گردانید - سال نهم چون پادشاه رایات دولت بصوب دکن افراشت او همراه خان زمان صوبه دار بالاگهات در نواحی دولتاباد بشرف آستانبوس مفتخر گشته همراه خان مذکور به تنبیه ساهو بهوساه و تخریب ملک عادل شاه نامزد شد - و درین مهم هم مصدر ترددات نمایان گردیده سال دهم باضافهٔ یکصد سوار شاد کام گشت - سال هفدهم چون ایالت ملک دکن از تغیر وکلای شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بنام خاندوران تقرر یافت او بحراست قلعهٔ دولت‌آباد سر مباهات برافراشت - و سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود سال نوزدهم حکم شد - که باکبرآباد آمده باتفاق باقي خان بحراست قلعهٔ آن بپردازد - سال بیستم در ایامے (که دارالسلطنت لاهور مضرب خیام خسرواني بود) او برطبق حکم یک کرور روپیه از خزانهٔ اکبرآباد برداشته بحضور بود - و چون دران ایام شاهزاده محمد اورنگ زیب

بهادر بصوب بلخ و بدخشان روانه شد او بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره نوازش یافته بمحافظت مبلغ پنجاه لک روپیه (که همراه شاهزاده دادن آن مقرر شده بود) تعین گردیده پیشتر راهي شد سال بیست و یکم باتفاق راجه بیتهل داس بکومک علي مردان خان امیرالامرا بصوب کابل رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - و ازانجا همراه رستم خان بمقابلهٔ فوج قزلباش دامن همت برکمر زد - و سال بیست و پنجم نوبت دوم باپادشاهزاده مذکور بمهم مسطور راهي گشت - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه بیساق مرتوم پای جلادت برداشت - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بتسخیر قلعهٔ بست رفت - سال سیم نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب دکن متعین شد - و در همان سال مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار وشصت و شش هجري رخت هستي بنیستي سرا برد - رام سنگهه برادرش و کیسري (۲) سنگهه پسرش بمنصب قلیل سرفرازي داشتند *

* بهرام سلطان *

سیومین پسر نذر محمد خان والي بلخ است - چون نبذے از احوالش در ذیل خسرو سلطان و اختتام کارش در ضمن عبدالرحمن سلطان بزبان خامه رفته گذارش لختے از احوال نیاکانش درینجا

(۲) نسخهٔ [ب] کهري سنگهه *

ناگزیر افتاد - او و برادر کلانش امام قلي‌خان پسران دین محمد خان مشهور به یتیم (۲) سلطان بن جاني (۳) سلطان بن یارمحمد خان اند - که عم زادهٔ حاجم خان والی اورکنج دارالملک خوارزم بود - یارمحمد خان پس از گرفتن طایفهٔ اردس (۴) ولایت شیر خان را از آبایش بغلبه و استیلا بے سامان و سرانجام برآمد - یا بسبب سلوک ناهنجارے که از حاجم خان دید - بای‌التقدیر چون بماوراءالنهر آمد سکندر خان پدر عبد الله خان مشهور اورا جوان با نجابت و قابلیت دانسته صبیهٔ خود را (که همشیرهٔ حقیقی عبدالله خان بود) در حبالهٔ نکاح او درآورد - و ثمرهٔ (۵) این پیوند زود بعالم شهود پیوسته بجاني خان موسوم گردید - ازو پنج پسر بعرصهٔ وجود آمد - دین محمد خان که از همه کلان بود - و باقي محمد خان - و ولي محمد خان - و پاینده محمد سلطان - و الیم سلطان - و این هر پنج برادر از قبل عبدالله خان در توران و تایق و سایر ولایت قهستان مي گذرانیدند - الیم سلطان همانجا درگذشت - هنگامے (که میان عبدالله خان و پسرش عبدالمومن خان وحشت و نزاع پدید آمد) این برادران بملاحظهٔ حقوق تربیت عبدالله خان اطاعت عبدالمومن خان نمي‌نمودند - چون نوبت ایالت توران بدو رسید هرکس‌را از خویشان و اقربا (که مظنهٔ رشد وشایستگی امور دنیا داشت) ازپا در آورده دود از دودمان خویش برآورد

(۲) در [بعضے نسخه] الیم سلطان (۳) نسخهٔ [ب] خاني سلطان (۴) نسخهٔ [ج] اروس (۵) نسخهٔ [ج] و ثمرهٔ این پیوند بعالم شهود .

با یار محمد خان نیز بے‌روشي سرکرده از بلخ اخراج نمود - و جاني خان‌را گرفته محبوس ساخت - این‌برادران در خراسان طبل مخالفت زده سر خودسري برافراختند - تضارا عبدالمومن‌خان در سنه (۱۰۰۶) هزار و شش با لشکرعظیم بارادهٔ یورش خراسان از بخارا روانهٔ بلخ گردیده شبے بتیر یکے از اوزبکیه (که از کمین (۲) تعزیت دل شکستگان کشاد یافته بود) نیستي‌گرا شد - دین محمد خان نقد فرصت را غنیمتے شمرف شمرده کلاه‌شادماني برتارک اقبال نهاد - و از جائے که بود بهرات رسیده آنرا متصرف گشت - و ولي محمد خان را برریاست مرو تعین‌کرد - و چون در توران هرج و مرج عظیم رو نموده هر سرے سرداری و هر درے دو بارے گشته بود تا چار اوزبکیهٔ خراسان بر ریاست او اتفاق نمودند - او در هرات طرح سلطنت انداخته خطبه و سکه بنام جد خود یار محمد خان کرد - که او بعد اخراج از بلخ بهندوستان آمد - و ملازمت عرش‌آشیاني در یافته مورد عنایات پادشاهانه گشت - و پس از چندے بزیارت حرمین شریفین رخصت یافته بقندهار رسیده بود - که فلک این توطیهٔ دولت بر انگیخت - و هنوز دین‌محمد خان گامے‌چند بخواهش نرفته بود که شاه عباس صفوي (که در کمین انتزاع ملک موروثی خود بود) بقصد پیکار لشکرے ترتیب داده بهرات آمد - برخے خیر اندیشان دوربین باو گفتند - که بر سر خراسان (که الکای صد سالهٔ قزلباش است

(۲) در [بعضے نسخه] فریب دلشکستگان .

و پارهٔ آن بتصرف ما درآمده) تلاش نمودن از عقل دور است - صواب آنکه با پادشاه قزلباش اظهار درستي نموده مهمات ترکستان را (که ارث قدیم است - و از شایسته سریر آرائے خالي ست) انتظام دهیم و بعد از ضبط آن ولایت اگر از زری اقتدار و استظهار بتسخیر خراسان پردازیم مضایقه ندارد - دین‌محمد خان بتحریک جوانان پرخاش جو (که لذت حکومت آندیار از مذاق ایشان بیرون نمیرفت (۲)) و ازین رو (که در ایام حیات عبدالله خان و هرج و مرج خراسان با بعضے از امرای قزلباش جنگ کرده غالب آمده بود) محاربه را سهل و آسان انگاشت - در رباط بریان (۳) حوالی پل سالار (۴) (که چهار فرسخی هرات است) تلاقی فریقین دست داد - نبردے عظیم در گرفت شکست بر اوزبک افتاد - نزدیک پنج و شش هزار کس از بهادران لشکر او کشته شده رو بهزیمت گذاشت - چون بمارچاق رسید بسبب جراحات ضعف مستولي شد - رفقایش در گوشهٔ بجهت استراحت فرود آوردند - کارش درانجا سپري گشت - و بقول جمعے بیکے از احشام سپاه (۵) خیمه‌نشین پناه برد - آن‌جماعه نشناخته سلوک ناشایسته کردند و بعد از شناخت از بیم انتقام از هم گذرانیدند - و پایندهٔ محمد سلطان بجانب قندهار افتاد - و شاه بیگ خان صوبه دار آنجا اورا مقید ساخته نزد عرش‌آشیاني فرستاد - اورا بحسن بیگ شیخ عمري

(۲) نسخهٔ [ب] نرفت (۳) یا رباط پرنان باشد (۴) نسخهٔ [ج] پل سالار (۵) در [بعضے نسخه] سیاه ۰

(که متوجه کابل بود) سپردند - او بقلیچ خان صوبه‌دار پنجاب رسانید و بعد از یک سال در لاهور جهان‌فاني را پدرود نمود - و ولي‌محمد خان بے آنکه از حال برادر کلان دین‌محمد خان آگهي یابد از معرکه با سي چهل نفر برآمده بجانب بخارا شتافت - و با پیر محمد خان نامے [که از اقربای عبدالله خان بود - و عبدالمومن خان او را مرد کوکناری درویش (که همواره در کوکنار خانها بفقر و نامرادي بسر مي برد) پنداشته بقطع رشتهٔ حیاتش نپرداخته بود - و بعد ازو بر مسند خانی توران متمکن گشته] پیوست - و چون دران هنگام توکل خان قزاق ماوراء النهر را از پادشاه ذي شوکت خالي یافته لشکرکشي نمود و در محاربهٔ او از باقي محمد خان آثار جلادت و پردلي بسیار بظهور آمد پیرمحمد خان در ازای نیکوخدمتي زمام ایالت سمرقند در قبضهٔ اقتدارش نهاد - باقي محمد خان پس از چندے که باطاعت و انقیاد گذرانید چون خود را بحکومت شایسته‌تر از پیر محمد خان میدانست هوای سلطنت در سر پیدا کرده بلقب خاني خود را ملقب ساخت - و بتسخیر ولایت میانکال ازسمرقند برآمد - پیر محمد خان ازین خبر موحش بے‌آرام گشته با چهل هزار سوار بظاهر سمرقند رسید - باقي محمد خان بلطائف الحیل در مقام فروتني درآمده هرچند خواست دفع شر و فساد نماید مفید نه افتاد - ناچار تحصن جسته ابواب جدال (۲) و قتال مفتوح

(۲) نسخهٔ [ب] قتال و جدال ۰

گردانید - تا روزے باقي محمد خان خود از حصار برآمده بر قول پیر محمد خان حمله آورده بر شکست - و او در اثنای گریز زخمي گرفتار گشته همان ساعت بامر باقي محمد خان بقتل رسید - باقي محمد خان همعنان فتح و ظفر ببخارا برآمده بر تخت جهانباني جلوس نمود - و با حسن تدبیر و مردانگي بلخ و بدخشان را نیز بحوزهٔ تصرف در آورد - یار محمد خان جدش (که هنوز در قندهار بود) ازین نوید سراسر امید عزم حجاز پس سر انداخته راه توران پیش گرفت - باقي محمد خان مقدم اورا باعزاز و اکرام تلقي نموده بر مسند خاني نشاند - و سکه و خطبه بنام او کرد - و چون بعد دو سال دریافت [که جدش بتربیت پسران خود عباس سلطان و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان (که نه از مادر جاني خان اند) سرگرم است] دست اقتدارش از حکم راني کوتاه ساخته پدر خود جاني خان را بجاي او گرفت - و بعد ازان (که یار محمد خان و جاني خان رخت هستي ازین سپنجي سرا بر بستند) باقي محمد خان سکه و خطبهٔ خود کرده پایهٔ قدر و منزلت او باوج ثریا رسید و اعلام دولتش سر بقبهٔ جوزا کشید - پس ازانکه در سنه (۱۰۱۴) هزار و چهارده رهسپار دار العقبی گردید فرمان فرمائي بولي محمد خان باز گشت - او ولایت بلخ و اندخود و توابع آن را (که درین طرف آب آمویه است - و در زمان برادرش باو تعلق داشت) ببرادر زادگان خود امام قلي سلطان و نذر محمد سلطان پسران دین محمد خان

تفویض نمود - و ایشان مدتها در اطاعت عم عالي قدر بسر برده آخرالامر بمقتضای جواني و باغوای هم نشینان جاهل سر از انقیاد پیچیده پا بر جادهٔ خلاف گذاشتند - و بسبب آمد و شد ایلچي ایران عم بزرگوار را برفض متهم ساخته اکثر امرای اوزبکیه را در مقام رمیدگي و تنفر در آوردند - تا آنکه خواجه ابوهاشم خواجهٔ ده بیدي و محمد باقي قلماق (که از قبل ولي محمد خان حاکم سمرقند بود) و یلنگتوش بے اتالیق (که بکمک او درانجا مي بود - و از اوضاع نکوهیدهٔ ولي محمد خان آزار یافته بودند) خطبه و سکه بنام امام قلي خان کرده او را از بلخ طلب نمودند - او با برادر خود نذر محمد خان از آب جیحون گذشته خواست که از راه کوه تن بسمرقند رسد - ولي محمد خان بعد از آگهي (۲) برین معني از بخارا لشکرے فراهم آورده سر راه برینان گرفت - بعد تقارب چون امام قلي خان را طاقت مقاومت نبود وسائل برانگیخته حکایتهای شکایت آمیز درمیان آورد - ولي محمد خان نیز میخواست که کار بقتال و جدال نانجامد - ناگاه از قضای فلکي شیر دو سه خوکے از نی زار بیرون آمده در اردوی ولي محمد خان در آمدند - مردم فریاد زنان از خیمه بیرون آمده بجنگ آنها پرداختند - غلغلهٔ عظیم برخاست که امام قلي خان شب خون آورد - مردم در سرا پردهٔ ولي محمد خان جمع شدند - اصلا اثرے ازو (که دران وقت بسبب بدمظنگي

(۲) نسخهٔ [ا] آگهئ این معني *

از مردم خویش با چندے از معتمدان احتیاط ورزیده خود را بکنار کشیده بود) نیاقتند - جوق جوق باین دو برادر پیوستند - و برخے برآنند که این اراجیف ناشي از اجلاف و اجامره نبود - بلکه ملازمان عمدهٔ او (که از کور نمکي و زرپرستي چشم‌کوتاه بین ازحقوق ولي‌نعمت پوشیده روز ناکامی صاحب را هنگام کامیابي مي‌پنداشتند) آوازهٔ شب‌خون انداخته بےمحابا روی امید بمخالف آوردند - باي‌الحال ولي‌محمد خان چندے نظارهٔ گرحوادث بوده در کمال یاس و حرمان ببخارا رفت - درانجا هم روی بودن در خود ندیده بناکامی تمام زوایهٔ ایران گشت *

امام قلي خان بدولت بیگمان فایز گشته ببخارا شتافت و بمسند خاني بر آمد - و بلخ و بدخشان را به نذر محمد خان ارزاني داشت - وآی خانم دختر عبدالله سلطان برادر خرد عبدالله خان را (که نخست در حبالهٔ عبد المومن خان بود - و بعد ازو در تصرف ایشم خان‌قزاق - و پس ازان در ازدواج پیرمحمد خان - و ازان پس در عقد نکاح باقي‌محمد خان - سپس منکوحهٔ ولي‌محمد خان و در اوزبکیه به نیکو روئي و بیمن قدم اشتهار داشت - و ولي محمد خان در وقت رفتن ایران از کم فرصتیها اورا در قلعهٔ چار جو که برکنار جیحون است گذاشته بود) طلبیده ارادهٔ هم صحبتي نمود - چون او راضي نمي‌شد دست بدامن قاضي و مفتي زده حیله وچاره میجست - هیچ‌کس اقدام ننمود - مگر قاضیئے دنیا پرست دین بباد

داده فتوی داد - که چون ولي محمد خان شعار رفضه اختیار نموده از دایرهٔ مسلماني بیرون رفت ازواج او معلق اند - آن بے باک نا پرهیزگار زوجهٔ غیر مطلقهٔ عم زنده را بنکاح (که در هیچ مذهب درست نباشد) متصرف شد *

ولي‌محمد خان (که باصفهان (سیده) شاه عباس ماضي استقبال نموده با آنکه او ازناداني برسر اسپ ملاقات نمود شاه کوچک دلي و گرم‌اختلاطي بسیار کرده مراسم مهمان‌نوازي از دست نداد *

۱۰۲۰
* ع * * گفت آمده پادشاه توران *

تاریخ این واقعه است - و هرچند شاه بتملق و جوشش مي افزود ولي‌محمد خان منقبض بوده نمي‌کشود - پس از چندے (که مجالس سرود و صحبت بآخر انجامید - و تدابیر جهانداري بمیان آمد) شاه گفت که امسال رومي بر سر تبریز آمده - دفع‌آن لازم است - سال آینده خود مرافقت نموده جناب‌خاني را برمسند موروثي مستقل میکنم - خان گفت - که اهمال و دیر بر نمي‌تابد - هنوز مقدمات امام قلي خان استحکامے نگرفته - و کومک تزلهاش موجب توحش اوزبکیه خواهد شد - اتفاقا دران‌هنگام خطوط سران اوزبکیه (که او از شومی نفاق آنها آواره شده بود) مشتمل بر پشیماني از گذشته و خدمتکاري و جانسپاري در آینده رسید - بمبالغه از شاه رخصت حاصل نموده متوجه بخارا گشت - و بعد از شش ماه (که از رفتن و برگشتن از عراق در گذشت) بتوران رسیده بمعارنت بعضے از امرا

(که از کردار خود ندامت کشیده در مقام تلافي بودند) بخارا را بے جنگ بدست آورد - امام قلي خان از بخارا فرار نموده بقرشي آمد - و آی خانم را درانجا گذاشته بسمرقند رفت - ولي محمد خان از غرور کامیابي بفرمان طبع عجول در مقام (۲) کینه توزي و انتقام کشي در آمد - و بے آنکه تجهیز لشکر شایسته نماید اعتماد بر گفتهٔ اهل خلاف و نفاق کرده رو بتعاقب برادر زادها آورد - بدوفرسخی سمرقند تلاقی فریقین دست داد - اکثر سران آن قوم عنان از مقابله پیچیده خود را عقب کشیدند - او درین مرتبه عار فرار بخود نتوانست قرار داد - با همگي دو صد سه صد جوان خود را بر لشکر امام قلي خان زده زخمي در میدان افتاد - اورا برداشته پیش امام قلي خان آوردند - در قتلش تعجیل نموده همان دم ازین عالم بعالم دیگر فرستاد و سلطنت توران بے شریک و سهیم بر امام قلي خان قرار گرفت و حکومت بلخ و بدخشان بنذر محمد خان مفوض گردید - و پس

از سي و پنج ساله سلطنت در سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک هجري نا پینا گشته مهمات آن ملک رو باختلال نهاد - نذر محمد خان چشم از حقوق برادر پوشیده انتزاع سمرقند و بخارا پیش نهاد همت ساخت - اگرچه اوزبکیه بمرتبهٔ از حسن سلوک او راضي بودند که باتفاق میگفتند (که بصارت مفقود گشته بصیرت موجود است باوجود نابینائي بسلطنت تو رضامندیم) لیکن چون امام قلي خان

(۲) نسخهٔ [ج] در مقام کینه توزي درآمد *

بجانشینی نذر محمد خان از ته دل راضي بود ناچار اورا بسمرقند در آورده خطبه بنامش خواندند - نذرمحمدخان اورا (که میخواست از راه هندوستان بزیارت حرمین شریفین روانه گردد) براه عراق روانه نمود - و هیچ کدام از اهل حرم حتی آی خانم را (که محبوبه اش بود) رخصت همراهي نداده اندوختهٔ او را بالتمام بتصرف درآورد امام قلي خان بآزردگی (۲) تمام با خواجه نصیب و نذر بیگ تغائي و رحیم بیگ و خواجه میرک دیوان قریب پانزده (۳) کس از اوزبک و غلام زه نوردي اختیار کرد - و بعد ملاقات شاه عباس ثاني و مشاهدهٔ مهمان نوازی او بطواف کعبهٔ معظمه (۴) مشرف گشت - و بمدینهٔ منوره رفت - و در انجا بدار بقا منزل گزید - و در بقیع مدفون گردید *

و چون استیلای نذر محمد خان و شورش اوزبکیه و وصول عساکر هندوستان بدان ولایت در احوال خسرو سلطان پسر دوم بتفصیل بزبان قلم داده اکنون بر سر مقصود مي شتابد - که چون شاهزاده مراد بخش در ماه جمادی الاولی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش بحوالی بلخ رسید بهرام سلطان و سبحان قلي سلطان با برخی از اکابر و اعیان بلخ داخل لشکر فیروزي اثر شدند - شاهزاده اصالت خان میر بخشي را بآوردن آنها فرستاد - و امیر الامرا علي مردان خان تا در دیوانخانه پذیره شده آورد - شاهزاده اعزاز و اکرام

(۲) در [اکثرنسخه] بآزادگی تمام (۳) در [بعضی نسخه] پانصد کس (۴) نسخهٔ [ج] مکرمه *

بسیار نموده بر سوزنی دست راست مسند نشاند - و انواع مهربانی و مرحمت بکار برده مرخص ساخت - که رفته در استمالت آن خان عالیشان کوشند - که هرگونه امدادے و اعانتے (که در مالش و تنبیه ناحق ستیزان باطل‌کوش مطلوب باشد) از توت بفعل می‌آید - و تا بندوبست آن عالی‌قدر موکب ظفرطراز پای‌آرام در دامن استراحت نه پیچیده به نیروی کارگذاری کوتاهی نخواهد رفت *

چون دولت نذر محمد خان بسر آمده بود توهم بیجا بخود راه داده ترتیب ضیافت شاهزاده شهرت داده بباغ مراد شتافت و قدرے جواهر و اشرفی همراه برداشته با دو پسر سبحان‌قلی و قتلق سلطان راه فرار سرکرد - و چون این‌خبر بپادشاهزاده رسید بهادر خان رهاه و اصالت خان را بتعاقب نامزد فرموده خود به بند وبست آن مملکت (۲) و ضبط اموال آن خان گریز پا پرداخت - همگی دوازده لک روپیه از مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسپ مادیان بسرکار پادشاهی درآمد - هرچند قدراندوختهٔ او (که خود در صندوقها نهاده تفصیل آنرا بخط خود برکاغذے نوشته درانجا میگذاشت - و مقالید آنرا همه وقت با خود نگاه میداشت) از قرار واقع معلوم نشد لیکن از زبانی متصدیان مهمات او مجملا بوضوح پیوست که فراهم آورده از نقد و جنس هفتاد لک روپیه بود - که هیچ یک از اسلافش را میسر نگشته - در هنگامهٔ اوزبک و الغان وقت فرار و گریز قلیلے

(۲) نسخهٔ [ج] آن ملک *

بخرج آمده بیشتر بتاراج رفت - حاصل ولایت بلخ و بدخشان و سر تاسر ماوراءالنهر و ترکستان (که در تصرف این دو برادر بود) ازروی نقل (۲) دفاتر ایشان بهمه جهت (خصوص مال وجوهات و سایر جهات و نقدي و غله و جمیع خراج ارتفاعات و زکواة) قریب بیک کرور و بیست لک خاني رایج آن ولایت (۳) است - که سي‌لک روپیه باشد ازین جمله شازده لک روپیه مداخل امام قلي خان - و چهارده لک روپیه از نذر محمد خان بود *

بالجمله در ماه جمادي الآخر آغاز سال بیستم شاهجهاني در بلدهٔ بلخ خطبه بنام صاحبقران ثاني بلند آوازه گشت - بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان با رستم ولد خسرو سلطان (که هر سه بنابر عدم اطلاع از همراهي خان باز مانده درارک بلخ نزد عیال او بودند) با ازواج و بنات خان مذکور نظربند گشته روانهٔ حضور شدند - چون بحوالی کابل رسیدند سید جلال صدرالصدور تا خیابان پذیره شده بملازمت پادشاهي رسانید - بهرام سلطان بمنصب پنجهزاري هزار سوار و بیست و پنجهزار روپیه نقد و دیگر انواع عنایات امتیاز یافت - و همواره بدولت قدرشناسی پادشاه زمان برفاه حال و خاطر آسوده (۴) میگذرانید - و چون نذر محمدخان بار دیگر بولایت موروثي متمکن گردید برحسب طلب او متعلقانش در سال

(۲) در [بعضے نسخه] نقل دفاتر ایشان (۳) نسخهٔ [ج] آن ولایت که سي لک روپیه (۴) نسخهٔ [ب] خاطر آسودگي مي‌گذرانید *

بیست و سیوم رایهٔ بلند شدند - بهرام سلطان دل از تنعمات و مستلذات هندوستان بر نگرفته راضي برفتن توران دیار نشد و تا زمان عالمگیري در خور حال بمواجب نقد کامیاب بوده ایام زندگي را باختتام رسانید *

* بهادر خان باقي بیگ *

نوکر شاهزاده دارا شکوه بود - بحسن کارداني و نیکو خدمتي جا در خاطر شاهزاده نمود - و بافزونی اعتماد و مزید اعتبار سر برافراخته در قرب و منزلت از اقران و همسران در گذرانید بهزاري ذات و چهار صد سوار منصب داخلي سرافرازي یافته از قبل شاهزاده بنظم صوبهٔ الهآباد مامور گشت - و چون بضبط و ربط آن ناحیه بقرار واقع پرداخت در سال بیست و دوم حسب الطلب سعادت تقبیل آستان خلافت و جهانداري اندوخته بحراست صوبهٔ گجرات بعنوان نیابت شاهزادهٔ بلند اقبال و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري ذات و پانصد سوار و خطاب غیرت خان[۲] تحصیل ناموري نموده رخصت یافت - و در سال بیست و سیوم ارزا از داخلی شاهزاده برآورده در سلک بندهای پادشاهي منسلک گردانیده بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و ارسال علم پایهٔ اعتبار برافروختند هنگامی (که شاهزاده مهم قندهار بعهدهٔ خود گرفت - و صاحب صوبگی دارالملک کابل بنخستین پسرش سلطان سلیمان شکوه تفویض

(۲) نسخهٔ [ج] عزت خان *

یافت) بندوبست آن ناحیه بغیرت خان بازگردید - و در سال بیست و هشتم باضافهای متواتر بمنصب چهار هزاري در هزار و پانصد سوار و بخطاب بهادر خان بلند نامي یافت - و در صوبهداری کابل با لشکر تعیناتی صوبه بدورنبو و نغر رفته افاغنهٔ آن سرزمین را (که ازروی تمرد ادای مال واجب نمي نمودند) مالش داده جمعی را بسزا رسانیده یک لک روپیه بطریق پیشکش برانها مقرر نمود - لیکن چنانچه باید نظم کابل ازو صورت نگرفت - و این کار بعنوان شایسته بتقدیم نرسید در سال سیم حکومت کابل برسم اصالت برستم خان فیروز جنگ اختصاص گرفت - و حفاظت دارالسلطنت لاهور (که در تیول شاهزاده بود) ببهادر خان تقرر پذیرفت - و در سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت قریب باختتام زمان سریر آرائی فردوس آشیاني پانصد سوار بر منصب او افزوده بنیابت شاهزاده بصوبهداری بهار نامزد گردید و بهمراهی سلیمان شکوه (که بمقابلهٔ شجاع تعین گشته بود) دستوري یافت - اگرچه اتالیقي و کارگذاري بظاهر نامزد میرزا راجه جیسنگهه بود اما دارا شکوه در حقیقت او را اتالیق نموده صاحب اختیار لشکر ساخته و بنای تدبیر آن مهم بر رای او گذاشته بود - چون سلیمان شکوه بعد هزیمت شجاع تا پٹنه تعاقب امیر خان نموده باستماع فوج کشی خلد مکان بتعجیل تمام راه مراجعت سرکرد و از الهآباد گذشته در نواحی موضع کره شکست پدر سامعه گاه

(۲) نسخهٔ [ب] بیست و ششم *

و جان خواش او گردید و سنگ تفرقه در جمعیتش انداخت میرزا راجه و دلیر خان از کهنه عملگي از مرافقت او پهلو تهي کردند - ناچار خواست که دهلي رویه رفته بهر نوع که باشد خود را به پدر رساند بهادر خان تجویز این اراده نکرده عنان عزیمتش بصوب معاودت آله آباد تافت - و درانجا نیز از سراسیمگي و وحشت زدگي اقامت ننموده زوائد کار خانجات و برخے از پردگیان خویش در قلعهٔ آله آباد گذاشته از کنل عبور کرده آن طرف آب سراسیمه طي مراحل مي نمود و گاے بناکامي میزد - و در هر منزل جمعے جدا شده مي رفتند و هر روز سلک جمعیتش از هم مي پاشید - تا آنکه از لکهنؤ برگذشته بهندینه (۲) رسید - و چون در هرگذرے (که قصد گذشتن از دریاے گنگ میکرد) قبل از وصول او بدان گذر کشتیها را ازین روی آب بآن طرف میبردند و هیچ جا مجال عبور نمي یافت از ندینه عازم پیش شد بقصد این که در برابر هردوار باعانت زمیندار آن بوم و بر و معاونت مرزبان سري نگر شاید که از گنگ عبور نماید - از برابر مرادآباد گذشته بسرزمین چاندي (که محاذی هردوار و متصل سرحد ولایت سري نگر است) رسیده شخصے را باستعانت و استمداد نزد مرزبان مذکور فرستاد - و بانتظار وصول جواب توقف نمود - درین اثنا افواج عالمگیري بسر وقت او در رسید - لاجرم مغلوب جنود یاس گشته دل بر فرار نهاد - و کوه سري نگر را مامن و مقر خویش اندیشید - و چون

(۲) نسخهٔ [ب] بمدینه ٭

بدان کوهستان در شده بچهار منزلي سري نگر رسید مرزبان آنجا ملاقي شده گفت - ولایت ما جاے مختصرے ست - گنجایش این همه مردم ندارد - و راه عبور فیل و اسپ نیست - اگر میل بودن اینجا دارند (۲) سپاه را رخصت کرده با اهل و عیال و معدودے از نوکران بسري نگر در آیند - درین وقت بهادر خان (که بعد برآمدن از آله آباد بیمار شده گوفت مهلکے داشت - و یک چشمش نیز بسبب عارضه از کار رفته فی الحقیقت داخل اموات بود - لیکن از حقیقت ورزي و وفا کیشي نمي خواست وا ماند) ناگزیر از سلیمان شکوه رخصت گرفته جدا شد - چون از میان کوهستان برآمد جان بقابض ارواح سپرد ٭

٭ پادشاه قلي خان ٭

مشهور بتهور خان سپاهي نقش (۳) صاحب داعیه بود) با عنایت خان خوافي دیوان خالصه نسبت دامادي داشت - او هم خوافي بود چون سال بیست و دوم جلوس خلدمکان بآهنگ ضبط ملک مهاراجه جسونت (که در همان ایام در گذشته بود) ساحت اجمیر بنزول موکب عالم گیري مشرق انوار گردید هنگام معاودت بدارالخلافه خان مذکور بخدمت فوجداري اجمیر از تغیر افتخار خان افتخار اندوخت و پس ازانکه نوکران معتمد مهاراجه از بدسگالي در رکاب پادشاهي مصدر شورش و آشوب گردیده راه فرار سپرده بجوده پور سر طغیان

(۲) در [اکثر نسخه] دارید (۳) یا نقس باشده

برافراشتند راجسنگهه نامي از نوکران راجه جمعیت نامعدود فراهم آورده با تهورخان مقابله نمود - تا سه روز باهم جنگ واقعي دربیوست و کار از تیر و تفنگ گذشته بسلاح کوته رسید - از کشتها پشتها نمودار گشت - آخر خان مشار الیه کوس نصرت باندآوازه ساخته راجسنگهه بانبوه نا محصور بکوی عدم فرو رفت - و چنان رعب او در دلها جا کرد که راجپوتیه دستبرد او دیده دیگر کمربستیز نبستند و چون در آغاز سال بیست و سیوم بار دوم آن بلدهٔ مبارک بقدوم اشراق لزوم پادشاهي مشرق بوارق کرامت گشت اورا بعنایت دو زنجیر فیل بر نواخته بضبط ماندل و غیره پرگنات تعلق رانا تعین فرمود و خود نیز بعزم گوشمال آن تبه سگال ره نورد همان سمت گردید - چون ماندل مضرب سرادقات خسروانی شد او بخطاب پادشاه قلي خان درجهٔ ناموري پیمود - پس ازان بهمراهی شاهزاده محمد اکبر ومالش راجپوتیهٔ رانهور بجانب سوجت و جیتارن تعین گردید - چون عرصهٔ زیست بر راجپوتیهٔ شقاوت توامان تنگ گردید و سراسر ملک آنها لگد کوب عساکر پادشي گشت جزم کردند که آن پادشاه کفرکاه جز استیصال و سرنگونی آنها دست بآساني بر نمیدارد - بفریب کاري و گریز بازي در آمدند - نخست بشاه عالم بهادر (که در همان ایام باقامت تالاب انا ساگر مامور شده بود) بتقریب صفح جرائم توسل جسته هم تحریک بترغیب بغي نمودند . و با چهل هزار سوار متعهد رفاقت گشتند *

گویند شاهزاده باشارهٔ والدهٔ خویش نواب بائي آن یاره در ایان کلپتره گو را نزد خود راه نداد - ناچار بشاهزاده محمد اکبر رجوع آورده همان سر کلافه وا کردند - شاهزاده باوجود دانش و شعور از ناتجربگي و ولولهٔ شباب و سلسلهجنبانی احباب خانهخراب گول خورده کمرعصیان و خلاف محکم بست - شاه عالم بدین راز سر بسته آگهي یافته بپادشاه نوشت - که از کفار و اغوای شاهزاده غافل نباید بود خلد مکان آن را محمول بر حسد برادري و رشک همچشمي داشته چون شاه عالم در حسن ابدال ازین پیغاره بدنامي را کشیده بود و از جانب محمد اکبر اصلا خلشي در خاطر نبود جواب رقم پذیرفت که هذا بهتانٌ عظیم * شما را خدای جل شانه همیشه بر صراط مستقیم نگاه دارد - روزے چند نگذشت که گرد شگافته شد - و پیوستن راجپوتیه بسرداری درگا داس و جلوس شاهزاده بر تخت فرمانروائي و عطای خطاب و اضافهٔ منصب بموافقان خویش از نوکران پادشاهي [مثل پادشاه قلي خان (که در بیراه ري و بدسگالي رهنما بود) تهمت زدهٔ خطاب امیرالامرائي و منصب هفت هزاري گشته برخے را (که منافق پنداشت مثل محتشم خان و معمور خان) بند برپا نهاد] یک دفعه معروض بارِ یابان خلافت گردید - و اینکه شاهزاده با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله پی سپر مسافت است - درین وقت جنود منصوره به تنبیه مفسدان و سرکشان متعین و منتشر بود - و در رکاب اگرچه شهرت آنست (که از خواجه سرایان و اهل دفتر و غیره

همگي به هشتصد سوار نميرسيد) اما در مآثر عالمگيري آورده که جمعيت بندهای حضور از اهل خدمت و غيره زياده بر ده هزار سوار نبود - ازين نازلهٔ ناگهاني تشويشي و تشتتي غريب بر اهل اردو راه آورد همان زمان بمير آتش جهت مورچال پيرامون لشکر حکم شد - و بشاه عالم فرمان رفت که بايلغار خود را برساند - و مکرر بزبان خلافت بيان ميگذشت - بهادر وقت خوب يافته است - ديرچرا کرده - از اجمير برآمده در موضع ديورای سوادق اقبال نصب گرديد - وچون شاه عالم با ده هزار سوار نزديک رسيد بنابر احتياط و تقاضای وقت روی توپ خانه بجانب او گردانده حکم شد - جريده با دو پسر خويش ملازمت نمايد - چون شازده هزار سوار بمحلا رسيد به ترتيب فوج مسترشد شدند - درين وقت اکثرے مثل کمال الدين خان پسر دلير خان و مجاهد خان برادر فيروز جنگ از لشکر مخالف برخاسته بعسکر پادشاهي پيوستند (۲) - تا آنکه پنجم محرم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجري زياده بر يک پاس شب گذشته بعرض رسيد پادشاه قلي خان از لشکر اکبر ابتر آمده بر در خاص و عام رسيده بلطف الله خان داروغهٔ غسل خانه حکم شد که بے يراق بيارد - آن خون گرفته (که بظاهر ارادهٔ فاسدے هم مضمر خاطرش بود) بر ديوزهی غسل خانه رسيده در کشودن يراق مبالغه بسرحد لجاج رسانيد لطف الله خان رفته عرض نمود - ميگويد خانه زادم - هيچ گاه بے يراق

(۲) نسخهٔ [ب] بعساکر پادشاهي ٠

نيامده‌ام - فرمودند با يراق بيايد - لطف الله خان تا برگردد هراس بر غالب آمد - خواست بدر زند - نمک حرامي زنجير پای او شد همين که قدم از تقاتهای غسل خانه بيرون گذاشت مردم جلو خاص و چيلها برو ريختند - و بسکه چلقد و زره زير آن در بر داشت زخمها کم کارگر افتاد - يکے زخمے بحلقومش رسانيد - فتنهٔ دماغش خاموش گرديد - گويند چون او بکشودن يراق ايستادگي نمود بعرض رسيد که ظاهرا بسازش اکبر بارادهٔ فاسد آمده - پادشاه بر آشفته شمشير در دست گرفته فرمود مانع نيايند - بايراق بيايد - درين وقت يکے از يساولان يا خدمه (۲) دستے بر سينهٔ آن اجل رسيده زده مانع شد او طپانچه برريش فروکوفته برگشت - اتفاقا پايش بطناب بند شده افتاد - از هر سو صدای بزن و بکش بلند شد - مردم ريخته سرش بريدند - گويند شاه عالم هم بکشتن او اشاره کرده - اگرچه پوشيدن زره يار بدگمانی مردم است که او خيال باطل با خود مخمر کرده بود اما خوافي خان در تاريخ خود زبانی خواجه مکارم جان نثار خان (که از کهن سالان کار شناس و دران وقت نوکر معتبر شاه عالم بود - و بر فوج قراولی اکبر دستبرد نموده زخم برداشته) آورده که بنوشت و خواند عنايت خان پدر زنش غير از بازگشت بر آستانهٔ عالمگيري وجهے ديگر در آمدن پادشاه قلي خان نبود - و اظهار صرافت عقيدت يا غيرت دامن گيرش شد - که در وا کردن اسلحه پای جهالت

(۲) در [بعض نسخه] خدمتيه ٠

افشرد - در جمعیت شاهزاده اکبر (که بفاصلهٔ یک و نیم کروه از دولتخانهٔ پادشاهي رسیده بود) سنگ تفرقه افتاد - نیم شبے عیال و اطفال و کارخانجات گذاشته راه فرار سرکرد - و در عوام شهرت گرفت که پادشاه تدبیرے انگیخته فرمانے بمحمد اکبر نوشت - که اگرچه در رام ساختن این وحشي نژادان راجپوتیه موافق ارشاد قرارلي بکار بردند اما بایستے آنها را هراول نمود - تا از هردو طرف بر سر تیر مي ایستادند - و چون این فرمان بدست راجپوتان افتاد دستخوش رعب و هراس گشته بدر افتراق زدند *

بالجمله شاهعالم بتعاقب تعین شد - و جماعتے (که باکراه[۲] و اجبار در بیراه رفي و بدسگالي هم پائي نموده بودند) هریک در مکانے معین مقرر گشت - و قاضي خوب الله و محمد عاقل و میر غلام محمد امروهه را (که بر محضر اثبات خروج بر خلیفهٔ وقت مهرکرده بودند) بعد تخته کشیدن و شلاق مستوفي بقلعهٔ گذهه[۳] پتهلي فرستادند و هرچند پادشاه قلي خان ببافي مخاطب گشت اما برادر و اولادش باعتبار خانه زادي بمرور مورد عنایت گشتند - چنانچه فاضل بیگ برادر او در سال بیست و نهم بخطاب تهور خاني سرافرازي یافته بهمراهي همت خان[۴] بهادر تعین محاصرهٔ بیجاپور گشت - و پسرش اسد الدین احمد (که در عهد خلدمنزل خطاب خاني یافته) در سال

(۲) در [بعضے نسخه] بے اکراه و اجبار (۳) نسخهٔ [ب] گذهه بیهلي
(۴) نسخهٔ [ب] محمد خان بهادر *

سیوم فرخ سیر بقلعه داري احمد نگر سرفراز گشته - نخوت بسیار داشت - و بطور دیگر متهم بود *

* بزرگ امید خان *

پور شایسته خان است - در اوائل عهد عالمگیري بمنصب شایسته سرفرازي یافته همراه پدر خود براي سد راه بودن بر روي سلیمان شکوه (که میخواست از دریاي گنگا عبور نموده بدارا شکوه ملحق گردد) تعین گردید - و پستر خطاب خاني یافته سال اول جلوس (که موکب سلطاني پس از هزیمت یافتن شجاع بداعیهٔ مقابلهٔ دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت) او همراه پدر از مستقر الخلافه آمده دولت ملازمت اندوخت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار سر عزت برافراخت - و سال هشتم (که بندر چائگام بسعي او مفتوح شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي نهصد سوار درجهٔ ترقي پیمود - آن مکان سرحدے ست از متعلقات زمیندار رخنگ که از توم مگهه است - همواره مردم زمیندار آنجا قابو یافته بر سر تعلقات پادشاهي مي آمدند - و باسر و نهب مي پرداختند بعد تسخیر داخل صوبهٔ بنگاله گردیده - سال سي و ششم از تغیر همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه داري آله آباد لواي بلند مرتبگي برافراشت - و پستر ناظم صوبهٔ بهار شد - و سال سي و هشتم مطابق سنه (۱۱۰۵) هزار و یکصد و پنج هجري از متاع خانهٔ هستي آستین برافشاند - گویند بسیار عالي دماغ بود

موسوي‌خان میرزا معز نطرت تخلص (که داماد شاه نواز خان صفوي بود - و مرد فاضل و شاعر خوش طبیعت) در ایام صوبه‌داری او بدیوانی بهار مامور گشته رفت - روز ملاقات اول چون در ایوان حویلی ناظم حوضچهٔ مختصر بود و آب جاري داشت میرزا بے اختیار دست دران کرده یک دو بار مضمضه بعمل آورد - مزاج خان مذکور ازین حرکت کبیده (۲) شکایت او بحضور نوشت - و بپاس خاطر او میرزا از دیوانی آنجا معزول گردید *

* بهره‌مند خان *

میر بخشي عزیز الدین نام - پدرش میرزا بهرام چهارمین خلف صادق خان مشهور - که یزنهٔ یمین الدوله آصف خان بود - وقتے که او فوت کرد میرزا بهرام (که کم سال بود - و از برادران خردتر) بمنصب پانصدي صد سوار سرفرازي یافت - و بعد ازان هم چندان ترقي نکرد گاهے بداروغگی زرگرخانهٔ والا و گاهے بخدمت بکارلي نامور گردیده بمنصب هزار و پانصدي سه صد سوار رسیده بود - هنگامے (که برادر کلانش عمدة الملک جعفر خان بصاحب صوبگی بهار رخصت یافت او نیز تعین آن صوبه شد - چون در سال سیم ازدواج سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با صبیهٔ او مقرر گشت از پٹنه طلب حضور نموده جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا مجموع بقیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه اعلی حضرت بطریق جهاز عنایت فرمود

(۲) در [بعضے نسخه] کشیده *

پس ازان مکفوف‌البصر گشته مدتها در دار الخلافه منزوي بود دو پسر داشت - عزیزالدین و شرف الدین - نخستین در سال دهم عالمگیري بخطاب بهره مند خان ناموري اندوخت - چون جوهر قابل داشت و رشادت و کاردانی از ناصیهٔ احوالش نمایان بود خدمات حضور را بآئین شایسته بتقدیم رسانید - کم خدمتے بود که بتصدی آن مامور نگردید - از داروغگی فیل خانه ببخشي گري احدیان سرفرازي یافته آخته بیگي گشت - و در سال بیست و سیوم از تغیر صلابت خان بمیرآتشي چهرهٔ مباهات افروخت - و در همین سال دار الخیر اجمیر منزل‌گاه پادشاهي بود - و خان مذکور آن روی تالاب انا ساگر (۲) در باغ منزل داشت - اتفاقا در سایهٔ درختے نشسته بود - برق اُفتاد - خان جسته در حوض اُفتاد - چند ساعت بےخود مانده بهوش آمد - و در سال بیست و چهارم میرتزک شد بعد ازان از تغیر لطف الله خان بداروغگی غسل خانه اختصاص گرفت - و پس ازانکه موکب پادشاهي بدکن آمد و سواد احمدنگر مضرب خیام گردید خان‌مذکور (که با وصف متصدي‌گري شایستگی سرداري داشت) مکرر بتاخت اشقیا دستوري یافت - چون در سال بیست و هشتم پدرش در دار الخلافه باجل طبعي در گذشت بخشي الملک اشرف خان بموجب حکم رفته اورا بحضور آورده بخلعت ماتم پرسي تسلي یافت - و بجمالة الملک اسد خان نیز

(۲) در [بعضے نسخه] رانا ساگر *

بعلاقهٔ همشیره زادگی آن‌مرحوم نیمه آستین‌که در بدن بود عنایت شد و در سال سیم بعد فتح بیجاپور از تغیر روح‌الله خان (که مرتقی مرتبهٔ بخشی‌گری اول شده) ببخشی گری دوم سرمایهٔ افتخار اندوخت و چون جملة‌الملک اسدخان بتسخیرقلعهٔ خنجی (۲) دستوری یافته بود وزارت بخان مزبور قرار یافت - و در سال سی و ششم از انتقال روح‌الله خان مرحوم بمیر بخشی‌گری رایت مباهات افراخته بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار امتیاز یافت - و پستر بدرجهٔ پنج هزاری سه هزار سوار اعتلا گرفت - و درین مدت مرارا به تنبیه غنیم شتافته در سال چهل و پنجم چون مروان گدهه (که دو کروهی کهتانون است) بحسن سعی فتح الله خان بهادر مفتوح گشت و ظاهر آن مقر چهاونی پادشاهی گردید لشکرے گران بسرکردگی خان بخشی‌الملک بتسخیر قلعهٔ نانده‌گدهه (۳) (که بنام‌گدهه موسوم) و چندن و مندن (که بمفتاح و مفتوح (۴) چهرهٔ شهرت آراست) تعین گشت و سردار مسطور باستصواب فتح الله خان مزبور هر سه قلعه در روزے چند بدست آورده معاودت نمود - و در سال چهل و ششم بعد کشایش قلعهٔ کهیلگه پنجم جمادی آلآخر سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهاردهم هجری برحمت حق پیوست - چون دختر جملة الملک امیرالامرا اسد خان در خانه اش بود بموجب یرلیغ پادشاهزاده

(۲) نسخهٔ [ج] چنچي - و در [بعضے نسخه] چنچي (۳) نسخهٔ [ج] اندکتر که بنام کو (۴) نسخهٔ [ج] فتوح ٭

محمدکام‌بخش او را از ماتم برداشته بحضور آورد - و بانواع تفقد دل‌خستهٔ او متسلي گشت - خان متوفی پسرنداشت - یک صبیه‌اش بخانهٔ محمد تقي (۲) خان بني‌مختار بود - که پسراراست بهره مند خان حال - که احوالش در ترجمهٔ داراب خان مرحوم مذکور شده و دیگرے بخانهٔ میر خان پسرکلان امیر خان مغفور - که بعد از فوت بهره مند خان ازدواج واقع شده - در عهد خلدمکان هزاري شش‌صد سوار بود - اوائل سلطنت خلد منزل بنیابت آصف‌الدوله چندے صوبه دار لاهور شده پس ازان بقلعه‌داری کالنجر (که از قلاع نامی صوبهٔ الٰه‌آباد است) مامور گردید ٭

بالجمله بهره مند خان مرحوم امیرے بود با وقار و حیا صاحب تمکین و متانت مبارک محضر و پاک طینت مهذب‌الاخلاق کریم‌الصفات خوش‌ظاهر - در آخرها بسبب آزار لکنتے بزبانش افتاده گویند چون در یساق دکن بمیر بخشي‌گري و بدولت عظیم رسید آرزو میکرد که اگر پادشاه مرا رخصت یک سالهٔ شاهجهانابادبدهند لک روپیه پیش کش مي‌کنم - هم نشینان گفتند که سیر دهلي بمصاحبت پادشاه هند و رجوع خلائق نمي‌ارزد - گفت راست که این دولت سترگ است - اما مزهٔ این همان وقت است که بشهر خود روم و شهریار خود باشم - بالاتر ازین نفس هوا پرست را هیچ خوشي‌نیست که در جائے (که بوضع سابق دیده اند) بچشم حال نگرند ٭

(۲) در [بعضے نسخه] نقي خان ٭

* باقي خان حيات بيگ *

برادر خرد سردار خان کوتوال است - در سال بیست و سیوم عالمگیري بخطاب حیات خاني سرفرازي یافت - و در سال بیست و هشتم بخدمت امانت هفت چوکي از تغیر میر عبد الکریم اختصاص گرفت - و پستر بداروغگی غسل خانهٔ شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم مامور گشت - چون در تسخیر بیجاپور مزاج پادشاه از جانب شاهزاده بدگمان نادلخواهي شده بر بے التفاتي افزود و مشیران شاهي را (مثل مومن خان نجم ثاني داروغهٔ توپخانه و ملتفت خان بخشی دوم - و بخدرابن دیوان) اخراج فرمود با وصف این شاهزاده متنبه نگشته در محاصرهٔ حیدر آباد با ابوالحسن (که از سابق مربوط بود) راه ارسال پیغام و نامه وا کرد - همگي سعیش آنکه این عقده بدست او انحلال پذیرد - و نزد پدر والاقدر مجرای قلعه کشائي بنام او ثبت افتد - بدخواهان حسد پیشه این حسن سعي را بر محامل نکوهیده فرود آورده مزاج پادشاه را منحرف ساختند - روزے در خلوت از حیات خان ازین مقوله استفسار رفت هرچند او بمبالغه بے تقصیری شاهزاده وا نمود موثر نه افتاد فرمودند بشاهزاده ابلاغ حکم نماید که شیخ نظام حیدرابادي امشب ارادهٔ شبخون بر لشکر دارد - ملازمان خود را پیش روی لشکر بفرستد که بانسداد طریق جسارت مستعد باشند - و چون این مردم بآنطرف خواهند رفت اهتمام خان کوتوال گرد خیمهٔ شما باشد - فردای آن

(که هیزدهم جمادی الآخر سال بیست و نهم جلوس بود) شاهزاده با محمد معز الدین و محمد عظیم بموجب حکم بدربار آمد - دران وقت پادشاه بدیوان نشسته بودند - بعد آمدن و ساعتے نشستن فرمودند که بعضے مقدمات با اسد خان و بهره مند خان گفته شد در تسبیح خانه باهم مطارحه نمایند - ناچار رفتند - اسد خان طلب سلاح کرد - و گفت که چند روزے بلا تشویش بگذرانند - و بخیمهٔ (که متصل ایستاده شده بود) آوردند - گویند در وقت یراق گرفتن معزالدین ارادهٔ دیگر داشت - پدر زهر چشم نمود - هموار شد - اثاثه و کوکبهٔ دولت را متصدیان سرکار والا بیک چشمک زدن بحیطهٔ ضبط در آوردند - پادشاه از دیوان برخاسته بمحل سرا در آمد - و های های گویان دست بر هر دو زانو زده میگفت - محنت چل ساله را بخاک برابر کردم - و پس ازین سانحه چون برادر کلان حیات خان سردار خان مورد نوازش پادشاهي بود خان مذکور نیز از عتاب محفوظ مانده سرگرم خدمت گردید - و پس ازان بخطاب موروثی پدر باقي خان امتیاز یافته در سال چهل و نهم باضافهٔ پانصدي بمنصب دوهزاري فرق عزت بر افراخته از تغیر کامگار خان به قلعه داری اکبرآباد (که برصانت و رزانت از سایر قلاع ممتاز - و بنابر آنکه از مدتها خزائن و جواهر پادشاهي دران مصون و محفوظ است بر جمیع امنهٔ هندوستان سرفراز) بر اعتبار خود افزوده رخصت یافت - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلد مکان نزد خود قرار داده بود که از وارثان ملک

هرکه پیشتر باکبرآباد برسد کلید قلعه و خزائن (که از اشرفي و (۲) روپیه و عرفي و غریب‌نواز سوای طلا و نقره آلات غیر مسکوک بقولے نه کرور روپیه و بروایتے سیزده موجود بود) پیشکش نماید - و هرچند (۳) متبادر بذهنها درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود اما چون رقم سنجان تقدیر نامهٔ شاهي را بنام نامی بهادر شاه معنون ساخته بودند هرآئینه معدات تقدیم این و تاخیر آن ظهور گرفت - محمد عظیم (که از ایالت بنگاله معزول شده بعزم حضور مسافت طی میکرد) ازین خبر دو اسپه تاخته خود را بآگره رسانید - باقي خان از تسلیم قلعه سر باز زده باظهار قرار داد خود پرداخت - شاهزاده مورچال تعین نمود - چند (۴) گولهٔ توپ بمسجد بیگم هم رسید - آخر شاهزاده مفید ندیده دست از جنگ کشیده از در استمالت در آمده عرضداشت باقي خان را با همان قرار داد گرفته نزد پدر فرستاد - دران هنگام رایات بهادر شاهي مسافت بعید پیموده بدارالخلافه نزول نموده بود که ازین مژده تقویتها افزود - و بعجلت عجیل بمستقرالخلافه رسید باقي خان با مفاتیح قلعه و خزائن بآستانبوس استسعاد یافته آداب تهنیت جلوس بتقدیم رسانید - و بشمول الطاف و عنایات خسروانه مسرور گردید - بهادر شاه برسبیل عجالت چهار کرور روپیه از خزانه

(۲) نسخهٔ [ب] عرفی و غریب نواز (۳) در [بعض نسخه] و هرچند بذهنها درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود (۴) نسخهٔ (ا) چند گوله بمسجد بیگم هم رسید *

برآورده بهر یک از شاهزادگان و نوئینان در خور حالت و رتبه انعام فرموده طلب نوکران قدیم و دو ماهه بنو ملازم و لختے باندرون محل و برخے بدرویشان و محتاجان داده دو کرور روپیه را بصرف در آورد و خان مذکور را بدستور سابق در قلعهٔ آگره گذاشت - و در مبادی سلطنت خلد منزل ودیعت حیات سپرد - پسران و خویشانش بسیار بودند *

* بسالت خان میرزا سلطان نظر *

از قوم چغتای ارلات است - پدرش میرزا محمد یار از متوطنان بلخ بود - در عهد فردوس آشیاني وارد هندوستان گردیده در سلک منصبداران انسلاک یافت - و میرزا سلطان نظر در هندوستان متولد شده بعد سن رشد و تمیز به منصب سر برافراخته دست توسل بدامن دولت محمد اعظم شاه زد - آخرها بوکالت شاهزاده در حضور پادشاه بود - و پس از ارتحال خلد مکان محمد اعظم شاه او را بمنصب سه هزاري و خطاب صلابت خان بر نواخته داروغگی دیوان خاص تفویض نمود - و در جنگ بهادر شاه مجروح گشته بمیدان افتاد - پس ازان بملازمت خلد منزل پیوسته بخطاب بسالت خان و بخشي‌گری رساله (که بنام سلطان عالي تبار قرار یافته) رایت امتیاز برافراخت - و بوقت مراجعت از دکن بمشاهدهٔ دیر طلبي (که حالت مردم رساله بعسرت کشیده بود) مستعفي شد - و در عهد جهاندار شاه بسعي ذوالفقار خان ببحالي منصب و جاگیر سابق

سربلندي اندوخت - و در عصر محمد فرخ سير حسين علي خان رابطهٔ قديم ملحوظ داشته بخشي‌گري فوج تعيناتي خود (كه به تنبيه راجپوتان نامزد شده بود) بنام او مقرر كرده همراه گرفت پستر در سفر دكن هم همراهي حسين علي خان گزيده مطابق سنه (۱۱۲۷) هزار و يكصد و بيست و هفت هجري در جنگے (كه با دارُد خان پنّي (۲) متصل بلدهٔ برهان پور رو داد) نقد جان در باخت و در مكان ملكي خود واقعهٔ محلهٔ سنوارهٔ بلدهٔ مذكور مدفون گشت پاكشنا پرستي نامے بر آورد - و توفيق كلمة الخير بسيار داشت - پسر كلانش ميرزا حيدر نام داشت - بدستگيري حسين علي خان بعد پدر بخدمت بخشي‌گري مذكور قرار يافت - و پس از سادات توك روزگار نموده گوشهٔ انزوا گزيد - و پسر دومش (كه بخطاب پدر مخاطب گشته همراه آصف جاه بود) محرر اوراق او را ديده - ازو دو پسر (كه باقي ماندند) بمنصب و جاگير قليل بسر مي برند *

* بيان خان *

شيخ فاروقي‌ست - و چون فاروقيان خانديس بلفظ خاني زبانزد بمنصب دو هزار و پانصدي رسيده تيول در ملك دكن داشت و بنوكري مي پرداخت - وضع درويشانه داشت - مريدانش تايل بخارق عادت وى اند - با سيد عبد الله خان قطب الملك آشنائى قديم داشت - چون در سنه (۱۱۲۹) (۳) هزار و يكصد و بيست و نه هجري

(۲) نسخهٔ [ب] پني (۳) در [بعضے نسخه] بيست هجري *

امير الامرا حسين علي خان از دكن بارادهٔ دستگير (۲) ساختن محمد فرخسير عازم شاهجهان آباد شد او بيمار بود - در سنه (۱۱۳۰) هزار و يكصد و سي هجري فوت نموده در حويلي خودش واقعهٔ محلهٔ فاضل پوره بلدهٔ اورنگاباد مدفون است - پسر كلانش بخطاب پدر مخاطب گشته اوقات بسر برده - پسر دومش محمد مرتضى خان است - كه آخر بيمين الدوله بهادر سرفراز جنگ مخاطب و بمنصب عمده مرتقي گرديده بقلعه دارى بيدر چهرهٔ عزت برافروخت مرد زنده دل قانع بقسمت بود - و در يار باشي بدطولى داشت در سنه (۱۱۸۹) هزار و يكصد و هشتاد و نه هجري داعى حق را لبيک اجابت گفت - بيرون بلدهٔ حيدرآباد طرف فتح دروازه مدفون است *

* برهان الملك سعادت خان *

مير محمد امين نام - از سادات موسوى نيشاپوري ست ابتدا بمنصب هزاري در والا شاهيان محمد فرخ سير منتظم گشت و پس از جلوس آن پادشاه بوساطت محمد جعفر [كه دران عهد خطاب تقرب خان و خدمت خانسامانى داشت - و در ابتداى جلوس (كه غلا رو داد) كرور گرى گنج نيز ضميمه يافت] نيابت كرورى گري بدو مفوض شد - پستر بفوجدارى هندون بيانه مضاف صوبهٔ اكبرآباد (كه مكان روز (۳) طلب است) سربلند گرديده بپرداختن

(۲) نسخهٔ [ب] برهم زدن محمد فرخ سير (۳) در [بعضے نسخه] زورطلب *

زبردستان و گوشمال مفسدان پرداخته نامه بکارطلبي برآورد - و باضافهٔ پانصدي مرتقي گشت - و چون نواح اکبرآباد موردلشکر فردوس آرامگاه شد با جمعیت خوب آمده ملحق گردید - و با محمد امین خان بهادر در مشورت کشتن حسین‌علي خان شریک غالب بوده در شورش سید غیرت خان (۲) بارهه و دیگر رفقای حسین علي خان حملهای پا برجا و کوششهای درست بکار برد - و در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب بهادري و عطای علم و نقاره لوای برتري افراشت - پستر در جنگ فردوس آرامگاه با سلطان ابراهیم پسرکلان سلطان رفیع الشان (که قطب الملک بعد کشته شدن حسین علي خان (۳) بزرگي برداشته بود) بسرداري میسره قرار یافته وقت زد و خورد تردد نمایان بتقدیم رسانید - و پس از ظهور فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب برهان‌الملک بهادر جنگ سرفراز شده بصوبه داري مستقر الخلافه چهرهٔ عزت بوافروخت - چون چوزامن جات (که از پیش‌آوردهای سادات بارهه بود) درین جنگ از دست بهادران فوج پادشاهي مقتول گردید و پسران او گدهای موطن خود را استحکام داده سر خودسري برداشتند نام برده بتادیب آنها مامور شده هرچند در قلع و قمع آنها دقیقهٔ فروگذاشت نما چون آنها از تراکم اشجار و مکانهای مستحکم پناه درست داشتند چنانچه باید

(۲) در [بعضی نسخه] عزت خان (۳) در [اکثر نسخه] بذوزکي *

گوشمال آنها بوقوع نیامد - پس ازان از صوبه‌داري مزبور تغیر شده بداروغگي توپخانهٔ حضور ضمیمهٔ آن نظم صوبهٔ اودهه (که روز طلب مقرري‌ست) طبل شادکامي نواخت - و دران صوبه ازه‌اشتن فوج بسیار و توپخانهٔ فراوان و کشتن و بستن مفسدان فتنه جو خوش (۲) نسقي او بر روی روز افتاد - سال بیست و یکم جلوس فردوس آرامگاه مطابق سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري (که نادر شاه وارد هندوستان گردید - و پادشاه تا کرنال بعزیمت مقابلهٔ او متوجه شد) او عقب مانده بود - بطي منازل طولاني خود را رسانید - چون اسباب (۳) او و بهیر لشکر از عقب در راه بود فوج ایران بدریافت این معني دویده بر سرآنها ریختند - او بمجرد استماع این‌خبر باوصف ممانعت پادشاه و اهل کنکاش شتاب زدگي بکار برده با جمعیتي که حاضر بود به پیکار آنها شتافت - آنها رو گردانیدند - او بخیال تعاقب میدانے طی کرد - پستر آنها باتفاق فوجهای دیگر برگشته بزد و خورد پرداختند - او زخمي شد - و حسب تقدیر فیل نثار محمد خان شیرجنگ برادرزادهٔ برهان الملک مست بود - بر فیل برهان الملک دویده پیش انداخته درلشکر قزلباش رسانید - و بازداشتن میسر نشد باین‌نهج برهان الملک دستگیر گردید - پس ازان برسم زمانه سازي در آمده ضعف پادشاه خاطرنشین نادر شاه ساخت - و متعهد شد که مبلغ از دار الخلافه مي‌دهانم - پس ازانکه فیمابین فردوس آرامگاه

(۲) نسخهٔ [ب] خوش نصیبئ او (۳) نسخهٔ [ب] چون بار و بهیر لشکر *

و نادرشاه مصالحه صورت گرفت شاه برهان الملک را فرمود - که باتفاق طهماسپ خان جلایر بشاهجهان‌آباد رود - لهذا نام برده بدار الخلافه شتافته برای شاه جا درون قلعهٔ پادشاهي مقرر کرد - و نهم ذي‌الحجه هردو پادشاه ببلده رسیدند - شب دهم ذي‌الحجه مطابق سنه (۱۱۵۱) هزار و یک صد وپنجاه و یک هجري نام برده بهمان زخمها بملک فنا شتافت - بالجمله امیرے بود کار طلب - و جرأت با رعیت پروري دوشادوش داشت - پسرے ازو نماند - صبیهٔ او با ابوالمنصور خان منسوب بود - احوالش جداگانه زینت ترقیم پذیرفته *

* حرف التاء *

* تردي بیگ خان ترکستانی *

بقدم بندگي و دوام خدمت جنت آشیاني اختصاص داشت بعد فتح گجرات بحکومت جانپانیر مامور گشته - چون میرزا عسکري (که بایالت گجرات نامزد بود) از سلطان بهادر شکست یافته بداعیهٔ فساد راه آگره پیش گرفت و سلطان بهادر از آب مهندري گذشته بر سر چانپانیر آمد او با وصف رصانت و متانت قلعه و کثرت و فزونی سرانجام قلعه داري همت بای داده در ماندو بجنت آشیاني پیوست - اما او با همه اعتبار و دیرین مرافقت در اصل تهي‌مایهٔ جوهر اخلاص و نقد حسن عقیدت (که در عالم ملازم پیشگي بهتر ازین راس المالے نشان نداده اند) بود - در ایام هرج و مرج آنچه

حقیقت‌روزان ننگ وفا شمارند بل سایر مردم درآئین نمک خوارگي بر خویش فه پسندند از غایت وقاحت و بے آزرمي بخود گوارا نمود - چنانچه روزے هنگام رد پیمائی ولایت راو مالدیو اسپ خاصه برای سواری پادشاه نبود - چون ازو خواستند مضایقه نمود ندیم کوکه اسپے (که مادرش سوار بود) پیش کشید - و آن ضعیفه را بشتر برنشاند - و پس از وصول رایات همایوني بامرکوت چون عسرت و شدت بنهایت انجامید مال و اسبابے را (که بدولت پادشاهي بهم رسانده بود) باوجود طلب دریغ داشت - پادشاه باتفاق رای پرشاد حاکم آنجا او را با جمعے دیگر (که تمولے داشتند) گیراندند و معهذا از انصاف دوستي اکثر اموال را بآنها باز داده برخے بمساعدت برگرفته بملازمان درخور حال تقسیم یافت - و در حین توجه عراق تردي بیگ خان با سایر ملازمان بے حقیقت از حوالی قندهار جدا شده بمیرزا عسکري پیوست - میرزا هرکدام را بگمان مالداري بنوکران خود حواله کرده بقندهار برد - بیشترے را بشکنجه هلاک ساخت - و از تردي بیگ خان مبالغ خطیر برگرفت *

چون جنت آشیاني از عراق معاودت نمود او بکمال ندامت وتشویر بآستان‌بوس رسیده بهمان مرتبهٔ امارت فایزگشت - و در سنه (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنجم از انتقال میرزا الغ بیگ ولد میرزا سلطان او را بتیولداری زمین‌داور بر نواخته بجهت انتظام آن‌حدود رخصت فرمود - و چون در یساق هندوستان مصدر ترددات عظیمه

گردید میوات جاگیر یافته اعتبار و اقتدارش افزود - و در سنه (۹۶۳)
نهصد و شصت و سه هفتم ربیع‌الاول (که همایون پادشاه در دارالملک
دهلي در وقت فرود آمدن از پشت بام مسجد لغزش یافته بزمین
آمد - و ازین عالم انتقال نمود * * مصرع *

۹۶۲
* همایون پادشاه از بام افتاد *

(۲) تاریخ است) تردي بیگ خان (که نقش امیر الامرائي بر لوحهٔ خاطر
مي نگاشت) خطبه بنام عرش آشیاني خوانده ادرات و اسباب
سلطنت را مصحوب میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران بدرگاه اکبري
(که انتظام بخش مملکت پنجاب بود) کسیل نمود - و باین
نیکو بندگي درجهٔ استحسان یافته بمنصب پنجهزاري ممتاز شد
و باتفاق امرای دهلي بسرانجام آنولایت قیام نموده بآئین شایسته
برسر حاجي‌خان (که از غلامان رشید شیر شاه بود - و در نواح نارنول
سر بشورش برداشته دست تصرف باطراف و جوانب مي‌کشود)
رفته آن الکا را ازو مستخلص ساخت - و تا میوات بتعاقب او
شتافته بسیارے از ارباب تمرد را مالشے بسزا داد - و مراجعت
نموده امنیت افزای دهلي گردید *

(۳) درین‌اثنا هیمو بقال (که حسب و نسب نداشت - و ابتدا درقصبهٔ
(۴) ریواري بصد خواري در پس کوچها نمک میفروخت - و بحیله‌وري

(۲) این تاریخ یک سال کم است (۳) نسخهٔ [ج] هیمون (۴) در
[بعض نسخه] ریوازي *

داخل بقالان سلیم شاه شده از تقریر و بدگوئی مردم روشناس گشت)
چون نوبت ریاست بمبارز خان عدلي رسید وکیل و سپه‌سالار صاحب
اختیار گشته بنیروی جرأت و زر پاشي کارهای عظیم متمشي
ساخت - اول بسنت رای خود را نامیده باز براجه بکرماجیت
مخاطب نمود - چون سواری اسپ نمیدانست همواره بر فیل
مي‌نشست - و فیلان بسیار جمع نموده پانصد فیل شیرمست دلیر
داشت - واقعهٔ ناگزیر جنت آشیاني شنیده با پنجاه هزار سوار
و هزار فیل و پنجاه و یک توپ و پانصد ضربزن بر سر دهلي
رسیده در حوالي تغلق آباد فرود آمد - سوابدید بیشتر امرا (که
بنابر آشوب او از اطراف و نواحي نزد تردي بیگ خان فراهم
آمده بودند) آن بود که بانتظار قدوم پادشاهي باستحکام برج و بارهٔ
قلعه باید پرداخت - تردي بیگ خان بدلدهي و همت افزائي همه‌را
آمادهٔ پیکار ساخته دوم ذي‌الحجه سال مذکور عرصهٔ نبرد آراست
و بکوششهای مردانه فوج مخالف را برداشت - اکثرے پی گریختها
شتافتند - و برخے بنهب و غارت پرداخته - تردي بیگ خان با جمع
معدود ایستاده تماشا میکرد - که ناگاه هیمو از گوشهٔ برآمده بر سرش
ریخت - افضل خان خواجه سلطان علي و اشرف خان میرمنشي از
بےهمتي و ملا پیر محمد شرواني (که بیرام خاني بود - و شکست
هنگامهٔ سپه سالاری او میخواست) مسلک فرار پیمودند - تردي بیگ
خان زیستن بعار را بر فروشدن بناموس گزیده راه گریز پیش

گرفت - و کارے چنین پیش رفته بر عکس شد - و در قصبهٔ سهرند باردوی پادشاهي (که باستیصال هیمو رهگرا بود) ملحق گشت - و چون بیرام خان او را همسر خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه بود و او نیز خود را سپه‌آرای پادشاهي قرار داده برانداختن بیرام خان را همواره از مخیلات خود داشت و تعصب مذهب ضمیمه بود درین وقت (که تردي بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده و ادبار یافته آمد) طرح دوستي انداخته بخانهٔ خود طلبید - و اورا در خرگاه گذاشته خود ببهانهٔ طهارت بیرون رفت - فرمانبران پس او کارش تمام ساختند * * بیت *

* کسے را که دیدي تو در جنگ پشت *

* بکش گر عدو در مصافش نکشت *

دران روز عرش آشیاني بصحرای سهرند بشکار باشه مشغول بود چون مراجعت نمود بیرام خان گفته فرستاد - که باعث این دلیري غیر از دولت خواهي امرے دیگر نبوده - تردي بیگ خان درین جنگ دیده و دانسته گریخت - چه بے اخلاصي و نفاق او معلوم همگنان است - اگر در امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود مهمات کلي متمشي نخواهد شد - و آنکه رخصت نگرفتم شرمنده ام میدانستم که حضرت از عطوفت ذاتي مجوز نمیشدند - عرش آشیاني بتقاضای وقت عذر خانخانان پذیرفت - اما چون سردار عمدهٔ قدیمي بود در خاطر پادشاه گران گذشت - و امرای چغتا نیز بینهٔ

بیرام خان در دل گرفته در بیم و هراس افتادند *

* تاتارخان خراساني *

از امرای اکبري ست - بمنصب هزاري رسیده - نامش خواجه طاهر محمد است - مدتے در سلک وزرا انتظام داشت - سال هشتم باتفاق شاه بداغ خان بتعاقب شاه ابوالمعالي (که از حصار فیروزه شده کابل رویه میرفت) تعین گردید - پس ازان مدتها بحراست دهلي مامور بود - در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش هجري به نیستي‌سرا در شد *

* ترسون محمد خان *

خواهرزادهٔ شاه محمد سیف‌الملوک است - که بولایت غرجستان مضاف خراسان استیلا یافته بود - شاه طهماسپ صفوي در سنه (۹۴۰) نهصد و چهل در بلدهٔ هرات قشلاق نموده فوجے تعین فرمود که او را مستاصل ساخته آن آلکا را مجددا بتسخیر در آوردند ترسون محمد خان ابتدای حال ملازم امیر ستوده خصال محمد بیرام خان گردیده باعزاز و اعتبار از سایر همرتبگان و امثال سر آمد گشت - چون عرش آشیاني با بیرام خان دل دگرگون ساخت و عنان عزیمت برسم شکار بجانب دهلي تافت بیرام خان با همه دانش و فطانت غافل ازین (که قرعه اش بر عکس مراد و منصوبهٔ روزگار بطور دیگر برآمده) با دلے فارغ کوس استقلال میزد - و اگر سخنے ازین قسم میرسید باور نمیکرد - تا آنکه مناشیر طلب باسرا صادر شد

یقین کرد که شکار این بار بطرز دیگر است - ترسون محمد خان را با معتبران دیگر بحضور فرستاده مراتب فروتني و ضعیف نالي گذارش نمود - ترسون محمد خان چون بحضور رسید در جواب سخنان دلپذیر شنیده نطق نکشید - و بمعاودت رخصت نیافت - بیرام خان (که این راه پیش گرفته بود) مسدود یافت - خواست گریان و نالان خود را بحضور رساند - مخالفان او آگهي یافته بعرش آشیاني دلنشین گردانیدند - که آمدنش بهر وضعے که باشد فریبے و غدرے دران مطوي ست - لهذا ترسون محمد خان را با امیر حبیب الله خان روانه فرمود - که اورا از آمدن ممانعت نمایند - و نگذارند که او در لباس درستي هم بحضور رسد - و پس از سرگذشت بسیار (که لختے در احوال آن امیر سعادت تخمیر بزبان خامه گذشته) برخصت سفر حجاز مجاز گردید - ترسون محمد خان را با حاجي محمد خان سیستاني همراه دادند - آنها برسم بدرقه تا اقصای ممالک رسانیده از حدود ناگور بر گشتند - پس ازان ترسون محمد خان بدرام خدمت حضور شرف اختصاص یافته بتدریج پایهٔ امارت برتر افراخته بمنصب والای پنجهزاری بلند نامي یافت - زمانے حکومت بهکر بنام او قرار گرفت و وقتے بایالت پٹن گجرات تعین گشت - در سال بیست و سیوم ازانجا تغیر شده در سال دیگر بفوجداری جونپور رخصت یافت و ملا محمد یزدي را (که از مشاهیر فضلای آن وقت بود) بصدارت آنصوب همراه گردانیدند - چون برخے تیولداران صوبهٔ بنگ و بهار

سرتابي نموده غبار فتنه و آشوب بلند ساختند ترسون محمد خان خود را باتفاق امرای عقیدتمند بصوبهٔ بهار رسانیده در مالش بهادر خان بدخشي و عرب خان (۲) (که ازان گروه ضلالت پژوه بودند) کوشش فراوان بکار برد - چون معصوم خان فرنخودي از ناحق شناسي بیراه روي گزید ترسون محمد خان بهمراهی شهباز خان عرصهٔ نبرد آراست - چون سال بیست و هفتم میرزا عزیز کوکه باستخلاص بنگاله و انتزاع آن از دست امرای نمک حرام مامور گردید ترسون محمد خان نیز بهمراهي نامزد شد - و در کشایش آن دیار دست و بازوی مردانگي بر کشاد *

پس ازان [که امرای قاقشال از معصوم خان کابلي (که سرگروه ارباب فساد بود) جدا گشته بعسکر پادشاهي پیوستند] کوکلتاش ترسون محمد خان را بجانب گهوڑا گهاٹ بنگاه قاقشالان روانه نمود تا مبادا آن نواح دست خوش تاراج مخالف شود - ترسون محمد خان ببندوبست آن ناحیه پرداخته در تاجپور رخت اقامت انداخت تا آنکه معصوم خان عاصي بسیارے شورش طلبان را فراهم آورده از ولایت بهائي در رسید - و مملکت پادشاهي را تا هفت کروه تانده یغمائي ساخت - و جمعے را بتاراج حواشی تاجپور برگماشت - ترسون محمد خان قلعه نشین گردید - شهباز خان کنبو برهنمونی همت از پٹنه بآهنگ سزای بدسگالان راهي گشت - امرای بنگاله و ترسون

(۲) نسخهٔ [ج] بهادر بدخشي *

محمد خان بدر پیوسته هنگامهٔ کارزار با مخالف گرم ساختند - در کمتر زمانے فیروزي چهره برافروخت - معصوم عاصي باز بولایت بهائي پناه برد - شهباز خان [بارادهٔ آنکه عیسی مرزبان آن سر زمین (که پیوسته بزبان حرف یک جهتي میراند) اگر درینولا معصوم خان را بسپارد هرآئینه یک‌رنگی او پیدائي گیرد - وگرنه پاداش نادرستی (۲) پا بکنارش گذارد] بدان مرز و بوم رو آورد - چون ساحل دریای گنگ نزد خضر پور (که این گذرگاه درآمد جای آندیار است) معسکر گردید و آویزشها بمیان آمد سنارگانون بدست افتان - و بکتراپور (که بنگاه آن بومي ست) بتاراج رفت - و باندک چپقلشے معصوم خان ثبات و شکیب بای داده نزدیک بود که دستگیر شود - درین هنگام عیسی مذکور (که بولایت کوچ رفته بود) با فراوان لشکر و گزین سامان در رسید - امرای پادشاهي برکنار برهم‌پتر (که بزرگ دریائے ست از ختا مي‌آید) پای همت افشردند - و تلعه اساس مي‌نهادند از هردو سو نبرد دریا و هامون گرمي پذیرفت - ترسون محمد خان را فرستادند - تا سامان لشکر نموده از سمتے درآید - و غنیم را دو دله گرداند - قضا را در آمدنها پی‌سپر راهے (که بمخالف نزدیک بود) گردید - معصوم خان ازین آگهي با جمعے انبوه تیزدستي نمود شهباز خان محب علي خان را با لختے دلاوران بکمک تعین کرد و مسرعے را دواند - که تا پیوستن آنها باستوار جا پناه برد - باورش

(۲) نسخهٔ [ب] نادرستي بکنارش *

نیامد - و گفت فریب‌کاران بدین‌بهانه گروهے از سردار جدا ساخته‌اند آخر بفراوان کوشش همراهان (که سودمندی احتیاط و زیان زدگی بے پروائي گذارش نمودند) ناگزیر نخست مستحکم جائے بدست آورد - اما ازین رو (که آن سخن (۲) را بهیچ برنگرفته بود) درنگ نکرده باردو شتافت - درین اثنا فوج نمودار شد - سررشتهٔ دور بیني از دست داده کمک پنداشت - و در سامان مهماني شد - تدمے‌چند رفته بود که شورش غنیم عرصهٔ ایمني را غبار آما گردانید - هرچند هوا خواهان مبالغه نمودند (که تا پیوستن مردم اردو و کمک گام‌سرعت برداشته بهمان محکمه باید رفت) راضي نشد - و با دلے همت قرین رو بکارزار آورد - برخے سامان نبرد گفته جدائي گزیدند - با آنکه بیش از پانزده کس همپائي نکردند عرصهٔ نبرد را بشایستگي برآراست - و بسرنوشت آسماني زخمي دستگیر شد - معصوم خان از در دوستي درآمده خواست با خود هم داستان گرداند - او از اخلاص سرشتي بسرزنش و نکوهش پیش آمد - و بنصائح هوشمند جواب برگفت - آن سبک سر بخشم رفته آن آفسقال دولت را از هم گذرانید - در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو سال بیست و نهم این سانحه واقع شد *

* تولک خان قوچین *

از امرای بابري ست - پس ازان برکاب همایوني پیوسته - چون

(۲) در [اکثر نسخه] آن سخن را هیچ برنگرفته بود *

آن پادشاه از ایران مراجعت نموده کابل را بتصرف درآورد هنگامے
(که میرزا کامران باظهار شوق ملازمت با دل پردغا نزدیک کابل رسید
و امرای نفاق پیشه بدو پیوستند) جنت آشیاني چار ناچار عنان
عزیمت بجانب ضحاک و بامیان (که اکثرے از اخلاص سرشتان
در انصوب بودند) منعطف ساخت - اورا با چند نفر دیگر برای
خبرگیري کابل روانه فرمود - و غیر ازو هیچ یک برنگشت
حسن خدمت او منظور نظر سلطاني گشته بمنصب تور بیگي
سربلندي یافت - در مهم هندوستان ملتزم رکاب خسروي و مصدر
شایسته پرستاري بود - پس از فوت جنت آشیاني چون ببراه روی
شاه ابوالمعالي بر ردی روز افتاد هوا خواهان دولت اکبري در فکر
دستگیر ساختن او شده روزے بتقریب ضیافت طلبداشتند - او
چون دست بشستن دراز کرد تولک خان (که بچستي موصوف
بود) از پس در آمده هردو دست او بر گرفت - دیگران هم امداد
نموده این کار را پیش بردند - پس ازان مدتها بتعیناتی کابل
بسر مي برد - سال هشتم جلوس اکبري غني خان پسر منعم بیگ
خانخانان (که در کابل رائق و فائق مهمات بود - و سبکسري
و آشفته رائي در اصل فطرت داشت) مستی جواني و حکومت
علاوۀ آن گردیده روزے بے هیچ تولک خان را با آنکه از روشناسان
صاحب اعتبار بود گرفته با جمعے از خویشان او در بند کرد - او
بسعي بعضے مردم صلاح اندیش مخلصي یافت - اما پس ازین روداد

در موضع بابا خاتون (که بجاگیر او مقرر بود) فروکش کرده فرصت
انتقام میجست - روزے غني خان بتقریب استیصال قافلۀ بلخ
از کابل برآمد - و در مقام خواجه سیاران (که منزلے ست دل کشا)
بزم باده نوشي آراست - تولک خان با جمعے از خویشان و نوکران بسر
وقت او رسیده در حالتے (که بے خود بود) او را با شگون پسر قراچه
دستگیر ساخت - و بحرفهای درشت دل دردمند خود از غصه
وا پرداخت - و بارادۀ گرفتن کابل با مردم احشام آنجا موافقت نموده
در موضع خواجه اواش (۲) (که دو کروهی بلدۀ مزبور است) فرود آمد
چون فضیل بیگ برادر منعم خان و ابوالفتح پسرش بجنگ مستعد
شدند بگرفتن بعضے محالات مصالحت نموده غني خان را گذاشت
او بمجرد رهائي جمعیت نموده بر سر تولک خان روانه شد - تولک
خان توقف خود مصلحت ندیده راه هندوستان پیش گرفت - متصل
آب غوربند لشکر کابل باو رسیده جنگ در پیوست - بابا قوچین
و چندے دیگر از نوکران او بقتل رسیدند - و او با پسر خود اسفندیار
و معدودے خویشان و ملازمان مردانه برآمده سال مذکور بملازمت
عرش آشیاني پیوست - و بیافتن تیول در صوبۀ مالوه سرمایۀ آسودگي
اندوخت - سال بیست و هشتم (که سپاه مالوه بکومک میرزا خان
خانخانان تعین گردید) او نیز پیوسته باشارۀ خانخانان بر سر سید
دولت (که در کهنبایت مصدر هنگامه بود) رفت - و اورا سزا داده

(۲) در [بعضے نسخۀ اکبر نامه] خواجه رواش •

فیروز مندگردید - پس ازان بلشکر سلطاني ملحق گشته در جنگ سلطان مظفر گجراتي تعینات مثل جرانغار و شریک ترددات مبارزان بود - پس ازان بهمراهی قلیچ خان بتسخیر بهرونچ (۲) روانه گردید - سال سیم (که لشکر مالوه بکومک خان اعظم جهت تسخیر دکن تعین شد) او نیز بدان صوب شتافت - و در رنجش خان اعظم و شهاب الدین احمد خان بحرف طرازی هرزه درایان متهم گشته زنداني گردید پس از رهائي در کومکیان صوبهٔ بنگ و بهار قرار یافته سال سي و هفتم جلوس در جنگ پسران قتلو بهمراهی راجه مانسنگهه تقویت افزای فوج دست چپ بود - اوائل سال چهل و یکم مطابق سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري رخت هستي بر بست *

* تردی خان *

پسر قیا خان کنگ است - بعد فوت پدر منظور نظر عنایت عرش آشیاني گشته بمنصب در خور مورد تفضل گردید - پستر همراه شاهزاده سلطان دانیال بمهم دکن تعین شده آثار نیکو بندگي بظهور رسانید - پس ازان بسبب بعضے بےاعتدالیها از نظر افکنده (۳) سال چهل و نهم باز مشمول عواطف ساخته باصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار و انعام پنج لک دام امتیاز اندوخت *

* ترخان مولانا نورالدین *

مولد او جام - و منشای او مشهد مقدس - رضوي ست - پدرش

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونچه (۳) نسخهٔ [ب] و ششم *

سلطان علي مشهور بسلطاني در هرات بامور شرعیه قیام مي‌نمود مولانا بفضل و کمال و شجاعت و سخاوت اتصاف داشت- و بهیئت و هندسه و اصطرلاب شوق مند بود - همراه قاضي برهان خواني بملازمت فردوس‌مکاني استسعاد یافت - و صحبتش با جنت‌آشیاني کوک گشته از جملهٔ ندیمان و مجلس نشینان بزم همایوني گردید و در سفر عراق ملتزم رکاب بوده بیست سال در ملازمت آن پادشاه عالي جاه بسر برد - گاهے پادشاه ازو استفادهٔ علوم میکرد - و گاهے او از علم ریاضي خصوص اصطرلاب از جناب همایوني (که درین فن مهارت تمام داشت) استفاضه مي‌نمود - طبعش موزون بود - دیوانے دارد - ازو ست * * بیت *

* چون دست ما بدامن وصلت نمیرسد *
* پاي طلب شکسته بدامان نشسته ایم *

بمناسبت اسم نوري تخلص میکرد - و اورا نوری سفیدوني میگفتند سفیدون قصبه ایست از توابع دهلي - چون مدتے درجاگیرش بود بدان شهرت گرفته *

عرش آشیاني در ایام فرمان روائی خود بنابر خدمات سابقه و لاحقه مورد نوازش فرموده بخطاب خاني و پس ازان بترخاني برنواخته صاحب طبل و علم گردانید - و پرگنهٔ سامانه (که در تیولش بود) از جانب او میر سید محمد نامي بمهمات آنجا مي پرداخت در سال دهم شیرمحمد دیوانه (که در اصل از خدمتگاران خواجه معظم

بود - و بعد ازان به بیرام خان پیوسته بواسطهٔ حسن صورت بقرب او امتیاز یافته اعتبارے بهم رسانید - و چون در ایام حوادث او سالک مسالک بیحقیقتي شده در درگاه پادشاهي منظور نگشته از چندے دران قصبه بسر مي‌برد) روزے نایب مولانا را بخانهٔ خود مهمان ساخت - در اثنای صحبت پیکان را سوهان میکرد - ناگهاني تیر را در کمان نهاده بر سینهٔ آن بیگناه زد - که کارش تمام شد - آنچه اموال و اسباب او بود متصرف گشته اوباشے چند فراهم آورده - و در حوالی آن ولایت دست نهب و غارت دراز ساخت - مولانا همت بدفع او گماشت - همین (که مقابله اتفاق افتاد) آن مغرور بر فوج مولانا تاخت - دران تاختن اسپش بتنهٔ درختے رسیده افتاد - جمعے پیادها دستگیرش ساختند - مولانا فورا بقتل رسانید - چون مولانا نورالدین محمد خان خطاب ترخاني یافته بود و معنی ترخاني نداشت این قطعه گفته * نظم *

* ز روی مکرمت وز راه احسان *
* بترخان داد خاني شاه عادل *
* ازین منصب سرافراز جهان شد *
* میان خلق و در ملک و اماثل *
* ازین‌خاني همین‌نامے‌ست بروی *
* ازین نام کلان او را چه حاصل *
* ز ترخاني هم او را شکوهٔ هست *

* بنزد خسرو دانای کامل *
* که غیر از خان خشکے مي‌نماند *
* ز ترخاني تري گرده چو زایل *

آخر عمر خدمت تولیت مقبرهٔ جنت‌آشیاني بدو مفوض گشته همانجا ودیعت حیات سپرد *

(۲) * تخته بیگ سردار خان *

از یکهای میرزا حکیم بود - در جنگے (که میرزا را باقواج عرش آشیاني رو داد) مصدر دلیري گشته نامے براد مردي برآورد پس از فوت میرزا همراه پسرانش در سال سیم جلوس آن پادشاه بعتبهٔ سلطنت رسیده دولت بار یافته بگوناگون انعامات مشمول عاطفت گردید - پس ازان بتعیناتي صوبهٔ کابل آبرو یافته همراه کنور مانسنگهه و زین خان کوکه در تنبیه گروه یوسف زئي و تاریکیان بکرات مصدر ترددات شایان گشت - سال سي و نهم بهمراهي شاهزاده سلطان سلیم مقرر شده در نواح لاهور جاگیر یافت - پستر بتهانه‌داری پشاور سرافرازي اندوخته بارها گروه تاریکي را گوشمال بسزا داد - چون خدمات پسندیده ازو بظهور آمد در سال چهل و نهم بخطاب خاني رایت ناموري افراشت - و پس از جلوس جنت‌مکاني چون ماجرای آمدن حسین شاملو حاکم هرات با فوج گران و محاصره نمودن قلعهٔ قندهار بعرض خسرواني رسید او را بمنصب دو هزاري

(۲) در [بعض نسخه] تحنه بیگ - یا تخته یا بخته باشد *

و خطاب سردار خان بر نواخته همراه میرزا غازي بیگ بکومک شاه بیگ خان حاکم قندهار دستوري شد - تا رسیدن اینها چون فوج قزلباش از گرد قلعه برخاسته مراجعت بوطن خود نموده بود او از تغیر شاه بیگ خان بحکومت قندهار سربلند گردید - و در اندک مدت سال سیوم مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري در انجا ودیعت حیات سپرد - پسرانش حیات خان و هدایت خان بمنصب قلیلے سرافراز بودند *

* تاش بیگ تاج خان *

از یکهای میرزا محمد حکیم است - پس از فوت میرزا در سال سیم جلوس بملازمت عرش‌آشیاني کام دل اندوخته منظور نظر عاطفت گشت - و بتنخواه جاگیر از صوبهٔ پنجاب سرفرازي یافت سال سي و یکم بهمراهی راجه بیربر بکومک زین خان کوکه و سال سي و دوم باتفاق عبد المطلب خان بمهم تاریکیان رخصت پذیرفت سال چهلم خود اورا بمالش عیسی خیل دستوري دادند - اگرچه دست و پای جنبانید اما چون زنجوري داشت چنانچه باید کار صورت نبست - سال چهل و دوم در کشایش قلعهٔ موٴ (که یکے از حصون معظمهٔ زمینداران کوهسار شمالی صوبهٔ پنجاب است) باتفاق آصف خان تعین شده مصدر تردد گردید - و از راه مکرمت بخطاب تاج خان مخاطب شد - سال چهل و هفتم (که باز شورش باسو زمیندار کوه مذکور در صوبهٔ پنجاب برخاست

و خواجه سلیمان نامي بخدمت بخشي‌گري آن صوبه مامور گشته مرخص شد - که فوجے از قلیچ خان صوبه‌دار و دیگر جاگیر داران آن نواحي را مثل حسن بیگ شیخ عمري و تاج خان و احمد بیگ خان کابلي یک جا ساخته بتنبیه آن مقهور سزاولي نماید) او انتظار دیگران ننموده بکوچهای متواتر بپرگنهٔ پتهان (۲) رسیده بتهانه‌گاه آنها رفت - قضا را وقتے (که مردم او در صدد خیمه زدن بودند) فوجهای آن شقي نمایان شد - جمیل بیگ پسر او بے تابانه برانها تاخت جنگ سخت در پیوسته جمیل بیگ با پنجاه کس از ملازمان پدر بقتل درآمد - پس از جلوس جهانگیري از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سربلندي یافت - و در سال دوم چون پادشاه از کابل بهندوستان مراجعت فرمود و حکومت آن صوبه بنام شاه بیگ خان خاندوران (که از قندهار معزول شده در راه بود) تقرر یافت نام برده را حکم شد - که تا آمدن خان مذکور از کابل خبردار باشد پسنر باضافهٔ منصب کامیاب شده بصوبه داری تتّهه چهرهٔ عزت برافروخت - سال نهم مطابق سنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هجري همانجا بخلوت‌کدهٔ بقا خرامید *

* تربیت خان عبد الرحیم *

پور قایم خان پسر مقیم خان بن شجاعت خان اکبري ست مقیم خان بعد فوت پدر بمنصب مناسب سرافرازي یافته اواخر

(۲) نسخهٔ [ب] ذلهان یا بتهان باشد *

عهد عرش آشياني بپايهٔ هفتصدي رسيد - پس ازانکه جنت مکاني در سال سيوم جلوس صالحه بانو صبيهٔ قايم خان را بعقد ازدواج آورده بپادشاه محل مخاطب ساخت کار اينها ببلندي گرائيد - عبدالرحيم سال مزبور بمنصب شايسته و خطاب تربيت خان سربلند گرديد پستر بپايهٔ هفتصدي چهار صد سوار فايز گشت - سال پنجم بفوجداري پرگنهٔ الور لواي امتياز بر افراشت - سال نهم باضافهٔ پانصدي پانصد سوار رتبه اش بر افزود - پسرش ميان جوه نام (که پادشاه محل بفرزندي بر گرفته بود) سالے (که مهابت خان بر کنار دريای بهت نسبت بپادشاه مصدر گستاخي شده) او را بعدم سر افرستاد *

* قهور خان ميرزا محمود *

از اعيان سادات مشهد مقدس است - در زمان عرش آشياني وارد هند گشته بمود بخت سعيد بدولت رو شناسی آن شاه والا دستگاه و منصب پانصدي فايز گرديد - و پس ازانکه نوبت فرمان روائي بجنت مکاني رسيد اتفاقا روزے شيرے بتفنگ زده بحضور والا آوردند - بتقريبے در مجلس اشرف ذکر رفت - که موی پس سر شير بسيار گنده ميباشد - بيک ضرب بريده نميشود - جوانان قوي بازوی پر نيرو باشارهٔ پادشاهي بزور تمام شمشيرها زدند - غير از خطے ظاهر نميشد - ميرزا ايستاده بود - از باريابان خسرواني در خواست - که اگر حکم فرمايند من هم شمشير خود بامتحان آرم - چون حقير جثه

بود پادشاه فرمود - بسم الله ببينم - ميرزا چنان بسبکدستي سر شير را جدا ساخت - که از هر طرف آفرين و تحسين برخاست - ميرزا محمود شير بدونيم زبانزد خاص و عام گشت - در سخت کماني يگانه و مشهور آفاق - و در زور بازو بے همتا بود - هيچکس را درين امر با وي سر همسري و دعوی برابري نبود - زور آوران زمانه بسرپنجگي او زير دست - و بالا دستان سير قوت (۲) بتلاش او پست *

گويند ميرزا شمسي جهانگير قلي خان پسر ميرزا عزيز کوکه از گجرات کمانے آورده بود - که مردم پر زور هرچند مي خواستند بکشش درآرند چله از زي سرش برداشته نميشد - ميرزا همين که دست بچله گذاشت تا بگوش آنچنان کشيد که نزديک بود پشت کمان خورد شود - ازان روز پادشاه اورا بشيخ کمان مخاطب فرمود - از تيراندازی او حکايات غريب نقل کنند - جنت مکاني در جهانگير نامه (که خود انشا نموده) درج فرمود - در حالت تحرير آن حکايات بخاطر نبود - چون بشمول رافت روز افزون خسرواني پايهٔ عزتش اوج گرا گشت از پيشگاه خلافت بيکے از فوجداريهای سرحد پنجاب مامور گشته درانجا جنگ مردانهٔ رستمانه نموده بچيره دستي لواي استيلا بر افراشت - و در جايزهٔ آن بخطاب قهور خاني سرافرازي يافت (۳) - و در عهد اعلی حضرت خلل دماغ بهم رسانيده رو بديوانگي کشيد - پسرانش بقيد نگاه ميداشتند - بهمان حالت درلاهور درگذشت

---

(۲) در [بعض نسخه] نيز قوت (۳) در [بعض نسخه] بهم رسانيده بديوانگي *

نستعليق جلي را بغايت خوب مي‌نوشت - و در قطعه نويسي يد بيضا مينمود - و لطائف نكات از سر ميزد - و نقلهاى رنگين و حكايات شيرين ازوى مي آرند - گويند روزے مجلس آراست - و مردم را بضيافت طلبداشت- آقا رشيدا (كه همشيره زادهٔ ميرعماد مشهور است و در خط نستعليق آستاد) دران انجمن حاضر بود - و با يكديگر گرم حرف - خان بيكبارگي بحجره در رفته بعد از ساعتے شمشير علم كرده بر سرآقا رسيد - و گفت شنيده ام كه تو ازشاگردى من انكار ميكني - رعب تمام برآقا مستولي شد - بالحاح گفت - خانم آخر چه ميفرمائي - گفت بحضور اعزه بگواهى اينها خط باعتراف شاگردي بنويس - آقا بگفته اش كام و ناكام خط اعتراف برنگاشت - و از ستم ظريفش امان يافت * (۲)

* تربيت خان فخر الدين احمد بخشي *

در عهد جهانگيري از ولايت توران وارد هندوستان گشته بمنصب پادشاهي امتياز يافت - و در كم منصبي بدولت روشناسي فايز شده از امثال و اقران پايهٔ اشتهار برتر افراخت - و در هنگامهٔ شهريار بهمراهى آصف خان يمين الدوله نيكو پرستاري بتقديم رسانيده شايستهٔ عنايت پادشاهي گرديد - پس از سرير آرائى اعلى حضرت بخطاب تربيت خان سر عزت برافراخت - و در سال ششم اورا بسفارت توران برگزيده با وقاص حاجي ايلچى نذر محمدخان والى آن ولايت

(۲) نسخهٔ [ب] طريقش *

رخصت نمودند - و جواب نامهٔ خاني با تنسوقات هندوستان بقيمت يک لک روپيه مصحوب خان مذكور سمت ارسال يافت - و سال هشتم مراسم پيغام‌گذاري به بهين آئين بجا آورده بتلثيم عتبهٔ خلافت چهره برافروخت - و چهل و پنج اسپ و همين قدر شتر نر و ماده با ديگر اشيا برسبيل پيشكش گذرانيد - ازان ميان مصحفے بود بخط شاه ملک خانم بنت سلطان محمد ميرزا ابن جهانگير ميرزا پسر امير صاحب قران - كه بخط ريحان در كمال حسن و لطافت نوشته و در خاتمه اسم و نسب خود بخط رقاع رقم نموده - خان مشارالیه آن را در بلخ بدست آورد - اعلى حضرت بنابر يادگار بزرگان انبساط تمام فرمود *

گويند تربيت خان چون بدان ديار شتافت ترک لباس هندوستان نموده تا معاودت بهندوستان لباس متعارف آنجا اختيار كرد - چنانچه بهمان دستار اوزبكي ملازمت نمود - اعلى حضرت را بسيار خوش آمد - در همين ايام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خدمت آخته بيگي سرفرازي يافت - و چون سال نهم حين مراجعت از دكن ماندو مخيم سرادقات پادشاهي گشت تربيت خان با جمعے بر سر زميندار جيت‌پور (كه بتمرد و سركشي ميگذرانيد) مامور گرديد - خان مزبور اورا مستمال ساخته همراه خود بآستانبوس خلافت آورد - و در سال دهم باضافهٔ پانصدي ذات و بخشي‌گرى دوم از تغير معتمد خان مفتخر گشت - و در سال چهاردهم از انتقال

شاه قلي خان بصوبه داري كشمير اختصاص گرفت - و چون در سال پانزدهم دران ديار بسبب باران بے هنگام دريای بهت طغيان نمود و سيلاب غلات فصل خريف را زده مواضع بسيار را خراب ساخت و پراگندگي و بےنوائي باحوال قطان و سكان آن ولايت راه يافت خان مذكور بتيمار داری عجزه و مساكين (كه لازمهٔ چنين اوقات است) چنانچه بايد نتوانست پرداخت - آفت زدگان آن مملكت از سلوك او چين شكايت بر جبين و اظهار نارضامندي بر زبان داشتند - بنابرين معزول شده بحضور رسيد *

صاحب ذخيرة الخوانين آورده كه چون اعلی حضرت را داعيهٔ تسخير بلخ و بدخشان بخاطر گذشت از تربيت خان استفسار نمود آن مرد راست درست (كه بتازگي از كيفيت آنديار آگهي يافته بود) (۲) بے محابا عرض كرد - كه زنهار عزيمت آن مملكت نفرمايند - كه آنجا اسپ و آدم از مور و ملخ افزون است - و مردم هند تاب برف و سرمای آنجا نمي‌توانند آورد - مهم سر نخواهد شد - اتفاقا روزے از ملا فاضل كابلي هم (كه از فحول فضلای وقت بود) از روی مسئله در انتزاع ملک موروثي از دست سلاطين چنگيزيه (كه بتغلب متصرف اند) پرسش بميان آمد - گفت كه جنگ با مردم آنجا (كه همه مسلمانان دين دار اند) بے حجت شرعي موزث زيان و نكال است - پادشاه ازجا درآمده فرمود كه هرگاه مقتدای زمانه

(۲) نسخهٔ [ج] يافته بود عرض كرد *

چنين فتوی دهد و بخشی سركار سپاه را از برف و سرما ترسانده چگونه مهم متمشي شود - ملا را رخصت كعبه كرد - و تربيت خان را از بخشي‌گري تغير فرمود - خان مزبور در همان ايام غصه مرگ گشته در گذشت - اگرچه اين نقل باحوال او تطابق ندارد - بعد از بخشي‌گري صوبه دار كشمير شد - و مهم بلخ سال نوزدهم درميان آمد دران وقت شايد او بقيد حيات هم بوده - هرچند تعين تاريخ فوتش بنظر نرسيده مگر ميتوان گفت كه او بار ديگر هم بخشي شده باشد يا پيشتر هم داعيهٔ تسخير بلخ بپادشاه بهم رسيده باشد - و بعمل نيامد - بهر تقدير چنانچه تربيت خان انديشيده بود فروغ ظهور بخشيد - كه فوج هندوستان اصلا دران سرد سير دل نهاد اقامت نگرديده ملک بدست آورده را از ناچاري واگذاشتند - اعلی حضرت بعد از مشاهدهٔ اين حال تحسين رای تربيت خان فرموده پسرانش را برنواخت - و از جانب آن مرحوم ذخيرهٔ خاطرے كه داشت رفع نموده بپسر كلانش ميرزا محمد افضل (كه در سوارکاري وتيراندازي يكتا بود) ملتفت گرديد - گويند بر اسپے كه حرون چمنده مي‌بود پدر اورا سوار ميكرد - مردم گفتند كه امروز و فردا دست و پای اين پسر مي‌شكند گفت بميرد يا شه سوار شود - مشار اليه از انشا و علم مجلس هم بهره داشت - و بميرزائي و پاكيزه وضعي ميگذرانيد - خاندوران ناظم دكن بنابرآشنائی پدرش همراه خودگرفته - و پس از فوتش اسلام خان نيز اورا قابل رفاقت دانسته بدكن برد - و بفوجداری پتهري تعين

نمود - پس ازان (که شاه نواز خان بدکن آمد) اورا فوجدار نواحی دهوندا پور ساخت - پانصدي پانصد سوار منصب داشت - و در سال بیست و پنجم در گذشت - پسر دوم فقیرالله سیف خان است - که بر اسه مذکور میشود *

* تقرب خان *

حکیم داؤد - پسر حکیم عنایت الله است - که شاگرد رشید میرزا محمد پدر حکیم مسیح الزمان بوده - پس از فوت پدر از کمال حذاقت و تجربه‌کاري در فن طبابت در خدمت شاه عباس ماضي بمحرمیت و مصاحبت امتیاز یافته سرآمد اطبای شاهي گردید و بعد از انتقال آن جم جاه بسعایت جمعے (که ازو ذخیرهٔ خاطر داشتند) از شاه صفي (۲) سلوک ناهموار دیده پس از جلوس شاه عباس ثاني (که در سن صبا بود) هم رعایتے نیافته از بودن ایران دلگران میزیست - ظاهرا ارادهٔ حج را نموده و ضمنا احرام دریافت زمین‌بوس آستان صاحبقران ثاني برمیان جان بسته از عراق براه بصره عازم گردید و به بندر لاهري فرود آمده سال هفدهم سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه بادراک ملازمت پادشاهي شرف افزای روزگار خود شده بمنصب هزاري و انعام بیست هزار روپیه کامیاب گردید *

از حسن اتفاق پیش ازین به بیست روزے بیگم صاحب (۳) (که الفت حضرت اعلی بآن قدسي نقاب نسبت جمیع فرزندان زیاده بود)

(۲) نسخهٔ [ب] صفوي (۳) نسخهٔ [ج] صاحبه *

از خدمت پادشاهي بخوابگاه خود میرفت - ناگاه گوشهٔ دامن بشمعے (که در ایوان سر راه (۲) افروخته بودند) رسید - و چون لباس پردگیان حریم عزت در کمال نزاکت مي‌باشد و روغنهای معطر بران مالیده میشود آتش زبانه کشید - و در تمام ملبوس در گرفت - اگرچه چهار خدمتگار (که حاضر بودند) در اطفای این نایره چستی تمام بکار بردند اما چون برختهای آنها نیز سرایت کرده بخود در ماندند - تا واقف شدن دیگران و رسانیدن آب پشت آن عفیفه با اضلاع هر دو طرف و هردو دست محروق شده بود - از کمال دل بمتکي خود متکفل امور بیمار داري گشته اول بمعالجهٔ روحاني پرداخته از روز اول تا روز سیوم هر روز پنج هزار مهر و پنج هزار روپیه باهل احتیاج تصدق نمودند - و تا حصول صحت مبالغ خطیر از زر نقد در وجوه خیرات صرف شد - و هفت لک روپیه از عین المال (که برذمهٔ محبوسان طلب بود) بخشیدند - و مقرر شد که بعد ازین همیشه هر روز یک هزار روپیه (که سالے سه لک و شصت هزار روپیه میشود) تصدق آن ملکهٔ (۳) زمان بارباب استحقاق میرسیده باشد - پستر بعلاج جسماني توجه گماشته هرجا (که طبیبے و جراحے بود) حاضر آمده بمعالجه و مداوا سعادت اندوختند*

حکیم داؤد (که آمدنش در چنین اوقات از مغتنمات بود) در ازالهٔ بعضے امراض (مثل لزوم تب ولینت طبع و تهیج اطراف چشم

(۲) نسخهٔ [ج] در دیوان سر راه (۳) در [اکثر نسخه] ملکة الزمان *

که در اثنای الم جراحت رو نموده) معالجات مایب بتقدیم رسانیده مورد تحسین و آفرین گشت - و در جشن صحت باضافهٔ هزاري درصد سوار فرق عزت برافراخت - و بانواع عطایای خسرواني پیرایهٔ اعتبار یافت - و تا یک سال پیشکش روز جمعه بمشارالیه مفوض گردید - و در سال بیستم بخطاب تقرب خان بلند نامي اندرخت و در سال بیست و سیوم بمنصب سه هزاري هشتصد سوار اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم در معالجهٔ اکبرآبادي محل کمال قدرت طبی او پرتو ظهور افکند - و باضافهٔ پانصدی دیگر با انعام سي هزار روپیه فایزگشت - و در سال بیست و هفتم بمنصب معتبر چهار هزاري سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و چون در سال سي و یکم بعارضهٔ ناملایم حبس بول مزاج اعلی حضرت از مرکز اعتدال منحرف گردید و باستعمال ادویهٔ باردهٔ مدره بساس البول و قبض طبیعت انجامید تجویز هیچ حکیمی از حکمای مسیحا دم سودمند نه افتاد - مگر برای دفع اعتقال بکار شناسی تقرب خان شیر خشت نفع عظیم بخشید - و بشگون تغیر مکان در محرم سنه (۱۰۶۸) یکهزار و شصت و هشت (۲) از دارالخلافه متوجه اکبرآباد شده بخوردن ماء اللحم و اشربهٔ مقویه طبیعت بصحت گرائید - تقرب خان بمنصب والای پنج هزاري کوس بلند رتبگي نواخت - و پس ازانکه سریر فرمانروائی هندوستان بجلوس عالمگیري زیب و زینت یافته

(۲) نسخهٔ [ب] هشت هجري *

اعلی حضرت را در قلعهٔ آگره بگوشهٔ انزوا برنشاندند ازان رو (که تقرب خان در معالجهٔ اعلی حضرت مساعی جمیله و تدابیر لایقه بکار برده بمزاج آشنا شده بود) بانعام سي هزار اشرفي بتازگي کامیاب مراحم پادشاهانه گردید - و برای علاج بقیهٔ کوفت و تدبیر (۲) اعادهٔ صحت تام تعین خدمت اعلی حضرت گشت - و پس ازان بنابر جرئتی مورد عتاب عالمگیري گردیده از نظر التفات شهنشاه والا اقبال افتاد و چندے در گوشه نشیني بسر برد - و در آغاز سال پنجم تبی باشتداد بر مزاج خلدمکان طاري گشته بناتوانی عظیم کشید - بدین تقریب تقرب خان مجددا مشمول فضل و بخشایش گشته با آنکه استعلاج از وی ننمودند رخصت کورنش یافت - و در همین سال سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سیوم هجري پیمانهٔ عمرش لبریز گشت - عواطف پادشاهانه محمدعلي خان پسرش را بعطای خلعت از لباس کدورت برآورد - و چون بسبب تقصیرات پدرش او نیز از منصب معزول گشته بود درین وقت بمنصب هزار و پانصدي دو صد سوار نوازش یافت - چون او بقرب و منزلت پادشاهي محسود عمدها بود و نامے ببزرگي برآورده احوالش جداگانه ثبت گشته *

* تربیت خان بولاس *

شفیع الله نام ولایت زا بود - در عهد فردوس آشیاني در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک یافت - و بدولت روشناسي فایزگشته بتفویض

(۲) نسخهٔ [ا] تدابیر *

خدمت میرتوزکي سر بر افراخت - و در سال نوزدهم بحفاظت قلعهٔ دار السلطنت لاهور و منصب هزاري سرفرازي يافت - و در سال بيستم مجددا ميرتزکي يافته مامور گرديد - که تا غور بند رفته هرکدام از تعيناتيان بلخ را [که بشاهزاده محمد اورنگ‌زيب (که بنظم آن مملکت انتهاض فرموده) نرسيده باشد] سزاولي نموده برساند و در سال بيست و دوم بکابل آمده شرف استلام سدهٔ خلافت دريافت - و باضافهٔ پانصد سوار مباهات اندوخته بدستور سابق سرگرم عهدهٔ خود گرديد - و در سال بيست و سيوم بهمراهي سعدالله خان از مهم قندهار معاودت نموده بشرف حضور فايز گشت - و بخطاب تربيت خان چهرهٔ ناموري افروخت - و در سال بيست و چهارم از تغير مرشد قلي خان آخته بيگي شد - و در سال بيست و ششم بداروغگي توپخانه ضميمهٔ ميرتزکي سرمايهٔ افتخار اندوخت - و در سال بيست و نهم بمرحمت علم و منصب دو هزاري هزار و پانصد سوار بر نواخته بحراست صوبهٔ اوديسه بنيابت شاهزاده محمد شجاع دستوري يافت - و در سال سي و يکم بافزايش سواران منصب و عطاي نقاره و تفويض صوبه‌داري اودهه اختصاص گرفت - و در ايام تخلل سلطنت باريابِ حضور بوده بعد هزيمت دارا شکوه در باغ نور منزل بملازمت عالمگير پذيراي سعادت گرديد - و پيش از بر افراختن رايات عالمگيري از مستقر الخلافه بتعاقب دارا شکوه خان مذکور باضافهٔ هزار و پانصدي دو هزار سوار بمنصب چهار هزاري سه‌هزار سوار

سربلند گشته بنظم مهام بلدهٔ طيبهٔ اجمير معين شد - و پس ازانکه دارا شکوه در آوارگي سرے بگجرات کشيده پر و بال رفتهٔ خود درست ساخت و با فوج تازه فراهم آورده متوجه اجمير گشت تربيت خان قبل از وصول او بدان ناحيه از قلعه برآمده در منزل توره بموکب عالمگيري (که بعزم رزم رهگراي اجمير بود) پيوست - و پس از چهره نمائي شاهد فتح و ظفر خلدمکان اورا بدستور سابق بحکومت اجمير منصوب ساخت - و درسال سيوم بصاحب صوبگي دارالامان از تغير لشکر خان دستوري يافت *

و چون شاه عباس ثاني فرمان روای ايران آقا بيگ پسر قلندر سلطان چوله تفنگچي آقاسي را (که از عمدهای آن دولت بود) برسم ايلچي‌گري با نامهٔ تهنيت سرير آرائي بدرگاه پادشاهي فرستاد و مشار اليه بآستان بوس خلافت فايز گشته درهمان سال رخصت انصراف يافت ازانجا (که جواب نامه رسمے ست مستمر و معهود - خصوصا ميان سلاطين ذوي‌الاقتدار - و ارسال رسل و رسائل مثمر فوائد نبيله است) تربيت خان را (که از امرای عمدهٔ صاحب ثروت و سامان بود) باضافهٔ يکهزار سوار بر نواخته با ارمغانی شايسته ببهای زياده از هفت لک روپيه از نوادر و رغائب مملکت هندوستان در سال ششم بسفارت ايران زمين مرخص فرمودند - خان مذکور در صفاهان (که دارالسلطنت ايران بود) ادراک صحبت

(۲) نسخهٔ [ا] بوداق بيگ *

پادشاهي نمود - از ناهنجاري نقش صحبت درست ننشست تربیت خان (که از سنجیده وضعي و معامله فهمي بهره نداشت) سبک سریها بکار برد - شاه هم [که دوام شرب مدام ضمیمهٔ مستی جواني و غرور حکم راني داشت - و سامان قوای دماغش (که چراغ کاشانهٔ خرد است) دستخوش آشفتگي گشته خالي از جنون و خبط نبود] خود نمائیها و بلند پروازیها (که زیبندهٔ بزرگان و بزرگ منشان نیست) ظاهر ساخت - آنچه صحبتها گذشت و زبانزد مردم است قابل تحریر نیست •

بالجمله تربیت خان بعد از کشیدن خفت وذلت پس از یکسال از فرخ‌آباد اجازت معاودت یافته روانهٔ هندوستان گردید - و بر خلاف ایلچیان زمان جنت‌مکاني و فردوس‌آشیاني مثل خان عالم دولدي و صفدر خان آقاسي (که بعنوان پسندیده بتقدیم این امر عظیم القدر پرداختند) مبطل فوائد وخشوري (که تاسیس مبانی مصادقت و تشئید ارکان موافقت میان خواقین رفیع‌المکان است - و آن مستلزم آسایش جهان و جهانیان بود) گردید - بل نتیجه بر عکس داد - که الفت اسلاف را بکلفت اخلاف بدل ساخت - وکار بسپه‌کشي جانبین انجامید - شاه بعداز رواندشدن تربیت خان سپاه گران بخراسان تعین نمود - و خود نیز در تهیهٔ اسباب رزم شد - و چون این احوال از نوشتهٔ خان‌مذکور (که داخل حدود ممالک پادشاهي شده بود) بخلدمکان رسید شاهزاده محمد معظم در سال نهم با بیست هزار سوار رخصت

کابل یافت - اتفاقا شاه غرهٔ ربیع‌الاول این سال سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري بعارضهٔ خناق در گذشت - و این آشوب بلند ساختهٔ تربیت خان فرونشست - خان مذکور از ایران بحوالی مستقر الخلافه رسید - و مورد عتاب پادشاهي گشته از دولت ملازمت ممنوع شد و در سال دهم بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار مورد نوازش شده از انتقال خاندوران بصوبه‌داری اودیسه مامور گشت - و در سال سیزدهم بحکومت اودهه از تغیر فدائي خان مقرر شد - و بعد ازان بحضور رسیده داروغگی منصبداران جلو یافت - و در سال نوزدهم از تغیر امیر خان بنظم صوبهٔ بهار سر مباهات بر افراخت - و چون آن صوبه در سال بیستم در تیول شاهزاده محمد اعظم قرار گرفت خان مذکور بفوجداری ترهت و دربهنگه منصوب گردید - و در سال بیست وچهارم بفوجداری جونپور تفاخر جست - وآخر در سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري همانجا بساط هستي در پیچید - هدایت‌الله پسرش بحضور رسیده خلعت ماتمي یافت حکایتی (که بتربیت خان نسبت دهند) ظاهرا همین تربیت خان باشد گویند روزے اعلی حضرت دم صبح بکنار دریای جون شکار مرغابي مي‌نمود - بخار تر درد آسا (که از رود خانها و آبگیرها برمي‌آید و بهندي کهر نامند) روی هوا فرو گرفته بود - پادشاه از روی نشاط فرمود - که شعرے مناسب حال کسے بخواند - تربیت خان عرض کرد *

* بیت *

* قدم نا مبارک و مسعود * گر بدریا رود بر آرد دود *

* تربیت خان میر آتش *

میر محمد خلیل مهین خلف داراب خان بني مختار است به پردلي و جان بازي (۲) در اواخر عهد خلد مکان جبهۀ پیش آمد بر افروخته در عرصۀ ناموري گوی مسابقت از اقران ربود - در سال چهلم بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار سرفرازي یافته از برهم پوري (که دران رقمت مضرب خیام پادشاهي بود) به تذبیه مقاهیر کوه مهادیو مامور گردید - و بتجویز خان مسطور دوندي راو (که آردها خان مزبور بود) منصب هزار و پانصدي یافته بتهانه داري آن کوه تعین گشت - و بعد ازان بمیر آتشي علم اقتدار افراشته در سال چهل و دوم جهت برداشتن چهارنی غنیم مرخص گردیده بافزونی پانصدي مرتبت اندوخت - و ازان بعد همواره بتعریک و گوشمال اشقیای دکن پرداخته سالم و غانم بر مي گشت - و در تسخیر قلاع مرهته بمورچال پردازي و دمدمه سازي کارنامها بر میساخت - چون در سال چهل و سیوم پنجم جمادی الاولی سنه (۱۱۱۱) هزار و یکصد و یازده هجري پادشاه کشور کشا پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوري بآهنگ کشایش حصون سیواي بهونسله به نیت غزا و جهاد یکران (۳) عزیمت را بجولان درآورد و از مرتضی آباد مرچ گذشته تهانۀ میسوري معسکر والا گشت خان میر آتش بموجب حکم کار بند مورچال

(۲) نسخۀ [ب] جان نثاري (۳) نسخۀ [ب ج] مسوري *

بسنت گدهه (که قلعه ایست بمسافت سه کروه از میسوری در خلال جبال) گردید - و از کار طلبي در دو روز کار دو ساله پیش برده مردم توپخانه را از زیر دیوار قلعه رسانید - و چون قلعگیان از توپ اندازي باز نمي ایستادند پیش خانۀ پادشاهي سر دریای کشنا (که پای قلعه بتفاوت کروهے میرود) برپا شد - همان روز محصوران جان بدر بردن غنیمت انگاشته بیرون رفتند - و قلعه بکاید فتح موسوم گشت - میر عبدالجلیل بلگرامي * کوه کفر شکست * تاریخ یافت و ازانجا موکب پادشاهي بانتزاع قلعۀ ستاوه (که بر کوهے ست آسمان رفعت - و برصانت و عظمت سر آمد حصون سیواست - چنانچه امروز مکان راج و حاکم نشین نبیره اش (راجۀ ساهو ست) متوجه شد بیست و پنجم جمادي الاخری نیم کروهی پای قلعه دایرۀ خسروي گشت - خان میر آتش باستعداد قلعه گیري و عدو سوزي مورچال روان ساخت - و غریب واقعه رو داد - خان مزبور بفاصلۀ سیزده ذراع از دیوار حصار دمدمه بارتفاع بیست و چهار گز مقابل برج برساخت - چه زرهای گران که خرج آن نشد - و چون دید که آن مفید قلعه گیري نیست از پای همان زینه روان کرد - و عجب مصالح بصرف آن رفت - تا آنکه نقب در زیر قلعه رسید - و بر بالای آن زینهای چوبین گذاشت - و چون آن دیوار همه کوهي ست بارتفاع سي گز (که بالای آن شش گز دور و سنگچین نموده اند) درینصورت هم یورش صورت نبست - لهذا از جناب خلافت فتح الله خان بباشایقی

روح الله خان مامور شد - که مورچالے دیگر روان کند - تربیت خان نمي‌خواست که دیگرے در مقابل او مصدر تردد شود - بتدارک سست فکریهای خویش (که در کار زینه بردن نموده بود) تدبیرے درست اندیشیده طاقے در سنگچین قلعه حفر نموده از طرف چهارده گز و از طرف دهگز بدرازي دیوار خالي ساخت - درمیان محصوران وبهادران (که دران طاق چوکي میدادند) پردهٔ بیش نبود - لیکن از طرفین هیچکس آن یک‌ذراع زمین را نمي‌توانست بپای جرأت پیمود - قرار بدین داد که اینهمه جوف پر از باروت نموده دیوار را براندازد - تا راه یورش وا شود - چنانچه پنجم ذی‌القعده (که چهار ماه و چند روز از محاصره گذشته بود) یک‌فتیله را که آتش دادند دیوار درون قلعه افتاد - و جمعے کثیر از دژ نشینان سوختند - چون فتیلهٔ دیگر را آتش زدند بگمان اینکه این دیوار هم از طرف درون خواهد ریخت مردم منتهز یورش - سوای عمله و فعلهٔ مورچال مخلص خان و حمیدالدین خان با چند هزار سوار مستعد ایستاده بودند - ناگاه دیوار همین طرف افتاد - سوای احشام بگسریه و کرنائکي و ماولیه دو هزار بهادر کارآمدنی پیکار گزین بکار آمدند - و طرفه تر اینکه (۲) درین حشر و نشر پیادهٔ چند بالای دیوار بر آمدند - و فریاد میزدند که بیائید این جا کسے نیست - بر لشکریان بمرتبهٔ ترس استیلا نیافته که کسے پای تهور و جگرداري درین راه گذارد - تا آنکه ازان فریاد قلعگیان

(۲) نسخهٔ [ج] آنکه .

آگاه شده بسر وقت آنها رسیدند - و نقش زندگی آن بیچارها را بآب تیغ شستند *

و غریب‌تر آنکه چون دمدمه از هم ریخته بود و مرحلها افتاده و کار پردازان دست از کار برداشته پیادهای بهلیه (که از فرو رفتن برادران و فرزندان و یاران خویش بیدل شده بودند - و از میرآتش وا سوختگي داشتند) چون دیدند (که برآوردن مردها از زیر سنگ و خاک متعذر است - و سوختن در دین‌بدآئین آنها واجب)موحله را (که سراسر از چوب مرتب بود) همان شب آتش زدند - و این آتش هفت شبانه روز مشتعل بود - الغرض میرآتش در افتتاح قلعه سعي چند بکار برد که وهم تصور نکند - العبد یدبّر و الله یقدّر بشگرف‌کاری اقبال پادشاهي بعد نه روز ازین‌واقعه سیزدهم ذی‌القعده سال چهل و چهار سنه مذکور (که همگي چهار ماه و هیزده روز کشید) قلعه مسخر گردید - چنانچه تفصیل آن در جای دیگر بقلم آمده - و در مورچال پرناله و پون‌گدهه (که متصل هم اند) کارنامهٔ برروی کار آورد که موجب حیرت نظارگیان گردید - قریب چند جریب زمین را مجوف کرده راهے برآورد - که سه جوان متصل هم توانند رفت و بمفاعلهٔ چندگام نشیمنے (که بیست نفر کاري دران توانند نشست) طرح انداخت - و هر طرف غرفها (که مهب نسیم باشد - و روشنی آفتاب بتابد) مرتب ساخت - و درین اماکن مردم توپخانه را نشانده که بضرب بندوق محصورانرا نگذارند سر از دیوار برآرند - و این کوچه‌را

زیر برجے (که مضرب توپ بود) رسانیده بنیادش آنقدر خالي کرد که جمعے از بهادران دران چوکي میدادند - و آسیبے از حقه و متوالهٔ غنیم بآنها نمیرسید - و آخر کار این کوچه را زیر دیوار فصیلش برده درون قلعه رساند - اگرچه محمد مراد خان روزے کیف ما اتفق قلعه بدست آورده بود دیگر سران بهاس خاطر میر آتش (که درین امر عام انا ولا غیري مي‌افراشت) تن ده نگشتند - چنانچه در احوال محمد مراد خان رقم پذیرفته - اما هنوز تدبیرات میر آتش انجام نگرفته بود که محصوران بعجز گرائیده قلعه سپردند - و در سال چهل و ششم بعد گشایش قلعهٔ کهیانه باضافهٔ پانصدي امتیاز یافت و در سال چهل و هفتم بشهامت و بهادري او قلعهٔ کندانه موسوم ببخشنده بخش مفتوح گشت - و در سال چهل و هشتم در جایزهٔ گرفتن قلعهٔ راجگذهه باضافهٔ پانصدي درصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدي هزار و هشتصد سوار اختصاص گرفت - و در سال چهل و نهم داروغگي توپخانهٔ دکن از تغیر منصور خان نیز ضمیمهٔ میر آتشي حضور گردید و چون خان مزبور بضابطه‌داري بني‌شاه گذهه و محي‌آباد تا دریاي بهیمرا مامور بود نیابت توپخانه بمحمد اسحٰق پسرش مقرر گشت و پس ازان بخطاب بهادري امتیاز یافته بعد فتح واکنکیره باضافهٔ دوصد سوار و عطاي نقاره باند آوازه گردید - و در سال پنجاهم بمالش مرتابان سمت رحمان‌بخش مرخص گشت - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان محمد اعظم شاه نیز اهتمام توپخانه بعهدهٔ او وا گذاشت

گویند روز جنگ چون غلبه جانب بهادر شاه مشاهده نمود ازانجا (که در تفنگ اندازي بے نظیر بود) فیل را پیش رانده دو تیر بار بندوق بسوی محمد عظیم الشان خالي نمود. هردو خطا شد - بندوق را از دست انداخت - در همان حال تفنگے بسینه اش خورد - و جان در باخت - پسرش محمد اسحٰق در حیات پدر رشادے داشت - پس ازان خطاب تربیت خاني یافته در عهد خسرو زمان میر توزک اول بود در هنگامهٔ نادر شاه عرض و مال او مفت دستخوش تاراج نسقچیان شاهنشاهي گشت - در حالت تحریر بقید حیات است *

* تركتاز خان *

نیاکانش از مردم توران دیار اند - پدرش در عهد خلد مکان وارد هندوستان شده بملازمت پادشاهي پیوست - و بمنصب در خور و خطاب یکه تاز خان معزز شده به تنبیه مرهٹه مامور گردید و عمش خواجه خان (که نسبت دامادي با سیادت خان سید ارغلان داشت) سال پنجاه و یکم جلوس از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي سر امتیاز برافراشته - نامبرده در دکن متولد گشته خود را بوضع مرهٹه ساخت - که در لباس و خوراک هم مخالفت بآنها نمیکرد و در جنگ هم مثل آنها شیوهٔ تزاقي (که باصطلاح اهل دکن برگي‌گري گویند) اختیار نموده بود - در منصبداران تعیناتي دکن انسلاک داشت - در جنگ عالم علي خان اگرچه همراه او بود اما بنابر رعایت هم وطني با آصفجاه ساخته اصلا مرتکب حرکتے نشد - آصفجاه

پس‌از وقوع فتح تلقي باحترام نموده رابطهٔ قديم را بيكرنگي تازه دو بالا
(٢)
گردانيد . تا زنده بود بعزت و آبرو بسر برد - سال (١١٤٩) هزار و يكصد
و چهل و نه هجري ديدهٔ تماشابين را بربست - سه پسر داشت
كلاني خواجه محمد - كه در عمل آصفجاه بخطاب خاني نامور شد
و در وقت ناصرجنگ بخطاب پدر و در عصر صلابت جنگ بخطاب
(٣)
قوي جنگ بلند آوازه گشت - و بمنصب پنجهزاري رسيد - مدتها
بقلعه داري احمدنگر مي‌پرداخت - بوجهي قلعهٔ مذكور را بموهقه سپرد
بعروض مرض سنه (١١٨٧) هزار و يكصد و هشتاد و هفت هجري
بعالم بقا شتافت - مرد يار باش و خوش خلق و كمال درست بود
وباخط خوب ميل خاطر بسيار داشت - با محرر اوراق هيچ‌گاه سررشتهٔ
دوستي از دست نداد - دو پسر ديگرش يكي خواجه حميد خان دوم
خواجه شريف خان (كه هردو بمنصب و جاگير ميگذرانيدند)
پيش از برادر كلان درگذشتند *

* تيغ بيگ خان ميرزا كل *

او و دو برادر كلانش ميرزا فقير الله و ميرزا گدا هر سه
همشيره زادهاى بيگلر خان ميرزا احمد اند - كه ديوان سلطان
بيدار بخت بوده - و در عهد فردوس آرامگاه بقلعه داري بندر سورت
سربرافراخته - پدر اينها از منصبداران كم پايه بود - بعد فوتش ميرز
نعمان خان پسر دوم خواجه عبدالرحيم خان ببيوتات پرورش اينها كرد

(٢) در [بعض نسخه] يكسوئي تازه (٣) در [اكثر نسخه] قوت جنگ *

چون خان مزبور در گذشت اينها در رفاقت لغائي خود ميگذرانيدند
ميرزا فقيرالله جوان فوت نمود - و ميرزا گدا ابتدا بخطاب گدابيگ
خان و چون بيگلر خان مذكور درگذشت (ازانجا كه نسبت دامادي
هم باوى داشت) بخطاب بيگلر خان و تفويض قلعه داري بندر
مذكور سررشتهٔ اعتبار بدست آورد - پستر ميرزا گل از بختوري
و طالع ياوري در عصر فردوس آرامگاه بخطاب تيغ بيگ خان معزز
گرديده بتقرر متصدي‌گري بندر مزبور جبين بخت را روشن ساخت
و مدت مديد رائق و فائق مهمات آن جا بود - خان مزبور بنان دهي
وبلندهمتي نامي برآورد - چون سنه (١١٥٩) هزار و يكصد و پنجاه و نه
هجري جهان را پدرود نمود تعلقهٔ متصدي‌گري آنجا بمعين‌الدين
خان بهادر عرف ميان اچهن پور شاه مكهن خويش خواجه عبدالرحيم
خان مذكور بعلاقهٔ دامادي بيگلر خان كلان مقرر شد - در حالت
تحرير اگرچه بندر مذكور بتصرف كلاه پوشان انگريز در آمده اما پسر
معين الدين خان (كه بخطاب قايم الدوله سربلندي دارد) بنام
دخيل‌است * گل بخاک افتاد * تاريخ فوت تيغ بيگ خان‌است *
١١٥٩

* حرف الثاء *

* ثانى خان هروى *

از امراى پانصدى اكبري‌ست - موطنش هرات - و نسبش بطايفهٔ

ارلات میرسد - قدم خدمت درین دودمان داشت - و بحسن کفایت و درایت و لطافت طبع مشهور بود - اگر کسے را پیش او تعریف میکردند اول حال میگفت که آشنائي و محبت ما مشروط است باینکه سخنان ارباش در حق ما نشنوي - مانع اخلاص و باعث نفاق مردم آدمي ایشانند - و پس ازانکه همراه افواج پادشاهي جهت استیصال علي‌قلي خان زمان دستوري یافته در عرضداشت خود این بیت بپادشاه نوشته * بیت *

* ای شهسوار معرکه آرای روز رزم *
* از دست رفت معرکه پا در رکاب کن *

در علم صرف رسالهٔ منظوم ساخته - و این رباعي (که در هر مصراع شش کلمه فراهم کرده - که هر دو کلمه باهم تضاد دارد) ازوست *

* رباعي *

* شب توبه نمود و روز پیمان بشکست *
* هشیار درون رفت و برون آمد مست *
* ز آمد شد سعد و نحس پیدا و نهان *
* برخاست ملال من و شوق تو نشست *

* ثناء الله خان - و امان الله خان *

پسران ضیاء الله خان بن عنایت الله خان عالم گیري - ضیاء الله خان در عهد خلد مکان از روشناسان پادشاهي بود - سال چهل و هفتم بدیوانی اکبرآباد ممتاز گردیده - از نام بردها اولین بمصاهرت

عمادالملک مبارز خان اختصاص داشت - چون صوبه‌داری حیدرآباد بعمادالملک مقرر گردید هردو همراه او وارد بلدهٔ مزبور شده عیشے مهیا و روزگارے بر حسب متمنّا داشتند - اولین بفوجداری سیکاکول مامور گردیده پس ازان (که عمادالملک در سال ششم جلوس فردوس آرامگاه کشته شد) دست رجوع بخدمت نظام الملک آصفجاه داده ابتدا بصوبه‌داری بیجاپور چهرهٔ عزت برافروخته درانجا از دست اردا چوهان شکست فاحش یافته پستر قلعه داری پریندہ داشت - بسیار شوخ طبع و رند مشرب بود - بوقت موعود جهان گذران را وداع نمود - و درمین مدت مدید در قید حیات بحیدرآباد نشسته اوقات بسرمي‌برد - آخر او هم در گذشت - بسیار میرزا منش بود *

* حرف الجیم *

* جعفر خان تکلو *

پسر قزاق خان است - پدرش محمد خان شرف الدین اُغلي تکلو در هنگام نهضت جنت‌آشیاني بایران دیار حاکم هرات و لالهٔ سلطان محمد میرزا پسر کلان شاه طهماسپ صفوي بود - شاه فرمانے (که دستور العمل ارباب مروت و فتوت تواند بود) در آداب ضیافت و مهمانداری جنت‌آشیاني بار نوشته اند - و مشار الیه نیز کماینبغي

بمواعات لوازم خدمت (که در خور قدوم چنین مهمان عزیز باشد) پرداخته خود را مورد تحسین ساخت - پس از فوتش قزاق خان بدستور پدر للهٔ میرزا و حاکم خراسان گردیده کله گوشهٔ نخوت و استکبار کج نهاده با شاه چنانچه باید اطاعت فروگذاشت - شاه در سنه (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو فوج بسرکردگی معصوم بیگ صفوي (که وکیل‌السلطنت بود) تعین فرمود- اتفاقا دران‌ایام قزاق خان استمدا بهم رسانیده جمعیت او بتفرقه انجامید - ناگزیر با سلطان محمد در قلعهٔ اختیار الدین حصاري گردید - عساکر شاهي بهرات درآمده بعهد و پیمان قزاق خان را پائین آوردند - و دران حالت در گذشت - اسباب و اموالش بتصرف معصوم بیگ در آمد پس ازین سانحه جعفر بیگ (که برشادت و شجاعت نزد پدرهم اعتبارے داشت) از خراسان پناه بدرگاه عرش آشیاني آورد - و مورد عنایت و رعایت گشت - و در (۲) سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه (۳) در تعاقب خانزمان شیباني همراه رکاب پادشاهي بود - پس ازان [که صفح جرائم علي‌قلي خان (بشرط آنکه تا الویهٔ ظفرطراز اکبري درین حدود است از آب گنگ عبور ننماید) بمیان آمد - و پادشاه بسیر قلعهٔ چناده انتهاض فرمود] خان زمان از عجلت زدگي و تنگ ظرفي از آب عبره نمود - عرش آشیاني باصغای این خبر خود بر سر او ایلغار فرمود - جعفر بیگ بتعجیل خود را بغازیپور

(۲) در [اکثر نسخه] و چون در سنه (۳) کتبهٔ [ب] سه هجري *

رسانیده بعضے کشتیهای اورا (که از اموال مالامال بود) بدست آورده درجهٔ استحسان یافت - و بمنصب هزاري و خطاب خاني اختصاص گرفت *

* جلال خان قورچی *

ندیم بے بدل و مقرب بارگاه عرش آشیاني بود - پانصدي منصب داشت - سال پنجم اورا برای آوردن تان‌سین کلانوت (که در خواندگی کبت و دوهرپد (۲) سرآمد دانایان فن موسیقي بود - و پیش رامچند بکهیله راجهٔ بهته (۳) بسر مي‌برد) با نامهٔ استمالت نزد راجهٔ مزبور فرستادند - نامبرده او را با پیشکشهای راجه بحضور پادشاه آورد - سال یازدهم چون بعرض رسید (که او بجوانے صاحب حسن مبتلا گردیده) این معني در مزاج پادشاه گران آمد - آن جوان را ازو جدا ساختند - نامبرده لبریز سبک سري شده شبے آن جوان را همراه گرفته فرار گزید - چون این‌حقیقت بعرض رسید میرزا یوسف خان رضوي با جمعے بتعاقب او مامور گردیده گرفته آورد - مدتے در جلوخانه افتاده لکدکوب خرد و بزرگ بود - و پس ازان مورد عاطفت شده آب رفته بجو آورد - همیشه در یورشها ملتزم رکاب پادشاهي بود پستر بکمک لشکرے (که بتسخیر قلعهٔ سوانه از مضافات صوبهٔ اجمیر مامور بود) دستوري یافت - سال بیستم جلوس بآن حدود رسیده تردد نمایان بظهور رسانید - و چندرسین راجهٔ مارواړ از دست مردم

(۲) دهرپد بدون واو نیز گویند (۳) در [اکثر نسخهای اکبر نامه] پنه *

پادشاهي كنج خمول گزيد - درين ضمن شخصے خود را ديويداس (كه در جنگ ميرزا شرف الدين حسين در حدود ميرٹهه مضاف صوبهٔ اجمير مقتول گرديد) ظاهر ساخته بخان مذكور پيوست - كه بتوسل او راهے ببارگاه سلطاني يابد - چون دران ايام جست و جوی چندر سين همه را مطمح نظر بود روزے آن تزوير پيشه ظاهر ساخت كه نام برده در جايگير كلا پسر رام راى برادر زادهٔ خود مختفي گرديده - بنابران فوج پادشاهي بر سر منازل كلا رفت - او بدر انكار زده شمال خان قورچي را بخود يكے ساخته در استيصال آن تزوير پيشه اهتمام نمود شمال خان او را روزے بخانهٔ خود آورده در تدبير گرفتن شد - او ببازوی مردانگي ازان مضيق رهائي جست - و پس ازان كينه در دل گرفته روزے خانهٔ جلال خان را منزل شمال خان انگاشته با چندكس به پيكار در آمد - او بے ساز جنگ بآويزشهای مردانه مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري نقد زندگي سپرد *

* جگمال *

برادر خرد راجه بهارامل (۲) است - چون راجه را بمساعدت طالع زمانه بكام شد هر يكے از خويشان او بمدارج دولت مرتقي گشتند مشاراليه نيز بعواطف سلطاني اختصاص پذيرفته سال هشتم بحفاظت قلعهٔ ميرٹهه سر باندي يافت - و سال هيزدهم (كه عرش آشياني بصوب گجرات ايلغار فرمود) او بحفاظت اردوی كلان نامزد شد

(۲) در [بعضے نسخهٔ اكبر نامه] بهارمل *

بمنصب هزاري رسيد - پسرش كهنكار (۲) (كه باعم خود راجه بهارامل در اكبرآباد بسر مي‌برد) در هنگامهٔ ابراهيم حسين ميرزا راجه او را با جمعے بدهلي فرستاد - سال هيزدهم پيش از نهضت موكب پادشاهي بگجرات رخصت يافته در حوالی پٹن باردوی سلطاني پيوسته سال بيست و يكم همراه كنور مان سنگهه بمالش رانا پرتاب دستوري پذيرفته پستر تعينات صوبهٔ بنگاله گرديده با شهباز خان سرگرم كارهای پادشاهي بود - در هنگامے (كه خان مذكور ناكام از ملك بهائي برگشت - و راه دارالملك ٹانڈه گرفت) در اثنای طريق نام‌برده باتفاق چندے ديگر با جمع ناسپاسان (كه از غارت گري بازگشته مي آمدند) دو چار شده باهم آتش پيكار افروختند - دران ميان نوروز بيگ قانشال ازان مردم راه عدم پيمود - و ديگران ممالك فرار در پيش گرفتند *

* چانش بهادر *

از يكهای ميرزا محمد حكيم بود - بعد از فوت ميرزا همراه پسرانش سال سيم بدركاه عرش آشياني رسيده دولت آستانبوس دريافت - و در خور مرتبت بانعام خلعت و اسپ و نقد سرمايهٔ شادكامي اندوخت - و در همان ايام همراه زين خان كوكلتاش بمهم الوس يوسف زئي دستوري پذيرفت - در جنگ افغانان چون شكست بفوج پادشاهي افتاد و كوكلتاش خواست كه خود را بكشتن دهد

(۲) نسخهٔ [ا] كنكار *

نام‌برده جلو گرفته کام و ناکام برگردانید - پس ازان بمهم قاریکیان اولا با کنور مانسنگهه و ثانیا با صادق خان و ثالثا بکومک زین خان نامزد گردیده مصدر گوناگون خدمات گشت - سال سي و پنجم (که خانخانان بتسخیر قلعهٔ قندهار قرار یافت) اورا در همراهیانش برنوشتند - ازانجا (که مهم مذکور درتوقف افتاد و خانخانان بکشایش ثٹهه مامور شد) او درانجا رفته کاربند نیکوبندگي گشت - سال سي و هشتم همراه خانخانان ببارگاه سلطاني آمده بعتبه بوسي چهرهٔ امتیاز افروخت - و بستر بمهم دکن تعین شده آخرها در راهپوري مي‌بود - سال چهل و ششم مطابق سنه (١٠٠٩) هزار و نه هجري بدرد شکم وداع زندگي کرد - از گزین سپاهیان بود - و منصب پانصدي داشت - پس ازو برادرانش جاگیر یافته دران صوبه کارگذار بودند - پسرش شجاعت خان شادي بیگ است - که احوالش جداگانه بر صفحهٔ بیان ثبت گردیده *

* جهانگیر قلي خان *

لاله بیگ کابلي - از غلام زادهای میرزا حکیم است - پدرش نظام قلماق چراغچی بزم میرزا بود - لاله بیگ از کار طلبیها مورد الطاف میرزا گشته مصدر خدمات عمده گردید - و پس‌از فوت میرزا بخدمت عرش‌آشیاني رسید - عرش آشیاني اورا بشاهزادهٔ کلان سلطان سلیم مرحمت فرمود - چون مشارالیه نفس قوي‌داشت وکارهای نمایان ازو تمشي یافت شاهزاده مشمول گوناگون نوازش فرموده

بخطاب بازبهادر برنواخت - و در روزے چند صاحب طبل و حشم گردانید - و چون شاهزاده بسریر فرمان روائی هندوستان برآمد اورا بوالا پایهٔ منصب پنج هزاري برآورده بخطاب جهانگیر قلي خان و تفویض ایالت صوبهٔ پٹنه و بهار نامور ساخت - و چون حکم پادشاهي سمت نفاذ یافته بود (که از تیولداران آن صوبه هرکه از صوابدید خان‌مذکور سر پیچد تتلش در دست او ست) طرفه رعب و صولت جهانگیر قلي‌خان در دلها جا کرد - و راجه سنکرام مرزبان کهرکپور (٢) (که از عمده زمینداران آنولایت است - و همواره از زمان عرش آشیاني با حکام صوبهٔ بهار مطیع و منقاد بوده دست از خدمتگریهای پادشاهي باز نمیکشید - چنانچه راجه تودرمل اورا پسر خوانده بود) درینولا تاب تحکم جهانگیرقلي‌خان نیاورده آمادهٔ پیکار گردید - خان مذکور با جمعیت شایان برسرش شتافته آریزش نمایان نمود - و پس ازگیر ودار صعب سنکرام بزخم تفنگ آوارهٔ دشت عدم گشته خان‌مذکور اعلام نصرت و فیروزي بر افراشت - و در سال‌دوم سنه (١٠١٦) هزار و شانزده هجري از انتقال قطب الدین خان کوکه (که بدست شیر افکن خان استجلو کشته شد) بصاحب صوبگی بنگاله بلند پایگي یافت - و پس از وصول بدان دیار بضبط و ربط آنجا پرداخته (٣) از قرار واقع بمهمات آنصوبه وا نرسیده بود که سپاه اجل بر جمعیت آباد حیاتش تاخت - و در سال سیوم سنه (١٠١٧) هزار

(٢) نسخهٔ [ج] کهورکپور یا گورکهپور باشد (٣) در [اکثرنسخه] نپرداخته *

وهفده هجري درگذشت - بديندارى وحق‌پرستي شهرهٔ تمام داشت و در احراز مثوبات بسيار ميكوشيد - و يكصد حافظ نوكر داشت كه در سفر و حضر چند قرآن شريف ختم نموده ثواب آن را باو مي بخشيدند - و خود هم نماز بسيار با وظائف و اوراد ميخواند و با اين همه صلاح و تقوى قسي القلب بود - اصلا نرم‌دلي و ترحم نداشت - درعين نماز و تسبيح از اشارهٔ تازيانه زدن و حلق كشيدن و كشتن گنهگاران كه معتادش بود خود را باز نداشتے - و يكصد كرنائي ملازمش بود - كه هرگاه جنگ تراز ميشد يكدفعه همه را ميكشيدند كه زهرهٔ گوازان و روستائيها مي‌ترقيد - و يكصد غلوله انداز كشميري (٢) نوكر بود - كه هيچ پرندهٔ برسرش نمي‌توانست پريد - همه را بغلوله ميزدند *

* چگناتهه *

پسر راجه بهارامل است - كه احوال او جداگانه پيرايهٔ ارتسام پذيرفته - راجه او را با دو برادر زادهٔ خود بطريق يرغمال نزد ميرزا شرف الدين حسين (كه هنگام تعلقه دارى اجمير زرے برسر راجه مقرر كرده بود) نگاهداشت - پس ازان (كه راجه ادراک ملازمت عرش‌آشياني نموده بجلائل عاطفت اختصاص گرفت) بقدغنهاى متواترهٔ پادشاهي چگناتهه از دست ميرزا رهائي يافت - پس ازان مورد الطاف بيكران گرديده هم در ركاب خسرواني و گاه در تعيناتي

(٢) نسخهٔ [ج] كشمير نوكر بود *

كنور مانسنگهه برادر زادهٔ خود بتقديم خدمات مي‌پرداخت - سال بيست و يكم (كه رانا پرتاب زميندار ميوار با لشكر پادشاهي مقابله نموده بعضے سرداران را پاى ازجا رفت) مشارالیه قدم‌همت استوار كرده داد مردانگي داد - رامداس پسر جيمل (كه از ناموران مخالف بود) بضرب دست او رهگراى وادى نيستي گرديد - سال بيست و سيوم تيول درصوبهٔ پنجاب يافته بدانصوب دستوري پذيرفت - سال بيست و پنجم چون آثار آمدن ميرزا حكيم از كابل بصوب پنجاب پيدائي گرفت و نهضت سلطاني بدانصوب تصميم يافت و جمعے برطبق حكم پيشتر روانهٔ آن سمت شدند مشارالیه نيز بدين‌خدمت مامور گرديد - سال بيست و نهم بمالش رانا (كه كلاه نخوت كج نهاده بود) با جمعے كثير تعين گرديده پناه او را يغمائي ساخت پس ازان همراه ميرزا يوسف خان بكشمير شرف رخصت حاصل كرد - چون كارهاى آنجا صورت انجام گرفت مشارالیه عزيمت حضور نموده بدولت آستانبوس پيوست - پس ازان سال سي و چهارم تعينات شاهزادهٔ سلطان مراد گرديده بصوب كابل شتافته سال سي و ششم (كه شاهزادهٔ سلطان مراد بايالت مالوه تعين گرديد) او بهمراهى شاهزادهٔ اختصاص يافته سرمايهٔ عزت اندوخت - پس ازان بركاب شاهزادهٔ مزبور بهم دكن نامزد شد - سال چهل و سيوم از شاهزادهٔ رخصت گرفته بيورت خود آمد - و ازان جا بعتبهٔ خلافت رسيد - چون بے‌حكم آمده بود چندے بار نيافت - و وقتے (كه پادشاه

ازدکن معاودت فرمود - و نواحی قلعهٔ رنتهپور مضرب خیام گردید)
او پیشتر حسب الطلب از برهانپور (سیده بود - چون قلعهٔ مذکور
بدو تعلق داشت روزے (که پادشاه متوجه سیر شد) او بآئین فدویان
تقدیم مراسم نیاز و نثار را باعث افزایش افتخار خود ساخت - پستر
باز بدکن دستوري یافت - و در سال اول جلوس جنت مکاني همراه
شاهزاده سلطان پرویز بمهم رانا تعین گردید - چون شاهزاده بنابر
هنگامهٔ بغي خسرو باگهه پسر رانا را همراه گرفته روانهٔ آگره شد
نامبرده را با تمامی لشکر درانجا گذاشت - و در همین سال بدفع دلپت
بیکانیري (که در ضلع ناگور هنگامه پرداز بود) مامور گشت - سال چهارم
جلوس بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار سربلندي یافت - و پسرش
رام چند بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار سربلند گردیده
بصوب دکن رخصت پذیرفت - از اولادش یکے راجه منروپ است
که در ایام فترت ملتزم رکاب فردوس آشیاني بود - پس از جلوس
بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم و اسپ با زین نقره
و فیل و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد مباهي گردید - سال سیوم
بهمراهي راجه گجسنگهه بتخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني تعین
شده همان سال راه عدم خانه پیش گرفت - پسرش گوپال سنگهه
بمنصب در خور سربلندي یافت *

* جان سپار خان ترکمان *

جهانگیر بیگ نام - از امرای جنت مکاني ست - مدتهای ممتد

در تعیناتی صوبهٔ دکن گذرانید - و از کار طلبي و مردانگي در تقدیم
خدمات پادشاهي بذل مجهود نمود - چون مهمات دکن از شاهزاده
پرویز با وصف طول مکث در برهانپور و تعین امرای عمده با افواج
گران و صرف خزائن موفور اصلا رو براه نگرفت بلکه دنیاداران دکن
خلع ربقهٔ اطاعت نموده سیما ملک عنبر که محالات بالاگهات را
قاطبهٔ متصرف گردید ناگزیر در سال یازدهم بتمشیت مهام آن
مملکت شاهزاده سلطان خرم (که بعد ازین فتح بخطاب شاهجهاني
ممتاز گشته) رخصت یافت - و به نیروی اقبال آوازهٔ صولت شاهي
هوش ربای دکنیان شده آنها دوش فروتني و سرافکندگي بزیر بار
بندگي درآوردند - و دست تصرف عمال متعلقهٔ پادشاهي کوتاه
داشته عهدهٔ خراج سپاري و مال گذاري برذمهٔ انقیاد و فرمان برداري
گرفتند - و در سال دوازدهم شاهزاده هرکرا از همراهان و متعینهٔ
دکن بهر مکان و ناحیه که مناسب دانست بتهانه داري و فوجداري
نامزد فرمود - جهانگیر بیگ را مشمول الطاف گردانیده بضبط تهانهٔ
جالناپور و مضافات آن (که بیست وپنج کروهی دولتاباد است - و دران
وقت عمدهٔ تهانهای بالاگهات بود - و بسیارے از منصبداران پادشاهي
با تابین و جمعیت خود تعین آن مکان مي شدند) روانه ساخت
و پس ازان چندے از بد عهدان دکن بر سر نقض پیمان شتافته دست
تصرف بمحالات پادشاهي دراز کردند - و ببالاگهات اکتفا نا کرده
تا برهانپور رایت استیلا برافراشتند - ناچار شاهزاده مرتبهٔ ثاني یساق

دکن راوجهۀ همت گردانید - و در آغاز شازدهم سال جهانگیري خطۀ برهانپور را بورود موکب خویش برآراست - و افواج قاهره بسرزنش و مالش نظام‌شاه وملک عنبرمعین‌گشت - و پس از زد وخورد نمایان و آویزشهای سترگ (که هر مرتبه نصرت و فیروزي نصیب بندهای شاهي میشد) ملک عنبر بتازگي تماشاگر چهرۀ نمائی شاهد اقبال شاهزاده گشته از کجروي و برتافت - و از در ندامت در آمده دست عجز بدامن استیمان در آویخت - هریکے از سران و سرداران تا انقضای موسم برشکال در محالے از محالات بالاگهات گذرانید جان سپار خان با سه هزار سوار در بیر اقامت جا برساخت - و چون از سرنو تقسیم تهانجات سر برزد مشارالیه را باضافۀ منصب برنواخته بتهانه داری بیر نگاهداشتند و چون در سال نوزدهم در حوالی موضع بهانوري مضاف احمدنگر میان ملک عنبر و ملا محمدلاري سپه‌سالار و وکیل‌السلطنت بیجاپور (که عادل شاه والی آنجا اورا در محاورات و مخاطبات ملا بابا میگفت) کارزار اتفاق افتاد و باقتضای سرنوشت تقدیر ملا کشته شد و سررشتۀ انتظام فوج گسیخته گشت امرای پادشاهي (که بکمک ملا مامور بودند) گرفتار گشتند - مگر خنجر خان که باحمدنگر در شد - و جانسپار خان گرم و گیرا خود را به تیول خویش رسانیده حصار بیر را مضبوط ساخت - و در ایام قرب ارتحال جنت مکاني خانجهان لودي ولایت بالاگهات را بنظام شاه وا گذاشت - و نوشتها بنام امرای پادشاهي (که در تهانجات بودند)

فرستاد - که آن محال را حوالۀ وکلای نظام شاه نموده به برهان پور آیند - خان مذکور نیز کاربند نگاشتۀ خانجهان گردیده نزد او شتافت روزے چند نگذشته بود که صیت جلوس صاحبقران ثاني بچهار دانگ هندوستان نشاط دیگر آورد - خان مذکور بر جناح استعجال احرام حضور بسته درسرآغاز جلوس دولت کورنش دریافته باضافۀ هزار و پانصدي ذات هزار سوار بمنصب چهار هزاري ذات سه هزار سوار و عطای علم و نقاره سر افتخار بآسمان رسانید - و از تغیر جهانگیر قلي خان بصاحب‌صوبگی الٰه‌آباد مرخص گردید - اما بمقتضیات سپهر دوار (که هرکونے بفسادے پیوسته است - و هر عشرتے بحسرتے آغشته - بادۀ کامیابی این جا خمار ناکامي در پی دارد - و زلال صافی عیش کدورت در ته - قدحے پر نشد که تهي نکردند - و صفحۀ تمام نشد که ورق برنگردید) درهمین سال پیمانۀ عمرش لبریز گشت امام قلي پسرش هزاري چهار صد سوار منصب داشت - در سال سیوم شاهجهاني بهمراهی اعظم خان ناظم دکن روزے (که بر بالاگهات در چندادل عادلشاهیه و نظام شاهیه یک دفعه ریختند - و ملتفت خان سردار فوج پهلو تهي‌کرد) او با چندے از ناموران روشناس عمدۀ دل بجانفشاني نهاده مردانه در آویخت - و نیکنامی جاوید اندوخته جان در باخت - جانسپار خان برادرے هم داشت - مرتضی قلي نام - هزاري شش صد سوار منصب - سال دهم در دکن بکنج نیستي خزید *

* جادو راو کانتیه (۲) *

خود را از قوم جادوان (۳) میگرفت - که کشن مشهور ازان قوم است از اعیان و ارکان سلطنت نظام شاهیه بود - چون مرتبهٔ ثاني سال شازدهم جهانگیري پادشاهزاده ولیعهد شاهجهان صاحبقران ثاني سرزنش و مالش دنیا داران دکن را (که سر از اطاعت و انقیاد پیچیده دست تالان و تصرف بمملکت پادشاهي دراز کرده بودند) وجههٔ همت عالي نهمت ساخته بعون رای صایب و نیروی شمشیر آبدار آن مهم را نسق شایسته داد جادو راو (که مقدمة الجیش عساکر دکن بود) برهنمونی اقبال بزمین بوس شاهزادهٔ فتح نصیب تارک افتخار برافراخته بمنصب پنجهزاري ذات و سوار تحصیل بلندپایگي نمود - و با پسران و نبائر و دیگر منتسبان به بیست و چهار هزاري پانزده هزار سوار منصب رسید - و جاگیرهای جید دکن تنخواه یافته در نهایت وجاهیت و جمعیت کمکی صوبه داران آن ولایت بود و همواره بتقدیم خدمات پادشاهي مي پرداخت *

و چون سال سیوم جلوس شاهجهاني ساحت برهانپور بسایهٔ اعلام جهانکشای پادشاهي مورد امن و امان گردید جادو رای نکبت گرای از ناسپاسي و حق ناشناسي رو از بندگی آستان خلافت نشان برتافته با فرزندان و خویشان بنظام شاه پیوست - چون او میدانست (که بیوفائي لازم ذات آن بد ذات است - و کافر ماجرائي ملازم جوهر

(۲) نسخهٔ [ا] کانتهیه (۳) در [بعضی نسخه] جادون *

آن بدجوهر) در صدد آن شد که او را بدست آورده چندے در زندان مجازات نگاه دارد - و باین انداز اورا نزد خود طلبید - چون هنگام پاداش کفران نعمت رسیده بود آن بے خبر با تمام قبیله شتافت ناگاه جوقے از کمینگاه برآمده دست (۲) ببستن برکشادند - آنها تن به بند و اسیري نداده تیغها از نیام کشیدند - و هردو طایفه با یکدیگر در آویختند - جادو راو با دو پسر اچلا (۳) و راگهو و ایسونت رای نبیرهٔ جانشینش بقتل رسید - و بقیة السیف با کرجائي (۴) زنش (که مدار کارهای آن خسران زده برو بود) از دولتاباد گریخته بوطن خود سندکهیر (که پرگنه ایست مضاف مهکر براز نزدیک بجالنه پور که جادو راو درانجا قلعهٔ ساخته) رفته تحصن جستند - هرچند نظام شاه در دلجوئي و استمالت آنها سعي نمود دلنهاد نگشته بهزاران ندامت و خجالت بدرگاه پادشاهي ملتجي گشتند - ازانجا (که جرم پوشي و عذر نیوشي شیوهٔ رضیهٔ سلاطین عالیجاه است) جرائم عظیمهٔ آن گروه عفو پژوه بذیل اغماض پوشیده بمراحم ملکانه مطمئن و مستمال ساخته در سلک بندها منسلک گردانیدند - و فرمان عطوفت نشان باعظم خان فاظم دکن (که بر بالاگهات سرگرم استیصال خانجهان لودي بود) صحبت ارسال یافت - خان مذکور بمیانجي گرن دت جي نام (که سرانجام معاملات جادو راو بار مفوض بود) آنها را باعزاز و احترام

(۲) نسخهٔ [ا] دست بستن (۳) در [بعضی نسخه] اچلا (۴) در [اکثر نسخه] کرجای زنش *

پیش خود طلب داشته برای هریکے منصبے عمده تجویز نمود و از پیشگاه فرمان روائي بپذیرائی مناصب و عطای یک لک و سي هزار روپیه برسم مدد خرچ و تنخواه تیول نیک در ولایت دکن و برار و خاندیس و بحالی محال جادو راو بدستور سابق مشمول عواطف خسروانه گشتند - و چون سال چهارم شرف استلام سدهٔ سلطنت دریافتند بهادر پسر جادو راو بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عنایت علم و نقاره مباهي گردید - و جگدیو راو برادر جادو راو بمنصب چهار هزاري ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره سر برافراخت و پتنگ راو بمنصب سه هزاري ذات هزار و پانصد سوار (که سابق برادرش ایسونت راو مقتول داشته) سرفرازي یافته بخطاب جادو راي (که نام جدش بود) موسوم گشت - و بیتوجي (۲) بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار (که منصب پدرش اچلای قتیل بود) سربلند گردید - و در سال پنجم جگدیو راو مذکور از هم گسیخت - و چون بهادر جي در سال هشتم رخت هستي بر بست دتاجي پسرش بمنصب سه هزاري هزار سوار شادکامي اندوخت - و چون او در عهد عالمگیري بهمراهي دلیر خان در جنگ مرهته بکار آمد پسرش بخطاب جگدیو راي و منصب عمدهٔ سرافرازي یافت - و پستر از پسران او مان سنگهه در وقت صوبه داري منصور خان روز بهاني با فوجے قلیل بمحافظت و حراست اورنگاباد مي پرداخت - منزلے

(۲) نسخهٔ [ج] پتهوجي *

برسر تالاب احداث نمود - برادر دیگرش راگهو بجگدیو راي رسیده چون ساهوجي بهونسله پدر سیواي مشهور بدامادي جادو راي در نظام شاهیه نامے برآورد ازان وقت این سلسله را (۲) درمیان - خواهر راجه ساهوی حال بجگدیو راو مسطور منسوب است - او سال ششم محمد شاهي سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش در جنگے (که میان نظام الملک آصف جاه و مبارز خان ناظم حیدر آباد بحوالی شکرکهیڑه محال تیولش اتفاق افتاد) ازین طرف جدا شده بمبارز خان پیوست - و دران زد و خورد بقتل رسید - ازان روز درین سلسله دیگرے منصب و اقطاع نیافته - پسرش مانسنگهه نامي (که همشیره زادهٔ راجه ساهو ست) با عم زاده‌هاي خود در سند (۳) کهیر برسوم زمین‌داري سرکار دولت آباد (که از قدیم به نیاکانش متعلق است) میگذرانید و بملاحظهٔ وطن داري نمیرفت - درین ولا از تنگي معیشت ناچار شده شتافت - این سندکهیر پرگنه ایست سي کروهي از اورنگاباد مضاف سرکار مهکر صوبهٔ برار - وطن اصلي و مسکن قدیم جادو راو مقتول است - و شش هفت کروهي قصبه موضع سمت ازان پرگنه مشهور بدیول گانون راجه - که جادو راو باحداث قلعهٔ مستحکم و آبادي آن مکان همت گماشته - درین وقت هم آبادي معتبر دارد که قصبهٔ در جذب آن ویران است *

(۲) نسخهٔ [ب] خواهر زادهٔ ساهوی حال (۳) نسخهٔ [ج] در سندکهیڑه برسوم زمینداري *

* جهانگير قلي خان *

شمس الدين مشهور بميرزا شمسي مهين خلف خان اعظم ميرزا عزيز كوكلتاش است - چون ميرزا كوكه در ايالت گجرات از چيرگي واهمه از بندر بلارل (كه نزديک سومنات است) بجهاز آلهي درآمده بحجاز شتافت بجز شمسي و شادمان ديگر پسران و اهل و عيالش همرهي برگزيدند - عرش آشياني از كمال نوازش شمس الدين را بمزاري منصب سرفراز گردانيد - و چون از ساير برادران بدانش والا و خود متين امتياز داشت و به نيكو منشي و پسنديده وضعي متصف از عهد عرش آشياني تا عهد اعلى حضرت همواره مورد نوازش خسرواني بوده بنيكي و نيک نامي ايام حيات بانصرام رسانيد و در زمان اكبري بپايهٔ دو هزاري بر آمد - چون سال سيوم جهانگيري صوبهٔ گجرات از تغير مرتضى خان بخاري به تيول خان اعظم مقرر گشت ازانجا (كه مزاج پادشاهي از خان مذكور اندك كبيدگي داشت و بنابر جانب داري خسرو از طرف او مامون نبود) قرار يافت كه خود در حضور باشد - و جهانگيرقلي خان (كه خانه زاد رشيد و فهميده و بهمه جهت خاطر ازو مطمئن) بطريق نيابت پدر بحراست آن مملكت پردازد *

مشهور است كه ميرزا كوكه زبان باختيار نداشت - حرفهاى بيصرفه گفتے - خصوص در وقت استيلاى غضب خود را نتوانستے نگهداشت - حتى پاس حضور پادشاهي ننمودے - روزے واقعهٔ

رو داد - كه جنت مكاني بجهانگير قلي خان فرمود - كه تو ضامن پدر ميشوي - عرض كرد كه ضامن مال (٢) و جان او هستم - اما ضامن زبان او نمي توانم شد - و پس ازان بمنصب سه هزاري سه هزار سوار فرق عزت برافراخته بحكومت جونپور اختصاص يافت - در همان ايام شاهزاده شاهجهان بنگاله را متصرف شده رايت توجه بجانب پتنه برافراشت (٣) - و عبدالله خان فيروز جنگ با راجه بهيم بطريق منقلا روانهٔ آله آباد شد - چون بگذر چوسا رسيد جهانگير قلي خان مقاومت را از حيز قدرت خود بيرون ديده بر سبيل استعجال از جونپور برآمده در آله آباد بميرزا رستم صفوي صاحب صوبهٔ آنجا پيوست و بعد ازان بتفويض ايالت آله آباد معين (٤) گشته پس از سرير آرائي فردوس آشياني اگرچه از صوبه داري آله آباد معزول گرديد اما ببحالي منصب سابق كام دل اندوخته از تغير بيگلرخان ولد سعيد خان بنظم سورتهه و جوناگڈهة مرخص شد - در سال پنجم سنه (١٠٤١) هزار و چهل و يكم هجري همانجا روزگارش سپري گشت - اعلى حضرت بمقتضاى خانه زاد نوازي پسر رشيدش بهرام را بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سرفرازي بخشيده بجاى پدر منصوب فرمود - او جوان قابل و شجاع بود - در حكومت گجرات بهرام پوره بنام خود آباد كرده *

---

(٢) نسخهٔ [ب] مال و جان اويم (٣) در [بعض نسخه] برافراخت (٤) نسخهٔ [ب] تعين گشته *

* جگراج معرف بکرماجیت *

پور راجه ججهارسنگهه بندیله است - سال اول جلوس شاهجهاني بمنصب هزاري هزار سوار تارک افتخار برافراخت - چون سالے پس ازین خانجهان لودي از اکبرآباد فرار نموده از راه غیر متعارف بملک بندیله رسیده بتعلقهٔ دیوگڈهه در آمده داخل سرحد نظام الملک گردید و افواج پادشاهي (که بتعاقب او نامزد شده بود) نتوانست رسید پادشاه را مظنهٔ کلي شد - که بے تعب گذشتن او و نرسیدن افواج سرکار از راهبري و غلط نمائی نام برده است - سال چهارم (که خانجهان لودي باتفاق دریا خان روهله از دکن بصوبهٔ مالوه شتافته با کمال سراسیمگي بعزیمت کالپي در ملک بندیله درآمد) مشارالیه بجهت رفع بدنامي و دفع شرمندگی پدر خود کمر همت چست بسته دوید - و بچنداول (که سرگروه آن دریا خان بود) رسیده هنگامهٔ زد و خورد گرم ساخت - درین ضمن تفنگے بدریا خان رسیده کارش تمام ساخت - مردم بندیله خانجهان تصور کرده برو هجوم کردند بکرماجیت سر دریا خان را بریده روانهٔ حضور نمود - و تدارک مافات بآئین شایسته بعرضهٔ ظهور رسانید - بپاداش آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و خطاب جگراج و عطای خلعت و شمشیر مرصع و علم و نقاره سربلندي اندوخت - پسر عوض پدر بدکن رسیده همراه خانخانان (۲) و خانزمان سرگرم تردد بوده در جنگها

(۲) نسخهٔ [ب] خانجهان *

گاهے بمیمنه و گاهے بچنداول مامور گردید - و در محاصرهٔ قلعهٔ دولتاباد و قلعهٔ پرینده از محافظت مورچال و چپقلش با گروه مخالف لوازم جانسپاري بظهور آورد - و سال هشتم بنوشتهٔ پدر خود (که بنابر کشتن بهیم نراین زمیندار چورا گڈهه از حضور متوهم شده بود) راه وطن پیش گرفت - خاندوران صوبه دار برهان پور باستماع خبر فرار او با جمعے بتعاقب او شتافت - و چند کس را بخاک هلاک انداخت - او زخمي شده براه غیر متعارف طی مسافت نموده بپدر ملحق شد - و پس از وصول افواج پادشاهي همراه پدر عرصه پیمای وادی فرار گردیده بتفصیلے (که در احوال ججهار سنگهه مرقوم شده) مطابق سنه (۱۰۳۴) هزار و چهل و چهار هجري بقتل رسید درجن سال پسر او هنگام تعاقب اسیر افواج پادشاهي گشته *

* جان نثار خان *

جنیری قدیمي کمال الدین حسین نام - از نیکو خدمتگذاران ایام پادشاهزادگی شاهزاده شاهجهان است - و سرآمد بندگان مزاجدان و فدویان جانفشان بود - چون بنارسي مشرف فیلخانهٔ جهانگیري (که در سرعت سیر از مسیر فلک هم گوی سبقت مي برد) باشارهٔ یمین الدوله بمجرد فوت جهانگیر پادشاه ببال استعجال پرواز نمود و از کوهستان کشمیر در عرض بیست روز نوزدهم (۲) ربیع الاول سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري بجنیر دکن رسید و خبر

(۲) نسخهٔ [ب] ماه ربیع الاول *

ارتحال جنت مكاني ازين دار فاني بعالم جاوداني رسانيد ازانجا (٢)
(كه عزم صاحبقران ثاني در مهمات سلطنت و جهانباني درنگ و اهمال بر نمي‌تافت) سه روز بمراسم عزا پرداخته بيست و سيوم ماه مذكور براه گجرات متوجه دارالخلافة آگره گرديد - و جان نثار خان را بفرمان محتوي بر انواع لطف و عنايت و بحال داشتن منصب و جاگير و صوبه داري دكن بدستور سابق نزد خانجهان لودي روانة برهانپور فرمود - تا او را بعواطف شاهانه مستمال ساخته برسرانجام ضميرش (كه ناصافي و بي‌اخلاصي او مظنون بل مجزوم بود) آگهي يابد - چون بخت و دولت ازو رميده بود پس از وصول فرمان جوابي داد كه سرش بباد داد - و خان مذكور را بي‌عرضداشت رخصت كرد - مشار اليه در احمد آباد بسعادت ملازمت رسيده در روز جلوس بمنصب دوهزاري ذات هزار سوار و مرحمت علم (٣) و نقاره و انعام فيل و پانزده هزار روپيه نقد كام دل اندوخت - و در سال سيوم از انتقال ديانت خان (٤) دست بياضي بقلعه داري احمد نگر اختصاص (٥) گرفت - و بعطاي چهل هزار روپيه برسم مدد خرج مورد مرحمت گشت - و در سال چهارم بحضور رسيده باضافة پانصدي پانصد سوار فرق افتخار برافراخته بفوجداري لكهي جنگل مامور گشت - و پس ازان بفوجداري سيوستان مرخص

(٢) نسخة [ج] دار فنا (٣) نسخة [ج] علم و انعام فيل (٤) در [بعض نسخه] دشت بياضي (٥) نسخة [ج] اختصاص يافته بعطاي *

گرديد - و چون سال يازدهم قلعة قندهار مسخر اولياي سلطنت شد و صوبه داران و فوجداران قرب جوار بعنوان كمك خود را بدانجا رسانيدند خان مذكور نيز از تعلقة خود شتافته سرگرم تقديم كارها شد - و بهمراهي قليج خان صوبه‌دار قندهار در كشايش قلعة بست شريك تردد گرديد - و در سال دوازدهم پانصد سوار ديگر بر منصبش افزوده از سيوستان ببهكر رفته از تغير يوسف محمد خان بندوبست آنجا پرداخت - و در همين سال رخت هستي بربست *

صاحب ذخيرة الخوانين آورده در حكومت سيوستان بسيارے از دختران زمينداران آنجا از قوم سيمجه (٢) و سوده خواستگاري نمود و بدان جهت نقش عمل او درست نشست - آثار تمرد و مفسده نماند - پس ازان (كه حيات مستعار را پدرود نمود) هر يكے از زمينداران دختر خود را از خانة او بزور و اشتلم كشيده برد - شايد اين واقعه در بهكر رو داده باشد - كه سرحدش بسرحد سيوستان پيوسته - والّا فوتش در حكومت سيوستان نشده - كمالايخفى - پسرش ميرزا حفيظ الله (كه بنابر قدم خانه‌زادي مكرر در طفلي مورد عطاياي اعلي‌حضرت گرديده) در عهد خادمكان بخطاب بسالت‌خان چهرة عزت افروخت - و در ايام محاصرة بيجاپور بخشي فوج پادشاهزاده محمد اعظم شاه بود - چندے بدان امر پرداخته - گريند بتجرّع ادمان داشت - اسير پنجة اجل (٣) گشت *

(٢) نسخة [ب] سمجه (٣) در [بعض نسخه] اسير سرپنجة اجل *

* جان سپار خان خواجه بابا *

برادر زادهٔ نقیب خان تزریني ست - در عهد جنت مکاني خطاب جانباز خان یافته بمنصب هزاري چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیاني بملازمت پیوسته بنحالی منصب سابق کامیاب گردیده سال سیوم از اصل و اضافه بپایهٔ هزار و پانصدي ششصد سوار مرتقي گشت - مدتے بفوجداری مقدسور مامور بود سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري (۲) بنهانخانهٔ عدم شتافت - از فهرس ده سالهٔ دوم شاهجهان‌نامه دریافت میشود - که موسی الیه بخطاب جانسپار خان و بمنصب دو هزاري هزار سوار سربلند گردیده - اگرچه سال این واقعه بخاطر نیامده *

* جلال کاکر *

پسر دوم دلاور خان است - از تعیناتیان صوبهٔ کابل بود - تا آخر عهد جنت مکاني بپایهٔ هزاري ششصد سوار رسیده پس ازان (که بست و کشاد امور خسروي بکف قدرت فردوس آشیاني در آمد) سال اول باضافهٔ پانصدي صد سوار خرسند گردید - و سال سیوم در هنگامهٔ کمال‌الدین بن رکن‌الدین زمله با سعید خان مصدر کارها شد - سال دوازدهم (که دارالسلطنت مقر اعلام ظفرارتسام گردید) او بمرحمت خلعت و خدمت فوجداری جمو از تغیر شاه قلي خان سرمباهات برافراخت - سال سیزدهم (که سلطان مراد بخش با جمعی

(۲) نسخهٔ [ب] فهرست - و هردو صحیح است *

بتوقف در بهیره (۲) مامور گشت) او را نیز در تعیناتیان شاهزاده پرنوشتند - سال چهاردهم بافزونی سه صد سوار و عنایت اسپ فرازش یافته داخل گومکیان دکن شد - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار لوای اعتبار برافراشت - مدتها در دکن گذرانیده سال سیم با میرزا خان منوچهر برای وصول تتمهٔ پیشکش ذمهٔ کوکنا زمیندار دیوگذهه بدان صوب شتافت - و پستر حسب التماس سلطان اورنگ زیب بهادر بفوجداري و تیولداری نصیرآباد و غیره توابع صوبهٔ خاندیس سربلندگردید - و پس ازانکه سکهٔ سلطنت بنام خلدمکان رونق پذیرفت سال چهارم او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و تقرر خدمت فوجداری هوشنگ‌آباد مضاف صوبهٔ مالوه جبین بخت را نورآگین ساخت *

* جعفرخان عمدة الملک *

خلف الصدق صادق خان میربخشي و همشیره زاده و خویش یمین‌الدوله آصف خان است - فرزانه بیگم مشهور به بي‌بي جیو زوجهٔ محترمهٔ اوست - از مبادی نشو ونما حدیقهٔ احوالش بآبیاری مرحمت پادشاهي نضارت و طراوت بے اندازه داشت - و همواره بحسن عقیدت و لطف خدمت منظور انظار خسرواني بود - چون پدرش درگذشت از فرط رافت محمد اورنگ‌زیب بهادر را بتعزیه فرستاد - که اورا بفزونی الطاف خاقاني تسلیه بخشیده با برادران

(۲) نسخهٔ [ب] بیر *

بشرف بساط بوس مشرف گردانند - چون بسعادت حضور فایز گردید باضافهٔ هزاري ذات پانصد سوار بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار سر برافراخت - ازانجا (که عاطفت اصلي تقریبے و سببے نمیخواهد و عنایت دلي بهانه‌جو مي‌باشد) در سال هفتم منزلش بفیض قدوم پادشاهانه فروغ آمود گردیده ممتاز اقران و امثال گشت - و در سال دهم خان مذکور جواهر و اتمشهٔ نفیسه پیشکش کرد - از بنده نوازي متاع یک لک روپیه پذیرائي در آمده او را بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار بلند آوازه کردند - و پس ازانکه روزے چند بنابر جهتے معاتب گشته مجددا مشمول عواطف بیکران گردید - و در سال نوزدهم بصوبه داري پنجاب سر برافراخت - و در آخر سال بیستم بخدمت جلیل القدر میربخشي‌گري از تغیر خلیل الله خان چهرهٔ کامیابي برافروخت - و در سال بیست و سیوم از انتقال مکرمت خان بصاحب صوبگی دارالخلافهٔ شاهجهانابان رخصت یافت و در سال بیست و چهارم بنظم صوبهٔ ملتان از تغیر سعید خان مباهي گردید - و در سال سیم بحضور رسید - و چون خدمت والامرتبت وزارت از معظم خان بنابر وجهے عزل گردید در سال سي و یکم خان مذکور بتفویض وزارت کل و عنایت قلمدان مرصع چهرهٔ مزید اعتبار برافروخت - و پس از جنگ داراشکوه چون باغ نور منزل مضرب خیام‌عالمگیري گشت جعفر خان (که در خدمت اعلی‌حضرت

(۲) نسخهٔ [ج] چهرهٔ اعتبار •

مانده بود) با سایر بندهای پادشاهي بسعادت زمین بوس فایز شد و پس از جلوس اول (که در باغ اعزآباد واقع سواد شاهجهان‌آباد شد (۲)) باقتضای حال عزیمت پنجاب بتعاقب دارا شکوه (که تاخیر دران منافی قانون تدبیر بود) پیش نهاد همت پادشاهانه گشت - و مراتب و مراسم (که لازمهٔ سروبر آرائي ست) بجلوس ثاني حواله شد - بعمدة السلطنه جعفر خان صوبه داری مالوه تفویض یافت - و باضافهٔ یک هزار سوار در اسپه سه اسپه منصبش از اصل و اضافه شش هزاري شش هزار سوار در اسپه سه اسپه قرار گرفت - و چون فاضل خان دیوان اعلی در سال ششم در کشمیر داعی حق را لبیک اجابت گفت فرمان بطلب جعفرخان ارسال یافت - او هنگام برافراختن رایات ازان‌گل‌زمین بدارالخلافه در منزل پاني‌پت سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري جبهه سای عتبهٔ خلافت گشت - از کمال قدرشناسي بخدمت والای وزارت اعظم (که آن نوئین اخلاص آئین را لیاقت و شایستگی آن بر وجه اوفی بود) برنواختند - چون آن زبدهٔ امرای منیع الشان برکنار دریای جون منزل عالی دل نشین اساس گذاشته حسن انجام یافته بود - برای امتیاز و سرفرازی آن عمدة الملک خورشید اوج خلافت پرتو عاطفت مکرر در سال هشتم و نهم بسر منزل او افکند - آن خان رفیع مقدار مراسم پا انداز و نیاز بجا آورده پیشکشے گران از غرائب و نوادر

(۲) در [بعض نسخه] گردید •

بنظر انور در آورده - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد و یک در شاهجهانآباد بیماری خان مذکور باشتداد و امتداد کشیده جهان گذران را پدرود نمود - خلدمکان دو مرتبه درین ایام اولا بجهت عیادت و ثانیا جهت تعزیت بخانهٔ آن عمدهٔ مخلصان تشریف فرمود - و شاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند - که بخانهٔ نامدار خان و کامگار خان پسرانش مراسم پرسه بجا آرند - و بتسلي و دلدهی هفت مرتبت فرزانه بیگم والدهٔ مومی الیهما پردازند و برای هر دو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ ایشها توزه در خور حالتش فرستاد - پستر شاهزاده محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور عاطفت ظهور آورد - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید و انواع نوازش و خاطرداري و برآوردن از سوگواري بر اقران امتیاز یافتند - و باقربا و خویشانش نیز خلعت ماتمي مرحمت شد *

جعفر خان در امرای متاخرین به نیک نفسي و خیر اندیشي شهرهٔ آفاق بود - و بکرائم شمائل و شرائف خصائل اتصاف داشت خوش وضعي و عالي‌دماغی او زبان زد خاص و عام است - گویند بپارچهٔ سفید بیش قیمت بسیار رغبت داشت - قاضی دهار صوبهٔ مالوه آنرا شنیده در ایام حکومتش نخ بسیار باریک فرمایشي از سوت بسعي تمام بهم رسانیده جامه وارے چند مرتب ساخت که تهانهای پنجاه روپیه بقماش او نمیرسید - و از راه تحفگي بعنوان نذر گذرانید - پیش طلبیده دید - چین بجبین شده گفت که

(۲) بسیار گنده است - صرف توان کرد - قاضي از راه ادب عرض کرد که باب فرش چاندني دانسته جرأت نموده ام - بسیار خوش شده حکم قطع چاندنیها نمود - و از حدّت شامه و ذایقهٔ او نیز حکایتها میکنند - گویند روزے هندوانه نزد او آوردند - که در کمال شیریني و شکنندگي بود - محظوظ شده گفت - به ازین خورده نشد - اما بوی ماهي دارد - بعد تفحص ظاهر شد که هندوانهٔ کوکن بود - که دران ولایت ریزه ماهي در خاک آغشته بپالیزها میدهند *

* جان سپار خان *

پسر سیوم مختار خان سبزواري ست - میر بهادر دل نام داشت هنگامے (که شاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بعزم سلطنت قرین فتح و اقبال از دکن رکضت فرموده لوای عزیمت بجانب مستقرالخلافه افراشت) مشارالیه با برادر کلان خود میر شمس الدین مختار خان ملتزم رکاب ظفر انتساب شاهي بود - در معارک هیجا (که آن شاه نصرت نصیب را با دشمنان مغرور گران سپاه اتفاق افتاد) مراسم جان سپاري و فدویت بتقدیم رسانید - بعد از جنگ دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار مباهي گشته بخطاب جانسپار خاني نامور گردید - و ازان بعد بکارهای بیرونجات مامور شده ساحت نیکو خدمتي را باقدام هموارى و حسن سلوک پیموده نقش روز بهی خود را برنشاند - در سال بیست و چهارم بقلعه‌داری

(۲) نسخهٔ [ب] صرف نتوان کرد *

بيدر اختصاص يافت - و بعد فتح حيدرآباد خان مذكور بفوجداري ظفرآباد مي پرداخت - و چون موكب عالمگيري بعد بند و بست آن اُلكاى نو تسخير بمراجعت عطف عنان نموده سواد ظفرآباد بيدر را مضرب خيام گردانيد ابوالحسن والى تلنگ (كه از غايت انهماك در عيش و عشرت گاهے در پانزده ساله حكومت خويش از شهر حيدرآباد غير از مسافت يک كروه بمحمدنگر گلكنده سفرگزين نشده بود - و سوارى هر روزه برو دشوار بود) التماس گوشه‌نشيني نمود و در حقيقت خلدمكان‌هم از اوضاع او (كه منافى مزاجش بود) ذخيرهٔ خاطر داشت - چنانچه ساوكے (كه بعد تسخير بيجاپور با سكندر والى آنجا بميان آمد) با ابوالحسن مرعي نشد - حتى بمواجهه هم نطلبيد - از اول روز نظربند نگاهداشتند - لهذا خان مزبور (كه بفوجدارى بيدر ميپرداخت) مامور شد - كه اورا بدولتاباد رساند كه تا بقيهٔ عمر با تبعهٔ خود بفراغت بگذراند - و پس ازان بصاحب‌صوبگى حيدرآباد (٢) (كه مملكتے ست زرخيز و آباد خصوص دران وقت كه سلسلهٔ قطب شاهيه مساعى جميله در معمورى آن بكار برده بودند) رايت بلند پايگي بر افراخت - و او بحسن عمل و نيكو معاملگي مدتهاى مديد دران ولايت گذرانيد - بعد از شايسته خان اميرالامرا و عاقل خان خوافي كمتر صوبه دارے يكدفعه اين مرتبه حكم راني كرده باشد - در سال چهل و پنجم سنه (١١١٣) يكهزار

(٢) نسخهٔ [ب] خصوص كه دران وقت سلسلهٔ *

و يكصد و سيزده هجري منزل‌بوادى خاموشان گزيد - خلف رشيدش رستم‌دل خان است - كه احوالش بجاى خود رقم‌زدهٔ خامه گرديد *

* جان نثار خان *

خواجه ابوالمكارم - ابتدا از ملازمان معتبر شاهزاده سلطان محمد معظم بود - در ايامے (كه سلطان محمد اكبر اسباب بغي و مواد طغيان آماده ساخته باتفاق راجپوتان جهالت منش با فوج بسيار عزيمت خلاف با پدر والا قدر پيش‌گرفت) چون دران وقت خبر فوج سلطان كمتر بعرض پادشاه ميرسيد خواجه ابوالمكارم از جانب شاهزاده بقراولي (٢) رفته با قراولان سلطان دوچار شد - و بعد زد و خورد زخم برداشته آمد - و بدين تقريب با پادشاه روشناسي حاصل نمود و پستر بمنصب نهصدي و خطاب جان‌نثار خاني عز امتياز اندوخته در يساق رامدره همراه شاهزادهٔ مسطور تعين‌گشت - و در محاصرهٔ سانگانو (٣) ترددات نمايان بظهور آورده سند بهادري را بسكهٔ زخم اعتبار داد - چون شاهزادهٔ مذكور بموجب حكم ازانجا معاودت نموده برسر ابوالحسن قطب شاه تعين گرديد او نيز بهمراهى شاهزاده نامزد گشت - و برطبق ايماى پادشاهزاده بتسخير گڈهي (٤) سرم پرداخته تهانه نشين ساخت - و برآمده افواج ابوالحسن را منهزم گردانيد و در محاصره و يورش گلكنده چهرهٔ رادمردي بگلگونهٔ زخم بيراست

(٢) در [بعض نسخه] با قراولان رفته (٣) در [چند نسخه] شاپگانو (٤) يا گڈهى بيرم باشد *

و سال سي و سيوم عالمگيري بعطاي خنجر با دسته و ساز يشم
برنواخته به تنبيه غنيم لئيم دستوري يافت - و در سال ديگر بعنايت
خلعت و فيل از اقران تفوق جست - چون مكرر مصدر تردد ات نمايان
گرديده بود پادشاه بدو نازش ميفرمود - پستر (كه با سنتا كهور پره
در موضع كرناتك مقابله صورت بست) از بدمددي تقدير شكست بر
فوج پادشاهي افتاد - خان مزبور زخمي شده جان بدر برد - پس ازان
بفوجداري و قلعه داري گواليار سر برافراخته گوشهٔ قناعت گزيد *

چون خلد مكان بجنت خرامش نمود هرچند كه او از قديمان
بهادر شاه و اميدوار ترقي بود اما اعظم شاه را قريب المسافت ديده
از بے پردگي (٢) باعظم شاه و سلطان محمد عظيم عرضداشتها نوشت
كه من باراده قدوميت عزيمت رسيدن بجناب دارم - اما طرف مقابل
براي بردن من فوجے تعين نموده - هرقدر زود جمعيت و بار بردار رسد
خود را برسانم - درين ضمن رسيدن بهادر شاه باكبرآباد معلوم نموده
جريده خود را نزد بهادر شاه رسانيد - ازانجا (كه پادشاه را پيشتر
مظنون آن بود كه جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار پيش محمد
(٣) عظيم (سيده باشد) اين معني خلاف مرضي شد - و بعد مقتول گرديدن
محمد اعظم شاه چون آثار ندامت از لوحهٔ جبين او لايح گرديد
پس از توقف بملازمت پيوست - و از اصل و اضافه بمنصب چهار
هزاري دو هزار سوار و عطاي نقاره كوس ترقي بلند آوازه ساخت

(٢) در [بعض نسخه] از بے پردگي (٣) نسخهٔ [ب] اعظم *

پس ازانكه خلد منزل بسيرگاه جنت شتافت خان مزبور روز جنگ
يا فرخ سير پادشاه در ميمنهٔ جهاندار شاه بود - پستر ملازمت فرخ سير
دريافت - چون حسين علي خان ناظم دكن بتعلقه رسيده با غنيم
بقرار چهارم حصهٔ مال و ده روپيه سر صد ديسمكهي طرح صلح افكند
و اين معني موافق مزاج سلطاني نيامد جان نثار خان (كه مزاج گرفته
و صحبت ديده و با عبدالله خان سيد ميان برادر خوانده بود) در
سال ششم جلوس بصوبه داري برهان پور رخصت پذيرفت - كه
حسين علي خان را حرف معقول فهمانيده براه راست خواهد آورد
پس از وصول بگذر اكبرپور حسين علي خان بعد دريافت احوال او
(كه جمعيتے با خود ندارد) فوج فرستاده پيش خود بخجسته بنياد
طلبداشت - هرچند بظاهر جوشش بسيار از فرستادن طعام هر روزه
و تعظيم و احترام نمود و در مخاطبات عمو صاحب ميگفت اما در
دخيل ساختن در برهانپور توقف بعمل آورد - و پس از انقضاي
فصل ربيع بدين شرط دخيل ساخت كه داراب خان پسر كلان خود را
ببرهانپور فرستد - و خود همراه وي باشد - چون حسين علي
خان عزيمت دارالخلافه نمود ازانجا (كه از خان مزبور خاطر جمعي
نداشت - و مردم برهان پور از داراب خان استغاثه هم نمودند)
بجاي او سيف الدين علي خان را مامور ساخته خان مزبور را همراه
گرفت - بعدازان مآل كارش معلوم نشد - دو پسر داشت - يكے داراب
خان - و دومين كامياب خان - هردو در جنگ عالم علي خان همراه

نظام الملک آصف جاه بودند - درمين در زد و خورد زخمي گرديد و اولين (که داماد خانجهان بهادر کوکلتاش عالمگيري[٢] بود - و صبيهٔ جان‌نثار خان که خواهر وی باشد در عقد اعتماد الدوله قمرالدين خان) بخطاب پدر مخاطب شده در عهد فردوس‌آرامگاه بفوجداری سرکار کرهٔ جهان‌آباد مضاف آله‌آباد مامور گرديد - و هفت سال درانجا مانده در سال چهاردهم جلوس بر دست بهگونت سنگهه زميندار آنجا مقتول گرديد *

* چورامن جات *

جات قومي‌ست فتنه سرشت گران جان و فساد پيشهٔ سنگين‌دل اگرچه بعنوان کشاورزي در سرزمين پنه[٣] تيام دارند و باحداث مواطن معموره و گذهيهای رضيه پرداخته اند اما همواره از حوالی اکبرآباد تا حدود صوبهٔ دهلي بقطاع الطريقي و رهزني گذرانند - مکرر فوجداران پادشاهي دست خوش استيلای آن‌سرتابان گشته نقد جان بر افشاندند - چنانچه در عهد اعلی‌حضرت مرشد قلي خان ترکمان فوجدار متهرا و صابن و کامان[٤] پهاڑي در اثنای تاخت بر يکے از مواضع مستحکم آن مرز و بوم برسيدن تفنگ جهان را پدرود نمود بارها آن اشقيا نيز بدستبرد فوج پادشاهي مالشے بسزا يافته جان و ناموس خود را بباد فنا داده اند - و باز بعد چندے يکے ازان قوم

(٣) نسخهٔ [ب] عالمگيري‌ست (٣) نسخهٔ [ب] پنّه (٤) در [بعضے نسخه] کامان پهاري *

دست تمرد از آستين فساد بر آورده بتاخت و تاراج شوارع علم بيباکي برافراشته برياست و سری آن‌فرقهٔ ضاله نامیهٔ شهرت برافروزد در زمان عالمگيري کوکلا جات نامي بخيره سري و شورش انگيزي زعيم افزای اطراف و جوانب گرديد - و قصبهٔ سعيد[٢] آباد را (که نزديک متهرا ست) بآتش نهب و غارت سوخت - عبدالنبي خان فوجدار مشهور آنجا در سال دوازدهم بر موضع سوره (که مسکن آن بيدادگران بود) تاخته بسيارے را به نيستي‌سرا فرستاد - در اثنای جنگ تير بندرق بمقتلش رسيده درجه پيماي شهادت گرديد خلد مکان از جانب مستقرالخلافه اعلام‌فيروزي افراخته حسن‌علي خان بهادر را بفوجداری متهرا سرافراز ساخته با فوج جرار و توپخانهٔ آتشبار کسيل فرمود - آن خان کار طلب بحسن سعي و دلاوري آن مطرود را با سنگي مفسد بهمراهي او اسير نموده بحضور فرستاد بقهرمان جلال پادشاهي بندبند آن دو واجب القتل جدا جدا گرديد پسر و دختران بد اختر جهت تربيت حوالهٔ جواهر خان ناظر شد دختر در حبالهٔ نکاح شاه قلي چيله بيش منصب روشناس درآمد و پسرش فاضل نام حافظے شد - که نزد خلد مکان حفظ ديگرے آنچنان قابل اعتماد نبود *

چون رايات پادشاهي بتسخير قلاع دکن ظلال‌افگن آنديار گرديد اين طايفهٔ مفتن قابو طلب از سستيهای عمل حکام (که قدرے

(٢) در [اکثر نسخه] سعد آباد *

سر بگریبان آرامش فرو برده پا بدامن کم آزاري پیچیده بودند)
یکسر سلسلهٔ انقیاد گسیخته بهوای (۲) تسلط طوفان بلا انگیختند
و بسرکردگی راجه رام نامي مطرود بسیارے از پرگنات را بضبط تعدّي
در آورده دود از دمار قوافل و متوددین بر آوردند - ناموس عمدها
رسوائی اسیري و بےحرمتي کشید - و آبروی بهادران بخاک مذلت
و خواري چکید - صوبه داران از دست آن شوخ چشم خط به بیني
کشیدند - ناچار شاهزاده بیدار بخت و خانجهان بهادر ظفرجنگ
از دکن تعین یافته کوشش و کشش فراوان بکار رفت - و مبالغ خطیر
بخرج آمد - پانزدهم رمضان سال سي و دوم آن شقی حربي بزخم
بندوق جهنم مقر گردید - و آن نواحي از فساد شقاوت نهاد او پاک
شد - سرش بحضور رسید - و پس ازان در سال سي و سه شازدهم
جمادي الاول سنه (۱۱۰۰) یکهزار و یکصد هجري باهتمام شاهزادهٔ
جوان‌بخت گذهی سن‌سینی (۳) (که مسکن آن پیغوله گزین ادبار بود)
از دست کفار نکبت آثار (که پیروان آن ضلالت شعار بودند) منتزع
گشت - معهذا قلع و قمع این‌گروه صورت نبست - و استیصال واقعي
بروی کار نیامد - مدام داد و بیداد این گروه بد فرجام بپادشاه
اسلام میرسید - در سال‌سي ونهم مهین پور خلافت بهادر شاه بمالش
و تعریک آنها مامور شد - و پس‌ازان چوزامن بغبار انگیزی هنگامهٔ
رستخیز علم کشیده طالع حرام توشگي طرفه امدادش نمود - چون

(۲) در [اکثر نسخه] بدعوای تسلط (۳) در [بعضے نسخه] سن سني *

شاه عالم و محمد اعظم شاه بجنگ و پیکار بهم پیوستند آن بدسگال
حشرے از حرامي و دزد فراهم آورده حوالی فتّین بامید غارت
جانب مغلوبه منتشر و قطره زن بود - همین (که صورت شکست
احد الفریقین در آئینهٔ شهودش منطبع گشت) دست و بازوی تالان
برکشاده مال صامت و ناطق لشکریان در ربود - و بر خزانه (۴) و جواهر
نیز دستبردها نموده آنچه پیشینیان او بعمرے نیندوخته بودند در
طرفةالعین بدست آورد - دران‌هنگام (که خلدمنزل بعد از معاودت دکن
باجمیر به تنبیه کروی نکوهیده خو نهضت پیمائي فرمود) چون مرور
موکب پادشاهي از نزدیکی مساکن آنها اتفاق افتاد آن مآل‌اندیش
از تقبیل پایهٔ سریر خلافت مصیر ابواب حفاظت بر روی حال و مآل
خود کشود - و داغ تمرد را از چهرهٔ احوال خویش زدود - و بهمراهی
محمد امین خان چین بهادر (که بطریق منقلا بر سر سنگهان (۳) تعین
یافته بود) مامور گشت - پس‌ازان با عمدةالملک خانخانان (که کرو را
در لوهگدهه متصل کوه برفي (۴) میان جبال دشوار گذار محاصره نمود)
دامن جهد بکمر پرستاري بسته لوازم تردد بظهور آورد - پستر بوقوع
انقلاب سلطنت و طریان وهن بحال فرمان روائي در زاد بوم خویش
بشیوهٔ مالوفه پرداخته بیش از پیش بر تمرد و سرکشي افزود - بتاخت
و تاراج رنگ نا ایمني تا فنای دار الخلافه ریخت - بعهد فرخ سیر

(۲) در [بعضے نسخه] بر خزانهٔ جواهر نیز (۳) نسخهٔ [ب] سنگهان
(۴) نسخهٔ [ب] کوه برقي میان *

راجه دهيراج جيسنگهه سوائي برسرش لشكر كشيد - و سيد خانجهان خالوی قطب الملك با فوج شايسته از حضور بكومك شتافت - آن مطرود در قلعهٔ تهون (٢) متحصن گرديد - چون بعد محاصرهٔ يك ساله و آويزشهای سترگ عرصهٔ تردد بران حيله‌گر تنگ گشت دست ابابت بدامن توسل قطب‌الملك كرده استدعای عفو جرائم و التماس سرفرازي (٣) از منصب به تقبل و تعهد پيشكش نمود - و با آنكه خلافت مرتبت راضي بدان نبود برغم آن راجه اصرار ورزيده اورا طلب داشت - و نزد خود جا داد - ناچار پادشاه يكبار باكراه حكم ملازمتش فرمود - و ديگر ببار يابي مجاز نگشت - اما بميامن التفات سيد عبدالله خان بمنصب عمدهٔ سرفرازي يافته از حضيض رهزني بارج امارت برآمد - او هم سلسلهٔ اتحاد و يك جهتي سادات بارهه بخود استحكام داده خويش را از عقيدت كيشان جانفشان وا مي‌نمود - و دران وقت (كه امير الامرا خاقان زمان را برداشته بعزم دكن روانه گشت - و قطب‌الملك بدار الخلافه شتافت) او در سلك همراهان اميرالامرا انتظام يافت - و پس از كشته شدن آن سردار شهامت آثار منافقانه در لشكر پادشاهي روزے چند گذرانيد ميخواست كه ببارودخانهٔ پادشاهي آتش درزند - يا (٤) كاوان تويخانه را پيش انداخته ببرد - از هوشياری عمله و بندوبست مير آتش ميسر

(٢) در [بعض نسخه] بهون (٣) در [بعض نسخه] سوافرازیٔ منصب (٤) نسخهٔ [ب] تا كاوان •

نيامد - چون قطب الملك بارادهٔ رزم قريب رسيد آن تبه‌كار چند قطار شتر و سه زنجير فيل از اردوی پادشاهي قزاقي كرده باو پيوست - و روز جنگ دستبرد عظيم به بهير و بنگاه پادشاهي نمود و چون كنار آب را مردم او در تصرف داشتند آشنا و بيگانه را نميگذاشتند كه حلق‌تشنهٔ خود را بدم آبے رسانند - و هركه پی آب ميرفت خانه‌اش بآب ميوسيد - و مردم (كه كنار آب جمنا بر تل ريگے جمع شده بودند) يك تام دست‌خوش تاراج او گشتند - حتی كه دفتر مدارت هم بغارت رفت - و از زيادهٔ سري جنگ‌كنان بجائے رسيد كه خسرو آفاق خود كمان بدست گرفته دو سه تير بجانب او انداخت - تفنگچيان خاصه بردار بتوالی شلك برگردانيدند - و چون آثار شكست معاينه نمود در حوالی اردو براه دهلي ساير و دايم گرديده بر هزيمت يافتگان راه گريز بست - و بهركه دستش رسيد آنچه باقي‌مانده بود وا كشيد - و پس ازانكه رسن‌زندگيش بكشاكش اجل گسسته‌گشت محكم سنگهه و غيره پسرانش بقلعهای مستحكم هنكامه آرا شدند - وبآتش بيداد و ستم تر وخشك سوختند - سعادت خان برهان‌الملك ناظم اكبر آباد با آن همه جلادت و جسارت و فرط كار طلبي مالش آنها نصب‌العين همت نموده مساعی جميله بكار برد - ليكن تيغ او نبريد - و بزور بازويش خار بن فسان بركنده نشد خاقان زمان راجه دهيراج را با امرای حضور و تويخانهٔ پرشور (٤) و شور

(٤) نسخهٔ [ب] پرشور •

رخصت فرموده - راجه نخست بجنگل‌بري پرداخته باتفاق مبارزان مغوليه و افغان دو سه قلعچه را گردگرفت - و در فرصتے کمتر از دو ماه (که بآويزش و شبخون بسيارے از طرفين بجانستاني و جانفشاني نيک نامي اندوختند) کار بر محصوران تنگ‌تر ساخت - درين اثنا بدن سنگهه نامي يکے از بني‌اعمام آنها بمنازعت و مخاصمت وطن جدا شده براجه پيوست - و در کشايش گدهي رهنمائيها کرده و آنها يکباره ازين بيم و ترس استقلال باختند - و ببارود خانهٔ خود آتش داده بدر زدند - گدهي هم بتصرف در آمد - اما از خزائن (که شهرهٔ آفاق بود) نشانے نيافتند - چون زميندارى آنجا بصوابديد راجه ببدن‌سنگهه مقرر شد محکم‌سنگهه هم ايلي‌برگزيده بوسيلهٔ مظفرخان برادر خانه‌زاد بحضور آمده تک و دو بسيار نمود - بجائے نرسيده ازان وقت بدنا و مکانش ديک اشتهار يافت - تا الآن يا از دايرهٔ اطاعت و انقياد بيرون نگذاشته - و اظهار نوکري مي‌نمايد - چنانچه در سنه (١١٥٠) يکهزار و يکصد و پنجاهم (که آصف جاه بهادر از پيشگاه سلطنت و جهانباني بگوشمال جاجي راو (خصت يافت) يکے از خويشان خود با فوجے شايسته همراه کرد - از مردم او در جنگ بهوپال‌مالوه تردد دليرانه بروي کار آمد - اگرچه بپاسدارى منصب و نام نوکرى پادشاهي رية قديم خود دزدي و رهزني گذاشتند اما تسلط بجائے رسانيده اند که از پنج کروهي دارالخلافه تا چهارم بخش صوبهٔ آگره هم برسم زميندارى و هم بعنوان جاگيرداري و هم بطريق

اجاره متصرف‌اند - دست برداشته بتيولداران ميدهند - وبے‌محابا (٢) از متردديں راه‌داري خاطرخواه ميگيرند - هيچکس بفرياد نميرسد سبحان‌الله صوبه‌داران اين‌همه ننگ بدعملي بر خود نمي‌پسنديدند کار سلطنت هندوستان بکجا انجاميد *

چون بدن سنگهه اواخر عهد فردوس آرامگاه بمقر اصلي شتافته پسرش سورجمل قدم بر وسادهٔ نياکان گذاشته استقلال‌کلي بهم رسانيده و متمردانه بضبط محالات نواحي همت گماشته محالات خالصه و جاگير مردم همه متصرف شد - از بلدهٔ شاهجهان‌آباد تا بهدادر (٣) و از محالات متعلقهٔ کچهواهها تا کنار گنگ (که آن طرف متعلق برهلها بود) هيچکس را نگذاشته اکثر پرگنات ميان دو آب و در سنه (١١٧٤) هزار و يکصد و هفتاد و چهار هجري قلعهٔ اکبرآباد هم بقبضهٔ اقتدار در آورد - و درايام (که خسرو زمان شاه عالم باقتضاى وقت در نواح صوبهٔ بهار و اله آباد تشريف داشت) بدست‌آويز مخالفت بر محالات سرحدے کينهٔ نجيب خان بدل گرفته فوج برو کشيد - و متصل شاهجهان‌آباد تلاقى فريقين دست داد - هرچند با خان مزبور جمعيت کم بود اما نخوت و خود بيني او کار خود کرده ناگاه او را بر خاک هلاک انداخت - تفصيل اين اجمال آنکه نام برده با معدودے برای ملاحظهٔ مردم خود (که بگرد گرفتن نجيب خان تعين‌بودند) بر آمده مثل بمثل ميگرديد - درين‌ضمن

(٢) در [بعض نسخه] و همانا (٣) نسخهٔ [ب] بهدور *

جماعه‌داري از همراهيان خان مزبور (كه او را ميشناخت) با صد جوان برادري خود تاخته كارش تمام(۲) گردانيد - پس ازو جواهر سنگهه پسرش بجاي پدر متمكن شده باراده تدارک فوجي بر شاهجهان‌آباد برد و چندے(۳) هنگامه داشت - آخر بوساطت ملهار راو مرهته پاي صلح ميان آمد - و در سنه (۴) ( ) با راجه آنير بدسلوكي آغاز نموده بجنگ مقابله پرداخت - و شكست يافت - پس‌ازو برادرانش بجاي اسلاف بودند - ميرزا نجف خان بهادر چيره دستي نموده اينها را از بن و بيخ بركند - يكے از اولاد اينها بر قليلے متصرف است *

* حرف الحاء *

* حاجي محمد خان سيستاني *

نوكر عمدهٔ بيرام‌خان بود - و خان با وي همواره طريقهٔ مصاحبت و مشورت مصروف ميداشت - چنانچه در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و يک جمعے از مفتنان از جانب بيرام خان (كه بحكومت قندهار مي‌پرداخت) سخنان غير واقع بجنت‌آشياني رسانيدند - پادشاه از كابل متوجه آن حدود شد - و پس از وصول بدان‌ديار يقين‌كرد كه آنچه گفته‌اند در حق او از صدق پرتو ندارد - بعد انقضاي زمستان

(۲) در [بعض نسخه] باتمام رسانيد (۳) نسخهٔ [ب] و چند روز هنگامه داشت (۴) در [جميع نسخها] بياض است *

قندهار را بدو مستقيم و مسلم داشته لواي معاودت برافراخت - اما بنابر احتياط حاجي‌محمد را (كه همواره مردم ازو گمان فتنه اندوزي داشتند) همراه گرفت - و پس از فتح هندوستان بوسيلهٔ بيرام خان بخطاب خاني و مراتب عليهٔ ترقي و تصاعد نمود - و در سال اول اكبري (كه پادشاه از عرصهٔ جالندهر بجهت استيصال هيمو دهلي‌رويه نهضت فرمود) خضر خواجه خان را باحاجي محمد خان سيستاني و ديگر امرا بمدافعهٔ سكندر شاه سور و انتظام صوبهٔ پنجاب رخصت لاهور نمود - چون شكست تردي‌بيگ خان در حوالي دهلي سرمايهٔ آشوب روزگار گرديد ملا عبدالله مخدوم‌الملک (كه گويند بظاهر خودرا از نصيريان پادشاهي وانموده در باطن با افغانان سرے داشت) بسكندر سور مقدمات نوشته اغواي برآمدن از كوه سوالک نمود - خواجه خضر خان حراست شهر بحاجي‌محمد خان سيستاني گذاشته خود بدفع او برآمد - چون بحاجي بد اخلاصي ملا يقين شد اورا بقين و شكنجه پاداش نموده نيمهٔ تن اورا در زمين كرده بعضے از زرهاي او (كه گور كردهٔ دست بخل بود) از زمين برآورد - و در سال سيوم سنه (۹۶۶) نهصد و شصت و شش هجري مزاج خانخانان از ملا پير محمد شرواني (كه به نيابت او وكيل‌السلطنت بود) منحرف شد اسباب امارت ازو گرفته بقلعهٔ بيانه فرستاد - و منصب وكالت بحاجي محمدخان تفويض نمود - درهنگامے (كه مزاج عرش‌آشياني از بيرام خان انحراف پذيرفته بتقريب شكار از آگره برآمده بدارالملک

دهلي سايه گستر گرديد) اول بيرام خان (كه تغير مزاج پادشاهي نسبت بخود ميشنيد) وقعي نمي‌نهاد - و چون آخر يقين او شد (كه واقعي عرش‌آشياني اورا از نظر انداخته) دست بدامن تدبير زده حاجي محمد خان را با ديگر امرا بحضور فرستاد - و لوازم فروتني و نيازمندي بانواع تقصير و معذرت پيغام داد - چون حاجي بدركاه رسيد طبع پادشاهي بر آشفته ديده مصلحت خود را از جواب بيرون دانست - و رخصت نيز نيافت - پس ازان (كه بيرام‌خان دست بدامان استيمان زده از كوه سوالك برآمد و شرف ملازمت دريافته بسفر حجاز مرخص گرديد) عرش‌آشياني حاجي محمدخان سيستاني را با ترسون محمد خان همراه داد - كه بدرقه شده تا اقصاي ممالك محروسه از مسالك مخوفه بسلامت گذرانند *

گويند روزے در اثناى راه بيرام خان بحاجي گفت - كه مرا مخالفت هيچكس آنقدر كوفت نكرد كه بيوفائي تو - اين همه حقوق قديم را فراموش كردي - حاجي محمد خان در جواب گفت - شما با وصف آن دعوى اخلاص و افزونى تربيت جنت‌آشياني و آن همه مراحم و اشفاق عرش‌آشياني بغي نموده شمشير كشيديد - و رد داد آنچه رد داد - من اگر ترك صحبت شما كرده باشم چه دور باشد بيرام خان خجالت كشيده هيچ نگفت - حاجي محمد خان تا حدود ناگور رسانيده بحضور مراجعت نمود - و ازان باز هميشه در ركاب پادشاهي بوده در معارك هيجا كارهاى مرد آزما بتقديم رسانيده

بمنصب سه هزاري اختصاص يافت - و در سال دوازدهم هنگام نهضت الويهٔ پادشاهي بتسخير چيتور (۲) از قلعهٔ كاگرون (كه سرحد ولايت مالوه است) بدفع پسران سلطان‌محمدميرزا (كه از سركار سنبهل گريخته دران صوبه گرد فتنه برانگيخته بودند) بهمراهي شهاب الدين احمد خان تعين گشته در سركار ماندو جاگير يافت - و در سال بيستم كمكي بنگاله گشته در جنگ داؤد خان كرراني (كه تذبذبے بمباني همت اكثرے راه يافته بود) بخانخانان منعم خان همپائي ورزيده زخمها برداشت - و چون خانخانان در شهر گور (كه در سوالف ايام دارالملك بنگاله بود) طرح (۳) آبادي نموده رنگ سكونت ريخت عالم از رضيع و شريف بعلت سميت هواى آنجا گام‌پس مهر عدم گرديد - حاجي محمد خان نيز دران جوشش فنا در سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سيوم رخت زندگي بربست *

* حسين خان تكريه *

خواهر زاده و داماد مهدي قاسم خان است - در عنفوان حال عنوان نامهٔ احوالش بطغراى رفاقت و نوكرى محمد بيرام خان خانخانان پيرايش داشت - چون سال دوم عرش آشياني پس از فتح قلعهٔ مانكوت در دارالسلطنت لاهور بتوقف (۴) چهار ماه و چهارده روز نسق مهمات آن صوبه فرموده در ماه صفر سنه (۹۶۵) نهصد و شصت

---

(۲) نسخهٔ [ج] جيت پور (۳) در [اكثر نسخه] آباهي طرح نموده (۴) نسخهٔ [ج] بتوقف چهارده روز *

و پلچ اعلام انتهاض بجانب دهلي برافراشت حسين خان بحراست و حكومت لاهور چهرهٔ امتياز برافروخت - روزے در ايام حكم رانيء خود هذرئ طويل اللحيه را مسلمان پنداشته تعظيم نمود - پس ازان قدغن ساخت - كه هنود بجامهٔ خود نزديك بدوش عياري (٢) بدوزند و آن بكسر اول پارچهٔ باشد زرد - كه جهودان بجهت امتياز بر دوش خود دوزند - و آنرا بهندي تكري ميگفتند - لهذا بتكريه شهرت يافت در هنگامے (كه مزاج پادشاهي از بيرام خان منحرف شد - و مردم فوج ازو جدا شده در قصبهٔ جهجهر (٣) بركاب خلافت انتساب پيوستند) غير از حسين خان تكريه و شاه قلي خان محرم از معتبران رفاقت كيش ديگرے با وی نماند - و پس از برهم زدگي دولت آن امير پسنديده شيم در سلك ملتزمان سدهٔ سلطنت در آمد - و در سال يازدهم (كه مهدي قاسم خان از حكومت گذهه دل برداشته از راه دكن بحجاز ميشتافت) حسين خان بمشايعت قدرے راه پيموده برگشته چون بقصبهٔ سيواس (٤) مالوه رسيد غوغاى ميرزايان باغيه برخاست - ناچار بقصبهٔ مذكور باتفاق مقرب خان (كه قبولدار آنجا بود) تحصنے جست بعدازان (كه مقرب خان همت باى داده دست (٥) باجه گرديد) حسين خان بدر آمده ابراهيم حسين ميرزا را ديد - هرچند او تكليف رفاقت كرد قبول ننمود - سال دوازدهم هنگامے (كه عرش آشياني بقصد

(٢) نسخهٔ [ج] غباري (٣) نسخهٔ [ب] جهجر (٤) در [بعضے نسخه] سواس (٥) نسخهٔ [ب] دست پاچه .

استيصال خانزمان شيباني متوجه بود) شرف ملازمت در يافت چون بازار قدردانيء گرمي داشت و قهور و جلادت و خدمت گزيني و كار طلبيء او دل نشين پادشاه گشته محفوف انواع عنايت گرديد با آنكه سرانجام انتظام كثرت نيك نميدانست اميد شناسائي پايهٔ والاي امارت بخشيده بمنصب سه هزاري برآوردند - ازانجا (كه بادهٔ دنيا مردافكن است - و هر تنگ حوصله آنرا برنتابد) خودرا نتوانست نگاهداشت - در محال تيول خود دست تعدي و ستم برگشاد - و پا از اندازه فراترگذاشت - چون سال نوزدهم الويهٔ سلطاني بعزيمت شرقي ديار باهتزاز آمد او را روز ادبار ازان خدمت متقاعد ساخت - روزے عرش آشياني مستفسر احوال او گرديد - كه درين يورش چرا حاضر نگشت - بعرض رسيد كه سودائے بر مزاج يابس او استيلا يافته بتاخت زير دستان و تاراج رعايا روزگار ميگذراند - چون مهمے درميان بود كسے به تنبيه او تعين نشد - بضبط جاگير متنبه ساختند پس از فتح پتنه و حاجي پور هنگام معاودت رايات پادشاهي بآگره آن درماندهٔ طبيعت سودائيء خويش در عرض راه باردو رسيده بار مجرا نيافت - از ديوانگيها خيرباد اسباب دنيا گفته قلندري برگزيد عاطفت پادشاهي بتازگي او را برنواخته تيرے از تركش خاصه بدو عنايت شد - كه باعتضاد آن جاگير خود را (كه بخالصهٔ شريفه اختصاص يافته) در تصرف آرد - و بسرانجام سپاه همت گمارد - چون بدين تقريب از حضور رخصت يافت از تيرگي و آشفتگيء مزاج همان

شیوهٔ ناستوده را برگرفته در غارت و تاراج آن نواحي دست جرأت دراز ساخت - تا روزے غارت کنان بصوب بسنت‌پور (۲) (که از سرکار کمایون است - و صیت معدن و معموری آن ملک در جوهر هوشمندی اواختلال انداخته بود) شتافت - ازانجا (که جبین مآل بدکاران بقشقهٔ نکال نقش‌پذیر است) آن رشته گسل تدبیر دزدن سوزمین جنگ بے تزک گردید شکست یافت - و زخمی تیر (۳) بندوق برگشت - پیش ازین مکافات بدفع شورش او صادق خان از حضور نامزد شده بود - اگرچه بواسطهٔ زخم‌کاري از بدمستي قدرے بهوش آمده لیکن از آوازهٔ سطوت این فوج هشیار تر گشت - و اوباش بد گوهر از گرد او پراگنده شدند بسعي هوا خواهان مصلحت چنان دید که از حدود گدهه مکنیسر (۴) بکشتي درآمده خود را پیش منعم خان خانخانان رساند - شاید که بوسیلهٔ آن سپه‌سالار جرائم او بطیلسان مسامحت پوشیده آید تیزدستان عرصهٔ اگاهي در حوالی قصبهٔ بارهه رسیده بدست آوردند و حسب‌الحکم بآگره در منزل او نگاهداشتند - همین سال سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه بهمان زخم جانکاه درگذشت - پسرش یوسف خان در عهد جنت‌مکاني در جرگهٔ امرا انتظام داشت *

* حیدر محمد خان آخته بیگی *

از قدیمان همایون پادشاه است - در سفر عراق (که باقتضای

(۲) نسخهٔ [ج] کماپون - و در [بعض جا] کماؤن آمده (۳) نسخهٔ [ج] تیر و بندوق برگشت (۴) نسخهٔ [ا] مکنیسر *

تقدیر آن پادشاه والا قدر را ناگزیر پیش آمد) بالتزام رکاب سلطاني مشمول عاطفت والا بود - درشکست جنگ بلخ (که اسپ سواري همایون پادشاه بزخم تیر افتاد) او اسپ خود را پیشکش نموده سرمایهٔ مفاخرت اندوخت - و هنگامے [که موکب همایوني برای اطفای فتنهٔ میرزا کامران (که از کابل راه هزیمت سپرده بامید موهوم در افغانستان بناکامي بسر میبرد) نهضت فرموده بسرخ‌آب (۲) رسید] او با اکثرے از یکهای عقیدت منش بخدمت هراولي معزز گردیده پیشتر از لشکر فیروزي برلب سیاه آب (که مابین سرخ آب و گندمک واقع است) منزل گزیده بود - میرزا کامران طاقت جنگ صف درخود ندیده برد شبخون آورد - او پای ثبات افشرده مردانه کارزار نمود - و زخمهای نمایان برداشته جای خود را نگذاشت - و درسفر قندهار و یورش هندوستان فتراک دولت سلطاني را از دست نداد - پس ازانکه شاهد مقصود جلوه‌گر شد خان مذکور بحکومت بیانه سرفرازي یافته چهرهٔ کامیابي افروخت - و پس از وصول بدان حدود چون غازي خان سور پدر ابراهیم خان دران حصار متحصن گردیده خیالات موهوم در سر داشت حیدر محمد خان عهود و مواثیق درمیان آورد - و چون غازي خان از قلعه برآمد بطمع اموال شکست عهد نموده بتیغ بے‌انصافي اورا از هم گذرانید - وقوع این‌قسم بدعهدي خلاف مزاج معدلت سرشت جنت آشیاني گردید - بر زبان حق ترجمان گذشت

(۲) نسخهٔ [ب] سیاه آب *

که او دیگر کمر نخواهد بست - گویند تا فوت او همان قسم که پادشاه فرموده بود بسر برد - پس از جلوس اکبري در هنگامهٔ هیمو بقال بتردي بیگ خان پیوسته سرداري دست چپ بدو تعلق گرفت و پس از شکست او بموکب عرش‌آشیاني خود را رسانیده بهمراهی علي قلي خان شیباني جهت سزا دادن هیمو دستوري یافت - بعد ازان (که فتح نصیب اولیای دولت گردید) بتقریب بکابل رفت و چون پس از بےدخل شدن بیرام خان منعم خان حسب الطلب احرام عتبهٔ خلافت بست اورا برای اعانت پسر خود غني خان (که جهت تمشیت مهمات کابل بجای خود نصب کرده بود) در انجا گذاشت - و پس ازانکه از کوتاه حوصلگیها صحبت فیمابین هر دو کوک نشد بر طبق عرض منعم خان فرمان طلب بنام خان مذکور صدور یافت - و سال هشتم (که منعم خان خانخانان به بندوبست کابل مرخص گردید) حیدر محمد خان نیز بهمراهی او تعین شد و پس ازانکه منعم خان شکست یافته بعتبهٔ خلافت پیوست او نیز رسیده بتعیناتی منعم خان میگذرانید - در سال هفدهم بهمراهی خان‌کلان عرف میرمحمد خان (که برسم منقلا بجانب گجرات نامزد شده بود) شرف ارتخاص پذیرفت - بپایهٔ دو هزار و پانصدي رسیده بود - میرزا قلي برادر او در وقتے (که همایون پادشاه متوجه تسخیر بدخشان شد - و میرزا سلیمان بجنگ پیش آمد) تردد نمایان بتقدیم رسانید - و در جنگے (که میرزا کامران عزیمت ملاقات ظاهر

ساخته دغا نمود) زخمي شده از اسپ جدا گردید - و پسرش دوست محمد مردانه چپقلش نموده بکار آمد - و در عهد اکبري سال نوزدهم جلوس هردو بهمراهی منعم خان خانخانان جهت تسخیر بنگاله تعین‌گردیده در چهارنی جنت آباد عرف گور (که در سوابق ایام دارالملک بود - و پستر ویران شده آب و هوای آنجا سمّیت حاصل نموده عالمے خرمن‌هستي‌را بباد فنا داد) این دوبرادر نیز مطابق سنه (٩٨٣) نهصد و هشتاد و سه هجري سفرگزین‌ملک نیستي شدند *

* حاجي یوسف خان *

ابتدا در رفاقت میرزا کامران بوده در عهد عرش‌آشیاني سال دوازدهم جلوس همراه قیا خان جهت معاونت میرزا یوسف خان (که در قنوج متحصن بود - و علي قلي خان دران نواحي غبار فتنه برداشته) تعین گردید - و سال هفدهم بعد تسخیر گجرات باتفاق خانعالم جهت گوشمال ابراهیم حسین میرزا دستوري یافت و چون حکم پادشاه برای برگردانیدن افواج صادر شد مشارالیه نیز در جنگ سرمال (٢) خود را برکاب ظفر نصاب ملحق ساخته در سال نوزدهم بکمک خانخانان منعم خان رخصت بنگاله یافت - و درجنگ گوجر مصدر ترددات پسندیده گشت - سال بیستم در شهر گور بنگاله (که به بدهوائي معروف است) در ایامے (که خانخانان منعم خان چهارني درانجا نمود - و صورت وبائے بهم رسید - و اکثر امرا

(٢) در [نسخهای اکبر نامه] سرنال آمده *

بعدم خانه شتافت) او نيز مطابق سنه (٩٨٣) نهصد و هشتاد و سه هجري داعي حق را لبيک گفت - از امراي پانصدي ست *

* حکيم مسيح الدين ابو الفتح *

پسر مولانا عبدالرزاق گيلاني ست - که در حکمت نظر و نالهٔ بينش فراوان داشت - و سالها صدارت آنولايت بدو مفوض بود - چون گيلان در سنه (٩٧٤) نهصد و هفتاد و چهار بدست فرمان‌روای ايران شاه طهماسپ صفوي درآمد و خان‌احمد والی آنجا ازمعامله‌نشناسي بزندان افتاد مولانا از حقيقت اندوزي و راست کيشي در شکنجه و بند قالب تهي ساخت - حکيم با دو برادر خود حکيم همام و حکيم نور الدين (که هر يکي بجودت طبع و حدت فهم در علوم رسمي وکمالات صوري ممتاز زمان بودند) از وطن دوري‌گزيده بار غربت بديار هند کشود - و سال بيستم بملازمت عرش آشياني سعادت اندوخته هر سه برادر بمنصب درخور سرفرازي يافتند *

چون حکيم ابوالفتح شايستگي ديگر داشت و بمزاج روزگار آشنا و بنبض زمانه شناسا بود در پيشگاه خلافت ترقي‌نموده سال بيست و چهارم بصدارت و امينی صوبهٔ بنگاله تعين‌گرديد - پس‌ازان(که امرای فتنه‌سرشت بنگ و بهار اتفاق نموده مظفر خان ناظم آنجا را از ميان برداشتند) حکيم و بسياری از دولت‌خواهان پادشاهي بقيد افتادند او زرنی قابو ديده خود را از فراز قلعه انداخت - و بدشوار روي و آبله پائي بمامنی رسيده احرام حضور بست - چون بآستان بوس

فايز شد بر قرب و اعتبارش افزوده بواقران و امثال خود رجحان‌گرفت اگرچه در منصب از هزاري فراتر نرفت اما در رتبه از پايهٔ وزارت و وکالت درگذشت - چون سال سيم راجه بيربر بکمک زين خان‌کوکه (که بمالش الوس يوسف زئي مامور بود) دستوري يافت حکيم را نيز بسرداری فوجی جداگانه کمکي ساختند - ليکن اينها حساب يکديگر برنداشته اتفاق فرو هشتند - و از دو روئي و خود رائي کار بجائی رسيد که راجه دران شورش‌گاه فرو شد - حکيم وکوکلتاش بفراوان خستگي ازان آشوب برآمده بحضور رسيدند - چندے معاتب ماند در سال سي و چهارم سنه (٩٩٧) نهصد و نود و هفت هنگامی (که انتهاض الويهٔ پادشاهي از کشمير بکابل اتفاق افتاد) در مضافات دمتور باجل طبعي در گذشت - حسب الحکم خواجه شمس‌الدين خوافي بحسن ابدال برده درگنبدے (که خواجه بنا کرده بود) بخاک سپرد - چون پيش ازين سانحه روزے چند علامه امير عضد الدوله شيرازي هم‌فوت کرده بود حرفی ساوجي اين‌تاريخ يافته * * بيت *

* امسال دو علامه ز عالم رفتند *
* رفتند موخر و مقدم رفتند *
* تا هر دو موافقت نکردند بهم *
* تاريخ نشد که هر دو باهم رفتند * ٩٩٧

عرش آشياني (که عنايت مفرط بحال او داشت) هم بعيادت سايهٔ عاطفت انداخته پرسش نمود - و هم پس از فوتش قرين تاسف

واندوه گشته وقت نزول بحسن ابدال بفاتحه ترويح روح او فرمود حكيم دقيقه شناس هوشيار مغز بيدار دل عالي فطرت بود - فيضي در مرثيهٔ او گويد * بيت *

* تقريرش ازحقائق تقدير ترجمه *
* تدبيرش از مآثر (۲) اقبال ترجمان *

در مهم سازي خلائق خود را معاف نداشتے - و هرچه ازو ظهور يافتے بميزان خرد سنجيده نمودے - كريم الصفات و محسن زمان و بكمالات يگانهٔ روزگار بود - و ممدوح شعراي وقت است - خصوص ملا عرفي شيرازي - كه اكثر قصائد غرا در مدح او گفته - اين قطعهٔ يكے از قصيدهٔ اوست * قطعه *

* آسمان گفت ندانم كه حلول از چه نكرد *
* صورتش پيشتر از صورت عالم بمحل *
* زانكه چون روز ارادت ز افق سر بر زد *
* مبحدم دولت او زاد و شبانگاه ازل *
* زين سخن جوهر فعّال برآشفت و بگفت *
* كاي تنك بهره ز فهم رصد (۳) علم و عمل *
* بيم آن بود ز خاصيت يكتائي او *
* كه هيولا نه پذيرد صور مستقبل *

و برادرش حكيم نورالدين قراري تخلص كه فاضل سخن‌طراز بود

(۲) در [اكبرنامه] دفاتر اقبال (۳) نسخهٔ [ب] رصد و علم و عمل *

و شعر را خوب ميگفت - ازوست * بيت *

* چه تهمت بر اجل بندم زچشمت خورده‌ام تيرے *
* كه آنم مي كشد گر بعد صد سال دگر ميرم *

شگرف شورشے فروگرفت - حسب الحكم اكبري به بنگاله رفته بود ترقي ناكرده درگذشت - مقولهٔ اوست - كه اظهار همت نزد ديگرے اظهار طمع است - ملازم بازاري نگاهداشتن خود را بدخو كردن است بر هر كه اعتمادے كني معتمد است - او حكيم ابوالفتح را همه دنيا گفتے - و حكيم همام را مرد آخرت شمردے - و خود را از هر دو بر كناره داشتے - احوال حكيم‌همام جدا تحرير پذيرفته - و برادر ديگر نيز حكيم لطف الله نام (۲) (كه از ايران رسيده بود) بوساطت حكيم ابوالفتح در سلك ملازمان پادشاهي انتظام يافته بمنصب در صدي سرفراز گرديد - و زود رخت هستي بربست - و پسرش حكيم فتح‌الله صاحب حيثيت وقابليت بود - چون جنت‌مكاني بدو بے‌التفات بود روزے ديانت خان لنگ اورا بنادولتخواهي منسوب ساخته عرض نمود - كه در اثناى بغي سلطان خسرو بمن ميگفت - كه صلاح وقت آنست كه ولايت پنجاب را باو داده اين مبحث را كوتاه سازند فتح‌الله منكر شد - طرفين رجوع بمباهله كردند - هنوز پانزده روز نگذشته بود - كه سوگند دروغ كار خود كرد - چه با نورالدين پسرعم آصف خان جعفر (كه با سلطان خسرو قرار داده بود كه بوقت قابو

(۲) نسخهٔ [ج] نام از ايران رسيده بوساطت *

از قید برآورده بسلطنت بردارد) متفق و همداستان گشت - اتفاقا در سال دوم هنگام مراجعت از کابل بلاهور این راز سربسته بپادشاه رسید - و پس از پژوهش نورالدین با دیگر رفقا بیاسا رسید - و حکیم فتح الله را تشهیر کرده واژونه خرسوار منزل بمنزل مي آوردند بعد ازان معدول گردید *

* حکیم عین الملک شیرازی *

درعلم رتبهٔ عالي داشت - و صاحب اخلاق حمیده بود - نسبش از جانب مادر بمحقق دواني منتهي میشود - از ابتدا ساز صحبت او با عرش آشیاني کوک گردیده در بزم و رزم شریک صحبت بود در سال نهم جلوس اورا با منشور لازم الاتباع پیش چنگیز خان (که در احمد آباد سر بزرگي برداشته بود (٢)) فرستادند - او با پیشکش خان مزبور برگردیده در آگره دولت بار یافت - و سال هفدهم (که دلاسا نامه بنام اعتماد خان گجراتي برد (٣)) اورا باتفاق میر ابو تراب بملازمت آورد - و سال نوزدهم (که پادشاه متوجه دیار شوتي شده) او از ملتزمان رکاب بود - پستر جهت رهنمائی عادل خان بیجاپوري بدکن تعین گردیده سال بیست و دوم بحضور آمده شرف بار اندوخت پس ازان بفوجداری حدود سنبهل مامور شده سال بیست و ششم (که عرب بهادر و نیابت خان (٤) و شاهدانه با جمعراز ناسپاسان غبار

(٢) نسخهٔ [ب] سر خود سري (٣) نسخهٔ [ب] تسلي نامه (٤) در [بعض نسخه] دیانت خان *

شورش در حدود مذکور برانگیختند) نامبرده قلعهٔ بریلي را مستحکم ساخته بجمع جاگیر داران آن طرف کوشید - هرچند آنها به بیم و امید خواستند که حکیم را همداستان سازند نه پذیرفت - و بحسن تدبیر در مجمع آنها خلل انداخت - تا آنکه نیابت خان بفوج پادشاهي پیوست - حکیم باتفاق دیگر جاگیرداران گرد و پیش جوپای پیکار شده غنیم را غبار آلود دشت هزیمت ساخت - و در همین سال بصدارت صوبهٔ بنگاله ممتاز گردید - سال سي و یکم ببخشیگری صوبهٔ آگره چهرهٔ اعتبار برافروخت - پستر همراه خان اعظم بمهم دکن رفت - چون خان مذکور پرگنهٔ هندیه جاگیر او را تغیر داده بود بے طلب سال سي و پنجم بحضور آمد - لهذا بار نیافت - و بعد دریافت کیفیت پروانگی کورنش دادند - و ببحالی پرگنهٔ مذکور خوازش پذیرفته بعد چندے مرخص گردید - و سال چهلم مطابق سنه (١٠٠٣) یکهزار و سه هجري بعدم آباد شتافت - شعر میگفت و دوائي تخلص میکرد - این بیت ازوست * * بیت *

* در شب زلف سیاهش خواب مرگم در ربود *
* بوالعجب خواب پریشانے که تعبیرے نداشت *

بمنصب پانصدي رسیده *

* حکیم همام *

برادر حکیم ابوالفتح گیلاني ست - همایون نام داشته - چون بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافت بنابر پاس ادب اول بهمایون تلي

مخاطب گرديده پس ازان بحكيم همام ناموري اندوخت - در خط شناسي و شعر فهمي يگانهٔ روزگار بود - و بدانش طبعي و پزشكي لختي آشنا - پارسا گوهر شگفته پيشاني شيوا زبان نديم منش - اگرچه بمنصب ششصدي و خدمت بكاول بيگي اختصاص داشت اما در مصاحبت و قرب پادشاهي پايهٔ بلندتر مي افراخت - در سال سي و يكم چون كارآگاهي و اخلاص مندي او ذهن نشين عرش آشياني شده بود به پيغام گذاري و وخشوري نزد عبدالله خان والي توران رخصت يافت - و ميران صدر جهان مفتي را براى پرسش سانحهٔ ناگزير پدرش سكندر خان (كه سه سال شده بود رخت هستي بسته) همراهش دادند - و ازفرط عنايت در حق حكيم اين فقره در نامه مرقوم گرديد - كه افادت و حكمت پناه زبدهٔ مقربان هوا خواه عمدهٔ محرمان كارآگاه حكيم همام را (كه مخلص راست گفتار و مرد درست كردار است - و از ابتداى ملازمت ملازم بساط قرب بوده دورى اورا بهيچ وجه تجويز نكرده بوديم) برسم رسالت فرستاديم - چون در ملازمت ما اورا آن نسبت متحقق است كه مدعيات را بيواسطه بموقف عرض ميرساند اگر در مجلس شريف ايشان همين اسلوب مرعي باشد گويا فيمابين مكالمه بيواسطه خواهد بود - و در غيبت او عرش آشياني مكرر فرمود - كه تا حكيم همام رفته خوردني لذت ندارد و بحكيم ابوالفتح گفت - كه بخاطر نرسد كه درعالم برادري شما از جدائى او بيشتر از ما دل نگراني داشته باشيد - مثل حكيم همام كجا

پيدا ميشود - در سال سي و چهارم هنگام معاودت از كابل در منزل باريك آب حكيم همام از توران ديار رسيد - يكماه از فوت حكيم ابوالفتح گذشته بود - بعد از ملازمت عرش آشياني در غمگسارى او بدين كلام دلنواز تسلي بخش گرديد - كه ترا يك برادر بود - از عالم رفت و مارا داد * * بيت *

* از حساب دو چشم يك تن كم *
* و ز شمار خرد هزاران بيش *

در سال چهلم سنه (١٠٠٣) هزار و چهار هجري بتب دق در دو ماه پيمانهٔ زندگى حكيم همام لبريز گشت - دو پسر داشته - اول حكيم حاذق احوالش بزبان قلم ادا خواهد شد - دوم حكيم خوشحال - در عهد اعلى حضرت بمنصب هزاري امتياز يافته بخشى دكن گرديد - مهابت خان در صوبه دارى خود بسيار تفقد احوالش ميكرد *

(٣) * حسن بيگ خان بدخشي شيخ عمري *

از بابريان اين سلطنت بوده سپاهي نقش و كار طلبيها داشت چون در سال سي و چهارم عرش آشياني پس از فراغ سير كشمير بعزيمت زابلستان از ولايت پكهلي (كه ولايتى ست سي و پنج كروه طول و بيست و پنج عرض پيوسته بغربى كشمير) ميگذشت سلطان حسين خان پكهلي وال از نژاد تارلوغ (كه صاحبقران وقت مراجعت بتوران چندے ازاين قوم را بپاسبانى اين ملك گذاشته بود) ادراك

(٣) نسخهٔ [ج] حسن بيگ بدخشي *

شرف ملاقات نموده بعد چند روز فرار گزيد - پادشاه آن ولايت را باقطاع حسن بيگ داده اورا بمالش آن بومي رخصت فرمود- حسن بيگ بشهامت و پردلي چيره دستيها نموده آن اُلکا را بدست آورد و چون در سال سي و پنجم بحضور (سيد پکهلي وال باز سراز گريبان شورش وفساد برآورد - و از خام کاري خودرا سلطان نصيرالدين نام نهاده پکهلي را از مردم حسن بيگ برگرفت - حسن بيگ مجددا با فوج حضور تعين گشته سزاي شايسته در کنارش گذاشت - و در سال چهل و ششم در ولايت بنگش نيکو پرستاريها بتقديم رسانيده بمنصب دوهزار و پانصدي سر برافراخت - و در اواخر عهد اکبري رهتاس در جاگير يافته بحفاظت کابل مامور شد - و در سال اول جهانگيري طلب حضور گشته چون بمتهرا (سيد سلطان خسرو (٢) (که شب يکشنبه بيستم ذي الحجه سنه (١٠١٤) هزار و چهارده هجري از ارک آگره فرار نموده) درچار او شد - حسن بيگ (که از جانب جنت مکاني مطمئن نبود و ازين طلب استشمام رايحهٔ بے عنايتي مي نمود - و در اصل هم سرشت بدخشيان بشورش و فتنه مجبول است) بفسون و تملق سلطان خسرو از راه رفته قرار بهمراهي داد - و با سه صد جوان بدخشي رفيق طريق ضلالت او گرديد - خسرو در مخاطبات خان بابا گفته مدار و اختيار خود را بقبضهٔ اقتدار او سپرد *

و چون در کنار آب بياه خسرو با جمعے (که فراهم آورده بود)

(٢) در [بعض نسخه] هشتم *

در مقابل فوج پادشاهي پاي ادبار افشرده باندک زد و خوردے شکست يافت و بحال تباه با حسن بيگ و عبدالرحيم ديوان لاهور (که بدو پيوسته و خطاب ملک انور يافته بود) اوارهٔ دشت ناکامي گشت اکثر افغانان (که رفاقت او اختيار کرده بودند) برفتن ديار شرقيه ترغيب نمودند - حسن بيگ گفت - اين کنکاش غلط است - شما را بجانب کابل بايد شتافت - چه از اسپ و آدم دران ولايت کمي نيست - هرکرا کابل باشد هرقدر نوکر خواهد سامان مي تواند شد فردوس مکاني و جنت آشياني بياوري کابل فتح هندوستان کرده اند معهذا ايشان خزانه نداشته اند - من چهار لک روپيه در رهتاس دارم پيشکش ميکنم - و بمجرد (سيدن آن حدود دوازده هزار سوار کارآمدني فراهم مي آرم - اگر پادشاه از پي شتابند جنگ را آماده ايم - و اگر آن ملک را ارزاني دارند چندے بروزگار در ساخته منتهز فرصت خواهيم بود - چون سلطان ناعاقبت انديش ادبار مند عنان کارها بدست او داده بود بصوابديد او راهي شد - از قضا بر ساحل درياي چناب اسير سرپنجهٔ مکافات گرديد - درانوقت موکب جنت مکاني در باغ ميرزا کامران واقع سوادلاهور نزول داشت - سيوم صفر سنه (١٠١٥) هزار و پانزده هجري خسرو را دست بسته و زنجير بپا بتورهٔ چنگيزي بحضور آوردند - حسن بيگ و عبدالرحيم را بر جانب راست و چپ ايستاده کرده خسرو درميان ميلرزيد - و ميگريست - حسن بيگ بگمان نفع موهوم بهرزه گوئي و ژاژخائي در آمد - چون غرض او

ظاهر گشت بحرف زدن نگذاشته حکم شد - که خسرو را مسلسل و محبوس نگاهدارند - و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالوحیم را در پوست خر کشیده واژونه بر دراز گوش نشانده تشهیر نمایند چون پوست گاو زود تر از پوست خر خشک شد او بیش از چهار پاس زنده نماند - و درمین بعد یک شبانه روز چون زندگي داشت بشفاعت باریابان از غضب سلطاني (که نمونهٔ قهر آلهي ست) رهائي یافت - و بجهت عبرت و سیاست از در باغ کامران تا در قلعهٔ ارک دو رویه دارها نصب گشته جمعے را (که با خسرو طریق موافقت پیموده بودند) مصلوب ساختند - و روز دیگر (که پادشاه داخل لاهور میشد) فرمود - خسرو را بر فیل نشانده از میان دارها گذرانند و از دوطرف آواز نمایند - که مقربان شما و اهل خدمات شما مجرا میکنند * نعوذ بالله من سوء الخاتمة والعاقبة * پسر حسن بیگ اسفندیار خان در عهد اعلی‌حضرت بمنصب هزار و پانصدي (۲) رسیده سال شازدهم درگذشت *

* حکیم علي گیلانی *

در فنون و علوم خصوص در طب و ریاضي مهارت تام داشت - و از حذّاق اطبای وقت بود - گویند در کمال پریشاني و افلاس از ولایت بهند وارد گردید - و بدستیاری بخت مسعود در سلک ملازمان عرش‌آشیاني منتظم گشت - روزے بحکم آن پادشاه عالي‌جاه بنابر

(۲) نسخهٔ [ج] رسیده درگذشت *

امتحان چند قارورهٔ بول مریض وصحیح و گاو و خر یکدفعه آورده بحکیم نمودند - او همه را از روی قیاس مطابق واقع بیان کرد - ازانوقت برتبه و اعتبارش افزوده بدولت قرب وهمصاحبت پادشاهي اختصاص گرفت - و صاحب ثروت و مکنت گشته سر همسري و مساوات با عمدها مي افراشت - پس ازان از پیشگاه خلافت بوخشوری بیجاپور مامور شد - علي‌عادل شاه والي آنجا استقبال نموده باعزاز فراوان بشهر در آورده سامان نفائس آندیار نموده میخواست حکیم را روانه سازد - که ناگهان در سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت ساغر زندگیش لبریز آمد - اگرچه صاحب فرشته آورده (که حکیم علي گیلاني با پیشکشهای شایسته پیشترها روانه شده - دریغوقت حکیم عین‌الملک شیرازي بسفارت آمده بود - که بسبب واقعهٔ ناگزیر بدون تحف و هدایا برگشته رفت) اما نزد مولف این اوراق تحریر علامي شیخ ابوالفضل در امثال این قضایا مطابق تر بواقع مي‌نماید *

چون سانحهٔ قتل علي عادل شاه خالي از غرابت (۲) نیست بر لوحهٔ بیان مرتسم میگردد - که او رشید تر و باذل‌ترین آن طبقه است با وصف عدل و احسان همواره دامن عفت آلوده داشت - و آخر ها بمیلان ساده رویان افراط نموده بکوشش فراوان دو خواجه سرای را (که کمال صفائي داشتند) از ملک برید مرزبان بیدر طلب داشت چون مطلوب نزدیک رسید از بے آزرمي و فرومایگي پذیره شده

(۲) در [اکثر نسخه] از غرائب نیست *

درخلوتکدهٔ ظلمت آمود با یکے که کلان‌تر بود دست ناسزاخواهش دراز نمود - آن پارسا گوهر از پاک‌دامني و ناموس‌دوستي تن درنداده بدشنهٔ (که از دوربیني با خویش نهان داشته بود) کار او بانجام رسانید - عجیب تر آنکه مولانا محمد رضای مشهدي رضائي تخلص تاریخ این واقعه * شاه جهان شد شهید * یافته * ۹۸۸

القصه حکیم علي در سال سي و نهم شگرف حوضے برساخته که راهے از درونهٔ آن بکاشانهٔ میرفت - و شگفت آنکه آب ازین برکه بدانجا درنمیشد - مردم فروشده براه پژوهي فراوان رنج بردے و بسیارے آزار یافته از نیمهٔ راه برگردیدے - عرش آشیاني بتماشای آن خرامش فرموده خود آهنج درآمد فرا پیش گرفت - در کنج حوض سرے بآب فرو برده در سه زینه پایان رفته بدان خانه درآمد بسیار بتکلف آراسته - در غایت رشکي جای ده دراز ده کس است فرش خواب رخت پوشش مهیا - و حاضری طعام موجود - چند جلد کتاب در طاقها گذاشته - هوا نمي‌گذاشت که یک قطره آب اندرون درآید - و چون پادشاه لختے درنگ فرمود غریب حالتے برمردم بیرون رو آورد - تا سال چهلم حکیم بمنصب هفتصدي رسیده‌بود - وعلاجهای دست بستهٔ او موجب حیرت عالمیان میشد - آخرها (که بعرش آشیاني اسهالے عارض شد) هرچند تدابیر بکار برد مفید نیفتاد - پادشاه غضب آلود باو گفت که تو پساري ولایت بیش نبودي - پاتابهٔ غربت را این‌جا وا کردي - ما ترا باین مرتبه رسانیدیم - تا روزے یکار آئي - و از

نهایت خشم دوتکه بجانب او برتافتند - حکیم چیزے از کیسه برآورده در کوزهٔ آب انداخت - فورا بسته شد - و عرض کرد این قسم دواها موجود است - اما چه فایده که اینجا اثر نمیدهد - پادشاه بمقتضای اضطرار و اضطراب بیساري مبالغه فرمود - که هرچه شدني ست خواهدشد - همین را بمن بده - چنانچه ازان دوا قبض و اعتقال در طبیعت بهم رسید - اما وجعے در شکم پیچید که بقلق آورد - ناچار ادویهٔ مسهله بکار رفت - اطلاق زیادتي کرد - تادر گذشت *

از غرائب سوانح است تقدم سبب بیماری عرش آشیاني گویند گرانبار نام فیلے در سرکار جنت‌مکاني بوده - که دیگر فیلے (که مقاومت صدمات او تواند نمود) در فیلخانهٔ پادشاهي نشان نمیدادند - مگر آپروپ نام فیل سلطان خسرو - که نیز درجنگ سرآمد بود - لهذا عرش آشیاني فرمود - که این هر دو کوه گران سنگ را باهم بجنگ اندازند *

* شعر *

* دو کوه آهنین از جای جنبید *
* زمین گفتي ز سر تا پای جنبید *

و زن هتن (۲) فیلے از حلقهٔ خاصه بکمک مقرر شد - یعني هرگاه یکے ازانها چیرگي نماید و فیلبان نتواند نگاهداشت فیل مذکور از کمین برآمده کمک مغلوب کند - و آنرا طپانچه نامند - از اختراعات آن پادشاه است - عرش آشیاني در جهروکه نشسته تماشا میکرد - وشاهزاده سلیم

(۲) در [بعضے نسخه] رن تهن *

و سلطان خسرو بر اسپان سوار شده استاده بودند - که اتفاقا فیل گرانبار بعد زد و خورد بسیار حریف خود را زبون ساخت - خواستند طپانچه را بکمک آرند - جمعے از مردم شاهزاده مانع آمده سنگے چند بجانب او انداختند (۲) - فیلبان که بجسارت پیش راند سنگے برشقیقهاش خورده چند قطره خون بر سینهاش چکید - باریابان حضور بآب و تاب را نموده مزاج پادشاهي را بشورش آوردند - عرش آشیاني بسلطان خرم (که نزد جد بزرگوار حاضر بود) فرمود - که نزد شاه بهائی خود رفته بگوئید - که شاه بابا میفرمایند - که در حقیقت همه فیلها از شما ست - این بےاعتدالي چرا - شاهزاده در جواب گفت - که مرا اصلا آگهي نیست - و بزدن فیلبان راضي نبودهام - سلطان خرم گفت اگر چنین است من رفته فیلان را بآتشبازي از هم جدا میسازم چنانچه هرچند تدابیر بکار برد مفید نشد - تا آنکه زن هتن نیز عاجز شده با آپروپ خود را بدریای جون انداخت - سلطان خرم برگشته کیفیت را بعنوان ملائم بعرض رسانیده فی الجمله وحشت مزاج فرو نشانید - درین اثنا سلطان خسرو رسیده بهرزه درائي و ژاژخائي درآمد - و نسبت بپدر حرفهای ناشایسته معروض داشت - که نایرهٔ غضب عرش آشیاني باشتعال آمد - و همه شب از تب بےتاب گشته طبیعت از مرکز اعتدال انحراف تام نمود - طرف صبح جالینوس الزماني حکیم علي را طلبیده فرمود - که هرزه گوئی خسرو

(۲) در [چند نسخه] انداخت *

مزاج ما را برشورانیده باین حالت انداخت - و آخر همین تب باسهال کشید - و موجب ارتحال گردید *

گویند چون در آخر بیماري حکیم علي تجویز تربز کرده بود جنت مکاني پس از جلوس معاتب فرمود - که بهمین تجویزها پدرم را کشتي - و در سال سیوم سنه (۱۰۱۸) هزار و هیزده جنت مکاني هم بسیر حوض مذکور بخانهٔ حکیم رفته بآب درآمد - و بعد از تفوج بیرون آمده حکیم را مورد عنایت ساخت - و بمنصب دو هزاري سرفراز فرمود - حکیم بعد از چندے بساط هستي در نوردید - گویند قریب شش هزار روپیه هر ساله بصرف ادویه و اشربهٔ اهل استحقاق مقرر ساخته بود - حکیم عبدالوهاب پسرش در سال پانزدهم جهانگیري بر جمعے از سادات لاهور دعوی هشتاد هزار روپیه کرد - که پدر من بآنها سپرده - و خط بمهر قاضي ظاهر ساخته دو گواه در دارالعدالت گذرانده بثبوت شرعي رسانید - سادات انکار داشتند - و ممکن نبود که از عهدهٔ آن مبلغ برآیند - آصف خان بتحقیق این قضیه مامور شد - چون ازین خایف مي باشد حرف آشتي با سادات درمیان آورد - آصف خان بگوناگون پرسش در آمد - ناگزیر اعتراف بابطال دعوی خود نمود - و بعزل منصب و جاگیر از مرتبه (۲) افتاد *

* حاکم بیگ *

داماد اعتماد الدولهٔ جهانگیري ست - در عهد جنت مکاني

(۲) نسخهٔ [ج] رتبه *

چون عشائر و اقارب اعتماد الدوله هر یکے بخاني و ترخاني رسید مشار الیه نیز صاحب حشم (۲) و طبل گشته ببلند پایهٔ امارت برآمد زنش خدیجه بیگم بهمشیرگی نور جهان بیگم در غایت اعزاز و احترام میگذرانید - تا اواخر زمان اعلی حضرت در قید حیات بود و باعتبار یمین الدوله (که برادر کلانش بود) در توقیر و تبجیل او فوت و فروگذاشت واقع نشد - همواره بانعامات پادشاهي کام دل مي اندوخت فردوس آشیاني در سال بیست و چهارم یکدفعه بعطای سي هزار روپیه او را مورد نوازش فرمود - چون حاکم بیگ مرد مغلے خالي از فضل و کمال نبود بفراغت دوستي و تن آساني میخواست بخود سري بگذراند - جنت مکاني بپاس آن نسبت تکلیف خدمت حضور باو معاف فرموده بیشتر بکارهای بیرون مامور میفرمود - چندے حکومت متهرا بمشار الیه تفویض یافت - آخر معزول شد - سببش (۳) این که اچهد روپ اسرم سناسیئے بود مرتاض موحد - نزدیک معمورهٔ اوجین درگوشهٔ صحرائے از آبادي دور پشتهٔ واقع شده - دران سوراخے کنده مسکن و مامن داشت - دهن سوراخ (که راه درآمد و برآمد است) پنج و نیم گره دراز - و سه و نیم گره پهنا پیموده شده - او دو دست خود را دراز ساخته بدرون در مي آورد - آنگاه سر - بعدازان مثل مارے خود را بدرون مي انداخت - و وقت برآمدن نیز بهمین دستور حیرت افزای نظارگیان بود - نه بوریا و نه کاهے - که در هوای سرد بزیر

(۲) نسخهٔ [ج] طبل و حشم (۳) نسخهٔ [ب] اچهد - و نسخهٔ [ج] اجد •

اندازد - و نه در زمستان آتش - و نه در تابستان باد - نیم ذراع پارچهٔ کرپاسي داشت - که پیش و پس خود بدان پوشیدے - هر روز دومرتبه بدریا درآمده غسل کردے - وظرفے از مس بجهت آب خوردن در دستش بودے - در تمام شهر اوجین هفت خانهٔ برهمن (که صاحب زن و فرزند اند - و اعتقاد درویشي وقناعت بآنها دارند) اختیار کرده - روزے یکبار بیخبر بخانهٔ سه نفر ازان هفت نفر درآمده بروش گدایان مي ایستاد - وآنها پنج لقمهٔ خوردني از آنچه برای خود مهیا میکردند برکف دستش مي نهادند - و او بے آنکه ادراک لذتے کند فرو مي برد - بشرطیکه دران خانه زن حائض نباشد - و طوئے و مصیبتے و ولادتے واقع نشده باشد - اهل هند صاحب این مقام را سرب ناسي خوانند - سر تارک همه •

چون در سال یازدهم بلدهٔ اوجین مطرح رایات جهانگیري گردید جنت مکاني بدیدنش رفته - با آنکه بمجالست مردم چندان راغب نبود صحبت مستوفي نگاهداشت - علم بیدانت را (که مراد از علم تصوف باشد) خوب ورزیده - از فهم تیز و مدرکهٔ عالي مصطلحات تصوف اهل اسلام را با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نمود جنت مکاني را کمال حسن اعتقاد باو بهم رسید - و او بعد چندے از اوجین بمتهرا (که از اعاظم معابد هنود است) نقل نموده برکنار دریای جمنا بآئین خویش یزدان پرستي مي نمود - جنت مکاني چون در سال چهاردهم نخستین بار نهضت کشمیر فرمود دران مکان

مکرر پیش او رفته در خلوت زمان ممتد صحبت میداشت - سخن او در باطن پادشاهي اثرے تمام مي‌بخشید - برای هرکه میگفت کامیاب میگشت - چنانچه خان اعظم کوکه از امتداد حبس سلطان خسرو نگرانی بسیار داشت - باوجود تعصب دیندارې تنها پیش او رفته در باب خلاصی خسرو بعجز التماس نمود - او حرفهای محققانه بپادشاه گفته بر سر مهرباني آورد - و جرائم آن شاهزاده بعفو مقرون گشته حکم شد - که بکورنش مي آمده باشد - و چنین امر دشوار بعرض آن بیغرض صورت آساني گرفت - ازین که پادشاه وقت باو معتقدانه رخوردے رجوع خلائق بسیار شد *

با آنکه او با هیچکس کارے نداشت و از شادي و غم آسوده میزیست ناگاه حاکم را یا رگ حمیت اسلام بحرکت آمد - یا هجوم مردم را مخل حکومت پنداشت - روزے آن بیچاره را تازیانهای بسیار زد - پادشاه ازین خبر بسیار برآشفت - هرچند بخاطر داشت بیگم تلافي بعنوان دیگر نقش نبست اما از نظر افکنده بعزل خدمت وسلب منصب و جاگیر معاتب فرمود - مشارالیه دراکبرآباد منزوي گشته نزدیک نخاس آنجا باغے بطراوت و نضارت (که رشک گلشن کشمیر بود) طرح افکنده درانجا بمشغلهٔ علم مي پرداخت - تا آنکه باجل موعود درگذشت - پسرش میرزا نورالدهر نیز اعتنا بمنصب پادشاهي ننموده از دولت مادر و خالهای خویش روزگارے مهیا داشت - و اوقات عمر را بکمال خوبي گذرانید *

* حکیم صدرا *

ملقب بمسیح الزمان خلف حکیم فخرالدین شیرازي ست که در عهد شاه طهماسپ فرمان فرمای ایران بمیرزا محمد نامي گشته - اکثر خویش و قومش طبیب پیشه بوده‌اند - نسبش بحارث ابن‌کلده (که شرف ملازمت جناب ختمي مآب صلی الله علیه و سلم دریافته - و بدعای فیض انتمای آنحضرت فن طبابت و پزشکي در دودمان او تا روز جزا خواهد بود) میرسد - حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود - در معالجهٔ مرضی (۲) ید بیضا مي‌نمود - علمای عصر قولش را معتبر و تصرفات اورا در معالجات معتمد علیه و موثوق به میدانستند - اطبای وقت بشاگردی او افتخار کرده مباحثهٔ کتب طب در خدمتش مي‌نمودند - اما چون بتوسعهٔ مشرب مشهور بود شاه توجه کمتر بحالش مي‌فرمود - حکیم صدرا نیز پس از تحصیل سائر علوم و فنون در طب مثل پدر بدانشوري و حذاقت علم‌اشتهار برافراخته در ریعان شباب سال چهل و ششم اکبري وارد هندوستان گشت و در عهد جهانگیر پادشاه سرآمد حکما گردیده بخطاب مسیح‌الزمان و منصب سه هزاري پانصد سوار سرفرازي یافت - بعد از جلوس اعلی حضرت بیش از پیش مورد نوازش خسروانه شده بخدمت عرض مکرر (که جز بمعتمد مزاج‌دان نسزد) اختصاص‌گرفت - و در سال چهارم برخصت حجاز مجاز گردیده برهنمونی هدایت و بدرقهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] مرض *

توفیق بزیارت حرمین محترمین چهرهٔ سعادت نور آگین ساخت و براه بصره مراجعت نموده به بندر لاهري رسید - و در سال هشتم باستلام پیشگاه خلافت و جهانباني نامیهٔ بخت برافروخت و چهل اسپ عربي (که در بصره و نواحی آن برای پیشکش خریده بود) بنظر درآورد - و بدرجهٔ قبول رسید - ازان جمله دو اسپ یکے بوز و دیگرے طرف (که حسن منظر و نیکوئی لون و تناسب اعضا با تیزگامي و باد خرامي فراهم داشتند) سرآمد طوائل پادشاهي گشته نخستین پادشاه پسند و دومین بتمام عیار موسوم گردید - و حکیم بتفویض منصب پیشین و عطای فیل و بیست هزار روپیه نقد سر برافراخته بحکومت بندر مبارک سورت و پرگنات آن دستوري یافت *

و چون حکیم در مذهب امامیه معتقدا بود وکمال تقاوت و طهارت داشت انجام کار از ملازم پیشگي استعفا جسته در دارالسلطنهٔ لاهور با دلے آسودهٔ و خاطرے شاد گوشهٔ انزوا برگزیده داد عیش میداد اکثرے در لاهور و تابستان در خطهٔ کشمیر بسر میبرد - و گاهے حسب الطلب بحضور نیز میرسید - چون (٢) در ازالهٔ امراض بیگم صاحب (که بجهت آتش زدگي بهم رسیده بود) کوشیده در سال هیزدهم باضافهٔ ده هزار روپیه بسالیانهٔ پنجاه هزار روپیه کامیابي اندوخته رخصت انصراف یافت - و در سال بیست و چهارم سنه (١٠٩١) هزار و شصت و یک در کشمیر رخت هستي ازین جهان بربست

(٢) نسخهٔ [ج] صاحبه *

طبع موزون داشت - مسیح اللّٰهي تخلص مینمود - این شعر ازو ست * * بیت *

* کم لذتم و قیمتم افزون ز شمار است *
* گوئي ثمر (٢) پیشتر از باغ وجودم *

گویند حکیم سه صد کنیز داشت - و هریکے را بخدمتے مقرر نموده از صبح تا شام و از شام تا در پاس شب مستغرق کار بود - و لمحهٔ فرصت نمیداد - چون وجه این همه تقید و تعذیب پرسیدند گفت زنان را تا شغلے پیش نباشد خیال باطل در سر میرسانند - گویند در وجه معیشت هم تنگ گرفته بود *

* حبش خان *

سیدي مفتاح حبشي از دیرین بندها و قدیم پرستاران نظام‌شاهیه است - و دران خانواده صاحب عزت و اعتبار بود - و از دیر باز بقلعه‌داری قلعهٔ اوداگیر (که حصارے ست در کمال متانت و استواري از سنگ و صاروج اساس یافته) میپرداخت - چون از آغاز سلطنت صاحب قران ثاني ولایات نظام شاه پی سپر افواج پادشاهي گشته رفته رفته همگي حصون و محالات مسخّر اولیای دولت اعلی حضرت گردید و آن سلسله یکباره انقطاع پذیرفت محمد عادل‌شاه بیجاپوري برای گرفتن اسمٰعیل برادر زادهٔ خود (که دران قلعه محبوس بود) هرچند تدابیر بکار برد و سیدي مفتاح را باطائف الحیل مستمال

(٢) در [بعض نسخه] پیشترش باغ *

میگردانید سودمند نیفتاد *

این اسمٰعیل پسر درویش محمد است نخستین پسر ابراهیم عادل شاه و همشیره زادهٔ محمد قلي قطب الملک - چون ابراهیم عادل شاه بدولت نام غلام کلانوئے (که در نوکری او اعتبار تمام یافته قلعه‌دار بیجاپور شده بود) در مرض موت وصیت نمود (که بعد ازو پسر دوم محمد را بسري بردارند) محمد پس از مسند نشیني درویش محمد را نابینا گردانید - زنانش اسمٰعیل را (که دران ایام شش ساله بود) پنهان نزد نظام شاه فرستادند - باشد که از چنگ دشمنان رهائي یابد - او از بیم آنکه رسیدن اسمٰعیل شهرت یابد و خاطر عادل شاه ازان انحراف گیرد نادیده پیش سیدي مفتاح فرستاد - او ده سال در زندان نگهداشت - و مشار الیه بے آنکه اظهار ایلي بعادل شاه نماید بے سر و سردار بپشتگرمی قلعهٔ استوار سر نخوت و بزرگي مي افراشت *

سال نهم در ماه محرم سنه (١٠٤٦) هزار و چهل و ششم هجري خاندوران بهادر بمحاصرهٔ آن قلعه پرداخت - و از طرفین دست و بازوی جلادت و حماست برکشادند - و چون نقبها بقلعه نزدیک رسید حصار نشینان را پای ثبات از دست رفت - سیدي مفتاح مضطرب گشته بخاندوران پیغام داد - که اگر مرا در سلک بندهای درگاه منخرط سازند من قلعه را مي سپارم - خان مذکور چون ملتمسات اورا قبول نمود او آرزوهای دیگر (که شایستگی

پذیرائي نداشت) درمیان آورد - و زد و خورد آغاز کرد *

گویند در ایام محاصره اکثر ما یحتاج قلعگیان بصرف آمده بود لهذا سیدي مفتاح تدبیرے انگیخته بخاندوران اظهار اطاعت و نوکري نمود - و برای ملازمت روزے معین ساخت - و در اثنای آن دروازهای قلعه را برکشاد - تا مردم بلشکر پادشاهي آمد و شد نموده آنچه مي‌بایست گرفته بقلعه آوردند - روز موعود ملاقات باز دروازها بسته بر سر جنگ و جدال شتافت - بهر تقدیر خاندوران نقبے را (که سر بپای برج شیرحاجي کشیده بود) آتش زد - اگرچه چندان خلل بقواعد حصن ارک راه نیافت اما سیدي مفتاح از عاقبت بیني جز اطاعت چارهٔ ندیده نزد سردار آمد - و بعد محاصرهٔ سه ماه و کسرے قلعه تسلیم نمود - و اسمٰعیل نبیرهٔ ابراهیم عادل شاه را که زنداني بود حواله کرد *

سیدي مفتاح از پیشگاه خلافت و جهانباني بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار دراسپه سه‌اسپه و خطاب حبش خان مورد التفات خسرواني گشت - و به تنخواه تیول جید سرمایهٔ دولت اندوخته همواره در کمکیان دکن انتظام داشت - و هیچگاه صوبه داران دکن پاس عزت و احترام اورا فرو نگذاشتند - و او هم اگرچه بشکل وشمائل عجیب و غریب بود و بسیار مرطوبي داشت اما خالي از اهلیت نبود علما و صلحا را بسیار دوست داشتے - و خدمت کردے - و بایصال زر بارباب کمال و اهل استحقاق کوشیدے - و در نوکری پادشاهي

بسیار چست و چالاک بود - در سال بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن اورا با جمیع امرای دکني بهمراهی میرزا خان حاکم برار بر سر زمیندار دیوگدهه تعین نمود - و چون شاهزاده در سال سیم متوجه گلکنده گردید دران مهم نیز خود را رسانیده مصدر خدمات گشت - مشار الیه به بابا فیروز (که درویشی بود در قصبهٔ پتهري) اعتقاد و اخلاص بسیار داشت - و اخراجات خانقاه شیخ هر سال و هر ماه سر براه مي‌نمود - و چون بابای مذکور ازین جهان گذران بدار الجنان نقل نمود خان مذکور مقبرهٔ او دران قصبه بنا نهاده - که امروز زیارتگاه مردم است - پرگنهٔ وکلور سرکار ناندیر دکن در جاگیر داشت - وطن قرار داده اکثر سادات عربستان را درانجا ساکن گردانیده بانواع خدمتکاري پیش مي‌آمد و کتب بسیار قیمتي از دیار عرب طلبید - و دست بذل و کرم دراز داشت - پسرش احمد خان هم منصب عمده یافته - جوان وجیه نمایان بود - شاه عالم بهادر در هنگام صوبه داری دکن التفات بسیار بحالش میکرد - او زمینداری پرگنهٔ مذکور خریده با جاگیر داري جمع ساخت - در عهد عالمگیري در گذشت - پسرانش منصب قلیل یافتند - دیهات پرگنه بمردم دیگر تنخواه شد - مدتے بدر تمرد زده بخود سري بسر بردند - در عهد خسرو زمان عوض خان بهادر قصوره جنگ بمحاصرهٔ مسکن آنها پرداخته سیدي حسین را (که کلان تر آنها بود) گرفته مقید نمود - پسر بحکم نظام الملک آصفجاه

مخلصي یافته بر سرکار خود شتافت - و پس ازو زمینداری مذکور تعلق بارلادش دارد *

* حیات خان *

داروغهٔ آبدار خانه و سرکردهٔ (۲) خدمتگاران اعلی حضرت بود بفزونی اعتماد و وفور محرمیت و دوام حضور اختصاص داشت مدتها بداروغگی دولتخانه (که جز بمعتمدان نسپارند) و داروغگی چیلها و داروغگی خواصان مي پرداخت - غالبا این همان حیات خان است که در عهد جنت مکاني نیز بداروغگی آبدار خانه مامور بود - و روز شکار شیر (که از انیرای (۳) سنگدلن تردد بسیار بظهور رسید و پادشاهزاده شاهجهان بکومک او متوجه شده شمشیرے بشیر حواله نمود) او نیز بهمرکابی پادشاه اختصاص داشت - سال ششم جلوس فردوس آشیاني بمنصب هشتصدي در صد سوار رسیده و سال پانزدهم هزاري ذو صد سوار گردیده سال هیزدهم باضافهٔ پانصدي دو صد سوار و سال نوزدهم بافزونی پانصدي دو صد سوار بمنصب دو هزاري شش صد سوار چهرهٔ کامراني افروخت - پستر بداروغگی گرز برداران و منصب داران احدي مامور شده سال بیستم باضافهٔ دو صد سوار و پستر بداروغگی مردم جلو و افزونی دو صد سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار فائز گشت - پس ازان باضافهٔ پانصدي ذات و سال بیست و یکم بافزونی پانصدی دیگر بمنصب سه هزاري

(۲) یا سرگروه باشد (۳) در [بعض نسخه] آهنوای *

هزار سوار سرفرازي يافت - سال بيست و سيوم بافزايش دو صد سوار و سال بيست و چهارم بعطای علم و پستر باضافهٔ سه صد سوار بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سربلندي اندوخت - و سال بيست و نهم بعنايت نقاره طبل شادماني برنواخت - و سال سيم (که سنين عمرش بهفتاد رسيده بود) بنابر عروض مرض فالج از دولت باريابي محروم گرديد - پادشاه بآئين بنده پروري ديهات بيست لک دام از حوالهٔ مستقر الخلافه بطريق سيورغال باو عطا فرموده بر منصب پسر و نبيرهٔ اش افزود - و خدمات حضور (که باو متعلق بود) بديگران تفويض پذيرفت - سال سي و يکم بيست و هفتم شعبان سنه (١٠٦٧) هزار و شصت و هفت هجري در بادهٔ مذکور بديار خاموشان منزل گزيد *

* حسام الدين خان *

ميرزا حسام الدين حسن نبيرهٔ ميرزا غياث الدين علي آصف خان است - پدرش نظام الدين علي نام داشته - موصی اليه مرد عياش بے پروا بود - و در عنفوان جواني بکمال استغنا ميگذرانيد بنابر قرابتے (که اين سلسله را با يمين الدوله آصفجاهي ست) بعد جلوس اعلی حضرت سرگرم تقديم خدمات پادشاهي گشته مدتے در دکن بکارهای متفرق بسر برده در سال پانزدهم بمنصب هزاري

(٢) نسخهٔ [ا] سه هزار و پانصدي هزار سوار (٣) در [بعضے نسخه] بيست و ششم *

پانصد سوار سرفرازي يافته ببخشيگري دکن قامت اعتبار خويش بر آراست - با آنکه از ديانت و بيغرضي از آميزش مردم آزادانه ميزيست اما از روی دانش و فهميدگي نوعے حسن سلوک سر کرد که زبانها بتحسين گويا گشت - صوبه داران دکن باعزاز و احترام باو پيش آمدند - خاندوران نصرت جنگ واسطهٔ ترقی او شده کاردانی و ديانت مشار اليه را با خدمت طلبيها بدل نشين اعلی حضرت ساخت - در سال ميزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ششصد سوار و خطاب خاني سرمايه اندوز عزت و افتخار گرديد و در سال بيست و يکم بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سرفرازي يافته بعزل بخشيگری دکن و تفويض حراست قلعهٔ اودگير محکوم و مامور گشت - چون ميخواست (چنانکه در دانش و کارشناسي شهرت گرفته بشجاعت و مردانگي هم نامے برآرد) دران ناحيه دست جرأت و جسارت از آستين همت برآورده (٢) تا سرحد گلکنده بسرکش افغني و متمرد گدازي قيام ورزيد - و در پيشگاه سلطنت از متصديگري برآمده نقش سري و سرداري نشاند - و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار سربرافراخت - و در سال سيم از قلعه داری اودگير تغير شده بفوجداری تلنگانه از انتقال هادي (٣) داد خان انصاري سرعزت برافراخت *

(٢) نسخهٔ [ج] برگشاده (٣) در [بعضے نسخه] ديدار خان - و در [بعضے] ديداد خان - يا ديدار خان باشد *

معلوم نیست که صوبه‌داری برار چه وقت بخان مزبور قراریافته جز این که در مرآت العالم نوشته که بعد نخستین جلوس خلد مکان چون آن شاه اقبالمند در تعاقب دارا شکوه از آب بیاه گذشت صوبه داری برار از تغیر حسام الدین خان بسید صلابت خان مخاطب باختصاص خان مقرر گشته فوجداری سرکار بیجاگذهه بخان مذکور مفوض گردید - سال فوتش بنظر نیامده *

مشارالیه با اشتغال دنیوي همواره اوقات را بعیش و طرب میگذرانید - و اصلا بکوچهٔ فکر و اندوه (۲) گذر نداشت - در فن موسیقي بسیار ماهر خوش محاورهٔ بدیهه‌گوی سخندان بود - اگرچه بتحصیل علوم نپرداخته اما از کثرت مصاحبت با علما آشنائي بهر علم داشته که بوقت تقریر عاري نبود - حسن خط را بخط استاد رسانیده قطعه نویس بےنظیر بود - و نهایت شیفتهٔ صید و شکار - و کثیرالاولاد بود - پسران رشید داشت - نخستین پورش میرزا نعمت الله - که از سائر برادران بیشتر صاحب نام و نشان گردید - هنگام عزیمت عالمگیري بقصد انتزاع سلطنت رفاقت گزیده بعد نخستین جلوس بخطاب سهرابخاني و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي چهار صد سوار و فوجداری بالاپور برار کامیاب عزت گشته رخصت دکن یافت - و پیوسته بتقدیم خدمات حضور و بیرون مورد نوازش خمرواني بود - پسرش میرزا عاقبت محمود سزاوار خان است

(۲) نسخهٔ [ج] اندوه و فکر *

که از فوجداری الند و تلنگه بحراست قلعهٔ بیدر امتیاز یافته در عهد خلد منزل ضعف بصر طاري‌گشته تغیر شد - و در برهانپور درگذشت پسرش میر نظام‌الدین علي حسام‌الله خان صدتها در قلعه‌داری اودگیر گذرانیده در ایام بےضبطیهای صوبه داران با سرکشان آن ناحیه (که قوم اند موسوم به بیدر بدال هندي) زد و خورد داشته پسران جوان او دران آویزشها فروشدند - پس ازو پسر خردش خطاب پدر یافته تا حالت تحریر بقلعه‌داری آنجا مي پردازد - وچون شجاعت و جرأت ازني دارد با آنکه فرقهٔ غالهٔ مرهته بهر جانب و هر طرف تسلط افزاست اما متمردان آن ناحیه ازو سر حساب اند و فی الجمله درین زمانه احیای نام نیاکان خود مینماید - این هم از حسن نیت حسام‌الدین خان مرحوم است - که از صد سال افزوده و هنوز سلسلهٔ او پا برجا ست *

* حکیم حاذق *

پسر حکیم همام گیلاني ست - ولادت او در فتحپور سیکري بعهد عرش‌آشیاني واقع شده - و هنوز حدیث‌السن بود - که پدر درگذشت چون نیاکانش همه صاحب فضل و دانش بودند او نیز اوقات خود را بتحصیل لختے کمال متعارفه صرف نموده بشعر و انشا شهرت گرفت و با آنکه در طب آنقدر ماهر نبود بحذاقت نام برآورد - و در زمان جهانگیري برشادت و اعتبار چهرهٔ بختوري برافروخت *

(۲) نسخهٔ [ج] للند و تلنکه (۳) نسخهٔ [ب] ملوکه *

چون سریر سلطنت بجلوس فردوس آشیاني زیب دیگر یافت بمنصب هزار و پانصدي ششصد سوار سر برافراخت - و درهمین سال برسم سفارت توران رخصت یافت - که امام قلي خان والی آنجا سلسلهٔ جنبان مداهنت و وداد شده عبدالرحیم خواجه جویباري را بعنوان حجابت نزد جنت مکاني فرستاده بتحریر آورده بود - که شاه عباس صفوي روابط قدیمه را منظور نداشته قندهار را از تصرف اولیاي دولت برآورده - لائق آنکه شاهزاده ولیعهد با لشکرے گران و سامانے در خور بتسخیرآن معین گردد - ما نیز با لشکر ماوراءالنهر و بلخ و بدخشان بدان سمت شتافته آنچه درلتخواهي ست بتقدیم میرسانیم - و بعد از فتح بتسخیر خراسان پرداخته هرچه خواهند ازان ولایت ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانیده تتمه را بما مرحمت فرمایند - ناگاه دراثناي این گفت و شنود قضیهٔ ناگزیر جنت مکاني رو نمود - خواجه در مباديء جلوس شاهجهاني از دارالسلطنهٔ لاهور بدارالخلافهٔ اکبرآباد آمده معاودت بار انداخت - و در همان نزدیکي بدترین مرضے که داشت درگذشت - عرسال نامهٔ دوستي و تعین لشکر ازینطرف هم لازم آمد - حکیم را (که پدرش در فرمانفرمائی عرش آشیاني برسم رسالت نزد عبدالله خان ازبک رفته بود) با ارمغان یک لک و پنجاه هزار روپیه و نفائس سمرقندستان رخصت فرمودند - و پس از معاودت در سال چهارم بخدمت مرض مکرر (که بحسن تقریر

(۲) نسخهٔ [ب] عبدالرحیم خان .

و مزاجداني محتاج است) از تغیر حکیم مسیح الزمان بدو تفویض یافت - و پستر بتوالي اضافها بمنصب سه هزاري پایهٔ برتري برافراشت و بعد ازان بظاهر وجهے از منصب افتاده در اکبرآباد گوشهٔ انزوا برگزیده بسالیانهٔ بیست هزار روپیه موظف گردید - و در سال هیزدهم بافزایش سالیانه از اصل و اضافه چهل هزار روپیه آسودگي اندوخت و سال سي و یکم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت بساط هستي در پیچید - صاحب مرآت العالم فوتش را در سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد نوشته *

حکیم بسیار تند مزاج با رعونت و تبختر بود - از خویشتن بیني و بر خود غلطي طرفه پندار داشت - رباعی میر اللّهي همداني (که از سخن سنجان خوش فکر است - و هنگام مراجعت حکیم از سفارت توران در کابل بدیدنش رفته نقش صحبت درست ننشست) مشهور است *

* رباعي *

* دایم ز ادب سنگ و سبو نتوان شد *
* در دیدهٔ اختلاط مو نتوان شد *
* صحبت بحکیم حاذق از حکمت نیست *
* با لشکر خبط رو برو نتوان شد *

هرچند طبابت را درست نورزیده بود اما نظر بر اعتبار و نامش امرا استعلاج میفرمودند - چندے در نگارش مآثر صاحبقران ثاني

(۲) نسخهٔ [ا] نشست .

قلم معاني رقم را جولاني نموده - چون ديگر منشيان سخندان بدان كار پرداختند او دست كشيد - شعرش صاف و درست است سخن سازي پيشين را طرز تازه گويان آميخته - خالي از حلاوت نيست - ليكن او خود را به از انوري ميدانست - ديواني در كمال تزئين (٢) مرتب ساخته در تاب مرصع گذاشته هركاه بمجلس (٣) مي‌آورد هركه بتعظيم آن بر نمي خواست اگر عمده هم مي بود ناخوشي ميكرد - و آنرا بر رحل طلا گذاشته ميخواندند - اين بيت او مشهور است *

* بيت *

* دلم بهيچ تسلي نميشود حاذق *

* بهار ديدم و گل ديدم و خزان ديدم *

* حقيقت خان *

اسحق بيگ يزدي - ابتدا خانسامانی سركار ممتاز الزماني داشت - سال چهارم جلوس فردوس آشياني چون آن عفيفه از دار فاني بدار باقي نقل نمود پادشاه اورا (كه مرد كتخدا منش بود) بخدمت ديوانی بيگم صاحب بر نواخت - سال نهم جهت تفتيش دفائن چهار سنگهه بائي (كه بقتل درآمده بود) با مكرمت خان و باقي‌خان چيله جانب ديذا تعين يافت - و بحسن تفحص انها بيست و هشت لک روپيه از چاههای آن نواحي برآمده داخل سركار پادشاهي گشت - سال دهم بمنصب هزاري صد سوار

(٢) نسخهٔ [ا] ترتين (٣) نسخهٔ [ج] مي آوردند *

چهرهٔ اعتبار برافروخت - و سال دوازدهم بخطاب حقيقت خان مخاطب گرديده بخدمت عرض مكرر از تغير عاقل خان عنايت‌الله نامزد شد - سال سيزدهم باضافهٔ صد و پنجاه سوار و سال شانزدهم بافزوني پانصدي و سال هيزدهم بافزايش پنجاه سوار از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي سه صد سوار ترقي پذيرفت - پس ازان پانصدي اضافه يافته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري سه صد سوار عز امتياز اندوخت - كه از فهرس آخر پادشاه نامه منصب او بشرح مرقوم مستفاد ميشود - سال بيست و هشتم چون بكبر سن رسيده بود پادشاه او را از كارها بازداشته بگوشه گزيني آرامش بخشيد - و سال هفتم جلوس خلد مكان مطابق سنه (١٠٧٤) هزار و هفتاد و چهار هجري در حالت انزوا كنج نيستي گزيد *

* حسين بيگ خان زيگ *

خواهر زاده و خويش علي‌مردان خان مشهور است - چون سعيد خان ناظم كابل حسب الاشارهٔ علي‌مردان خان بقندهار پيوست رعايا و سكنهٔ آنجا را در موافقت متردد يافت - دانست كه با افواج قزلباش در حوالی بست بند و بست واقعي صورت نخواهدگرفت علي‌مردان خان را با جمعي در ارك قندهار گذاشته سه هزار سوار اورا بسرداری مشارالیه همراه گرفته با قزلباشيه عزمهٔ نبرد آراست فوج ايران بر مردم علي‌مردان خان غالب آمده در مردم او تزلزل راه يافت - اما سعيدخان بر وتمت خود را رسانيده مخالفان را آوارهٔ

بادیهٔ عزیمت ساخت - مومی الیه بهمراهی علي مردان خان سعادت ملازمت صاحبقران ثاني دریافته بنوازش خسرواني اختصاص گرفت چون آثار کاردانی از وجنات احوالش ظاهر بود اورا از همراهی خان مذکور برآورده شرف اندوز حضور ساخته بخدمت آخته بیگي (که جز بمخصوصان معتمد تفویض نیابد) بر نواختند - و در سال هیزدهم بانضمام آن خدمت توزک مقرر گشته بعنایت عصای مرصع و اضافهٔ منصب تارک عزت برافراخت - و در سال بیست و یکم از کارهای حضور باز داشته بعنایت صوبه داری کشمیر بر خطاب خاني و باضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و عطای علم و فیل مباهي فرموده بدانصوب دستوري دادند - و در سال بیست و هشتم بخدمت فوجداری میان دوآب از تغیر غضنفر خان و اهتمام عمارت مخلص پور (که ساعت تاسیس آن هفدهم محرم سال مذکور سنه (١٠٦٥) هزار و شصت و پنجم هجري مقرر شده بود) رخصت یافت - و در سال سي و یکم بار دیگر بمرحمت خدمت میرتوزکي کامیاب گردید - و در جنگ سمونگڈهه خان مذکور میر اهتمام توپخانهٔ پادشاهي بود - داراشکوه توپخانهٔ خود را بسرداری برقنداز خان میرآتش خویش از دست راست و توپخانهٔ پادشاهي را از طرف چپ در پیش صف لشکر جا داده هر دو در افروختن نیران جنگ و گرم ساختن هنگامهٔ نبرد پایه کمي از یکدیگر نیاوردند - ادبار سردار را چه علاج - پس از فرار دارا شکوه

چون مهمات سلطنت بخدام عالمگیري باز گردید مشار الیه نیز بتقبیل عتبهٔ خلافت سربلندي یافت - در سال جلوس بفوجداری بنگش مرخص گردیده در آخر سال دوم معزول گشت - و در سال هیزدهم بفوجداری جونپور سرفرازي یافت - و در سال نوزدهم آخر سنه (١٠٨٦) هزار و هشتاد و ششم هجري ودیعت حیات سپرد پسرانش میرزا عطاءالله و میرزا امان مدتها در رکاب پادشاهي بوده نخستین هفتصدي شده در گذشت - و دومین بتعیناتی کابل تعین شده درانجا ترقي نموده بخطاب ناصر خان ناموري اندوخت چنانچه احوالش جدا برشتهٔ تحریر درآمده *

* حسن علي خان بهادر *

عالمگیر شاهي دومین خلف آله وردي خان مشهور است - چون چهره‌اش در مهابت و صلابت مانا بشیر ببر (٢) بود در طفلي اورا میرزا باگهه میگفتند - بقوت دست و زور بازو و درقد و قامت جوان نمایان - و از سائر برادران بامتیاز (٣) شایان بود - و همواره برضامندي و همراهی پدر گذرانیده در اواخر زمان اعلی حضرت (که شاهزاده شجاع پای بے اعتدالي پیشتر گذاشت - و آله وردي خان با پسران طوعا و کرها رفاقتش اختیار نمود) در جنگ بهادرپور بنارس [که فیمابین شجاع و سلیمان شکوه پسر کلان دارا شکوه (که از پیشگاه خلافت با بسیارے از بندهای پادشاهي بمقابلهٔ او رفته بود) اتفاق

(٢) در [بعض نسخه] بشیر و ببر بود (٣) نسخهٔ [ب] باعتبار *

افتاد - و شجاع شکست یافته راه بنگاله گرفت] حسن علي از پدر جدا شده بلشکر پادشاهي ملحق گشت - و پس از هزیمت داراشکوه (که طوفان تفرقه بر جمعیت سلیمان شکوه ریختند - و هر یکی از منصبداران پادشاهي و نوکرانش ترک همراهي گزیده راه مقصود سرکردند) مشارالیه بوساطت راجه جیسنگهه احراز سعادت آستان عالمگیري نموده باضافهٔ پانصدي و افزایش سواران بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب خاني مورد انظار عاطفت شد - و در همین سال هنگام توجه عالمگیري بجنگ کهجوه (۲) بافزوني پانصدي و خدمت توش بیگي عزت اندوخت - و بعد از جنگ دوم داراشکوه چون دارالخلافه بنزول موکب پادشاهي رونق یافت ضمیمهٔ توش بیگي گري فوجداري نواحي شاهجهان آباد از تغیر کیرتسنگهه (۳) باو نامزد گشت و چون دوام التزام رکاب پادشاهي ناگزیر عهدهٔ توش بیگي گري سمت خان مذکور پیوسته در سفر و حضر بحسن خدمت مطرح انظار اعطاف خسرواني مي بود - و در سال نهم بداروغگي ملازمان جلو نیز اختصاص گرفت - چون آخر سال دوازدهم انتهاض الویه از مستقرالخلافه (۴) اتفاق افتاد خان مشارالیه از تغیر صف شکن خان بفوجداري متهرا و از اصل و اضافه سه هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار سربلند گشته با فوج حضور بمالش سرتابان آن ناحیه رخصت یافت

(۲) نسخهٔ [ب] کهچره (۳) نسخهٔ [ب] کهرتسنگ - و نسخهٔ [ج] کیرلسنگ - یاگهري سنگهه باشد (۴) نسخهٔ [ا] بمستقرالخلافه •

خان مزبور در قتل و اسر آن شور انگیزان و تاخت و تاراج مواطن آنها غایت جهد و دلاوري بکار برده در انقطاع نسل و تبار و انهدام تاعهای استوار دقیقهٔ از دقائق فرو نگذاشته دیگران را از همراهان خود و غیره بر محال زمینداري مستقل گردانید - و کوکلا جات شقي را (که علت کشته شدن عبدالنبي خان فوجدار و سبب نهب و غارت پرگنهٔ شادآباد او شده بود) با سنکي مفسد همراهي او گرفتار ساخته بحضور فرستاد - و بقهرمان پادشاهي در بادافراه اعمال زشت پند بذه (۴) آن دو واجب القتل جدا کردند - پسر و دختر کوکلا جهت تربیت حوالهٔ جواهر خان ناظر شد - و آخر دختر در حبالهٔ نکاح شاه قلي چیله بیش منصب روشناس درآمد - و پسرش فاضل نام حافظی شد که نزد خلد مکان حفظ دیگرے آن چنان قابل اعتماد نبود و باستماع قراءت آن پادشاه (که بعد جلوس بحفظ قرآن موفق شده) سعادت اندوز بود - خان مذکور در جایزهٔ این حسن تردد بعطای نقاره کوس شادماني نواخت - و پس ازان بنظم صوبهٔ آلهآباد تعین گشته در سال بیستم بصوبه داری اکبرآباد امتیاز یافت - و در سال بیست و یکم ازان جا معزول شده بحضور رسید - و در سال بیست و دوم (که مرتبهٔ اول رایات پادشاهي بجانب اجمیر افراشته شد) خان مذکور بهمراهی خانجهان بهادر جهت ضبط جودهپور و غیره ملک راجه جسونت متوفی معین شد - و چون سال بیست و سیوم

(۴) در [بعضی نسخه] بند از بنده •

موکب پادشاهي بعزم گوشمال از اجمیر باردیپور توجه نمود فوج گران بسرکردگي حسن علي خان بهادر تنبیه و تعاقب رانا با سامان شایان و مصالح فراوان تعین یافت - درین مهم از مشارالیه کارهای عمدهٔ دست بسته شده مصدر خدمات شایسته گردید - تا آنکه روزے از دره گذشته برسر رانا تاخت آورد - و او نتوانست خود را جمع کرد خیمه و اسباب گذاشته بدر زد - خان شهامت نشان بتخانهٔ پیش حویلی رانا را با یکصد و هفتاد و دو بتخانهٔ دیگر واقع نواحی اردیپور مسمار ساخته بحضور رسید - و بخطاب بهادر عالمگیر شاهي ناموري افدوخت - و پس ازانکه رایات پادشاهي ظلال افکن ساحت دکن گشت حسن علي خان بهمراهي شاهزاده محمد اعظم (۲) بمحاصرهٔ بیجاپور مامور گشت - با آنکه هر روز در مورچال هنگامهٔ دار و گیر و معرکهٔ زد و خورد گرم و آویزشها بافواج نواحي پی در پی بود قحط و غلای عظیم بر لشکر زد آورد - ازین جهت در سال بیست و نهم حکم بنام پادشاهزاده رفت - که هرگاه حال بدین منوال است دست از محاصره باز کشند - و با افواج بحضور (که درانوقت سواد شولاپور مضرب خیام پادشاهي بود) بیایند - پادشاهزاده مجلس کنکاش با عمدهای آزمون کار آراست - اول حسن علي خان بهادر عالمگیر شاهي مورد التفات گردید - که سرانجام مهم یساق موقوف بر اتفاق بندهای پادشاهي ست - بدین مضمون حکم محکم از جناب خلافت صادر

(۲) در [بعضے نسخه] اعظم شاه *

شده - رای شما در مقدمات صلح و جنگ و شتاب و درنگ رصین و متین است - که بدین گونه متاعب و مصائب بسیار دیده و شنیده و کشیده اند - درین مقدمه چه اندیشیدند - خان مومی الیه پاسخ گذار شد - که نظر بر صلاح لشکر و رفاه عموم خلق مصلحت در برخاستن است - هرگاه در مهم بالغ پادشاهزاده مراد بخش را بناپر بواعث شتی تاب و توان (۲) استقامت نماند کام و ناکام بے حکم اعلی حضرت دست از محاربه برداشته راهگرای حضور شده بود آنچه برخلق میگذرد ظاهر است - و بحضرت خود حکم رسیده - بعد ازان دیگر عمدها مخاطب شده همگنان موافق رای خان مشار الیه تادیهٔ جواب نمودند - پادشاهزاده فرمود از خود گفتید - از من بشنوید - محمد اعظم با دو پسر و بیگم تا جان دارد ازین مهلکه نخواهد برخاست - بعد ازین پادشاه تشریف آرند - و تجهیز لش فرمایند رفتن را در بودن و رفتن اختیار است - عزم خداوندان ناموس ملک و سلامت قضای آسمانی است - دیگرگون نمیگردد - و بمیامن استقامت پادشاهزاده خان فیروز جنگ با لشکرگران و رسد غله از شمار فزون رسیده عسر بیسر تبدیل یافت - و در همین سال صوبه داری برار از انتقال ایرج خان نامزد حسن علي خان بهادر شد - چون او گرم محاصرهٔ بیجاپور بود و تردد های پسندیده مي نمود رضي الدین خان شیخ زین الدین (که از اشراف بهاگلپور بهار است - و سهمات خانهٔ

(۲) نسخهٔ [۱] توان و استقامت *

خان مذکور و افواج پادشاهي متعلقهٔ او سرانجام میداد) به نیابت متعین گردید *

شیخ فاضل متبحر و در مولفین فتاوای عالمگیري منخرط بود سه روپیه یومیه مي‌یافت - چون در اکثر فنون هم دست داشت سپاهگري و عملداري و ندیمي و از هرجا خبرداري علاوهٔ آن بوساطت قاضي محمد حسین جونپوري محتسب حضور کمالاتش بعرض خلد مکان رسیده یکصدي منصب یافت - و رفته رفته بیاري طالع و حسن سلیقه باعانت و امداد حسن‌علي‌خان برتبهٔ امارت و خاني فائز گردید - و پیشکار همه کار (۲) سرکار خان مذکور گشته در استیصال جات متهرا و مهم رانا کارهای نمایان بتقدیم رسانید - و در آغاز سال سیم در اثنای گفتگو با سپاه کشته گردید - نظم صوبهٔ مسطور بنیابت خان مذکور بمحمد مومن خویش ایرج خان قرار گرفت *

و چون محاصرهٔ بیجاپور بامتداد کشید همت پادشاهانه برجوشیده بر زبان گذشت - که ما زمرهٔ سلاطین از مراتب دنیوي فائدهٔ که داریم تحصیل نام است - خواستیم از فرزندان یکے حاصل کند - میسر نیامد به بینم این دیوار چه طور از پیش بر نمي خیزد - از شولاپور رایات عزیمت بدان طرف درجهٔ پیمای تسخیر گشت - چون کارها در گرو اقبال است بیست و یکم شعبان سنه (۱۰۹۷) هزار و نود وهفت هجري رسولپور سه کروهي بیجاپور مطرح خیام ظفر ارتسام گردید

(۲) نسخهٔ [ج] همه کارهٔ سرکار *

و چهارم ذی‌القعده سنه مزبور بیجاپور کشایش یافت - حسن علي خان بهادر (که بیماري شدید داشت) بعد یکروز بعالم بقا شتافت گوی شجاعت و سپهداري از اقران مي ربود - در خیرخواهي خلائق و گفتار و کردار درست ضرب المثل بود - پسرانش محمد مقیم و خیر الله توقي نکردند *

* حکیم الملک *

نامش میر محمد مهدي - وطنش اردستان است - سالے (که محمد اورنگ زیب بهادر از دکن عزیمت مستقر الخلافه فرمود) او همراهي گزیده بمنصب هزاري سربلندگردید - و رفته رفته بخطاب حکیم الملک مخاطب گشته سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار چهرهٔ بختوري افروخت - و سال سي و هفتم (که محمد اعظم شاه را بنابر عروض بیماري استسقا نوبت بآن رسید که دورهٔ آستین نزدیک بچهارده گره تنگي میکرد - و دورهٔ پایچهٔ پاجامه یک گز و شش گره رسیده بود) حکیم الملک براي معالجهٔ شاهزادهٔ مذکور دستوري یافت - بعد رسیدن پادشاهزاده بحضور پادشاه از بس محبت پدري خیمه براي شاهزاده در کلان‌دار نصب ساخته هر روز یک مرتبه بدیدن پسر میرفت - و خود زیب النساء بیگم همشیرهٔ حقیقي شاهزادهٔ مذکور همراه شاهزاده طعام پرهیزانه میخوردند - و اکتفا بران داشتند - حکیم الملک که براي معالجهٔ شاهزاده تعین شده بود چه در راه و چه بعد رسیدن بحضور در علاج ید بیضا

نمود - پس ازانکه شاهزاده را شفا رو داد باضافهٔ هزاري ذات بپایهٔ چهار هزاري تصاعد پذیرفت *

صاحب مآثر عالمگیري زباني پادشاهزاده (که پیش پدر گفت) مي‌نویسد - روزے (که شدت مرض بنهایت رسید - و مردم مایوس گردیده راههٔ ترکیدن بدن داشتند) ناگاه بین‌النوم والیقظه شخصے نوراني نمودار شده گفت - توبهٔ نصوح بکن - شفا خواهدشد - چنانچه توبه بعمل‌آمد - و بعد رفع غفلت احتیاج بول شد - و دو طشت کلان دفع گردید - و هفت حصه از ورم بر طرف گشت - روز دوم آزاد ولي شیخ عبدالرحمن درویش نوشت - که جناب مرتضوي فرموده اند امشب توبه دادم - شفای عاجل روزي میشود *

* حسین خان خویشگي *

پسرکلان سلطان‌احمد اعظم شاهي ست - چون پدرش حسب‌الطلب عالمگیر پادشاه از قصبهٔ قصور (که موطن خویشگیان است) عازم حضور گردیده رخت هستي بر بست - دو برادرش بایزید خان و پیرخان خود را بموکب پادشاهي رسانیده بمنصب سرفرازي یافتند و او با برادر چارمین بمسکن مالوف معاودت نموده اصلا بفکر نوکري نیفتاد - اگرچه منصب‌بنام یافته بود اما هیچگاه از وطن برنیامد - آنچه دیگران را بعرق ریزي سعي و تلاش بدست آمدے او را باضعاف مضاعف آن در خانه نشیني میسر بود - پیوسته بر وسادهٔ ریاست آن ناحیه اتکا داشت - و بوفور سپاه و جمعیت علم انا و لا غیري

مي افراشت - بصوبه داران لاهور سرحساب فرود نیاورده چیزے دست برداشته از تپول آنها (که دران حوالي بود) میداد - و هرچند خود را دیوانه وضع و سودائي مزاج وا مي‌نمود اما بکارها هشیار بود ادب خاندان قدسیهٔ سیادت را کماینبغي بجا مي‌آورد - و از احترام و اکرام سادات دقیقهٔ فروگذاشت نمیکرد - بمجذوبے مشهور ببنگ گردیده بود - هرچه میگفت میکرد - ابا نمي‌آورد - و تا نشسته مي‌بود ساعت بساعت خبر میدادند - که میان صاحب بخیریت اند - او الحمدلله میگفت - و آن مجذوب محمد خان نام داشت از بنگ زئي ست (٢) - ناگاه جنونے بر دماغش ریخت - و طبعش را بشورش آورد - مدتے زنجیر بپا داشتند - آخرها صحبت حسین خان با وی که * * ع *

* دیوانه چو دیوانه به بیند خوشش آید *

در گرفت - و دران ربودگي و سلب احوال لختے گفتهای او برتو صدق برداد - و بر اعتقاد حسین خان افزود *

بنگ زئي از اولاد شیخ بنگ اند - که بقول جمهور پسر خویشگي ست - و برخے نبیرهٔ شیخ الاسلام شیخ مودود چشتي دانند اما باتفاق مرید وتو شوریاني بنگ وتو زئي ست - و به پیر کبار زبانزد قوم است - و شوریان نام پدر او ست - که پسر خویشگي ست اورا سه پسر بود - وتو و حسین و خلف - نخستین را جاذبهٔ شوق

(٢) در [بعضے نسخه] بنک - و در [بعضے] تنک *

آلهي دامنگير وقت گرديد - بطلب مرشد برآمد - و چون بپاي سعي نشيب و فراز بسيار نورديده بقصبهٔ چشت رسيد بخدمت خواجه مودود چشتي [كه خواجه معين‌الدين سنجري (قدس سره) بدو واسطه بار ميرسد] پيوست - چهرهٔ مقصود نقاب برکشود مدتها بپرستاري آن بزرگوار سعادت اندوخت - و پس از تکميل بمعاودت وطن مالوف مجاز گرديد - اما او بعد رحلت شيخ بمولد خويش رو آورد - و بسيارے از مردم کوه و جملهٔ خويشگيان و جمعه حلقهٔ مريدي او بگوش کشيدند - از کمال مريدانش شيخ بنگ است - که عم اوست - و از ابدالان وقت بود - در حقش دعا کرده که تا قيام قيامت از ارباب معرفت و ولايت اولاد تو خالي نباشد لهذا اکثرے درين قوم صاحب کمال بودند - و اين شعبه هم به پيرزادگي مشهور *

نقل کنند که لباس پير وتو سياه بود - چون شيخ بنگ بدرجهٔ کمال مرتقي گرديد آنرا بدو بخشيده خود بلباس سفيد متلبس (۲) گشت - ازين است که بنگ زبان هرچيزے سياه را بر خود مبارک دارند - بخلاف وتوزبان که آنها مشوم انگارند - و لواي خويشگيها که سياه و سفيد مي باشد اشعارے دارد بتبرک هر دو بزرگوار *

بالجمله حسين خان در قصبهٔ قصور و اطراف و جوانب آن کوس خود سري و خود رائي مي نواخت - و بجاگيرداران عمده

(۲) نسخهٔ [ب] ملبس - و در [بعضے نسخه] ملتبس *

و غيرعمدهٔ آن ناحيه جز بسرتابي و گردن کشي جواب نميگفت تا آنکه بهادر شاه بلاهور آمده طرح اقامت افکند - و بستر پرخاش و منازعت شاهزادها بميان آمد - اصلا بتلاش و تردد (که ناگزير چنين ارقات است) پا بيرون نگذاشت - و بهمان شيوهٔ نکوهيدهٔ خويش سرگرمي داشت - چون اوائل عهد فرخ سير نظم صوبهٔ پنجاب بعبدالصمد خان دلير جنگ تفويض يافت او با خان مذکور رسائل اخلاص و يکجهتي برانگيخته براى ملاقاتش بلاهور آمد - خان ناظم فوجداري لکهي جنگل را نيز بدو مفوض فرمود - آن نا انصاف زياده بر خود تنيده مواد تمرد و فساد را بيش از پيش آماده گردانيد - و چون ناظم ديد (که زر لکهي جنگل را هم مثل زر تصور بلعيده تن بحرف حسابي در نميدهد - و حاصلے غير از ندامت و پشيماني نيست) قطب الدين روهله را بر تعلقه اش تعين نمود با او نيز کجگرائي پيش‌گرفته کارشکنيها ميکرد - و بدان بسند ننموده آخرها بر سرش فوج کشيد و جان و مالش را دست خوش غارت ساخت - معهذا عبدالصمد خان چندے بتغافل گذرانيد *

چون بے اعتدالیهای او از حد (۲) درگذشت بند و بست آن‌ضلع را نصب العين همت نمود - و با هفت هزار سوار از لاهور برآمد و بحسين خان نوشت - که قصور و حوالي‌آن بتو ارزاني‌ست - دست تصرف از ديگر محالات کوتاه کن - ممنوع نگشته با سه هزار سوار

(۲) نسخهٔ [ب] از حد آدميت درگذشت *

استقبال نمود - برخي برانند که سادات صاحب مدار سلطنت او را بتطميع صوبه‌داري لاهور تحريض بر نبرد دلير جنگ نمودند - و جوئي گويند که قطب الملک بنوشتهٔ سيد حسن خان بارههٔ صوبه‌دار لاهور (که از راه قصور رفته بر سر شيخي و خيره سري او آگهي يافته) بعبدالصمد خان نوشت - که دست ازو بر ندارد - و زرے هم برائی نگهداشت سپاه بر خزانهٔ لاهور تنخواه کرد - بهر صورت نزديک قصبهٔ جوهني (که سي‌کروهي لاهور و هيزده کروهي قصور است) ششم جمادی‌الاخری سال دوم محمد شاهي تلاقي فريقين روداد جنگے صعب و زد و خوردے سخت واقع‌شد - اقاغنه مستانه خود را بر تويخانه زده ازان آتش شرر بار در گذشتند - پس از چپقلش نمايان هراول‌طرفين (که ازين طرف برادر زاده اش مصطفی خان پسر علي خان خويش بايزيد خان بود - و ازان طرف کريم قلي خان بخشي‌فوج دلير جنگ) مردانه جان برافشاندند - آغرخان ديدهٔ مغول (که باتفاق عارف خان چيله در ميسره بود) دو چار حسين خان گشت - و با شصت و پنجاه سوار تير انداز قدر انداز پای ثبات افشرده بخانهٔ کمان درآمده دست و بازو بتير دوزي برکشاد - حسين خان ازو دست برداشته بر دلير جنگ حمله برد - آويزشے قيامت زا پديد آمد - آخر مردم ناظم تاب مقاومت نياورده برمانيدند نزديک بود که چشم زخمے بدلير جنگ رسد - عمدها مثل جاني خان و حفظ الله خان مصدر تردد شدند - و آغر خان بار ديگر

خود را رسانيده صدای دارو گير بلند ساخت - در همان اثنا فيلبان حسين خان کشته گرديد - و درويش مزبور (که با او در سواری فيل شريک بود) بزخم تير مقابل دامن از گرد هستي بر افشانده جهان را در چشم حسين خان تيره ساخت - چون حسين خان زخمي بود معلاً فيل او را نشانهٔ تير و گلوله نموده از پا در افکندند * و کان ذلک فی سنة الف ومائة و ثلثين من الهجرة النبوية *

* حميدالدين خان بهادر *

عالمگير شاهي پسر سردار خان کوتوال است - و نبيرهٔ باقي خان چيله قلماق شاهجهاني ست - از امداد روزگار و يارئ طالع در آخر عهد خلدمکان مدار سلطنت هندوستان گرديده رتق و فتق دولتخانهٔ پادشاهي و ضبط و ربط کارخانجات عمده بدو مفوض بود با اين کمه تير روی ترکش خليفهٔ زمان بوده چه در سورچال قلاع و چه در حوالئ اردو و دور دستها بمالش و تنبيه اشقيا تعين ميگشت و هرجا ميرفت به تکتک پا و ضرب دست مخالف را زده و برداخته سالم و غانم مراجعت مي‌نمود - و بانواع تحسين اعزاز مي‌اندوخت ازين بود که به نيمچهٔ عالمگيري زبان‌زد عوام شده - در بدو حال چون پدرش مورد عنايت خسروانی بود او نيز بدولت روشناسي و دوام خدمت و حاضرباشي اکتساب سعادت مي‌نمود - و باقتضای خانه‌زاد نوازي در سال بيست وهشتم از تغير پدر بخدمت داروغگی خاصم بندخانه سرفراز شد - و درانوقت (که پدرش از اهتمام خاني

بخشودار خاني ناموري يافت) او باضافهٔ دوصدي بمنصب چهار صدي
پنجاه سوار ممتاز گرديد - و در سال سي و دوم از تغير پدر بخدمت
داروغگي فيلخانه بر خود باليد - و چون در پيشگاه خلافت منظور
نظر پيش آمد او شده بود متواتر اضافهٔ منصب مي يافت - چون
در مقامات ايكلوج او بآوردن شنبهاي تبه‌كار (كه بحسن‌سعي خانزمان
حيدر آبادي با زن و فرزند اسير شده بود) مامور گرديد مشاراليه
آن محبوس زندان ناكامي را حسب برايغ پادشاهي از دو كروهي
بهادر گدهه (كه لشكرگاه بود) تخته كلاه نموده و رفقاي اورا لباس
مضحكه پوشانيده شترسوار دهل كوبان و نفيرزنان در تمام اردو تشهير
نموده بحضور پادشاهي آورد - و در سال سي‌و سيوم بخطاب خاني
كامراني اندوخت - چون پدرش در گذشت از انتقال او بخدمت
كوتوالي و ديگرخدمات كمر فرمانبري بربست - و درين‌ضمن بعطاي
جيغهٔ مرصع و انعام فيل سر برافراخت - و مكرر بتنبيه غنيم مرخص
گشت - و در سال سي و هفتم اتفاقا چند كسے از ملازمان معزالدين
با فضل علي خان ديوان سركار ايشان ناملائم پيش آمدند - و از
ارباش وضعي كار بپرخاش رسانيدند - حكم‌شد كه حميدالدين‌خان رفته
آن جماعت را پاداش اعمال در كنارنهد - چون خان مذكور بر سر آنها
رفت از هجوم و غوغا فيل سواري خان مومي‌اليه رم‌خورده از معركه
بدرآمد - و تا يك كروه طرف گنج پادشاهي برد - اتفاقا جوالهاي كلان
(كه در گنج انبار مي‌كنند) بنظرش آمد - همين كه فيل از برابر آن

گذشت خود را جمع نموده از حوضه برآمد - و بران نشست - و بر
سواري ديگر خودرا بمعركه حاضر كرد - و آنها را بسزا رسانيد - و در
سال سي و نهم در اسلام پوري از اصل و اضافه بمنزلت دو هزاري
ارتقا گرفت - و در همين سال سنتاي تبه‌كار قاسم‌خان و خانه‌زاد خان
و ديگر امراي حضور را غارت نموده در گدهي دهنديري محصور نمود
خان مسطور با فوج گران برسم كمك دستوري يافت - متصل ادوني
بامراي تاراج زده ور خورده بلوازم ضروري امداد نمود - درين ضمن
آن شقي همت خان بهادر را برشكسته راه (٢) خرابهٔ خود گرفته بود- خان
مذكور تعاقب نموده اورا از ملك پادشاهي برآورد - چون بحضور
رسيد مورد تحسين و آفرين گشته بخطاب بهادر فرق بلند نامي
برافراخت - و در سال چهل و دوم بخدمت تقرب مرتبت داروغگي
غسلخانه اختصاص گرفت - و پستر بداروغگي جواهرخانه نيز اعتبار
يافت - و در سال چهل و سيوم از انتقال اخلاص خان (كه در آويزهٔ غنيم
درجهٔ شهادت يافت) بخدمت آخته بيگي و عطاي كمر و متكاي مرصع
مطرح الطاف خسرواني گشت - و درين‌ميان مرارا بآوردن رسد و تعريك
مفسدان رخصت يافته خاطرخواه پادشاهي بامر ماموره پرداخته
درجهٔ استحسان يافت - اگرچه او در جميع قلعه‌گيريها نيكو خدمتي
و جانفشاني بتقديم رسانيده نقش بهادري و پردلي خود كرسي‌نشين
ساخت اما در تسخير راجگدهه (كه سيوا بعد انتزاع از تصرف

(٢) نسخهٔ [ب] زاد خرابهٔ خود *

عادل شاهيه در ايام استيلاى خويش سه‌طرفش سه قلعه حصار ساخته) تردد نمايان و كار دست بسته بجا آورد - و باتفاق تربيت‌خان ميرآتش بر پشت پشتهٔ محاذى زاويهٔ مثلث آن قلعه (كه زبان دانان اين كار آنرا سونده نامند) برآمده اسباب جنگ آرى مهيا كردند - و دمدمه بر كوه فرازے بربسته بسنگ چين رسانيدند - و با آنكه محصوران در انداختن تفنگ و بان و سنگ كوتاهي نميكردند بهادران بر فراز برجے (كه بر نوک سونده مذكور بسته بودند) برآمده درون ديوار آمدند - آنها از مشاهدهٔ اين جرأت و جسارت همت باخته امان‌طلب گشتند - بيست و يكم شوال آغاز چهل و هشتم سال جلوس سنه (١١١٥) هزار و يک صد و پانزده هجرى چنين چهار قلعهٔ سر بفلک كشايش يافته به بني شاه گدهه موسوم گرديد - و خان بهادر (كه بمنصب سه هزار و پانصدي دو هزار سوار رسيده بود) در جلدوى اين حسن تردد بعطاى نقاره كوس شادماني نواخت - و در تسخير پورنا (٢) هم بقدم سعي و تلاش منيع جانفشاني پيموده خود ريسمان در كمر بسته داخل قلعه گرديد - و بنوازش غير مترقب پادشاهانه سر افتخار بفلک سود *

بالجمله اواخر زمان عالمگيرى در عرصهٔ دربار رايت استيلا غيري مي افراشت - و در جنب قرب و اعتبار خود ديگرے را وقعے نمي گذاشت - اگرچه امير خان هم در قرب و منزلت پاى كمے

(٢) نسخهٔ [ب] ورنه - و در [بعض نسخه] زورنا *

نداشت اما بعد ازو بود - و عنايت الله خان هرچند در دوام حضور باينها نميرسيد اما باعتبار تصدى امور ملكي و مالي در اعتبار دوشادوش بود - و چون خلافت مرتبت حضرت عالمگير در فضاى احمدنگر اول پاس از روز جمعه بيست و هشتم ذي‌القعده سنه (١١١٨) هزار و يكصد و هيزده هجرى (كه پنجاه سال و دو ماه و بيست و هشت يوم از فرمان‌روائي و نود و يک سال و سيزده روز از زندگاني سپري شده بود) بعالم بقا شتافت بعد تجهيز و نماز نعش را در خوابگاه نگاهداشتند - روز دوم محمد اعظم شاه (كه بجانب مالوه رخصت يافته) از اضلاع اين سانحه از بيست و پنج كروهي اردو برگشته مراسم عزا بجا آورده روز ديگر نعش را بردوش گرفته تا بيرون ديوان عدالت مشايعت كرده بمزارات متبركه (٢) معروف دولت‌آباد (كه معموره ايست بيسابقه هشت كروه از خجسته بنياد و سه كروه از دولتاباد) روانه نمود - خان مذكور (كه دقيقهٔ از جزع و فزع فرونگذاشته بود) سويه‌كنان پا پياده با نعش راهي گشت و بر طبق وصيت آن مسافر ملک بقا در صحن مقبرهٔ اسوهٔ ارباب يقين شيخ زين‌الدين (رحمه الله) مدفون گشت - از آيهٔ كريمهٔ *

١١١٨

* (روح و ريحان و جنة نعيم) *

تاريخ ارتحال مستفاد ميشود - و خلدمكان لقب يافته آن موضع بخلدآباد موسوم گرديد - خان مذكور لباس درويشي در بر كرده

(٢) در [اكثر نسخه] مقبركات *

جاروب کشی مرقد ولي نعمت و پير و مرشد خود اختيار نمود و دران مکان برای سکونت خود طرح حويلي انداخت - که هنوز بنام او زبان‌زد است *

و چون محمد اعظم شاه از احمدنگر باورنگ‌آباد رسيد بر قبر (۲) پدر گرامي‌قدر رفته بادای مراتب فاتحه پرداخت - و دست حميد الدين خان گرفته همراه آورد - و دلجوئيها بکار برده برتبهٔ سابق اختصاص بخشيد - و در سفر هندوستان (که بارادهٔ جنگ بهادر شاه ناگزير وقت افتاده بود) همراه گرفت - گويند چون درعرض راه خبر رسيد (که محمد عظيم از جانب شرقي باکبرآباد آمد) بر زبان محمد اعظم شاه گذشت - که بلای عظيم باگره نازل شد خان بهادر عرض کرد - که ببرکت اسم اعظم دفع خواهد شد - روز جنگ پس از دار و گير بسيار آثار هزيمت معاينه نمود - بعد ازانکه ذوالفقار خان از معرکه بدر زد او هم خود را بکنار کشيد - و زخم تيرے هم دران وقت رسيد - پستر از گواليار آمده بآبياری مرحمت بهادر شاه رنگ رفته برو آورد - و بعطای عصای مرصع و خدمت مير توزکی اول و داروغگی گرز برداران بانضمام آن چهرهٔ مباهات برافروخت - و بخطاب بهادر عالمگيري ممتاز گشت - و تا انجام عهد خلدمنزل باعزاز و اکرام گذرانيد *

چون فلک نيرنگ ساز لوحهٔ روزگار را برنگ آميزی حکمرانی

(۲) نسخه [ب] بر سر قبره

جهاندار شاه بياراست و کمبتين مراد ذوالفقار خان نيز بر تختهٔ وزارت و اقتدار دوشش آورد بکين توزی ديرين (که بظاهر نبود) بر نشسته او را بشکنجهٔ انواع خفت و ذلت کشيده مقيد و مسلسل ساخت - تا آنکه عنقريب ذوالفقار خان بپاداش عمل رسيد - اگرچه بفرو رفتن آن جفا کيش از عقوبات قيد و حبس را رست اما در دربار فرخ سير رو نيافت - و بمراعات پيشين اعتبار يا بپاس ربطهای قديم سيف الدوله عبدالصمد خان (که بنظم صوبهٔ پنجاب اختصاص يافت) همراه خود گرفته - هنگامے (که بعد استيصال کروی مشهور ناظم مذکور با شوکت و عظمت مافوق داخل لاهور ميشد) راقم اين سطور تماشائي بود - منتهای سواري خان مذکور با يک پالکي و چندکس معدود راه مي‌پيمود - و پژمردگي و فلک زدگي از حالش پيدا بود - پس ازان بحضور رسيده بخسرواني نوازش پرو بال تازگي برکشود - و در عهد خسرو زمان بوسيلهٔ همان قرب عالمگيري بعرصهٔ پيش آمد خوانيده بمنصب عمده و داروغگی گرز برداران آب رفته بجوی آرزو آورد - و مدتے بود - تا بوقت موعود در گذشت - پسرے هم داشت که صاحب منصب و دستگاه بود - احوالش معلوم نيست *

* حيدر علی خان بهادر *

گويند نياکانش بعبد الله صاحب مدني رحمة الله عليه (که يکے از بزرگان قريشي نسب مشيخت حسب بودند) ميرسد - در آغاز

سنه (١١٩٥) يک هزار و يکصد و شصت و پنج هجري استقلال تمام بهم رسانيده متصدي امور رياست ملک ميسوريه گشت و بعده اکثر بلاد و قلاع اطراف مسخر فرموده لواي دولت و حکومت بر افراخت - قلمرو که حاصلش شش کرور روپيه بود از کريه تا کوزپال (٢) و از کليکوت تا دهارواز که فاصلهٔ بعيد دارد بزور بازوي خود متصرف شده بزير نگين تحکم داشت - چون کلاه پوشان (٣) انگريز بملک او درآمدند سواران را از پايان گهاٹ کرناٹک فرستاده لکدکوب تالان گردانيد - و بصلح خاطر خواه رفع نزاع نمود - پسر (که در خانهٔ مرهٹه صورت نفاق پيدائي گرفت) او ابتدا باسترداد تهانجات خود پرداخته رفته رفته تمام اماکن متعلقهٔ آنها تا کناره دريای کشنا برگرفت پسر بمحاصرهٔ چيتل درگ (که مکان زميندارے ست) پا افشرده بدست آورد - و درين حال تحرير (که سنه (١١٩٣) هزار و يک صد و نوه و سه هجري ست) بر سر کريه ايلغار نموده قلعهٔ سدهوت و کنجي کوٹ و غيره محالات را متصرف گشته عبدالحکيم خان ميانهٔ حاکم آنجا را تيغ نموده همراه خود بسري رنگ پٹن برد - خزانهٔ بشمار و آمدنيء فراوان دارد - جواهر وافر فراهم آورده - و جمع کثير نوکر بهمرسانيده - هنوز هم بمردم زرها فرستاده ميطلبد - توپخانهٔ زودزد مهيا کرده ضابطه دارد - که بعد ورود آمدن لشکر بگرداگرد پهرهای

(٢) در [بعضے نسخه] کوپڑپال - و نسخهٔ [ب] کوريال (٣) در [اکثر نسخه] کلاه پوشان بدون هاء *

بندوقچيان مي‌نشاند - که اجنبي بے پروانگي نتواند در شد *

حرف الخاء *

* خضر خواجه خان *

از نسل فرمانروايان مغلستان است - مناسب طبقات اکبري گويد که از سلاطين کاشغر بوده - چون بخدمت جنت آشياني پيوست بتلقي اکرام معزز گرديد - و هنگامے (که از بے‌مهري سپهر روز ناکامي پيش آمد) پهلوی همت از مرافقت تهي ساخت - و در وقت مراجعت آن پادشاه از عراق برفاقت ميرزا عسکري در قلعهٔ قندهار محصور و متحصن شد - چون کار بامتداد کشيد خضر خواجه خان نزديک بمورچالے (که مخيم پادشاهي بود) خود را از قلعه انداخته و گريبان عجز بدست انکسار گرفته در پای جنت آشياني افتاد و مجددا مشمول الطاف پادشاهي گشت - چون بعلو نسب و شرف حسب متحلي بود بسعادت مصاهرت اين دودمان عالي نيز اختصاص يافته گلبدن بيگم همشيرهٔ آن پادشاه عاليجاه را بازدواج او در آوردند بميامن اين نسبت منيف بمدارج اميرالامرائي متصاعد گرديد *

چون سرآغاز جلوس اکبري باطفای نائرهٔ استيلای هيمو عرش‌آشياني از پنجاب رايت عزيمت دهلي برافراشت خضرخواجه (٢)

(٢) در [بعضے نسخه] ازين جانب رايت *

خان را با فوجے شایسته بنظم اشتات صوبهٔ پنجاب گذاشته مدافعهٔ سلطان سکندر سور (که مدعی سلطنت هندوستان بود - و در جنگ سرهنه از چنگ بهادران همایوني بدر جسته بکوهستان سوالک پناه برده بود) بشهامت و شجاعت آن خان بزرگ نژاد مفوض فرمود - سلطان سکندر که جویای فرصت بود هنگامهٔ هیمو را غنیمت پنداشته جمعے با خود فراهم آورده از کوهستان برآمد - و در مملکت پنجاب رو آورده بتحصیل پرداخت - خضر خواجه خان حاجي محمد خان سیستاني را بحراست بلدهٔ لاهور گذاشته خود بدفع او برآمد - چون نزدیک بقصبهٔ چمیاري رسید و فاصله بین الفریقین ده کروه ماند خان مشارالیه دو هزار کس گزیدهٔ خود را از لشکر جدا ساخته بطریق منقلا پیش فرستاد - سلطان سکندر فرصت از دست نداده رو برو شد - و جنگے عظیم درگرفت - و آن مردم را از پیش برداشت - خضرخواجه خان ایستادن را صلاح وقت ندیده بے ستیز و آویز بلاهور معاودت نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت سکندر اندکے تعاقب کرده زمانه را بکام خود دید - و بے منازعت غیرے زرها وصول نموده بجمع افواج همت گماشت - عرش آشیاني پس از استیصال هیمو قلع و قمع فساد سکندر را اهم مهمات دانسته لوای معاودت به پنجاب برافراخت - گویند چون این یورش تصمیم یافت عرش آشیاني از دیوان لسان الغیب تفاؤل نمودند این بیت برآمد *

* بیت *

* سکندر را نمي بخشند آبے *

* بزور و زر میسر نیست این کار *

باستماع نهضت الویهٔ پادشاهي سکندر را طاقت مقاومت طاق گشته خود را بطرف کوهستان سوالک (که مقر معهودش بود) کشیده در قلعهٔ مانکوت متحصن گردید - چون مدت محاصره قریب بششماه انجامید و مورچالها بقلعه نزدیک شده سرکوبها ترتیب یافت سکندر مضطر گشته استدعای قدیم یکے از عمدها نمود - که بتسلی خاطر او پردازد - بوسیلهٔ شمس الدین خان اتکه (٢) و پیر محمد خان شرواني (که آنها را بمبلغے گرانمند راضي ساخته بود) ملتمس او بدرجهٔ قبول رسید - و اتکه خان باستمالت او مامور شد - سکندر کثرت جرائم را عذر خواه ملازمت ساخته عبدالرحمن پسرخود را با غازي خان و چند زنجیر فیل برسم پیشکش بخدمت فرستاد - و برطبق خواهش او بهار و آن حدود به تیولش مقرر گشته بیست و هفتم رمضان سنهٔ (٩٦٤) نهصد و شصت و چهار سال دوم جلوس قلعه تسلیم نموده بسمت بهار شتافت - و بعد دو سال درانجا بعدم خانه فرشد *

* خواجه جلال الدین محمود خراسانی نجوق (٣) *

ابتدا نوکر میرزا عسکري بود - از قندهار حسب الامر میرزا بتحصیل اموال ولایت گرم سیر شتافته - در همان ایام همایون پادشاه بعزیمت عراق ازان راه میگذشت - از آمدن خواجه آگهي یافته بابا دوست

(٢) نسخهٔ [ب] شمس الدین محمد خان (٣) در نسخهٔ [ب] این لفظ نیست*

بخشي را نزد او فرستاد - تا رهنماي سعادت گشته بملازمت آرد خواجه اين دولت را مغتنم دانسته بملازمت افتخار اندوخت - وهرچه از نقد و جنس در بساط خود داشت پيشكش نمود - جنت آشياني مير سامانی سركار خود بار مفوض فرمود - چون بعد معاودت عراق و فتح قندهار خواجه از مردم ميرزا عسكري طمع كرده بود بمير محمد علي گيراندند - در سنه (٩٥٩) نه صد و پنجاه و نه [كه جنت آشياني شاهزاده محمد اكبر را بجانب غزنين (كه در تيول شاهزاده قرار يافته بود) رخصت كرد - تا در آداب رياست و حكمراني ورزشي بهموساند] خواجه را همراه داده جميع مهمات را براى رزين او حواله كرد - و ازان باز پيوسته مورد عنايت و نوازش بوده مصدر امور شايسته مي‌گرديد - چون خواجه پادشاه قلي بود و تواضع بے تقريب بمردم نميكرد و بزرگان دنيا نظر بر رواج كار خود داشته همه را چاپلوس درگاه خود ميخواهند بنابران اكثر بركشيدهاى دولت همايوني اورا دوست نميداشتند - و با اين حالت عيب هزل ومزاح (كه بد ترين عيب بزرگان تواند بود) داشت - و باميران زمانه مطايبه ميكرد - و بحرفهاى دور از كار در لباس طرفگي و ظرافت (كه نادانان آنرا خوش طبعي نام نهند) بسر مي برد - و هيچ كس نبود كه خلشے از خارستان ظرافت او در پهلو نداشت *

در مبادى سرير آرائى عرش آشياني خواجه بمنصب دو هزار و پانصدي امتياز يافته بحكومت غزنين رخصت گرفت - ازاينجا غرض

فرصت دانسته هم خاطر منعم خان(٢) خانخانان را (كه راتق وفاتق دارالملك كابل بود) شوراندند - و انديشهٔ انتقام ديرينهٔ او را تازه ساختند و هم در هندوستان باعث مزيد برهمزدگى خاطر بيرام خان شده اورا در كشتن خواجه بجد گردانيدند - خواجه در شدن منعم خان بمقام كينه‌كشي شنوده باندیشهٔ دراز فرورفت -نه روى آمدن هندوستان كه پادشاه بنابر حداثت سن اختيارے ندارد - و بيرام‌خان در نهايت استيلا - چه هرگاه در زمان جنت آشياني بجهت حرفے نا ملائم (كه ازو رسانده بودند) فرصت يافته در حمام تنها بدست آورده انواع اهانت رسانيد الحال معلوم است كه چگونه پيش آيد - و همچشمان ستم پيشه چه شماتتها كه ننمايند - و نه مجال اقامت غزنين - كه شدت منعم خان براى العين ملاحظه ميكرد - و بيوفائي پيش او نكوهيده ترين عارها بود - لهذا بخاطرش راه(٣) نيافت كه از پندگي اين سلطنت رو تافته بجاى ديگر شتابد - تا آنكه منعم خان جمعے را پيش او فرستاد - و بعهد و پيمان نزد خود طابيده مقيد ساخت و بعد ازان كه نشترے چند بچشم او زد چون تقدير نرفته بود روشنائى چشمش تباه نشد - پس از چندگاه اورا كور دانسته دست ازو باز داشت - خواجه هرچه بادا باد گويان بارادهٔ هندوستان بنگش زيده روانه شد - منعم خان آگهي يافته چندے از تيز روان عرصهٔ تفحص را فرستاد - و خواجه را با برادر خرد او جلال الدين مسعود بدست آورده

(٢) نسخهٔ [ج] منعم خان را (٣) در[بعض نسخه] راه نيافته

گرفتار بند و زندان ساخت - و در سال سیوم شیخ جمعی را تعین کرد - تا خون آن هردو بیگناه را ریختند - بیرام خان نیز فرمانے درست کرده بکشتن او فرستاده بود - عرش آشیاني از استماع این قضیه خورش باطني نمود - چون هنوز پردهٔ بےاختیاري برنداشته بود مکافات آنرا بمنتقم حقیقي حواله فرمود *

* خواجه معظم *

برادر اعیانی مریم مکاني ست - از عنفوان حال خالي از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود - اکثرے مصدر حرکات ناملائم میشد جنت آشیاني بپاس خاطر مریم مکاني بمدارا مي‌گذرانید - چون در سفر عراق ملتزم رکاب بوده بقرب و اعتبار اختصاص یافت و بعد فتح کابل از نابخردي میخواست بمیرزا کامران پیوندد - پادشاه آگهي یافته از نظر انداخت - و در یورش بدخشان با خواجه سلطان محمد رشیدي (که منصب وزارت داشت) سخنان تعصب نشان درمیان آورده وقت افطار روزهٔ رمضان با جمعے بیباک بخانه‌اش درآمده (٢) آن بیچاره را بآب شمشیر ستم بشربت واپسین افطار داد و از قهرمان پادشاهي اندیشیده راه کابل گرفت - و حسب الحکم درانجا مقید گردید - باز بشفاعت مقربان بار یافته به تیولداری زمین دار امتیاز گرفت - و چون از نسبت معنوي رایحهٔ نداشت این نسبت صوري داروی بیهوشی آن بدمست بے اعتدال شده بارها

(٢) در [چند نسخه] سرزده در آمده *

خود را مصدر امور ناشایسته مي‌ساخت - تا آنکه در سنهٔ (٩٦٢) نهصد و شصت و دو در جنگ سکندر شاه سور کارنامها پرداخت - اما بعدفتح بسکندر سخنان نالائق نوشته اظهار دولتخواهی او کرد - و چون از خواجه استکشاف رفت گفت من هواخواهی پادشاه اندیشیده بودم و چنان کردم که این نوشتها بنظر حضرت درآید - تا بیشتر بمن ملتفت شده سر براه خدمت عمده گردانند - جنت آشیاني مقید نموده پس ازان اخراج کردند - بسفر حجاز شتافته شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد - و همان ذمائم اخلاق بر روی کار آورد - روزے در دربار عرش آشیاني (که اعیان مملکت جمع بودند) با میرزا عبدالله مغل (که در سلک امرای عظام انتظام داشت) بے جهتے جنگ کرد - و بتقریب حکایتے بر سر او دویده اورا زیر مشت و لگد گرفت - و مرتبهٔ دیگر به بیرام خان بدرشتي پیش آمده دست بکارد برد - باز اورا اخراج کردند - بگجرات رفته چندے به تباه حالي بسر برد - و بکمال پریشاني بدولت ملازمت پادشاهي سر بلندي یافته بعنایت و رعایت ممتاز گشت *

ازانجا (که نهاد او بےاعتدالي سرشته بودند) بتازگي آئینه دار زشتی اعمال گردید - بیرام خان در فکر اخراجش بود - که دران اثنا تفرقه بدو رو نمود - و پس از پرهمزدگی دولت او خواجه بوسیلهٔ آن انتساب شگرف رعایتهای عظیم یافت - اما بدست خوی خود گرفتار بوده بصد بے اعتدالي بیش زیست میکرد - تا آنکه در سال نهم

سنه (۹۷۱) نه صد و هفتاد و یک روزے بي بي فاطمه (که اردو بیگی جنت آشیاني بود - و در محل عرش‌آشیاني نیز پایهٔ اعتبار داشت) چون زهره آقا دخترش در خانهٔ خواجه بود و پیوسته از نا جنسي و بدخوئی او در زندان بلا بوده آزار میکشید بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود - که خواجه میخواهد بپرگنهٔ تیول خود برود - و زوجه را نیز همراه میبرد - از بد خوئي و بد گماني که در طینت او ست یقیني ست که قصد آن عفیفهٔ بیگناه کند - و مکرر این حرف بر زبان آورد - و در ینجا از ترس پادشاهي مرتکب این امر نمیشود - اکنون که اورا بجاگیربرد حال چه‌خواهد بود - عرش‌آشیاني بر ضعیف نالی آن قدیم الخدمت ترحم نموده فرمود - که ما بعزم شکار سوار میشویم - بخاطر تو از راه خانهٔ خواجه خواهیم گذشت و چون او بر سر راه ملازمت کند نصیحت کرده عاجزهٔ ترا از بردن مانع خواهیم آمد *

چون عرش‌آشیاني کشتي سوارهٔ از جون عبور فرمود بجانب خانهٔ خواجه معظم با مخصوص چند (که از بیست کس زیاده نبود) روان شد - و چون ناهمواری خواجه معلوم بود میر فراغت و پیشرو خان را پیشتر فرستاد - که خواجه را از مقدم پادشاهي آگاه سازند چون او معلوم‌کرد (که پادشاه باین زی‌آب گذشته اینها را فرستاده) بشورش درآمد - و گفت من پیش حضرت نمي‌آیم - خشم آلود خنجر در دست متوجهٔ حرم سرای خود شد - و کار زهره آقا (که

از حمام برآمده درجامه‌خانه لباس‌تازه مي‌پوشید) بدان خنجر تمام‌کرد و سر از روزنهٔ خانه برآورده خنجر خون آلوده انداخت - و ببانگ بلند گفت - که من خون او ریختم - رفته بگوئید - چون برین ستیزه پادشاه آگاه شد بصولت غضب جوشیده بخانهٔ او درآمد - آن دیوانه شمشیر حمائل کرده و دست بقبضهٔ شمشیر زده رو برو پیدا شد عرش آشیاني بعتاب فرمود که این چه روش است - دست بر قبضهٔ شمشیر داري - اگر حرکت دهي دانسته باش که چنان بر سر تو خواهیم زد که روحت بپرواز آید - آن دیوانه دست و پا گم کرد - حضار بگرفتن او پرداختند - و چون از و پرسیدند (که خون آن بیچاره را بچه گناه ریختي) آن‌سفّاک زبان بسفاهت و هذیان برکشاد - تاآنکه بلکد و مشتے چند او را خاموش گردانیدند - و موکشان و لگدزنان دریا رویه روان کردند - و هرچند بآب غوطه میدادند سخت جاني نموده از هرزه گوئي باز نمي‌آمد - اگرچه یقین بود (که درین رطات قهر بلطمات موج فنا هلاک خواهد شد) اما از سنگدلي و سخت جاني زنده ماند - پادشاه اورا بقلعهٔ گوالیار فرستاده محبوس ساخت - و بمریم‌مکاني ظاهر نمود که در قصاص خون زن بیگناه خود بقتل رسید - آن عفت سرشت نیز تحسین فرمود - پس ازان دران مجلس مالیخولیا برو زور آورده - و بفساد دماغ از عالم رفت - و در ظاهر قلعهٔ بر پشتهٔ که واقع شده مدفون گردید - بعد ازان بدهلي آوردند *

اقتضای منصب والای سلطنت در باز پرس معاملات همین است که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم دهند - و پاداش مظالم در گریبان ظالم نهند - تا مخصوصان دولت عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایهٔ ستم و ستیزه نگردانند - و مشهور آنست که عرش آشیانی نسبت تخوّل منظور نداشته همان روز بقصاص رسانید - چنانچه یکے در تاریخ او گوید *

* نظم *

* خواجهٔ اعظم معظم نام *
* که ازو بود دهر را زیور *
* زن خود را بکشت و کشت اورا *
* از غضب شه جلال دین اکبر *
* سال فوتش ازو چو پرسیدم *
* در زمان گفت آن خجسته سیر *
* بے رخ آن بت جهان افروز *
* گشت آخر شهادتم اکبر * ۹۷۱

* خان زمان علیقلی *

پدرش حیدر سلطان اوزبک شیبانی ست - در جنگ جام با قزلباش پیوسته رتبهٔ امارت یافت - در حین معاودت جنت آشیانی از عراق با دو پسر خود علیقلی و بهادر بملازمت رسیده درتسخیر قندهار مصدر ترددات گردید - و چون پادشاه بعزم کابل متوجه شد

در عوض راه بنابر مخالفت هوا وبائے در اردو طاري گشته بسیارے مسافر شهرستان عدم شدند - حیدر سلطان ازانجمله بود - علیقلي همواره در معارک تردهای شایسته مینمود - خصوص در فتح هندوستان مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بپایهٔ امارت برآمده رایت بلند نامي برافراخت - چون قنبر نام دیوانه درمیان دوآب (۲) و سنبهل جمعے را با خود متفق ساخته دست بتاراج وغارت کشوده بود علیقلي خان حکومت آنجا یافته بدفعش نامزد شد - و بکمتر فرصتے بدست آورده سرش بحضور فرستاد - و هنگامے (که سریر سلطنت بجلوس اکبري زینت تازه گرفت) علیقلي خان با شاهي خان (که یکے از سرداران عمدهٔ افغانان بود) منازعت داشته - چون از توجه هیمو بجانب دهلي آگهي یافت آنرا اهم دانسته روانهٔ دهلي گشت هنوز نرسیده بود که تردي بیگ خان شکست خورد - درمیرتهه شنیده بطرف پادشاه راهي شد - عرش آشیاني هم (۳) بخبر نخوت آرائی هیمو از پنجاب مراجعت نموده بود - علیقلي خان ملازمت دریافت و از سرهند با ده هزار سوار بطریق منقلا روانه گشت - اتفاقا در پاني پت جائے (که محاربهٔ گیتي ستاني با سلطان ابراهیم لودي شده بود) تلاقی فریقین رو داد - محاربهٔ عظیم بمیان آمد - ناگاه تیرے بچشم هیمو رسید - فوجش دل بای داده رو بهزیمت گذاشت

---

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل و دو آب (۳) در [اکثر نسخه] هم که بخبر نخوت آرائی هیمو *

وصول موكب اكبري با بيرام خان قريب بناوردگاه شده بود كه مژدهٔ فتح رسيد - امرای پيش آهنگ بخطابهای مناسب سرفرازي يافتند - عليقلي خان بخطاب خانزماني و اضافهٔ منصب و جاگير بلند مرتبه گرديد - پس ازان در حدود سنبهل اورا فتوحات عظيمه رو داد - و اكثر متمردان آن نواحي را تا لكهنؤ ايل گردانيد - و صاحب ثروت و مال و اسباب و افيال (٢) گشت - و سال سيوم شاهم بيگ ساربان پسر (كه حسن صورت و تناسب اعضا داشت - و بهمين جهت در قورچيان جنت آشياني منسلک بود - و از مدتها خانزمان عشقي كه از طغيان طبيعت بود با وی مي ورزيد) از حضور گريخته نزد مشار اليه رفت - و او شكوه دولت را منظور نداشته بطور خبثاء ماوراء النهر پادشاهم گفته كورنش و تسليم بجا مي آورد - و امثال اين حركات شهرت يافته موجب آن شد كه حكم طلب او صادر گرديد و هرچند از حضور بمواعظ و نصائح در باب انفكاک آن ساربان پسر مناشير صدور يافت اصلا اعتنا نكرد - و اين ابتدا ست كه بر حاشيهٔ خاطر پادشاهي از جانب علي قلي خان غبارے نشست - برخے تيول اورا بمردم تنخواه كردند - او از خود سري و بے آزرمي برسر استبداد آمد (٣) - بيرام خان از بزرگ منشي اغماض كرده بفكرش نيفتاد اما ملا پير محمد خان شرواني (كه وكيل خانخانان و صاحب اختيار سلطنت بود) با خان زمان ناخوشي داشت - سال چهارم تتمهٔ

(٢) نسخهٔ [ا] اقبال (٣) نسخهٔ [ب] اشتداد آمد *

محالات او نيز گرفته بامرای جلاير تن نمود - و او را بجونپور (كه درآن حدود افاغنه باد مخالفت در دماغ فاسد داشتند) نامزد ساخت *

خان زمان برج علي نام نوكر معتبر خود را بعذر خواهي و اصلاح دربار فرستاد - روز اول پير محمد خان (كه در قلعهٔ فيروز آباد مي بود) با برج علي خشونت سركرده آخر گفت كه از برج قلعه بزير اندازند - تا سرش خورد شكست (٢) - خانزمان دانست كه بداند يشان ببهانهٔ شاهم بيگ ميخواهند اورا مستاصل سازند - لاجرم اورا از خود جدا كرده بجونپور شتافت - و آن ملک وسيع را بمحاربات عظيمه نظمے شايسته داد - چون بيرام خان از ميان رفت افغانان آنحدود فرصتے خيال كرده پسر عدلي را بشير شاه مخاطب ساخته بسري برداشتند - و با لشكرے گران و پانصد فيل بر جونپور هجوم آوردند - خانزمان امرای اطراف را جمع كرده عرصهٔ مبارزت آراست غنيم چيره گشته تا كوچهای شهر درآمد - خانزمان از عقب در آمده كار از دست رفته را پيش برد - و هنگامهٔ آنها را پراگنده ساخته غنائم فراوان و فيلان نامي بدست آورد - ليكن ازين فتوح آسماني (كه هديهٔ غيبي بود) بحضور نفرستاده بدو ترفع و استكبار زد - عرش آشياني در ذي القعده سال ششم انتهاض سمت شرقي فرمود - خانزمان در تصبهٔ كره (كه بركنار گنگ است) با برادر خود بهادر خان باستلام

(٢) نسخهٔ [ا چ] خورد و شكست *

عتبهٔ سلطاني رسيده نفائس آن حدود با فيلان نامي پيشكش گذرانيد - و رخصت يافت *

و درين سال فتح خان پتني[۲] و غيره پسر سليم شاه را دستمايهٔ فساد گردانيده در ولايت بهار لشكرے عظيم فراهم كرده محالات خانزمان را بتصرف در آوردند - خانزمان با سائر امرا رفته چون جنگ صف صلاح وقت فديد كناز درياى سون قلعهٔ اساس نهاد و استحكام داده نشست - افغانان بر سرش رسيده در آويختند ناچار فوجها ترتيب داده برآمد - بمجرد تقابل آنها فوج پادشاهي را برداشته درهم نوريدند - خان زمان (كه در پناه ديوار تابو داشت) دل بمرگ نهاده بيكے از بروج قلعه رفته توپے سوداد - بسرنوشت آسماني بفيل حسن‌خان پتني رسيد - و شورش عظيم در لشكر افتاده مردم رو بگريز نهادند - و فتحے (كه در خيال نمي‌گنجيد)[۳] نصيب خانزمان گرديد - چون دنيا حكم باده دارد * * مصرع *

* آنچنان را آنچنان تر ميكند *

خان زمان از نخوت جاه و دولت قدر نعمت و حق ولي نعمت نشناخته سال دهم باتفاق امراى اوزبک علم طغيان بر افراشته با تيولداران آندبار در آويخت - چون صيت وصول موكب پادشاهي قريب شنيد از درياى گنگ گذشته نزديک غازيپور بر نشست عرش آشياني بجونپور رسيده منعم خان خانخانان را بر سر او تعين

(۲) نسخهٔ [ب ج] پني (۳) نسخهٔ [ج] نمي‌گنجد *

فرمود - آن ترک صاف دل از ساده لوحي ضعيف نالي مزورانهٔ او پذيرفته استدعاى صفح جرائمش نمود - و باتفاق خواجه جهان (كه حسب التماس وى از حضور بطمانيت و استمالت شتافته بود) كشتي سواره باهم دريافتند - خان زمان از حيله و تلبيس ملازمت بخود قرارنداده ابراهيم خان را (كه آتسقال اوزبكيه بود) با مادر خود و فيلان نامي روانه ساخت - و مقرر شدكه تا معاودت پادشاهي ازين ديار او از آب گنگ نگذرد - اما آن خود راى خيره روى انتظار مراجعت نكشيده از گنگ گذشت - و شروع بتصرف محالات خود نمود - عرش آشياني بمنعم خان عتاب كرده خود ايلغار فرمود خان زمان ازين‌آگهي خيمه و اسباب گذاشته بدر رفت - و پس ازان از سرنو بخانخانان توسل جسته باستشفاع او مجددا تقصيراتش بخشش يافت - و ميرمرتضى شريفي و مولانا عبدالله مخدوم‌الملک نزد خان‌زمان رفته ندامت او را بتوبه استحكام دادند *

و پس ازان (كه عرش‌آشياني بغابر دفع شورش ميرزا محمد حكيم متوجه لاهور شدند) خان‌زمان (كه نافش بفتنه بريده بودند) باز سر بفساد برداشته خطبه بنام ميرزا محمد حكيم خواند - و سركار اودهه بسكندر خان و ابراهيم خان داده بهادرخان برادر خود را در كره مانكپور در مقابل آصف خان و مجنون خان نگاهداشت - و خود تا ساحل‌گنگ متصرف شده بقنوج آمد - و ميرزا يوسف خان را (كه جاگيردار آنجا بود) در قلعهٔ شيرگڈهه چهار كروهى قنوج محاصره

نمود - ازین اخبار وحشت افزا عرش آشیاني از پنجاب باستعجال بآگره رسیده شرق‌رویه روان شد - خان‌زمان آگهي یافته چون گمان مراجعت پادشاهي بدین سرعت نداشت این‌بیت خواند * بیت *

* سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند *
* که از مشرق بمغرب رفت و یک شب درمیان آمد *

و ناچار از پای قلعه برخاست - و نزد بهادر خان بمانکپور رفته ازانجا در حدود پرگنهٔ سنکرور بدریای گنگ پل بسته عبور نمود پادشاه از قصبهٔ بریاي ایلغار فرموده از گذر مانکپور از آب گنگ فیل سوارة با ده یازده کس گذشت - و با معدودے (که همگي صد سوار بود) نیم کروهی دایرهٔ مخالفان رسیده شب توقف نمود مجنون خان و آصف خان با جمعیت خود (که صفقلا بودند) متواتر خبر مي‌فرستادند - اتفاقا دران شب خان‌زمان و بهادر خان در کمال غفلت ببادهٔ پیمائي اشتغال داشتند - هرکه ایلغار پادشاهي و قرب وصول را میگفت واهي مي‌انگاشتند - صبح دوشنبه غرهٔ ذي الحجه سال (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار مجنون خان بر میمنه و آصف خان بر میسرة جای‌یافته در عرصهٔ قریهٔ سکراول از مضافات آله‌آباد (که بفتحپور موسوم شده) بخان‌زمان رسیدند - پادشاه بر فیل بال‌سندر میرزا کوکه را در عماري نشانده خود بجای فیلبان سوار بود - بابا خان قاقشال در حملهٔ اول مخالف را از جا برداشته تا صف خانزمان برد - یکے از گریختگان بآسیمه سري بر خانزمان خورد - و دستار از

سرش افتاد - بهادر خان بر بابا خان تاخته بهزیمت آورد - پادشاه درین‌وقت بر اسپ سوار شدند - چون کار ناحق‌شناسان بناکامي‌ست بهادر (۲) خان دستگیر گشته فوجش رو بگریز آورد - خانزمان در جاي خود ایستاده استفسار احوال برادر مي‌کرد - که ناگاه تیرے بار رسید - و تیر دیگر باسپش رسیده بزمین آمد - در پیادگي تیر از بدن خود میکشید - که فیلان قول پادشاهي در رسید - سومناتهه فیلبان فیل (۳) نرسنگهه را بقصد او راند - خان زمان گفت من از اعیان سپاهم - مرا زنده پیش پادشاه ببر - که ترا رعایت خواهند کرد - او گفت مثل تو هزار کس بے نام و نشان میگردند - بدخواه پادشاه کشته بهتر - پامال فیل ساخت - چون خان زمان را کس ندانست که چه شد پادشاه در معرکه ایستاده گفت - که هرکه سر مغلے از مخالف بیارد یک اشرفي بگیرد - و هرکه سر هندوستانیئے بیارد یکروپیه - یکے از تاراجیان سرش جدا کرده بود - دیگرے در راه بامید اشرفي ازو گرفته آورد - گویند ازانی نام هندوئے (که صاحب اختیار خان‌زمان بود - و در خیل اسیران ایستاده ملاحظهٔ سرها میکرد) چون چشمش بر سر خان زمان افتاد آن سر را برداشته بر سر خود زد و در پاي سمند دولت پادشاهي انداخت - که سر علي قلي همین است - عرش‌آشیاني از اسپ فرود آمده سجدهٔ شکر کردند

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادر خان درین وقت دستگیر گشته (۳) نسخهٔ [ب] فیل برسنگهه را •

و سر هر دو برادر بآگره و دیگر ممالک فرستادند * * قطعه *

* سر دشمنان تو استغفر الله *
* که خود دشمنان ترا سر نباشد *
* سخن برسر دشمنت قطع کردم *
* که مقطع ازین جای بهتر نباشد *

فتح اکبر مبارک ۹۷۴ * تاریخ یافته اند - و دیگرے گفته * * قطعه *

* قتل علي قلي و بهادر ز جور چرخ *
* جانان مپرس از من بیدل که چون شده *
* جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان *
* آهے ز دل کشید و بگفتا دو خون شده * (۲) ۹۷۵

خان‌زمان از امرای پنج هزاري و صاحب نام و شکوه بود - در همت و جود و سپاهگري و سرداري یکتائي داشت - با آنکه اوزبک بود اما چون در ایران نشو و نما یافته و مادرش نیز ازان جا بوده مذهب امامیه داشت - اصلا تقیه نمیکرد - و موزون طبع بود - سلطان تخلص مي‌نمود *

* خواجه جهان هروی *

خواجه امین الدین محمود مشهور بامینا - در فن سیاق

(۲) این تاریخ یک سال زیادة است اما چون حادثهٔ قتل ایشان در ماه ذی‌الحجه که آخر سنه ۹۷۴ است بوقوع آمده این قدر تفرقه رواست و یمکن که آهے کشیدن، کنایه باشد از اخراج یک بطریق تعمیه *

از سباق فرسان قلمرو حساب بود - خط شکسته را بغایت درست مي‌نوشت - و در کفایت اموال و دیانت محاسبات مو شکافي میکرد در سفر عراق ملتزم رکاب همایوني بود - پس ازان همواره مشمول عواطف پادشاهي گشته چندگاه ببخشیگری شاهزاده محمد اکبر اختصاص یافت - چون سریر فرمانروائي بجلوس اکبري فر و بها گرفت بمنصب هزاري و خطاب خان جهان سرفراز گردید - و مدتها مدار مهمات سلطنت برای رزین او بوده علم استقلال در میدان وزارت هندوستان مي افراشت *

چون عرش آشیاني بجهت اصلاح مقدمات خان زمان شیباني او را بهمراهی منعم خان و مظفر خان در کره مانکپور گذاشته بدار الخلافهٔ آگره مراجعت فرمود پس ازان (که امرا از مهمات آنحدود وا پرداخته در آغاز سال یازدهم متوجه حضور گشتند) مظفر خان از قصبهٔ اٹاوه ایلغار نموده پیشتر بزمین بوس استسعاد یافت - و شرح دو روئی امرا ببیان واضح خاطر نشان نمود خواجه جهان معاتب‌شده مهرکلان پادشاهي (که پیرایهٔ حال و افتخار روزگارش بود) ازو گرفته رخصت سفر حجاز کردند - و باز بوسیلهٔ مقربان درگاه گناه خواجه بخشیده آمد - و در سال نوزدهم سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک (که رایات پادشاهي بکشایش حاجي‌پور و پتنه باهتزاز آمد) خواجه بواسطهٔ انحراف مزاج عنصري در جونپور توقف گزید - چون عرش آشیاني بمعتمانی فتح و نصرت مراجعت

بجونپور نموده متوجه آگره شد روزے درین منازل فیل مست بجانب خواجه دوید - پایش بطناب بند شده افتاد - وحال او بیکبارگي تباه گشت - اوائل شعبان سال مذکور سنه (٩٨٢) نهصد و هشتاد و دو در حوالی اکهنؤ بساط زندگي در پیچید - میرزا بیگ سپهري تخلص (که شاعرے خوش طبع بود) برادر زادهٔ خواجه است - چون سرمایهٔ توکلے بهمرسانیده بود رو از ملازمت تافته منزوي گشت در سنه (٩٨٩) نهصد و هشتاد و نه درگذشت - گویند سپهري بارباب استحقاق پنهاني چیزے میداد - شعر اوست * بیت *

* از تبسم دفع زهر چشم خشم آلود کن *
* کز نمک سازند شیرین چون بود بادام تلخ *

* خان عالم چلمه بیگ *

پسر همدم کوکه است - که کوکلتاش میرزا کامران بود - از یاوري طالع و مساعدت بخت منظور عواطف جنت آشیاني گشته خدمت سفرچي گري داشت - چون در سنه (٩٦٠) نهصد و شصت میرزا کامران را میل کشیده هردو چشم اورا از بینش معزول ساختند میرزا از کنار دریای سنده التماس سفر حجاز نمود - جنت آشیاني بوداع میرزا با جمعے از مخصوصان بمنزل او تشریف ارزاني داشت میرزا بعد لوازم احترام این بیت خواند * بیت *

* کلاه گوشهٔ درویش بر فلک ساید *
* که سایه همچو توشاهے فکند برسر او *

و بعد ازان این بیت بر زبان راند * بیت *

* بر جانم از تو هرچه رسد جای منت است *
* گر ناوک جفا ست و گر خنجر ستم *

پادشاه (که جهان مردمي و مهرباني بود) رقتها فرموده بتودیع پرداخت - و روز دیگر حکم کرد که هرکه از ملازمان میرزا همراهي گزیند منع نیست - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لاف دوستي میزدند ترک آشنائي کردند - بچلمه بیگ کوکه (که بارباب حضور بود) فرمود - که تو همراه میروي - یا پیش ما مي باشي - او باوجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق وفا داري را بر لذات دنیوي مقدم شناخته بعرض رسانید - که لایق (٢) بحال خود چنان مي بینم که درین تاریک روزهای بینوائي و تیره شبهای تنهائي در خدمت میرزا باشم - جنت آشیاني حرف وفاداري اورا بغایت پسندیده با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیده تر بود رخصت داد و آنچه نقد و جنس برای اخراجات میرزا قرار یافته بود حوالهٔ او کرده پیش میرزا فرستاد - و پس از واقعهٔ ناگزیر میرزا بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافته درکمتر زمانے بمنصب سه هزاري و خطاب خانعالم سرمایهٔ افتخار اندوخت *

چون در سال نوزدهم عرش آشیاني باستدعای خانخانان [که داؤد کرراني را (که بدعوی دیار بنگ و بهار علم اشتهار مي افراشت)

(٢) نسخهٔ [ب] لایق خود *

در حصار پٹنه محاصره نموده بود] بحوالی آن ورود فرمود و پس از ملاحظهٔ اطراف قلعه بنظر امعان تسخیر حاجي‌پور را (که آن قلعه ایست محاذی پٹنه - و دریای گنگ بعرض درکروه تخمینا بهزاران جوش و خروش درمیان‌این در شهر میگذرد) از اسباب‌کشایش آن حصار دانسته فرجے بسرکردگی خانعالم تعین نمود او کشتي سواره بالا رویه بجانب دریای گندک رفته با آنکه از فراز قلعه بارش توپ و تفنگ بود از کشتیها برآمده برخش جولاني در آمد - بسیارے ازمخالفان دران هنگامهٔ مردآزما فروشده قلعه مفتوح‌گشت - خانعالم مورد هزاران تحسین و آفرین گردید - و چون در همین سال بنگاله هم (که در تصرف داؤد بود) بے جنگ کشایش یافت و او باوڈیسه رفته دم نخوت میزد خانخانان سپه‌سالار بهرادلی خانعالم باستیصال آن بدخصال بدانحدود رو آورد - بیستم ذی القعده سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو در مقام تکروئي (۲) مضاف اوڈیسه تقابل فئتین روداد - خانعالم از ریعان شباب و افزونی شهامت سررشتهٔ تدبیر گسیخت - و تیز جلوي‌کرده دور تر شتافت - و گروه اوقچي دست بکار برده معرکهٔ زد و خورد شرار افزا شد - خانخانان ازین بےراه روي بر آشفته درشت گویان بعنف برگردانید - و هنوز آن فوج انتظام شایسته نگرفته بود که گوجرخان مقدمة الجیش مخالف (که فیلان تیز رو مردانه را بقطاسهای سیاه و پوست جانوران سباع دندان

(۲) در [بعض نسخه] نکروئي •

و سر و گردن آنها بسته ظرفه رعب و مهابت افزوده بود) رسید اسپان فوج هراول را از دید این اشکال‌بوالعجب روی همت برگشت و هیچ کوشش سودمند نشده زیاده تر سررشتهٔ جمعیت گسیخت خانعالم (که بر اسپ آزمودهٔ بیهراس سوار بود) پای ثبات افشرد و داد مردانگي داده بسیارے را علف تیغ بهادري ساخت - ناگاه اسپ از از زخم شمشیر چراغ پا شد - از سر زین بر زمین آمد - و باز بچستي خود را بر اسپ رسانید - درین اثنا فیلے مست عربده‌ناک رسیده بر زمین انداخت - افغانان هجوم کرده کارش تمام ساختند گویند پیش از جنگ میگفت - چنان بخاطر پرتو مي اندازد که درین نبردگاه جان بسپارم - توقع آنکه شرح جانفشانی مرا بپادشاه عرضه دهند - طبع موزون داشت - شعر میگفت - همدمي تخلص میکرد - این قطعهٔ مشهور ازوست * قطعه *

* اے که کردي بهرزه ریش سفید *
* یک بیک میکني ز بهر نمود *
* بزیان دادهٔ جواني را *
* ریش کندن کنون ندارد سود *

* خانخانان منعم بیگ *

از عمدهای دولت جنت‌آشیاني ست - پدرش بیرم (۲) بیگ نام داشت - هنگامیکه زمانه طرح ناکامي ریخت جولانگاے جز ولایت

(۲) نسخهٔ [ج] میرم بیگ •

سند بنظر همايوني نيامد - روزے چند سايهٔ وصول بحوالي بهكر انداخت - و ازانجا برخاسته قلعهٔ سيهوان[۲] را محاصره نمود - ميرزا شاه حسين حاكم ثقه پيش آمده بانسداد طرق و بازداشت رسد غله پرداخت - اكثر عمدها بے رخصت بدر زدند - منعم‌خان[۳] (كه سركردهٔ همه بود) نيز خواست خود را با فضيل بيگ برادرش بكناره كشد پادشاه از روی احتياط اورا مقيد فرمود - و هرچند در سفر عراق ملتزم ركاب همايوني نبود اما بعد معاودت از ايران ديار همواره در قرب و منزلت مي افزود - او هم مراتب دولتخواهي پاس ميداشت - زمانے [كه جنت‌آشياني باستطلاع و استشراف احوال بيرام خان (كه سخن چينان حسد كيش از خود غرضي خلاف واقع وا نموده بودند) متوجه قندهار شده در حين مراجعت خواستند ايالت آنجا بمنعم خان نامزد نمايند] او عرض نمود كه چون يورش هندوستان پيش‌نهاد خاطر است تغير و تبديل اين هنگام باعث تفرقهٔ لشكراست - بعد از فتح مقتضاي وقت بعمل خواهد آمد - لهذا قندهار بر بيرام خان بحال ماند - در همان ايام سال (۹۶۱) نهصد و شصت و يک در كابل باتاليقي شاهزاده محمد اكبر امتياز اندوخته در ازاي اين عطيه جشنے آراست - و پيشكشهاي لايق گذرانيد - چون در آخر همين سال بتسخير هندوستان انتهاض الويهٔ همايوني واقع شده شاهزاده محمد حكيم را (كه يک ساله بود) در كابل گذاشته

(۲) نسخهٔ [ب ج] سهوان (۳) نسخهٔ [ج] كه سرگروه بوهمه بود *

جميع مهمات آن ولايت برای رزين خان مذكور مفوض گرديد - او مدتها فراهم آور پراگندگيهای آن ولايت بود - در هنگامے (كه خاطر عرش‌آشياني از بيرام خان منحرف‌شد) حسب‌الطلب در ذی‌الحجه سنه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت هجري سال پنجم جلوس در منزل لودهيانه[۲] (كه پادشاه در تعاقب بيرام خان بودند) شرف ملازمت دريافته بمنصب وكالت و خطاب خانخانائي سر افتخار برافراخت و در سال هفتم (كه اتكه خان بتيغ بے اعتدالي ادهم خان شهادت يافت) منعم خان (كه در خفيه مغوي بود) مغلوب واهمه شده فرار نمود - عرش‌آشياني اشرف‌خان مير منشي را فرستاد - كه باستمالت و طمانيفت كوشيده برگردانيد - روزے چند نگذشته كه باز بهمان توهم بعزيمت كابل از آگره بدر زده راه دامن كوه گرفت - و بعد تكاپوی شش روزه در پرگنهٔ سرور (كه بجاگير مير محمود منشي بود) اتفاق عبور افتاد - عامل آنجا آثار خوف از ناصيهٔ احوالش دريافته خواهي نخواهي مقيد ساخت - چون دران نواحي سيد محمود خان بارهه (كه از امراي عظام بود) نيز جاگير داشت ازين قضيه مطلع شده معلوم كرد كه خانخانان است - وقت را مغتنم دانسته آداب مردمي بتقديم رسانيد - و باعزاز تمام بملازمت پادشاهي آورد عرش‌آشياني بدستور سابق بمنصب وكالت اختصاص بخشيد - چون پسرش غني خان (كه از جانب پدر بنظم و نسق كابل مي‌پرداخت)

(۲) در [اكثر نسخه] لودهانه *

از مستي جواني و رياست و بد مصاحبي سود خود بزيان ديگران انديشيده به ستيزه كاري نشست و باحوال ميرزا محمد حكيم هم تفقدے نميكرد ناچار ماه جوجک (۲) بيگم والدهٔ ميرزا و هواخواهانش باتفاق فضيل بيگ كور و ابوالفتح پسرش (كه از حكومت برادر زاده پيوسته پيچ و تابے داشت) كمر همت بسته در وقتيكه غني خان از سير فاليز برگشته مي‌آمد دروازهٔ شهر بر رويش بستند - او چون ديد (كه سعي پيشرفت نيست - و احتمال دستگير شدن‌است) دل از كابل برداشته راه هندوستان گرفت - بيگم وكالت ميرزا نامزد فضيل بيگ ساخته پسرش را نائب قرار داد - و تقسيم جاگير و تجويز خطابهاى عمده بميان آورد - و پس از چندے بستم نيرنگهاى ابوالفتح از جا رفته باتفاق شاه ولي و غيره كارش در مستي بانجام رسانيده فضيل بيگ را نيز گرفته كشت *

چون برهم زدگي كابل بعرش آشياني رسيد منعم خان‌را (كه مشتاق آنديار بود) اتاليق ميرزا محمد حكيم نموده در سال هشتم با فوجے شايسته بطريق كمك رخصت فرمود - كه هم انتقام پسر كشد و هم تدارك خرابيها نمايد - منعم خان هسابے از كابليان برنداشته بے‌آنكه كمك ملحق شود باستعجال روانه شد - بيگم (كه ولي انكه را باستشمام غدرے بعدم آباد فرستاده حيدر قاسم كوه بر را وكيل قرار داده خود بتمشيت امور مي پرداخت) باستماع اين خبر

(۲) در [بعض نسخه] چرچک *

مردم از اطراف جمع كرده با ميرزا بعزم رزم برآمد- و متصل جلال‌آباد تلاقي فريقين شد - شكست بر منعم خان افتاده اسباب و اثاثهٔ امارت بغارت داده از انديشناكي غنيم هيچ جا توقف مناسب نديده بملک گكهران درآمد - و عرض داشت نمود - كه روى آمدن حضور ندارم - يا رخصت مكه شود - يا درين ضلع جاگير مرحمت گردد كه سامان خود درست كرده بملازمت رسم - عرش آشياني از كمال قدرداني جاگيرهاى هند بحال داشته بحضور طلبيد - او مجددا بعواطف بيكران پادشاهي اختصاص يافته مدتها بحراست دارالخلافهٔ آگره مي پرداخت - چون در سال دوازدهم خانزمان و بهادر خان بجزاي كردار رسيدند تعلقهٔ هر دو برادر از جونپور تا كنار آب چوسا بدو تفويض يافت *

خانخانان در همين‌سال بحسن تدبير و كارداني با سليمان‌كرراني حاكم بنگاله و بهار طرح آشتي انداخته سكه و خطبهٔ پادشاهي در ولايت بنگاله نيز مقرر نمود- او از امراى سليم شاهي بود هنگاميكه بنگاله بدست شيرشاه افتاد حكومت آنجا بمحمد خان نامي (كه قرابت قريبه داشت) سپرد - پس از ارتحال سليم شاه او برياست عامه سر برآورده درگذشت - پسرش بهادرخان خطبه و سكهٔ آنجا بنام خود كرد - و عدلي مشهور را (كه دعوى سلطنت هندوستان ميكرد) بجنگ كشت - و پس از مدتے بمرگ طبعي (۲)

(۲) يا طبيعي باشد *

درگذشت - برادر خردش جلال الدین قائم مقام او گردید - تاج خان کرراني (که با برادران از عدلي گریخته به بنگاله اقامت نموده بود) گاهے با او مخالفت و گاهے موافقت میکرد - چون او نیز بعدم فرشد ریاست بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت - و بعد ازو ببرادرش سلیمان خان منتقل گشت *

پس از صلح خانخانان اوڈیسه نیز برگرفته راجهٔ آنجا را بغدر کشت - و در سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه رخت هستي بربست پسر کلانش بایزید جا نشین شده از زیاده سري خطبهٔ آندیار بنام خود ساخت - خانخانان را با او بر سر بهار پرخاشها روداد - چون از نخوت و استکبار با اعیان آن مملکت در مقام سخت گیري آمد هانسو پسر عماد (که عمزاده و دامادش میشد) ازو رنجیده برخے را بران داشت که اورا از هم گذرانیدند - لودي خان (که نفس ناطقهٔ آن ولایت بود) پسر خرد سلیمان داؤد نام را بسري برداشت و هانسوی مذکور را بقتل رسانید - گوجر خان کرراني (که میر شمشیر خود را میگرفت) در صوبهٔ بهار پسر بایزید را بکلاني بر آورده باهم مخالفت کردند - لودي با لشکر فراوان از بنگاله بقصد بهار روانه گشته بمکر و تزویر گوجر را ایل خود ساخت *

و چون خانخانان بر طبق حکم والا بتسخیر ولایت بهار کمر بسته از دریای سون گذشت داؤد بنابرتوهمے که از لودي بهم رسانیده بود او را از میان برداشته در قلعهٔ پٹنه متحصن گردید - پس از امداد

محاصره عرش آشیاني حسب التماس خانخانان در سال نوزدهم سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو از آگره برکشتیهای کلان (که بتازگي ترتیب یافته بود) شرق رویه بدریا نوردي در آمدند - با آنکه در راه لختے کشتیها طوفاني شده فرو رفت در دو ماه و هشت روز ورود رایات پادشاهي بسواد پٹنه گردید - گویند چون پادشاه بتعجیل متوجه پٹنه گردید در گنگداس پور (۲) بسید میرک اصفهاني جفري باستکشاف مستقبل احوال امر نمود - او کتاب جفر طلبیده این بیت استخراج کرد * * بیت *

* بزودي اکبر از بخت همایون *
* برد ملک از کف داؤد بیرون *

عرش آشیاني گرفتن حاجي پور را (که آن روی آب گنگ مقابل پٹنه واقع شده) موقوف علیه فتح پٹنه دانسته اهتمام بتسخیر آن نمود پس از کشایش آن داؤد سراسیمه شده براه دریا بنگاله رویه فرار گزید - اکثر سپاهش در گریختن بقتل رسیده پٹنه با غنائم موفوره بتصرف در آمد * فتح بلاد پٹنه * ۹۸۲ تاریخ است *

خانخانان پس ازین فتح به تیولداری بهار کامیاب گشته با بیست هزار سوار بکشایش بنگاله و مالش داؤد دستوري یافت افغانان از رعب و تسلط عساکر منصوره همت بای داده بے جنگ و جدل مکانهای مستحکم گذاشته بدر میزدند - خانخانان هر جا را

(۲) نسخهٔ [ج] کنک راس پور *

استحکام داده پیش روانه میشد - تا آنکه داؤد بجانب اوڈیسه گریخت - آن خان (۲) سپه سالار فوج بسرگردگی محمد قلي خان برلاس بدنبال او تعیل نموده خود بتانده (که مرکز بنگاله است) درآمده بانتظام ملک پرداخت - کار پردازان حضور عوض جاگیر بهار در بنگاله تنخواه نمودند - و چون داؤد مابین بنگاله و اوڈیسه در استحکام مداخل اهتمام نموده اقامت گزید و محمد قلي خان برلاس (که درتعاقب بود) رخت هستي بربست خانخانان بصوابدید راجه تودرمل خود از تانده متوجه شد - درهمین سال بین الفریقین محاربهٔ عظیم پیوست - گوجر (۳) (که مقدمهٔ مخالف بود) هوادل و تول را برداشته متفرق ساخت - کسے از ملازمان خانخانان توفیق نیکو خدمتي و ثبات پائي نیافت - مگر خود با معدودے بقاموس درستي زخمهاي مردانه خورد - چنانچه پیوسته میگفت که اگرچه زخم سر به شد اما به بینائي نقصان رسید - و جراحت گردن اندمال یافت - اما آنقدر توانائي نیست که عقب توانم دید و از زخم درش دست چنانچه باید بسر نمي‌رسد - و با چنین زخمهای عنیف نمیخواست برگردد - هوا خواهان عنان گرفته برآوردند - گوجر درمعرکه قرار فتح بخود داده بلند میگفت که کار خانخانان باتمام رسید - دیگر امتداد (۴) درجنگ چیست

(۲) نسخهٔ [ب] آنجا سپهسالار (۳) در [بعض نسخه] که در مقدمهٔ
(۴) نسخهٔ [ج] امتداد جنگ ه

و آهسته میگفت با وصف فیروزي خاطر نمیشگفد - که ناگاه تیرے بار رسیده در گذشت - داؤد (که در مقابلهٔ راجه تودرمل بود) هراس بخود راه داده آوارهٔ دشت ادبار شد - خانخانان پس از چندان نا امیدي بچنین فتح شگرف ارجمندي یافته راجه را با شاهم خان جلایر بتکاپشي تعین کرده خود هم با آنکه زخمها اندمال نیافته بود روان شد - داؤد در قلعهٔ کنک اڈیسه رفته متحصن گردید و آخرالامر بدر لابه و چاپلوسي زده عهد و پیمان درمیان آورد - و بشرط قبول نوکري پادشاهي ملتمات قرار یافت - خانخانان غرهٔ محرم سنهٔ (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه بزم مصالحت ترتیب داده بانواع آرایش (که حیرت افزاي نظارگیان بود) جشن آرا گردید - اعیان دولت باستقبال شتافته داؤد را آوردند - خانخانان تا سر کلیم پذیره گشته گرمجوشیها نمود - او شمشیر خود کشوده گذاشت - یعني از سر سپاهگري برآمدم - و خود را بخدمت درگاه پادشاهي سپردم تا بدانچه مصلحت دید ارکان خلافت باشد بجا آرند - و صاحب طبقات اکبري گوید که داؤد شمشیر را گذاشته بخانخانان گفت که هرگاه بمثل شما عزیزان زخم رسد از سپاهگري من بیزارم *

بالجمله خانخانان شمشیرش را بملازمان خود سپرده پس از زمانے از جانب عتبهٔ سلطنت خلعتے والا داده کمر شمشیر مرصع حمائل ساخت - و گفت که ما کمر شما را بخدمت پادشاه مي‌بندیم برخے محال اڈیسه بتیول او مقرر داشته شیخ محمد برادر زاده اش را

همراه گرفته معاودت نمود - و درین وقت خانخانان شهر گور را (که در زمان پیش دار الملک بنگاله بود) مستقر گردانید - بجهت آنکه گهوزاگهات (که چشمه زای فتنه اندوزان است) نزدیک است غبار شورش آن حدود یکبارگي فرو نشیند - و نیز این جای دلکشا (که قلعهٔ شکرف و عمارات سترگ دارد) تعمیر پذیرد - غافل ازین که بتداول روزگار و خرابی عمارات هوای آنجا خواص سمیت اکتساب نموده - خاصه در زمان سپري شدن موسم باران - که در اکثر بلاد بنگاله آب گردش شود - هرچند شناسندگان آن مرز گفتند مفید نیفتاد با آنکه سیزده امیر نامی عمده (مثل اشرف خان و حاجي محمد خان سیستاني) و بسیارے از اوساط و عوام بر بستر نیستي غنودند چون بر خلاف رای مردم اندیشیده بود عبرت نمیگرفت - پس ازانکه این بلیه از اندازه در گذشت در چاره گري شده شورش جنید کررانی را (که در صوبهٔ بهار برخاسته بود) دست‌آویز ساخته برآمد - چون بتانده رسید باندک بیماري سال بیستم سنه مذکور که (۹۸۳) نهصد و هشتاد وسه هجري بود پیمانهٔ حیاتش لبریز گشت *

عجب از سخن نشنوی این کهنه مدبر روزگار - با همه تجربه و پاس مراتب جهالت ترکانه بکار برده دستے بتوکل عام پسند زد و جهانے را در گرداب فنا انداخت - توکل خاصان بارگاه تحقیق آنست که حفظ مراسم تدبیر بر فروغ خرد (که کارساز عالم اسباب است) داشته کارسازی آنرا دایزد بیچون حواله کنند - نه بآن عقل

مواب اندیش و اسباب ظاهر - اگر خروج از ربا مکروه داشته اند ولوج هم بدان ممنوع است *

خانخانان از اعاظم امرای پنجهزاري و سپه سالار اکبري ست بمراتب سرداري و سپه کشي شناسا و بمراسم بزم و رزم دانا بود مدت چهارده سال در امیرالامرائي و سپه سالاري گذرانید - چون اولاد نداشت اموال فاطق و صامت او در سرکار والا ضبط گردید سابق گذشت که غني خان پسرش با هزاران یاس و حسرت از کابل برگشته بهندوستان مي آمد - چون در راه بپدر ملحق گردید خانخانان بناخوشي که ازو داشت باخراجش پرداخت - او بهزیمت تسمت نزد عادل شاه بیجاپوري رفته روزے چند بسر برده مسافر ملک فنا گردید - از ابنیهٔ خانخانان (که بمرور دهور و مضی ایام یادگار خواهد ماند) پل جونپور است - که * صراط المستقیم * ۹۸۱ تاریخ آنست - و از اعاظم جسور ممالک محروسه است *

* خان جهان حسین قلی بیگ *

خواهرزادهٔ بیرام خان خانخانان است - پدرش ولي‌بیگ ذوالقدر در زمان دولت خان مزبور بجاگیر عمده و اعتبار بلند بر جمیع اُمرا تفوق و برتري مینمود - در جنگ قصبهٔ دکدار جالندهر (که مابین بیرام خان و شمس‌الدین خان اتکه واقع شد) زخمها برداشته دستگیر گردید - و بهمان جروح مولم در گذشت - عرش آشیاني (که همه شورش و آشوب مزاج بیرام خان از اغوای او میدانستند)

سرش را بریده بمملکت شرقیه فرستادند - حسین قلي بیگ (که باصابت رای و متانت خرد اتصاف داشت) خانخانان در ایام انحراف مزاج پادشاهي مصحوب او اسباب و ادرات امارت خود را از میوات بحضور فرستاد - که شاید در لباس نیازمندي وضعیف‌نالي کاری تواند ساخت - در همان اثنا رکضت خانخانان به پنجاب (که مصرّح بغي و فساد بود) پیدائي گرفت - او را بنابر مصلحت حوالهٔ آصف خان عبدالمجید (که بحکومت دهلي امتیاز یافته بود) کردند - که آدمیانه نگاهدارد - و گزندے نرساند - پس از انقضای قضیهٔ بیرام خان مشارالیه رهائي یافته همواره باندازهٔ خدمت واخلاص مشمول عواطف میبود - در سال هشتم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک (که میرزا شرف الدین حسین احراري بے جهت از حضور فرار نمود) عرش آشیاني حسین قلي بیگ را بخطاب خاني و تیولداری اجمیر و ناگور از تغیر میرزا اعتبارافزوده بتعاقب نامزد کردند - و چون میرزا جنگ نا کرده از ممالک محروسه بدر رفت حسین قلي خان بے تعب و مشقت آن مملکت را متصرف گشته از قرار واقع به بندوبست پرداخت - و قلعهٔ جودهپور را (که مسکن و مقر رای مالدیو است - و او بمزیت جاه و افزونی نوکر از سائر راجهای هند امتیاز داشته - و بعد از انتقال او پسر خردش چندر سین جانشین بود) در اندک زمانے مفتوح ساخت و در ایام محاصرهٔ چیتور در تعاقب رانا اردی سنگهه مساعی فراوان

بظهور آورد - و مورد آفرین و تحسین گردید *

چون سال سیزدهم امرای انگه خیل از پنجاب حضور طلب شدند حکومت آندیار (که از اعاظم ممالک پادشاهي ست) بحسین قلي خان تفویض یافت - اما بنابر پیش آمد مهم رنتهپور جدائي نگزیده بلزوم رکاب فتح انتساب مباهات مي‌اندوخت - پس از کشایش آن قلعهٔ متین چون دارالخلافهٔ آگره مهبط الویهٔ ظفر طراز گردید بمحال متعلقه رخصت یافت - و در سال هفدهم بعزیمت تسخیر قلعهٔ نگرکوت (که در تصرف راجه جیچند بود - و بعد حبس او پسرش بدیچند خود را در مقام پدر داشته و اورا مرده انگاشته بسرکشي در آمده) حسب الحکم انتهاض نمود - چون قریب بدهمتهري رسید جنو (۲) نام ضابط آنجا بقرابت جیچند متوهم گشته خود را بکنار کشید - لیکن وکلا فرستاده متعهد راهداري شد خان جمعے از ملازمان خود را برسم تهانه‌داري در موضعیکه برسر راه واقع بود گذاشته پیشتر متوجه گردید - چون بقلعهٔ کوتله رسید (که در ارتفاع بفلک دعوی همسري مینمود) توپ‌چند از بالای کوهے (که محاذی قلعه بود) سر داده هوش از محصوران ربود - آنها وقت شب راه گریز پیش گرفتند - ازانجا (که این قلعه سابقا بواجه انمچند راجهٔ گوالیار تعلق داشت - و راجه رامچند جد جیچند آنرا بزبردستي گرفته بود) براجهٔ گوالیاري (که از اولاد انمچند بود) سپرده تهانهٔ خود

(۲) نسخهٔ [ب] خبو نام (۳) نسخهٔ [ب] انمچند ونسخهٔ [ج] آنمچند

برنشاند - و چون پیشتر تشابک اشجار بمرتبهٔ بود (که عبور موکب بدشواري ميشد) حشرے را بجنگل بري برگماشته هر روز بقدر ميسور راه مي‌پيمود - اوائل رجب سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد حوالی نگرکوت مخيم فوج منصوره گرديد - و در صدمهٔ اولی حصار بهون (که بتخانهٔ مهامائی آنجاست) بتصرف درآمد - و جمع غفير از راجپوتيه و براهمه (که بقصد ثواب قدم ثبات افشرده بودند) بدارالبوار شتافتند - و پس ازان شهر بند بيرون نگرکوت نيز بدست آمده ساباط و سرکوب طرح انداختند- و هر روز بتوپ‌اندازي در انهدام عمارات و اعدام جانداران ميکوشيدند - چنانچه در وقت (۲) طعام خوردن راجه بديچند توپ کلان سردادند - که قريب هشتاد کس در زير ديوار بگو هلاک فرو رفتند *

بالجمله کار قلعه نزديک بانجام رسيده‌بود (۳) که ناگاه آشوب آمدآمد ميرزايان باغيه ابراهيم حسين ميرزا و مسعود ميرزا ولايت پنجاب را بر شورانيد - و غلاي تمام نيز در لشکر پيدا شد - ناچار حسين قلي خان بپيشکش پنج‌من طلا و اقمشهٔ بسيار بصلح گرائيده در پيش خانهٔ راجه چيچند مسجدے طرح انداخته در دو روز پيشطاق بر آوردند روز جمعه اواسط شوال سنه مذکور خطبهٔ پادشاهي خوانده حسين قلي خان ازانجا برخاست - و باتفاق اسمٰعيل قلي خان و ميرزا يوسف خان رضوي بدنبال فيهٔ باغيه شتاب آورد - و در قصبهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] روزے در وقت (۳) نسخهٔ [ج] رسانيده بود *

تلنبه (۳) چهل کروهی ملتان بيخبر بر سر آنها رسيده بين‌الفريقين جنگ پيوست - ابراهيم حسين شکست خورده بملتان فرار نمود و مسعود حسين با چندے همراهان گرفتار گشت - حسين قلي خان در سال هيزدهم سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و يک (که عرش‌آشياني از فتح گجرات معاودت باگره نمود - و امرا از اطراف و جوانب بتهنيت فراهم آمدند) بحضور رسيده مسعود حسين را چشم دوخته و ديگر اُساري را در پوستهاي گاو (که شاخها ازان جدا نساخته بودند) در آورد - و بهيئتے غريب از نظر گذرانيد - پادشاه از فرط کرم و مروت چشم ميرزا کشوده اکثرے را جان‌بخشي فرمودند - و حسين قلي خان بمنصب عمده و خطاب خانجهاني (که درين سلطنت بعد از خانخاناني زياده برين خطاب نيست) لواي بلندنامي بر افراخت - و چون ميرزا سليمان والی بدخشان از تسلط ميرزا شاهرخ پسرزادهٔ خود پناه بدرگاه اکبري آورد بخان‌جهان حکم والا شرف نفاذ گرفت - که با فوج جرار صوبهٔ پنجاب بهمراهی ميرزا ببدخشان شتافته آن ديرين حکومت را بر مسند ايالت آن ديار متمکن سازد - درين اثنا سال بيستم سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه منعم خان خانخانان صوبه‌دار بنگاله وديعت حيات سپرد - و اختلال عظيم دران ملک پديد آمد - امرای کمکي از سمّيت هوا (که دران ولايت بهم رسيده) بيمناک گشته و استيلای (۳) داؤد افغان

(۲) نسخهٔ [ب] تلنبه (۳) در [اکثر نسخه] و بسبب استيلاي *

(که دعوی ریاست آن مرز و بوم میکرد - و دریذولا نقض عهد نموده بتازگي سر بشورش برداشت) سرباري شده یک دفعه مکانها گذاشته ازان مملکت برآمدند - ازانجا (که اهم را بر مهم گزیدن عمده قانون جهانداري ست) پادشاه خانجهان را بسرعت از پنجاب طلب حضور نموده بصوبه‌داری بنگاله نامزد فرمودند - و راجه تودرمل را (که بشجاعت و کاردانی اتصاف داشت - و دران صوبه کارهای نمایان کرده بود) همراه ساختند - امرای بنگاله در حوالی بهاگلپور بهار بخانجهان بر خورده بعضے بعذر بد هوائي از معاونت تقاعد نمودند و برخے اختلاف مذهب را تقریب کرده بهرزه گوئي در آمدند خان جهان (که کهنه سردارے مزاج گرفتهٔ پی بر کرده بود) از جا نرفت - و بدلاسا و دلدهي پرداخته بهیئت مجموعي راهي گشت و با آنکه اکثر الوس چغتائي بودند و بسردارئ تزلباش تن نه نمیگشتند گذهي را (که دروازهٔ بنگاله است) بانداک سعي مستخلص ساخته تا تانده ملک از دست رفته را بتصرف آورد - و بحسن تدبیر در گرد آوری پراگندگیها کوشید - داؤد خان کرراني آنک محل را مستحکم ساخته در مقابل عساکر پادشاهي نشست - هر روز جنگ میشد - و آویزش رومیداد - هرچند خانجهان و راجه تودرمل کوشش فراوان بجا مي‌آوردند از کم همتیهای مردم کار پیش نمیرفت روزے خواجه عبدالله نقشبندي با برخے از ملازمان از هوچال خود پیشترک رفته طلبگار نبرد شد - جمعے انبوه از مخالف در عرصهٔ پیکار

پیشدستي نمودند - همراهان رفاقت نگزیده - خواجه از نجابت ذاتي پاي‌جلادت افشرد - و نقد جان درباخت - چون این‌خبر بعرش‌آشیاني رسید متاسف گشته بمظفرخان صوبه‌دار بهار فرمان واجب الاذعان ترتیم یافت - که زود با جاگیرداران آن‌حدود بفوج بنگاله پیوندد همین که در سال (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار مظفرخان با سپاه صوبهٔ بهار ضمیمه گردید خان‌جهان بتسویهٔ صفوف پرداخته معرکه آرا گشت - اتفاقا شبیکه ابستن صبح فیروزي بود توپے از لشکر پادشاهي بر چهار پائیے (که جنید کرراني عم داؤد غنوده بود) رسید - و از مصادمهٔ پایه (۲) ران او خورد گشت - بعد ازان (که آویزشهای سخت زنگ زداي جوهر مردانگي گردید) کالا پهاڑ سردار میمنهٔ مخالف زخمي رو بفرار آورد - و هنوز جنگ بقول نرسیده که سنگ تفرقه در جمعیت غنیم افتاد - افغانان دل بای داده سراسیمهٔ دشت هزیمت گشتند - و بسیارے بتعاقب بهادران علف تیغ بیدریغ شدند - داؤد میخواست بطرفے بدر زند - در خلاے اسپش پای‌بند شده دستگیر گردید - چون پیش خان‌جهان آوردند ازو پرسید که پیمان بستن و سوگند خوردن با خانخانان چه شد - از بےآزرمي جواب داد - که آن پیوندے بود زباني - تا داستان درستي سرائیده عهد تازه اساس یابد - خانجهان فرمود تا اورا از گرانباری سر شوریده مغز سبکسار گردانند - و همان زمان سرش بسید عبدالله خان داده روانهٔ حضور

(۲) نسخهٔ [ا ج] مصادمه تا بران او *

ساخت - اورا پادشاه بر اسب بام نزد خانجهان فرستاده بود - که هم مژدهٔ فتح راجه مانسنگهه کچهواهه (که با رانا نزد کوکنده نبرد آرا گشته لوای چیره دستي افراشت) و هم نوید نهضت موکب پادشاهي بامرای دیار شرقي رساند - اتفاقا وقت رخصت فرموده بودند چنانچه ایں مژده میبري ازان طرف نیز بشارت کشایش بنگاله خواهي آورد - سید عبد الله خان در یازده روز هنگامے (که پادشاه از فتحپور بعزیمت یورش آن مملکت برآمده بود) رسیده سر آن فتنه سگال را در جلو خانه انداخت - غریو از عالمیان برخاست و فتحنامها باطراف قلمي شد - خانجهان پس ازیں فتح نمایان راجه تودرمل را روانهٔ حضور نموده خود بصوب سانکانون (که زه و زاد داؤد دران حدود بود) لشکر کشید - جمشید خاصه خیل او بآویزش درآمده سترگ هزیمت یافت - و مادر داؤد با منتسبان خود روی نیاز آورد - و آن ملک (که از قدیم آنرا بلغاک خانه نامند - یعني از شورش بدگوهران آن سرزمین هیچ گاه خالي نباشد) بنیروی همت و مردانگی خانجهان از سرنو بحیطهٔ ضبط درآمده مورد امن و عافیت گردید - راجه مالگوسائیں زمیندار ولایت کوچ نیز فرمان پذیر گشت - خانجهان پیشکش از نفائس آنجا با پنجاه و چهار فیل نامور ارسال حضور داشت - چون بعضے افغانان بولایت بهائي شورش افزا بودند و عیسی زمیندار آنجا سرتابي مي‌ورزید در سال بیست و سوم روی بدان صوب آورده لشکرے پیش فرستاد - پس از آویزش

سخت عیسی شکست خورده راه گریز سپرد - و افغانان زینهاري گشتند - خان جهان مقضي المرام معاودت نموده بصحت پور (که در حوالی ثانده شهرے اساس نهاده بود) پیوسته عشرت و کامراني بر افراشت - چون انجام هر نشاطے باندوهے سرشته اند و آخر هر کمالے بزوالے پیوسته *

* بیت *

* نیکو نبود هیچ مرادے بکمال *

* چون صفحه تمام شد ورق برگردد *

خان جهان در کمتر زمانے بر بستر رنجوري افتاده یک و نیم ماه کشید - هندي پزشکان نافهمیده دواها بکار بردند - در همین سال سنه (٩٨٦) نهصد و هشتاد و شش رخت هستي بر بست - از امرای پنجهزاری اکبري سه - پسرش رضا قلي سال چهل و هفتم اکبري بمنصب پانصدي سه صد سوار سرفراز گردید *

* خواجه شاه منصور شیرازي *

ابتدا در ملازمان اکبري اختصاص داشته بمشرفي خوشنویسی خانه مامور بود - مظفر خان دیوان در مقام بے التفاتي شده بمهمات او پیچید - روزے با مظفر خان آویزش زباني کرده بودن خود متعذر دیده حرمان‌گرا شد - پس از ناکامي بجونپور رفته از رشادتیکه داشت دیوان خانزمان گردید - و بعد ازو بمنعم خان خانخانان پیوست و رتق و فتق مهمات او پیش‌گرفت - چون روزگار سپه سالار سپري شد راجه تودرمل بجهت محاسبات سرکار مقید و مسلسل ساخت

لزانجا (که در ایام دیوانی خانخانان بجهت مهم سازی او بدربار آمده از ادای سخن نویسندگی و سنجیدگی او با کاردانی و معامله فهمی معلوم عرش آشیانی شده بود) بے وسیلهٔ غیرے در سال بیست و یکم سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه (۲) خواجه را مشمول عنایت ساخته بخدمت وزارت سر بلند فرمود - خواجه بفراست درست و دانش رسا کار(ها) را بهین رونقے داده کهنه معاملات را منقح ساخت - و چون ضابطه آن بود (که هر سال برخے کاردانان راستي منش بآوردن تفصیل هر ناحیه و پرگنه تعین گشته سال بسال دستور العملے در ادای حقوق دیواني از روی آن قرار گرفتے) پس ازانکه ممالک محروسه وسعت پذیرفت بدین نمط کار بدشواري کشید - چه آن نگاشتها بتفاوت رسیدے - و سپاه و رعیت گزند یافته خواهش باقي و فاضل شورش افزودے - و هم نرخ واقعي گذارش نمي یافت - لهذا خواجه در سال بیست و چهارم جلال ده سالهٔ هر پرگنه از مراتب کشت و کار وارزش و نرخ شناخته دهم بخش را مال هرسال قرارداده گزین نسخهٔ انتظام داد - و درهمین سال باستصواب خواجه فتحت آباد هندوستان (که هنوز اوڈیسه و کشمیر و تٹّهه و دکن مفتوح نگشته بود) بدوازده بخش شایسته قسمت پذیرفت - و هر بخش را صوبه نامیده سپه سالار و دیوان و بخشي و میر عدل و صدر و کوتوال و میر بحر و واقعه نویس نامزد شدند *

(۲) نسخهٔ [ج] هشتاد خواجه را *

و چون خواجه در دقت و جزرسي و کفایت اندوزي و سخت گیري ید طولی داشت در سال بیست و پنجم (۲) درصدد بازیافت مطالبهای پیشین شده - بنابر آنکه هوای ولایت بنگاله با سپ تاساز بود سپاه آنجا را علوفهٔ ده بیست و سپاه بهار را ده پانزده افزوده بودند خواجه با آنهمه سخن سنجي و دقیقه یابي از هنگام نشناسي و قباحت نا فهمي وقت مدارا را از ادان گرفت و گیر فرق نکرد و ندانست که درین وقت (که سپاه در یساق دور دست گرم جانفشاني ست) سزاوار رعایت و افزوني ست - که کاهش و کمي بنگاله را ده پانزده و بهار را ده دوازده قرار داده جهت باز خواست مظفرخان احکام برنوشت - او (که از دیواني جسپه سالاري رسیده بود) حساب را از سر سال برگرفته طلبگار فراوان بر شد - امرای بهار و بنگاله ازین کفایت بے محل و باز خواستهای بیجا یکدفعه راه بیوفائي گزیده سر بشورش برداشتند - چه فسادها که برنخاست - و چه خونها که ریخته نشد - راجه تودرمل (که بعناد همچشمي و هم پیشگي منتهز قابو بود) دریاوقت بعرض رسانید - که وزیر باید براستي گردآوری مال نموده در نگاهداشت ملازمان دیده وري بکار برد و از بایست وقت در نگذشته بر داد و ستد درد رشتي و نرمي میانه روي گزیند - نه که مستوفي بود - که بدقت مزاجي جز باقي کشیدن و مال افزودن کارے نداشته باشد *

(۲) نسخهٔ [ج] پیش شده *

از طبقات ظاهر میگردد - که راجه تودرمل از ولایت شرقیه عرضي نموده بود - که معصوم خان فرنخودي را بانواع تدبیر و مدارا همراه دارد - خواجه شاه منصور بوی خطوط درشت نوشته - و زر بسیار بر ذمه اش بر آورده - و همچنین بترسون محمد خان که ازامرای کبار و سرداری لشکر بنام او بود - درین وقت (که صد امیدواري باید داد) تهدید چه لازم بود - لهذا پادشاه خواجه را عزل نموده بشاه قلي خان محرم چند روز حواله کردند - اما چون خیرخواهي و دماغ سوزی او ذهن نشین شده بود مجددا بعنایت خلعت وزارت قامت قابلیت اورا بر آراستند *

اتفاقا در همین سال میرزا محمد حکیم بترغیب معصوم عامي (۲) (که سر حلقهٔ باغیان بهار و بنگاله بود) از کابل آمده در پنجاب خلل انداز گردید - و عرش آشیاني عازم آن سمت شدند - اهل عناد پروانچهٔ چند بخط منشی میرزا بنام خواجه از نظر گذرانیده اورا باتفاق و جانب داری مخالف متهم کردند - قضا را ملک ثاني (که از قدیمان (۳) میرزا و دیوان او بود - و خطاب وزیرخان داشت) درین وقت جدائي گزیده در منزل سونپت ملازمت دریافت - و بنابر ربط سابق بنزد خواجه فرود آمد - چون شهرت گرفته بود [که او بجاسوسي آمده - چه درین وقت (که میرزا برسر تسخیر هندوستان ست) جدا ساخته فرستادن او خالي از تدبیرے نخواهد بود] اتهام سابق را

(۲) نسخهٔ [ب] معصوم خان عامي (۳) نسخهٔ [ج] قدیمان *

یاد افتاد - و بعد استفسار بعضے سخنان خواجه نیز مقوی ظن شد - درین اثنا خطوط جعلی خواجه را (که بمیرزا حکیم نوشته بود) بنظر پادشاه در آوردند - و خط شرف بیگ عامل او نیز رسید - چون وا کردند مرقوم بود که فریدون خان خان میرزا را ملازمت کردم - او مرا بخدمت میرزا بود - با آنکه بجمیع پرگنات عمال تعین شده پرگنهٔ ما را معاف داشتند - گویند هنوز پادشاه در احوال او متردد بود امرا و اعیان سعیها بکار بردند - که حکم شد مقید نگاهدارند تا ضامن بدهد - چون کسے بضامنی او جرأت نکرد نزدیک سرای کوٹ کهجوه بدرختے از حلق آویختند * ٩٨٩ * ثاني منصور حلاج *

تاریخ است - عالمے از ترک و تاجیک از سخت گیریهای حسابی او رهائي یافته شادیها اندوخت - گویند پس از آوارگی میرزا محمد حکیم چون دارالملک کابل مهبط الویهٔ پادشاهي گردید هرچند از کیفیت شاه منصور استفسارها رفت استشمام رائحه ازان نشد - گویند کرم الله برادر شهبازخان کنبو باشارهٔ بعضے امرا خصوص راجه تودر مل خطوط ساخته بود - عرش آشیاني از خون ناحق و رفتن چنین کاردان تاسف بسیار میکرد - و میفرمود که ازان روز (که خواجه درگذشت) حسابها فرومرد - و سررشتهٔ محاسبه ازدست رفت (۴) - چنین اماره نویس خرده گیر نکته سنج مشخص گو کمتر یافته میشود - بهزاري منصب رسیده بود - چهار سال از روی استقلال و استحقاق بمنصب وزارت

(۲) در [بعضے نسخه] فرو برد *

اشتغال داشت * * انتباه *

دیرین رسمے ست - که هرگاه کارکیا بسیار مشغله بود تمیز و شناسائي کمتر فرادست دهد - قریب (۲) پرستاران هرچند نیکوبندگي کنند از خودغرضي و خویش کامي خالي نباشند - بما درست اخلاص راست منش را از حمد کالیوگي قسم دیگر وا نموده بکمین جان گزائي برنشینند - شگفت تر آنکه آن راستي مغرور ازین و آن حساب بر نگرفته بشاد خوابي و بے پروائي زید - زود تر آن بیند که کس مبیناد - کارهاي فراخناي دنیا بے مسامحه و مساهله تمشیت نپذیرد - بل بترک مدارا و مواسا بسیار بود که کارهاي نبیلهٔ جلیله مختل شود * * مصرع *

* سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوش *

ازینجا گفته اند که دنیا بدو پای قائم است - حق و باطل - بیک پا نتواند ایستاد - و این درخورده گیریهای حسابي و دقتهای نفس الامري رود - و الا آن خود آرای فسون ساز [که بجاه طلبي و ترفع جوئي در زي کفایت و دیانت در آمده بسخت پژهي و تنگ گیری اصناف خلائق (که بدائع ودائع آلهي اند) خشنودی یکتنه خداوند اندیشد] هرآئینه چیره دستان تقدیر در کمتر زمانے باداغراه بد سگالی او آماده ساخته دست فرسود خشم و بی سپر غضب همان بزرگ گردانند * * قطعه *

(۲) نسخهٔ [اج] قرب پرستاران

* نباشي بکار جهان سخت گیر *
* که هر سخت گیرے بود سخت میر * (۲)
* غم زیر دستان بخور زینهار *
* بترس از زبردستی روزگار *

* خداوند خان دکني *

از امرای نظام شاهیهٔ احمدنگر است - پدرش مشهدي - و مادرش حبشیه بود - جوانے توي هیکل با صلابت - بچر زوري و مردانگي اشتهار داشت - چون خواجه میرک اصفهاني مخاطب بچنگیز خان بمنصب وکالت و پیشوائی مرتضی نظام شاه اختصاص گرفت در صدد تربیت او شده بمرتبهٔ امارت و تیولداری مخالات جیده از ولایت برار فایز گردانید - او در کمتر زمانے دولت و مکنت عظیم بهم رسانیده صاحب جمعیت و دستگاه گردید - مسجد قصبهٔ (۳) رهنکهیره (که بمرور دهور شکست و ریخت بدان راه ندارد) بنا نهادهٔ دست همت اوست - در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه همراه میر مرتضی سبزواري (که سر لشکر برار بود - و از استیلای صلابت خان چرکس تاب توقف دکن نیاورد) در فتح پور بملازمت عرش آشیاني رسید - خان مزبور بمنصب هزاري امتیاز یافته در بارگاه اکبري خیلے ترقي نمود - اما سال سي و دوم سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج در مجلس پادشاهي در حرف و حکایات زله و رهنے (که

(۲) در [اکثر نسخه] سخت گیر (۳) نسخهٔ [ج] رهنکوره *

اززری ناقدرداني و مرتبه نشناسي میان او و نوکرانش واقع شد) ازان فی‌الجمله در نظرها سبک گردید - چون پتن گجرات در تیولش مقرر شده بود بضبط و ربط آن رخصت گرفته سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت در قصبهٔ مذکور رخت هستي بر بست *

گویند روزے شیخ ابو الفضل اورا بضیافت طلبید - اکثر امرا حاضر بودند - چون وفور طعام و تکلف و تنوع دران شیمهٔ کریمهٔ شیخ بود پیش هر نوکر او نه قاب طعام و یک لنگري گوسپند بریان و مد تا نان نگاهداشتند - و پیش خداوند خان (کابیهای بسیار از مرغ و دراج و اقسام ساگ و سالن چیدند - ناخوش شده برخاست که پیش ما که کباب مرغ آوردند از روی استهزا و سخریت بوده چون بعرض عوش آشیاني این حرف رسید بخداوند خان فرمود - که این چیزها از تکلفات معمولهٔ هندوستان است - و الا اگر مقصود طعام باشد پیش هر نوکر شما نه لنگري گذاشته بودند - معهذا خداوند خان از شیخ صاف نشده باز بخانه‌اش نرفت - ازین است که در هندوستان اهل دکن بحماقت و سخافت عقل شهرت دارند *

* خواجه نظام الدین احمد *

پسر خواجه مقیم هروي‌ست - که در زمرهٔ ملازمان فردوس مکاني انتظام داشته در آخر عهد آن پادشاه بخدمت دیوانی بیوتات اختصاص یافت - پس از ارتحال فردوس مکاني بمیرزا عسکري پیوسته هنگام (که جنت آشیاني فتح گجرات نموده احمدآباد بمیرزا

ارزاني داشت) خواجه وزیر میرزا بود - در هنگامهٔ چوسا (۲) (که شیر خان سور غالب آمد - و جنت آشیاني با چند سوار بآگره ایلغار فرمود) خواجه یکے ازان سواران بود - پس ازان در عهد عرش آشیاني بخدمات پادشاهي مفتخر و مباهي بود - خواجه نظام الدین احمد در راستي و درستي یگانهٔ وقت و در کارداني و معامله فهمي سرآمد اقران بوده - آنچه در ذخیرة الخوانین نوشته (که خواجه نظام الدین در بدایت حال دیوان حضور عرش آشیاني بود) جاي دیگر بنظر نیامده - اما در سال بیست و نهم (که ایالت گجرات باعتماد خان گجراتي نامزد گردید) خواجه بخدمت بخشي گري آن صوبه تعین گشت - در شورش سلطان مظفر گجراتي اعتماد خان پسرش را بهمراهي پسر خود بمحافظت شهر گذاشته خود باتفاق خواجه بآوردن شهاب الدین احمد خان بقصبهٔ گدهي (که بیست کروهي احمدآباد است) شتافت - دران غیبت (که شهر بتصرف آشوب طلبان فتنه گرا در آمد) خانهٔ خواجه نیز بتاراج رفت - پس ازان برفاقت شهاب الدین احمد خان و اعتمادخان در جنگ (که با آن فیهٔ فتنه پژوه واقع شد) خواجه با مردم قلیل هرچند دست و پای زد بجائے نرسید ناچار همراهي رفقا از دست نداده باتفاق بپٹن در آمد - چون خانخانان باستیصال سلطان مظفر گجراتي از حضور تعین شده در سرکیچ (۳) سه کروهي احمدآباد با مخالف عرصهٔ نبرد آراست

(۲) نسخهٔ [اب] جوسا (۳) نسخهٔ [ج] سرکیچ *

خواجه را با جمعے از امرا تعین کرد - که از عقب غنیم درآمده بعزیمت جان‌فشاني همت بجان ستاني بندد - دران روز مصدر تردد گردیده در تعاقب مظفر از قطره و پویه خود را معاف نداشت و مکرر دستبردها نمود - و مدتے ببخشیگری آنصوبه مي‌پرداخت *

چون در سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت سال سي و چهارم حکومت گجرات بخان‌اعظم (که صوبه دار مالوه بود) قرار یافت و خانخانان را عوض جاگیر گجرات جونپور مرحمت شد نظام‌الدین احمد نیز طلب حضور گردید - او با جمعے شتر سوار ششصد کروه راه بطریق ایلغار در دوازده روز نوردیده در لاهور مبادی جشن سال سي و پنجم دولت آستان‌بوس ادراک نمود - چون تماشای غریب داشت حکم شد که همه جمازه سوار روبرو بیایند - و بعد ازان خواجه بعواطف بیکران پادشاهي اختصاص گرفته در منزلت و اعتبار افزایش یافت - و در سال سي و هفتم (که آصف خان میرزا جعفر بخشي‌بیگي بجهت استیصال جلالهٔ روشاني تعین گشت) خواجه بتقرر خدمت والای بخشي‌گري کله گوشهٔ افتخار بر اوج اعزاز رسانید و در سال سي و نهم مبادی سنه (۱۰۰۳) هزار و سه (که عرش‌آشیاني بآهنگ شکار برآمد) نزدیک شاهم علي خواجه را از تب افزوني حال دگرگون گشت - پسرانش دستوري گرفته بلاهور بردند - بر ساحل دریای راوي رسیده بود که نهنگ اجل ببحر فنا فرو کشید طبقات‌اکبري تالیف اوست - تا آخر سال سي و هشتم اکبري مطابق

سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري وقائع و احوال هندوستان را بتحریر آورده - و گفته که اگر عمر مساعدت نماید روداد استقبال نیز ترتیب نموده ضمیمهٔ کتاب خواهم ساخت - و الا هرکه توفیق یابد بتسوید آن پردازد - و چون جز رسي و دقت در تنقیح اخبار و سعي تمام بفراهم آوردن مواد بکار برده و مثل میر معصوم بهکري و غیره اهل کمال دمساز تالیف آن بوده اند اعتبار تمام دارد و آن اول تاریخے ست - که احوال جمیع سلاطین اسلام سوای اعظم هندوستان را (که مساحان بسیط غبرا چار دانگ زمین گفته‌اند) جامع‌است - و ماخذ صاحب تاریخ فرشته و متتبعان او (که مع‌شي‌زائد نگاشته اند) همین نسخهٔ مرغوبه است - اما آنچه بر مسود این سطور ظاهر شد در جاها مخالف است با تحقیق علامی فهامي - و رتبهٔ هر کدام بر لبیب واقف اخبار ظاهر و باهر است - فتدبر *

از پسرانش میرزا عابد خان است - که در عهد جنت‌مکاني بنوازش خسروانه امتیاز یافته بخدمات پادشاهي مامور میشد در بخشي‌گری صوبهٔ گجرات (که از روی ارث و استحقاق یافته بود) بعبدالله‌خان فیروز جنگ ناظم آنجا برهم زد - خان مذکور (که مرد بےمحابا و خیره بود) در اخفاف و اهانت او کوشیده بےعزت ساخت او ترک روزگار گفته با جمعے از مغلها طاقیه و کفني پوشیده بدرگاه جهانگیري حاضر شد - و این انداز موجب عفو تقصیرش گردید اما بعد ازین بشاهزادهٔ ولیعهد شاهجهان توسل جسته ملتزم رکاب

شاهي گشت - و پس ازان بديوانئ شاهزاده اختصاص يافته در اکبرنگر بنگاله روزے (که شاهزاده بر مقبرهٔ پسر ابراهيم خان فتح‌جنگ يورش فرمود) عابد خان ديوان و شريف خان بخشي با چندے ديگر جان نثار گشته حيات جاويد يافتند - عابد خان پسر نداشت - دامادش محمد شريف چندگاه در عهد اعلى حضرت قلعه‌دار انکي تنکئ دکن بود - پس ازان حاجب حيدرآباد شده باجل طبعي درگذشت *

* خواجه شمس الدين خوافي (٢) *

پدرش خواجه علاءالدين از اعيان و اکابر آنديار بود - در خدمت عرش‌آشياني بحسن ديانت و کارداني فراوان قرب و منزلت بهم رسانيده - سخنش اعتبارے تمام داشت - با عنوان متصدي‌گري از کارنامهاى شجاعت و جلادت خواجه بهمراهئ مظفرخان در صوبهٔ بهار و بنگاله تاريخ اکبري شيوا زباني ميکند - علامي شيخ ابو الفضل در احوال خواجه نوشته - که در کارهاى صعب (که ترکان را مذبذب (٣) مي يافت - و سرکرده را سراسيمه ميديد) از روى پردلي و شگفتگي انجام آن کار بر ذمهٔ خود ميگرفت - و بآئين شگرف بپايان ميرسانيد - چون امراى شورش‌گر بهار با فتنه انگيزان بنگاله پيوستند مظفرخان را دل از جاى رفت - هرچند ترغيب مبارزت مي‌نمودند سودمند نمي افتاد - بهزار گفتگو برخے سپاه بسرداري خواجه

(٢) نسخهٔ [ج] خافي (٣) در [بعضے نسخه] سرگروه را *

شمس الدين کسيل نمود - هرگاه کار فرما را دل از جاى رود فرمان پذيران را چه حال - خواجه قدرے راه طى کرده بود - که گردها گروه مردم بغنيم پيوستند - خواجه رو بکارزار آورده دستگير گرديد - چون مظفرخان صاحب صوبهٔ بنگاله را در هنگامهٔ ناسپاسان آن ديار پيمانهٔ زندگي پر شد خواجه را معصوم خان کابلي بگمان زرداري بحمايت خود گرفت - و چون بملاءمت کارے نساخت بدرشتي پيش آمد - نزديک بود که در شکنجه تالب تهي نمايد عرب بهادر بپنداش پيشين دوستي و آنکه شايد بنصيحت اندوختهٔ ارزا فرا گيرد پيش خود آورد - و بند از پا برگرفت - خواجه روزے قابو ديده با چندے کناره گرفت - و در قصبهٔ کهرک پور بواجه سنکرام پيوست - از راه بستگي نتوانست بفيروزي‌سپاه رسيد - جمعے را با خود همداستان ساخته اطراف لشکر مخالف را مي‌تاخت و مواشئ آن گروه را (که بچرا بر آمدے) دستبرد مينمود - پس ازان (که در جمعيت مخالفان تفرقه افتاد) خواجه عازم حضور گشته بنوازش پادشاهي پايهٔ اعتبار برتر افراخت - در همان ايام مطابق سال بيست و ششم الهي بتاديب ميرزا محمد حکيم حوالئ دريای سنده مضرب خيام سلطاني بود - اساس قلعه بر ساحل آن از ناگزير مصالح ملکي افتاد - باهتمام خواجه در اندک فرصتے بانجام رسيد چون در اقصاى ممالک شرقي قلعهٔ کڈک بنارس بود بانک بنارس موسوم گشت - و گويا درين تسميه اشعارے ست بدانکه بمذهب

هنود گذشتن ازین جایز نیست - چه بسا قواعد و رسوم دینی آنها مختل میگردد *

بالجمله خواجه چندے بدیوانی کابل نامزد شده در سال سي و نهم چون قلیچ خان از انتقال قاسم خان بنظم صوبهٔ کابل تعین گردید خواجه بجای او دیوان کل گشت - و در سال چهلم سنه (۱۰۴۳) هزار و سیوم هجري دوازده دیوان قرار یافت - برای هر صوبه دیوانے - که هریک کار خود را بصوابدید خواجه (که وزیر کل بود) بعرض رساند چون در سال چهل و سیوم الویهٔ پادشاهي بعد اقامت چهارده سال در پنجاب بعزیمت یورش دکن سمت اگره باهتزاز آمد بیگمات را با سلطان خرم در لاهور گذاشتند - حراست و حفاظت آنها و سرانجام خالصهٔ آنصوبه و حکومت و سربراهی آن دیار بخواجه مفوض گردید چون سال چهل و چهارم مریم‌مکاني با مردم محل باگره طلب شدند امور جزوي و کلي پنجاب برای رزین او اختصاص گرفت - و سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) یکهزار و هشت هجري در بلدهٔ لاهور روزگارش بسر آمد *

خواجه در راست کاري و وا رسیدگي و مردانگي یگانهٔ روزگار بود کار شناسي او فروغ کردار داشت - نامایم اورا بر نشوراندے - دلیرانه بکارها همت بستے - و در نویسندگي یکتائي داشت - و دیانت را هیچ گاه از دست نمي‌داد - غروب تر آنکه با وصف دیانت مفرط اصلا نه پیچیدے - و دقت نمودے - بسیار سلیم‌النفس بود - لهذا

از ابتدا تا انجام باعزاز و احترام گذرانید - پس از فوت او سرانجام خالصهٔ پنجاب بکهین برادرش خواجه مومن (که بشایستگیها روشناس بود) باز گردید - اگرچه خویش (۲) و اقارب بسیار داشت لیکن لاولد بود برادر زاده اش خواجه عبدالخالق در عهد جنت‌مکاني با آصفجاهي مصاحبت و خصوصیت تمام داشت - روزے (که مهابت خان آصف خان را از قلعهٔ اتک برآورده مقید ساخت) بهمان نسبت آن بیچاره را به تیغ بےباکي روانهٔ صحرای عدم نمود - خواني پورهٔ لاهور آباد کردهٔ خواجه است - همانجا مدفون است - بوسیلهٔ کاردانی و دیانت و نیک‌نامی او اهل خواف را درین دودمان تیموریه رشدے و اعتبارے بهم رسید - و الحق بیشتر این قوم در اصل‌سرشت براستي و درستي مفطور اند - و دیانت و حق شناسي درینها ودیعت نهادهٔ دست قدرت است - در عهد عالمگیري (که زمان قدرداني و روز بازار دیانت بود) بسیارے ازین فرقه بقرب و اعتبار و امارت و اعتماد امتیاز یافته اند *

اُلکای خواف از توابع خراسان است - امین رازي در هفت اقلیم گفته - خواف همیشه منشای سلاطین با داد و دین و محول مشائخ و علما و وزرای کفایت آئین بوده - ساکنان آن زمین در هرجا که رفته اند بعلو همت و سمو مرتبت بنفاذ امر و ارتقای قدر ممتاز بوده اند - ازانجمله سلاطین آل مظفر - که هفت تن ازان طبقه

(۲) نسخهٔ [ج] خواجه خویش *

پنجاه و نه سال در فارس و شیراز فرمانروائي نموده‌اند - و از مشائخ شاه سبحان ست - که از خواجه مودود چشتي تربیت یافته - اشعارش در نسخ تصوف مذکور است - و دیگر شیخ زین الملة والدین خوافي مشهور - که نبیرهٔ او شیخ زین صدر است - که از افاضل گرامي قدر زمان خود بود - و بدوام صحبت فردوس‌مکاني امتیاز داشت - و در عهد جنت آشیاني بپایهٔ امارت برآمده - و از وزرا خواجه غیاث‌الدین که چهل سال وزارت باستقلال شاهرخ میرزا داشت - و پسرش خواجه مجدالدین در عهد سلطان حسین میرزا بوزارت رسیده رتبه‌اش بجائے رسید که پیش تخت نشسته بکارها مي پرداخت * * بیت *

* از ره و رسمش یکے این بود کاندر پیش شاه *

* هر کسے بر پاي مي‌استاد و او بنشسته بود *

و مردم خواف (۲) همواره بکیاست و فراست شهرت تمام دارند - در تاریخ هرات آورده - که چون حسن صباغ (۳) بحوالی خواف رسید در موضعے درختها کم دیده از کنیزکے بر سبیل امتحان پرسید - که این زمین اشجار کم دارد - او در جواب گفت - رجالنا اشجارنا در ذخیرة الخوانین نوشته - که مردم خواف سابق در مذهب سنت و جماعت شدید التعصب بوده‌اند - گویند چون شاه عباس صفوي در آغاز جلوس بخواف آمد بمردم آنجا تکالیف سبّ صحابه نمود آنها ابا کردند - هفتاد کس را از اشراف و اعیان از بالای مسجد

(۲) در [بعضے نسخه] خوافي (۳) در [بعضے نسخه] صباح - یا صالح باشده

بزمین انداخت - که گردن هر یکے خورد شکست - هیچ کس عبرت نگرفته اقدام ننمود - و اکنون همانقدر در مذهب تشیع غلو دارند *

* خواجگي فتح الله *

پسر حاجي حبیب الله کاشي ست - که نظر بر کار شناسي و فهم درست سال بیستم جلوس اکبر پادشاه اورا بگوه بندر جهت آوردن تحائف (۲) آنجا روانه ساخته - و سال بیست و دوم با نوادر آنجا ببارگاه سلطنت رسیده دولت ملازمت اندرخت - شیخ ابو الفضل در اکبرنامه مي‌نویسد که از جملهٔ سازهای آن ملک ارغنون بود (که بدان بمحفل سلطاني افسون آگهي میدمیدند - حاجي مذکور سال سي و نهم بدیار خاموشان شتافت - نام برده از پرستاران حضور عرش آشیاني بود - و رتبهٔ تقرب داشت - در سالے (که پادشاه ایاغار فرموده بزیارت اجمیر توجه نمود) او را جهت آوردن قطب الدین خان اتکه دستوري داد - و حکم شد که از راه مالوه آورد - تاکاردانان فرستاده موزبان خاندیس را در باب فرستادن مظفر حسین میرزا مقدمات امید و بیم برخواند - او در انجا رسیده موافق فرموده کاربند شده بدستان سرائي خود هم همراه فرستادها به برهانپور رفت - و پس ازان بے حکم پادشاه روانهٔ حجاز گردید - پستر ازین حرکت پشیمان شده همراه بیگمات (که بحج رفته معاودت نمودند)

(۲) نسخهٔ [ب] تحائف روانه ساخت *

آمده سال بیست و هفتم بسفارش آنها بخشایش یافته شرف ملازمت اندوخت - و سال بیست و نهم بمحصلي (۲) بر آمرای بنگاله (که بنابر (۳) ناسازگاری بخت در کارهای پادشاهي تغافل مي‌ورزیدند) تعین‌گشته سال سیم (که خان اعظم کوکه بمهم جنوبي دیار مقرر گردید) بخشیگری فوج همراهی او بنامبرده تفویض یافت - سال سي و هفتم بهمراهی شیخ فرید بخشي بدفع یادگار عمزادهٔ میرزا یوسف خان رضوي (که در کشمیر ساز فتنه را کوک کرده بود) دستوري پذیرفت سال چهل و پنجم در ایامے (که رایات پادشاهي ببرهانپور رونق افزا بود) او را بهمراهی مظفرحسین میرزا بتسخیر قلعهٔ للنگ فرستادند چون میرزای مذکور بنابر سودا مزاجي قسمے (که در احوال او نگاشته شد) طریق فرار پیمود مشارالیه با فوج همراهي بقلعهٔ مذکور رسید - دژ نشینان بنابر کمی آذوق کلید قلعه سپردند - او برخے سپاه خاندیس را (که جویای دست آویز فرمان پذیري بودند) پیمان داده همراه ببارگاه خلافت آورد - و آخر همین سال بجانب ناسک رخصت یافت - چون بقلعهٔ کالنه نزدیک شد سعادت خان تعلقه دار آنجا (که از مدتے تمنای بندگي در سرداشت) آمده او را دید و قلعه بسپرد - سال چهل و هشتم حسب درخواست شاهزاده سلطان سلیم (که در الله‌آباد رونق افزا بود) او را بمنصب هزاري بر نواخته

(۲) نسخهٔ [ب] بمحصلیٔ امرای بنگاله (۳) در [اکثر نسخه] بنابر ناسازگاریٔ مجبت *

تعینات شاهزاده کردند - پس از جلوس جهانگیري خدمت بخشیگري بار مسلم ماند *

* خواجگي محمد حسین *

گهین برادر قاسم خان میر بحر است - که احوالش سمت ارتسام پذیرفته - سال پنجم جلوس عرش آشیاني همراه منعم بیگ خانخانان از کابل آمده شرف ملازمت دریافت - و بعواطف خسرواني سر عزت بفلک سود - چون میان غني خان پسر خانخانان و حیدر محمد خان آخته بیگي (که خانخانان هر دو را بکابل گذاشته بود) ناساز گاري بهم رسید پادشاه فرمان طلب بحیدر محمد خان آخته بیگي فرستاده ابو الفتح برادر زادهٔ خانخانان را بکابل برای کمک غني خان روانه فرمود - نام برده باتفاق موسی الیه تعین کابل گشت - و چندے درانجا گذرانیده باز بحضور رسید - و در سفر کشمیر در رکاب پادشاهي بود - چون در راستي و درستي کم همتا بود ساز موافقت او با مزاج عرش آشیاني کوک شد - آخرها بخدمت بکاول بیگي سر افراز و بمنصب هزاري ممتاز گردید - سال پنجم جهانگیري چون حکومت صوبهٔ کشمیر بهاشم خان برادر زادهٔ او (که مرزبانیٔ اوتیسه داشت) مقرر شد پادشاه اورا تا رسیدن هاشم خان به بندوبست صوبهٔ مزبور روانه فرمود - سال ششم بحضور رسیده دولت پابوس یافت - و اواخر همین سال مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و بیست هجري رخت زندگاني بر بست - فرزندے ازو

نماند - پادشاه در جهانگیرنامه مي‌نویسد که کوسه بود - و در محاسن (۲) و بروت اصلا مو نداشت - وقت حرف‌زدن آواز او چون خواجه سرایان بگوش میرسید *

* خواجه جهان کابلي *

خواجه دوست محمد نام - از توطن گزینان کابل بوده - در ایام شاه زادگی جنت‌مکاني بدیوانی سرکار ایشان سرفرازي داشت چون صبیهٔ او بشرف ازدواج شاهي در آمد در اقران و امثال سرعزت برافراشته گلگونهٔ افتخار بر چهرهٔ روزگار خود کشید - و پس از جلوس بمنصب عمده و خطاب خواجه جهان پایهٔ اعتبار برتر افراخت و در سال سیوم جهانگیري ببخشیگری کل امتیاز گرفت - و آن خدمت عمده را از روی دیانت و دیده وري نوعے حسن سرانجام بخشید که مورد تفضلات پادشاهي گردید - و نیکو کاریهای او در پیشگاه خلافت لوامع ظهور داد - هرگاه جنت‌مکاني بشکار اطراف و حوالي آگره نهضت میفرمود خواجه بحراست قلعه و حکومت شهر مامور میشد - گویند بعد نماز صبح مثنوی معنوی مولانای روم تا چهار گهري در مجلس او میخواندند - پس ازان بکارها مي‌پرداخت و بفراست و کارآگهي فصل قضایا و قطع خصومات مي نمود - لختے ازان شگفتي دارد - گویند شخصے دعوي کرد که زن برادرم (که عنین بود) طفلے را صلبی او قرار داده مالش متصرف شده - چون

(۲) نسخهٔ [ب] و در ریش و بروت *

ازان استفسار رفت گفت واقعي ست - که او مسلوب‌الباه بود - اما من بگفتهٔ حکیمے چهل روز سر ماهی زهو بخوردش دادم - زجولیت پیدا کرد - خواجه گفت آن طفل را در جلو دار با خود بدرانند و عرقے (که بر رو و بدنش آید) بروپاک بگیرند - پس ازانکه روپاک تر شد گرفته بو کرد - فی‌الواقع بوی ماهي بود - حضار همه استشمام کرده تصدیق نمودند - دیگر گویند شخص همیان از راه برداشته بے تصرف بمالک سپرد - آن خام طمع آزمند بمنازعت برخاست که نصف زر من گرفته است - چون این مراقعه بخواجه بردند خواجه همیان بیابنده حواله نمود - که فتوح غیبي ست ببر - و بمالک گفت از تو دیگر خواهد بود - فورا او بعجز گرائیده اقرار کرد که زر من اینقدر است - چون شمردند درست برآمد - خواجه باجل طبعي در گذشت - در آگره عمارتے رفیع‌الشان طرح انداخته - از پسرانش جلال‌الدین محمود تا آخر عهد اعلی حضرت منصب و جاگیرے (۲) داشت - رشدے نکرد - و میرزا عارف خوشرو و خوش‌وضع بود - و در چوگان بازي نظیر نداشت - در خدمت جنت‌مکاني قرب و منزلتے (۳) بهمرسانیده - در بهار جواني گل حیاتش پژمرد *

* خسرو بے *

اوزبک قرقچي - نیاکانش در توران دیار ابا عن جد صاحب ثروت و دولت بودند - و همه بامارت و حشمت سر مي افراشتند

(۲) نسخهٔ [ب] جاگیر نداشت (۳) نسخهٔ [ب] منزلت *

و نامي بشجاعت و مردانگي داشتند - مشار اليه نيز باين صفات متصف بود - چون وارد هند گرديد جنت مكاني بتلقي اكرام معزز گردانيده بمنصب عالي بر نواخت - و چون آثار رشادت و كارداني از وجنات احوالش ظاهر و لايح بود از پيشگاه خلافت و جهانباني بتفويض فوجداري نواحي دهلي و نارنول (كه ديو لاخي فتنه زا رمسكن و مارای فساد پيشگان تبه‌راي است) دستوري يافت - گويند مشار اليه چهار صد سوار اوزبک قزقره دار تركي سوار نوكر داشت و همه مردانه و با تردد - درين فوجداري در قلع و قمع آن گروه لازم الاستيصال دقيقهٔ نامرعي نگذاشت - و آن سر زمين را از خار و خس وجود مفسدان پيراپش داد - و در بارگاه خلافت مورد تحسين و آفرين گشت - چون سال هشتم جهانگيري بلدهٔ اجمير معسكر پادشاهي گرديد شاهزادهٔ ولي‌عهد (كه با لشكر آراسته بر سر رانا تعين گشت) خسرو بے نيز در كميان انتظام داشت - مشار اليه دران مهم كارهاي دست بسته و تلاشهای بجا نمود - شاهزاده بذل التفات بحال او فرموده بر منصب و اعتبارش افزود - و سفارش او پدرگاه والا برنوشت - و چون به نيرري اقبال شاهي در كوهستان رانا تهانه‌بندی پادشاهي قرار يافت او هم بتهانه‌داری مكانے مامور گشت - و درانجا باجل طبعي در گذشت - همت عالي داشت هر روز طعام بسپاه ميخورانيد - و هر كس كه بر سفره حاضر نميشد غير حاضری او رضع ميكرد - در بخشش و انعام افراط ميكرد - اسپ

پيش او حكم بز داشت - راه و روشے را (كه در توران داشته) اصلا تبديل ننمود *

* خان اعظم ميرزا عزيز كوكه *

پسر خرد شمس‌الدين محمد خان اتكه است - با عرش‌آشياني هم سن و همبازي بود - و همواره بقرب و منزلت و فرط مراحم و اشفاق اختصاص داشت - مادرش جيجي انگه نيز نسبت قوي بپادشاه داشت - مراعات خاطر او از والدهٔ حقيقي بيشتر ميفرمود - ازين جهتها بود كه پيوسته پادشاه گستاخيهای خان‌اعظم را در ميگذرانيد و ميگفت كه ميان من و عزيز جوی شير واسطه است - ازان نمي‌توان گذشت - و چون پنجاب از انگه خيل بنابر آنكه از مدتها تمكن گرفته بودند تغير شد ديپالپور و غيره بحال تيول ميرزا (كه بدوام حضور تحصيل سعادت مي‌نمود) بحال داشتند - چون در سال شازدهم آخر سنه (٩٧٨) نهصد و هفتاد و هشت پس از زيارت مزار شيخ فريد شكرگنج قدس الله سره (٢) (كه در پتن پنجاب مشهور باجودهن آسوده‌اند) قصبهٔ ديپال‌پور معسكر والا گرديد عرش‌آشياني بالتماس ميرزا كوكه منزل اورا بقدوم زينت افزود - ميرزا جشنے بزرگ ترتيب داده پيشكش فراوان از اسپان عربي و عراقي با زينهای طلا و نقره و فيلان تنومند با ساز و زنجير و ديگر طلا آلات از اواني و ظروف و تخت و كرسي و جواهر ثمينه و اقمشهٔ نفيسهٔ هر ديار از نظر

(٢) نسخهٔ [ج] قدس سره *

گذرانیده مورد الطاف بے پایان گشت - و بشاهزادها و مخدرات تتق عصمت تحفهای گرانمایه تکلیف نمود - و سایر ارکان دولت و اعیان سلطنت را از ارباب مناصب و اهل فضل و کمال بلکه مجموع عساکر منصوره را از مایدهٔ مروت و انسانیت خود بهره‌ور گردانید - شیخ محمد غزنوي تاریخ این بزم یافته * مصرع *

٩٧٨

* میهمانان عزیزند شه و شهزاده *

صاحب طبقات گفته چنین ضیافتے بتکلف کمتر شده باشد - و در سال هفدهم چون احمدآباد گجرات بحوزهٔ تصرف اکبري درآمد ایالت آن ولایت تا کنار مهندري بمیرزا مکرمت فرموده خود بتسخیر قلعهٔ سورت متوجه شد - فیهٔ باغیه یعني محمد حسین میرزا و شاه میرزا باتفاق شیر خان فولادي میدان خالي یافته پٹن را گرد گرفتند - میرزا کوکه با قطب‌الدین خان و غیره امرا (که بتازگي از مالوه رسیده بودند) بدان‌سمت شتافته عرصهٔ نبرد آراست اگرچه اول صورت شکست نمودار گشت اما آخر نسیم فتح از مهب ایزدي عنایت وزید - گریزند چون فوج برانغار و هراول و التمش تاب نیاورده بے همتي نمودند میرزا با فوج قول رسیده خواست خود حمله نماید - برخم کهنه عمالهٔ سپاهگري عنان گیر شده نگاهداشتند - که حمله بردن سردار باعث تفرقهٔ فوج است - خصوص در چنین هنگام - میرزا ثبات ورزید - تا سلک جمعیت اعادي (که اکثرے بتعاقب و تاراج گریختها پراگنده شده بودند) از هم گسیخت

و میرزا بفیروزمندي باحمد آباد مراجعت نمود *

و چون پادشاه از یورش گجرات معاودت نموده دوم صفر سنه (٩٨١) نهصد و هشتاد و یک داخل فتح پور شد اختیار الملک (که پناه بایدر برده بود) بنواح احمدآباد آمده شورش افزود - و محمد حسین میرزا از دکن برگشته بطرف کهنبایت گرد غارت و تالان برانگیخت - و پس ازان باهم اتفاق کرده خواستند بلدهٔ احمدآباد را متصرف شوند - خان اعظم اگرچه مردم بکمیت بیشتر داشت اما کیفیت اخلاص و یکرنگي درانها نمیدید - مبادرت بمبارزت نکرده شبگیر بشهر نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت - مخالفان بهیئت مجموعي آمده گرد گرفتند - و جنگ مورچال آغاز کردند میرزا کوکه بتواتر و توالي بپادشاه نوشت * ع *

* سر فتنه دارد دگر روزگار *

و التماس قدوم گرامي نمود * بیت *

* بجز صرصر بادپایان شاه *

* کس این گرد را بر ندارد ز راه *

عرش‌آشیاني بعضے امرا را پیش روانه کرده خود چهارم ربیع الاول سنه مذکور با برخے از ملتزمان قرب خاص جمازه سوار برسم ایلغار راهي شد * بیت *

* یلان بر شتر ترکش اندر کمر *

* شتر چون شتر مرغ در زیر پر *

در جالور امرای پیش و در قصبهٔ بالسانه (۲) پنج کروهی پٹن میر محمد خان با لشکر آنجا ملحق گردید - عرش آشیانی تقسیم فوج (که هنگی سه هزار سوار بود) نموده خود با صد سوار در کمین‌گاه قرار یافت - و بے تحاشا بتعجیل رانده بسه کروهی احمدآباد رسیده نقاره و کرنا بنوازش در آورد - محمد حسین میرزا بتحقیق خبر خود بکنار آب آمده بسبحان‌قلي ترک (که پیش آهنگ بود) پرسید که چه لشکر است - گفت کوکبهٔ دولت پادشاهي ست - میرزا گفت امروز چهارده روز است - که جاسوسان معتمد در دارالخلافه گذاشته‌اند و اگر خود مي‌بودند فیلان جنگي کو - سبحان قلي گفت آنها راست گفته اند - نهم روز است که پادشاه برآمده - پیدا ست که فیلان باین سرعت کی توانند رسید *

محمد حسین میرزا اندیشناک گشته اختیار الملک را با پنج‌هزار سوار بحفاظت دروازها گذاشت - که تا مانع خروج محصوران باشد و خود با پانزده هزار سوار بتسویهٔ صفوف پرداخت - درین اثنا فوج پادشاهي از دریا گذشته باهم درآویختند - نزدیک بود که بنابر کثرت غنیم چشم زخم بهراول پادشاهي رسد که خود عرش آشیاني با صد سوار حمله آور گشته شکست بر مخالفان افتاد - محمد حسین میرزا و پس ازو اختیار الملک علف تیغ گشتند - چنانچه در احوال میرزایان بقلم آمده *

(۲) نسخهٔ [ب] بابسانه *

از سلاطین سابق هم مثل این ایلغارها در کتب نوشته اند چنانچه ایلغار سلطان جلال‌الدین منکیرني (۲) از هندوستان بکرمان و ازانجا بگرجستان - و فتح قرشی (۳) امیر تیمور کورگان - و تسخیر هرات سلطان حسین میرزا - و کشایش سمرقند بابر پادشاه - لیکن بر اهل تتبع مخفي نیست - که مجموع از روی اضطرار بوده - و غفلت یا کمی مخالف دیده تاخته اند - نه اینکه پادشاهے (که بر جمع دو لک سوار قادر باشد) از روی اختیار با وصف عام کثرت دشمن و سرداری شجاع بهادر مثل محمد حسین میرزا (که بیشتر در معارک بر امور خارج از قدرت ابنای زمان اقدام مي‌نمود) و بعد مسافت از آگره تا گجرات (که زیاده بر چهار صد کروه رسمي‌ست) از ابتدای آفرینش مردي نگشته *

بالجمله پس ازین فتح میرزا جان تازه یافته از شهر برآمد - و گرد موکب پادشاهي را در دیدهٔ انتظار دیده بجای سرمه کشید و سال دیگر (که نهضت پادشاهي باجمیر واقع شد) میرزا بقاید شوق ملازمت بحضور رسید - عرش آشیاني قدمے چند استقبال کرده در بغل گرفتند - و چون پسران اختیار الملک گجراتي سرے بشورش برداشته بودند از آگره دستوري یافت - سال بیستم (که رواج داغ اسپ سپاه تصمیم خاطر پادشاهي شد) اکثر امرا ابا نمودند - میرزا

(۲) در [بعض نسخه] منکیرني - یا منکیري باشد (۳) نسخهٔ [ج] قراشي امیر تیمور کورگان *

حضور طلب گشت - تا رونق افزای معامله داغ گردد - او زیاده بر همه
سر باز زد - پادشاه (که بیش از فرزندان میرزا را میخواست) ازین
حرکت ناخوش شد - چندے از امارت فرود آمد - و در باغ خودش
(که موسوم بجهان آرا در آگره ترتیب داده بود) پکدیگر ساخت
و در سال بیست و سیوم میرزا مجددا مشمول عواطف پادشاهي
گشته برتبهٔ سابق امتیاز گرفت - اما در همان ایام بنابر جهتے از افزونی
واهمه گمان بے التفاتی پادشاه نموده منزوي گشت - چون سال
بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت شورش ناسپاسان
شرقي‌دیار و کشته شدن مظفر خان صوبه‌دار بنگاله بمیان آمد میرزا را
(که پایهٔ اعتبار افزوده بمنصب پنجهزاري اختصاص بخشیده بودند)
بخطاب خان اعظم بر نواخته با فوجے گران کسیل نمود - اگرچه میرزا
بنابر شورش صوبهٔ بهار رو به بنگاله نیاورد اما در انتظام این دیار
و استیصال آن گروه شقاوت آثار تکاپوی شایسته بکار برده در حاجي‌پور
رحل اقامت افکند - و چون آخر سال بیست و ششم عرش آشیاني
از یورش کابل معاودت بفتح‌پور نمود میرزا کوکه بملازمت رسیده
بگوناگون نوازش سرافرازي یافت - و چون در سال بیست و هفتم
جباري و خبیطه و توخان دیوانه از بنگالهٔ ببهار آمده حاجي‌پور را
از مردم میرزا گرفته برعیت‌آزاري شورش بر انگیختند میرزا در سال
بیست و هفتم رخصت یافت - که فتنه اندوزان بهار را سزای شایسته
داده همت بتسخیر بنگاله گمارد - اگرچه پیش از رسیدن میرزا

این ناسپاسان از جنود فیروزي بادافراه یافته بودند اما موسم بارش
سر راه گرفت - میرزا عزیمت پیش ننمود - چون برشکال منقضي
گشت در آغاز سال بیست و هشتم با تیولداران آله‌آباد و اودهه
و بهار عازم بنگاله گردیده گذهي (که دروازهٔ آن‌ملک است) بآساني
بر گرفت - معصوم کابلي (که بسري کافر نعمتان علم مي‌افراخت)
بر ساحل گهاني‌گنگ مقابل آمده نشست - اگرچه هر روز آویزشها
بظهور آمدے لیکن غنیم را وزنے گران ننهاده دلها بصف جنگ
قرار نگرفتے - درین اثنا میان معصوم و قاقشالان دورونی (۲) تیرگي افزود
خان اعظم باستمالت قاقشالان پرداخته پیمان نیکو بندگي برگرفت
و قرار یافت که دست از کارزار برداشته رو به بنگاه خویش آرند
و ازانجا بمعسکر فیروزي پیوندند - معصوم خان بسراسیمگي افتاده
راه گریز سپرد - خان اعظم فوج نصرت پیوند را بدفع قتلوی لوهاني
(که درین هرج و مرج بر ولایت اوڈیسه و برخے از بنگاله چیره دستي
یافته بود) تعین نمود - و خود ناسازی هوای آنده‌یار بحضور نوشت
حکم شد که آفولایت را بشهباز خان کنبو (که عنقریب میرسد)
بازگذاشته باقطاع خود بهار برگردد - درهمین سال (که عرش آشیاني
بآله‌آباد نهضت نمود) میرزا از حاجیپور بملازمت رسیده بجاگیرداری
گذهه و رایسین کامیاب گشت - و در سال سي و یکم سنه (۹۹۴)
نهصد و نود و چهار بتسخیر دکن مامور گردید - چون فوجها جمع

(۲) در [بعضے نسخه] دوني ٠

شد رو براه آورد - اما دورئي و ده زباني رفقا شورش افزود شهاب‌الدين احمد خان (كه كمكي بود) بكينهٔ ديرينه نفاق بروي روز آورد - ميرزا بدگماني افتاد - و از توقفهاي بيجا و غرضهاي پراگنده سپاه كمي پذيرفت - و غنيم كه برخود ميلرزيد چيره گشته بآهنگ كارزار روانه شد - ميرزا نيروي آويزش نديده يكسو شده بصوب برار گام فراخ برزد - روز نوروز ايلچپور را خالي يافته يغمائي ساخت و با فراوان غنيمت گجرات رويه روان شد - مخالف از برگرديدن بحيرت در شده جريده تعاقب نمود - ميرزا از وهم ناكي گرم رفتار گشته تا نذربار عنان باز نكشيد - اگرچه غنيم دست نيافت اما ملك برگرفته از دست داد - و از نذربار جريده بگجرات شتافت تا سپاه آنجا فراهم آورد - خانخانان حاكم آنجا گرم جوئيها نموده (٢) در كمتر زماني گزين لشكرے سرانجام داد - اما از هرزه سگالي مردم عزيمت دگرگوني گرفت - و در سال سي و دوم دختر ميرزا كوكه را با شاهزاده سلطان مراد عقد ازدواج بسته جشن عالي ترتيب يافت و در آخر سال سي و چهارم ايالت گجرات از تغير خانخانان بدر نامزد شد - ميرزا مالوه را بهتر دانسته در رفتنها درنگ نمود آخر در سال سي و پنجم باحمد آباد شتافت - چون سلطان مظفر باعانت جام و زميندار كچهه و حاكم جوناگدهه شورش مي‌افزود ميرزا در سال سي و ششم بدان ملك در آمده بجنگ صعب

(٢) يا گرم خونها باشد *

هزيمت افكن مخالفان گشت - و سال سي و هفتم جام و ديگر زمينداران ايل گشته سومنات و غيره شازده بندر بتصرف در آورده بمحاصرهٔ جوناگدهه (كه حاكم‌نشين ولايت سوراشه است) پرداخت ميان خان و تاج خان پسران دولت‌خان خلف امين خان غوري بزينهار در آمده قلعهٔ حواله نمودند - ميرزا بهريكے جاگير آباد تنخواه كرده همگي همت بگرفتاري سلطان مظفر (كه خارين فتنه بود) گماشت - و فوجے بدوارکا (كه به پناه بومي آنجا خزيده بود) تعين كرد - آن زميندار بآويزش برخاسته فرو شد - و آن تيره بخت بكچهه گريخت - ميرزا خود بدان مملكت رفته خواست كه بنگاه اورا بجام دهد - بايلي گرائيده مظفر را حواله كرد - نزد ميرزا مي‌آوردند بهانهٔ خلا جا بگوشهٔ در شده استرهٔ (كه با خود داشت) برگلو رانده و جان بسپرد *

و چون عرش آشياني سال سي و نهم سنه (١٠٠١) هزار و يک ميرزا را طلب حضور كردند او سوء المزاجي استشمام كرده عزيمت حجاز نموده - گزيدند چون سجده بپادشاه و حلق لحيه و ديگر مراتب مستحدثه (كه معمول پيشگاه خلافت شده بود) اصلا بجا نمي آورد و بخلاف آن ريشے دراز ميگذاشت لهذا رفتن حضور ناگوار دانسته عذرها نوشت - آخر پادشاه در جواب نوشتند - اين همه تعلل در آمدن داريد - ظاهرا پشم ريش شما سنگيني ميكند - گويند ميرزا هم در مقدمهٔ مذهب حرفهاي پوشت كنده و تند نوشت - تا اينجا

که بجاي عثمان و علي فيضي و ابوالفضل را قرار داده باشند - آيا بجاي شيخين کرا مقرر کرده‌اند *

و بالجمله ميرزا کشايش بندر ديو را آوازه انداخته راهي گشت و با فرنگي آشتي نموده در بندر پلاول (که نزديک سومنات است) بجهاز آلهي خود با شش پسر خرم و انور و عبدالله و عبداللطيف و مرتضى و عبد الغفور و شش دختر و مامکان ايشان و صد کس از ملازمان نشسته لنگر برداشت - عرش آشياني افسوس بسيار کرده شمسي و شادمان پسران کلان ارا بمنصب و جاگير آباد نوازش فرمود شيخ عبدالقادر بداوني تاريخ يافته * بيت *

* بجاي راستان شد خان اعظم *
* ولي در زعم شاهنشاه کج رفت *
* چو پرسيدم بدل تاريخ اين سال *
* بگفتا ميرزا کوکه بحج رفت * ١٠٠٢

گويند در حرمين زرهاي بسيار صرف کرد - و بپاس آبرو بشرفا و اعيان تواضعها نمود - و خرج روضهٔ مبارک جناب رسالت (صلى الله عليه و آله) برآورد پنجاه ساله کرده حوالهٔ شريف نمود - و حجرها خريده وقف آن مکان مقدس ساخت *

و چون بر مهربانيهاي عرش آشياني بتازگي آگهي يافت بدريا نوردي درآمده در همان بندر فرود آمده در آغاز سنه (١٠٠٣) هزار و سيوم ملازمت دريافت - و ببحالي منصب و تيول

صوبهٔ بهار مورد نوازش شده سال چهلم (٢) بخدمت والاي وکالت و تفويض مهر پادشاهي (که مولانا علي احمد تا صاحبقران نام آباي قدسيه کنده کارناصهٔ ساخته بود) سر بر آسمان سود - و در سال چهل و يکم صوبهٔ ملتان بجاگير ميرزا مقرر گشت - و سال چهل و پنجم سنه (١٠٠٨) هزار و هشت (که در رکاب پادشاهي بمحاصرهٔ قلعهٔ آسير اقدام داشت) والده اش بيچه جيو وديعت حيات سپرد عرش آشياني تابوتش بدوش گرفته در سوگواري موي سر و بروت ستردند - هرچند کوشش رفت که جز فرزندان او ديگرے نتراشد ممنوع نگشتند - عالمے اين رسم بجا آورد - و آخر همين سال بهادر خان مرزبان خاندیس بوساطت ميرزا ملازمت نموده قلعه بسپرد و چون با سلطان خسرو پسر کلان شاهزادهٔ سليم (که همشيره زادهٔ راجه مانسنگهه ميشد) نيز صبيهٔ ميرزا منسوب شده اين هردو رکن رکين سلطنت در ارتفاع دولت خسروي کوشش فراوان داشتند - خصوص ميرزا (که طرفه محبتے بدو داشت) ميگفت راضيم که در گوش راست من مژدهٔ سلطنت او رسانند - و از راه گوش چپ روح مرا قبض کنند در بيماري ارتحال عرش آشياني براي ولايت عهد سلسله جنبان شدند - پذيرائي نيافت - و هنوز رمقے از عرش آشياني باقي بود که شيخ فريد بخشي و ديگران بشاهزادهٔ سليم (که باشارهٔ پادشاه و از انديشهٔ غدر اين دولت (٣) نا خواهان بيرون قلعه خانه نشين بود)

(٢) در[اکثر نسخه] سنه چهلم (٣) در [بعض نسخه] اين نا دولتخواهان*

پیوستند * و راجه مانسنگه نیز بقرار آنکه خسرو را همراه گرفته بصوبه داری بنگاله شتابد از قلعه با خسرو بر آمد - خان اعظم مضطرب شده قبائل خود بخانهٔ راجه فرستاد - که من هم همراهم اما تحصیل خزانه ناگزیر - و بار بردار موجود نیست - راجه نیز همین عذر را پیش آورد - ناچار میرزا تنها در قلعه مانده بتکفین و تجهیز پرداخت - و پس ازانکه در سال اول جهانگیری خسرو گریخته با پدر عالی‌قدر بغی ورزیده باغوا (۲) و رهنمونی او محمول داشته در معرض عتاب و خطاب آمد *

گویند خان اعظم کفن پوشیده بدربار میرفت - و میدانست که او را خواهند کشت - اما زبانش باختیار نبود - بهر فرقه حرف میزد شب با امیرالامرا گفتگوی تند کرد - پادشاه برخاسته در خلوت استشاره کردند - امیر الامرا گفت - کشتن او توقف نمیخواهد - مهابت خان عرض کرد - که مرا در کنکاش دخلی نیست - سپاهیم - شمشیر نیزوئی دارم - بکسی کار ندارم - اگر دو حرف نکند دست مرا ببرند - چون گوینده بخانجهان اودی رسید گفت - من حیران طالع اویم - که هرجا نام حضرت رفته نام او هم شهرت دارد - بظاهر ازو حرکتی سرنزده که واجب القتل شده باشد - اگر بکشند مظلوم زبان زد عالمیان خواهد شد - ازین حرف اندکے سورت غضب پادشاهي اطفا یافته کهدرین اثنا سلیمه بیگم والدهٔ سببی پادشاه از پس پرده فریاد کرد

(۲) نسخهٔ [ج] باغوا *

که حضرت همه بیگمان بجهت شفاعت میرزا کوکه در محل جمع شده‌اند - اگر تشریف آرند بهتر - والا بر می‌آیند - ناچار بمحل رفته بمبالغهٔ آنها عفو تقصیرش فرموده افیون معتاد (که نخورده بود) از جهای خاصه عنایت کرده رخصت خانه نمودند - اما روزے در همان ایام خواجه ابوالحسن تربتي خط میرزا کوکه را (که در وقتے براجه علي خان مرزبان خاندیس بالفاظیکه بهیچ احدے سزاوار نیست در حق عرش آشیاني نوشته - و بعد فتح آسیر از اموالش بدست خواجه افتاده سالها با خود داشت - آخر ضبط نتواند کرد) از نظر گذرانید - حضرت مکاني بدست خان اعظم دادند او بے محابا شروع بخواندن کرد - بارپابان حضور از هر جانب بلعن و طعن زبان کشودند - پادشاه فرمودند - که تا حال همان نسبت محبتے (که عرش آشیاني با تو داشتند) مانع است - و الا دوش ترا از بار سر سبک میکردم - و از منصب و جاگیر معزول شده نظر بند گردید - در سال سیوم صوبه‌داری گجرات بنام او قرار یافته پسر کلانش جهانگیر قلي خان نیابةً بحراست آن ملک تعین گشت *

و چون مهم دکن از بے اتفاقی (۳) امرا متمشي نگردید سال پنجم خان اعظم با ده هزار سوار بکمک رخصت یافت - و پس ازان او از برهان پور مهم رانا بنام خود درخواست کرد - میگفت اگر درین جنگ کشته شوم شهید میشوم - حسب خواهش او آنچه سامان

(۳) نسخهٔ [ج] بے اتفاقیها *

و سرانجام آن مهم بود تمشیت یافت - و چون بر سر کار آمد عرض داشت - که بدون توجه رایات پادشاهي افتتاح این عقده دشوار مینماید - لهذا در سال هشتم سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجري الویهٔ جهانگیري بدارالخیر اجمیر نزول نمود - و بالتماس او شاهزاده شاهجهان تعین‌گشته مدار کارها بعهده و صوابدید او ماند لیکن پادشاهزاده بنابر طرف‌داری خسرو سلوکهای ناپسند پیش‌گرفت لهذا مهابت خان دستوري یافت - که او را از اودیپور بدرگاه آورد و در سال نهم حوالهٔ آصف خان شد - که در تلعهٔ گوالیار محبوس دارند - زبانی میرزا نقل کرده اند - که اصلا مرا از دعوت خبرے نبود آصف خان بعرض رسانید - که فلاني بافتا و اعدام من دعوت مي خواند - و چون خلوت و ترک حیوانات و جماع شرط آنست و آن همه در حبس موجود حکم شد - که در وقت اطعمهٔ لذیذه از گوشت مرغ و دراج از بهر میرزا بپزند * ع *

* عدر شود سبب خیر چون خدا خواهد *

و بعد از سالے (که از زندان برآوردند) اول نوشته گرفتند - که درحضور ناپرسیده حرف نزند - چه زبان باختیار نداشت - شبے جنت‌مکاني بجهانگیر قلي خان گفتند - ضامن پدر میشوي - عرض کرد که کفیل همه چیز او هستم - اما ضامن زبان او نمي‌توانم شد - و چون خواستند منصب پنجهزاري بحال‌نمایند جهانگیر پادشاه بشاهجهان نقل کردند - که چون عرش آشیاني خواستند (که خان اعظم را

اضافهٔ دو هزاري بدهند) شیخ فرید بخشي و راجه رام داس را بخانه اش فرستادند - که مبارکباد بگویند - او در حمام بود - تا یک پاس سر دروازه نشستند - پس ازان (که در دیوان خانهٔ بر آمد) آنها را طلبیده مبارکباد شنید - نشسته دستے بر سر گذاشت - و گفت که ضرور شد برای کار ایشان جمعیت دیگر نگاهداشت - و بآنها هیچ مدارائی نکرده رخصت نمود - این حرف مرا یاد است - شرم مي‌آید که برای بحالی منصب میرزا کوکه ایستاده تسلیم نمایند بابا شما بنیابت او آداب بجا آرید - و در سال هیزدهم (۲) میرزا کوکه باتالیقي و همراهي سلطان داور بخش پسر خسرو (که بصوبه‌داري گجرات نامزد شده بود) رخصت یافت - و در احمدآباد سال نوزدهم سنه (۱۰۳۳) هزار و سي و سه هجري باجل طبعي در گذشت - بحدت ذهن و سلاست بیان یکتا بود - و در تاریخ‌داني مستثنی - گاهے شعر هم میگفت - ازو ست * بیت *

* چون نشد حاصل مرا کام دل از ناموس و ننگ *

* بعد ازین خواهم زدن بر شیشهٔ ناموس سنگ *

و خط نستعلیق بسیار خوش مینوشت - شاگرد میرزا باقر پسر ملا میر علي ست - که باتفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط استادان مشهور هیچ کم نیست - در مدعا نویسي ید طولی داشت هرچند عربیت نورزیده میگفت که من در عربي داء عربم - (۳) گویند

(۲) نسخهٔ [ب] شازدهم (۳) نسخهٔ [ب ج] عربیم *

در مصاحبت بے نظیر بود - سخنهای رنگین داشت - ازز ست * شخصے حرفے گفت - راست انگاشم - چون مبالغه کرد بشبهه افتادم همین که سوگند خورد دانستم دروغ است - و از مطایبهای او که مردم دولتمند را چهار زن لازم است - یکے عراقي بجهت مصاحبت و همزباني - دوم خراساني برای سامان خانه - سیوم هندي بواسطهٔ زناشوئي - چهارم ماوراءالنهري بجهت شلاق - تا دیگران عبرت گیرند اما در خبث و نفاق و درشت گوئي هم سرآمد ابنای زمان بود و بسیار مغلوب غضب میشد - هرگاه عامل معزول بحضورش میآمد مستوفي زرے (که بر ذمهاش برآورده) اگر فورا ادا کردے رهیدے و الا چندان میزد که تار و پود زندگي میگسیخت - و اگر بعد ازین زنده ماندے دیگر مزاحمت نبود - گو همگي لک روپیه بر ذمهاش میشد - و سالے نبود که یک دو مرتبه هنود اهل قلم را سر نمي‌تراشید گویند هنگامے اکثر اینها رخصت غسل گنگ گرفتند - بدیوان خود رای درک داس گفت - چرا تو نمیروي - عرض کرد که غسل گنگ بنده زیر قدم نواب است - فهمیده آن طریقه را بر طرف کرد - اگرچه بنماز مقید نبود اما در مذهب تعصب تمام داشت - ازین جهت در مراسم ارتداد و زندقه (که پادشاه وقت اختیار کرده بود) اصلا تبعیت ننمود - بے محابا بزشتي و شناعت منسوب ساختے - اصلا زمانه ساز نبود - در عهد جنت‌مکاني با آنهمه پیش‌آمد سلسلهٔ اعتماد الدوله بخانهٔ هیچکس نرفت - حتی بر دروازهٔ نور جهان

بیگم هم - بخلاف خانخانان میرزا عبدالرحیم - که بخانهٔ رای گوردهن دیوان اعتماد الدوله شتافت *

چون ذکر ارتداد اکبر پادشاه تقریبا بزبان قلم گذشت مجملے شرح آن ناگزیر سیاق کلام افتاد - اگرچه این مقدمه از کفر ابلیس مشهورتر است - و هرچند (که مورخین و اخبار نویسان عهد بترس ضرر و توهم اذیت زبان خامه بدان آشنا نکرده اند) مگر برخے بکنایه و شیخ عبدالقادر بداوني و امثال او بصراحت هم نوشته اند - لهذا جهانگیر پادشاه قدغن نمود که تاریخ شیخ صحافان ممالک محروسه بیع و شرای آن ننمایند - ازین جهت آن نسخه کمیاب است و اخراج علما و احداث سجده و ترویج دیگر رسوم خلاف اسلام همه از اوضح براهین این مطلوب (۲) است - و زیاده برین چه میباشد که عبدالله خان اوزبک والی توران درین باب (که بیکے از آحادالناس نمیتوان گفت - تا بپادشاه عظیم الشان چه رسد) بعرش‌آشیاني نوشت - در جواب تبریه (۳) و تزکیهٔ بسیار بتحریر آورده باین قطعه معذرت خواست *

* قطعه *

* قیل ان الاله ذو ولد *
* قیل ان الرسول قد کهنا *
* ما نجا الله و الرسول معا *
* من لسان الوری فکیف انا *

---

(۲) در [بعضے نسخه] مطلب (۳) نسخهٔ [ب] تنزیه *

چنانچه در اکبرنامه و منشآت شیخ ابو الفضل مندرج است - اما آنچه از تتبع آثار و اخبار محرر (۲) اوراق متفرس شده و بذهن متبادر میگردد چاشا که دعوی الوهیت و نبوت باشد - پادشاه زمان اصلا مقدمات علمي نورزیده - و مساس کتاب مطلقا نداشت - اما فطانت رسا و شعور تند بدرجهٔ اعلی بود - هرچه بعقل (۳) پسندیده مي‌نمود میخواست روائي یابد - اکثر علما مراتب دنیوي مطمح نظر داشته مزاج‌گوئي و خداوند ستائي اختیار کردند - پیش آمد فیضي و ابو الفضل هم ازین جهت بود - که آنها برگزیده و مختار خاطر پادشاهي را بدلیل عقلي سفسطي مدلل مي‌نمودند - و خلع ربقهٔ تقلید سلف را تحقیق نامیده پادشاه را محقق زمانه و مجتهد وقت قرار دادند - و چون فضل و کمال این دو برادر دران مرتبه بود (که هیچ کس از همعصران قوت سرپنجگی آنها نداشتند) و در اصل درویش زاده و مفلوک پیش نبودند و یک دفعه بقرب و اعتبار سلطاني اختصاص یافتند حسد پیشها (که همیشه عالم ازین تسم مردم پر است) خصوص همچشمان از ملاهاي سقیفه‌بند (که رشک اندوزي و ناتوان بیني را حمیت دین نام نهند) چه اراجیف و اکاذیب که شهرت ندادند - و چه هنگامها که برپا نکردند و از عصبیت و نفسانیت جان و مال خود درین کار باختند عفا الله عنهم •

---

(۲) نسخهٔ [ج] بمحور اوراق (۳) نسخهٔ [ج] بمقاش •

خان اعظم اولاد بسیار داشت - ارشد آنها جهانگیرقلي‌خان است که احوال او بقید قلم در آمده - دیگر میرزا شادمان - که در عهد جهانگیري به شاد خان مخاطب گردیده - دیگر میرزا خرم‌است - که وقت عرش‌آشیاني حکومت چونه‌گدهه مضاف صوبهٔ گجرات (که در جاگیر پدرش مقرر بود) داشت - و در عصر جنت مکاني بکامل خان نامور شده در مهم رانا همراه پادشاهزاده سلطان خرم تعین‌یافته دیگر میرزا عبدالله است - که در زمان سلطنت جهانگیري سردار خان خطاب یافته - و پادشاه اورا همراه خان اعظم بقلعهٔ گوالیار محبوس نموده بود - پس از رهائي پدر او هم مورد ترحم گشته دیگر میرزا انور است - که صبیهٔ زین خان کوکه را بقید ازدواج آورده هریکي ازینها بمنصب سه هزاري و دو هزاري رسیده •

• خانخانان میرزا عبدالرحیم •

خلف الصدق بیرام خان است - والده‌اش از نژاد خانان میوات بود - چون جنت آشیاني در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک بدارالملک دهلي نزول‌اقبال نموده مرتبهٔ ثاني سریرآرای هندوستان شد برای استمالت و تالیف زمینداران اطراف و جوانب اولیای دولت را با فرزندان آن‌طبقه نسبت میکرد - جمال خان عم زادهٔ حسین خان میواتي (که از زمینداران معتبر هندوستان بود) چون بملازمت رسید دو صبیه داشت - کلان را پادشاه در حبالهٔ عقد خود آورده دوم را به بیرام خان تزویج فرمود - چهاردهم صفر سنه

(٩٦٤) نهصد و شصت و چهار هجري آخر سال جلوس اكبري در بلدهٔ لاهور ميرزا عبدالرحيم متولد شد - وقتے (كه پدرش در پتن گجرات بر دست افغانے شهادت يافت) چهار ساله بود بے اعتدالان دست تاراج باردوی خان دراز كردند - محمد امين ديوانه و بابا زنبور ميرزا را با والدهٔ او ازان آشوبگاه بر آورده احمد آباد رويه روانه شدند - و با افغانان دنبال گرفته جنگ كنان بشهر رسيدند - پس از چهار ماه محمد امين ديوانه و برخے پرستاران ميرزا را برداشته عازم حضور گشتند - در جالور فرمان طلب از پيشگاه خلافت نيز رسيد - سر آغاز سال ششم سنه (٩٦٩) نهصد و شصت و نه هجري در آگره بزمين بوس عرش آشياني استسعاد يافت پادشاه با هجوم بدگويان و بد انديشان آثار نجابت و حقيقت از ناصيهٔ او دريافته مشمول تربيت و پرورش خاص گردانيد *

و چون بسن رشد و تميز رسيد بخطاب ميرزا خاني سرفرازي يافته ماه بانو همشيرهٔ خان اعظم كوكه را بازدواج او درآوردند - سال بيست و يكم سرداری گجرات بنام ميرزا نامزد گشته حل و عقد مهمات بوزير خان قرار گرفت - در سال بيست و پنجم بمير عرضی حضور افتخار اندوخت - و سال بيست و هشتم باتاليقی شاهزادهٔ سلطان سليم بلند مرتبه گرديد - و در همين سال بر سلطان مظفر گجراتي ظفر يافت *

تفصيلش اينكه سلطان مظفر در نخستين يورش گجرات بدست

ملازمان پادشاهي افتاده زنداني گشت - او را نزد منعم خان خانخانان فرستادند - چون روزگارش بسر آمد بحضور باز گرديد و بخواجه شاه منصور ديوان حواله شد - سال بيست و سيوم از حبس گريخته بگجرات شتافت - و در حواشی جونه (٢) گڈهه در حمايت كاتهي (٣) آرامش گرفت - امرا سهل انگاري نموده بدو نپرداختند درين هنگام (كه اعتماد خان از تغير شهاب الدين احمد خان ايالت گجرات يافت) بعضے نوكران حاكم معزول در بے حقيقتي زده سر شورش برداشتند - مظفر نيز بآنها پيوسته بسري هنگامه آرا گشته احمدآباد را متصرف شد - عرش آشياني ميرزا خان را با فوج شايسته تعين نمود - چون با مظفر چهل هزار سوار فراهم آمده وهمگي مردم پادشاهي ده هزار بودند امرا مصلحت جنگ نميدانند و پادشاه نيز نوشت - كه تا تليچ خان و غيرهٔ امرای كمك از مالوه نرسند جنگ را آماده نگردد - دولت خان لودي (كه مصاحب و ميرشمشير ميرزا بود) گفت - درانوقت فتح بشركت است - اگر ميخواهي خانخانان شوي تنها فتح بايد كرد - والا كشته شدن به از بگمنامي زيستن است - ميرزا خان بهمت افزائی همراهان درآمده همه را دل نهاد محاربه ساخت - و بسركيچ سه كروهی احمد آباد سخت چپقلش در داد - هر طرف بهادران با يكديگر آويخته

(٢) در [بعض نسخه] جونا گڈهه - و در [بعض] چونه گڈهه (٣) نسخهٔ [ب] كاتهي *

داد مردي ميدادند - ميرزا خان با سه صد جوان و صد فيل مست ايستاده بود كه مظفر با شش هفت هزار سوار در برابر آمد - بعضي هوا خواهان جلو گرفته آهنگ برگردانيدن نمودند - ميرزا خان پاي جلادت افشرده برخي را خون بخاک آميخت - و بسيارے راه گريز سپردند - مظفر (كه ايستاده نخوت ميفروخت) سراسيمه گشته رو بهزيمت نهاد - وبكفايت رفته مالے از تجاران برگرفت و باز سر شورش برداشت - ميرزا خان امراى مالوه را (كه بتازگي پيوسته بودند) همراه گرفته روانه شد - و مكرر مالشے بسزا داد او سر بطرف نادوت برآورد - و دران ناحيه از سر نو هنگامهٔ پيكار گرمي گرفت - تهور منشان هر دوسو پياده شده كارنامها ظاهر كردند آخر مظفر رو از جنگگاه برتافته سمت راج پيپله (۲) ره سپر ناكامي گشت - ميرزا خان از پيشگاه خلافت و جهانباني بمنصب عمدهٔ پنجهزاري و خطاب والاى خانخانائي مباهي گشته سر افتخار بآسمان برين رسانيد *

گويند روز فتح گجرات آنچه با او بود همه را بمردم بخشيد آخر وقت شخصے آمده گفت كه بمن چيزے نرسيده - يک قلمدان باقي مانده بود - باو داد - و پس از نظم و نسق ملک برهم خوردهٔ گجرات قليچ خان را درانجا گذاشته خود شرف حضور دريافت در سال سي و چهارم (۳) وقائع بابري را (كه از زبان تركي بفارسي

(۲) نسخهٔ [ب] راج پله (۳) نسخهٔ [ب] فارسي كرده بود *

برده بود) بنظر پادشاه درآورده فراوان آفرين اندوخت - و درهمين سال (كه سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت هجري بود) بوالا پايهٔ وكالت بلند مرتبه شده جونپور باقطاع او مقرر گرديد - و در سال سي و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه ملتان در تيولش قرار يافته تسخير تتّه و ولايت سندهه پيش‌نهاد همت ساخته عازم گشت - شيخ فيضي تاريخ اين عزيمت * قصد تتّه (۹۹۹) * يافته *

و چون خانخانان بچالاكي و تيز دستي از پايان قلعهٔ سيهوان كه سيوستان (۲) گويند گذشته لكهي (۳) را (كه دروازهٔ آن ملک است - مثل گذهي بنگاله و بارهمولهٔ كشمير) بدست آورد ميرزا جاني حاكم تتّه (كه بيازش ستيز آمده بود) پس از جنگهاى سخت هزيمت يافته در سال سي و هفتم بآشتي گرائيد - بشرط آنكه قلعهٔ سيهوان را (كه بر ساحل دريای سندهه است) بسپارد - و ميرزا ايرج پسر خانخانان را بدامادي برگيرد - و بعد از برشكال بملازمت شتابد چون از كم آذوقي بسپاه پادشاهي هم خستگي راه يافته‌بود خانخانان پذيرش نموده قلعه بحصن علي عرب سپرده بيست كروهي سيهوان متوقف شد - چون هنگام بارش بسرآمد ميرزا جاني عذرها در نيامدن پيش آورد - ناچار خانخانان روانهٔ تتّه شد - ميرزا سه كروهي شهر برآمده فكرها داشت كه يكدفعه فوج پادشاهي چيره دست گرديد - ناگزير بلابه‌گري در آمده تمام مملكت بمردم

(۲) نسخهٔ [ا ب] سوستان (۳) در [بعضي نسخه] لكي را *

پادشاهي باز گذاشته با زه و زاد همراه خانخانان بملازمت رسيده کامياب عاطفت گرديد - ملا شکيبي (که نوکر خانخانان بود) منظوري درين فتح گفته - اين بيت ازانجا ست * بيت *

* همائي که بر چرخ کودے خرام *
* گرفتي و آزاد کردي ز دام *

خانخانان هزار اشرفي صله داد - ميرزا جاني نيز هزار اشرفي بملا داده گفت - رحمت خدا مرا هما گفتي (۲) - اگر شغال ميگفتي زبانت که ميگرفت *

چون شاهزاده سلطان مراد حسب الامر پادشاهي بتسخير دکن از احمدآباد گجرات بر آمده بانتظار لشکر کمکي در بهرونچ نشست خانخانان (که بهمراهي شاهزاده از حضور تعين شده بود) در بهيلسه (۳) محال جاگير خود لختے بسر برده بارجين رد آورد شاهزاده ازين آگهي برآشفته خشم آلود پيغامے بر گذارد - او نوشت که راجه علي خان مرزبان خانديس يگانگي داستان بر ميسراييد - اورا همراه گرفته ميرسد - شاهزاده بغضب در شده بهمان سپاه گجرات روانهٔ دکن شد - خانخانان لشکر و توپخانه را بميرزا شاهرخ سپرده خود با راجه علي خان تيزروي فرا پيش گرفت - و در قلعهٔ چاندور سي کروهي احمدنگر بشاهزاده پيوست - بعد چندے بار دادند اما هيچ التفاتے بحالش نرفت - خانخانان بآزردگي در شده دست

(۲) نسخهٔ [ا] گرفتي (۳) در [بعض نسخه] بهلسه

از کار باز کشيد - اگرچه آخر ربيع الآخر سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري احمد نگر را گرد گرفتند و بمورچال دواني و نقب زني پرداختند ليکن بهوشياري و دلاوري چاند بي بي سلطان همشيرهٔ برهان نظام شاه زوجهٔ علي عادل شاه بيجاپوري (که باتفاق ابهنگ خان حبشي تحصن گرفته بود) و هم بعلت نفاق امرا و کار شکني يکديگر فتح قلعه بآساني صورت نگرفت *

چون درونيان از دوئي سران لشکر آگهي يافتند آشتي داستان بر سرائيدند - که بهادر پور زادهٔ برهان نظام شاه را از زندان برآورده آن خرد سال را خطاب نظام الملک داده نوکر والا درگاه برسازند و آباد ملک احمد نگر باتطاع او قرار گيرد - و ولايت برار بتصرف پادشاهي باز گردد - هرچند کار آگهان کم آذرقي و سراسيمگي و دستان سرائي دژ نشينان برگذاردند از بے اتفاقي کسے گوش نکرد و درين ضمن آمدآمد سهيل خان خواجه سرا معتمدالدوله بيجاپوري بکمک نظام شاهيه يار پيشين عزم گشته بوساطت مير مرتضي صلح نموده ببالا پور برار برگشتند - و چون سهيل خان با فوج بيجاپور در ميمنه و قطب الملکيه دست چپ و نظام الملکيه در قول نخوت افزوده عرصهٔ مبارزت آراست شاهزاده را بسيچ آويزش در سر گرفت امرا از پايه (۲) نشناسي بدان نگرائيدند - خانخانان با ميرزا شاهرخ و راجه علي خان از شاه پور بسوی غنيم چالش نمود - آخر

(۲) در [بعض نسخه] پايه شناسي

جمادی الاخری سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجري نزد قصبهٔ اشتي دوازده کروهي پتهري (۲) نبرد پيرا گرديد - آريزش سخت رو داد مرزبان خانديس با پنج سردار و پانصدکس (که در مقابلهٔ عادلخانيه بود) مردانه فرو شد - آنها اورا قول فهميده بسر آمدن حيات ميرزا شاهرخ يا خانخانان دانسته دست بتاراج کشادند - خانخانان نيز فوج روبروی خود را برداشته دران تيره شب از يکديگر جدا شده ايستادند - و هردو گروه گمان فيروزي بخود برده شب بر پشت اسپ گذرانيدند - بامدادان فوج پادشاهي (که هفت هزار کس بود) چون همه شب بتشنگي گذشت دريا سو گام برداشت - مخالف با بيست و پنج هزار سوار آهنج پيکار در سر گرفته رو بآريزش نهاد سردازان بسيار از هر سه فوج غنيم دست فرسود نيستي گشتند *

گويند دولت خان لودي (که هراول خانخانان بود) هنگامے (که سهيل خان توپخانه و فيلان بر رو داده قدم فراتر گذاشت) با خانخانان گفت - که همگي ششصد سواريم - پيش رو رفتن خود را بای دادن است - در کمرغنيم در مي‌آيم - خانخانان گفت که نام دهلي بباد ميدهي - جواب داد که حريف را اگر برداشتيم صد دهلي ايجاد کرده باشيم - و اگر مرديم کار با خداست - و چون خواست (که اسپان بردارد) قاسم بارهه با سادات همراه بود - گفت که ما و شما هندوستاني ايم - غير از کشته شدن چاره نيست - ارادهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] بنهري *

خان بايد دريافت که چيست - دولت خان برگشته بخانخانان گفت که چنين انبوهے در پيش‌است - و فتح آسماني - اگر شکست رو دهد جائے نشان دهيد - که ما شما را دريابيم - گفت زير لاشها - دولت خان با سادات بارهه از کمرگاه در آمده غنيم را بر شورانيد - و در کمتر زمانے سهيل راه فرار سپرد - گويند خانخانان درين روز از نقد و جنس هفتاد و پنج لک روپيه با خود داشت - همه را يغمائي ساخت - زياده بر دو شتربار همراه نماند - و با وصف چنين فتح سترگ مهمات انجام شايسته نگرفت - خانخانان حضور طلب گرديد - سال چهل و سيوم بملازمت سربلندي يافت - کوچ او ماه بانو هم درين سال درگذشت *

چون عرش آشياني کنکاش مهم دکن ازو استفسار کردند طلب شاهزاده بحضور و تفويض رتق و فتق دکن بنام خود عرض نمود پادشاه را بد آمد - از نظر انداختند - و چون شاهزاده مراد فوت کرد و سال چهل و چهارم سلطان دانيال بکشايش دکن مامور شد و عرش‌آشياني خود نيز عزيمت آنديار فرمود خانخانان را مجددا برنواخته نزد شاهزاده فرستادند - آخر شوال سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري شاهزاده باتفاق خانخانان قلعهٔ احمدنگر را گرد گرفت - از هر جانب فراوان کوشش بکار رفت چاند بي‌بي عهد و پيمانے درميان آورد - چيته خان خواجه سرا ازين معني سر باز زده باتفاق برخے بدگوهران آن گزين بانو را

جان بشکرد - و توپ اندازي فرا پيش گرفته مکرر از قلعه بيرون‌شده در آويختند - پس ازانکه بنقب سي‌گز ديوار بر هوا شد از برج بليلي (۲) گندوران درون شده بدم تيغ بسيارے را گذرانيدند - و بهادر پور ابراهيم را (که بنظام شاهي برگرفته بودند) بدست آوردند - و پس از محاصرهٔ چهار ماه و چهار روز قلعه کشايش يافت - خانخانان نظام شاه را گرفته در برهانپور بملازمت عرش‌آشياني شرف اندوز گشت - و بهنگام معاودت پادشاهي بدارالخلافه خانديس را بدان ديس موسوم ساخته بشاهزاده دانيال مرحمت فرمودند و جانا بيگم دختر خانخانان را بشاهزاده پيوند بيوگاني دادند و آن سپه‌سالار را بمالش راجو منا (که پور شاه علي عم مرتضي نظام شاه را بسري برداشته گرد فتنه بر انگيخته بود) بسمت احمدنگر دستوري دادند - و پس از فوت عرش آشياني فتوري عظيم بولايت دکن راه يافت - خانخانان سال سيوم جهانگيري سنه (۱۰۱۷) هزار و هفده بحضور رسيده متعهد گرديد - که سواي متعينهٔ سابق اگر دوازده هزار سوار تازه کمکي شود در مدت دو سال مهم دکن بانصرام ميرسد - لهذا فورا رخصت دکن يافته شاهزاده پرويز بااتاليقي آصف خان جعفر و اميرالامرا شريف خان و راجه مانسنگهه کچهواهه و خانجهان لودي مرة بعد اولي بکمک تعين گشتند - و چون ظاهر شد [که خانخانان از برهانپور در عين برشکال

(۲) در [بعض نسخه] بليلي *

(که موسم سکون و قرار است) شاهزاده را ببالاگهات برآورده و از بے اتفاقي سران سپاه سرزشتهٔ تدبير از دست داده بغلاي غله و سقطي دواب خستگي تمام بجنود پادشاهي راه يافت - و ناچار آشتي نازيبا (که شايان اين دولت نبود) بامخالفان کرده مراجعت نمود] مهمات دکن بخانخانجهان مفوض گشته مهابت خان بآوردن آن کهنه عملهٔ روزگار تعين شد *

چون بحضور رسيد در سال پنجم بتيولداري کالپي و تلوچ دستوري يافت - که ساير متمردان آن نواح را از جيخ و ريشه برانداز و در سال هفتم چون در دکن بعبدالله خان چشم زخم عظيم رسيد و از خانجهان کارے متمشي نشد انتظام آن مهم منحصر در فرستادن خانخانان دانسته با خواجه ابو الحسن رخصت يافت - و چون درين مرتبه نيز باوصف بودن شاهزاده پرويز و امراي عمده کارے صورت نگرفت جنت مکاني سال يازدهم سنه (۱۰۲۵) هزار و بيست و پنج هجري سلطان خرم را بخطاب شاهي (که از زمان صاحبقران تا آنوقت بهيچ شاهزاده تجويز نشده) رخصت دکن فرموده خود هم در محرم سنه (۱۰۲۶) هزار و بيست و شش بمالوه رسيده طرح اقامت بماندو انداختند - و شاهزاده در برهانپور رنگ توقف ريخته مردم سخندان نزد دنيا داران دکن روانه ساخت - و در همين ايام دختر شاه نواز خان پسر خانخانان را حسب الحکم بعقد ازدواج خويش درآورد - بعد وصول موکب شاهي عادل‌شاه پنجاه زنجير

فیل و نقد و جواهر (که مجموع پانزده لک روپیه قیمت میشد) پیشکش فرستاده بعنوان شایسته اظهار بندگي و فرمان پذیري نمود چنانچه بالتماس شاهزاده بخطاب فرزندي امتیاز یافته در عنوان فرمان بقلم خاص بدیهه این بیت مرقوم گشت * * فرد *

* شدي از التماس شاه خرم *
* بفرزندی ما مشهور عالم *

و قطب الملک هم بارسال همین قدر پیشکش محفوف عنایت گردید ملک عنبر نیز سر خدمت بربقهٔ اطاعت در آورده کلید قلعهٔ احمدنگر و دیگر قلاع با سایر پرگنات بالا گهات (که متصرف شده بود) تسلیم نمود *

شاهزاده چون از نسق دکن خاطر جمع کرد صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمدنگر بسپه سالار تفویض فرموده شاهنواز خان پسر کلانش را بضبط ولایت مفتوحهٔ بالاگهات مقرر ساخت و هر محالے را بجاگیر یکے از امرای صاحب جمعیت کمکي تنخواه کرده سي هزار سوار موجود و هفت هزار توپچي گذاشته سال دوازدهم در ماندو بملازمت پدر والا قدر پیوست - جنت مکاني وقت ملاقات بے اختیار برخاسته دو سه قدم باستقبال شتافت و منصب سي هزاري بیست هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب شاهجهاني و بجهت نشستن صندلي متصل تخت (که عنایتے ست مخصوص و از زمان امیر تیمور درین سلسله رسم نبود) عنایت فرموده

خود از چهروکهٔ پایان آمده خوانچه (۲) از جواهر و خوان از زر بر سر فرزند اقبال پیوند نثار فرمود - و چون در سال پانزدهم از عهد شکنی ملک عنبر و تسلط و استیلای برگیان او تهانه داران پادشاهي عنان تماسک از دست داد (حتی داراب خان از بالا گهات برگشته ببالاپور آمد و درانجا نیز پای استقامت نتوانست افشرد و ببرهانپور آمده باتفاق پدر نامور شهربند گردید) شاهزاده شاهجهان با یک کرور روپیه جهت اخراجات یساق و انعام ده کرور دام از ولایت مفتوحهٔ دکن مرتبهٔ ثاني بطریق استعجال دستوري یافت *

گویند چون پیهم عرائض او از نظر پادشاهي گذشت [که کار برمن تنگ شده - و قرار جوهر (که رسمے ست مقرر) بخود داده‌ام] جنت مکاني بشاهزاده ولیعهد فرمود - که چنانچه عرش آشیاني خان اعظم را بایلغار خاص از محاصرهٔ گجراتیان رهائي بخشید شما خانخانان را ازین مهلکه نجات دهید - دکنیان بصیت آمد آمد شاهي از هم پاشیدند - شاهزاده ببرهانپور رسیده از سر نو به بندوبست دکن پرداخت - و چون سال هفدهم شاه عباس صفوي بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار انتهاض نمود و شاهزاده بعجلت هرچه تمام‌تر طلب حضور گشت خانخانان را نیز همراه گرفت - درین میان زمانه طرح دیگر انداخت - و باغوای کوته خردان فساد خانه بجائے رسید که بفتنهٔ بیگانه نپرداختند - ناچار شاهزاده با خانخانان

(۲) نسخهٔ [ب] خوانچهٔ جواهر *

عود نموده بماندو اقامت ورزید - جنت‌مکاني بتحریک نور جهان بیگم سلطان پرویز را بسپه‌سالاری مهابت خان تعین فرمود - شاهزاده بعد نمک حرامی رستم خان (که پیش روی عساکر پادشاهي فرستاده بود) با خانخانان از نربده گذشته بیرم بیگ بخشي را بکنار آب نگاهداشته روانهٔ برهانپور گردید - درین‌وقت خط (۲) خانخانان (که پنهان بمهابت خان نوشته بود - و این بیت عنوان ساخته) * بیت *

* صد کس بنظر نگاه میدارندم (۳) *

* ورنه بپریدے ز بے آرامي *

بنظر شاهزاده درآمد - خانخانان را طلبیده اظهار کردند - عذر مسموعے نداشت - لهذا با داراب خان پسرش نظر بند گشت - چون بحوالي قلعهٔ آسیر گذر افتاد پدر و پسر را حوالهٔ سید مظفر خان بارهه نموده بقلعه فرستادند - ازانجا (که حبس داراب خان بسبب بےتقصیري بعید از انصاف بود - و گذاشتن او و نگاهداشتن پدر پسندیده نفمود) هردو را طلبیده بقول و عهد وا گذاشتند - و چون مهابت خان با سلطان پرویز بکنار نربده رسیده دید (که کشتیها را بیرم بیگ آن طرف آب برده گذرها را بتفنگ و توپ استحکام داده‌است) بفریب کاري درآمد - و مخفي بخانخانان نوشتها فرستاده آن دیرین سال تجربه‌کار را از راه برد - خانخانان بشاهزاده

(۲) نسخهٔ [ب] فرد خانخانان (۳) نسخهٔ [ج] صد کس بنگاه قیه مي‌دارندم *

عرضي نمود که فلک بر سر ناسازي‌ست - اگر روزے چند طرح آشتي اندازند هرآئینه سبب امنیت بندها خواهد بود - شاهزاده (که همواره همت برفع فساد مصروف داشت) سنوح این‌سانحه فوز عظیم دانسته خانخانان را بخلوت سرا برد - و مجددا بسوگند مصحف شریف خاطر ازو مطمئن ساخته روانه نمود - که این طرف آب بوده در انچه صلاح طرفین باشد صلح قرار دهد - چون از رسیدن خانخانان و آرازهٔ آشتي در پاسبانی گذرها رهنے راه یافت مهابت خان (که منتهز فرصت بود) هنگام شب جمعے از جوانان کار طلب را از آب در گذرانید - و خانخانان بمراسلات مزورانهٔ سلطان پرویز و مهابت خان فریفته گشته از دنیا درستي حق ناشناسي بکار برد و عهد و سوگند تازه نسیا منسیا نموده بمهابت خان پیوست - ناچار شاهزاده شاهجهان توقف در برهانپور مناسب ندیده از راه تلنگانه عازم بنگاله گردید - مهابت خان ببرهانپور آمده باتفاق خانخانان از آب تبتي گذشته بتعاقب قدرے راه نوردید - خانخانان براجه بهیم (که از ارکان دولت شاهي بود) بر نوشت - که اگر شاهزاده فرزندان مرا وا گذارند لشکر پادشاهي را بلطائف‌الحیل برمیگردانم و الا کار بدشواري خواهد انجامید - راجه بهیم جواب فرستاد - که هنوز پنج شش هزار جانفشان در رکاب - هرگاه نزدیک (۲) رسید اولادت را بقتل آورده بر تو خواهیم تاخت *

(۲) در[بعض نسخه] رسده *

شاهزاده پس از ضبط ولایت بنگاله چون عزیمت بهار نمود داراب خان را از قید برآورده حاکم آنجا ساخت - مهابت خان درین هنگام (که بمقابلهٔ شاهزاده رهگرای آله‌آباد بود) خانخانان را (که از نیرنگ سازي و افسون طرازی او نگراني داشت) نظر بند ساخت - در سال بیستم جنت‌مکاني اورا از پیش مهابت خان بحضور طلب داشته صفح جرائم فرموده معذرت خواستند - که این همه از قضا و قدر سر زده - باختیار ما و شما نبود - من خود را شرمنده تر از تو مي بینم - و بانعام یک لک روپیه و بحالی منصب و خطاب و جاگیر ملکوسه سرفرازي یافت - آن پیر ننگ و ناموس ببباد دادهٔ دنیا پرست این بیت در نگین نقش کرد * بیت *

* مرا لطف جهانگیري ز تائیدات رباني *

* دوبارهٔ زندگي داده دوبارهٔ خانخانانی *

مهابت‌خان در حین طلب حضور او معذرتها خواست - و در سامان و سرانجام کوتاهي ننموده بزعم خود در رفع غبار خاطرش کوشید بحسب اتفاق خانخانان رخصت جاگیر گرفته در لاهور متوقف بود که مهابت خان معاتب گشته بعزم حضور بلاهور رسید - خانخانان اصلا احوال پرسي هم نکرد - مهابت خان سوختهٔ بیمروتی او شد - چون بکنار آب بهت استیلا یافت مردم تعین کرد - که اورا از راه برگردانند خانخانان در دهلي لنگر اقامت انداخت - درهمان ایام شعبده باز فلک لعبتی دیگر برانگیخت - وقت مراجعت رایات پادشاهي

از کابل مهابت‌خان آوارهٔ ادبار گشت - نور جهان بیگم خانخانان را طلب (۲) داشته با فوجي بتعاقب او تعین کرد - و دوازده لک روپیه با فیل و اسپ و شتر از طرف خود عنایت نمود - و تیول مهابت خان نیز بدو تنخواه کرد - اما زندگي فرصت نداد - در لاهور بیمار شد - و بدهلي رسیده در سن هفتاد و دو سالگي سنه (۱۰۳۶) هزار و سي و شش هجري آخر سال بیست و یکم جهانگیري ودیعت حیات سپرد * خان سپه سالار کو * ۱۰۳۶ تاریخ است و متصل مقبرهٔ همایون پادشاه مدفون گردید *

خانخانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود - و او عربي و فارسي و ترکي و هندي دان داشت - شعر خوب مي‌فهمید ومیگفت - رحیم تخلص میکرد - گویند که باکثر زبانها (که در عالم رایج است) حرف میزد - و سخا و همت او ضرب‌المثل هند است بلکه برخی حکایات مستبعد شمارند - گویند روزے بر براتها دستخط میکرد - بر برات پیادهٔ بجای هزار تنکه هزار روپیه دستخط کرد و همان بحال داشت - مکرر شعرا را در صله بزر سرخ سنجید - روزے ملا نظیري (۳) گفت - که لک روپیه چه قدر توده میشود - ندیده ام فرمود از خزانه بیارند - و چون جمع کردند ملا گفت - شکرالله که بصیب نواب من اینقدر زر دیدم - فرمود همه بملا دهند - که حالا شکر الٰهي کند - همواره مبلغهای خطیر بدرویشان و علما باعلان و اخفا

(۲) نسخهٔ [ج] طلبیده (۳) در [بعض نسخه] ملا نظري *

میداد - و بدور دستها سالیانه میفرستاد - اجتماع اهل کمال از هر فن در وقت او مثل عهد سلطان حسین میرزا و میر علي شیر بود *

بالجمله در شجاعت و سخاوت و دانش و تدبیر ملکي سرآمد روزگار بود - اما کینه وري و دنیا دوستي و زمانه سازي بیشتر داشت بارگیر کلامش بود - که با دشمن در لباس دوستي دشمني نموده آید از برای او گفته‌اند * * بیت *

* یک رجب قد و صد گره در دل *
* مشتکے استخوان و صد اشکل *

تقریبًا سي سال بدفعات در دکن ماند - هرکه از شاهزادها و امرا بکمک آمد اخلاص و اطاعت سلاطین دکن باو دیده نفاق و غدر نسبت باو میکردند - حتی شیخ ابو الفضل فتواي بغي در حق او میداد - در عهد جهانگیري بدوستی ملک عنبر متهم شده تغیر گشت - محمد معصوم نوکر معتبرش کور نمکي کرده بعرض پادشاه رسانید - که مکاتیب ملک عنبر نزد شیخ عبدالسلام لکهنوي ست که ملازم خانخانان بود - مهابت خان بپژوهش آن مامور شد چندانکه بتعذیب آن بیچاره پرداخت - جان در باخته بافشا لب نکشود *

خانخانان از اعاظم امراي این سلطنت بود - نام نامی او بر صفحهٔ ایام نقش دوام گرفته - در عهد عرش آشیاني مصدر خدمات شایسته گردید - ازانجمله سه کار نمایان کرد - فتح گجرات - و تسخیر

سندهه - و شکست مهیل خان بیجاپوري - چنانچه بتفصیل بجای خود ثبت افتاد - اما در زمان جهانباني جنت مکاني کارے از روائي نگرفت - با همهٔ دانائی درست و فهمید پسندیده ذلتها کشید - و از حب جاه دست باز نداشت - گویند سخت ولوعي باخبار دربار داشت - با آنکه در سه کس روزنامچه را هر روز بتراک چوکي میفرستادند جواسیس بر عدالت خانه و کچهریها و چبوترہ حتی در چوک و کوچه و بازارها تعین بود - که هرچه بافواه عوام مي‌شنیدند بتحریر در مي‌آوردند - شام همه را خوانده در آتش میسوخت گویند اکثر چیزها دران وقت مخصوص خاندان اینها بود - چنانچه پرهما که بر سر کسے نمیزد - مگر شاهزادها - با آنکه پدرش امامیه مذهب بود خانخانان اظهار تسنن میکرد - مردم محمول بر تقیه میکردند - لیکن پسرانش سنی متعصب بودند - سواے شاهنواز خان و داراب خان پسران دیگر هم داشت - یکے میرزا رحمن داد - که والده‌اش از قوم سودهٔ امرکوٹ بوده - در جواني بحیثیات شگرف آراسته - پدر بسیار دوست داشتے - در مهکر (٢) قریب العهد بفوت شاهنواز خان درگذشت - کسے را یارا نبود که باظهار آن پردازد بدرخواست مردم محل حضرت شاه عیسی سندهي (قدس سره) بخانهٔ خانخانان آمده تعزیه و تسلیه فرمود - دوم میرزا امرالله از بطن جاریه بود - بے تربیت مانده در جواني زندگي بسپره

(٢) نسخهٔ [ب] بهکره

و عمدهٔ دولت خانخانانی میان فهیم بود - اگرچه شهرت بغلامی دارد اما در اصل راجپوت پسرے ست مثل فرزندان پرورش یافته کمال صلاح و تقوی داشت - تا دم واپسین نماز تهجد و چاشت و اشراق ازو قضا نشد - درویش دوست بود - با سپاه برادرانه برخوردے - لیکن تند مزاج - صدای تازیانه همیشه بلند بود *

گویند روزے دید که راجه بکرماجیت شاهجهانی با داراب خان تکیه زده بر یک مسند نشسته - زبان بفحش کشوده گفت - مثل تو برهمنے با نبیرهٔ بیرام خان برابر نشیند - ای کاش عوض میرزا ایرج این می‌مرد - هر دو بعذر خواهی درآمدند - چون آخر طبیعت خانخانان انحرافے یافته بود اورا بر فوجداری سرکار بیجاگڈهه پای حساب آورد - او درشتی بسیار بنواب کرده طپانچهٔ بر روی حافظ نصر الله (که دیوان صاحب اختیار بود) زده از شهر برآمد - گویند خانخانان نیم شبے خود رفته برگردانید - و در شجاعت و تهور آیتے بود - چون مهابت خان بفکر قید خانخانان شد اول فهیم را خواست که بتطمیع منصب عمدهٔ پادشاهی و انواع مواعید بفریبد راضی نشد - مهابت خان گفت - تا چند بر مهابتگری خود مینازی فهیم هرچند بخانخانان گفت (که اینجا غدر و مکر معلوم میشود مبادا بذلت و خواری کشد - مسلح و مستعد گشته عزم حضور باید نمود) قبول نکرد - چون نظر بندش نمودند پیشتر مردم پادشاهی را مهابت خان بر سر فهیم فرستاد - او بپسر خود فیروز

خان گفت - چندے مردم را نگهدار - که تجدید وضو کرده دوگانه بسلامت ایمان ادا نمایم - پس از فراغ با پسر و چهل‌کس از ملازمان خود جان را فدای آبرو ساخت *

* خدمت پرست خان *

رضا بهادر نام - از اوان صبی بغلامی و پرستاری شاهزاده شاهجهان افتخار داشته بدوام خدمت و سعادت محرمیت و مزاج دانی ممتاز گردید - گویند هنگامے (که شاهزاده بمهم رانا تعین شده بود) روزے در اودیپور بتقریبے پانصد کره خورد - و بر زمین نه‌افتاد - و آه نکشید - این سخت جانی وسیلهٔ اعتبارش گشت بر منصب و عزتش افزودند - بتدریج بپایهٔ امارت تصاعد نموده بخطاب خدمت پرست خان سر برافراخت - در وقت مراجعت از صوبهٔ بهار در خدمت سلطان مراد بخش اورا از افزونی اعتمادش باتفاق سید مظفر خان بارهه در قلعهٔ رهتاس گذاشتند - چون بعد واقعهٔ ناگزیر جنت‌مکانی اعلی حضرت از جنیر دکن بگجرات رسیده از کنار تالاب کانکریه ظاهر شهر احمدآباد (که هفت روز مخیم سرادقات اقبال بود) بجانب مستقر الخلافهٔ آگره کوچ فرمود از اثنای راه اورا با فرمان از خط خاص نزد یمین‌الدوله بلاهور روانه نمود - مشتمل برانکه زمانه آشوب طلب است - و زمین فتنه خیز جهان را از لوث وجود شاهزادهٔ چند (که مادهٔ فساد اند) پاک سازد خدمت پرست خان در عرض نه روز بتاک چوکی بلاهور پیوست

گویند سلطان دادر بخش مشهور بسلطان بلاقي (که آصف خان باقتضاي مصلحت چند روز اورا بر تخت نشانده بود) با برادر خود سلطان گرشاسپ شطرنج مي باخت - غلغلهٔ رضا بهادر شنید بتفرس دریافته با برادر گفت - رضا نیامد - قضای ما و شما آمد یمین الدوله حسب فرمان سلطان شهریار محمول را با سلطان بلاقي و برادرش پسران سلطان خسرو و طهمورس و هوشنگ پسران سلطان دانیال حوالهٔ خدمت پرست خان نمود - و او بیست و پنجم جمادي الاولی سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت همه را در یک روز بعدم آباد فرستاد *

در سرآغاز جلوس باضافهٔ منصب و خدمت میر توزکي و عنایت عصاي مرصع تحصیل مباهات نمود - و پس ازان بتفویض میر آتشي بلند مرتبه گردید - در سال دوم چون خانجهان لودي از آگره فرار نمود او پیش از امرای متعین (که بسرداری خواجه ابوالحسن بتعاقب مامور شده بودند) باتفاق سید مظفر خان بارهه و راجه بیتهل داس گور در حوالی دهولپور بمخالف پیوسته دستبرد مردانه نمود و بارها یکه خود را بر صف غنیم زده دران دار و گیر زخم تیر (که بر شقیقه‌اش رسید) از پا درآمد *

گویند چون خدمت پرست خان در تعاقب مسارعت بکار برده شبگیر نمود راه را غلط کرده بر قبیلهٔ خانجهان (که همراه محمد شه لودي دامادش پیشتر بطرف آب چیتل درانه بود)

رسیده جنگ عظیم در پیوست - و از طرفین بهادري و مردانگي بتقدیم رسید - که ناسخ کارنامهٔ رستم و اسفندیار گشت - محمد شه لودي با دو برادر خود و دوازده نفر از خویشان و نوکران معتبر خانجهان نقد جان در باخت - و رضا بهادر با شصت نوکر عمدهٔ خود بکار پادشاهي آمد - نعش اورا متصل نخاس آگره نقل نموده گنبدے بنا یافت - دختر کوتوال خان غلام گرجی دولت خان (که خانخانان یار بخشیده بود) در حبالهٔ نکاح داشت - و با هم محبت مفرط بود چنانچه حرف عاشقی اینها درانوقت بر زبانها افتاده - هرگاه خدمت پرست خان باو میگفت (که من فدوی جان نثار درگاهم امروز فردا بکار ولي نعمت مي آیم - جان تو چیست) او افیون و زهر که در کنار بارچهٔ خود بسته داشت مینمود - پس از فوتش اگرچه توفیق مردن نیافت اما بعد حالتي بر سر قبر او نشست - اعلی حضرت ازین جهت اموال خدمت پرست خان را بدو بخشیده یومیه نیز مقرر فرمود - سالے نگشت که بزر مستي و سلسله جنبانی بدهمنشینان شیفتهٔ سرود و رقص گشته بمی گساري افتاد - چون بپادشاه خبر رسید اورا در عقد ازدواج قلعه‌دار خان چیله درآوردند - و پس از فوتش سر محلوق ساخته باز بر سر قبر رضا بهادر نشست - اعلی حضرت باز آن یومیه بحال فرمود *

گویند رضا بهادر دویست کس بیش قرار نوکر داشت - که هر روز با پنجاه کس طعام میخورد - و چوکي و سواري با آنها

معاف بود - پس از جلوس اعلی حضرت با فوجے سنگین به تنبیه میوان میوات تعین گشت - درانجا خون بسیار ریخت - و همه را تہ تیغ کشید - و بقیة السیف از پیر و جوان همه را مجبوب ساخت تا قطع تناسل شود - و جم غفیر را از نسا و اطفال باسر بآگره آورد هر روز جوقے ازان از مجاعت و گرسنگي راه فنا مي پيمودند *

گویند جوهریئے بود - دران‌وقت بزرداري مشهور - بحضور افضل خان دیوان اعلی آمده بتحصیل ثواب دو لک روپیه بالمقطع بچهار قسط بجهت استخلاص آنها ذمهٔ خود قبول کرده آسارا را سر داد - و قسط اول را بخزانه عاید ساخت - و در قسط دوم طومار سي هزار روپیه بابت حویلي و اسباب خانه - و عوض تتمه با پسران و دختران خود آمده در کچهري نشست - چون این کیفیت بعرض پادشاهي رسید و استفسار ازو رفت ظاهر کرد که زنان و اطفال بیگناه هرروز از گرسنگي تلف میشدند - عوض خون بهای آنها جان خود را با زن و اولاد خود باختم - اعلی حضرت ازین حسن ادا طومار را واپس داده باقي را هم بخشیدند - لیکن تقید شد که متصدیان دیواني بےتحقیق احوال کسے را ضمان نگیرند *

* خانجهان لودي *

پسر دولت خان لودي شاهوخیل است - پیر خان نام داشته در ریعان شباب با برادر کلان خود محمد خان از پدر رنجیده بهبنگاله پیش راجه مانسنگهه رفتند - روزے (که میخواهند از دریا

گذشته داخل شهر شوند) بر سر کشتیها گفتگو واقع شد - و بزد و خورد انجامید - اتفاقا دو برادر زادهٔ راجه کشته شدند - پس ازانکه راجه از احوال اینها مطلع شد بذابو سابقهٔ معرفت سي‌هزار روپیه تواضع کرده رخصت نمود - که مبادا از راجپوتیه اذیت کشند - محمد خان در عین جواني در گذشت - و پیرا بیاوری اقبال نزد شاهزاده (۲) سلطان دانیال منظور نظر گردید - گویند (۳) بمصاحبت و قرب بجائے رسید که دوئي نماند - در مخاطبات بفرزندي مخاطب میگشت - پس از فوت شاهزاده در بیست سالگي در خدمت جنت‌مکاني پیوسته بقرب و منزلت خاص اختصاص گرفت - اولا بمنصب سه هزاري و خطاب صلابت خاني سرفرازي یافته در ایام معدود بخطاب والای خانجهاني و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري بلند نامي اندوخت - و در محرمیت و اعتبار سخن شریک و سهیم نگذاشت حکم نشستن غسل خانه فرمودند - و مکرر اندرون محل بردند و خواستند بیکے از خویشان پادشاه محل نسبت کرده مخاطب بسلطان جهان فرمایند - او عرض کرد که سلطاني مخصوص بشاهزاده‌ها ست - و نشستن حضور و رفتن محل هم مختص بایشان امیدوارم که این تکالیف معاف شود - و نسبت محل همیان نیابد گویند جهانگیر پادشاه آقائي و نوکري با او منظور نداشته یارانه سلوک میکرد - اما او دست از نوکري بر نداشته پا از حد خود

(۲) نسخهٔ [ج] شاهزاده دانیال (۳) در [بعض نسخه] مصاحبت و قرب .

فراتر نمیگذاشت - چون شاهزاده پرویز با راجه مانسنگهه و شریف خان امیر الامرا بکمک خانخانان تعین دکن شده کارے متمشي نگشت در سنه (۱۰۱۸) هزار و هیزده هجري خانجهان را با دوازده هزار سوار جرار ضمیمهٔ عساکر منصوره ساختند - و وقت رخصت پادشاه خود از جهروکهٔ خاص و عام فرود آمده دستار خود را بر سرش گذاشته دست او گرفته بر اسپ سوار کردند - و حکم شد که از حضور بقاره نواخته روان شود - ازین طرف پادشاه و ازان‌سو خانجهان بے اختیار گریهٔ مفارقت میکردند - و بهر منزل سوغات و ارمغاني از حضور میرسید - خانجهان در برهانپور توقف نکرده عزیمت بالاگهات (که معسکر فوج پادشاهي بود) نمود - در ملکاپور جنگ عظیم با ملک عنبر واقع شد - سپاه هندوستان (که از برگي گرمی دکن واقف نبودند) تیز جلوي کرده بسیارے ضایع شدند - پس ازان خانخانان آمده بتواضع تمام زر خورد - و ببالا گهات برد - چون از حضور قرار یافته بود (که از طرف خانجهان با لشکر دکن و از جانب دیگر عبدالله خان زخمي با فوج گجرات بدولتابان رفته عنبر را درمیان گیرند - و مالش بسزا دهند) گویند ملک عنبر ازین خبر مضطرب شده با خانخانان ساخت - و او خانجهان را بلطائف الحیل چندان در ظفرنگر نگاه داشت که عبد الله خان بدولتابان رسید و هزیمت یافته رجع القهقری نمود - و ملک عنبر از و پرداخته بقزاقی کهي و رسد اردوی خانجهان همت گماشت - گرانی غله

بجائے رسید که سیرے بیک روپیه میسر نمیشد - و سقطی دواب علاوه گردید - بکمال آسیمه سري صلح گونه کرده ببرهانپور برگشت واین بدنفسي (۲) بنام خانخانان نشست - خانجهان بحضور نوشت که این همه از نفاق این کهنه عمله بوقوع آمد - بعهدهٔ او وا بایه گذاشت - و الا طلب حضور شود - که من با سي هزار سوار درعرض دو سال باقبال پادشاهي از استخلاص قلاع این ملک وا پرداخته بیجاپور را ضمیمهٔ ممالک محروسه میکنم - و الا روی خود به بندهای درگاه ننمایم - بنابرین مهمات دکن بخانجهان من حیث الاستقلال مفوض گشته خان اعظم کوکه و خانعالم با امراي دیگر بر کمک سابق افزوده خانخانان بحضور شتافت - اما نفاق امرا از میان نرفت - و هیچ بندوبست صورت نگرفت - خانجهان را به تیولداری تهانیسر و اقامت ایلچپور معاتب نموده سرداري بخان اعظم قرار یافت - و بعد سالے (که خانجهان بحضور رسید) همان قرب و منزلت داشت سرموئے تفاوت راه نیافت - تا در سال پانزدهم جلوس (که داعیهٔ تزلباش بتسخیر قندهار ظاهر شد) خانجهان را بصاحب صوبگي ملتان رخصت نمودند - در مبادی سال هفدهم (که شاه عباس صفوي در محاصرهٔ چهل روز قلعهٔ قندهار بتصرف در آورد) خانجهان حسب الحکم جهت مشورت این کار بسرعت تمام روانهٔ حضور شد اما مراجعت این وقت در مردم (که از حکم پادشاهي خبر نداشتند)

(۲) در [ا کثرنسخه] بدنقشي *

محمول برخفت و نا سرداری خانجهان گردید - و یقین مردم شد که درین مرتبه از پایه مي‌افتد - بلکه جانبري (۲) نیست - حال آنکه مکرر فرامین باو رسید - که زنهار ارادهٔ قلعه نغمائي - که مقاباه با سلاطین غیر سلاطین را تجویز نکرده اند - و پس از رسیدن حضور قرار بران یافت که تا رسیدن شاهزاده خود را بملتان رسانیده در سرانجام آن یساق کوشد *

گویند اکثر طوائف افغان حوالی قندهار بملتان آمده بخانجهان گفتند - که بنابر حمیت همقومي اگر از سرکار پنج تنکه یومیه بسوار و درتنکه به پیاده مقرر شود (که از قوت ناگزیر است) با انبوهی تمام در هراولی شما تا صفاهان ملک گرفته میدهیم - و تعهد میکنیم که بیک روپیه پنج آثار غاه بلشکر شما تا آنوقت رسانیم خانجهان گفت که هرگاه این قسم اتفاق پادشاه معاینه کند مرا زنده چرا خواهد گذاشت - درین ضمن فلک انقلابے دیگر زد - که میان پادشاه و شاهزاده ولیعهد شاهجهان برهمزدگي واقع گشته بقتال و جدال منجر گردید - تعین افواج بر سر قندهار موقوف شده متواتر بطلب خانجهان احکام صادر شد - و آخر پادشاه نوشتند - که درین وقت شیرخان هوز با آن همه عدارت اگر میبود خود را میرسانید شما هنوز نیامدید - اتفاقا بخانجهان عارضه رو داد - که سیزده شبانه روز هوش نداشته - و بعد ازانکه بحضور رسید جهت حفاظت

(۲) در [بعض نسخه] جانبر نیست *

قلعهٔ آگره و خزائن آنجا باقامت فتحپور سیکري مامور شد و در سال نوزدهم از انتقال خان اعظم کوکه بصوبه داری گجرات تعین یافت - و چون مهابت خان را بتقریب صوبه داری بنگاله از اتالیقی سلطان پرویز جدا کردند خانجهان بجای او مقرر شد و در برهانپور بسلطان پیوست - و در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج (که سلطان پرویز ودیعت حیات سپرد) تمام کارهای دکن بعهدهٔ خانجهان تفویض یافت - او به تنبیه فتح خان پسر ملک عنبر (که بملک پادشاهي گرد شورش مي‌انگیخت) متوجه بالاگهات گشته تا کهرکي عنان باز نکشید - درانوقت حمید خان حبشي (که زنش فوج کشي میکرد) مدارالمهام (۲) نظام‌شاه بود - لابه‌گري و چاپلوسي پیش گرفته خانجهان را فریفت - که به پیشکش سه لک هون ملک شاهي بعهدهٔ او واگذاشت - چنانچه فوجداران و تهانه‌داران بالاگهات بموجب نوشتهٔ خانجهان مکانهای خود را بوکلای نظام شاه سپرده ببرهانپور فراهم آمدند - مگر سپه‌دار خان که بعذر حکم حضور قلعهٔ احمدنگر نداد - گویند خانجهان باقتضای عقل دور اندیش باین احسان نظام شاه را از خود ساخته پناه روز ناکامي اندیشید بالجمله داغ این بدنامي برچهرهٔ حال او ماند - و در همین ایام (که مهابت خان باندیشهٔ کردار ناهنجار خود از دربار بدر زده بشاهجهان در جنیر پیوست) جنت‌مکاني خطاب سپه‌سالاری اورا

(۲) نسخهٔ [ب] نظام شاهیه *

بخانجهان عنایت فرمودند- و چند روزے نگذشته‌بود که جنت‌مکاني بملک بقا شتافت - شاهجهان جان نثار خان را (که از معتمدان مزاج‌دان بود) با فرمان عنایت و بحالی صوبه‌داری دکن نزد خانجهان فرستاده بدریافت مافي‌الضمیر او و استمزاج آمدن خود از راه برهانپور نیز مامور ساختند - خانجهان با وصف اینکه در مراسم خدمتگاری شاهزاده در حین اقامت چنیر کوتاهي نمیکرد درینوقت باغوای دریا خان روهله و مشورت فاضل خان دیوان دکن [که گفت سلطان داور بخش در اردو بر تخت نشسته و شهریار در لاهور دعوی سلطنت میکند - با ایشان (که شما این همه خدمتگاري کردید) پربروز مهابت خان ملحق شد - و خطاب سپه سالاري (که از حضور بشما عنایت شده) یار دادند - نواب بفضل الٰهي صاحب جمعیت و الوس اند - هرکه پادشاه شود نوکر او هستند] چون زمان نکبت و زوال دولتش قریب رسیده بود با آنهمه دانش و فراست (که یگانهٔ وقت بود) غلط کرده جان نثارخان را بے آنکه عرضداشت هم در جواب فرمان کند برگردانید *

و چون شهرت یافت [که شاهجهان از گجرات مهابت خان را برسر ماندو (که قبائل خانجهان درانجا اقامت داشت) تعین کرده اند] او با نظام شاه بتازگي عهود و مواثیق بر وفق مطلب خود (۲) مرکد نموده سکندر دوتاني را بحراست برهانپور گذاشت - و خود (۳)

(۲) در [بعضے نسخه] مطالب (۳) در [بعضے نسخه] درتابي *

با امواي کمکي بماندو آمده صوبهٔ مالوه را از مظفر خان معمورې صوبه‌دار آنجا بر گرفت - مردم پادشاهي همه گرویدگي داشتند اکثرے گفتند اگر ارادهٔ جنگ باشد ما همه رفیقیم - چون دیدند (که خانجهان یکروئي نمیکند و بدناهي صفت عاید حال ما ست) درخاسته راه حضور گرفتند - و خانجهان تا خبردار شود (که شاهجهان از راه گجرات گذشت) امرا و زاجها از اطراف و جوانب پیش ایشان فراهم آمدند - و ظاهر شد که جلوس داور بخش هم توطیه و تمهید سلطنت ایشان است - که آصف خان کرده - دانست که آنچه کردند صواب بود - اما وقتش گذشت - ندامت چه سود وکیلے بحضور فرستاد- و بعد سرپرآرائي پیشکشے با سهرهٔ مروارید ارسال داشت - اعلی‌حضرت (که جهان کرم و مروت بودند) از بد سلوکی او اغماض کرده صوبه‌داری مالوه باو مسلم داشتند - و در سال دوم (که از تنبیه ججهار بندیله را پرداخته بحضور رسید) اگرچه بدستور عهد جنت مکاني جمیع امرا پذیره نشدند اما پادشاه برعایت خاطر او (که همیشه بالا دست همه استاده میشد) مهابت خان را (که خانخانان شده سر بکسے فرود نمي‌آورد) رخصت دهاي فرمودند لیکن * مصرع * * آن قدح بشکست و آن ساقي نماند *

آن اعزاز و سلوک آقا کجا - و آن رجوع خاص و عام کو - و معهذا از طرفین صفای خاطر هم نبود - حکم شد که این همه فوج در حضور با خود داشتن چرا - بر طرف بایدکرد - و بعضے محالات سیر حاصل

بتقریبی ازو تغیر کردند - و همیشه تا هشت ماه (که در حضور بود) بتوهم کردار خود بناخوشي و تذبذب گذرانید - شبی در دربار میرزا لشکري پسر مخلص خان از شوریده سري بپسران خانجهان گفت - که امروز فردا پدر شما را مقید خواهند کرد - چون این حرف واهي (که فروغی از راستي نداشت) بخانجهان رسید بسکه بی عنایتیها میدید بهراس و وسواس افتاده خانه نشین گشت اعلی حضرت اسلام خان را نزد او فرستاده استفسار و استکشاف فرمودند - از استیلای توهم انحراف مزاج پادشاهي ظاهر کرده مسئلت نمود - که امان‌نامه بخط مقدس مرحمت شود - چنانچه بر وفق مدعای او نوشته فرستادند - و یمین‌الدوله آصف خان نیز بظاهر رتقها کرده گفت - اگر شما منزوي میشوید انصاف این است که امروز ما همه رفیق شویم - چون مواد نکال و خسران آماده گشته بود اصلا تشفي و طمانینت نشد - و بحکم الخاین خایف توهم بر توهم مي‌افزود *

گویند شبی (که میخواهد از آگره راه آوارگي پیش گیرد) آصف خان مطلع شده باعلی حضرت رسانید - فرمودند چون عهدنامه مرقوم شده و پاداش پیش از صدور جریمه عقلا و شرعا جایز نه تعرض مناسب نیست - و هنوز حرف درمیان بود که آوارگی او بعرض رسید - همان وقت خواجه ابوالحسن تربتي با امرای دیگر بتعاقب تعین شدند *

گویند نصف شب دیوالي بیست و هفتم صفر سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نه (۲) بود - که از حویلی آگره برآمد - چون بدروازهٔ هتیاپول (۳) رسید جلو در گردن انداخته سر تواضع بر قاش زین انداخت و گفت - خدایا تو میداني که برای حفظ آبروی خود میروم - بغي در خاطر نیست - و چون بدهولپور رسید پیش از همه سید مظفر خان بارهه و راجه بیتهل داس و خدمت پرست خان از فوج پادشاهي بسر وقتش رسیدند - و جنگ عظیم در پیوست - و آویزش سخت روداد - حسین و عظمت دو پسر رشید و شمس داماد او با دو برادر خود محمد و محمود از نبائر عالم خان لودي (که از کهنه سپاهیان افاغنه بود) و شصت کس از نوکران عمده مثل بهیکن خان (۴) قریشي و غیره بقتل رسیدند - خانجهان بذات خود چپقلشهای مردانه کرده زخمي عنان عزیمت بدریای چنبل (۵) گردانید و بنابر طغیان آب نتوانست مردم محل گذرانید - زوجه و دختران خود را با بعضی اسامی معتبر در حوضهٔ فیلان نشانده بآسیمه سري و اضطراب تمام گذشت * * بیت *

* نیم جانی بدر آورده ام از وادی مرگ *
* این قدر زین سفر دور (ه آورد بس است *

---

(۲) در [بعضی نسخه] هزار و چهل و نه (۳) در [بعضی نسخه] هتیا پول و در [بعضی] هتاپول (۴) نسخهٔ [ب] بهنگي خان - و در [بعضی نسخه] بهنگن خان (۵) در [بعضی جا] چیتل آمده *

و بنابر توقف فوج پادشاهي يک شبانه روز بعبور دريا خانجهان خود را بچنگلهای ملک ججهار بندیله انداخت . و راههای نامسلوک پیش گرفته سرے بگونتوانه برآورد - بکرماجیت پسر ججهار عمدا اغماض کرد - و الا میتوانست دستگیر ساخت - خانجهان چندے در لانجي دم آسایش گرفته از راه برار بولایت نظام شاهیه در آمد - بهلول خان میانه جاگیردار بالاپور و سکندر دوتاني نیز ملحق گشتند - نظام‌شاه آمدنش فوز عظیم دانسته گرمجوشیها کرده (۲) از دولتاباد بیرون خیمه زد *

چون خانجهان متصل سراپردهٔ او رسید هنوز از اسپ فرود نیامده بود که نظام الملک باستقبال بیرون برآمد - و برده بالای مسند نشاند - و خود بگوشهٔ آن جا گرفت - و زرے برای اخراجات داده پرگنهٔ بیر با آنکه تهانهٔ پادشاهي بود تنخواه کرد - و برفقا نیز جاگیر داده رخصت نمود - و خود بجمع فوج پرداخت - و در سر آغاز سال سیوم اعلی حضرت بارادهٔ استیصال او بادهٔ برهانپور را بورود مسعود دار السرور ساختند - و سه فوج پنجاه هزار سوار بسرکردگی اعظم خان سارجي صوبه‌دار دکن کسیل‌کردند - و خانجهان با چهل هزار سوار نظام شاهیه و غیره مقابله نمود *

گویند روز جنگ در پالکي نشسته تنباکو میکشید - عزیز خان پسرش گفت - اگر ارادهٔ جنگ است سوار شده باید تاخت

(۲) نسخهٔ [ب] فوزے عظیم*

والا چرا عالمے را بخرابي میدهید - گفت اعتقاد شما این است که بر لشکر پادشاهي غالب شویم - حاشا و کلا - اقبال خداداد است میخواهم باین حرکت مذبوح اصلاحے واقع شود - و برای شما روزگارے بهم رسد - و من روانهٔ مکه شوم - وازین قبیل حرفهای خانجهان باعث تفرقهٔ افغانان شد - که از هندوستان بکمال دعوی سلطنت هجوم آورده بودند - چون بوشکال در رسید خانجهان در موضع راجوري چهار کروهی قصبهٔ بیر (که در دامن کوه واقع شده) اقامت گزید - و بعد انقضای برسات مقرب خان سر فوج نظام شاهي باتفاق بهلول خان بآمد آمد فوج اعظم خان از جالناپور خود را بدهارور کشید - و هنوز دریا خان روهله در نه پیوسته بود که اعظم خان قابو دیده از دیول گانون روانه شده از گنگ گذشت - و از منجهلي گانون بر خانجهان (که زیاده برچهار صد سوار نداشت) تاخت - خانجهان آمادهٔ پیکار گشته قبائل را بکوهستان روانه کرد و خود جنگ کنان برآمد - و چون بالای (۲) گهات راجوري رسید با بهادر خان لودي برادر زادهٔ خانجهان و بهادر خان روهله مقابله شد - از طرفین داد مردانگي داده هرچند بهادر خان روهله در میدان افتاد اما فوج پادشاهي متواتر بکمک رسید - بهادر خان لودي دل بای داده میخواست بدر رود - راجه بهار سنگهه بندیله بآن خون گرفته رسیده از هم گذرانید - خانجهان با زنان اسپ سوار

(۲) در [بعضے نسخه] بر بالای گهات *

از سیوگانون گذشته به بیضا پور رسید - و دریا خان نیز در راه ملحق گردید - و ازانجا بدولتاباد شتافته چندے طرح اقامت انداخت - هرچند مبالغه میکردند که بر تخت نشیند در جواب میگفت - پنجاه سال از عمر گذشته - معلوم نیست که بعد از من پسران من قابل سلطنت باشند - هر مغلے یک یک افغان را از بلاد و دیهات بخفت اخراج کند - آنوقت داه و کنیز افغانان نام مرا گرفته کفش بر زمین میزنند - که بشومی او باین حال رسیدیم - مرا تاب این همه پاپوش خوردن نیست - بهلول و سکندر ناخوش شده جدا گشتند - و از نظام شاه هم چندان التفات معاینه نکرد بلکه منتهز غدر دید - از درستی غرض آلود او دل بر گرفت و بمشورت دریا خان روهله و ایمل خان ترین و صدر خان عزیمت پنجاب نمود - که بامانت افغانان آنجا شورشے بر انگیزد - از دولتاباد بانتور (۲) آمد - و از راه دهرنگانون و انبه پاتر گذشته رای عزیمت مالوه گذاشت - عبدالله خان فیروزجنگ و سید مظفر خان بارهه بتعاقب تعین شدند - جائے نتوانست توقف نمود - تاراج کنان میرفت - از نواح سرونج پنجاه فیل پادشاهي گرفته بملک بندیله در آمد - تا بکالپي سر بر آرد - بکرماجیت پسر چچهار بندیله بتدارک تقصیر سابق خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول او بود) در آویخت - و دران زد و خورد دریا خان راه فنا پیمود

(۲) نسخهٔ [ب] بایاور ٭

خانجهان از کشته شدن چنین رفیق قرین اندوه و تاسف گشته روانهٔ پیش شد - چون بولایت بهانڈیر رسید سید مظفر خان بارهه هراول فوج پادشاهي قریب گردید - خانجهان بنه و بار را روانه کرده با هزار سوار گرم پیکار گشت - محمود خان پسرش با جمعے کشته شد - خانجهان ناچار جلو گردانیده براه افتاد - و چون در حوالیٔ کالنجر رسید سید احمد قلعه‌دار آنجا سر راه گرفت - و دران آویزش حسن خان پسر او دستگیر گردید - خانجهان بقائد اجل بیست کروه دیگر رفته کنار تالاب سهینده (۲) فرود آمد - و بمردم گفت که فوج پادشاهي دست از تعاقب بر نمیدارد - پاشنه‌کوب رسید - تا کي بگریزم - این همه خویش و قوم کشته شدند - من هم از زندگي سیر آمده‌ام - غیر از کشته شدن علاجے نیست - هرکه خواسته باشد بدر زد - و آنچه مانده بود بهمه قسمت کرد - بسیارے جدا شده رفتند - غرهٔ رجب با جمعے پای ثبات افشرده با سید مظفر خان بارهه در آویخت - و آخر پیاده گشته با عزیز خان پسر خود و ایمل خان ترین و صدر خان تا جان در بدن بود آویزشهای نمایان نموده مشت بشمشیر و پهلو بخنک خنجر میبرد - بزخم تیر مادهو سنگهه بر زمین افتاد - و عبدالله خان زخمي سر او را بحضور ارسال داشت وقتے (که اعلی حضرت در برهانپور بکشتي سیر دریاي تبتي میکردند) از نظر گذشت - بموجب حکم در مقبرهٔ پدرش مدفون

(۲) در [بعضے نسخه] سبهنده - و در [بعضے] شهینده ٭

گردید - طالب کلیم این رباعي گفته گذرانید * * رباعي *

* این مژدهٔ لطف از پی هم زیبا بود *
* این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود *
* از رفتن دریا سر پیرا هم رفت *
* گویا سر این حباب آن دریا بود *

و بطریق تعمیه تاریخ این واقعه یافته اند * * مصرع *

* که آه و ناله از افغان بر آمد *

مردم آن وقت در احوال خانجهان افراط و تفریط کرده اند - بعضے برانند که اصلا بغي و خروج در سرش نبود - آنچه بوقوع آمد محض برای خود داري بود - و برخے گویند همیشه مزاجش مجبول خودسري و طغیان بود - و بےتحاشا زبان طعن و سرزنش برو دراز کنند - قطع نظر از اقوال مخالف و موالف از احوال او که بتفرس میرسد این است - که مرد راست (۲) و درست بود - زمانه سازي و دو روئي نداشت - سیلی روزگار نخورده بود - حرف کاهشے بگوش نرسیده محسود همه بود - و همه دست نگرش - پادشاه هندوستان با آن همه عظمت و شان شیفته و فریفتهٔ او - از نخوت و بے نیازي سر بفلک و ملک فرو نمي‌آورد *

روزے شاهجهان تقریبا نسبت خانجهان بارها گفتند - که این خطاب شخصے ست که ما و جمیع شاهزادها آرزومند نگاه او بودیم

(۲) نسخهٔ [ب] راست بود *

و او باستغنا با کسے حرف نمیزد - یکباره نیرنگے چرخ بوقلمون عالمے تازه بروی کار آورد - و صفے دیگر بر بساط روزگار چید - آن خصوصیت و محرمیت نماند - مردمے (که بار مجرای او نمي یافتند) سر همسري برداشتند - بل یکسر و گردن بلند تر افراشتند - و صدور بعضے حرکات بےاخلاصي (که در پیشگاه خلافت محمول بر بغي و فساد شد) باعث آن گردید که هر بیقدرے بچشم حقارت مي‌نگریست و هر هرزه گوئے صدای خارج آهنگي بگوش مي‌کشید - بسکه غیور بود و شریف النفس متحمل نشد - طبع کبید - و دل برکند آوارگي و بیابان مرگي مرجع پنداشت - و اذا البلیت ببلیتین فاختر ایسرهما - بمزاج ننگ پرستان غیرت آئین هیچ تعب و جانکنیے ناگوار تر از ذلت بعد از عزت نیست - لهذا خود را رسانید بجائے که رسانید - پس در بدو حال علت اینهمه ارتکاب متاعب و مهالک غیر از پاس آبرو و حفظ مرتبه نبود - بعد ازان اغراض دیگر هم ضم شد - بلکه ضرورت لازم وقت افتاد - مثل جمع فوج و اتفاق با نظام‌الملکیه - اگر نقشش درست مي‌نشست و زمانه بر سر یاري مي‌بود حب جاه دنیا کی میگذاشت که بذوکري سر فرود آرد *

بالجمله خانجهان بوقار و حلم متصف بود - و مجوز ضرر احدے نمیشد - بیشتر رغبت بصحبت اهل ایران داشت - با آنکه سني‌مذهب بود - اگرچه پدرش بتشیع شهرت دارد - و مقولهٔ ارسته

که شجاعت بے غلامی مرتضی علي نمي‌باشد - آخرها از صحبت شیخ فضل (۲) الله برهانپوري شوقے بتصوف بهم رسانید - شبها با درویشان و علما بسر میبرد - و اظهار تنفر از دنیا میکرد - در سرکارش فروغ بدعت نبود - اخراجات او گاهے سه لک روپیه در ماه و گاهے کمتر - و قلیلے پس‌انداز هم میشد - خود بکارها نمي‌رسید و با هنود التفات نمیکرد - محاسبهٔ عمال و دیگر اکثر امور ملتوي بود - پیوانش بسیار بودند - چندے در معارک جان سپردند و اصالت خان (که سه هزاري منصب داشت) در ایام آوارگي در دولتابان درگذشت - و مظفر از پدر جدا شده بحضور رفت و فرید و جهان دستگیر گشتند - و عالم و احمد گریخته بعد مدتے بحضور آمدند - کسے تا حال از اولاد او ترقي نکرد *

* خان‌عالم میرزا برخوردار *

پسر میرزا عبدالرحمن (۳) دولدي ست - که ابا عن‌جد درین دودمان تیموریه دیرین خدمت و ثابت حقوق است - و از زمان صاحبقران نیاکان او پشت بپشت امرا شده اند - جد کلانش میر شاه ملک از اعاظم امرای صاحبقران بوده - و بخیراندیشي و دولتخواهي همواره روشناس - میرزا برخوردار تا سال چهلم اکبري دو صد و پنجاهي منصب داشت - در سال چهل و چهارم [که دلپت اجینیه (که

(۲) نسخهٔ [ب] فضل برهانپوري (۳) نسخهٔ [ج] که احوالش جداگانه بتحریر آمده ابا عن جده *

از سرتابان صوبهٔ بهار بود) از زندان رهائي یافته دستوری بنگاه گرفت] میرزا بکین آنکه پدرش عبدالرحمن بآویزهٔ آن بومي زندگاني سپرده بود با برخے در صحرا برو ریخت - دلپت بدر رفت عرش آشیاني فرمودند که میرزا را بربسته نزد آن زمیندار برند باستشفاع بعضے بار یابان حضور موتوف شده زنداني گردید اتفاقا در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بسیار مربوط بود - پس از جلوس چون در فن میرشکاري کمال مهارت داشت بخدمت قوش‌بیگي امتیاز یافت - و در سال چهارم جهانگیري بخطاب خانعالم لواي ناموري بر افراخت - و چون در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست (۲) هجري شاه عباس صفوي پادشاه ایران یادگار علي سلطان طالش (۳) را بتعزیت عرش آشیاني و تهنیت جلوس فرستاد در سال هشتم بهمراهي او خان عالم بسفارت دستوري یافت - چون شاه بدفع رومیه در سمت آذربائیجان متوجه بود حسب الموضي چند گاه در هرات و قم متوقف گشت - گویند مردم بسیارے همراه داشت - دویست نفر توشچي و میرشکار بودند - و هزار کس از ملازمان معتبر پادشاهي بوده - بنابر امتداد رفقه بیشترے را از هرات برگردانید - در سال (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفتم (که شاه دارالسلطنت قزوین معاودت نمود) خان عالم (که همگي قریب (۴)

(۲) نسخهٔ [ب] هشت هجري (۳) در [بعض نسخه] طالش (۴) نسخهٔ [ج] قریب هشتصد نفر *

هفتصد و هشتصد نفر همراه داشت) با ده زنجیر فیل قوي هیکل با حوضهای سیمین و زرین و زینهای گونا گون آراسته و اقسام جانوران از سباع و ستور جنگي و طیور و مرغان سخن‌گو و گاوان گجرات و گردنهای مکلف و پالکیهای مقطع بحوالی شهر رسید جمعے از اعاظم امرا استقبال کرده بباغ سعادت‌آباد فرود آوردند روز دوم شاه در میدان سعادت‌آباد (۲) سرگرم چوگان‌بازي و قبق اندازي بود . خانعالم ملازمت نمود - شاه اعزاز و احترام بسیار بجا آورده و فرمود که چون میانهٔ ما و پادشاه عالي‌جاه جهانگیر پادشاه طریقهٔ اخوت مسلوک است و ایشان ترا برادر نامیده اند برادر برادر هم برادر است - برادرانه بآغوش کشید - خانعالم میخواست که از تحف و هدایا هر روز یک چیزے بنظر گذراند - شاه بشکار زنگول (که مخصوص ولایت مازندران است و موسم آن میگذشت) عازم آندیار بود - لهذا آنچه تحفگي داشت در یک روز گذرانیده سایر امتعه را به بیوتات سپرد - که بتدریج ملاحظه فرماید - و شاه بمرتبهٔ شیفتهٔ صحبت او شد که اگر بشرح و بسط رقمزدهٔ کلک گردد محمول بر اغراق میشود - از فرط التفات در محاورات خانعالم میگفت - و تا درانجا بود دمے بے او بسر نمیبرد - اگر روزے یا شبے بحسب اتفاق نمیرفت شاه بے تکلفانه بمنزل او تشریف آورده عواطف و مهرباني را پایه برتر مي‌نهاد - روزے

(۲) نسخهٔ [ج] سعادت سرگرم *

(که از شاه رخصت شده بیرون شهر منزل‌گزید) بمشایعت آمده عذرها خواست *

الحق که خانعالم این خدمت را بشایستگي حسن‌انجام بخشید و زرهای بسیار درین کار صرف کرده نامے بزرگي برآورد - سکندر بیگ منشي راقم تاریخ عالم آرای عباسي مینویسد - روزیکه خانعالم داخل قزوین شد مشاهدهٔ تجملات ظاهري او کردم - و از ثقات استماع افتاد - که از آغاز دولت صفویه الي الآن ازولایت هند باینه روم هم ایلچیئے باین شوکت و اسباب و جاه و حشمت بولایت ایران نیامده - معلوم نیست که درزمان سلاطین سابقه از اکاسره و کیان نیز آمده باشد - در سر آغاز سنه (۱۰۲۹) هزار و بیست و نهم هجري (که اواخر سال چهاردهم جهانگیري بود) هنگامے (که مرتبهٔ اول بعزیمت سیر کشمیر نهضت جنت‌مکاني واقع شد) درتصبهٔ کلانور خانعالم از یران مراجعت نموده بملازمت استسعاد یافت - پادشاه از غایت الطاف و مراحم دو شبانه روز در خوابگاه نگاهداشته لحاف خاص عنایت فرمود - و در جلدوی تقدیم سفارت بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار سربرافراخت - عجب از شیخ عبد الحمید لاهوري که در پادشاهنامهٔ شاهجهاني درحق خانعالم نوشته - که چون از چرب زباني و مزاجداني (که ناگزیر سفیر است) بهره نداشت ادای این شان جسیم چنانچه باید ازو بتقدیم نرسید معلوم نمیشود که چرا میگوید - و از کجا میگوید - و چون سریر

سلطنت هندوستان بجلوس صاحبقران ثاني شاهجهان مزين گشت خانعالم بمنصب شش هزاري پنجهزار سوار و علم و نقاره سرافرازي يافته بصوبه‌داري بهار از تغير ميرزا رستم صفوي رخصت يافت و بنابر آنكه از افزوني كوكنار بمهمات ملكي نمي‌توانست پرداخت در همين سال معزول گرديد - و در سال پنجم آخر سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و يک (كه اعلي حضرت از برهانپور باكبرآباد علم معاودت افراخت) خانعالم بتقبيل سدهٔ سنيه مباهي گشت پادشاه بسبب كبر سن و التزام كوكنار او را از خدمت معاف داشته مبلغ يک لک روپيه برسم سالیانه مقرر شد - در دارالخلافهٔ آگره رحل اقامت افكنده بجمعيت خاطر روزگار بسر برد - باجل طبعي در گذشت - لا ولد بود - برادرش ميرزا عبدالسبحان فوجدار آله آباد بوده ضبط درست داشت - تغير شده تعين كابل گشت و در هنگامهٔ افريدي كشته گرديد - پسرش شير زاد خان بهادر پردل بود - در جنگ سهينده با خانجهان لودي بكار پادشاهي آمد صاحب عالم آرا نوشته - كه خان عالم از جانب جهانگير پادشاه بخطاب بهائي يعني برادر سرافرازي داشت - اما در احوال‌نامهای هندوستان هيچ جا مذكور نيست - و بر زبانها ساير و دايرنه و چون شاه هم در وقت ملاقات اظهارے باين معني فرمود چنانچه در صدر گذشت دليلے واضح بر صدق مدعا ست - چه بدون تحقيق شاه بر زبان نمي آورد - والله اعلم *

* خواجه ابوالحسن تربتي ملقب بركن السلطنه *

تربت اُلكائے ست از خراسان - قطب الدين حيدر (كه مظهر آثار غريبه و امور عجيبه بود - و حيدريان بوی منسوب اند) ازانجا ست خواجه در عهد عرش آشياني بخدمت وزارت شاهزاده دانيال و ديوانی دكن اختصاص داشت - چون چنت مكاني سرير آراي سلطنت شد خواجه از دكن حضور طلب گرديد - سال دوم (كه آصف خان ميرزا جعفر بمنصب وكالت بلند رتبگي يافت) اورا بهمراهی خود جهت سررشته داري در خواست - پس ازان (كه آصف خان بمهم دكن شتافت - و ديواني باعتماد الدوله باز گرديد) خواجه در ركاب پادشاهي بقرب و اعتبار امتياز يافته در سال هشتم سنه (۱۰۲۱) هزار و بيست و يک هجري بمنصب والای ميربخشيگري افتخار اندوخت - و چون اعتماد الدوله سفر گزين ملک بقا گشت خواجه را بتفويض ديوانی كل و منصب پنجهزاري پنج هزار سوار امتياز و اعتبار افزودند - در هنگامهٔ مهابت خان در آب بهت پيش روی عماری نورجهان بيگم خواجه باتفاق آصف جاهي و ارادت خان با جمعے قليل اسپان شنا كرده و يراقها تر گشته رو بروی فوج مهابت خان آمد - ناگاه بباد شپهٔ تير (۲) مخالف جلو مردم بيگم بے اختيار برگشت - و هريكے از امرا بطرفے افتاد خواجه دران آشوب گاه و روا روی ناهنجار از اسپ جدا گشته

(۲) نسخهٔ [ا] بيازشپهٔ تير *

بمدن سلامت کشمیری جان بسلامت برد - و چون برگالت بآصف جاهي قرار یافت در سال نوزدهم صاحب صوبگی دارالملک کابل بعهدهٔ خواجه مقرر گردید - و بنیابت او پسرش ظفر خان از حضور دستوري یافت - و در عهد اعلی حضرت بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پایه افزای دولت خود گشت - چون شب یکشنبه بیست و ششم صفر سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم خان جهان لودي از آگره فرار نمود همان‌شب اعلی حضرت خواجه را با امرای نامدار بتعاقب تعین فرمود - اگرچه بعضے امرای جلادت کیش سبقت آهنگ پیش شتافته بجنگ پرداختند و خانجهان فرار گزیده خود را بدریای چنبل زده درگذشت اما خواجه آخر روز بکنار آب رسید - و چون بدون کشتي نتوانست عبور نموده تا دو پاس روز دیگر متوقف گشت - خانجهان بعلت این فاصلهٔ هفت پاس فرصت یافته خود را بملک بندیله انداخت - جگراج پسر ججهار سنگهه پناه داده ارزا از ملک خود گذرانید - و براهمیان لشکر پادشاهي مواضعه نمود - که پی غلط کرده براه دیگر دلالت نمایند - بنابرین خواجه با سرداران دیگر در جنگلهای انبوه بهر سمت تردد نا مفید داشته غیر از سرگرداني طرفی نبست - چون اعلی حضرت بعزم استیصال خانجهان بخطهٔ برهانپور ورود فرمود خواجه با سایر کمکیان آمده ملازمت کرد - و باستخلاص ولایت ناسک و ترمک رخصت یافت - و پس از ضبط آن آلکا و تنخواه

بجاگیر ساهو بهونسله حسب الحکم پادشاهي بکمک نصیري خان (که محاصرهٔ قلعهٔ نندهار داشت) رو آورد - و از میانهٔ راه خبر فتح شنیده برگشت - و بقصبهٔ پاتور شیخ بابو (که پرگنه ایست از پایان گهات برار) بکنار رودآبے تنک آب فرود آمد - میخواست ایام برشکال را درانجا گذراند - که ناگاه سیلابے عظیم از سر کوه رو بلشکر نهاد - مردم از تاریکي شب و شدت آب سراسیمه گشته از بیم جان بهر سو گریزان گشتند - خواجه با امرای دیگر بر اسپان بے زین سوار شده خود را ازان مهلکه بر آورد - و قریب دو هزار کس و مجموع اسباب خواجه را با لک روپیه نقد آب برد در سال پنجم بصوبه‌داري کشمیر سرفراز گشته ازانجا (که آنسقال دولت بود) اعلی حضرت بے ضرورت دوري او را روا نداشته ظفر خان پسرش را بنظم مهام آن ملک بنیابت رخصت فرمود خواجه سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري در سن هفتاد سالگي مرحله پیماي عقبی گردید - طالب کلیم تاریخ فوتش یافته *

* ع *

۱۰۴۲

* با امیر المومنین محشور باد *

خواجه مرد راست درست کارگذار بود - لیکن بترشروئي و درشتخوئي اتصاف داشت - خلف رشیدش ظفر خان است که ذکر او نقش پذیر خامهٔ وقائع طراز میگردد - و پسر دیگر میرزا خورشید نظر است *

* خان زمان بهادر میرزا امان الله *

خلف رشید مهابت خان زمانه بیگ است - و والده اش از خانزادهای میوات بود - بخلاف پدر بملکات رضیه متحلي و بخوبیها در امثال و اقران سر برتري مي‌افراخت - از چنان پدرے چنین پسرے مردم را بشگفت مي‌انداخت - چون در سال هفدهم جهانگیري قرعهٔ برهمزنی دولت شاهزاده شاهجهان بنام مهابت خان افتاد جنت مکاني اورا از صوبه داری کابل حضور طلب فرموده نظم آن مملکت بمیرزا امان‌الله بنیابت پدر تفویض یافت و بمنصب سه هزاري و خطاب خانزاد(۲) خاني سرافراز گردید چون جتي(۳) نام ازبک از الوس المان نوکر نذر محمد خان والی بلخ (که او در السنهٔ عوام بیلنگتوش اشتهار داشته - بجهت آنکه در جنگے سینه را تاخته بود - چه ترکان یلنگ برهنه و توش سینه را گویند) پیوسته در سرحد خراسان و مابین قندهار و غزنین مي گذرانیده بقزاقي نام برآورد و مکرر بر خراسان تاخته شاه ایران ازو حساب برمي‌داشت و قلعهٔ بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین واقع است - و از قدیم بحاکم آنجا مالگذاري مي‌نمودند) دران‌نواحي احداث کرده همشیره زادهٔ خود را با فوجے باز داشت سران الوس هزاره بخانزاد خان استغاثه نمودند - او با فوجے آراسته بر سر آنها شتافت - سردار با جمعے از ازبکان در جنگ بقتل رسید

(۲) در [بعض نسخه] خانه زاد خاني (۳) نسخهٔ [ج] جهتي *

و آن حصار را منهدم ساخت - یلنگتوش از نذر محمدخان (که تجویز فوج کشي بسرحد پادشاهي نمیکرد) بمبالغه رخصت گونه حاصل کرده در سال نوزدهم با حشرے از اوزبک و ایمانچي(۲) بدوکوهی غزنین رسیده آمادهٔ پیکار گردید - خانزاد خان با کمکیان آنصوبه دران عرصهٔ شهامت در کشتن و بستن و تاختن کارنامهٔ جلادت و جانسپاري بتقدیم رسانید - گویند درین‌جنگ از فیلان کارے غریب شد - هرگاه اوزبکان حمله مي‌آوردند فیلان را بر سر آنها میدوانیدند بے اختیار اسپان رم میکردند - اصلا سعي اوزبکان پیشرفت نمیشد ناچار یلنگتوش رو بفرار آورد - گویند درین جنگ سوارے مسلح اسیر شد - خواستند بکشند - فریاد کرد که من عورتم - چون برهنه کردند زن بود - ازو معلوم شد که قریب هزار زن اینچنین درین لشکر است - که مردانه شمشیرها میزنند - خانزاد خان تا شش کروه دنبال‌کرده بمعنائی فتح و نصرت معاودت نمود *

چون صاحب صوبگی بنگاله بمهابت خان اختصاص گرفت بالتماس او از کابل طلب شده نزد پدر رخصت یافت - و در سال بیستم (که مهابت خان بعتاب حضور طلب گردید) صوبه داری بنگاله بخانزاد خان تامزد شد - پس ازان (که مهابت خان بنافرمانی کردار ناپسندیدهٔ خود از کنار دریای بهت راه آوارگي سپرد) او از حکومت بنگاله معزول‌گشته بحضور رسید - و بحسن سلوک و تدبیر درست

(۲) نسخهٔ [ب] المانچي - و نسخهٔ [ج] ایماجي *

پاس عزت خود داشته در رضا طلبی آصف خان سر موئے تجاوز ننمود
پس از واقعهٔ ناگزیر جنت‌مکانی در معاملاتے که روداد شریک
آصف خان بود - در آغاز جلوس فردوس‌آشیانی از لاهور بملازمت
رسیده بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و خطاب خانزمان
و صوبه داری مالوه از تغیر مظفرخان معموری سر بر افراخت
و در همان سال (۲) چون صوبه داری دکن بنام پدرش مقرر شد بنیابت
پدر از مالوه بدکن رو آورد - و پس ازان در سال دوم (که نظم
دکن بارادت خان مخاطب باعظم خان تفویض یافت) خان زمان
بتقبیل سدهٔ خلافت کامیاب گردیده بجاگیر خود سنبهل شتافت
و چون اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودي متوجه دکن شد
خان‌زمان متعاقب رسیده بهمراهی آصف خان یمین الدوله (که
بمالش محمد عادل شاه والی بیجاپور تعین شده بود) نامزد گشت
و سال پنجم هنگام مراجعت پادشاهي از برهانپور بهندوستان
صوبه داری دکن و خاندیس از تغیر اعظم‌خان بمهابت خان (که بنظم
دهلي مي پرداخت) مقرر گردید - و یمین‌الدوله فرمان صادر شد
که خانزمان را با تعیناتیان آنصوبه در برهانپور گذاشته با اعظم خان
و دیگر امرا احراز شرف ملازمت نماید - خانزمان در همان ایام
محمود خان حارس قلعهٔ کالنه را (که سر از اطاعت فتح خان ولد
ملک عنبر پیچیده بود) بنابر آنکه نظام شاه را رهگرای عدم ساخت

(۲) نسخهٔ [ج] همین سال ٠

و میخواست قلعه را بساهو بهونسله بسپارد مستمال نموده آن
حصن حصین را بدست آورد - چون پدرش در سال ششم بکشایش
قلعهٔ فلک شکوه دولتاباد همت گماشت خانزمان با پنج‌هزار سوار
آمادهٔ کارزار گشته بهر مورچال (که احتیاج کمک میشد) بے توقف
خود را مي‌رسانید - دران ایام بیست هزار گاو و غله و جمعے از تابین
امرای کمکي در ظفرنگر جمع شده بسبب انتشار اشقیا نتوانستند
ملحق شد - خانزمان بدان طرف رو آورد - ساهوجي بهونسله
و بهلول خان در چکلتهانه سه کروهی کهرکي او را دایره وار احاطه
نمودند - خانزمان در جای خود ثبات ورزیده ببان اندازي و سرانداز
گجنال و تفنگ پرداخت - هر طرف (۲) (که مقاهیر قدم جسارت پیش
میگذاشتند) سرچنگ آسا مي‌یافتند - چون شب افتان طرفین دست
از جنگ باز داشتند - خانزمان در ناوردگاه فرود آمده بهوشیاري
صبح نمود - غنیم سعي پیشرفت ندیده مایوس برگشت - و او
رسد را گرفته بپدر پیوست - و همواره در مورچال و برکهي نبردهای
مردانه نموده لوای چیرگي مي‌افراشت - دفعهٔ دیگر برای آوردن
رسد غله و خزانه و بارت پادشاهي (که برهنکهیره رسیده پیش
نمي‌توانست آمد) راهي گشت - زندوله خان و ساهو و یاقوت حبشي
دنبال گرفتند - که تابو یافته دست بخزانه و رسد توانند رسانید
خانخانان ازین خبر نصیري خان را بکمک تعین کرد - خان زمان

(۲) نسخهٔ [ج] جسارت مي گذاشتند ٠

بنیروی همت و پردلي همه را همراه گرفته برگشت - چون هنگام رهگرائي فوج هراول و چنداول یک کروه از قول دورتر مي‌بود روزیکه داخل کهرکي میشد ناگاه آنها ریختند - از طرفین آویزش سترگ رو داد - اکثرے مالش بسزا یافته راه فرار پیمودند و پس از فتح آن قلعهٔ متین بدرخواست سپه سالار شاهزاده محمد شجاع بتسخیر دژ دشوار کشای پرینده تعین شد - خانزمان برسم منقلا روانه گشته در مراتب محاصره از دواندن نقب و نشاندن مورچال دقیقهٔ فرو نگذاشت - اما بنابر دو روئی امرا و بر سر رسیدن برشکال انفتاح آن حصن در عقدهٔ تعویق اُفتاد - شاهزاده با مهابت خان و دیگر نوئینان عظام بے نیل مقصود مراجعت نمود *

با آنکه مهابت خان از همه پسران اورا دوست‌تر میداشت و هرگاه سر امان الله میگفت اگر معاملهٔ لکها بودے از سر آن در گذشتے لیکن از سبعیت و بد مزاجي سر دیوان دشنامهای فحش باو میداد - هرچند او کنایةً و تصریحًا پیغام کرد (که شرمے از سن و سال کرده پاس مرتبهٔ مرا نگاهدارند - و خفت ندهند) وی بیشترے بمذلت پسر میکوشید - مکرر خانزمان میگفت که مرگ باختیار من نیست - و کشتن چه قدر کار است - اما زیان زدهٔ دین و دنیا میشوم - چون بسیار بجان آمد از گهات رومنکهیره بے رخصت بعزم حضور روانه شد - روز اول ببرهانپور رسید - و شب درمیان از گذر هانذیه درگذشت - مهابت خان

باندوه و آشفتگي در شده میگفت - اعیان حضور (که همه با من صدعي اند) اگر حرفے نکوهیده از من بپادشاه میرسانیدند محمول بر عداوت و حسد میشد - الحال [که چنین پسرے (که بحسن اخلاق و نیکوئی شیم مشهور آفاق است) این قسم برود] بد نقشی (۲) من یقین خواهد شد - درین پیرانه سالي مرا رسوا کرد آهے سرد میکشید - و دست بر زانو میزد - و میگفت آه امان الله جوان مرگ شوي - گویند چون آمدنش بعرض رسید اطی حضرت خواندند *

* ع *

* آشفتا را حال این است وای بر بیگانهٔ *

اتفاقا روزے (که ساعت ملازمت خانزمان بود) خبر فوت مهابت خان رسید - اعلی حضرت یمین الدوله را با دیگر امرا بتعزیت فرستاده باعزاز طلب داشت - و بانواع عواطف نواخت - چون تا آن زمان یک صوبه دار بنظم خاندیس و برار (۳) مي‌پرداخت درینولا دوحصه ساخته بالاگهات را (که عبارت از دولتاباد و احمدنگر و سنگمنیر و جنیر و پتن و چالناپور و بیر و دهارور و لختے محال برار و تمامی تلنگانه که جمع آن یک ارب و بیست کرور دام بود) بدو تفویض نموده مرخص ساخت - و چون بنابر مالش چهار سنگهه بندیله صوبه داری مالوه بخاندوران بازگردید خاندیس بالله وردي

---

(۲) یا بدنفسي باشد (۳) نسخهٔ [ب] برار دکن - و نسخهٔ [ج] برارو دکن مي پرداخت *

خان مقرر شده برار نیز ضمیمهٔ بالاگهات بخانزمان متعلق گشت *

و در سال نهم (که اعلی حضرت بسیر قلعهٔ دولتاباد نهضت دکن فرمود) خانزمان را بهراولی راو ستر سال و سایر راجپوت و چنداولی بهادر خان روهله و طایفهٔ افغانان جهت تسخیر محال چمارکونده (۲) وطن ساهو و ولایت کوکن (که در تصوف او بود) و نهب و غارت مملکت بیجاپوریه (که درین سمت واقع است) کسیل نمود او مکرر بساهوی ادبار پژوه مالشهای مستوفی داده (۳) چمارکونده و غیره محالات احمدنگر را تهانه‌نشین پادشاهي ساخت - و تا کولار و ازانجا بمرج و رایباغ بتاخت و تاراج پرداخت - چون عادل شاه سر بربقهٔ اطاعت گذاشت عطف عنان نموده بخطاب بهادري سر برافراخت - و پس ازان بکشایش قلعهٔ جنیر (که از اعاظم قلاع نظام‌شاهیه است) دستوري یافت - خانزمان تنبیه ساهو (۴) و تعاقب آن بدخو مقدم و اهم داشته بهنبالش بکوکن شتافت - و هرجا میرفت دست ازو بر نمیداشت - ساهو بنه و بار بغارت داده بقلعهٔ ماهولي متحصن گشت - چون رندوله خان از جانب عادل شاه مامور شد (که باتفاق خانزمان بهادر قلاع متصرفهٔ ساهو را مستخلص ساخته ضمیمهٔ ملک پادشاهي سازد) از یک طرف خانزمان و از جانب دیگر رندوله خان ماهولي را گرد گرفتند - ساهو ترسان

(۲) نسخهٔ [ب] چمارکده (۳) نسخهٔ [ج] بساهو مالشهای (۴) نسخهٔ [ج] ساهو مقدم و اهم *

و هراسان گشته قلعهٔ جنیر و ترنکلواري و تربنگ و هریس و جودهن (۲) و هوسل را با خویش نظام شاه (که پیش او بود) سال دهم سنه (۱۰۴۶) یکهزار و چهل و شش بخانزمان سپرد - و چون صوبه داری هر چهار صوبهٔ دکن بپادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر قرار یافته بود خانزمان بدولتاباد معاودت نموده بخدمت آن پادشاهزادهٔ اقبالمند قیام داشت - بسبب امراض متباینه (که از دیر باز طاري شده بود) گاهے ازان بهي مي‌یافت - و باز نکس میکرد تا در آخر سنه مذکور رخت حیات بربست * رستم زمانه مرد * ۱۰۴۷ تاریخ یافته اند - گویند دم واپسین بافاته آمده این بیت مشهور بر سخت *

* بیت *

* جان بلب دارد اماني چون چراغ صبحدم *
* جنبشے زان آستین خواهم که کار آخر شود *

در شجاعت و سپاهگري یگانهٔ وقت و بسیار غضوب و غیور بود و با وصف آن حلم و تواضع را بمرتبهٔ ورزیده که آنهائے (که با پدرش مدعی جان بودند) برای او بساط محبت و یکداي مي‌گستردند - اگرچه مهابت خان میگفت - که دوستی اینها برغم من است - بعد از من اگر این اتفاق و وفاق بماند نفرین بر من خواهي کرد - در فهم و دانش هم بے نظیر وقت بود - تاریخی متضمن حالات جمیع سلاطین روی زمین برشتهٔ تالیف کشیده

(۲) در [بعضے نسخه] جودهن و چوند و هرسل *

مجموعهٔ گنج باد آورد نیز جمع او ست - امانی تخلص میکرد صاحب دیوان است - ازوست * * قطعه *

* بر دور جام ما بنویسید نام ما *
* تا نام ما بدور بماند ز جام ما *
* دوران اگر بکام نگردید گو مگرد *
* این بس‌که دور جام بگردد بکام ما *

یک پسر داشت - میرزا شکرالله نام - قابل و دو شناس پادشاهي بود در هنگامے (که خانزمان باستخلاص جنیر مامور شد) او بنیابت پدر بحراست برهانپور رخصت یافت *

* خواجه جهان خوافي *

خواجه جان نام - از قدیمان فردوس‌آشیاني‌ست - پس از وصول خبر فوت جنت‌مکاني چون پادشاه از جنیر مضاف دکن نهضت نموده متصل احمدآباد رسید اورا (که بمنصب دو هزاري ششصد سوار سرفراز بود) بدیوانی گجرات سر بلند نمود - اواخر سال چهارم درخواست رخصت حرمین شریفین نموده بدین امنیت کامیاب گشت - چون پادشاه پنج لک روپیه نذر کرده بود (که باهل استحقاق آن در بقعهٔ مبارکه ارسال نماید) بکار پردازان صوبهٔ گجرات فرمود که دو لک و چهل هزار روپیه را متاعے (که باب خرید و فروخت آن در مکان باشد) بنام برده (که بدیانت و امانت موصوف بود)

(۲) نسخهٔ [ب] رخصت زیارت حرمین شریفین *

بسپرند - که بعد فروخت اصل و سود آنرا بمحتاجان آن در بقعه برساند - و سال نهم ازانجا برگردیده بحصول ملازمت و گذرانیدن نه اسپ عربي بطریق پیشکش سر عزت بآسمان رسانید - سال دوازدهم از دیوانی گجرات معزول گردیده سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجري بدار بقا خرامید *

* خان دوران نصرت جنگ *

خواجه صابر نام پسر خواجه حصاري نقشبندي ست - در زمان جنت‌مکاني منصبے یافته تعین دکن گشت - خانخانان آثار پردلي و کارداني از ناصیهٔ حالش دریافته در مقام تربیت شد - او بنابر جهتے دست از نوکري برداشته بنظام شاه پیوست - چون درانجا رواج خرد سالان بیشتر دید خود را داخل آن گروه کرده چندان سعي نمود که بقرب مصاحبت امتیاز یافت - و بخطاب شاه نواز خان مخاطب گشت - باز ازانجا دل برگرفته در ملازمان شاهزاده شاهجهان منتظم شد - و بخطاب نصیري خان اعتبار اندوخت و در گردش فلکي همه جا ملتزم رکاب بود - از نیکو پرستاري دقیقهٔ فرو گذاشت نمي نمود - حتی بمقتضای وقت گاهے بترتیب زین و لجام اسپ خاصه قیام مي‌ورزید - در جنگ تونش سردار فوج شاهي بود - چون دوران روز عالمے خاک بے حقیقتي برفرق روزگار خود بیخت او نیز نتوانست پا افشرد - پس ازان (که عبدالله خان

(۲) نسخهٔ [ب] توسن - و نسخهٔ [ج] تونس *

بیوفائي گزیده از شاهزاده جدا شد) او نیز نسبت دامادی خان مذکور منظور داشته حرمان گرا گشت - و بملک عنبر پیوست و پس از فوتش با نظام الملک (که استقلالے بهم رسانیده بود) مي‌گذرانید - در سال دوم فردوس‌آشیاني روی نیاز بآستان خلافت آورده بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب قدیم نصیري خان سر برافراخت - چون در سال سیوم اعلی حضرت از خطهٔ برهانپور افواج متعدده به تنبیه خانجهان و تسخیر ملک نظام‌شاهیه و حدود و اطراف آن تعین فرمود او بهمراهی راجه گجسنگهه نامزد شد از کارطلبي عرضه داشت که اگر خدمت تسخیر ملک تلنگانه و قندهار (که راه رفتن بدان سمت دستوري یافته) بمن باز گردد در کمتر مدتے بانجام میرسانم - از پیشگاه سلطنت بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار تحصیل ناموري نموده بدان مهم دستوري یافت و کشایش قلعهٔ قندهار را (که بمتانت و دشوارکشائي اشتهار دارد) پیش نهاد همت ساخته اول سرافراز خان سر لشکر آن ملک را (که درمیان قصبه و قلعه آمادهٔ پیکار بود) مالشے بسزا داده آواره نمود پس ازان تقسیم مورچالها نموده گردگرفت - مقرب خان و بهلول خان و رندوله خان عادلشاهي (که بکمک قلعگیان رسیده هجوم آوردند) بتلاشهای مردانهٔ او عنان تاب گشتند - درین اثنا اعظم خان صوبه‌دار دکن بیاوري در رسید - متحصنان گرفتاری خود ترتیب دیده زینهاري شدند - و بعد چهار ماه و نوزده روز سال چهارم سنه (۱۰۴۰)

هزار و چهلم هجري صادق داماد یاقوت خداوند خان کلید قلعه حواله نمود - توپ ملک ضبط و بجلي و عنبري مشهور از خرد و کلان یک صد و شانزده (که هر یکے برای برهم زدن لشکرے و شهرے کفایت کند) با سایر اسباب قلعه داري بضبط درآمد - نصیري خان باضافهٔ هزاري هزار سوار بلند پایه گردید - و در همین سال هنگام رخصت بالاگهات دکن بالتماس او ماهي و مراتب [که بهپیشین ایام در سلاطین دهلي شیوع داشت - و اینان بحکام دکن داده بودند و ازان باز درین ملک اعتبارے تمام گرفته سلاطین آنجا بکسے (که شایان عنایات عظیمه باشد) میدهند] مرحمت شد - و در سال پنجم از تغیر معتقد خان بصوبه‌داری مالوه اختصاص یافت *

گویند که چون آجین و سارنگپور از انتقال خواجه ابوالحسن (که از مدت ممتد آنرا آباد ساخته بود) بجاگیر او تن شد دران ایام درخاندیس و دکن قحط و غلا بمرتبهٔ بهم رسید که نافے بجائے (۲) مي ارزید - مدار قوت سکنهٔ آنجا بر غلهٔ مالوه شد - نصیري خان خرمنهای غله را بزر پر ساخت - در هیچ وقت اینقدر زر از محالات مالوه وصول نشده *

چون در سال ششم مهابت خان قلعهٔ دولتاباد را محاصره نمود نصیري خان بکمک تعین گشته مصدر کارهای نمایان گردید - روزے (که در مورچال خانزمان نقیرا بهفتاد من بارود انباشته آتش زدند

(۲) نسخهٔ [ب] بجائے ارزید *

و بیست و هشت گز از دیوار عنبرکوت و دوازده گز از برج آن پریده راهے وسیع پیدا شد - اما از ریزش تفنگ و بان قلعگیان هیچکس اقدام بیورش نمیکرد) مهابت خان خواست که خود پیاده شده در آید - نصیري خان گفت - از سران و سرداران چنین سگالش خلاف قانون کارداني ست - من در مي‌آیم - سپر حفظ ایزدي بر روی کشیده بقلعه دوید - و از تیر وتفنگ گذشته بجنگ شمشیر و خنجر رسید - متحصنان ازمشاهدهٔ چنین جانسپاري و سرافشاني لختے آویزش نموده بمهاکوت در آمدند - و چون آنرا نیز نقب زده برکشودند دژنشینان بزینهار گرائیده کلید قلعه سپردند - مهابت خان هرکرا بحراست قلعه تعین میکرد بنابر آنکه آذوقه در قلعه نمانده بود و درین چهار ماه محاصره انواع تعب گذشت از تکفل سر باز میزد - نصیري خان (که دو هزار سوار نوکر داشت) از غایت کارطلبي پذیرای خدمت شده باتفاق سیدمرتضیٰ‌خان بحفاظت قلعه پرداخت - بیجاپوریه چند منزل بدنبال سپه سالار رفته بدولتاباد برگشتند - و بمورچالها (که هنوز برجا بود) درآمده قلعه را گردگرفتند چون نصیري خان آویزو ستیز بکرات نمود ناچار خائب و خاسر برخاسته آواره گشتند - خان مذکور بخطاب خاندوران و منصب پنج هزاري پنج هزار سوار سرافرازي یافته قلعه را بموجب حکم بمرتضیٰ خان حواله نموده بمالوه معاودت نمود *

و چون شاهزاده محمد شجاع در سال هفتم بتسخیر پرینده

نامزد شد او نیز بهمراهي مامور گردید - روزے (۲) (که در نوبت گهي مقاهیر عرصه (۳) بر خانخانان تنگ ساخته نزدیک بود که چشم زخمے عظیم برسد) خاندوران آگهي یافته بسرعت خود را رسانیده فوج عقب خانخانان را بر فوجے (که دست راست او حلقه داشت) زده هردو قشون را بجوق مقابل رسانید - و زخمیان را برداشته بخانخانان پیوست - غنیم ازین دستبرد رو بفرار آورد - و این کار دست بسته در پیشگاه خلافت باعث مجرای سترگ گردید - چون مهابت خان ازین سهنجي سرا در گذشت بالاگهات بخانزمان تفویض یافت - و پایان گهات (که تمام خاندیس و اکثر ولایت برار باشد) بجمع نود و دو کرور دام بعهدهٔ او قرار گرفت - و حکم شد که سرکار بیجاگدهه و سرکار نذربار و لختے محال سرکار هاندیه (که آنروی‌آب نربده است) از توابع خاندیس اعتبار نمایند - و چون بکرماجیت پسر ججهار سنگهه بندیله (که با جمعیت پدر بهمراهی خانزمان در بالاگهات میبود) باشارهٔ پدر (که در خراب‌آباد موطن خود ارادهٔ سرتابي نمود) فرار اختیار کرده راه مسکن گرفت خاندوران ازان آگهي یافته از برهانپور بتکاپوي در آمد - و در مقام اشته مضاف صوبهٔ مالوه باو رسید - نزدیک بود که گرفتار شود - زخمي بجنگلهای دشوار گذار زده در دهاموني بپدر ملحق شد - خاندوران

(۲) نسخهٔ [ج] کهي نوبت - یا نوبت کهي باشد (۳) نسخهٔ [ب] عرصهٔ خانخانان تنگ ساخته *

بانتظار حکم در مالوه توقف نمود - لهذا از حضور صوبه‌داری مالوه بار
متعلق گشته ببرکندن بیخ فساد آن متمرد کوته اندیش تعین گردید
و باتفاق عبد الله خان در تعاقب مساعی شکرف بروزی کار آورد
و درسال نهم سر بجبهار و پسرش بریده بحضور فرستاد - و در
جلدوی این حسن تردد بخطاب بهادري ناموري اندرخت
و در همین سال (که اعلی‌حضرت بعزم قلعهٔ دولتاباد ظلال افکن
موز و بوم دکن گردید) خاندوران را بهراولی راجه جیسنگهه و سایر
راجپوتیه و چنداولی مبارزخان نیازي با دیگر افاغنه بکشایش قلعهٔ
اردگیر و اوسه و تاخت و تاراج سرحد بیجاپور و گلکنده تعین
فرمود - او تا دوازده کروهی بیجاپور هرجا معموري و آبادي یافت
بخاک سیاه برابر کرد - و مکرر بهلول (۲) خان میانه و خیریت خان
حبشي را مالشي بسزا داد - چون عادل شاه بقدم عجز و انکسار
راه اطاعت وانقیاد پیمود خاندوران دست از خرابی ملک او کشیده
بسمت اردگیر عنان عزیمت انعطاف داد - و بمحاصرهٔ سه ماه
و کسرے آن حصن استوار را هشتم جمادی الاولی سنه (۱۰۴۶)
یکهزار و چهل و شش از سیدي مفتاح برگرفته بتسخیر اوسه همت
گماشت - بهوجراج حارس آنجا دست و پای زده قلعه سپرد - و پس
ازان فرمان شد که فیل گجموتي نام (که سرآمد افیال قطب الملک
است) بدست آرد - او بکوت گیر (که سرحد ملک اوست) رفته

(۲) نسخهٔ [ج] بهول خان *

بترغیب و ترهیب آن فیل را با یک لک روپیه نعلبندي گرفته
بقصور دیوگدهه در آمد - و کیلچپر (۲) و اشته را (که از توابع گرمانداکنون
برار است) از تصرف گوندان متغلب برآورد - و ناگپور را بمحاصرهٔ
چند روز برکشود - کوکیا راجهٔ دیوگدهه یک لک و پنجاه هزار روپیه
نقد و یکصد و هفتاد فیل پیشکش نموده ناگپور را بازپس گرفت *

خاندوران بهادر در سال دهم بحضور رسیده دریمت فیل بقیمت
ده لک روپیه با هشت لک روپیه نقد (که مرزبانان گوندوانه و دیگر
زمینداران لختے برسم پیشکش پادشاهي و برخے باو داده بودند)
با فیل گجموتي (که یک لک روپیه قیمت شده بپادشاه پسند
موسوم گردید) با یراق طلا (که از جانب خود بیک لک روپیه ترتیب
داده بود) بنظر اعلی‌حضرت درآورد - چون جوهراخلاص و مردانگی او
درین تردد لت مردآزما فروغ دیگر داد و پیشکشے (که بدین کیفیت
و کمیت در اندک وقتے هیچ یکے از نوئینان والا مکان یک مرتبه
از گردن‌کشان گاهے نگرفته بود) او برگرفت بانواع عواطف
و تحسین نواخته بخطاب نصرت‌جنگ و منصب شش هزاري
شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه (که تنخواه آن ده کرور و هشتاد
لک دام که بقرار دوازده ماهه بیست و هفت لک روپیه باشد)
و تنخواه پرگنهٔ شجاعت پور از خالصه در طلب اضافه بلند مرتبه
گردید - و چون در سال هفدهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بتقریب

(۲) در [بعضے نسخه] کیلچهر *

عیادت بیگم صاحب از دکن رسیده نظر ببعضی حرکات خود (که دران دیار منافی مزاج اعلی حضرت سر زده بود) پیش ازان (که آثار بیلطفي از طرف پدر والا گوهر ظاهر شود) دست از امور دنیوي کشیده انزوا گزید اعلی حضرت را ازین داعیهٔ بے سبب ملالت افزود نظم دکن را بنصرت جنگ (که بایالت مالوه مي پرداخت) تفویض فرمود - و بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام یک کرور دام (که منتهای مدارج نوکری هندوستان است) اختصاص گرفت *

گویند خاندوران در صوبه داری دکن بضوابط مخترعهٔ خود عالم کهنه را دیگر ساخت - بسیارے دیهکهه و دیهپانڈیه را بمیخ کوب (۲) زده رهگرای بادیهٔ فنا ساخت - و از سرنو همت بآبادی ملک گماشته منصب داران را (که متفرق جاگیر داشتند) یکجا تنخواه نمود وتمام قلاع را دیده تجویز احشام و سرانجام آذوقه بروجه اتم کرد و آنچه خزانهٔ پادشاهي در قلاع و پرگنات خالصه بود قریب کرور روپیه بحضور ارسال داشت - تا بعالمیان ظاهر شود که همیشه از حضور زر (۳) میرسد - من در صوبه داری خود از دکن زر فرستادم - چون از بندوبست آن مملکت خاطر او طمانینت پذیرفت تسخیر بیجاپور پیش نهاد همت ساخت - سال هیزدهم جهت برخی مصالح ملکي از دکن طلب حضور گشت - تا کشمیر ملتزم رکاب پادشاهي بود - ازانجا دستوری

(۲) نسخهٔ [ج] بمیخ چوب زده (۳) در [بعضی نسخه] میرسید *

تعلقه یافته بلاهور رسید - و دو کروهی شهر فرود آمد - آخر شب در جامهٔ خواب بود - از نیرنگی تقدیر برهمن پسرے کشمیري (که اورا باسلام آورده درسلک خدمتگاران خود منتظم ساخته بود) جمدهر کاري در شکم او زد - گویند هفده تانکه دوخته بودند - ابرو خم نکرد - با قلیچ خان حرف میزد - یک روز بهوشیاري گذرانیده از نقد و جنس بهر یک از فرزندان حصهٔ متعین ساخته تتمه جهت خالصه قرار داد - و موافق آن بخط خود عرضي نوشته روانهٔ حضور کرد - شب هفتم جمادی الاولی سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج بساط حیات در نوردید - اعلی حضرت بهر کدام از فرزندانش زیاده از وصیت او عنایت فرموده شصت لک روپیه بسرکار والا باز گردید چون مدفن آبای او گوالیر است آنجا برده مدفون ساختند * (۲)

خان دوران در کار پادشاهي اصلا مداهنه (۳) و مساهله نمیکرد و آزمندي و طمع درین کار نداشت - سه پاس روز و یک پاس شب در معاملات سرکار والا میگذرانید - و بدیگرے نگذاشته بجز و کل مهمات خود میرسید - اما با رعایا سخت گیر بود - و با خلق خدا بدرشتي و تعدي زندگي میکرد - تیر آه مظلومان بود که کارگر افتاد - روزے (که خبر فوتش ببرهانپور رسید) شیریني و قند و شکر در دوکانها نماند که مردم بشکرانه بخش نکردند - بیشتر عمارات عمدهٔ برهانپور در وقت او شده - مندوی زین آباد کنار تپتي

(۲) در [بعضی نسخه] گوالیري ست (۳) نسخهٔ [ب] مداهنه نمیکرد *

ازو ست - و از سرونج (۲) تا برهانپور بده کروهي سراها ساختهٔ او ست - پسرانش سید محمد و سید محمود بعد فوت پدر هر دو منصب هزاري هزار سوار و عبدالنبي (که خرد سال بود) پانصدي منصب یافتند *

* خان جهان بارهه *

سید مظفر خان از سادات تهنپوري (۳) ست - ابوالمظفر نام داشت سال چهاردهم جهانگیري (که شاهزادهٔ سلطان خرم بمهم دکن رخصت یافت) او در جنگ با دکنیان پای همت قایم کرده زخمے برداشته در میدان افتاد - و نقش سپاهگری او دلنشین شاهزاده شد - در حینے (که شاهزادهٔ مزبور از پدر والا قدر خود جدائي گزیده بدکن پرتو ورود افکند - و پس از عبور نمودن مهابت خان با شاهزاده سلطان پرویز از دریای نربده مجال توقف در بلدهٔ برهانپور متعسر دیده از راه سیکاکول تعلقهٔ قطب الملک متوجه صوبهٔ بنگاله گردید و درانجا با ابراهیم خان فتح جنگ محاربه دست داد) موصی الیه در جنگ مذکور مصدر ترددات نمایان شد - و در تمام مدت فترات ملتزم رکاب شاهزاده بود - مراسم خدمتگذاري و جانسپاري بظهور آورده در خاطر شاهزاده جا بهم رسانید - و پس ازان (که شاهزاده بتخت سلطنت بر نشست) در سال اول جلوس اورا بعطای منصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونچه (۳) یا رنتهپوري ست *

خاصه با زین مطلا و انعام یک لک روپیه بین الاقران ممتاز ساخت و بحراست قلعهٔ گوالیار مامور گردانیده توابع آن در تیول او مقرر شد - و در همین سال باتفاق مهابت خان جهت تنبیه ججهار سنگهه بندیله (که هنگام بغي و فساد برپا کرده بود) دستوري یافت و چون باستشفاع مهابت خان خانخانان صفح جرائم او شد دیوانیان پادشاهي منجملهٔ ملک (که در تصرف او بود) بقدر طاپ منصبش بار گذاشته تتمه بجاگیر خان مذکور و غیره امرا تنخواه نمودند - و در سال دوم چون خانجهان لودي بنابر توهمے (که درخاطر او جا کرده بود) از مستقرالخلافه راه فرار اختیار نمود خان مزبور بهمراهی خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب او مامورگشت - و بچستي و چالاکي همان شب بے انتظار سرکرده روانه شد - شش گهڑي روز بر آمده بر کنار دریای چنبل متصل دهولپور بدو رسیده چپقلش مردانه نمود - و محمد شفیع نبیرهٔ او با نوزده تن از سادات بدرجهٔ شهادت پیوست - و پنجاه کس از رفقای او زخمي گردید - چون این معني بعرض پادشاه رسید خان مذکور را ازانجا طلب داشته باضافهٔ یک هزار سوار و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه سرفراز فرمود - و در سال سیوم بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه کام اندوز گردیده بهرارلی لشکر پادشاهي (که همراه اعظم خان بنابر تنبیه خانجهان لودي مقرر شده بود) شرف

رخصت اندرخت - و پس ازان چون مسموع شد (که خان مزبور را بسبب ورم بالای ناف طاقت سواري نیست) جگجیون جراح را بجهت علاج او روانه نموده حکم شد - که بعد تخفیف بحضور بیاید - ازانجا (که جراح بنابر قوت ماده موضع ورم را شگافته خلط بسیار دفع شده بود) خان مزبور چندے بنابر التیام جراحت توقف نموده خود را بحضور رسانید - پادشاه از وفور قدرداني بعنایت خلعت و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اضافهٔ هزاري ذات بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و مرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا بلند مرتبه گردانید *

و چون ملک نظام شاه پی سپر افواج پادشاهي گردیده خانجهان لودي مجال اقامت تنگ دیده دل از بودن آنجا برگرفته راه مالوه پیش گرفت خان مذکور (که بقدم خدمت و شیوهٔ شجاعت و قبیله داري موصوف بود) بعنایت خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسپ قپچاق (۲) از طویلهٔ خاصه نوازش یافته بتعاقب او نامزد گردید - و ازانجا (که عبد الله خان بهادر نیز با فوج علیحده بتعاقب او تعین شده بود) حکم شد - که اگر بهادر مزبور بآن حدود رسیده باشد هر دو فوج فراهم شده خار بن فساد برکنند - سید مظفر خان بپای استعجال از گذر اکبر پور عبور آب نربده نموده خبر گیران عرصهٔ مسافت مي پیمود - تا آنکه در منزل موضع تال گانون

(۲) در [اکثر نسخه] پنچاق *

تعلقهٔ مالوه عبد الله خان بهادر نیز ملحق بوی گردید - پس از وصول موکب ظفر کوکب بموضع نیمي از ولایت باندهو (۲) (که پانزده کروهی سهینده و سي کروهی آله آباد است) بدریافت خبر قرب او عازم آن سمت گردید - نخست سید مظفر خان (که هراول فوج پادشاهي بود) بار رسیده تلاشهای مردانه نمود - خانجهان بعد بکار آمدن جمعے ز براه گریز نهاد - بهادران لشکر دست از تعاقب برنداشته بعد دو روز باز بوی رسیده هنگامهٔ زد و خورد برپا ساختند - او بهراول سید مظفر خان مقابل شده کشته گردید و سید ماکهن پسر سید عبدالله و نبسهٔ سید مظفر خان با بیست و هفت کس بدرجهٔ شهادت فایز گردید - و پس ازانکه خان مذکور بحضور رسیده شرف ملازمت دریافت باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و عنایت خطاب خانجهان چهرهٔ ناموري بر افروخت - و در سال چهارم جلوس یک هزار سوار تابین او در اسپه سه اسپه قرار یافته با یمین الدوله بتنبیه عادل شاه بیجاپوري تعین شد - و در سال پنجم کامیاب ملازمت پادشاهي شده یک هزار سوار دیگر تابین او دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - و سال ششم نیز بهمین عنایت سر باندي اندرخت - پستر بهمراهي شاهزاده محمد شجاع بمهم پرینده رخصت پذیرفت - درین مهم مصدر تردات شایان و دلیریهای نمایان گردید - و چون تسخیر پرینده ملتوي مانده

(۲) نسخهٔ [ب] ماهو *

شاهزاده حسب الحکم فردوس آشیاني عازم عتبهٔ خلافت گشت سید خانجهان بسرعت سریعه خود را رسانیده متصل اکبرآباد جبهه سای آستان خلافت گردید - و در سال هشتم تتمهٔ سواران تابین او در اسپه سه‌اسپه تقرر پذیرفت - و در همین سال به تذبیه ججهار سنگهه بندیله (که شیوهٔ بغي ورزیده بود) با جمعے از دیگر امرا تعین شده نطاق عزیمت بر کمر همت بست - و پس ازان [که ججهار سنگهه دست و پای زده راه دیوگدهه (که متصل صوبهٔ برار واقع است) پیش گرفت - و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و خاندوران بتعاقب او مامور گردیدند] سید خانجهان بر طبق حکم محکم جهت تنسیق ولایت مفتوحه و تفتیش دقائق آنجا متصل چورا گدهه توقف گزید - و پس ازان بحضور رسیده در ایامے (که فردوس آشیاني عزیمت سیر دولتاباد پیش نهاد خاطر ساخته از دریای نربده گذشته کنار آن مخیم سرادق اقبال بود) سعادت ملازمت دریافت و بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلا دوز و جمدهر مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و یک لک روپیه نقد رایت ناموري بر افراشت در سال نهم بعطای خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه فرق مباهات برافراخته با جوتے از اموا بتادیب عادل شاه بیجاپوري دستوري یافت - و از سمت بیر بدهارور (۲) رسیده بنه و بار درانجا گذاشته راه طرف شولاپور گرفت - و در اثنای قطع مسافت

(۲) در [بعضے نسخه] بدهار وار *

مردم تعین نموده سوادهوں را مسخر ساخت - و بر محالات جاگیر ریحان شولاپوري تاخته قصبهٔ دهاراسین را تهانه نشین گردانید و بکرات با بیجاپوریان زد و خورد بمیان آمد - خان مزبور خود مصدر مراسم شجاعت گردیده مخالفان را هر بار شکست فاحش داد *

گویند روزے رندوله بیجاپوري زخمي شده از اسپ بر افتاد یکے از رفقا اسپ باو رسانیده از میدان بر آورد - پس ازان (که بعضے از ولایت بیجاپور ویران گردید - و موسم برسات برسر رسید) خان مزبور بارادهٔ چهاوني برگشته بدهارور آمد - پستر چون عادل خان زینهاري شده اطاعت فردوس آشیاني اختیار نمود خان مزبور حسب الطلب بزمین بوس عتبهٔ سلطنت فایز گشت - و چون اواخر همین سال پادشاه عزیمت مستقر الخلافه نموده ایالت هر چهار صوبهٔ دکن (که عبارت از خاندیس و برار و بارہ از ملک تلنگانه و قلیلے از ملک نظام الملکیه باشد) بعهدهٔ شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مفوض فرمود سید خانجهان بعنایت خلعت خاصه مطرح التفات گردیده مقرر شد - که تا فراغ خانزمان بهادر از تسخیر حصار جنیر وغیره بخدمت پادشاهزاده قیام نماید در سال دهم بحضور شتافته دستوری گوالیار (که متعلق بوی بود) یافت - و در سال یازدهم باز بعتبهٔ خسروانی رسیده چون عزیمت دار السلطنت لاهور پیش نهاد خاطر پادشاهي شد مشار الیه باجازت تیول کام دل اندوخت - و سال چهاردهم در دار السلطنت

لاهور شرف ملازمت دریافت نموده بعطای اضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه سررشتهٔ اعتبار بدست آورد *

درین ایام (که راجه جگت سنگهه ولد راجه باسو سر طغیان برداشته بود) مشار الیه به تنبیه او و تسخیر قلاع متصرفه اش با فوجے نامزد گردید - وقت رخصت بعنایت خلعت خاصه و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه با ماده فیل و یک لک روپیه بطریق مساعده سربلندي یافت - مشار الیه بموجب حکم پادشاهي موسم بارش را در لاهور گذرانیده پس ازان (که از کتل بهلوان (۲) و مچهي بهون گذشته نیم کروهی قلعهٔ نور پور معسکر ساخت) مساعی جمیله از تعین مورچالها و کندن نقب بتقدیم رسانید اگرچه برجے از قلعه پرید اما چون محصوران پس هر برجے دیوارے کشیده بودند راه درآمد پیدا نشد - پستر بر طبق فرمان پادشاهي تسخیر قلعهٔ مزبور وجههٔ همت ساخته جوهر شجاعت را بروی کار آورد و به نبردهای متواتره کار بر محصوران چنان تنگ ساخت که افواج پادشاهي از جوانب دیگر بقلعه درآمدند - و جگت سنگهه راه فرار پیمود - در جلدوی آن یکهزار سوار دیگر از تابین او دو اسپه سه اسپه فرار یافت - پستر (که راجه جگت سنگهه باظهار ندامت پرداخته صفح جرائم او از پیشگاه عنایت منظور شد) خان مشار الیه همراه

(۲) نسخهٔ [ب] پهلوان *

شاهزاده مراد بخش بحضور آمد - چون درین سال خبر آمدن شاه صفي (۲) دارای ایران جهت تسخیر قلعهٔ قندهار بر زبانها افتاده بود شاهزاده دارا شکوه برای دفعیهٔ او دستوري یافت - خان مزبور هم بعطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد عنایات گردیده در همراهیان شاهزادهٔ مزبور تعین گشت *

درین اثنا خبر فوت شاه صفي شیوع گرفت - درسال شازدهم خان مزبور برخصت گوالیار محال جاگیر خود مورد التفات شد - و در سال هفدهم باز بملازمت پیوسته در ایامے (که فردوس آشیاني سمت اجمیر متوجه گردید) اورا بحراست اکبرآباد گذاشت - پس از معاودت موکب خسرواني چندے درحضور بوده درسال هیزدهم رخصت محال جاگیر یافت - و در سال نوزدهم جلوس حسب فرمان طلب عازم گشته در دارالسلطنت لاهور دولت آستانبوس حاصل نمود در اواسط همین سال مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري مفلوج گشته در ماه صاحب فراش بوده سفر آخرت گزید پادشاه قدر شناس تاسف نموده در بارهٔ پسرانش سید منصور خان و سید شیر زمان و سید منور (که آخرها بخطاب سید مظفر خان و سید لشکر خان مخاطب شدند - و احوال هریک درین صحیفه رقمزدهٔ کلک وقائع نگار گردیده) توجه مرعي داشت *

(۲) نسخهٔ [ب] صفوي *

خان مزبور نامے ببزرگي و كثرت جمعيت و سخاوت بر آورده تا زيست بآبرو بسر برد - نوكران بيش قرار داشت - و هركه از ملازمان پادشاهي بوي متوسل ميشد سلوك خوب نموده ديهات در جاگير او ميداد - حليم و متواضع بسيار بود - گويند روزے فردوس آشياني بر دستار خوان نشانيده شريك طعام ساخت پس ازانكه پادشاه برخاست سيد خانجهان دويده جفت پاپوش را زير پا گذاشت - پادشاه بر آشفته فرمود - كه شما را شرم اين خطاب عالي بايد كرد - شخصے (كه بدين خطاب مخاطب بود) أمرا چه كه ما و جميع شاهزادگان محتاج نگاه او بوده اند - و باستغنا با كسے حرف نميزد - او عرض كرد كه بنده فدوي درگاه است - پادشاه فرمود - كه من بعد در جميع امور رعايت توزه و ضابطه بايد كرد اما گويند كه بمعاملت دنيوي نمي رسيد - و بر كارپردازان خود اعتمادے نميكرد - خدمت گاران هموطني خود را بسيار درست ميداشت - گفتهٔ آنها پيش او معتبر بود - روزے عاملے (كه پنجهزار روپيه عين المال جاگيرش بتصرف خود آورده بود) معروض خدمتگارے سه هزار روپيه را اشرفي پيش خان مزبور آورد - كه اين حق ديوان و معتوفي ست - اما ميترسم كه فردا فتواى قتل من خواهند داد - خان مزبور خوش شده اشرفيها برگرفت - بعد ازين هرچند متصديان ظاهر نمودند (كه پنجهزار روپيه عين المال ذمهٔ او باقي ست) قبول نكرد *

* خسرو سلطان *

دومي پسر نذر محمد خان والي بلخ و بدخشان است - چون در سنه (١٠٥١) يكهزار و پنجاه و يك خطبهٔ ماوراء النهر بنام نذر محمد خان خواندند خان مزبور باتفاق پسر كلان خود عبدالعزيز خان در بخارا بكمال استقلال مسند نشين خاني گشته مهمات فرمانروائي را بنهج استقامت جاري گردانيد - و در سنه (١٠٥٥) هزار و پنجاه و پنج بقرشي رفته ارگنج را (كه حاكمش اسفنديار خان درگذشته بود) بتصرف درآورد - و با اوزبكيه (كه برادر كلانش امام قلي خان سلوك تمام مرعي داشته و ضبط محصول و بندوبست ماوراء النهر بران قوم وا گذاشته خود محض باسم خاني خرسند بودے) باز خواست آن ايام درميان آورد - آن قوم خايع العذار مطلق العنان رنجيده خاطر و رميده دل گشته بران شدند كه او را با پسرش از ميان بردارند - خان مذكور استشمام رايحهٔ يكتائي آن بداندیشان نموده باقتضاى مصلحت سنگ تفرقه در جمعيت آنها انداخت - هر يكے را بجائے تعين كرد - سمرقند را با توابع بعبدالعزيز خان داده بيگ اوغلي را اتاليق و خسرو بيگ را ديوان بيگي او ساخت - و تاشكند را بامضافات ببهرام پسر سيوم خود داد و باقي يوز را اتاليق او نمود - و نذرے اتاليق امام قلي خان را (كه در اوزبكيه اعتبار تمام داشت - و اورا سرخيل فتنه انگيزان ميدانست) بحكومت بلخ نامزد گردانيد - و قندوز را (كه حاكم نشين بدخشان

است) بخسرو سلطان مذکور داد - و کهمرد[۲] را با لواحق و توابع و هزارجات (که از دیرباز تعلق به یلنگتوش داشت) بے سابقهٔ تقصیر تغیر نموده بسبحان قلي پسر چهارم سپرده تردي علي قطان را اتالیق او نمود - و تیول اکثرے در خالصه ضبط نموده آنها را نقدي ساخت - و اکثر مدد معاش و سیورغال قدیمه را بلباس اسناد متهم ساخته خود متصرف شد *

ازانجا (که ایام دولتش بسر آمده بود - و اقبال او رو بادبار گذاشته) همگي خواجگان توران را (که وضیع و شریف آنجا حلقهٔ ارادت شان در گوش دارند) بسبب وقوع برخے امور آزرده ساخت و ازین رو (که هرجا چراگاهے بود برای دواب خود فرق نموده دیگرے را رخصت نمیداد) تمام احشام بهم برآمده دل دگرگون کردند عبد العزیز خان (که خلف ارشد و ولي عهدش بود) هرچند وسائل انگیخت (که خود بدستور امام قلي خان بخارا را دارالخلافه ساخته بلخ را بمن عطا کنند) او چون چهل سال در بلخ گذرانیده آب و هوای آنجا با طبعش سازگار بود و دل کندن ازان مکان دشوار مي‌نمود و نقل و تحویل اندوختهٔ چندین ساله دشوار تر پسر را نیز بعدم انجاح مرام رنجانید - و با سران و سرداران بلخ (که مدتے ممتد در تقدیم مراتب عبودیت سر موئے فروگذاشت ننموده توقع احسان و چشم نوازش داشتند) از حقیقت نشناسي

(۲) در [بعض نسخهٔ اکبرنامه] کمهرد آورده *

چشم پوشي بکار برد - و یکدست مراسم حزم و کار آگهي از دست واهشته هرکه از روی هوا خواهي حرفے از بد اندیشان مخفي باو میگفت از تنگ ظرفي بافشای آن او را شرمسار و بے اعتبار میگردانید - تا آنکه دفعةً تمام توران و همه تورانیان بر شوریدند و یکبارگي طبل مخالفت فروکوفته خطبهٔ ماوراء النهر بنام عبدالعزیز خان خواندند - و المانان فرصت جو دست بنهب و تاراج بر آورده اکثر[۲] کارخانجات را یغمائي ساختند - آخرالامر نذر محمد خان با پسر[۳] بمصالحه پرداخت - که فرمان روائی ماوراءالنهر بخود متعلق ساخته بلخ و بدخشان باو بگذارد - و خود بعد آشتي از پیکار و تردد بر آسود - اما از درنگی اوزبکان و خودسری المانان بیم جان و مال هر روز مي افزود - ترک صید و شکار نموده چندے درون حصار بلخ خانه نشین گشت - و چون بعد وقوع حادثهٔ ناگزیر جنت مکاني و بودن وارث تخت و تاج یعني صاحبقران ثاني بر بعد مسافت در جنیر (که اقصای دکن است) عرصه خالي پنداشت از شورش‌طلبي و غرور جواني لشکرے گران بتسخیر کابل کشید - هرچند کارے پیش نبرده از صولت لشکر فیروزي رجعت قهقري نمود اما دست تعدي و تطاول دراز ساخته از سکنهٔ شهر و رعایای نواحي و اطراف هرچه اوزبکان تهي‌دست یافتند بنهب و غارت بردند - و ابواب بیداد و ستم بر روی اهل آندیار فراز نمود - ازان وقت مرکوز

(۲) در [اکثر نسخه] اکثر کارها را (۳) در [بعض نسخه] شناخته *

خاطر اعلی حضرت بود - که بمقتضای * * مصرع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

فوجی جرار بر سر بلخ و بدخشان فرستاده آن ملک موروثي را انتزاع نمایند - بسبب اشتغال مهمات ملکي ارادهٔ مذکور از مکمن بطون بر منصهٔ ظهور نرسید - درین وقت (که خود بخود دران ولایت هرج و مرج افتاد - و المانان بے دین آتش ظلم افروخته در قتل و اسر اهل اسلام و هتک استار ناموس اشراف و اخیار خود را مستحق انواع سیاست ساختند) شاهزاده مراد بخش را با پنجاه هزار سوار بتسخیر آندیار و مالش آن گروه نا هنجار در نوزدهم سال باستعجال رخصت فرمود - و چون شاهزاده از کنل طول دشته بمیدان سرا منزل نمود اوزبک و المان (که قرئ و مواضع بدخشانات را بجاروب غارت پاک رفته کار بر خسرو سلطان تنگ ساخته بودند) از آوازهٔ موکب منصور بپای سرعت راه فرار پیمودند - خسرو سلطان بر وفق مصلحت دید خرد با پسر خود بدیع سلطان و دو هزار خانه‌دار از احشام و اهل قندوز (که بیشتر رعایای جور کشیدهٔ تالان دیده بودند) احرام ملازمت شاهزاده بست و چون نزدیک باندراب رسید امیرالامرا علي‌مردان خان پذیره شده بر پشت اسپ دریافت - و پس ازانکه داخل خیمهٔ شاهزاده شد آن قاعده دان بر طبق حکم پادشاهي تا منتهای بساط رفته معانقه

(۲) نسخهٔ [ب] بر بلخ و بدخشان *

نموده همراه آورد - و نزدیک بمسند نشانده گوناگون عاطفت و دلجوئي بکار برد - و انواع عطایا و پنجاه هزار روپیه نقد تواضع نموده روانهٔ حضور ساخت - از پیشگاه خلافت مرحمت‌خان ولد صادق خان‌مرحوم با چهار اسپ عربي و عراقي با زین طلا و بیش‌قیمت‌پارچه از نوادر اقمشهٔ هندوستان و یک پالکي و چهار دولي با چوبهای نقره و غلافهای مخملي برای سواری عورات و دو دست پیش‌خانهٔ مکمل تعین گردید - که اشیای مذکور را بسلطان مزبور رسانیده همه جا بمرافقت او بوده بدرگاه رساند - بیست و پنجم ربیع الآخر سنه (۱۰۵۶) یکهزار و پنجاه و شش هنگامیکه بظاهر کابل رسید مدار المهام سعد الله خان و میر جلال صدر الصدور استقبال نموده بملازمت رسانیدند - او التماس قدمبوس نمود - باجازت آن امتیاز بخشیدند - پس ازان سرش را اعلی حضرت از راه قدر شناسي بدو دست برداشته بآغوش عاطفت در آوردند - و بحکم نشستن مباهات اندوخت - و باقسام عنایات و نوازش و انعام پنجاه هزار روپیه نقد کامیاب گشته بمنصب شش‌هزاري دو هزار سوار اختصاص یافت - و منزل خاندوران بهادر را با فروش و اسباب تجمل برای او آراسته قرار یافت - و بدیع سلطان پسرش (که همراه پدر بود) بسالیانهٔ دوازده هزار روپیه نوازش یافت - و چون خسرو سلطان مرد ضعیف بنیهٔ افیوني (که مدتها بتعدي و اشتلم اوزبکیه روی بهبود ندیده بود - و از بیم و هراس دست‌انداز المانان

دهے نه آسوده) یک دفعه بے رنج و تعب بدولت خدا داد رسید بفراغبال و ترفه حال بهره یاب لذت زندگاني گشت - تکاپوی نوکري درمیان نبود - گاهے در دارالسلطنت لاهور و گاهے در شاهجهان آباد و احیانا در رکاب بسر میبرد - و در سال بیست و ششم اورا از منصب باز داشته باک روپیه مشاهره موظف گردید - و درین سال پسرش بدیع سلطان بمنصب هزاري دو صد سوار سرافرازي یافت - و تا آخر سلطنت اعلی حضرت بمنصب دو هزار و پانصدي رسیده بود *

* خواجه عبدالهادي *

پسر کلان مغفور خان خواجه قاسم است - اوائل سلطنت فردوس آشیاني در قصبهٔ سرونج (۲) تیول پدر خود مي بود - سال چهارم (که خانجهان لودي باتفاق دریا خان روهله از دکن بمالوه شتافته بقصبهٔ مذکور رسید) او بحراست آنجا از قرار واقع پرداخت تا سال بیستم بمنصب نهصدي شش صد سوار فایز شده سال بیست و یکم از اصل و اضافه بپایهٔ هزار و پانصدي هشت صد سوار مرتقي گشته سال بیست و سیوم باضافهٔ دویست سوار چهرهٔ عزت برافروخته سال بیست وششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه (که بتسخیر قلعهٔ قندهار نامزد شده) دستوري پذیرفته وقت رخصت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و عطای خلعت و اسپ با زین نقره و سال بیست و هفتم بعنایت علم لوای بلند رتبگي برافراخت

(۲) در [بعضی نسخه] پورنج *

سال سیم مطابق سنه (۱۰۶۶) یک هزار و شصت و شش هجري (۲) پا در عدم خانه گذاشت - پسرش خواجه جان تا سال سیم هزاري چهار صد سوار منصب داشت *

* خوشحال بیگ کاشغري *

سال نوزدهم جاوس فردوس آشیاني بمنصب هزاري چهار صد سوار چهرهٔ عزت برافروخته با سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رخصت پذیرفت - و پس از فتح بلخ و مراجعت شاهزادهٔ مذکور بهندوستان چون جملة الملک سعد الله خان به بندوبست آنجا تعین شد اورا با دیگر کاشغریان بتهانه داری شیرپور و سام چاریک مقرر نمود - سال بیستم حسب تجویز جملة الملکي از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار عز امتیاز اندوخت - و سال بیست و دوم همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار مرخص گشته ازانجا همراه رستم خان و قلیچ خان در محاربهٔ تزلباشان پای قیام مستحکم داشته مصدر تردد گردیده سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار سرزشتهٔ اعتبار بدست آورده سال بیست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم مصطور شتافت - و سال بیست و هشتم همراه جملة الملک بر سر چیتور کسیل شده گام جلادت برداشت - پستر همراه خلیل خان (۳) بتادیب زمیندار سري نگر شتافته اواخر سال سي و یکم با مهاراجه

(۲) نسخهٔ [ب] هزار و شصت هجري (۳) نسخهٔ [ب] خلیل الله خان *

جسونت سنگهه جهت سد راه بودن بر فوج دکن (که عزیمت سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بحضور بتقریب عیادت پدر والا قدر زبان زد شده بود) بصوبهٔ مالوه دستوري یافته دامن همت بر کمر عقیدت زد - پس ازان در جنگ سموگڈهه برکاب سلطان داراشکوه بود باقي احوالش بنظر نرسید *

* خواص خان بختیار خان دکهني *

در عهد جنت‌مکاني در سلک ملازمان انتظام یافته سال هشتم جلوس فردوس‌آشیاني بخدمت فوجداری لکهي جنگل و تهاره (۲) از تغیر سردار خان چهرهٔ اعتبار برافروخته سال دوازدهم (که پادشاه بسرحد پنجاب وزده فرمود) از احراز سعادت ملازمت نمود و سال چهاردهم ازانجا معزول شده در کومکیان صوبهٔ بهار قرار یافته سال شانزدهم بفوجداری ترهت مضاف صوبهٔ بهار عز امتیاز اندوخته سال بیستم بعنایت خلعت و اسپ سرفراز گشته ببدخشان دستوري پذیرفته سال بیست و یکم بحضور رسیده دولت بار یافت و بفوجداري و تیولداری مندسور مضاف مالوه لوای کامراني برافراشت سال بیست و سیوم چون صوبه‌داری مالوه بشاهنواز خان و مندسور بمیرزا محمد پسر میر بدیع مشهدي (که خویش خان مزبور میشد) قرار گرفته او ازانجا تغیر شده بستر داخل کومکیان دکن گردیده در محاصرهٔ گلکنده همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر

(۲) در [بعض نسخه] تهاده - یا تهاوه باشد *

مصدر تردد ات بود - و پس ازان (که زمام سلطنت باختیار شاهزادهٔ مزبور در آمد) از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار و خطاب خواص خان بر نواخته شد - و در حروب متواتر (که خلد مکان را با مهاراجه جسونت سنگهه و شرکای سلطنت (رو داد) در رکاب پادشاهي بوده بتعیناتی صوبهٔ بهار بدان حدود شتافت و چون قبل از جلوس ثاني قلعهٔ چنار از دست سید ابو محمد نام نوکر سلطان شجاع مستخلص گردید او بحراست آنجا اعتبار اندوخت - و سال دوم از انجا عزل پذیرفت - بر مآل حالش اطلاع نیست *

* خلیل الله خان *

برادر خرد اصالت خان میر بخشي ست - حمیده بانو بیگم صبیهٔ سیف خان و صبیه زادهٔ آصف خان یمین الدوله در عقد ازدواج داشت - درعهد جنت‌مکاني هنگام استیلای مهابت خان همراه آن آصف مرتبت در قید مهابت خان افتاد - و در سال سیوم جلوس اعلی‌حضرت بخطاب خاني سر برافراخت - پستر بخدمت میر تزکي اختصاص گرفت - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري بخدمت میر آتشي مباهات اندوخت - و در سال نهم بمنصب دو هزاري صید مراد بدام آورد - و قراول بیگي گردید - و در سال هیزدهم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفرازي یافت - و بخدمت قوربیگي کمرخدمت بر بست - و در سال نوزدهم

بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رخصت یافته بسرداری فوج طرح دست چپ متعین گردید - شاهزاده خلیل الله خان را باتفاق چین قلیچ خان و میرزا نوذر (۲) صفوي از چاریکاران براه آبدره بانتزاع قلعهٔ کهمرد و غوري روانه نمود خان مزبور از چستي و کارطلبي با میرزا نوذر یک منزل پیش افتاده چون از کتل گندک (که سرحد صوبهٔ کابل و ولایت کهمرد است) گذشت جمعے را بسرعت هرچه تمامتر بر سر کهمرد تعین کرد- اوزبکان بمجرد وصول بهادران منصور مضطر گشته از حصار برآمده هریکے بطرفے بدر زد - بعضے ازانها اولا ثبات قدم ورزیده آخر کار زینهار پژوه شده قلعه را سپردند *

خلیل الله خان خاطر از استحکام آن وا پرداخته باز باتفاق میرزا نوذر یک منزل از قلیچ خان پیش راهي گشته بدستور کهمرد جوتے را بصوی غوري کسیل نمود - آنها با تباد میر آخور محافظ غوري (که فوج منصوره را مردم هزارجات پنداشته از قلعه برآمده بود) در آویختند - او بکمتر آویزه ره سپر فرار گردید - دلیران چالاک پاشنه کوب با او جنگ کنان بحصار درآمدند - تباد بارک پناه جسته بعهد و پیمان خلیل الله خان را دید - خان مسطور قلعه را باهتمام خان سپرده خود با تباد بشاهزاده پیوست - و پس از درآمدن آن مملکت بتصرف اولیای دولت قاهره و وصول علامي سعدالله خان

(۲) نسخهٔ [ب] بوذر - یا نوذر باشد *

بلدهٔ بلخ جهت بند و بست آندیار خلیل الله خان متعلقان نذر محمد خان را همراه گرفته بحضور پادشاهي آورد - و در سال بیستم در رکاب شاهزادهٔ فتح نصاب ظفر نصیب محمد اورنگ زیب باز رخصت یساق بلخ یافت - بمنزل ضحاک رسیده بود که از واقعهٔ بلخ در گذشتن اصالت خان بوضوح پیوست - او از فرط محبت و افزونی وداد دل از اسباب تعلق برگرفته زاویه گزیني اختیار نمود با آنکه پادشاهزاده بتعزیت شتافته مواعظ شکیب افزا فرموده گفت (که در چنین مهمے خود را از کارهای پادشاهي باز داشتن منافی طریقهٔ عقیدت و ارادت است) بخان مذکور درنگرفت - لهذا از پیشگاه فرمانروائي بعزل منصب و جاگیر معاتب گشت - و در سال بیست ویکم نقوش ندامت و پشیماني از سیمای حالش بر خوانده بدستور سابق بمنصب چهار هزاري ذات سه هزار سوار و تیول میوات و فوجداری آن از تغیر شاه بیگ خان سربلند گردانیده امر شد - که دولت ملازمت نا یافته از لاهور روانهٔ تعلقه گردد - و در سال بیست و دوم بپایهٔ بخشیگری دوم مرتقي گردید - و در سال بیست و سیوم از تغیر جعفر خان بتفویض خدمت والای میر بخشیگري پایهٔ دولت برتر افراخت - و در سال بیست و چهارم باضافهٔ هزار سوار کامیاب گشته از انتقال مکرمت خان بصوبه داری شاهجهان آباد مرخص شد - و در سال بیست و ششم بمنصب عمدهٔ پنجهزاري چهار هزار سوار تحصیل بلند نامي نمود - و بهمراهی علي مردان

خان امیرالامرا بحراست کابل (که نظم آن بشاهزاده دارا شکوه و پسرش متعلق بود - و شاهزاده درین سال بمحاصرهٔ قندهار عازم شد) با فوجے بسیار تعین گشت - و پس ازان [که مرزبان سري‌نگر (که در کوهستان شمالی دارالخلافه است) باستظهار مصاعب مکان و مضائق کوهستان از زمان سریر آرائی اعلی‌حضرت دولت تقبیل عتبهٔ خلافت در نیافته سر نخوت مي‌افراشت] خلیل‌الله خان بمالش آن خود سر مقرر گشته حکم شد - که به تیول خود رفته و خاطر از نظم و نسق آن وا پرداخته رو بمقصد نهد - او در سال بیست و نهم از انطاع خود بدارالخلافه آمده در ماه صفر سنه (۲) (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنجم با هشت هزار سوار نبردکار بره نوردي در آمد - زمیندار سرمور (که سر کوه است شمالی دارالخلافه - و یغ ازانجا بشاهجهان آباد آزنده) بخلیل الله خان پیوسته کمر ارادت بخدمتگاري بر بست و چون بدون [که جاگائے (۳) ست بیرون کوه سري‌نگر بدرازي بیست (۴) کروه و پهنائي پنج کروه (که بطول یکسر آن بجون پیوسته - و دیگر بگنگ) و در اطراف مواضع و محال آباد دارد] رسید از نزدیک کهیلاگهر شروع بتهانه بندي نمود - تا ساحل گنگ هر جا مناسب دانست گلبن قلعه احداث نموده جمعے را باستحکام آن برگماشت و چون بساحل گنگ (که ازان عبور نموده بکوه در مي‌آیند)

(۲) در [اکثرنسخه] سال (۳) نسخهٔ [ب] جنگل است (۴) در [بعضے نسخه] هشت کروه *

رسید جمعے عبور نموده تهانهٔ چاندني را (که از توابع سري‌نگر است - و خارج دون و کهیلا گهر) بتصرف در آوردند - بهادر چند مرزبان کماؤن بازادهٔ خدمتگذاري بلشکر ملحق گشت *

ازان رو [که برسات نزدیک رسید - و موسم یساق آن سرزمین و هنگام درآمد کوهستان درگذشت - معهذا گرفتن آن هیچ مصلحت نبود - و آب و هوای آن مکان جز سکنهٔ آنجا را (که از قبیل دیو و دد اند) سازگار نیست] خلیل الله خان بر طبق یرلیغ والا مهم کوه را موقوف داشته دون را (که حاصل آن هنگام معموري یک‌لک و پنجاه هزار روپیه است بشصت لک دام موافق دوازده ماه) بطریق وطن در تیول چتربهوج چوهان (که هزار و پانصدي هزار سوار منصب داشت) مقرر نموده و تهانهٔ چاندني را بکرورئ هردوار سپرده بحضور موفور السرور معاودت نمود - و مکرر باضافهٔ سواران در اسپه سه اسپه سرافرازي یافت - و در سال سي و یکم (که بعد طریان عارضه باعلی حضرت و حصول تخفیف در عوارض کوفت بنابر تغیر مکان حرکت لازم گردید - و در محرم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري از دار الخلافه متوجه مستقر الخلافهٔ اکبرآباد شدند) خان مزبور بحراست شاهجهان‌آباد مامور گشت و چون اواخر دولت اعلی حضرت دارا شکوه محمد امین خان میر بخشي را باتهام نظربند نمود آن خدمت والا بخان مشارالیه باز گردید - و پس ازان (که دارا شکوه تصمیم مقابلهٔ عالمگیري

بخود قرار داد) از فرط اعتماد و وفور قدربت (که بآن عمدهٔ بارگاه خلافت گمان داشت) اورا با فوج جرار (۲) برسم منقلا از اکبرآباد بدهولپور رخصت نمود - در روز جنگ با سایر توزانیه و امرای پادشاهي بسرداری میمنه قیام داشت - و چون پنهاني عهد و پیمان بندگي و درست اخلاصي استوار ساخته بود در وقت گرمی کارزار با پانزده هزار سوار تیغ زن نیزه گذار از جای خود حرکت ننمود مگر بقدر مدافعه جنود اوزبکیه (که با او بودند) دست جرأت بر کشودند - و پس از هزیمت دارا شکوه چون ظاهر اکبرآباد مضرب خیام عالم‌گیري گردید فاضل خان خانسامان مکور از جانب اعلی حضرت سلسله جنبان شوق گشته دراعی ادراک ملازمت برانگیخت - جناب عالمگیري سخن او بسمع رضا اصغا نموده ثانیا بتحریک مصلحت کیشان خود کام از قدمبوس پدر والا قدر ابا آورد - اعلی حضرت خلیل الله خان را باتفاق فاضل خان بگذارش پیغام فرستاد - خان مذکور بنابر سابقهٔ یکتائي پیش از فاضل خان بارباب خلوت گشته چندان براه عکس مدعا شقاوت که وحشت و کلفت شاهي از یکے بصد رسیده خلیل الله خان را نزد خود نگاهداشته فاضل خان را بے نیل مقصود بر گردانیدند - اگرچه میربخشي‌گري بدستور سابق بمحمد امین خان بحال فرمودند اما عمدة الملک خلیل الله خان را بمنصب والای شش‌هزاري

(۲) نسخهٔ [ب] بافواج جرار *

(۲) شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه مشمول التفات خسروانه ساخته از اکبرآباد دهلي بپاشلیقی جیوش منصور بتعاقب دارا شکوه مرخص کردند - و خان مذکور باتفاق بهادر خان کوکه تا ملتان عنان مسارعت بازپس نکشید - و در همان ایام مبادی سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نهم هجري خلیل الله خان بصوبه‌داری پنجاب مباهي شد - و در سال چهارم در لاهور عارضهٔ بر مزاج او طاري گشت چون کوفت او بامتداد کشید بدار الخلافه آمده از شدت ضعف ملازمت ناکرده بسر منزل خویش فرود آمد - تقرب خان و دیگر حکمای پایهٔ سریر خلافت بحکم والا بمعالجهٔ او پرداختند - بسبب ازمان مرض فتور قوی بمرتبهٔ کمال رسیده بود - باندک نقصے (۳) (که از بے‌تدبیری غذا رو داد کارش از مدارا در گذشت - دوم رجب سنه (۱۰۷۲) یکهزار و هفتاد و دو هجري (۴) روزگار حیاتش بسر آمد خلدمکان بمقتضای قدرشناسي سایهٔ عاطفت پایه بر سر بازماندهای آن مرحوم افکنده بانواع تسلیه و دلجوئي نوازش فرموده میرخان و روح‌الله خان و عزیز الله پسران اورا و افتخار خان و ملتفت خان و بهاءالدین برادر زادها و سیف الله صفوي دامادش را بعطای خلاع فاخره بر نواخته از کدورت ماتم رسیدگي بر آوردند - و زوجه و صبیه اش را بسالیانهٔ پنجاه هزار روپیه کامیاب گردانیدند - و پسران

(۲) در [بعضے نسخه] شش هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه
(۳) در [بعضے نسخه] نقصے (۴) نسخهٔ [ج] هفتاد هجري *

و دامادش باضافهٔ مناصب مطرح انظار خسروانه گشتند *(۲)*

خلیل الله خان با علو حسب و بزرگی نژاد درین سلطنت عليهٔ عالیه دیرین خدمت و قدم بندگي داشت - و آخر عمر را در خیر اندیشي و هوا خواهی خلیفهٔ زمان سپري ساخت - ازین رو اخلافش هریک بدولت و کامراني کوس بلندنامي بر نواختند - گویند خلیل الله خان نسبت ببرادر کلان اصالت خان درشت خوی تندگو بود - چون هر دو برادر بهمراهی شاه شجاع بمهم پرینده تعین گشتند مهابت خان سپه سالار آنقدر که از اصالت‌خان راضي و خرسند گشت همانقدر از خلیل الله خان آزرده و گله مند گردید - و آصف خان نیز از ناسازی مزاجش همیشه ازو ذخیرهٔ خاطر داشت *

* خان دوران *

سید محمود پسر میانهٔ خاندوران نصرت جنگ است - بعد فوت پدر بمنصب هزاري هزار سوار سر افرازي یافت - و بدستیاری اقبال و پایمردی نیکوخدمتي در تلاش جاه و دولت از برادر کلان سید محمد سبقت گرفت - در سال بیست و دوم بمنصب دو هزاري سر بر افراخت - و در یساق تندهار متلزم رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بود - سال بیست و سیوم بهنگام معاودت بهمراهی سعد الله خان (که در استلام سدهٔ سلطنت و جهانباني پیش آهنگي کرد) شرف بار یافت - و باولین خطاب پدر نصیري خان چهرهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] انظار عنایت خسرواني *

ناموري بر افروخت - و پس ازان بتعیناتی صوبهٔ مالوه و تیولداري و قلعه داری زایمین دستوري یافت - و در سال سیم بمرافقت صوبه دار مالوه (که با جمیع کمکیان آن ناحیه تعین شاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم دکن بنا بر تعریک عبدالله قطب شاه شده) بدانجا شتافت - و پس ازان مهم (که بآئین شایسته انجام گرفت) بمکان خود معاودت نمود - و در همین سال باز بر طبق حکم حضور بدکن رفته بهمراهی شاهزادهٔ مذکور در تاخت و تاراج ولایت عادلشاهیه جوهر مردي نمایان ساخت *

و چون سیوا و مناجي بهونسله باشارهٔ بیجاپوریه در حوالی احمدنگر سر بشورش برداشته برخی محال را تاختند نصیري خان با سه هزار سوار باتفاق جمعی از امرا مثل کار طلب خان و ایرج خان بدان سو رو آورده دست و بازوی جرأت برکشاد - و بسیارے را از مردم سیوا علف تیغ بیدریغ گردانید - و خود پانذیه بیرگانون را (۲) از مردم سیوا علف تیغ بیدریغ گردانید - و خود پانذیه بیرگانون را اقامت جا بر ساخت - تا آسیب آن مفتنان بمحالات پادشاهي نرسد - و پس از کشایش قلعهٔ بیدر (۳) و کلیان مساعی هریک از امرای کمکي از نوشتهٔ پادشاهزاده بعرض اعلی حضرت رسیده هرکدام از پیشگاه نوازش باضافهٔ درخور کامیاب گردید - خان مذکور نیز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بلندپایگي

(۲) در [بعضی نسخه] پیرگانون (۳) در [اکثر نسخه] بدر - اما در [اکثر جا] بیدر آمده *

یافت - و چون در یساقهای متوالیه بصدور نیکو خدمتي و فدویت شایان گوناگون عاطفت شاهزاده گردید رشتهٔ عقیدتش با اخلاص تاب یافته و مشام ارادتش از شمامهٔ یکجهتي معطر بوده بعد محاربهٔ راجه جسونست چون نواحی گوالیار مضرب خیام آن‌شاهزادهٔ ظفر نصیب گشت نصیري خان از قلعهٔ رایسین برطبق یرلیغ طالب جبهه سای عتبهٔ عالمگیري شده بخطاب والای خاندوراني کله گوشهٔ مباهات باوج اعزاز رسانید - و در جنگ دارا شکوه بسرداری فوج طرح میسره اختصاص گرفته بعد از فتح بمنصب پنج هزاري پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه کلاه نشاط بر افلاک انداخت - و او با برخی از عساکر پادشاهي بنظم صوبهٔ آله‌آباد و تسخیر قلعهٔ مذکور (که در رصانت و حصانت شهرهٔ ایام است و سید قاسم بارهه از جانب دارا شکوه بحکومت آن جانب قیام داشت - و بارجود آگهي بر فرار دارا شکوه تصمیم دولتخواهیش بخود داده سر بر خط انقیاد ننهاده بر استحکام آن قلعه افزود) دستوري یافت - خان مذکور از کار طلبي چست و چالاک شتافته بمحاصرهٔ آن پرداخت - پس ازان (که شجاع بقصد کارزار و پیکار از بنارس گذشته نزدیک بآله‌آباد رسید) خان‌دوران دست از محاصرهٔ قلعه باز کشیده بشاهزاده سلطان محمد (که بطریق منقلا بحوالی قلعه رسیده بود) پیوست - و چون شجاع اسباب تجمل و جاه بباد نهب و غارت داد و فوج بباشلیقی محمد سلطان

بتکاپوی آن آوارهٔ دشت ناکامي تعین گشت خاندوران نیز کمکی شاهزاده گردید *

درین وقت سید قاسم بارهه قلعه دار آله‌آباد (که بنوشتهٔ دارا شکوه ضمیمهٔ لشکر شجاع گردیده بود) بعد هزیمت یافتن او از پخته‌کاري برسم ایلغار پیش از شجاع بقلعه رسیده داخل شد و از مآل اندیشي ابواب تصرف بر روی آن یاس (۲) زدهٔ روزگار بر بست و از صواب بیني بندگی پادشاهي برگزید - و پس از وصول سلطان محمد بقرب آله‌آباد بخاندوران (بمناسبت آنکه قبل ازین حکومت آنجا یافته بمحاصره قیام داشت) ملتجي گشت - و اورا وسیلهٔ صفح جرائم خود ساخت - خان مذکور بامر پادشاهي اورا مستمال عواطف پادشاهانه نموده قلعه را بتصرف درآورد - و بحکومت و ایالت آنصوبه همت برگماشت - و در سال دوم چون صاحب‌صوبگی آنولایت ببهادر خان کوکه تفویض یافت خاندوران بارسال فرمان صوبه‌داری اوتازه پذیرای سعادت گردیده بدان سمت شتافت و مدتے دران آلکای دور دست گذرانید - و در سال دهم سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري باجل طبعي همانجا بساط هستي در نوردید *

* خان زمان *

میر خلیل - پسر دوم اعظم خان جهانگیري ست - و داماد

(۲) در [بعضی نسخه] یاس زدهٔ *

یمین الدوله آصف خان خانخانان سپه‌سالار - بهمراهی پدر بزرگوار کارهای نمایان و ترددهای شایان بمنصهٔ ظهور آورد - و میر شمشیر و صاحب مدار پدر او بود - در ایام حکومت جونپور (که باعظم خان متعلق بود) بمرتبهٔ درمتمرد افکنی و سرکش براندازی کوشید که نام مفسد دران ناحیه نماند - و هر جا گنجی مستحکم شنید یا بهنیروی تدبیر یا بدستیاری دلیری و دلاوری مفهدم ساخت - اکثر قلعچها (که مملو به بندوق و تفنگ بود - و حکام سابق ایام ممتد صرف کشایش آن نمودند) او باندک روز از بن برانداخته نشان نگذاشت - و چون پدر فوت کرد از پیشگاه خلافت و جهانبانی بمنصب هزاری هفتصد سوار سرعزت بر افراخت *

گویند در فوجداری نارنول (که مفسدزارے ست مقرری قریب دارالخلافه) کارهای رستمانه کرده نامے بشجاعت و مردانگی برآورد ودر ظاهر آن قصبه خلیل ساگر تالابے برساخت - که تال شاه‌قلی خان محرم را (که چهل ساله جاگیردار آنجا بود) پیش او آبرو نماند و در سال سیم (۲) باضافهٔ پانصدي سرافرازي یافته با برادر کلان خود ملتفت خان تعین دکن گشت - و در همین سال خدمت داروغگی توپخانهٔ کل دکن حسب التماس شایسته خان ناظم آنجا بدو مفوض گردید - آنچه او بتدبیر بست درین کارخانه نمود از صوبه‌داران نشده بود - خود را بهمه قلاع رسانید - و بتقریر و تحریر هر قلعه

(۲) نسخهٔ [ج] سیوم *

را رسیده در خور هر مکان از غله و سرب و باروت ذخیره نمود - و کهنه عمله و فعلهٔ احشام را (که سالها بحمایت و رعایت بکار سازي و ارباشي بعوض (۲) و بلاعوض گذرانیده بودند) همه را موجودیه ساخت - و دیوار سه گز دراز و پهنا را نشانه قرار داده از هر تفنگچي سه مرتبه از فصل چهل قدم امتحان گرفت - تیر هرکه یکبار هم بنشانه نرسیده اورا برطرف کرد - و برخے ضعیف و زبون را علوفه کم کرده نگاهداشت - و بدین صیغه در یک و نیم ماه مبلغ پنجاه هزار روپیه کفایت پادشاهي نمود - و دیانت و جرأت و کاردانی و معامله فهمی خود را بعالمیان ظاهر ساخت - و در سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب مفتخر خان چهرهٔ افتخار برافروخت - و از انتقال عرب خان مرحوم بقلعه‌داری فتح آباد (۳) و دهارور مامور شد - وچون درین مدت ایامنت دکن باظهار بندگي و قدویت نقش حرف یکجهتي و اخلاص خود دلنشین پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب اختیار دکن ساخته بود در ایام برهم خوردگي و آشوب سلطنت (که شاهزاده را عزیمت مستقر الخلافهٔ اکبرآباد باقتضای وقت واجب گردید) او نیز کمر موافقت بنطاق همت چست بست - پس از وصول بلدهٔ برهانپور باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار

(۲) نسخهٔ [ب] بے عوضي و بلاعوضي و نسخهٔ [ج] بے عوض و بلاعوض *
(۳) نسخهٔ [ب] فتح آباد دهارور *

سوار و خدمت میر بخشیگري و خطاب سپهدار خاني امتیاز یافت - و بعد جنگ جسونت بخطاب خانزماني و بعنایت طوغ و نقاره باند آوازه گردید - و پس از نگون ساري اعلام داراشکوهي و رزیدن نسائم از مهب عنایت ایزدي بر شقهٔ رایت عالمگیري میر بخشیگري بمحمد امین خان خلف محمد معظم‌خان باز گردید و خانزمان را از مصالح دکن دانسته باضافهٔ هزاري بمنصب چهار هزاري در هزار سوار مورد نوازش فرموده بقلعه‌داري ظفرآباد بیدر (که بصرف توجه آن شاه جهان ستان عالمگیر قریب العهد ضمیمهٔ ممالک محروسه شده بود) مرخص گشت - و پستر بنظم مهام احمد نگر مامور گردید - و در سال نهم از تغیر داؤد خان قریشي بصوبه‌داري خاندیس رایت اعتبار برافراشت - و در سال هیزدهم بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار بصوبه‌داري برار مورد مراحم گردید و در سال بیستم بانتظام صوبهٔ ظفرآباد بیدر و حراست قلعهٔ مذکور اعزاز اندوخت - و بهمراهي شاه عالم سال بیست و چهارم از دکن باجمیر رسیده استلام سدهٔ خلافت نمود - و روزے چند برکاب شاهزاده بتعاقب اکبر باغي و بمالش راجپوتیهٔ ضلالت کیش پرداخته در همین سال مجددا بخدمت صوبه داري برهانپور از تغیر ایرج خان مقرر گشت - و بافزایش یکهزار سوار منصب سرافرازي یافت *

اتفاقا در همین سال [که سنین هجریه (۱۰۹۱) یکهزار و نود

و یک بود] پیش از ورود خان مزبور سنبهای سوائي از سي و پنج کروه شبگیر نموده دفعة بر بهادر پوره دو کروهی برهانپور ریخته دست تصرف بناموس و مال اهل اسلام و کفره بر کشاد - برخے از شرفا را فرصت جوهر کردن اهل و عیال بدست آمد - و بسیارے بے سر و پا دست آنها گرفته آواره گشتند - کاکر خان افغان (که بنیابت خانزمان حراست شهر مي‌نمود) بصد دشواري شهر را از آسیب آن ستمگر محفوظ نگاهداشت - و چون فضلا و مشائخ آن بلده ترک نماز جمعه داده محضر استیلای کفار (که عرض و مال مسلمین دستخوش تاراج آنها گشته) بحضور ارسال نمودند از اجمیر عزیمت دکن تصمیم یافت - و دوازدهم ذیقعده سال بیست و پنجم بلدهٔ برهانپور بورود موکب پادشاهي رونق پذیرفت - خانزمان ناظم آنجا نامیهٔ بندگي را بآستانبوس خلافت نوراني ساخت *

و چون درین سال غرهٔ ربیع‌الاول سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم هجري جانب اورنگ‌آباد نهضت پادشاهي اتفاق افتاد شاهزاده محمد معز الدین باقامت برهانپور مامور شده از بهادر پوره رخصت یافت - خانزمان در خدمت شاهزادهٔ مذکور متعین گردید - و در همین ایام (۲) از تغیر مختار خان بایالت صوبهٔ مالوه رخش عزیمت راند - و در آخر سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۵)

(۲) در [بعض نسخه] سال *

یکهزار و نود و پنج هجري همانجا رخت اقامت بعالم بالا کشید از هرعلم بهره و در حسن خط شهره داشت - انشاپرداز درست سلیقه دانشور معامله فهم بود - در تمشیت مهام برهنمونی غیرے محتاج نه و خوش اوضاع پسندیده اطوار جوهر شناس بود - مردم خوب فراهم آورد - خصوص تفنگچیان قدر انداز او (که دیدهٔ مار در شب تار به تیر آتشبار میدوختند) مشهور آفاق است - و در فن موسیقي مهارت تمام داشت - و با دوام انهماک در کارهای دنیوي مواج و شیفتهٔ راگ و رنگ بود - پري چهرگان خوش آواز و مغنیات عشوه ساز در خانه داشت - زین آبادی مشهور (که محبوبه و مرغوبهٔ ایام پادشاهزادگی خلد مکان بود) ازان زمره است - گویند مدخولهٔ اوست *

روزے شاهزاده بباغ عالم آرای زین آباد برهانپور معروف بآهو خانه با اهل محل تشریف فرمود - و با مخصوصان بزم الفت گشت و واگشت مي نمود - زین آبادي در نغمه سنجي هوش ربا و در شیوهٔ دلبري یکتا بود - همراه اهلیهٔ محترمهٔ خانزمان (که خالهٔ شاهزاده میشد) آمده در عین سیر دخت انیهٔ پربار دیده بے آنکه پاس ادب شاهزاده نماید از شوخي و شنگي پیش رفته برجست - و دانهٔ ازان بدست آورد - این انداز (که سراسر انداز دلبري و دلربائي بود) شاهزاده را از خود برده هوش را

(۲) نسخهٔ [چ] انداز دلربائي بود *

و پارسائي را در باخت * نرد *

* عجب گیرنده دامے بود در عاشق ربائیها *

* نگاه آشنائي یار بیش از آشنائیها *

دابرام و سماجت اورا از خالهٔ مکرمه گرفته بآن همه زهد و ورع خشک و تفقه بحث شیفته و دل دادهٔ او شد - و پیالهٔ شراب (۲) بدست خود پر کرده باو میداد *

گویند روزے او هم قدح باده بدست شاهزاده داد - و تکلیف نمود - هرچند عجز و نیاز بکار برد بر سر رحم نیامد - شاهزاده ناچار خواست در نوشد - آن عیارهٔ جادو طراز خود پیاله درکشید - و گفت غرض امتحان محبت بود - نه تلخ کامی شما باین آب پرشر و شور و این عشقبازي بمرتبهٔ سرکشید که باعلی حضرت رسید - دارا شکوه (که عناد دلي داشت) این حکایت را دستمایهٔ سعایت و غمازي ساخته باعلی حضرت میگفت - که آن مزور ریائي چه صلاح و تقوی ساخته - خود را برای یک کنیز خاله بربان داد - قضا را در عین بهار گل زندگیش پژمرد - و شاهزاده را بداغ هجران ابدي مبتلا ساخت - مقبره اش در اورنگاباد است متصل تالاب کلان از انجا (که فقدان محبوب طاقت ربای مردان است) روز فوتش طرفه تغیر حال بشاهزاده شد - از فرط قلق بسواری شکار توجه فرمود - میر عسکري عاقل خان در جلو بود - خلوت یافته بعرض

(۲) نسخهٔ [ب ج] که پیالهٔ شراب *

رسانید - که باین حالت اختیار شکار مصلحتی خواهد بود در جواب خواند * * بیت *

* نالهای خانگي دل را تسلي‌بخش نیست *
* در بیابان میتوان فریاد خاطرخواه کرد *

عاقل خان مناسب مقام دیده این بیت خواند * * بیت *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *
* هجر چه دشوار بود یار چه آسان گرفت *

شاهزاده بے اختیار رقتها نموده بیت را یاد گرفت - خانزمان در صوبه‌داری برار موضع هرم را (که سه کروهی ایلچپور حادم نشین آنصوبه است) اقامت‌جا برساخته خانزمان‌نگر نامید - و عمارات عالیه طرح انداخت - هنوز آثار آن نمودار است - در برهانپور هم حویلي دارد - از پسرانش هیچکدام ترقي نکرده در گذشتند *

* خواجه عبدالرحیم خان *

وطن نیاگانش اندجان متعلقهٔ ولایت فرغانه است - پدرش خواجه ابوالقاسم از مشائخ آنجا بود - در عهد فردوس آشیاني وارد هندوستان گردید - خان مذکور در ایام شباب برفاقت سلطان داراشکوه امتیاز داشت - پس از سریر آرائی خلدمکان حصول ملازمت نموده چون مزاجش بتشرع آشنا بود درخدمت پادشاه مذکور اختصاص پذیرفته بمنصب درخور و خطاب خاني لوای کامیابي برافراشته سال بیست وششم بصحابت بیجاپور تعین گردید - و بعد

معاودت ازانجا بعطای فیل مباهات اندوخت - و سال سي و دوم از تغیر محسن خان بتفویض خدمت بیوتاتي چهرهٔ عزت برافروخت و چون سال سي و سیوم قلعهٔ راهیري مفتوح گشت برای ضبط اموال آنجا متعین شد - پستر از انتقال معتمد خان دازدغگی داغ و تصحیحه نیز بنام او قرار یافت - سال سي و ششم مطابق سنهٔ (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه هجري شربت واپسین در کشید چندتا پسر داشت - دوم آنها میر نعمان خان است - که بشوش میر عبدالمغان بدکن رسیده چندے بخدمات خانگی نظام الملک آصف جاه میپرداخت - آخر خانه نشین گردید - شعر میگفت و عشرت تخلص میکرد - ازوست (۲) * بیت *

* آهوی وحشی چشم تو چسان رام کنم *
* پیچ وتاب دل خود را مگرش دام کنم *

از پسرانش کلاني معتمد الدوله بهادر سردار جنگ - که در عمل صلابت جنگ دیوان سرکارش گشته مطابق سنه (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري رحلت نمود - دومین میر نعمان خان که در عمل صلابت جنگ در جنگ مرهٔته بکار آمد - سیومین میر عبدالقادر که در جواني بمرض درگذشت - چهارمین احسن الدوله بهادر شرزه جنگ و پنجمین مفوض الله خان بهادر یکه تاز جنگ هردو بقید حیات اند - و با معزز سطور دوستي دارند *

(۲) یا عبرت باشد *

* خان زمان شیخ نظام *

حیدرآبادي - از شیخزادهای سپاهي پیشهٔ دکن است - از پردلي و جگرداري نصیبهٔ وافر داشت - و در دولت ابو الحسن والی تلنگانه رتبهٔ افزای امارت گشت - و بسرداري و سرکردگي و صف آرائي و سپه کشي نام برآورد - در ایام محاصرهٔ گلکنده بسری عساکر قطب شاهیه سر برافراخته بیرون قلعه با افواج پادشاهي زد و خورد مي‌نمود - روزے برسر مورچال با خان فیروز جنگ دو چار شده شور قیامت ریخت - کوشش و کشش سترگ از طرفین بکار رفت هرچند پردلان فوج پادشاهي از روی جلادت خواستند (لاش یکے از مردهای خود بدست آرند) میسر نیامد - و آنها لاشهای مردم خود با لاش چندے ازین طرف برداشته بردند *

و چون اقبال و نیک اختري از ابوالحسن رو تافته آثار تباهي و بیدولتي هر روز در تزاید بود ازین رو دل از همراهي و دولتخواهی او برکنده بذریعهٔ رسوخ عقیدت بآستان عالمگیري ملتجي گردید چون نوکران عمدهٔ ابوالحسن از آزوري و حرص اندوزي بامید منصب و حکومت خاک بے حقیقتي برفرق روزگار خود بیخته بملازمت پادشاهي پیوستند وتا آن وقت دیگرے غیر ازو صاحب فوج نماند (۳) افتراق او موجب کار شکنی ابوالحسن پنداشته بیشتر باستمالت خان مذکور پرداختند - و پس از ادراک ملازمت بتفویض

(۲) نسخهٔ [ج] وافي (۳) یا پیشتر باشد *

منصب شش هزاري پنجهزار سوار و خطاب مقرب خان و عطای علم و نقاره و انعام لک روپیه نقد با اسپان عربي و عراقي و فیلان تنومند و دیگر مواهب شایان مورد التفات خسرواني گردید - و پسران و اقربای او بمناصب نمایان (که چندے ازانها از چهارهزاري کم نیست) همگي بمنصب بیست و پنجهزاري بیست و یکهزار سوار ممتاز گشت و پس از تسخیر حیدرآباد چون مرتبهٔ ثاني سواد بیجاپور مضرب خیام پادشاهي شد اورا (که در فنون سپاهگري و سرداري یکتائي داشت) بکشایش قلعهٔ پرناله (که در تصرف غنیم بود) مامور فرمود خان مذکور باقتضای دواعی هوشیاري و خبرداري جواسیس خود را بآوردن اخبار سنبها (که بعد فوت پدر سر راجگي و سرداری دکن مي افراشت) مقرر داشت - ناگهان خبر رسید که او بنابر نزاعے با قوم بیراگي (که نسبت خویشي بآنها دارد) از راهیري بقلعهٔ کهیلنه رسیده بعد دار و مدارے بآن طایفه رو پرداختن خاطر از ذخیرهٔ قلعه در سنگمنیر (۲) نام جائے (که پیشکار او کب کلس آنجا عمارات و باغات عالیه بنا گذاشته) آمده ببسط بساط لهو و نشاط اشتغال دارد خان شجاعت نشان از کولاپور (که تا آنجا چهل و پنج کروه بود و عقبات صعب و هولناک حایل) در راه نمک خوارگی ولي نعمت دست از جان برداشته با معدودے از فدائیان ناموس پرست ایلغار کرد - هرچند جاسوسان بسنبها خبر کردند که فوج مغل رسید

(۲) نسخهٔ [ا] سنکمیر *

آن مصمت بادهٔ سفاهت و غرور بایمای ابرو سر از تن آنها برداشت و بر زبان بطالت بیان گذرانده - بیخبران دیوانه شدند - فوج مغل درینجا می‌تواند رسید - تا آنکه خان شهامت آثار پس از تحمل فرادان محن و مشاق (که اکثر جا خود پیاده شده راه میرفت) بسرعت برق با سه صد سوار بسررفت او رسید - آن سرشار دو بالای نشهٔ رعونت و باده نوشي باعتضاد چهار پنج هزار سوار دکنی نیزه گذار حمله آور شد - قضا را تیرے از شست تقدیر یکپ‌کلس رسید - و باندک زد و خورد آن حزب ادبار طریق فرار گزید - و او در جویاي کپ‌کاس درخزید - و خودش با کپ‌کاس و بیست و پنج کس از عمدهای او با زنان و دختران سوای رام راجه برادر (۲) خردش (که در یکے از قلاع بود) دستگیر گردید - ازان میان راجه ساهو پسر کلانش هفت هشت ساله بود - و چون این نوید در مقام ایکلوج پادشاه رسید آن مکان بسعدنگر موسوم شد - و پس ازان (که خان فیروزمند بتدابیر صائبه ازان دیولاخ برآمد) هیچکس از اعوان و انصارش دست و پا نتوانست زد - در بهادر گدهه بحضور رسید - اورا زنداني مکافات کردند - همان زمان خلد مکان از تخت فرود آمد - و گوشهٔ قالین شکسته بادای سجدات شکر سر نیاز بر زمین ابتهال آورد *

* مصرع * ۱۱۰۰

* با زن و فرزند شد سنبها اسیر *

(۲) نسخهٔ [ج] پسر خودش *

تاریخ است - خان منصور در جلدوی این شگرف خدمتے بخطاب خانزمان فتح جنگ و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر انواع عطایا و مواهب سر مباهات بچرخ برین سود - و پسران و رفقاي او بافزونی مناصب و عطیهٔ خلاع سرافرازي یافتند - پس ازان خانزمان مدتے متعینهٔ فوج پادشاهزاده محمد اعظم شاه بود - در سال سي و هفتم شاهزاده بسبب عارضهٔ استسقا بحضور رسید - خانزمان شرف اندوز ملازمت گشته با پسران و اقربا گرانبار عنایت و انعام پادشاهي شده بهمراهی شاهزاده بیدار بخت به تنبیه غنیم لئیم رخصت یافت - و گویا در سال چهلم باجل طبعي ودیعت حیات مستعار سپرد - کثیرالاولاد بود - پسرانش خانعالم و منور خان از نامورزان دهر بودند - از احوال آنها معلوم توان کرد - و دیگرے فرید صاحب - که همراه برادران در جنگ اعظم شاه مردانه کشته شد - و احوال امین خان نیز جدا بتحریر آمده - دیگرے حسین منور خان بود - که سکونت حیدرآباد اختیار نمود - و از سرکار آصف جاه عاملي مرتضی‌نگر گرفت - و در سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت درگذشت - پسرانش زیر محاسبهٔ سرکار اند - و دیگر نظام‌الدین خان - که حضرت خلدمکان بوصیت پدرش از راه خانه‌زاد نوازي در حضور تربیت فرمود و همشیرهٔ راجه ساهو را (که پسند افتاده بود) بنکاح او در آورد - اوضاع مغلي داشت - هیچ پدر و برادران مانا نبود - در خجسته بنیاد

طرح اقامت ریخت - خالي از نام ونشان نبود - بخست میگذرانید و در سنه (۱۱۵۵) هزار و صد و پنجاه و پنج هجري (۲) بمنزل خاموشان شتافت - پسران (که باهم علاتي بودند) در دعوی ترکهٔ پدر مدتے با یکدیگر منازعت داشتند *

* خانجهان بهادر ظفرجنگ کوکلتاش *

میر ملک حسین نام - پدرش میر ابوالمعالي خوافي ست سیدے بود موصوف بصلاح و تقوی - بعنوان درویشانه میگذرانید چون خلیلهٔ جلیلهٔ او بشرف رضاعت فیض اشاعت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر رسید پسرانش میر مظفرحسین و میر ملک‌حسین بمناصب مناسب سرافرازي یافته اوج پیمای دولت و امارت گشتند نشو و نمای اولین در حضور فردوس‌آشیاني بود - چنانچه از احوال او پرتو وضوح میدهد - دومین از صغر سن در خدمت شاهزاده تربیت یافته بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - در سال بیست و هفتم از خدمت شاهزاده گران خاطر گشته جدائي گزید - و بقصد بندگی پادشاهي از دکن بحضور شتافت - اعلی‌حضرت بمنصب هفت صدي صد سوار کامیاب عزتش فرمود - و چون ترک رفاقت او پسندیدهٔ شاهزاده نبود در سال سیم از جناب پدر والا قدر فوجداری هوشنگ آباد هندیه بنام او التماس نمود بدین تقریب اورا بجاذبهٔ عاطفت بدکن کشیدند - و در سال سي

(۲) نسخهٔ [ج] پنجاه هجري *

و یکم چون شاهزاده بعد تسخیر قلعهٔ بیدر همت بکشایش حصن کایان برگماشت اورا بگرفتن حصار نیلنکه (۲) مامور گردانید - پس از وصول بمقصد باوجود آنکه متحصنان در مدافعت وممانعت کوشیدند سر سواري قلعه را بقهر و غلبه بدست آورد - و محافظان را با تمامی اسپ و اسلحه مقید ساخته نزد شاهزاده فرستاد - دران هنگام (که شاهزاده لوای جهان کشائي از برهانپور بصوب اکبرآباد برافراخت) اورا بخطاب بهادر خاني نامور ساخت - ازانجا (که جرأت و جلادت او دلنشین شاهي بود) در محاربهٔ جسونت از پیش‌آهنگان مقدمة الجیش گردید - و در صف آرائی داراشکوه بسرداری طرح دست راست معین گشت - و از غایت کار طلبي پیش رفته قریب بهراول پیوست - ناگاه رستم خان دکني با همگي فوج جرانغار مخالف بار برخورده بجنگ و پیکار پرداخت - خان مذکور آنچه نهایت مرتبهٔ تلاش و سپاهگري بود بتقدیم رسانیده زخمے برداشت - و بعد ازین‌فتح چون موکب عالمگیري از اکبرآباد بسمت دارالخلافه باهتزاز آمد اورا باضافهٔ هزاري پانصد سوار برنواختند و بتعاقب دارا شکوه (که بقصد سرانجام اسباب تدارک بلاهور شتافته بود) دستوري یافت - خان مذکور بچستي و چالاکي از آب ستلج (که مردم مخالف باستحکام آن پرداخته بودند - و عبور ازان بآساني صورت نداشت) گذشته بسطوت و صولت حمله بران

(۲) در [بعض نسخه] تیلنکه *

بیخبران ادبار گرفته آورد - آنها عنان تماسک از دست داده راه فرار سپوردند - داراشکوه در لاهور هم پای تمکن نیفشرده (۲) روی آوارگي بجانب بهکر گذاشت - بهادر خان باتفاق خلیل الله خان تا ملتان دنبال از دست نداد - و در جنگ کهجوه (که با شجاع اتفاق افتاد) بهادر خان بسرکردگی التمش پادشاهي انتظام داشت به نیروی همت دل بردلي داد - چون داراشکوه بار دیگر در اجمیر طرح کارزار انداخته فرار بجانب گجرات نمود بهادر خان باتفاق راجه جیسنگهه بتکاپوی آن رسیده همت گام سرعت برداشت - و چون آن آوارهٔ دشت سرگشتگي بولایت کچهه رفته راه بهکر پیش گرفت و از دریای سندهه گذشته بنابر سابقهٔ معرفتی (که با ملک جیون دهادهر داشت) نزد او شتافت و روزے چند از تعب راه بر آسوده بعزم قندهار برآمد آن زمیندار حق ناشناس صلاح کار خویش در دستگیر ساختن او دیده سر راهش گرفته دستگیر ساخت - و حقیقت حال ببهادر خان بر نوشت - خان مذکور بهمعنانی تعجیل خود را بدان حدود رسانید - و اورا بدست آورده با راجه جیسنگهه از راه بهکر برجناح استعجال روانهٔ حضور گردید - و شانزدهم ذی الحجه سال دوم جلوس بداراالخلافه رسیده زمین بوس دریافت - و آنروز داراشکوه را با پسرش سپهر شکوه در حوضهٔ سرکشاده بر ماده فیل نشانده از راه میان شهر و بازار بدهلی کهنه برده بخضر آباد

(۲) نسخهٔ [ب ج] تمکین *

در جای محفوظ نگاهداشتند - روز دوم بیست و یکم شهر ذي الحجه سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري چراغ زندگانیش خاموش گردانیده در مقبرهٔ جنت آشیاني مدفون گشت - خان مزبور بعطای یکصد راس اسپ (که بکثرت ایلغار اسپ بسیار ازو تلف شده بود) نوازش یافت - و پس ازان بقلع فساد بهادر بچگوتي (۲) (که بسمت بیسواره سر بفساد برداشته بود) مامور شد - و بعد انصرام آن مهم بارسال فرمان صوبه داری آله آباد از تغیر خاندوران و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار چهرهٔ عزت افروخت - و مدتها بصاحب صوبگی ولایت مذکور گذرانید - و در سال دهم صوبه داری گجرات از تغیر مهابت خان باو تفویض یافت - از آله آباد عازم آندیار گردید - و مدتے به بندوبست آنصوبه قیام نمود - و در سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه مرتقی مدارج دولت و اقبال گشت - و بعطای خطاب خانجهان بهادر و تفویض صوبه داری دکن از تغیر وکالی شاهزاده محمد معظم لوای بلند نامي افراخت - و خلعت خاصه و جمدهر مرصع مصحوب گرز برداران بخان مذکور مرسل شد - و حکم شد که ماهي مراتب مرحمت فرمودیم - خود بسازد - از کار طلبیها در همین سال بایلغار شصت کروهي سیواي بهونسله را (که دران ایام تاخت و تاراج از حد گذرانیده آرام گاه و جمعیت رای سکنهٔ دکن بود) بشکست

(۲) در [بعضے نسخه] بچکوتي *

فاحش مغلوب (۲) و منکوب ساخت - و غنیمت فراوان بدست آورد
پس ازان (که پناختهای متواتر و قطره و پویهٔ زیاد سر پرشور و شر
سیوا را پست و نگون ساخت) در سرزنش و مالش دیگر سرکشان
ممالک دکن سعي نمایان بظهور آورد - و پیشکش از والیان بیجاپور
و حیدرآباد بتحصیل (۳) در آورده مرارا بحضور ارسال داشت - پادشاه
قدرشناس در جایزهٔ کارهای دست بسته آن پیش قدم معرکهٔ رزم
و پیکار را در سال هیزدهم سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجري
بخطاب خانجهان بهادر ظفرجنگ کوکلتاش و از اصل و اضافه
هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام کرور دام بر امثال و اقران سري
و برتري بخشید - و در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد
و هشت هجري قلعهٔ نادرک را (که از معظم قلاع ولایت بیجاپور
است) بصرف اسباب قلعه‌گیري و جنگ و پیکار مورچال از دست
داؤد خان پني (که طفل چهار ساله بود) انتزاع نموده بتصرف
اولیای دولت در آورد - و در جنگ مورچال این قلعه محمد محسن
نام پسرش بکار آمد - ازانجا (که عمدگي و عالیجاهي بخود رائي
و خود آرائي میکشد - و کار سرکردگي و کامیابي باستغنا و رعونت
(۴)
مي‌انجامد - بل از کارطلبي بکهنه عملگي مي‌برد) در پیشگاه خلافت
برخي تقصیرات بوی اثبات یافته طلب حضور شده بعزل خدمت

(۲) نسخهٔ [ب] مغلوب ساخت (۳) در [بعض نسخه] که بتحصیل (۴) در [اکثر نسخه] میرود ٭

و منصب و سلب خطاب و ضبط اموال از صامت و ناطق معاتب
گردید - و چون نقش سرداریش در جانب و اجانب درست نشسته
و نام عمدگي او بدور و نزدیک رسیده و دیرین‌بندگي و نیکوخدمتیها
علاوه داشت پس از چندے سال بیست و یکم بدستور سابق
ببحالي منصب و خطاب و تفویض رتبهٔ علیا و اعادهٔ دولت عظمی
آب رفته بجویش درآمد - و چون سال بیست و دوم مهاراجه جسونت
به نیستي سرا درشد و خلفی (۲) و جا نشینے نداشت جهت ضبط ملکش
خانجهان تعین یافت - و رایات پادشاهي بسیر جانب اجمیر
باهتزاز در آمد - و خان مذکور تکتک (۳) پای نموده در جودهپور
(که حاکم‌نشین آندیار است) بانهدام بتخانها پرداخت - و چندین
ارابه بار اصنام (که اکثر مرصع بطلا و نقره بود) بعد معاودت اعلام
خسرواني بدار الخلافه آورد - و بحکم پادشاهي در جلوخانهٔ دربار
زیر زینهای جام (۴) جهان نما انداختند - مدتها پامال مترددین
شد - تا نام و نشانے ازان نماند - اما بند و بست آن ضلع چنانچه
باید صورت نبست - و شورش راجپوتیه و سرکشی رانا سرکشید
و منجر بنهضت پادشاهي گردید - خانجهان در سال بیست و سیوم
سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري از حوالی چیتور (۵) رانا از تغیر
شاهزاده محمد معظم بنظم صوبهٔ دکن رخصت یافت - او در عین

(۲) در [بعض نسخه] خلفی جا نشینی (۳) یا تکتک پائي باشد (۴) در [اکثر نسخه] جامع جهان نما (۵) نسخهٔ [ج] جیت پور ٭

برشکال همت بمحاصرهٔ قلعهٔ سالهیر (که رفیع ترین قلاع بکلانه است - و بتصرف غنیم در آمده بود) همت گماشت - و انواع تعب و صعوبت کشیده بے نیل مقصود برخاسته بخجسته بنیاد شتافت - میر محمد رضا لاهوري شارح مثنوی معنوي بعنوان منصب‌داري همراه (۲) او بود - این یساق را منظوم ساخته در کثرت گل ولا گفته *

* مصرع *

* شده گار بیچاره گار زمین *

القصه در همین سال ماه محرم سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري سنبهای سوائي از سي و پنج کرهي شبگیر کرده بیخبر بر بهادر پوره (که در کرهی برهانپور معمورهٔ عظیم بود) ریخته غارت کرد - کاکر خان نایب خانزمان صوبه‌دار برهانپور با معدودے در شهر متحصن گردید - آن شقي بخاطر جمع پورهای معتبر اطراف شهر را آتش زده بخاک سیاه برابر کرد - و دران حادثه بر اکثر شرفا بے ناموسیها رو داد - برخے از غیرت قبیله را تہ تیغ آورده کشته شدند - خانجهان ازین آگهي از خجسته بنیاد ایلغار نموده در یک شبانه روز خود را بکتل فرداپور (که سي و دو کروه مسافت دارد) رسانید - و درانجا بتقریب عبور کتل چهار پاس توقف گزید - بر زبانها افتاد که برجوع وکیل سنبها و تعهد مبلغ خطیر این درنگ بیوقت واقع شد - و درین فرصت سنبها با هرچه

(۲) نسخهٔ [ج] همراه بود *

توانست برداشته با جمعے از اسیران راه چوپره برگرفته بقلعهٔ سالهیر شتافت - خانجهان (که مي‌بایست از عرض راه بجانب او عنان‌تاب میشد) راه راست گرفته ببرهانپور رسید - و این اغماض یاور سوء الظن مردم گشت - و باعث تغیر مزاج پادشاهي بتازگي شد و فرمان عتاب‌آمیز سر زد - و دران سال آنچه تجویز او از منصب و اضافه بحضور رفته بود یکقلم نامنظور گردید - اتفاقا در همان ایام شاهزاده محمد اکبر سال بیست و چهارم ردی فرار بجانب دکن گذاشت - احکام بجمیع حکام رسید - که اکبر ابتر هر طرف سر برآرد سد راه او گشته تا ممکن زنده دستگیر نمایند - و الا بقتل رسانند چون از متصل کوه سلطان پور میگذشت خانجهان (که بارادهٔ گرفتنش گرم‌روي نموده نزدیک رسیده بود) عنان بازکشید - تا آنکه اکبر از کوهستان بکلانه گذشته باعانت بهیل و کولي براهیري رسید - و روزے چند در پناه سنبها بیاسود - هرچند اخبار نویسان از تحریر این مراتب خود را باز داشتند اما میر نور الله پسر میر اسد الله فوجدار تهانیسر (که مرد بیباک بود) باعتبار خانه زادي و اعتمادے که داشت مفصل بر نوشته برذخیرهٔ خاطر پادشاهي افزود و کهنه عملگي و عیاری خانجهان بر همگنان ظاهر شد *

و چون مالش سنبها و گوشمال اکبر هریک بانفراده داعی توجه پادشاهي بود سال بیست و پنجم سرزمین دکن مطرح رایات عالمگیري گشت - خانجهان بتسخیر قلعهٔ رام سیج متعلقهٔ گلشن‌آباد

(که در تصرف سنبها بود) مامور گردید - و هرچند در کشایش آن سعي زیاد بکار برد از خبرداري و دیدبانی قلعه دار (که از مرهتهای آزموده کار بود) پیش نرفت - ناچار از پای قلعه برخاست و روز کوچ بمصالح مورچال از چوب و غیره (که بمبلغ خطیر فراهم آمده بود) آتش زد - مردم قلعه بشوخی تمام بر کنگرهای اطراف برآمده طبل و نقاره زده ناگفتنیها میگفتند - چون بسه کروهی اورنگاباد رسید از پیشگاه خلافت بارسال خلعت خوسند ساخته حکم شد که ملازمت درنیافته سمت بیدر رفته اقامت نماید - و هر طرف خبر آوارگی اکبر برسد بتعاقب پردازد - و چون دران ایام اکبر از حدود سنبها برآمده بسواری جهاز عازم ایران‌دیار گردید خانجهان تنبیه اشقیا وجههٔ همت ساخته در سال بیست و هفتم از سي کروه تاخته بآویزش سخت سلسلهٔ جمعیت مفهوران را (که بارادهٔ فاسد بر کنار آب کشنا فراهم آمده بودند) گسیخت - و بسیارے از کفار اشرار را عرضهٔ تیغ بیدریغ نمود - و مال و ناموس را دست خوش تاراج ساخت - و بجایزهٔ آن فرمان تحسین و آفرین از حضور اصدار یافته پسرانش مظفر خان بخطاب همت خان و نصیري‌خان بخطاب سپهدار خان و محمد سمیع بخطاب نصیري خان و محمد بقا بخطاب مظفر خان و برادر زاده و داماد او جمال الدین خان بخطاب صفدر خان مورد مراحم والا شدند *

و چون شاهزاده محمد اعظم شاه بمحاصرهٔ بیجاپور قیام داشت

اورا باقامت تهانهٔ (٢) ایندي بجهت رساندن رسد بلشکر شاهزاده محکوم گردانیدند - و از همانجا آخر سال بیست و هشتم بهمراهی شاهزاده محمد معظم (که بتادیب ابوالحسن حیدرآبادي رخصت یافته بود) متعین شده با ده هزار سوار پیش‌آهنگ شاهزاده گشت و با خلیل الله خان سر لشکر و حسیني (٣) بیگ علي مردان خان (که با سي هزار سوار (٤) جرار درمقابل عساکر پادشاهي سر نخوت مي افراشتند) کارزار های سترگ نمود - روزے از هنگام دمیدن سپیدهٔ صبح کوس و کرنای رزم بلندآوازه گشته تا سه پهر بازار پیکار گرمي داشت - بهادران از تیر و تفنگ گذشته دست و گریبان بجمدهر گشتند - و هر طرف از کشتها پشتها نمودار گردید - دران هنگام بر پسرش همت خان که هراول بود عرصهٔ جنگ تنگ‌تر گردید هرچند از پدر طلب کمک نمود اعادي آنچنان هجوم نموده اورا هاله وار درمیان گرفتند که نمي‌توانست یک قدم برداشت - و دران اثنا پرب (٥) خان ملقب بهادر پتهر (که از مبارزان جانباز قطب شاهیه بود - و سنگ دستش از دور کار تیر و تفنگ میکرد) اسپ تازان نیزه در دست بمقابلهٔ فیل خانجهان رسیده فریادکرد که سردار کدام است - و خواست نیزه حواله نماید - خانجهان بنهیب تمام بانگ

---

(٢) نسخهٔ [ب] تهانه بندي - و نسخهٔ [ج] تهانهٔ ابندي (٣) نسخهٔ [ج] حسیني بیگ خانسامان که (٤) نسخهٔ [ب] سوار درمقابل (٥) نسخهٔ [ج] بتري خان یا پري خان باشد *

بر زد - که سردار منم - و اورا فرصت نیزه اندازي نداده به تیر ترکش اززین بر زمین انداخت - و آخرکار صولت‌افزائیهای مخالف بجائے رسید که نزدیک بود که آثار هزیمت پدیدار گردد - ناگاه اقبال عالمگیري بصورتے دیگر جلوه نمود - که فیل مستے از لشکر پادشاهي بمیان آنها در آمد - و اسپان را بچراغ پائي در آورد - و دران ته و بالا اسپ و آدم دو سه سردار نامي بزمین سرنگون افتاده فوج حیدرآبادي رو بگریز آورد - و با وصف چنین صف آرائیها (که کرةً بعد اولی و مرةً بعد اخری افواج گران را از پیش رو زده برداشت) و بدست آوردن حیدر آباد * • بیت •

* شد فتح بجنگ حیدر آباد * ١٠٩٧ (٢)

تاریخ این واقعه است - و متحصن شدن والی آنجا در قلعهٔ گلکنده چون در اصل مزاج پادشاهزاده و خانجهان بر استیصال ابوالحسن نبود و اول وهله میخواستند واسطهٔ صلح شده عفو جرائم او از جناب خلافت نمایند هرچند که امرای جهالت کیش او بجنگ و پرخاش رسانیدند در مراسم تعاتب و مراتب تاخت و تاراج همه جا اغماض و خود داري بکار مي‌رفت - و این معني در پیشگاه سلطنت علاوهٔ بے دماغیهای سابق گشت - خانجهان را بحضور طلبیدند - چون او با پادشاه همبازي بود و سرباري آن نسبت رضاعت (که نسبتے ست رعونت افزا) و باز پندار تفوق بخود در کار داني

(٢) در [بعض نسخه] بے جنگ *

و سرکردگي خصوص مهمات دکن (که میدانست بے او متمشي نخواهد شد) و با این همه زبان و دستش باختیار او نبود روبرو گستاخانه عرض مي‌نمود - و در غیبت سردیوان ناگفتني میگفت و در کارهای ملکي هرچه مي‌خواست بے محابا میکرد - اگر حکم حضور هم میرسید موثر نمیشد - چنانچه (٢) ممنوعات و منهیات (که مزاج پادشاهي مصروف رفع آن بود) در لشکر او ترویج تمام یافته - مکرر ارشاد اعتراض آمیز رفت - اصلا در منع آن نمیکوشید - روزے در جلوخانه بر سر پالکي گذاشتن میان مردم او و معظم خان صفوي خانه جنگی عظیم برپا گردید - خانجهان را رخصت کردند که رفته مردم خود را از شورش و پرخاش باز دارد او بعد برآمدن از خود سري بمردم خود گفت - که بازار معظم خان تاراج نمایند - و این معني سرباری (٣) سرگرانیهای پادشاه گردیده ملالت بر ملالت افزود - ناچار بعد ازین در نخوت شکنی او تدبیرے اندیشیده بصوبه داری هر جا که تعین میگردید هنوز قمتے از فصل‌سالم بر نمیداشت که تغیر میشد - و زیربار خسارت سبکدي (٤) مي آمد *

بالجمله آخر سال بیست و نهم به تنبیه جات (٥) و مفسدان صوبهٔ

(٢) در [اکثر نسخه] رفع ممنوعات و منهیات که مزاج پادشاهي مصروف آن بود (٣) نسخهٔ [ا] سرباري و سرگرانیهای پادشاه (٤) نسخهٔ [ب ج] سبندي (٥) نسخهٔ [ب] جات مفسدان *

اکبرآباد دستوري یافت - و بانعام دو کرور دام مباهات اندوخت و سوای همت خان (که تعین مهم بیجاپور شده بود) دیگر پسران بمرافقت پدر مرخص گردیدند - و چون آن مهم دشوار انجام بے لشکر فراوان و کوشش بے پایان سر نمیشد شاهزاده بیدار بخت نخستین خلف محمد اعظم شاه را نیز در پی آن کار تعین نمودند - و پس ازان بمساعی جمیلهٔ شاهزاده و اهتمام خانجهان سنه (۱۰۹۹) یکهزار و نود و نه هجري راجا رام جات سرکردهٔ مفسدان آن نواحي بزخم تفنگ درگذشت - شاهزاده بانتزاع سنسني (۲) و دیگر مکانهای احداث کردهٔ آن شقي رعب افزای آن مرز و بوم گشت - خانجهان بصوبه داری بنگاله متعین گردید - و در سال سي و سیوم بنظم صوبهٔ الهآباد مامور شد - و در سال سي و چهارم بایالت صوبهٔ پنجاب رخش عزیمت دواند - و در سال سي و هفتم حسب الطلب از لاهور بسجود قدسي آستان خلافت نامیهٔ بندگي آراست - و باز از حضور بجای دیگر نشتافت - تا در سال چهل و یکم در چهاونی اسلام آباد (۳) بروز پوزي نوزدهم جمادي الاولی سنه (۱۱۰۹) هزار و یکصد و نه هجري جهان گذاشتني (۴) را واگذاشت - چون مرض او اشتداد داشت خلدمکان وقت معاودت از شولاپور بنگاه اورا بشرف عیادت نوازش فرمود - چون صاحب فراش بود از بستر نتوانست برخاست

(۲) نسخهٔ [ب] سینیني و نسخهٔ [ج] سفسي (۳) نسخهٔ [ج] یکصد هجري (۴) نسخهٔ [ج] گذشتني را *

زار زار گریست - که نمیتوانم دولت قدمبوس دریافت - و آرزوی خود ظاهر کرد - میخواستم که در معرکه بکار بیایم - بر زبان پادشاه گذشت - تمام عمر در بندگي و اخلاص جان نثار بوده اید - مگر درین عمر آرزو باقي ست - تابوت اورا بقصبهٔ نکو (۲) در آبهٔ پنجاب (که گور خانه اش آنجا بود) نقل نمودند - از پسرانش احوال همت خان و سپهدار خان بجای خود مرقوم گشته - دیگر پسرانش چندان رشادے نداشتند - نصیري خان مرد دیوانهٔ سه رتبه بود و ابوالفتح خان کهین پسرش تا مبادی جلوس محمد شاهي در قید حیات بود - و بپریشاني میگذرانید *

خانجهان بهادر سپه سالار سردار ممالک مدار بود - بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه و دولت و افزونی مواد ثروت و صوامت در نوئینان والا قدر عدیل و نظیر خود نداشت و خلیق و مهربان و مستجمع مراتب بر و احسان بود - و محفل او شانے عالي داشت - جز او کم کسے حرف میزد - آنچه او میخواست خود میگفت - دیگران را جز نعم جوابے نبود - زیاده گوئي خوش نداشت - بیشتر ذکر مجلس او نظم و نثر و شمشیر و جواهر و اسپ و فیل و ادویهٔ مبهي بود - فراستے غریب داشت - درزے در ایام صوبه داری دکن با جد کلان محرر این سطور امانت خان میرک معین الدین مغفور (که در انوقت دیوان مستقل دکن بود)

(۲) نسخهٔ [ب] نکو دادانهٔ پنجاب *

نقل میکرد - که پادشاه بوقت رخصت بمن فرمود - که اگر بشنوي (که محمدمعظم علم بغي و طغیان بر افراشته) قبول خواهي کرد- اگرچه ازو متمشي نخواهد شد - و اگر پیغام محمد اعظم شهرت دهند زینهار باور نخواهي کرد - هر چند که مي‌تواند پیش برد - و محمد اکبر طفل است - اما آنچه من متفرس شده ام این راه ناهنجار را غیر از اکبر دیگرے نخواهد پیمود - و دران وقت اصلا از سرداری اکبر و ارادهای او اثرے و خبرے نبود - بعد از شش ماه این کچه گل کرد - و دریافت درست خانجهان مطابق واقع گردید و پذیرا سري و سرداري هم طرفه در سر داشت - بلند پروازیها و کله بر زنیهای او مثل عالمگیر پادشاهے را (که با عزم و همت خود دیگرے را نمي سنجید) به پیچ و تاب مي‌آورد - ازین جهت بود که آخرها او را بے جاگیر و بے کار در حضور نگاهداشتند - و برغم او تعریف سپاهگري و سپه کشي برخے از خانه زادان تازه بعرصه آمده مي‌نمودند - چنانچه تهورخان پسر صلابت خان و جان نثار خان خواجه ابو المکارم قضا را درهمان ایام ایشها را با سختای شقي اتفاق جنگ افتاد - تمام فوج و توپخانه بغارت داده جان‌نثار خان نیم جانے بتکتک پا بدر برد - و تهور خان زخمي خود را میان مردها انداخته عمر دوباره یافت - چون این سرگذشت بعرض پادشاه رسید فرمود ایشها (۲) همه از مقدرات است - باختیار کسے

(۲) نسخهٔ [ب] این همه مقدرات است *

نیست - خان جهان این کلام را شنیده گفت - خیر در عالم بالا عرض مکرر نمي‌باشد - که بدهند و باز ستانند - چرا در سرداري مدتها بمن چشم زخمے نرسید - حرفهای دروغ و حکایات مبالغه (که مقل از قبول آن آبي‌سمت - و از قبیل خرافات است) مشهور و زبانزد مردم است - اگرچه در خوبیها و بزرگیهای خانجهان حرفے نیست که قریب بتواتر رسیده اما نظر بانصاف سبکی مزاج هم فطري داشت - و چرا نباشد - که از هفتصدي یک دفعه بمرتبهٔ پنجهزاري رسید - و بر مراتب شتی (که درین میانه عبور واقع مي شود) نگذشته بود - اما چنین پادشاهے را (که از غضب و غیرت سر زنده نمیخواست) این قسم نوکر بے محابای گستاخ از حکمتها بود *

در آخرها (۲) روزے در عدالت‌گاه آفتابهٔ خرد چیني مدور از نظر پادشاهي گذرانید - و گفت آفتابهٔ حضرت موسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام - خلد مکان بران نگاهے انداخته بشاهزاده محمد معزالدین و محمد معظم (۳) داد - دو سطر نقشے مانا بخط در گردن آن مرقوم بود - شاهزادها گفتند - این خط عبراني خواهد بود - بهادر طور حرف دریافته گفت - عبراني مبراني نمیدانم - کسیکه فروخت هدچو نشان داد - پادشاه فرمود این که حرفے سمت چنیک (۴) بد نیست *

(۲) نسخهٔ [ا] درآخر روزے (۳) در [اکثر نسخه] محمد عظیم (۴) در [بعضے نسخه] خشک *

* خدا بنده خان *

پسر شایسته خان امیرالامرا ست - در حیات پدر والا قدر از پیشگاه خلافت در سال سي و ششم عالمگیري بمنصب هزاري و فوجداری بهرایچ (۲) مضاف صوبهٔ اودهه سرافرازي یافته بود - بعد از فوت پدر در سال سي و نهم (۳) عالمگیري از محال فوجداري بحضور رسیده حسب الارشاد خسرواني وعلت خان مذکور با صبیهٔ جمالة الملک اسد خان قرار یافت * ع *

۱۱۰۱

* سعدین کرده اند ببرج اسد قران *

تاریخ است - در سال چهلم از تغیر مرید خان بمیر بخشیگری احدیان اختصاص گرفت - و در سال چهل و یکم بخدمت بیوتاتی رکاب پادشاهي امتیاز یافت - و در سال چهل و چهارم از تغیر عسکر خان حیدرآبادي بنظم صوبهٔ بیدر مامور شد - و در سال چهل و ششم از تغیر چین قلیچ خان بفوجداری کرناٹک بیجاپور دستوري یافت - و در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان ثاني بخدمت خانسامانی پایه افزای اعتبار گردید - دو هزار و پانصدي هزارسوار منصب داشت - آخرها در احمدنگر پانصدي در صد سوار اضافه یافت - در همان ایام واقعهٔ ناگزیر خلد مکان اتفاق افتاد - از اخلاف خلافت محمد اعظم شاه (که بصوبه‌داری مالوه رخصت یافته بیست کروهی لشکر رفته بود) فورا از سنوح این

(۲) نسخهٔ [ب] بهروچه (۳) نسخهٔ [ج] در سال نهم *

سانحه باردوی معلی برگشته سریرآرای سلطنت گردید - اعیان و ارکان عالمگیري کام و ناکام بل از طوع و رغبت (که بظاهر طرف غالب مي‌نمود) مرافقت او برگزیدند - و خان مذکور نیز همراهي نمود - در جنگ بهادر شاه (که بعد از سه ماه و بیست روز از واقعهٔ خلد مکان رو داد - و دران معرکهٔ مرد آزما محمد اعظم شاه با دو پسر و بسیارے از امرای پادشاهي و مردم شاهي دلیرانه شربت واپسین نوشیدند) مشارالیه نیز زخمهای کاري برداشت - و باکبرآباد رسیده (۲) با آنکه زخم رو ببهبي آورده بود و ملازمت خلدمنزل هم نمود اما بد پرهیزیها بکار برده زخمها عود نموده درگذشت *

گویند از میدان جنگ اورا با مطلب خان چون برداشته بردند علي مردان خان کوکلتاش بسر وقت آنها حاضر شده سرزنشے (که لازمهٔ چنین اوقات است - و مردم طرف غالب بمصیبت زدهای طرف ثاني میکنند - و نمکے بر جراحتها مي‌پاشند) میکرد - مطلب خان از ضعیف نالیها میگفت که ما مجبور بودیم - و باکراه آمدیم خدا بنده خان (که بسبب زخمها پارهٔ غشي داشت) مي‌شنید یک‌دفعه دران‌حالت تند شد - وگفت خیر ما بشوق تمام آمده بودیم که زن و بچهٔ شما را اسیر کنیم - و شما را قتیل نمائیم - خدا نخواست این سر حاضر است - بهرکیدے که خواسته باشد بدترین جای خود باندازد - پسران داشت - اما از بطن صبیهٔ اسد خان نبودند

(۲) نسخهٔ [ج] مي‌نمود *

یکے ازانها خطاب پدر یافته بخلاف امیر زادها (که بلهو و لعب مشغول مي‌باشند) در کمال صلاح و تقوی ست - و بوظائف و اوراد اشتغال دارد - در حالت تحریر بدیوانی سرکار آصف جاه اختصاص یافت - و جوهر دیانت خود را (که همیشه در عالم کمیاب بوده است) بر همگنان ظاهر ساخت - از نا قدردانیها بنارسائي منصوب شده معزول گردید *

* خانعالم اخلاص خان *

پسر ارشد خانزمان شیخ نظام است - سال بیست و نهم جلوس خلد مکان همراه پدر بدولت ملازمت پیوسته بمنصب شایسته قامت لیاقت آراست - و سال سي و دوم چون پدرش در گرفتار ساختن سنبها جهد بلیغ نموده خدمت نمایان بظهور آورد او نیز درین تردد با پدر شریک بود - از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب خانعالم سرمایهٔ ناموري اندوخت - و سال سي و نهم باضافهٔ هزاري هزار سوار بلند رتبگي یافت - سال چهل و سیوم در جنگے (که محمد بیدار بخت را با رانا بهونسله رو داد) مصدر کشش و کوشش بسیار گردید - سال پنجاهم بحراست صوبهٔ مالوه نامزد شده با محمد اعظم شاه (که چند روز پیش از ارتحال پادشاه رخصت مالوه یافت) تعین گردید - پس از وقوع آن قضیهٔ ناگزیر برفاقت محمد اعظم شاه تن در داده روز جنگ با بهادر شاه بمقابلهٔ سلطان عظیم الشان

شتافته دلیرانه حمله آورد - و جرأتهای سترگ نمود - بزخم تیر از پا در افتاد - پسرانش یکے خانعالم ثاني - که بعد از پدر بهرداري رسید - پرگنهٔ بسمت صوبهٔ بیدر ارثاً در جاگیر داشت - و بطور وطن قرار داده بود - با منکوحهٔ خود محبت بسیار داشت - کار وبار جاگیر باو گذاشته بود - از نیرنگی تقدیر مصمات مذکوره فوت کرد الم بسیار برو طاري گردیده بفاصلهٔ چهار ماه خود هم منتقل گشت بجمع (٢) جواهر و سلاح حریص بود - با آنکه استعمال نمیکرد - نقد هم معتدبه فراهم آورده بود - پس ازو زیاده بر نصف بضبط سرکار در آمد - پسر نداشت - درمیان احتشام خان - که در اوائل حال بعالم بقا خرامید - پسرش احتشام خان ثاني با عم خود خانعالم میگذرانید - و صبیهٔ او در خانه داشت - ازو یک پسر ماند - که بعد سعي بسیار بخطاب خانعالم و تیولداری محال (٣) ارثی مذکور کامیاب شد - اما به نیرنگ سازی فلک کج رفتار در اوائل ایام شباب کوس سفر بملک آخرت نواخت *

* خانجهان بهادر کوکلتاش خان ظفرجنگ *

علي مراد نام کوکهٔ سلطان جهاندار شاه است - و بنجابت خاندان موصوف - در اوان شاهزادگي بمزاج آقا جا کرده در صوبه‌داری ملتان راتق و فاتق مهمات سرکار او گشت - و در عهد بهادر شاهي بخطاب کوکلتاش خان مخاطب گردید - پس از ارتحال خلد منزل

(٢) نسخهٔ [ا ب] بجمیع جواهر (٣) نسخهٔ [ب] از محال *

و بقتل رسيدن هر سه پادشاهزاده (كه شاهد سلطنت هندوستان در آغوش جهاندار شاه در آمد) او از اصل و اضافه بمنصب نه هزاري نه هزار سوار و خطاب خانجهان بهادر ظفر جنگ و خدمت ميربخشيگري پايهٔ عزت برافراخت - و محمد ماه برادر كوچك او (كه بظفرخاني مخاطب بود) و خواجه حسين خان يزنهٔ او هريك بمنصب هشت هزاري و اولين باعظم خاني و نظامت اكبرآباد و دومين بخاندوراني و بخشيگري دوم لواى اعتبار برافراختند و اين همان خاندوران است كه اتاليق محمد اعزالدين پسر جهاندار شاه مقرر شده بمقابلهٔ محمد فرخ سير شتافته - و از غوردلي (٢) و بيجگري بدون آنكه شمشير از نيام بر آيد و خونے از بينى احدے بريزد باتفاق شاهزادهٔ مذكور وقت شب از لشكر بر آمده راه اكبرآباد گرفت *

بالجمله كوكلتاش خان در مساعى فدويت كوتاهي نمي ورزيد اما چون فيمابين او و ذوالفقار خان هم چشمي واقع شده مواد حسد در جوش بود و در مشورت خلاف يكديگر گفتن و باندیشهٔ مآل‌كار نپرداختن شيوهٔ لازم و طريقهٔ واجب گرديده علاوه پادشاه وقت (كه بعشق لعل كنور مبتلا بود) رسوم خبرداري و هوشياري را خيرباد گفته بلوازم سلطنت و مراسم جهانداري نمي‌پرداخت گل مراد نشگفت - و چمن آرزو رنگ خزان گرفت - در جنگے (كه

(٢) نسخهٔ [ب] غره دلي *

با محمد فرخ سير در سنه (١١٢٣) هزار و يكصد و بيست و سه هجري متصل اكبرآباد رو داد) او ثبات قدم ورزيده بكار ولي‌نعمت در آمد *

* خاندوران امير الامرا *

خواجه عاصم نام - از خاندان نجابت بود - نياگانش از روستاق بدخشان بهندوستان وارد شده در اكبرآباد سكونت گزيدند - بعضے ازانها بزيّ سپاهگري و برخے بلباس درويشي ميگذرانيدند - برادر كلانش خواجه محمد جعفر از منزويان با اعتبار بود - قضيهٔ شيخ عبدالله واعظ ملتاني با او بتقريب مناقب‌خوانى ايمهٔ دين (كه سال سيوم سلطنت محمد فرخ سير پادشاه رو داده) بر زبانها ست - خواجه محمد باسط پسر خواجه محمد جعفر است - نام‌برده ابتدا بمنصب تايل در والا شاهيان سلطان عظيم الشان انسلاك يافته - در وقتے (كه بعد فوت خلد مكان حسب الطلب پدر خود از بنگاله عزيمت اكبرآباد نمود - و پسر خود محمد فرخ سير را در صوبهٔ مذكور گذاشت) او را نيز تعينات پسر ساخت - ازانجا (كه سليقهٔ درست داشت - و بارقهٔ لياقت از ناصيهٔ حالش مي‌تافت) در چند روز ساز موافقت با مزاج محمد فرخ سير كوك كرده دخيل مهمات جزوي و كلي گرديد - تعلقه داران ديگر شكايت او آنقدر نوشتند كه سلطان عظيم الشان اورا بحضور خود طلبداشت درين ضمن (كه خلد منزل طبل رحل بعالم بقا كوفت - و سلطان

عظیم الشان با برادران جنگ نموده کشته شد - و محمد فرخ سیر بر تخت جهانداري پا گذاشته باتفاق سادات بارهه کمر عزیمت بجنگ عم خود جهاندارشاه بربست) مشار الیه خود را نزد محمد فرخ سیر رسانیده نظر بر قدم ارتباط و افزونی اعتماد بداروغگی دیوان خاص و اضافهٔ شایسته وخطاب اشرف خان اختصاص گرفت و چندے میر آتشي هم ضمیمهٔ داروغگی دیوان خاص سر براه میکرد و پس ازانکه محمد فرخ سیر برعم خود ظفر یاب گشت بعد رسیدن شاهجهان آباد سال اول جلوس نامبرده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و علم و نقاره و خطاب صمصام الدوله خاندوران بهادر منصور جنگ لوای ترفع برافراشت - پستر (که مابین پادشاه و سادات بارهه بنابر در اندازی مردم سبک مزاج و ناتجربگی والی وقت و خود رائی سادات بارهه صحبت یکرنگي مبدل بدو رنگي شد) مشار الیه (که سیر فکري ضمیمهٔ سنجیدگي داشت) هرچند با پادشاه شریک مصلحت بود اما با سادات نشکست (۲) - سال دوم (که امیر الامرا حسین علي خان بنظم صوبهٔ دکن از تغیر نظام الملک فتح جنگ بهادر دستوري پذیرفت) او به نیابت میربخشیگري چهرهٔ اعتبار برافروخت - و در همان ایام ببخشیگری دوم از تغیر محمد امین خان بهادر سر افرازي یافت - پستر بصوبه داری گجرات سربلند گشته حیدر قلي خان (که بمتصدیگری

(۲) نسخهٔ [ب] بشکست *

بندر سورت از حضور مقرر بود) به نیابت او تعلقهٔ مذکور را سرانجام میداد *

چون سلطنت بفردوس آرامگاه رسید و سال اول جلوس حسین علي خان کشته گردید و فوج همراهی او جوق جوق و سید غیرت خان همشیره زادهٔ او با فوج خود رو بصرا پردهٔ پادشاهي آوردند پادشاه بتجویز دولت خواهان بر فیل سوار شده پیش دولتخانه ایستاد - نامبرده در عین گرمی هنگامه با جمعیت خود رسیده بمثل (۲) هراولي تعین یافت - و پس از کشته شدن غیرت خان و فرونشستن هنگامه بخطاب امیرالامرا و تفویض میربخشیگري درجهٔ اعتلا پیمود - مدتها باستقلال بتعلقهٔ مذکور پرداخت - خوش وضع و خوش محاوره بود - بصحبت علما و فضلا رغبت بسیار داشت و همواره در مجلس او فصوص الحکم مذکور میشد - با غربا بخلق پیش مي‌آمد - و با همچشمان برخود مي پیچید - هرچه از جاگیرش مي‌آمد صرف سپاه (که همه بیش قرار بودند) مي‌نمود و در معاملات پادشاهي رسم کارسازي مطلق نداشت *

گویند چون جعفر خان صوبه دار بنگاله فوت کرد و شجاع الدوله خویش خان مذکور بجای او مقرر گردید مبلغ (که تعبیر بلکوک توان کرد) برای او سوای پیشکش پادشاهي فرستاد او مبلغ مذکور را همراه پیشکش مزبور داخل خزانهٔ پادشاهي ساخت

(۲) نسخهٔ [ب] مثل هراولي *

راجها اکثر با او توسل داشتند - چون شورش مرهتهای دکن در صوبهٔ مالوه رو داد سال (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت هجري باتفاق راجها جهت گوشمال آن فرقهٔ ضاله حسب‌الحکم روانه شد - و فوج دیگر بسرداری اعتماد الدوله قمرالدین خان بود و مقابل خاندوران ملهار راو هولکر - اما کارے که باید صورت نبست صلح گونه نموده بحضور برگشت - سال (۱۱۴۹) هزار و یک صد و چهل و نه هجري (که باجي راو بدور دار الخلافه هنگامه آراست) او از بلده برآمد - باجي راو عطف عنان نمود - و سال (۱۱۵۱) هزار و یک صد و پنجاه و یک هجري (که نادر شاه بهندوستان رسید و پادشاه وقت بعزیمت مقابله تا کرنال (۲) نهضت فرمود) برهان‌الملک سعادت خان صوبه دار اودهه (که عقب مانده بود) منزل طولاني کرده بملازمت پیوست - و باستماع خبر تاراجی بهیر خود بمقابلهٔ فوج ایران شتافت - خاندوران نیز با جمعیت خود بنابر کومک از عقب رسید - فوج مقابل بطریق قزاقي بمیدان کشیدند - نامبرده پا قایم داشته تا مقدور در زد و خورد کوشید - همراهانش اکثرے بکار آمدند - خود هم بزخم تفنگ مجروح گشته بخیمه آوردند روز فردای آن بدیار باقي خرامید - سه پسر او (که همراه بودند) و مظفر خان برادر او (که بعمدگي نام برآورده بود - و چندے صوبه‌داری اجمیر داشت) درین جنگ ره سپر وادی عدم گردیدند

(۲) در [بعضے نسخه] کرمال *

خواجه عاشوري (۲) نام پسر او (که اسیر مخالف گردیده بود) در عهد محمد شاه پادشاه بخطاب پدر امتیاز اندوخته سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري بمیرآتشي و در عصر عالمگیر ثاني بامیرالامرائي علم بلند رتبگي افراخته پس از چندے در گذشت *

چون مذکور نادر شاه بزبان‌قلم گذشته تحریر پارهٔ احوال او نیز ناگزیر خامهٔ اخبار طراز است - او از ایل ترتلو (که صنفے از افشار ترکمان است) بود - در قدیم الایام مسکن این قوم ترکستان - و در ایام استیلای مغولیهٔ توران ازانجا برآمده در آذربایجان توطن گزید در عهد شاه اسمٰعیل صفوي بتقاریب کوچ کرده در سرچشمهٔ منات کونکان (۳) محال انیورد (۴) متعلقهٔ خراسان (که در سمت شمالی مشهد مقدس بفاصلهٔ بیست فرسخي ترب جوار مرو واقع شده) اختیار سکونت نمود - تولد او در سال (۱۱۰۰) هزار و صد هجري بوقوع آمده بنام جد خود نذر قلي موسوم گردید - ازانجا [که اواخر سلطنت سلطان حسین صفوي بنابر وفور حلم و عدم سیاست (که لازمهٔ ریاست است) نسق عملداري برهم خورده در هر سرے سودای حکمراني و در هر خاطرے تمنای فرمانروائي جا کرد - چنانچه در خراسان و قندهار افاغنهٔ ابدالي و غلزه

(۲) نسخهٔ [ب] عاشور نام (۳) نسخهٔ [ب] کولیکان - یا کولکان باشد (۴) در [بعضے نسخه] اهیورد *

دست تصرف یافتند - و اهل روم بر اماکن سرحد مستولي شدند] او در وطن خود سکهٔ خروج زده اول با هم‌قومان خود (که با او طریق معاندت مي‌پیمودند) جنگ‌کرده غالب شد - پستر بصف‌آرائیهای متواتره افاغنه را بقتل رسانیده دست تصرف آنها را کوتاه ساخت و پس ازان بتسخیر مشهد مقدس پرداخته در سال (۱۱۴۱) هزار و یکصد و چهل و یک هجري اصفهان را گرفت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یک صد و چهل و پنج هجري افواج روم را شکست داده مصالحت را بقبول پنج شرط مقرر نمود - اول اینکه علماء روم طریقهٔ امامیه را مذهب‌خامس شمارند - دوم اینکه ارکان اربعهٔ مسجدالحرام (که بایمهٔ اربعه متعلق است) مردم این مذهب هم در یک رکن با ایشان شریک بوده بآئین جعفري نماز گذارند - سیوم هر سال از جانب ایران میر حاج تعین شود - و باعزاز و احترام او پردازند چهارم اینکه اسارای مملکت ایران و روم نزد هرکس که باشد مطلق‌العنان شود - و بیع و شرای آنها روا نباشد - پنجم اینکه وکیل همدیگر در پای تخت هر یک حاضر باشد - که امور هر مملکت بآئین بهین فیصل میداده باشد - و سال (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجري بر تخت سلطنت نشست - و سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک‌هجري بهندوستان آمد - و فردوس‌آرامگاه آخر بدر صلح زده مبلغ خطیر و جنس بیکران و تخت طاؤسي (که ساختهٔ اعلی‌حضرت بود) سپرد - و سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد

و پنجاه و دو هجري معاودت نمود - و تمام ممالک ایران و بلخ و خوارزم بتصرف درآورد - و سال (۱۱۶۰) هزار و یکصد و شصت هجري مردمے کشک باش وقت شب در سراپرده در آمده کار او را باتمام رسانیدند - پس ازو چندے پسرانش بمري برخاستند آخر ازانها هم جزنامے باقي نماند *

* خدا یار خان *

مرزبان سندهه مشهور بایتي در نسب عباسي ست - و لقب عشیرهٔ او بزبان سندهه کلهوره است - و اتباع او را سرائیان گویند زیراکه اکثر این قوم از سرا اند - که ضاعهٔ مابین بهکر و ملتان را سرا گویند - اجدادش در لباس درویشي بسر میبردند - و سلسلهٔ طریقت از سید محمد جونپوري مهدوي نیز داشته اند - یکے از اسلاف او برئیس قوم ابره (که از قدیم الایام مرزبانان ولایت سندهه بودند) پیوست - و پارهٔ اراضي بطریق مدد‌معاش حاصل کرد - اولادش بدان مستظهر شده قوے گرفتند - و مریدان و معتقدان بسیار بهم رسانیدند - و آخر بصیغهٔ زمینداري برآمده محصول بحکام ادا میکردند - و رفته رفته بر قوم ابره غالب آمده اکثر مواضع ایشان را در تحت تصرف آوردند - تا آنکه نوبت بشیخ نصیر رسید - و او استقلالے کلي در امر زمینداري بهم رسانید - و بعد فوت او پسر کلانش شیخ دین‌محمد بریاست نشست - و در عهد خلد مکان چون شاهزاده معز الدین بحکومت

صوبهٔ ملتان قامت مباهات برافراخت و رایات شاهزاده بسیوستان
رسید دین محمد سر از اطاعت پیچیده بملازمت نیامد - و آخر
قرآن درمیان داده دین محمد را با دو کس دیگر از اقربای او
طلبداشتند - و بعد ازانکه هوسه تن بدرگاه رسیدند شاهزاده فوجے را
تعین کرد - تا باقي ماندگان را با عیال و اطفال بسته بیارند
یار محمد برادر خرد دین محمد بسرعت تمام قبائل را در شعاب
جبال گذاشته مستعد بجنگ شد - و بعد از محاربه فوج شاهزاده
شکست یافت - و یار محمد قوي‌دل شده بدرهای کوه متوصد
جنگ نشست - و شاهزاده بقید آن سه تن اکتفا کرده رایت معاودت
بصوب ملتان برافراخت (۲) - و در ملتان حکم فرمود تا آن هر سه
کس را بقتل رسانیدند - و پس ازین یار محمد بتدریج استقلال تمام
گرفت - و سیوستان را بقبض آورد - و سیوي (۳) دره (که مملکتے
وسیع از سندهه و بقندهار پیوسته است) و دیگر محالات را
از تصرف زمینداران قدیم برآورده بتصرف خود در آورد
و روز بروز اختر طالعش عروج داشت - و ظاهرا در عهد محمد
فرخ سیر بخطاب خدا یار خان و منصبے سرافرازي یافت
و در اواخر عهد فرخ سیر رخت (۴) سفر بآن‌عالم کشید - از جملهٔ اولادش
دو فرزند رشید بودند - شیخ نور محمد و شیخ داؤد - روزے چند

(۲) نسخهٔ [ب] هر سه تن را (۳) در [بعضے نسخه] سیوو دهاهر - و در
[بعضے] سیوي و دها (۴) نسخهٔ [ب] رخت سفر عالم بقا کشید ٭

درمیان هر دو برادر غبار محاربه مرتفع بود - آخر شیخ نور محمد
غالب آمده بجاي پدر نشست - و برادر را بصلح طلبیده پارهٔ
اقطاعے مقرر کرد - شیخ نور محمد از پیش‌گاه خلافت بخطاب پدر
یعني خدا یار خان و منصبے سر باوج عزت برافراخت - و قوت
و شوکتش از جمیع اسلافش در گذشت - و دبدبهٔ امارت و کوکبهٔ
ایالت بانتصی‌الغایة مهیا شد - اکثر زمینداران اطراف را منقاد خود
ساخت - و در اوائل حکومت خود با جماعهٔ داؤد پوتره زمینداران
شکارپور وغیره جنگهای صعب نموده غالب آمد - و آن جماعه را
از مواطن اصلی خودها با عیال و اطفال قریب شش هفت هزار
مرد و زن را اخراج نمود - جماعهٔ داؤد پوتره در عهد شاهزاده
معزالدین بزمینداری شکارپور قایم شده بودند - سببش آنکه
چون شاهزاده بر بختیار خان زمیندار شکارپور فوج فرستاد جماعهٔ
داؤد پوتره در رکاب فوج والا ترددات نمایان بظهور رسانیدند - و سر
بختیار خان را بریده آوردند - شاهزاده بجلدوی این خدمت
آن ضلع را بآن جماعه مرحمت فرمود - و عبدالله خان بروهي (۲) مرزبان
کلات (که حصن حصین است مابین سندهه و قندهار) همیشه
در ملک خدا یار خان تاخت مي‌آورد - و هر سال پیشکشے میگرفت

خدا یار خان در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه هجري
قصد عبد الله خان نمود - و از نشیمن خود (که خدا آباد است)

(۲) یا بردهي باشد ٭

حرکت نموده بلاوکانه (۲) آمده نشست - و فوجے جرار پیش فرستاد عبد الله خان (که در شجاعت و مردانگي یگانه بود) با فوجے تلیل از کلات بر آمده و سرحد ملک خود گذاشته استقبال این فوج نمود و جنگے معرکه انداخته بقضای آلهي در معرکه کشته‌گردید - و خدایار خان هرچند بعضے مضافات کلات را متصرف شد اما بسبب صعوبت شعاب جبال کلات را نتوانست بدست آرد - و بعد ازین فتح از پیش‌گاه خلافت بخطاب خدا یار خان بهادر ثابت جنگ و منصب پنجهزاري با اصل و اضافه و عطیهٔ نوبت و خلعت فاخره پیرایهٔ امتیاز پوشید- و در سنه (۱۱۴۹) هزار و یک صد و چهل و نه هجري حکومت صوبهٔ تتهه و سرکار بهکر نیز بوی مقرر شد - و جمیع مملکت ترخانیان مع شیء زاید در قبضهٔ اقتدار او در آمد *

و چون نادر شاه قصد هندوستان کرد بخدا یار خان نوشت - که از جانب ملک خود راه دهد - خدا یار خان سر ابا باز زد - و درهای کوه را مضبوط ساخت - ناچار نادر شاه از راه کابل بهندوستان رفت و بعد معاودت کابل چون غبار خاطرے از خدا یار خان داشت توسن عزیمت را جانب سندهه معطوف العنان ساخت - و هرگاه خبر وصول نادر شاه بدایرهٔ غازي خان (که از ملتان سي کروه مفاصله دارد) بخدا یار خان رسید خواست که از ممالک خود کناره کند - و بطرف دشت و ریگستان (که عبور لشکر جرار درانجا

(۲) نسخهٔ [ب] بلاوکانه *

محال باشد) انتقال نماید - باارادهٔ آنکه هرگاه نادر شاه از ملک سندهه بگذرد باز بر ملک خود قایم شود - باین کنکاش با جمیع اهل و عیال و قبائل کلهوره و سرداران معتبر خود از خدا آباد و سیوستان کوچ کرده بامرکوت (که قلعهٔ مستحکم است) رسید - و نادر شاه از استماع این خبر ایلغارکرده خود را بامرکوت رسانید - خدا یار خان جز اطاعت چاره ندیده آمده ملازمت نمود - نادر شاه بعد از عتاب و خطاب گفت - چرا از ما گریختي - خدا یار خان جواب داد - که ما از آبا و اجداد نوکر پادشاه هندوستان بودیم اگر با شما موافقت میکردیم شما را هم بر ما اعتماد نمي‌ماند این حرف معقول و مقبول افتاد - و در همان مجلس مژدهٔ بشارت تفویض ملک بدستور سابق داد - و بعد از اخذ اموال و امتعه نادر شاه سیوم حصهٔ آن ملک باو باز گذاشت - و یک حصه بقوم داؤد پوتره و یک حصه بزمینداران بهکر سپرد - و قبیل از حالت تحریر غلام شاه نامي و سرافراز خان پسرش (که نسبت قرابت با خدا یار خان داشتند) بحکومت این صوبه مي‌پرداختند درین اوان هم بهمان مردم متعلق است *

* خانزمان میواتي *

پدرش شیخ غلام مصطفی کار طلب خان والا شاهی بهادر شاهي که از قاضي‌زادهای فیروز پور میوات است - بقدرے طالب علمي داشت - برخے نسخهٔ متداوله گذرانیده بود - آغاز کار در سرکار

عاقل خان خوافي ناظم شاهجهان آباد ملازم شده بتعليم پسران خان مزبور مامور گرديد - پس ازان با منعم خان (که ديوان پادشاهزاده محمد معظم بود) مربوط گشته بوسيلهٔ آن خان فيض رسان بمنصب شاهي امتياز يافت - دران هنگام (که منعم خان از جانب شاهزاده بصوبه‌داری لاهور قيام داشت) کارگذاري و تمشيت اکثر مهام خان مذکور بمشار اليه مفوض بود - چون پادشاهزاده بعد واقعهٔ والد بزرگوار از پشاور بسواد دارالسلطنت لاهور رسيد و بر تخت سلطنت متمکن گشته بضرب سکه و خواندن خطبه بساط خرمي چيد ملازمان قديم و جديد را باضافه و افزوني مناصب و عطای خطابهای مناسب بر نواخت - مشار اليه از فرط کار طلبي و کاربرزوهي بافزايش منصب و خطاب کارطلب خاني فرق اعتبار برافراخت و بعد از جلوه گری شاهد ظفر در آغاز فرمانروائي از پيشگاه سلطنت بخدمت کرور گری گنج اردوی معلی درجهٔ اعزاز پيمود اما چون منعم خان بخطاب خانخانائي باذن‌نامي يافته مربع‌نشين چار بالش وزارت گرديد او بقدم مصاحبت و ديرين ربط در ساير شيون ملکي و مالي دخلے تمام نموده بمنصب عمده فايز گشت و دران هنگام [که شاه دهورا (۲) (که پرگنه ايست مضاف سرهند و بميامن نسبت مزار شاه فيض قادري مشهور (۳)) معسکر بهادر شاهي بود] پيش از فوت خانخانان بساط هستي برچيد - خانزمان (که درانوقت

(۲) يا دهورا باشد (۳) در [اکثر نسخه] شاه قيص ٭

مخاطب بعلي عسکر خان بود) بفوجداری چکلهٔ اتاوه (که از محالات خالصهٔ شريفهٔ اکبرآباد است - برسي کروهي کنار آب جون) فرق اعتبار بهري و سرداري مي‌افراشت - پس ازانکه نوبت فرمان فرمائي بجهاندار شاه (۲) رسيد شاهزاده اعزالدين نخستين خلف او باتالیقی خواجه حسن خاندوران در مقابل محمد فرخ سير (که از پتنه راهي شده بود) تعين‌گرديد - اکثر فوجداران سرراه و اطراف آنجا بکومک مامور شدند - خان مزبور (که فوج خوب با خود داشت) رفته ملحق گشت - و روزے چند همراهي گزيده بر رويهٔ سردار و اسلوب دربار آگهي يافت - شاهزاده (که جز نامے بيش‌نيست) محکوم خاندوران است - و مدار کار آن سردار نا تجربه‌کار بر حيله و غدر است - و از غردلي و نامردي دلے که نداشت بای داده هوش و عقل باخته نقوش تباهي و ادبار از سيمای احوال فوج نکبت‌موج پيدا و هويدا ست - در اثنهاض قابو و کمين شده چون آمد آمد فرخ سير قريب گرديد با فوج و خزانهٔ تعلقهٔ خويش (که همراه داشت) برخاسته بايوار و شبگير بار پيوست - و مورد هزاران آفرين و تحسين شد - در جنگ جهاندار شاه باتفاق جهيله رام ناگر (۳) بجاد کوکلتاش خان خانجهان عنان‌ريز گشته بآويز و ستيز در آمد - و مکرر دليرانه تاخته معرکهٔ سرتابي و سرفشاني گرم نمود - بعد فتح چون چهرهٔ عقيدت او بگلگونهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] فرمان روائي (۳) نسخهٔ [ب] چهپله رام ٭

تلاشهای نمایان آراستگي یافته بود بخطاب خانزمان بهادر و منصب عالي مشمول نوازش پادشاهي گردید - و پستر بصوبه‌داری ملتان رخصت یافته رایت بلند نامي برافراخت - در عهد خاقان زمان چندان عزت و اعتبارش نماند - چنانچه بعد از سانحهٔ نادر شاهي (که نواب آصف جاه عزیمت دکن فرمود) محالات تیول خویش (که در هندوستان تن شده بود) سپرد او نمود - آخر سائیسي کاه فروشي ست - در همین‌کار پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید *

* خواجه عبدالله خان *

اصلش از مملکت توران است - ابتدا نام برده باتفاق برادر خود خواجه رحمت‌الله خان در رفاقت عمادالملک مبارز خان بود هردو عاملی سیکاکول و راجندري (۲) داشتند - چون پس از کشته شدن مبارز خان نظام الملک آصف جاه بحیدر آباد آمد هردو پیش نوئین مذکور رسیده او بخدمت خانساماني بانضمام تعلقهٔ محال راجندري و برادرش بخدمت دیوانی سرکارش امتیاز یافتند خواجه رحمت الله خان زود در گذشت - و پس از فوتش او بدیوانی سرکار آن امیر چهرهٔ بخت افروخته در ایامی (که نوبت دوم آصف‌جاه عزیمت دار الخلافه نمود) او را اتالیق ناصر جنگ شهید نموده در دکن گذاشت - و پس ازانکه آصف جاه مراجعت بدکن نمود او همیشه جایس راز دار بود - چون سعادت الله خان

(۲) نسخهٔ [ب] راجبندي - یا راجبندري باشد *

تعلق دار کرناتک حیدر آباد فوت نمود و دوست علي خان برادر زاده اش با صفدر علي خان بتفصیلی (که در احوال سعادت الله خان مرقوم شده) بکار آمدند و قلعهٔ ترچناپاي (که از مشاهیر قلاع آن آلکا ست) بتصرف مرار راو کهوزیره رفت آصف جاه تعلقداری کرناتک مذکور بنام برده مقرر نموده خود بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبور همت گماشت - و پس از تسخیر هنگام مراجعت جانب محن بنیاد او بعطای نقاره بلند آوازه گشته دستوری تعلقه یافت - و همان شب سنه (۱۱۵۷) هزار و یکصد و پنجاه و هفت هجري بمرگ مفاجات از مکاره دنیا باز رست نقارهٔ آخر تاریخ است - مرد ولایت‌زای آرمیده مزاج بود - بجود و نان‌دهي متصف - اما مغلوب الغضب - هرگاه بر یکے غصه میشد و دیگرے حسب‌الاتفاق وارد میگردید با او هم بعنف و درشتي پیش مي آمد - ارشد اولادش خواجه نعمت الله خان - بعد فوت پدر چندے بعاملی راجبندري (۲) مامور شد - و در عمل صلابت‌جنگ به نیابت صوبه داری بیجاپور و خطاب تهور جنگ بهادر افتخار اندوخت - و بعد چندے مادهٔ سودا بر دماغش ریخته بساط زندگي را در پیچید - دیگر اخلافش خواجه عباد الله خان و خواجه سعد الله خان بنوکری شجاع الملک امیر الامرا بسر مي برند دومي با علم مناسبتے دارد *

(۲) د [بعضے جا] راجندري آمده *

* خواجم قلي خان بهادر *

پسر نذر بے ست - که از عمدهای توران دیار بود - و بسفارت ازانجا پیش عالمگیر پادشاه آمد - و بعد معاودت یولبارس[۲] خان پسر کلان خود را برای نوکري بهندوستان فرستاد - بعد فوتش پسر دوم او بیگلر بیگي خان با توابع و لواحق پیش برادر کلان خود آمد - خان مذکور درانوقت سن رضاعت داشت - بیگلر بیگي خان در ایام استقلال سادات بارهه بفوجداري و قلعه داري ماندو از تغیر مرحمت خان سر بر افراخته بود - او نیز با برادر همراهي داشت - سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري (که نظام‌الملک آصف جاه پس از تقرر وزارت از فردوس آرامگاه درخواست رخصت نموده بدکن روانه گردید) او را از اثنای راه همراه گرفت - و پس از جنگ مبارز خان تیول از صوبهٔ برهان‌پور یافته بفوجداري سرکار کهرکون صوبهٔ خاندیس اوقات را بسر مي‌برد درعمل اول ناصر جنگ شهید نیابت نظامت برار بنام او تقرر پذیرفت - و بعد چند ماه معزول گردید - و پس ازان گاهے بفوجداري بکلانه و کرهٔ بعد اولی به نیابت صوبه‌داري برهانپور مامور گشت - و در عمل صلابت‌جنگ بخطاب ذو الفقار الدوله قایم‌جنگ سرمایهٔ ناموري اندوخت - چون اُلکای خاندیس بتصرف مرهته رفت او بعسرت و پریشاني پیش صلابت جنگ بحیدرآباد

(۲) نسخهٔ [ب] یولبارش خان *

آمد - و پرگنهٔ جلگانو صوبهٔ برار در اقطاع یافته راهی آنصوب گردید[۲] - و بعد چند روز در سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجري رخت سفر بدار عدم بر بست - آصف جاه با وی سلوک بامتیاز مي‌نمود - و وقت مجرا دست بسر میگذاشت اما او بسیار بر خود مي‌چید[۳] - شعر ساده میگفت - و موزون تخلص مي نمود - ازو ست * * بیت *

* بیتو هر گه که بگلشن گذرے بود مرا *

* نکهت غنچه و گل درد سرے بود مرا *

از پسرانش هیچ یک ترقي نکرده - و بعد پدر بفاصلهٔ کم و زیاد پای بدیار عدم گذاشتند - مگر خواجه قدرت‌الله خان بقید حیات است *

* تمام شد *

* جلد اول از مآثرالامرا *

(۲) نسخهٔ [ب] هفتاد هجري (۳) نسخهٔ [ب] مي پیچید *

فہرست

نامہای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و
آبہا (که در اولین جلد - **مآثر الامرا** اندراج یافته اند)
بترتیب حروف هجا

از طرف

ایشیاتک سوسائیٹی بنگاله

حسب تالیف و تصحیح

مولوي مرزا اشرف علی صاحب

پروفیسر عربي و فارسي

پریسیڈنسي کالج

در مطبع آردوگالیڈ پریس

واقع نمبر ۴۱ غلام سبحان لین

زیور طبع پوشید

کلکته

سنه ۱۸۹۴ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها وغیره (که در اولین جلد مآثر الامرا اندراج یافته‌اند) بترتیب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر- اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع وغیره * * شعر *

حسبي الله العالمين فانه * مولی حسیب قادر و نصیر

* منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام وغیره *

* حرف الف *

آتش خان جان بیگ ۴۳

.. .. ۲۵۴

آتش خان حبشي ۴۳

.. .. .. ۱۸۸

آدینه بیگ خان .. ۳۶۰

آزاد والي شیخ عبدالرحمن درویش

(شف شیخ عبدالرحمن)

.. .. ۶۰۰

آصف الدوله .. ۲۸۶

آصف الدوله امیر الممالک

پور نظام الملک آصف جاه

.. .. ۴۴ - ۳۶۸

آصف الدوله جمالة الملک

اسد خان محمد ابراهیم

(شف محمد ابراهیم)

۴۴ - ۲۶۲ - ۲۹۱ - ۲۹۲ -

۳۱۰ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ -

.. ۳۲۰ - ۴۵۹ - ۸۱۵
آصف الدوله صوبه‌دار لاهور
.. .. ۳۰۰
آصف جاه ۱۹۸ - ۲۰۵ - ۳۵۷ -
۷۹۸ - ۸۱۶ - ۸۳۳ - ۸۳۵
آصف جاهي (يا) آصف خان
ميرزا ابوالحسن مشهور به
آصف جاهي (شف ميرزا
ابوالحسن ۴۳ - ۱۴۹ -
۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۶ -
۱۸۰ - ۲۰۸ ۶۳۷ - ۶۲۸ -
۶۶۷ - ۷۱۴ - ۷۳۷ - ۷۳۸ -
.. ۷۴۲ - ۷۸۲
آصف خان خواجه عبد المجيد
هروي (شف خواجه
عبد المجيد) ۴۲ - ۷۷ -
۸۰ - ۸۲ - ۸۳
آصف خان خواجه غياث الدين
علي قزويني (شف خواجه
غياث‌الدين) ۴۲ - ۹۰ -
.. .. .. ۹۱
آصف خان ميرزا قوام الدين
جعفر بيگ (شف ميرزا
قوام‌الدين ۴۲ ۹۳ - ۱۰۷ -
۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۲۰۴ -
.. ۶۶۲ - ۷۰۲ - ۷۳۷
آصف خان يمين الدوله (شف
يمين الدوله) ۴۸۶ -
.. ۷۴۲ - ۷۷۵
آغر خان پير محمد ۴۴ - ۲۵۰
۲۵۱ - ۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۸۱ -
.. .. ۶۰۴
آغر خان ثاني پسر آغر خان
پير محمد .. ۲۷۷
آقا بيگ پسر قلندر سلطان چوله
.. .. ۴۹۵
آقا (شيدا .. ۴۸۶
آقا محمد طاهر وصلي (شف
محمد طاهر) ۱۲۸
آقا ملای درات‌دار قزويني

(يا) آقا ملا ۹۰ - ۱۰۷
آی خانم دختر عبادالله سلطان
زوجهٔ عبدالمؤمن خان - و
ايشم خان قزاق و پير محمد
خان و باقي محمد خان و
ولي محمد خان و امام‌قلي
خان ۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۱
ابراهيم حسين ميرزا ۵۱۱ -
۵۵۲ - ۵۵۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ -
ابراهيم خان ۱۰۵ - ۱۹۵ -
۲۱۹ - ۲۹۹ - ۵۵۵ - ۶۲۷
ابراهيم خان آق سقال ۷۶
ابراهيم خان اوزبک ۴۲ - ۷۵ -
.. ۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۸۶
ابراهيم خان پسر علي مردان
خان .. ۴۴
ابراهيم خان فتح جنگ خلف
اعتماد الدوله ميرزا غياث
۴۳ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ -
۱۸۳ - ۱۹۴ - ۶۶۴ - ۷۵۸
ابراهيم عادل شاه ۱۲۳ - ۱۲۴ -
.. ۱۶۳ - ۲۰۱ - ۵۸۰
ابراهيم قلي .. ۱۰۷
ابره (قوم) .. ۸۲۵
ابشر پاشای حلب ۲۴۱ - ۲۴۲
ابوالبرکات خان امام جنگ
.. .. ۳۶۵
ابوالبقا پسر احمد بيگ خان
کابلي .. ۱۲۷
ابوالحسن ۴۵۸ - ۸۰۸
ابوالحسن حيدرآبادی ۳۲۰ -
.. .. ۸۰۷
ابوالحسن قطب شاه ۵۳۷
ابوالحسن والی تلنگ يا تلنگانه
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۵۳۶ - ۷۸۹
ابوالخير خان بهادر امام جنگ
.. .. ۴۴ - ۳۶۳
ابوالخير خان پسر امير خان
سندهي .. ۳۱۰
ابوالفتح .. ۶۳۸

ابوالفتح برادر زادهٔ خانخانان
.. .. ۶۷۱
ابوالفتح پسر منعم خان ۴۷۷
ابوالفتح خان دکني ۴۲
.. ۱۲۰ - ۸۱۱
ابوالفضل .. ۶۸۴
ابوالقاسم حاکم گوالیار ۳۷۲ -
.. .. ۳۷۳
ابوالمعالي .. ۱۹۷
ابوالمنصور خان بهادر صفدر
جنگ میرزا مقیم ۴۴ -
.. ۳۶۵ - ۴۶۶
ابو طالب پسر آصف خان
.. .. ۱۵۳
ابونصر خان پسر شایسته خان
.. ۴۴ - ۲۹۲
ابهنگ خان حبشي ۶۹۹
اپروپ یا آپروپ (نام فیل
سلطان خسرو) ۵۷۱ - ۵۷۲
اتکه خان یا اتکه خیل ۳۷۹-۶۳۷
اتکه خیل (طائفه) ۶۴۷
اجیت سنگهه راتهور ۳۳۴
اچلا و راگهو پسران جادو راو
.. .. ۵۲۱
اچم نایر .. ۲۹۱
اچهدروپ اسرم سناسي ۵۷۴
احتشام خان (شف - اخلاص
خان) ۴۳ - ۲۲۰ - ۲۲۲ -
.. .. ۸۱۷
احتشام خان ثاني ۸۱۷
احسن الدوله بهادر شرزه جنگ
.. .. ۷۸۳
احسن خان سلطان حسن عرف
میر ملنگ ۴۴ - ۳۰۱
احشام عاي .. ۱۷۰
احمـــد بیگ خان برادر زادهٔ
ابراهیم خان فتح جنگ
۴۳ - ۱۰۹ - ۱۳۶ - ۱۳۸ -
۱۲۹ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۳
احمد بیگ خان کابلي ۴۲ -
.. ۱۲۶ - ۱۸۶ - ۴۸۳
احمد چک .. ۱۸۰
احمد خان ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۵۸۲
احمد خان بنگش ۳۶۶ - ۳۶۷
احمد خان نیازي ۴۳ - ۱۸۵
احمد خویشگي ۲۲۲
احمد شاه پادشاه (یا) احمد
شاه ۱۹ - ۳۶۱ - ۳۶۲ -
.. ۳۶۶ - ۳۶۸ ۳۶۹
احمد شاه درانی ۳۵۹ - ۳۶۰
اختیار الملک گجراتي ۶۷۹
اخلاص خان اخلاص کیش (یا)
اخلاص خان ۴۳ - ۴۴ -
۱۹۸ - ۲۲۲ - ۳۵۰ ۶۰۷
اخلاص خان حسین بیگ ۴۳
.. .. ۱۵۱
اخلاص خان شیخ آبدیه ۴۳
.. .. ۱۹۸
اخلاص خان شیخ فتحپوري
مخاطب به احتشام خان
(شف احتشام خان) ۴۳ -
... ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۸۱۷
ادهم خان ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱
۷۳ - ۳۷۷ - ۳۹۵ - ۶۳۷
ادهم خان کوکه ۴۲ - ۶۷ - ۳۸۹ -
.. .. ۳۹۰ ۳۹۴
ارادت خان ۲۰۳ - ۷۳۷
ارادت خان سارجي ۱۴۹
ارادت خان صوبه دار اودهه
.. .. ۲۴۸
ارادت خان میر اسحق ۴۳ -
.. .. ۲۰۳
ارادت خان میر محمد باقر
مخاطب به اعظم خان (شف
اعظم خان) ۴۳ ۱۷۴ -
.. ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۷۴۲
ارجمند بانو بیگم موسوم به ممتاز
محل دختر زادهٔ میرزا
غیاث الدین آصف خان
.. .. ۱۰ - ۱۵۱

اردس (طائفه) .. ۴۳۲
ارزاني هندو .. ۶۴۹
ارسطو .. ۳۶
ارسلان خان ارسلان قلي ۴۴
.. .. ۲۷۷
ارشاد خان پسر امين الدوله امين الدين خان بهادر ۳۵۸
ارشد خان ميرابوالعلا ۴۴ -
.. ۲۸۴ - ۲۹۰
ارغونية (طائفه) .. ۱۴۰
ارکات (قوم) .. ۲۰
ارلات (قوم) .. ۵۰۶
اسدالدين احمد پسر پادشاه قلي خان ۴۵۲
اسدالله حيدر جنگ ۲۵
اسدالله خان .. ۲۸۷
اسد خان .. ۲۰۳
اسد خان مخاطب به آصف الدوله جملة الملک (شف آصف الدوله) ۴۴ -
۲۶۲ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۱۰
۳۱۳ - ۳۴ - ۳۱۵ - ۳۲۰ -
.. ۴۵۹ - ۸۱۵
اسد خان معموري ۴۳ - ۱۴۰
اسد علي خان جولاق ۳۵۴
اسفنديار . ۱۱۵ - ۱۱۹
اسفنديار پسر آقيار خان ۱۸۴
اسفنديار پسر تولک خان ۴۷۷
اسفنديار خان .. ۵۶۸
اسفنديارخان حاکم ارکنج ۷۶۷
اسکندر خان اوزبک .. ۸۴
اسلام خان ۱۱۶ - ۱۸۴ - ۲۱۱
۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ -
۲۲۳ - ۲۴۴ - ۴۸۹ - ۷۲۴
اسلام خان رومي ۴۳ - ۲۴۱
اسلام خان شيخ علاءالدين چشتي فاروقي يا اسلام خان چشتي (شف علاءالدين)
.. ۴۲ - ۱۱۸ - ۱۸۲
اسلام خان مشهدي ۴۳ - ۱۶۲ -

.. ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۲۷۲
اسلام خان ميرضياءالدين حسين بدخشي ۴۳ - ۲۱۷
اسمعيل .. ۲۷۹
اسمعيل اتڭي .. ۱۷۰
اسمعيل برادر زادهٔ محمد عادل شاه بيجاپوري ۵۷۹ - ۵۸۰ -
.. .. ۵۸۱
اسمعيل بيگ دولدي ۴۲ - ۶۴
اسمعيل پسر برهان شاه ۱۲۱
اسمعيل خان .. ۷۷
اسمعيل‌خان بهادر ڤني ۴۴ - ۳۷۰
اسمعيل خان مکها ۴۴ - ۲۹۱
اسمعيل خرس .. ۶۵
اسمعيل قاي خان ۶۴۸
اسمعيل قاي خان ترکمان ۱۰۹
اسمعيل قاي خان ذوالقدر ۴۲
.. ۱۰۵ - ۱۰۶
اسمعيل نظام شاه ۱۲۲ - ۱۲۳
اشرف خان ۷۴ - ۲۰۷ - ۲۷۴
.. ۶۴۴ - ۸۲۰
اشرف خان پسر اسلام خان مشهدي ۱۶۶
اشرف خان خواجه برخوردار ۴۳ - ۲۰۶
.. ۴۴ - ۲۷۲
اشرف خان ميرزا محمد اشرف
.. ۴۲ - اشرف خان ميرمنشي ۶۶ - ۷۳ - ۸۵ - ۴۶۹ ۶۳۷
اصالت خان ۱۷۱ - ۲۲۱ - ۲۲۴
۲۵۴ - ۳۰۵ - ۴۲۰ - ۴۲۱ -
۴۲۲ - ۴۴۲ - ۷۷۷ - ۷۸۲
اصالت خان پسر خانجهان لودي .. ۷۳۲
اصالت خان ميربخشي ۴۴۱ -
.. ۲۵۲ - ۷۷۵
اصالت خان ميرزا محمد ۴۳ -
.. .. ۲۲۲
اصالت خان ميرعبدالهادي
.. ۴۳ - ۱۶۷

اعتبار خان خواجه سرا ۴۳ -
.. ۹۳ ۱۳۴
اعتبار خان خواجه عنبر ۴۲
اعتبار خان ناظر .. ۶۵
اعتبار راو .. ۱۷۷
اعتقاد خان ۲۲۳ - ۳۳۰ -
.. ۳۴۲ - ۳۴۶
اعتقاد خان محمد مراد
فرخ شاهي ۴۴ ۳۳۹
اعتقاد خان میـــرزا بهمن یار
.. .. ۴۳ - ۲۳۲
اعتقاد خان میرزا شاپور (یا)
شاهپور ۴۳ - ۱۸۰
اعتمادالدوله ۱۳۶ - ۱۸۰ - ۶۹۰ -
.. .. ۷۳۷
اعتماد الدولهٔ جهانگیري ۵۷۳ -
.. .. ۵۷۴
اعتماد الدوله قمرالدین خان
بهادر ۴۴ - ۳۵۰ - ۳۵۸ -
۳۶۱ - ۳۶۶ - ۵۴۰ - ۸۲۲
اعتماد الدوله محمد امین خان
چین بهادر (یا) اعتماد
الدوله محمد امین خان
بهادر ۴۴ - ۳۳۴ - ۳۴۶ -
.. .. ۳۵۸
اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ
طهراني پدر نورجهان بیگم
۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ -
.. .. ۱۵۱
اعتماد الملک .. ۹۵
اعتماد خان ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۶۹۵
اعتماد خان خواجه ادراک ۱۳۷
اعتماد خان خواجه سرا پهول
ملک نام (شف پ) ۴۲
.. .. ۸۸
اعتماد خان شیخ عبدالقوي
.. ۱۳ - ۲۲۵
اعتماد خان گجراتي ۴۲ - ۹۳ -
۹۴ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ -
۱۰۰ - ۵۶۲ - ۶۶۱ - ۶۶۵

اعظم خان ۱۶۱ - ۱۷۸ - ۷۵۹ -
.. .. ۷۸۶
اعظم خان جهانگیري ۲۰۳
اعظم خان ساروجي صوبه‌دار دکن
(یا) اعظم خان ناظم دکن
۴۱۶ - ۵۱۹ - ۷۲۶ - ۷۵۰
اعظم خان کوکه معروف به
فدائي خان مظفر حسین
(یا) خان کوکه (یا) اعظم
خان کوکه (شف فدائي
خان) ۴۳ - ۱۰۱ - ۱۰۲ -
.. ۲۴۷ - ۲۵۱ - ۲۸۱
اعظم خان میربخشي ۱۵۴
اعظم خان میرمحمد باقرعرف
ارادت خان (شف ارادت
خان) ۴۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ -
.. .. ۱۷۷ - ۷۴۲
اعظم شاه ۳۱۵ - ۳۴۷ - ۳۵۱
افاغنه .. ۲۳ - ۶۰۴ - ۸۲۴
افاغنهٔ ابدالي .. ۹۲۳
افتخار خان ۲۰۱ - ۲۰۲ -
۲۰۳ - ۲۵۳ - ۴۴۷ - ۷۸۱
افتخار خان ترکمان ۱۸۲
افتخار خان خواجه ابوالبقا
.. .. ۴۳ - ۲۰۰
افتخار خان سلطان حسین
.. .. ۴۳ - ۲۵۲
افراسیاب خان ۲۴۴ - ۲۴۶
افریدي (افغانان) ۱۰۹ - ۷۳۶
افضل بیگ .. ۶۳۶
افضل خان .. ۶۵ - ۱۱۷
افضل خان خواجه سلطان (یا)
خواجه سلطان علي (شف
خواجه سلطان‌علي) ۴۲ -
.. .. ۶۵ - ۴۶۹
افضل خان دیوان اعلی ۷۱۶
افضل خان شیخ عبدالرحمن
.. ۴۲ - ۱۱۵ - ۱۱۶
افضل خان صدر الصدور ۳۱۰
افضل خان علامي ملا شکرالله

شیرازي (یا) افضل خان
شکر الله ۴۳ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -
.. ۱۴۸ - ۱۵۰
افضل علي خان .. ۶۰۶
افغانان (طائفه) ۸۶ - ۸۸
افغان بلغاک .. ۲۷۹
افغان پني .. ۱۲۵
اقصی القضاة قاضي عبدالوهاب
.. .. ۴۳ - ۲۳۵
اکبر (یا) اکبر ابتر (یا)
اکبرباغي ۴۵۰ - ۶۴۱ -
.. .. ۷۸۸ - ۸۰۶
اکبر آبادي محل .. ۴۹۲
اکبرا بادشاه (شف جلال الدین
محمداکبر بادشاه) ۶۵ - ۶۶۹
اکرام خان سید حسن ۴۳ - ۲۱۵
اکرام خان هوشنگ .. ۱۲۰
الغ خان حبشي .. ۴۲ - ۸۷
الف خان امان بیگ ۴۳ - ۹۵
.. .. ۱۹۱ - ۱۹۲
الله قلي خان ارزبک (یا)
آله قلي خان ارزبک ۴۳ -
.. .. ۱۸۹ - ۱۹۰
الله وردي خان ۴۳
الله وردي خان پسر الله وردي
خان .. ۴۳
الله یار خان پسر افتخار خان ۴۳
الله یار خان توزک ۴۳ - ۲۱۶
المان (یا) المانان (قوم)
۱۸۰ - ۱۹۹ - ۴۲۱ - ۴۴۲ -
.. ۷۴۰ - ۷۷۰ - ۷۷۱
النگ توش .. ۱۸۹ - ۱۹۰
الوس بلوچ .. ۱۰۵
آله وردي خان ۱۵۵ - ۱۸۲ -
۱۸۳ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ -
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴
۲۱۵ - ۲۲۹ - ۲۹۳ - ۵۹۳ -
.. .. ۷۴۵
آله وردي خان عالمگیر شاهي
.. .. ۲۳۰ - ۲۷۸

الیم سلطان .. ۴۳۲
امام ثامن ضامن علي (یا) ثامن
و ضامن موسی رضا ۲۲۲
امام قلي خان ۱۹۰ - ۴۳۲ -
۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۳ - ۵۱۹ -
.. .. ۷۶۷ - ۷۶۸
امام قلي خان والی توران ۵۸۸
امام قلي سلطان ۴۳۶ - ۴۳۷
امان الله .. ۲۳۱ - ۷۴۴
امان الله خان نبیرهٔ الله وردي
خان .. ۴۴ - ۲۹۳ -
.. .. ۲۹۴ - ۵۰۶
امانت خان ۱۴ - ۱۵۰ - ۲۶۱ -
.. ۲۶۴ - ۲۶۶ - ۳۱۱
امانت خان خوافي ۲۸۷ -
.. .. ۲۹۰
امانت خان میر حسن (یا)
امانت خان ثاني ۴۴ -
.. .. ۲۸۷
امانت خان میرک معین الدین
احمد .. ۴۳ - ۸۱۱
امر سنگهه .. ۲۰۰
امیر ابراهیم خان .. ۲۲۰
امیر ابوالقاسم نمکین .. ۳۰۳
امیرالامرا سید حسین علي
خان (یا) حسین علي
خان (شف حسین علي
خان امیرالامرا) ۱۲ - ۴۴ -
۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۴ - ۳۲۵ -
۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۳ -
۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۸ - ۳۴۹ -
۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۸ - ۴۶۲ -
۴۶۳ - ۴۶۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱
امیرالامرا شایسته خان (شف
شایسته خان امیرالامرا)
۵۵ - ۱۹۷ - ۲۴۸ - ۵۳۶
امیرالامرا شریف خان (شف
شریف خان امیرالامرا)
۵۴ - ۱۳۴ - ۷۰۲ - ۷۱۸
امیر الامرا علي مردان خان

(شف علي مردان خان
امیرالامرا) ۵۶ ۱۸۲ -
۲۸۴ ۲۹۵ - ۴۳۱ - ۴۴۱ -
.. ۷۷۰ - ۷۷۷
امیرالامرا غازي‌الدین خان
بهادر فیروز جنگ (شف -
غازي‌الدین خان بهادر
فیروز جنگ) ۴۴ - ۵۷ -
.. .. ۳۶۱ - ۳۶۹
امیر تیمور (شف صاحبقران)
.. ۹ - ۷۷ ۴۰۷ -
.. ۷۰۳ - ۷۰۴ ۷۳۲
امیر حبیب الله خان ۴۷۲
امیر خان سندهي میر
عبدالکریم ۳۰ - ۴۴ - ۳۰۳
امیر خان میر ابوالبقا ۴۳ -
.. .. ۱۷۲
امیر خان میر میران (یا)
امیرخان ۴۴ ۲۷۷ -
۲۷۹ ۲۸۱ - ۲۸۳ ۲۸۴ -
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۰۳ - ۴۴۵ -
.. .. ۴۹۷ - ۶۰۸
امیرخسرو شاه .. ۳۷۲
امیر فتح الله شیرازي ۴۲ -
.. .. ۱۰۰ - ۱۰۳
امین احمد رازي (یا) امین
رازي .. ۴ - ۶۶۷
امین الـــز الدین استرآبادي
.. .. ۱۲۳
امین الدوله امین الدین خان
بهادر سنبهلي - ۴۴ - ۳۵۷
امین الدین خان پسر امین
الدوله امین الدین خان
بهادر .. ۳۵۸
امین خان .. ۷۰۷
امین خان دکني ۴۴ - ۳۵۲
امین خان غوري .. ۶۸۳
انتظام الدوله خان خانان پسر
قمر الدین خان ۳۶۱ - ۳۶۷
.. .. ۳۶۸

انور الدین خان تعلقـــه دار
کرناٹک .. ۳۶۴
انور الدین خان شهامت جنگ
گوپا موئي .. ۲۰
انور خان پسر وزیر خان ۳۰۶
انوري .. ۵۹۰
انوشه خان والی اورکنج ۳۴۷
انیراي سنگدان .. ۵۸۳
اوداجي رام ۴۳ - ۱۴۲ -
.. .. ۱۴۳ ۱۴۴
اودا چوهان .. ۵۰۷
اورک زئي (افغانان) ۱۰۹
اوزبک (یا) اوزبکیه (قوم)
۴۲۱ ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۹ -
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۲۶ -
۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۶ - ۷۸۰
اوزبک خان نذر بهادر ۴۳ - ۱۹۵
اهتمام خان کوتوال ۴۳ - ۱۶۰
.. .. ۴۵۸
ایرج خان پسر قزلباش خان
(یا) ایرج خان ۴۳ - ۲۶۸ -
۲۶۹ - ۲۷۰ - ۵۹۷ - ۷۸۳ -
.. .. ۷۸۸
ایسونت زار (یا) ایسونت
رای .. ۵۲۱ - ۵۲۲
ایشم خان قزاق .. ۴۳۸
ایل قرقلو (قوم) .. ۸۲۳
ایمانچي (یا) المانچي ۷۴۱
ایمل خان .. ۲۸۱ ۲۸۳
ایمل خان ترین ۷۲۸ - ۷۲۹

* حرف باء *

بابا خان قاقشال ۴۴ - ۲۲۸
۲۲۹ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۲
بابا دوست بخشي .. ۶۱۵
بابا زنبور .. ۶۹۴
بابا عنایت الله یزدي ۴۲۹
بابا فیروز .. ۵۸۲
بابا قشقه برادر کوکي ۳۹۴
بابا قوچین .. ۴۷۷
بابر پادشاه - (شف - فردوس

مکاني) ۶۴ - ۶۵ - ۳۷۲ -
۴۰۹ - ۴۷۹ - ۶۶۰ - ۶۶۸ -
.. .. ۶۷۹
بابو نایک سردار مرهته ۳۲۳
باجي راو .. ۵۴۶ - ۸۲۲
بادشاهزاده بهادر شاه ۳۱۰
بادشاهزاده سلطان خرم ۶۹۳
بادشاهزاده محمد اکبر ۳۱۲
بادشاهـــزاده محمد کام بخش
.. .. ۴۵۷
بادشاهزاده محمد معظم ۳۱۱
.. .. ۸۳۰
باز بهادر ۳۸۷ - ۳۹۰ - ۳۹۱
باز بهادر بایزید ۴۴ - ۶۹ - ۷۰
باقر خان نجم‌ثاني - ۴۵ - ۱۶۹
۱۸۰ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۱
باقي خان پسر باقي خان ۴۲۸
بـــاقي خـــان چیله قلمـــاق
شاهجهاني ۴۵ - ۴۲۷ -
.. .. ۵۹۰ - ۶۰۵
باقي خان حیات بیگ ۴۵ -
.. .. ۴۵۸
باقي محمد خان کوکه (یا)
باقي خان ۴۵ - ۳۹۴ -
۴۰۰ - ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲ -
۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۶۰
باقي یوز اتالیق بهرام خان ۷۶۷
باگهه پسر رانا .. ۵۱۶
بالاجي راو مرهته ۲۹ - ۳۵۹
بالجو قلیچ شمشیر خان (یا)
بالچو قلیچ ۴۵ - ۴۰۴
بال سندر میرزا کوکه ۶۲۸
بایزید .. ۳۸۸ - ۳۸۹ -
.. .. ۳۹۰ - ۶۴۰
بایزید خان .. ۶۰۰
بتک زئي (یا) بتک (یا)
تتک (قوم) ۶۰۱ - ۶۰۲
بختان بیگ روز بهاني ۲۵۵
بختاور خان خواجه سرا ۴
بختیار خان زمیندار شکار پور

.. .. ۸۲۷
بخشي الملک اسد خان ۲۴۴
بخشي الملک اشرف خان ۴۵۵
بدن هنگهه .. ۵۴۶ - ۵۴۷
بدیچند پسر راجه جیچند ۶۴۷
بدیع سلطان ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲
براهمه (قوم) .. ۶۴۸
برج علي .. ۶۲۵
برق انداز خان میر آتش ۵۹۲
برهان‌الدین قلندر ۱۹۴
برهان الملک سعادت خان
صوبه‌دار اردهه ۴۵ - ۴۶۳ -
.. .. ۸۲۲
برهان خادم سلطان محمـــود
گجراتي .. ۹۴
برهان نظام شاه .. ۱۲۳
بزرگ امید خان ۴۵ - ۴۵۲ -
.. .. ۴۵۳
بسالت خان میرزا حفیظ الله
.. .. ۵۲۹
بسالت خان میرزا سلطان نظر
.. ۴۵ - ۳۵۱ - ۴۶۱
بسنت رای (هیمو بقال خود را
باین نام خوانده بود) ۴۶۹
بسواس راو .. ۲۹
بشوتن .. ۱۱۵
بکرماجیت پسر جچهار سنگهه
بذدیله ۷۲۶ - ۷۲۸ - ۷۵۳
بکرماجیت جگراج .. ۵۲۶
بلوچ (قوم) .. ۴۱۰
بلوکات (قوم) .. ۴۲۰
بندرابن دیوان .. ۴۵۸
بندیله (قوم) .. ۵۲۶
بهادر ۲۳۰ - ۳۹۳ - ۶۲۶
بهادر الملک .. ۴۵ - ۳۹۸
بهادر برادر زادهٔ خانجهان ۱۶۱
بهادر پسر سعید بدخشي ۴۵
بهادر پور ابراهیم .. ۷۰۲
بهادر پور زادهٔ برهان نظام شاه
.. .. ۶۹۹

بهادر جي .. ۵۲۲
بهادر خان ۸۲ - ۸۳ - ۳۸۶ -
۳۹۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -
۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۴۷ - ۶۲۵ -
۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۹ -
.. .. ۸۰۰
بهادر خان اوزبک ابو النبي
.. .. ۴۵ - ۴۰۰
بهادر خان باقي بيگ مخاطب
به غيرت خان ۴۵ - ۴۴۴ -
.. .. ۴۴۵
بهادر خان بدخشي ۴۷۳
بهادر خان پسر سليمان كوراني
.. .. ۶۳۹
بهادر خان روهله ۴۵ - ۱۷۱
۱۷۶ - ۱۷۷ - ۲۲۱ - ۴۱۵ -
۴۱۶ - ۴۴۲ - ۷۲۷ - ۷۴۶
بهادر خان شيباني ۴۴ - ۸۵ -
.. .. ۸۶ - ۳۸۴
بهادر خان فوجدار كرنول ۳۶۴
بهادر خان كوكه ۲۱۷ - ۲۳۱ -
.. .. ۷۸۱ - ۷۸۵
بهادر خان لودي .. ۷۲۷
بهادر خان مرزبان خاندیس ۶۸۵
بهادر شاه ملقب به خلد منزل
(شف خلد منزل) ۹ -
۲۰۵ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ -
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۵ - ۲۹۹ -
۳۰۰ - ۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۵ -
۳۳۹ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۲ -
۴۵۳ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱ -
۵۰۳ - ۵۳۴ - ۵۳۸ - ۵۴۲ -
۵۴۳ - ۵۸۷ - ۶۰۳ - ۶۱۰ -
۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۹
بهار سنگهه بنديله (يا) پهاڑ
سنگهه .. ۱۸۶
بهاء الدين .. ۷۸۱
بهدوريه (قوم) ۶۸
بهرام پسر جهانگير قلي خان
.. .. ۵۲۵

بهرام سلطان (ولد نذر محمد
خان) ۴۵ - ۴۳۱ - ۴۴۱ -
.. ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۷۶۷
بهره مند خان عزيزالدين
ميربخشي ۴۵ - ۲۸۶ -
۳۰۸ - ۴۵۴ - ۴۵۷ - ۴۵۹
بهرجي زميندار بكلانه ۴۵ -
۳۹۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ -
... ... ۴۱۴
بهگوانت سنگهه ... ۵۴۰
بهلول ۱۶۱
بهلول بيجاپوري ... ۲۴۵
بهلول خان ۳۷۱ - ۷۲۷ - ۷۲۸ -
.. ... ۷۴۳
بهلول خان ميانه ۷۲۶ - ۷۵۴
بهو بيگم (يا بيگم)
مامای صالحه ... ۲۷۱
بهوجبل نايكواري ۲۰۸ - ۲۱۰
بهوجراج حارس قلعهٔ ارسه ۷۵۴
بهيكن خان (يا) بهنگن خان
قريشي ... ۷۲۵
بهيل (قوم) ۸۰۵
بهيم نراين زميندار چوراگڈهه
... ... ۵۲۷
بيان خان شيخ فاروقي ۴۵ -
... ... ۴۶۲
بےبدل خان سعيدای گيلاني
۴۵ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷
بي بي فاطمه اردوبيگي
جنت آشياني ... ۶۲۰
بيتوجي ... ۵۲۲
بيچه جيو والدهٔ ميرزا عزيز
كوكه ... ۶۸۵
بيدر (قوم) ... ۵۸۷
بيراگي (قوم) ... ۷۹۵
بيرام خان خانخانان (شف
خانخانان بيرام خان) ۴۴ -
۶۷ - ۶۸ - ۷۴ - ۷۸ - ۱۰۱ -
۱۰۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ -
۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰ -

۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۵ - ۴۷۰
۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۰ - ۵۴۸ -
۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ -
۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۴ -
۶۲۵ - ۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۴۵ -
... ۶۴۶ - ۶۹۳ - ۷۲۲
بیربر ... ۱۰۶
بیرساه ... ۸۰ - ۸۱
بیرم بیگ ترکمان (یا) میرم
بیگ ۴۵ - ۳۹۹ - ۴۰۰ -
.. ۶۳۵ - ۷۰۶ -
بیرم ساه پسر بهرجي مخاطب
به دولتمند خان ۴۲۴
بیگ ارغاي اتالیق عبدالعزیز
خان ... ۷۶۷
بیگلر بیگي خان ... ۸۳۴
بیگلر خان ... ۴۵ - ۱۹۳
بیگلر خان تیغ بیگ ۵۰۵
بیگلر خان سعدالله ... ۴۰۱
بیگلر خان میرزا احمد ۵۰۴
بیگلر خان ولد معید خان ۵۲۵
بیگ محمد خان قلعه دار
ادوني ... ۱۹۳

* حرف پے *

پادرا ... ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷
پادشاه (نام اسپ شاهجهان
پادشاه) ... ۵۷۸
پادشاه زاده دارا شکوه ۱۹۹ -
۲۰۰ - ۲۲۱ - ۲۶۸ - ۷۷۲
پادشاه زاده عظیم الشان ۲۸۷
پادشاه زاده محمد اعظم شاه
۲۵۱ - ۳۱۴ - ۵۲۹ - ۷۹۷
پادشاه زاده محمد اورنگ زیب
بهادر ۱۹۷ - ۱۹۸ -
۱۹۹ - ۲۰۲ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -
... ... ۷۴۷
پادشاه زاده محمد شجاع ۲۲۱
پادشاهزاده مرادبخش ۲۲۲ -
... ... ۵۹۷
پادشزاده ولیعهد شاهجهان

... ۱۳۵ - ۱۴۲ - ۵۸۳
پادشاه قلي خان تهوز خان ۴۰
۴۴۷ - ۴۴۹ - ۴۵۱ - ۴۵۲
پاینده خان مغل ۴۵ - ۳۹۴
پاینده محمد سلطان ۳۹۵ -
... ۴۳۲ - ۴۳۴
پتنگ راو .. ۵۲۲
پرب خان (یا) پتري خان
(یا) پري خان ملقب
به هات پتهر ... ۸۰۷
پرتاب زمیندار پلاؤن (یا)
پلامون ... ۱۸۱ - ۱۸۹
پرتهیراج راتهور ۴۵ - ۴۲۸ -
... ... ۴۲۹
پرتهي سنگهه مرزبان سري نگر
... ... ۲۴۸
پردل خان بیرا (یا) بیرام (یا)
پیرا ۴۵ - ۲۵۶ - ۴۲۴ -
... ۴۲۵ - ۴۲۶
پکهلي وال (سلطان حسین
خان) .. ۵۶۶
پهول ملک اعتماد خان
خواجه سرا ۴۲ - ۸۸
پیر خان ... ۶۰۰
پیر علي ... ۳۷۱
پیرما نایک زمیندار (یا)
هرما نایک ۳۰۲
پیر محمد خان ۴۳۵ - ۴۳۶ -
... ۴۳۸ - ۶۲۵
پیر محمد خان شرواني ۶۹ -
.. ۷۱ - ۳۹۰ - ۶۱۵
پیر محمد سلطان ... ۴۳۶
پیشرو خان .. ۶۲۰
پیشرو خان مهتر سعادت ۴۵ -
... ... ۳۹۶

* حرف تا *

تاتار بیگ ... ۱۹۷
تاتار خان خراساني ۴۵ - ۴۷۱
تاتار سلطان ولد محمد خان

شرف الدين اوغلي تكلو ۱۲۸
تاج خان ۴۵ - ۴۰۱ - ۴۸۳
تاج خان پسر دولت خان خانان
امين خان غوري ۶۸۳
تاج خان كرراني ... ۶۴۰
تاريكيان (قوم) ۴۸۱ - ۴۸۲ -
... ... ۵۱۲
تاش بيگ ... ۴۵
تال شاه قاني خان محرم ۷۸۶
تان سين كلانوت ... ۵۰۹
تخته بيگ سردار خان ۴۵ -
... ... ۴۸۱ - ۴۸۲
تربيت خان ۲۰۳ - ۲۲۷ -
... ... ۲۴۷ - ۲۹۴
تربيت خان شفيع الله برلاس
- ۴۹۶ - ۴۹۳ - ۴۹۶ -
... ... ۴۹۷
تربيت خان عبد الرحيم ۴۵ -
... ... ۴۸۳
تربيت خان فخر الدين احمد
بخشي ۴۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ -
... ... ۴۸۸
تربيت خان مير آتش مير
محمد خليل ۴۶ - ۴۹۸ -
... ۵۰۰ - ۶۰۸
ترخان مولانا نورالدين ۴۵ -
... ... ۴۷۸
ترخانيان (قوم) ۸۲۸
تردي بيگ خان (يا) تردي
خان تركستاني ۴۵ - ۶۶ -
۶۷ - ۷۳ - ۸۴ - ۴۶۶ -
۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ -
... ۴۷۸ - ۵۴۹ - ۵۵۶ -
... ... ۶۲۳ - ۷۶۸
ترسون محمد خان (يا) ترسون
سلطان ۴۵ - ۴۳۶ - ۴۷۱ -
۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۵۵۰ -
... ... ۶۵۶
ترك (قوم) ... ۶۲۷

تركتاز خان ... ۴۶ - ۵۰۳
تفاخر خان ... ۲۵۴
تقرب خان ... ۷۸۱
تقرب خان حكيم داؤد ۴۵ -
... ... ۴۹
تقرب خان شيرازي ۳۱۷
تمام عيار (نام اسپ شاهجهان
بادشاه ... ۵۷۸
تميم انصاري ... ۳۵۷
توزين (قوم) ... ۶۰۱
توكل خان قزاق ... ۴۳۵
تولك خان قوچين ۴۷۵ - ۴۷۶ -
... ... ۴۷۷
تونش ... ۷۴۹
تهور خان پسر صلابت خان ۸۱۲
تهور جنگ بهادر ۸۳۳
تهور خان مخاطب به بادشاه
قلي خان ۴۴
تهور خان ميرزا محمود ۴۵ -
... ... ۴۸۴ - ۴۸۵
تيغ بيگ خان ميرزا گل ۴۶ -
... ... ۵۰۴

* حرف ثاء *

ثاني خان هروي ۴۶ - ۵۰۵
ثناءالله خان امان‌الله خان
... ... ۴۶ - ۵۰۶

* حرف جيم *

جات (قوم) ۲۷۶ - ۵۴۰ -
.. ۵۹۸ - ۸۰۹
جادوان (قوم) ... ۵۲۰
جادو راى (يا) راو ۱۴۳ -
... ۵۲۰ - ۵۲۲ - ۵۲۳
جادو راى كايتهه (يا) كانتيه
(يا) جادو راو كانتيه ۴۶ -
... ۱۴۳ - ۵۲۰
جالينوس الزماني حكيم علي
گيلاني .. ۵۷۲
جام زميندار نوانگر ۱۷۸ -
... ۱۷۹ - ۶۸۲ - ۶۸۳

جانا بیگم دختر خانخانان میرزا عبدالرحیم ۷۰۲
جان‌نثار خان ۴۶ - ۱۳۷ - ۵۲۸ - ... ۵۳۹ - ۷۲۲
جان‌نثار خان خواجه ابوالمکارم ... ۴۶ - ۵۳۷ - ۸۱۲
جان نثار خان کمال الدین حسین ... ۵۲۷
جان سپار خان ... ۵۱۸
جان سپار خان پسر مختار خان ... ۴۶
جان سپار خان ترکمان جهانگیر بیگ ۴۶ - ۵۱۶ - ۵۱۸
جان سپار خان خواجه بابا ۴۶ ... ۵۳۰
جانسپار خان میر بهادر دل ... ۵۳۵
جانش بهادر ۴۶ - ۵۱۱
جانوجي بهونساله پسر رگهو بهونساله ۴۰ - ۳۷۰
جاني خان ۴۳۳ - ۴۳۶ - ۶۰۴
جاوید خان بهادر خواجه سرا ... ۳۶۲ - ۳۶۷
جباري بیگ ... ۱۸۲
جتي (یا) جیتـــي اوزبک ... ۱۸۹ - ۷۴۰
ججهار سنگهه بندیله (یا) بوندیله (یا) ججهـــار بندیله (یا) ججهار سنگهه ۱۱۴ - ۱۹۸ - ۲۲۱ - ۴۱۶ - ۴۱۹ - ۴۲۷ - ۵۲۷ - ۵۹۰ - ۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۳۸ - ۷۴۵ - ... ۷۵۴ - ۷۵۹ - ۷۶۲
ججهار خان ... ۹۵
جسونت ۲۱۷ - ۷۸۸ - ... ۷۹۹
جعفر بیگ (یا) جعفر (یا) جعفري ۲۳۱ - ۵۰۸ - ... ۸۲۴
جعفر خان ... ۲۶۲ - ۷۷۷

جعفر خان تکلو ۴۶ - ۵۰۷
جعفر خان عمدة‌الملک ۴۶ - ... ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۴
جعفر خان ناظم بنگاله ۱۹۱ - ... ۲۹۰ - ۸۲۱
جعفر میرزا مخاطب به آصف خان ۹۳ - ۱۱۱ - ۲۰۴ - ... ۷۰۲ - ۷۳۷
جگتا (یا) چگتا زمیندار موء ۱۹۹
جگت یلمه ... ۳۵۵
جگ جیون پسر اوداجي رام مخاطب به اوداجي رام ۱۴۴
جگ جیون جراح ۱۴۴ - ... ۷۶۰
جگدیو رای ۵۲۲ - ۵۲۳
جگراج پسر ججهار سنگهه ۷۳۸
جگراج عرف بکرماجیت ۴۶ - ... ۵۲۶
جگ مال برادر خرد راجه بهارمل ۴۶ - ۵۱۰
جگناتهه پسر راجه بهارمل ... ... ۴۶ - ۵۱۴
جلال الدین .. ۶۴۰
جلال الدین روشاني (یا) جلالهٔ روشاني (یا) روشنائي ... ۱۰۶ - ۱۰۹
جلال الدین محمد اکبر بادشاه ملقب به عرش آشیاني (شف عرش آشیاني ۷ - ۸ - ۹ - ۵۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۸۴ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۹ - ۲۳۵ - ۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۲ - ۳۳۵ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۴ -

۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ -
۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۲۵ - ۴۳۳ -
۴۵۵ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۷ -
۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۵۰۸ -
۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ -
۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۳۷ - ۵۴۹ -
۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۶ -
۵۶۲ - ۵۶۹ - ۵۷۸ - ۵۷۷ -
۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۸ - ۵۷۰ -
۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۱۳ - ۶۱۴ -
۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ -
۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۵ -
۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ -
۶۳۱ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ -
۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -
۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ -
۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۵ -
۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳ -
۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱ -
۶۹۳ - ۶۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲ -
۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷ -
جلال الدین محمد ۶۷۳
جلال خان قوزچي ۴۶ - ۵۰۹ -
... ... ۵۱۰
جلال کاکر ... ۴۶ - ۵۳۰
جمال الدین خان مخاطب
بصفدر خان ... ۸۰۶
جمال الدین محمود ۶۱۷
جمال خان حبشي غلام بیرام
خان ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ -
.. ... ۱۲۴ - ۳۷۹
جمال خان عمزاده حسین خان
میواتي .. ۶۹۳
جمشید خواجه ۶۵۲
جملةالملک اسد خان امیرالامرا
۳۰۸ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۱۹ -
... ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۸۱۴
جملةالملک سعدالله خان ۱۶۶ -
... ۴۲۳ - ۷۷۳

جمیل بیگ ... ۴۸۳
جنت آشیاني (یعني
نصیرالدین محمد همایون
بادشاه) (شف همایون
بادشاه) .. ۹ -
۹۴ - ۶۵ - ۶۹ - ۷۳ - ۷۵ -
۷۸ - ۸۴ - ۳۴۳ - ۳۷۲ -
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۸۲ -
۳۹۶ - ۴۶۶ - ۴۶۸ - ۴۶۹ -
۴۷۶ - ۴۷۹ - ۴۸۱ - ۵۰۷ -
۵۵۰ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ -
۵۶۷ - ۶۱۲ - ۶۱۵ - ۶۱۶ -
۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۲ -
۶۲۴ - ۶۳۲ - ۶۳۵ - ۶۳۶ -
۶۵۵ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۸ -
.. ۶۹۳ - ۷۰۹ - ۸۰۱
جنت مکاني (یعني نور الدین
محمد جهانگیر بادشاه)
(شف - جهانگیر بادشاه)
۴ - ۹ - ۹۳ - ۱۱۱ - ۱۱۶ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ -
۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۶ -
۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -
۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۷ -
۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۵ -
۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ - ۲۰۶ -
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -
۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ -
۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ -
۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۹۶ -
۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۵۲۸ -
۵۳۰ - ۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۷۱ -
۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۳ -
۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۶۷ - ۶۷۲ -
۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۳ -
۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱ -
۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۷۲۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ -
۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ - ۷۴۸ -
۷۴۹ - ۷۶۹ - ۷۷۴ ۷۷۵

جنو یا خیو .. ۶۴۷
جنید کرراني عم دارُد ۶۴۴
.. .. ۶۵۱
جواهر خان ناظر ۵۴۱ -
.. .. ۵۹۵
جواهر سنگهه .. ۵۴۸
جهان آرا بیگم .. ۱۰
جهاندار شاه .. ۳۱۶ -
۳۲۰ - ۳۲۳ - ۳۳۹ - ۳۴۲ -
۳۵۲ - ۳۵۷ - ۴۶۱ - ۶۱۱ -
.. ۸۱۸ - ۸۲۰ - ۸۳۱
جهانگیر بادشاه (ملقب بهجنت
مکاني) (شف جنت
مکاني) ۴ - ۹ ۳ - ۱۱۱ -
۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ -
۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ -
۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ -
۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ -
۱۶۷ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ -
۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ -
۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ -
۲۵۹ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ -
۴۰۵ - ۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ -
۴۱۱ - ۴۸۱ - ۴۸۳ - ۴۸۵ -
۴۹۶ - ۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ -
۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۶۱ - ۵۶۷ -
۵۷۱ - ۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ -
۵۸۳ - ۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۶۷ -
۶۷۲ - ۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ -
۶۹۳ - ۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸ -
۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ -
۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ -
۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ -
۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۶۹ - ۷۷۴ -
.. .. ۷۲۵
جهانگیر بیگ .. ۵۱۷
جهانگیر قلي خان ۵۱۳ -
۵۱۹ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۶۸۸ -
جهانگیر قلي خان پسر کلان
خان اعظم میرزا عزیز کوکه

.. .. ۶۸۷ - ۶۹۳
جهانگیر قلي خان شمس الدین
مشهور به میرزا شمسي
.. .. ۴۶ - ۵۲۴
جهانگیر قلي خان لاله بیگ
کابلي .. ۴۶ -
.. .. ۱۱۸ - ۵۱۲
جهاله رام ناگر یا چهاله رام
.. .. ۳۳۲ - ۸۳۱
جي اپا سندهیه .. ۳۶۷
جیجي انگه مادر خان اعظم
میرزا عزیز کوکه ۶۷۵
جي سنگهه .. ۳۲۴

* حرف چے *

چاند بي بي سلطان هشیر
برهان نظام شاه و زوجهٔ
علي عادل شاه بیجاپوري
.. .. ۶۹۹ - ۷۰۱
چتر بهوج چوهان .. ۷۷۹
چتر بهوج کاتب سرکار اسلام خان
.. .. ۱۶۵ - ۱۶۶
چغتا (یا) چغتائي (قوم)
.. .. ۱۷۰ - ۶۵۰
چغتاي برلاس .. ۱۹۱
چنپت بندیله ۴۲۰ - ۴۲۸
چنپت سنگهه .. ۴۲۸
چندرسین پسر خرد رای
مالدیو .. ۶۴۶
چندر سین راجهٔ مارواړ ۵۰۹ -
.. .. ۵۱۰
چنگیز خان .. ۹۰ -
.. .. ۳۹۰ - ۵۶۲
چوزامن جات ۴۶ - ۵۴۰ -
.. .. ۵۴۲ - ۳۶۴
چیته (یا) چینه .. ۸۷
چیته خان خواجه سرا ۷۰۱
چین قلي خان .. ۸۱۴

* حرف حا *

حاجم خان والي اورکنج

دارالملک خوارزم ۴۳۲
حاجي حور پسر (خانم زوجهٔ
ابراهيم خان فتح جنگ
و خالهٔ نورجهان بيگم ۱۳۹
حاجي خان غلام‌شيرشاه ۴۶۸
حاجي شفيع خان .. ۲۸۸
حاجي عبد الشكور ۳۸ - ۳۹
حاجي محمد .. ۳۹۵
حاجي محمد خان سيستاني
۴۶ - ۸۳ - ۴۷۲ - ۵۴۸ -
۵۴۹ - ۵۵۰ - ۶۱۴ - ۶۳۴
حاجي محمد خان قدسي ۴۰۷
حاجي محمد خان كركي ۳۹۴
حاجي يوسف خان ۴۶ - ۵۵۷
حارث بن كلاده .. ۵۷۷
حافظ خان .. ۲۰۶
حافظ نصرالله .. ۷۱۲
حاكم بيگ داماد اعتمادالدوله
.. ۴۷ - ۵۷۳ - ۵۷۴
حبش خان سيدي مفتاح
حبشي .. ۴۷ - ۵۷۹
حبيب چك .. ۱۸۰
حوزالله خان .. ۱۹
حسام الدين خان ميرزا
حسام‌الدين حسن ۴۷ -
.. ۵۸۴ - ۵۸۶ - ۵۸۷
حسن پادشاه آنا قوئيلو ۳۷۱
حسن بيگ ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸
حسن بيگ پسر يورم بيگ ۴۰۰
حسن بيگ خان بدخشي
شيخ عمري .. ۴۶ -
.. ۴۲۴ - ۴۸۳ - ۵۶۵
حسن بيگ صف شكن خان
.. .. ۳۲۳
حسن خان پتاني (يا) بني
.. .. ۶۲۶
حسن خان پسر خانجهان لودي
.. .. ۷۲۹
حسن خان خزانچي ۳۶۱
حسن خان كهتوه ۴۶

حسن صباغ (يا) صباح (يا)
صالح ۶۶۸
حسن عرب (يا) حسن علي
عرب .. ۱۰۹ - ۶۹۷
حسن علي خان ۲۲۱ - ۲۷۸ -
.. ۵۹۴ - ۵۹۸ -
حسن علي خان بهادر عالمگير
شاهي ملقب بمبرزا باگهه
درمبن خلف آله وردي
خان .. ۴۷ .
۲۷۱ - ۵۴۱ - ۵۹۳ - ۵۹۶ -
.. .. ۵۹۷ - ۵۹۹
حسين ۶۰۱
حسين بيگ خان اوزبک ۴۷
حسين بيگ خان زيک
خواهرزاده و خويش علي
مردان خان .. ۵۹۱
حسيني بيگ علي مردان خان
(يا) حسيني بيگ
خانسامان .. ۸۰۷
حسين پاشا ولد علي پاشا ۲۴۱
.. .. ۲۴۲
حسين پسر خانجهان لودي ۷۲
حسين خان تكريه ۵۵۱ - ۵۵۲
حسين خان خويشگي پسر كلان
سلطان احمد اعظم شاهي
۴۷ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ -
.. ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵
حسين خان ميواتي ۶۹۳
حسين شاملو حاكم هرات ۴۸۱
حسين علي خان امير الامرا
(شقه اميرالامرا سيد
حسين علي خان) ۱۲ -
۴۴ - ۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۴ -
۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۰ -
۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۳۸ -
۳۴۹ - ۳۵۲ - ۳۵۸ - ۴۶۲ -
۴۶۳ - ۴۶۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱
حسين علي خان ناظم دكن
.. .. ۵۲۹

حسین قلي .. ۲۷۴
حسین قلي بیگ ۳۷۸ -
.. .. ۶۴۶
حسین قلي خان مخاطب به
خانجهان ۱۰۵ - ۳۸۱ -
.. ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹
حسین منور خان .. ۷۹۷
حسین نظام شاه .. ۱۲۲
حسیني د برهاني نبائـــر
اشرف خان .. ۷۵
حقیقت خان .. ۴۷
اسحٰق بیگ یزدي ۵۹۰ -
.. .. ۵۹۱
حفظ الله خان .. ۶۰۵
حفیظ الدین خان .. ۳۶۳
حکیم الملک میر محمد مهدي
.. .. ۴۷ - ۵۹۹
حکیم ابوالفتح گیلاني ۱۰۱ -
.. ۵۵۸ - ۵۶۱ - ۵۶۳
حکیم حاذق پسر حکیم همام
گیلاني ۴۷ - ۵۶۵ - ۵۸۷
حکیم خوشحال .. ۵۶۵
حکیم دارٗد تقرب خان ۴۹۱ -
.. .. ۴۹۳ - ۴۹۳
حکیم رکنای کاشي ۴۱۲
حکیم صدرا ملقب به مسیح الزمان
.. ۴۷ - ۵۷۷ - ۵۸۹
حکیم عبدالوهاب .. ۵۷۳
حکیم علی گیلاني ۴۷ - ۱۰۲ -
.. ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰
حکیم عنایت الله .. ۴۹۰
حکیم عین الملک شیرازي ۴۹ -
.. .. ۵۶۲ - ۵۶۹
حکیم فتح الله .. ۵۶۲
حکیم فخرالدین شیرازي ۵۷۷
حکیم محسن خان مخاطب به
تقرب خان .. ۳۰۲
حکیم مسیح الدین ابوالفتح
.. ۴۶ - ۵۵۷ - ۵۶۵
حکیم نورالدین قراری تخلص

.. .. ۵۵۸ - ۵۶۰
حکیم همام (اصل نامش حکیم
همایون بوده) ۴۹ - ۵۵۸ -
.. ۵۶۱ - ۵۶۳ - ۵۶۴
حمیدالدین خان ۵۰۰ -
.. .. ۶۰۶ - ۶۱۰
حمیدالدین خان بهادر عالمگیر
شاهي ۴۷ - ۲۹۴ - ۳۰۹ -
.. .. ۳۱۴ - ۳۱۹
حمید خان حبشي ۳۹۸ - ۷۲۱
حمیده بانو بیگم صبیهٔ سیف
خان ۱۰ - ۲۷۷ - ۲۷۸ -
.. .. ۷۷۵
حیات خان داروغهٔ آبدار خانه
.. .. ۴۷ - ۵۸۳
حیات خان .. ۴۵۸ - ۴۸۲
حیدر جنگ ۲۵ - ۲۶ -
۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۴ - ۴۰
حیدر سلطان .. ۶۲۳
حیدر علي خان بهادر ۶۱۱
حیدر قاسم کوه بر .. ۶۳۸
حیدر قلي خان .. ۳۳۲ -
.. ۳۳۴ - ۳۵۴ - ۸۲۰
حیدر محمد خان آخته بیگي
.. ۴۶ - ۵۵۴ - ۶۷۱
حیدر محمد خان ۵۵۵ -
.. .. ۵۵۶

* حرف خا *

خاني خان .. ۲۲۸
خاقان زمان .. ۸۳۲
خالدي خان .. ۳۹۲
خان احمد والی ایران ۵۵۸
خان اعظم صوبه‌دار مالوه ۱۱۱ -
.. .. ۶۶۲
خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
(یا) خان اعظم میرزا عزیز
کوکه (یا) خان اعظم کوکه
۴۷ - ۱۴۰ - ۵۲۴ - ۵۷۶ -
۶۷۰ - ۶۷۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ -
۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۳ - ۷۰۵ -

.. .. ۷۱۹ - ۷۲۱
خانجهان بارهه سید مظفر خان
ابوالمظفر ۴۸ - ۷۳۰ -
.. .. ۷۵۸
خانجهان بهادر کوکلتاش میر
ملک حسین علي مراد
مخاطب به ظفر جنگ
۱۵ - ۴۸ - ۸۷ - ۲۴۷ -
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۱۲ - ۴۵۳ -
۵۴۰ - ۵۴۲ - ۵۹۵ - ۷۹۸ -
۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۱۱ - ۸۱۸
خانجهان ترکمان ۸۹ -
۱۰۸ - ۹۳۱ - ۹۵۰ - ۹۵۱ -
۹۵۲ - ۹۵۳ - ۷۶۱ - ۸۰۳ -
۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ -
۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۲ -
... ... ۸۱۳
خان جهان حسین قلي بیگ
خواهر زادهٔ بیـــرام خان
خانخانان ۴۷ - ۶۳۵
خانجهان لودي ۴ - ۴۸ - ۹۳ -
۱۱۱ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۶۱ -
۱۶۳ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۱۸۸
۴۰۹ - ۴۱۶ - ۴۲۹ - ۵۱۸ -
۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۶ - ۵۲۸ -
۶۸۶ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۱۴ -
۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ -
۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۲۹ - ۷۳۰ -
۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۴۲ - ۷۵۰ -
.. ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۷۲
خانخانان بیرام خان (شف
بیرام خان خانخانان)
۴۴ - ۷۴ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۸ -
۱۰۱ - ۱۰۵ - ۲۷۱ - ۳۷۲ -
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ -
۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۵ -
۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۰ -
۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ -
۵۵۲ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ -

۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۳۲ - ۶۳۷ -
۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۹۳ - ۷۱۲ -
خانخانان سپه سالار ۱۰۲ -
۱۱۱ - ۱۲۴ - ۱۴۵ - ۲۷۵ -
۳۷۶ - ۶۳۲ - ۶۳۴ - ۶۳۹ -
۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ -
۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۱ -
۶۵۴ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۸۳۰ -
خانخانان منعم بیگ ۴۷ -
... ... ۶۳۵
خانخانان منعم خان (شف
منعم خان خانخانان) ۶۲ -
۶۵ - ۶۷ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۶ -
۸۶ - ۸۹ - ۲۰۵ - ۳۰۹ -
۳۱۵ - ۳۹۵ - ۵۵۱ - ۵۵۴ -
۵۵۶ - ۵۵۷ - ۶۱۷ - ۶۲۶ -
۶۲۷ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۴۹ -
۶۵۳ - ۶۷۱ - ۶۹۵ - ۸۳۰
خانخانان مهابت خان (شف
مهابت خان خانخانان)
۶۰ - ۱۴۳ - ۱۹۶ - ۲۰۰ -
.. .. ۷۵۸ - ۷۵۹
خانخانان میرزا عبدالرحیـــم
(شف - میرزا عبدالرحیـــم
خانخانان) ۴۷ - ۱۹۲ -
۳۹۶ - ۳۹۹ - ۶۹۱ - ۶۹۳ -
۶۹۴ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ -
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۷ - ۷۰۸ -
.. .. ۷۰۹ - ۷۱۰
خاندوران ۱۹۱ - ۲۰۸ -
۲۱۱ - ۲۲۲ - ۵۸۰ - ۷۵۳ -
۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۶۲ - ۷۷۱ -
۷۸۴ - ۷۸۵ - ۸۰۱ - ۸۱۸ -
.. .. ۸۲۲
خاندوران امیرالامرا خواجه عاصم
... ۴۸ - ۳۱۰ - ۸۱۹
خاندوران سید محمود پسرمیانهٔ
خاندوران نصـــرت جنگ
.. ... ۴۸ ۷۸۳
خاندوران نصرت جنگ ۴۸ -

۱۹۴ - ۲۶۰ - ۷۴۹ - ۷۸۲
خان‌زمان بهادر میرزا امان الله
۴۸ - ۷۴۰ - ۷۶۳ - ۸۳۲
خان‌زمان شیبانی ۸۱ - ۵۰۸ -
... ... ۵۵۳ - ۶۳۱
خان زمان شیخ نظام
حیدر آبادی ۴۸ - ۳۵۲ -
... ... ۶۰۶ - ۷۸۴
خان زمان صوبه‌دار بالاگهات
... ... ۴۳۰
خان زمان علي قلي خان پسر
حیدر سلطان اوزبک‌شیبانی
(یا) خان زمان علي قلي
متخلص به سلطان ۴۷ -
... ۲۸۴ - ۶۲۲ - ۶۳۰
خانزمان فتح جنگ ۷۹۷
خان زمان میر خلیل پسر دوم
اعظم خان جهانگیري
... ... ۴۸ - ۷۸۵
خان زمان میواتي ۴۸ -
۸۲ - ۸۳ - ۲۰۴ - ۲۷۰ -
۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ -
۶۲۹ - ۶۳۹ - ۶۵۳ - ۷۴۲ -
۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ -
۷۴۷ - ۷۵۳ - ۷۸۸ - ۷۸۹ -
۷۹۰ - ۷۹۲ - ۸۰۴ - ۸۲۹ -
... ... ۸۳۰
خان عالم ۱۶۷ - ۳۵۲ -
۳۵۳ ۴۹۶ - ۶۳۴ - ۷۱۹ -
... ۷۳۴ - ۷۹۷ - ۸۱۷
خانعالم اخلاص خان پسر ارشد
خانزمان شیخ نظام ۴۸ -
... ... ۸۱۶
خانعالم ثاني ... ۸۱۷
خان‌عالم چلمه بیگ کوکه پسر
همدم کوکه کوکلتاش
میرزا کامران - متخلص به
همدمي ۴۷ - ۶۳۲ -
... ... ۶۳۳ - ۶۳۵
خان‌عالم میرزا برخوردار ۴۸ -

... ... ۷۳۲ - ۷۳۶
خان فیروز جنگ ۷۹۴
خان قلي اوزبک برادر کلان
قلیچ خان شاهجهاني
... ... ۱۴۸
خانه‌زاد خان خان زمان پسر
صابت خان ۱۹۰ -
۲۳۳ - ۶۰۷ - ۷۴۰ - ۷۴۱
خدابنده خان پسر شایسته خان
امیرالامرا ۴۸ - ۸۱۴ -
... ... ۸۱۵
خداوند خان دکني از امرای
نظام شاهیهٔ احمدنگر ۴۷
... ... ۶۵۹ - ۶۶۰
خدایار خان ثقهٔ مرزبان
سندهه مشهور بلیچي
۴۸ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷
... ... ۸۲۸ - ۸۲۹
خدمت پرست خان ۷۲۴
خدمت پرست خان رضا بهادر
۴۸ - ۱۵۶ - ۷۱۳ - ۷۱۴ -
... ... ۷۱۵
خدیجه بیگم زن حاکم بیگ
و همشیرهٔ نورجهان بیگم
... ۲۸۷ - ۴۱۰ - ۵۷۴
خسرو بے اوزبک ترقچي ۴۷ -
... ... ۶۷۳ - ۶۷۴
خسرو سلطان پسر نذر محمد
خان والی بلخ ۴۸ -
۴۳۱ - ۴۴۱ - ۷۶۷ - ۷۶۸ -
... ... ۷۷۰ - ۷۷۱
خضر خواجه خان ۴۷ -
۶۴ - ۸۵ - ۵۴۹ - ۶۱۳ -
... ... ۶۱۴
خلد مکان (یعني محي‌الدین
اورنگ زیب بهادر عالمگیر
بادشاه غازي - شف -
محي‌الدین محمد
اورنگزیب) ۸ - ۹ - ۱۷۳ -
۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -

۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۲۴ - ۲۳۷ -
۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ - ۲۵۵ -
۲۶۴ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸ -
۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷ - ۲۹۰ -
۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۲۹۷ -
۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۳ - ۳۴۵ -
۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۸ -
۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ - ۴۴۵ -
۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۹۳ - ۴۹۵ -
۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳ -
۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱ -
۵۸۰ - ۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸ -
۶۰۵ - ۷۷۵ - ۷۸۱ - ۷۹۰ -
۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۱۰ -
۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ -
... ۸۱۹ - ۸۲۴ - ۸۲۵
خلد منزل (یعني) قطب‌الدین
محمد معظم شاه عالم
مخاطب به بهادر شاه
خلف - بهادرشاه) ۹ -

۲۰۵ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ -
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۵ - ۲۹۹ -
۳۰۰ - ۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۵ -
۳۳۹ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۳ -
۴۵۲ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱ -
۵۰۳ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۳ -
۵۸۷ - ۶۰۳ - ۶۱۰ - ۸۱۵ -
.. .. ۸۱۷ - ۸۱۹
خلیل الله خان برادر خرد
اصالت خان ۴۸ -
۲۱۶ - ۲۴۸ - ۲۷۸ - ۲۹۸ -
۵۳۲ - ۷۷۳ - ۷۷۵ - ۷۷۶ -
۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ -
۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۰۰ - ۸۰۷
خلیل قلي .. ۱۰۷
خنجر خان ۲۴۹ - ۵۱۸
خواجگي خواجه ۱۲۸
خواجگي فتح الله یمر حاجي
حبیب الله کاشي ۴۷ -
.. .. ۶۶۹

خواجگي محمد حسین کهین
برادر قاسم خان میر بحر
.. .. ۴۷ - ۶۷۱
خواجم قلي خان بهادر قلعه‌دار
دهار و فوجدار مالدو
.. .. ۴۸ - ۳۶۳
خواجه ابوالحسن تربتي ملقب
به رکن السلطنة ۴۸ -
۴۲۹ - ۶۸۷ - ۷۰۳ - ۷۱۴ -
۷۲۴ - ۷۳۷ - ۷۵۱ - ۷۵۹
خواجه ابوالقاسم .. ۷۹۲
خواجه ابوهاشم خواجه ۷۵۸
خواجه پادشاه قلي ۶۱۲
خواجه جلال‌الدین محمود
خراساني بجوق (یا)
شمس‌الدین محمد خان
.. .. ۴۷ - ۶۱۲
خواجه جمال الدین محمود
.. .. ۱۰۰
خواجه جهان خواني خواجه
جان نام ۴۸ - ۷۴۸ -
.. .. ۷۷۳
خواجه جهان کابلي جهانگیري
.. .. ۴۷
خواجه جهان هروي خواجه
امین‌الدین محمود مشهور
به امینا مخاطب بخانجهان
۴۷ - ۶۲۷ - ۶۳۰ - ۶۳۱
خواجه حسن عطار ۲۷۵
خواجه حسین .. ۳۷۵
خواجه حسین خان ۸۱۸
خواجه حصاري نقشبندي
.. .. ۷۴۹
خواجه حمید خان ۵۰۴
خواجه حیات خان ۳۰۵
خواجه خان .. ۵۰۳
خواجه خضر خان ۵۴۹
خواجه درست محمد مخاطب
به‌خواجه جهان کابلي ۴۷ -
.. .. ۶۷۲

خواجه رحمت الله خان ۸۳۴
خواجه سعدالله خان ۸۳۳
خواجه سلطان علي (شف - افضل خان خواجه سلطان)
.. ۴۲ - ۶۵ - ۴۶۹
خواجه سلطان محمد رشيدي
... ... ۶۱۸
خواجه سليمان ... ۴۸۳
خواجه شاپور ... ۱۲۸
خواجه منصور شيرازي ۴۷ -
... ۶۵۳ - ۶۵۶ - ۶۹۵
خواجه شريف خان ۵۰۴
خواجه شمس الدين خوافي (يا) خافي (يا) خواجه شمس الدين محمد خوافي پسر خواجه علاءالدين ۴۷ -
۲۵۹ - ۵۵۹ - ۶۶۴ - ۶۶۵
خواجه صابـــر مخاطب به خان دوران نصرت جنگ
... ... ۷۴۹
خواجه صادق بدخشي ۲۷۷
خواجه طاهر محمد مخاطب به تاتار خان خراساني ۴۷۱
خواجه عاشوري (يا) خواجه عاشور ... ۸۲۳
خواجه عبادالله خان ۸۳۳
خواجه عبدالخالق ۶۶۷
خواجه عبدالرحمن ۲۴۰
خواجه عبدالرحيم خان ۴۸ -
... ۲۸۹ - ۵۰۵ - ۷۹۲
خواجه عبدالله خان ۴۸ -
... ... ۳۶۱ - ۸۳۲
خواجه عبدالله نقشبندي ۶۵۰
خواجه عبد المجيد هروي مخاطب به آصف خان (شف - آصف خان) ۴۲
۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲ -
.. .. ۸۳ - ۶۴۶
خواجه عبدالهادي ۴۸ - ۷۷۲
خواجه علاءالدين محمد ۲۵۸

خواجه عنبر .. ۶۵ - ۱۶۵
خواجه غياث الدين ۶۶۸
خواجه غياث الدين علي قزويني مخاطب به آصف خان (شف - آصف خان)
.. ۴۲ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲
خواجه قدرت الله خان ۸۳۵
خواجه قاندر بلخي ۲۵
خواجه قلي خان بهادر پسر نذربي .. ۸۳۴
خواجه مجدالدين ۶۶۸
خواجه محسن خاندوران ۸۳۱
خواجه محمد باسط پسر خواجه محمد جعفر .. ۸۱۹
خواجه محمد پارسا ۲۳۹
خواجه محمد جعفر ۸۱۹
خواجه محمد شريف هجري
.. .. ۱۲۷
خواجه معظـــم برادر اعيانی مريم مكاني ۴۷ -
.. ۶۱۸ - ۶۲۰ - ۶۲۲
خواجه معين الدين سنجري
.. .. ۶۰۲
خواجه مكارم جان نثار خان ۴۵۱
خواجه مودود چشتي ۶۰۲
.. .. ۶۶۸
خواجه مومن .. ۶۶۷
خواجه ميرزا احمد ۱۲۸
خواجه ميرک .. ۴۴۱
خواجه ميرک اصفهاني مخاطب به چنگيز خان .. ۶۵۹
خواجه نصيب .. ۴۴۱
خواجه نظام الدين احمد پسر خواجه مقيم هروي ۴۷ -
.. .. ۶۶۰ - ۶۶۱
خواجه نعمت الله خان ۸۳۳
خواجه ريسي ديوان سلطان پرويز .. ۹۳ - ۱۸۲
خواص خان بختيار خان دكني
.. ۴۸ - ۷۷۴ - ۷۷۵

خواص خان مدار علیه سلطنت
بیجاپور .. ۱۵۷
خوافي خان صاحب تاریخ
لب لباب ۴ - ۲۶۴ - ۴۵۱
خوشحال بیگ کاشغري ۴۸ -
.. .. ۷۷۳
خویشگیان (قوم) ۶۰۱ -
.. .. ۶۰۲
خیرالله .. ۵۹۹
خیریت خان حبشي ۷۵۴
خیریت خان عم رندوله خان
.. .. ۱۵۷

* حرف دال *

داراب خان ۴۵۷ - ۵۳۹ -
۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱ - ۷۱۲
داراب خان بني مختار (یا)
داراب خان بن مختار خان
.. .. ۴۹ - ۴۹۸
داراب خان میرزا داراب ۴۸
دارا شکوه ۱۵ - ۱۲۰ -
۱۵۸ - ۱۹۲ - ۲۰۴ - ۲۱۵ -
۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۲ -
۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۳۰ - ۲۳۴ -
۲۴۸ - ۲۵۲ - ۲۶۹ - ۲۷۰ -
۲۹۵ - ۲۹۶ - ۴۴۵ - ۴۵۳ -
۴۹۴ - ۴۹۵ - ۵۳۲ - ۵۳۳ -
۵۳۵ - ۵۸۶ - ۵۹۲ - ۵۹۴ -
۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۴ -
۷۸۵ - ۷۹۱ - ۷۹۹ - ۸۰۰
دانشمند خان میر بخشي
.. .. ۴۸ - ۲۴۴
داؤد ۶۳۴ - ۶۴۱ - ۶۴۲ -
.. ۶۴۳ - ۶۵۱ - ۶۵۲
داؤد افغان .. ۶۴۹
داؤد خان .. ۳۲۲ - ۳۲۷ -
.. .. ۳۲۸ - ۳۵۴
داؤد خان پتني (یا) پني
.. ۳۰۲ - ۴۶۲ - ۸۰۲
داؤد پوتره (قوم) ۸۲۷ -

.. .. ۷۲۹
داؤد خان قریشي ۴۸ - ۷۸۸
داؤد خان کرراني (یا) داؤد
کرراني ۵۵۱ - ۶۳۳ -
.. .. ۶۵۰
داؤد خان و بهادر خان
و سلیمان خان .. ۴۹
داور بخش پسر خسرو ۱۵۴
دتاجي ۵۲۲
درویش محمد .. ۵۸۰
دریا خان .. ۱۳۸ - ۱۴۶ -
.. .. ۴۱۷ - ۷۲۸
دریا خان داؤد زئي ۴۱۵
دریا خان روهله ۴۸ - ۵۲۶ -
.. ۷۲۲ - ۷۲۷ - ۷۷۲
دریا خان عنایت .. ۴۸
دستم خان .. ۴۸
دلاور خان برنج (یا) پریچ
.. .. ۴۲۴
دلاور خان بهادر ۴۹ -
.. .. ۲۵۷ - ۵۳۰
دلاور پسر بهادر خان ۴۲۴
دلاور خان جماعه‌دار ۲۵۶
دلاور خان کاکر .. ۴۸
دلپت اجینیه ۷۳۲ - ۷۳۳
دلپت بیکانیري .. ۵۱۶
دلیرجنگ .. ۶۰۴
دلیر خان دارزي (یا) داؤدزئي
.. .. ۴۹
دلیر خان عبدالروف میانه
۴۹ - ۲۷۰ - ۲۹۸ - ۳۱۲ -
.. .. ۴۴۶ - ۵۲۴
دلیر خان هراول .. ۲۷۵
دنت جي .. ۵۲۱
دودائیان (قوم) ۴۱۰
دوست علي خان ۸۲۳
دولت خان خواص خان ۴۸ -
.. .. ۴۲۷ - ۷۱۵
دولت خان لودي شاهو خیل
۴۸ - ۶۹۵ - ۷۰۰ - ۷۰۱

.. .. .. ۷۱۵
درندي راو .. ۴۹۸
ده بيدي .. ۴۳۷
دهيراج راجه جيسنگهه سوائي
(شف - راجه دهيـــراج
جيسنگهه سوائي (يا) راجه
جيسنگهه سوائي) ۴۹ -
۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۱ - ۳۴۳ -
.. .. ۵۴۴ - ۵۴۵
ديانت خان ۱۶ - ۱۲۹ -
.. .. ۲۰۵
ديانت خان حکيم جمالا ۴۸
ديانت خان دشت بياضي (يا)
دست بياضي ۴۸ - ۵۲۸
ديانت خان قاسم بيگ ۴۸
ديانت خان منجم ۳۱۱
ديانت خان ميرعبدالقادر ۴۹
ديانت خان ميرعلي نقي
.. .. ۴۹
ديبي داس .. ۳۵۰
ديسپا نڈيه (قوم) ۷۵۶
ديسمکهه (يا) ديسمکهي (قوم)
.. ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۷۵۶
ديندار خان بخاري ۴۸
دين محمد .. ۸۲۶
دين محمد خان مشهور به يتيم
سلطان بن جاني سلطان
بن يار محمد خان ۴۳۲
۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶
ديو ۷۷۹
ديوپداس .. ۵۱۰

* حرف ذال *

ذوالفقارالدوله قايم جنگ ۳۴ -
.. .. ۸۳۴
ذو الفقار الدوله ميرزا نجف
خان بهـــادر ملقب به
نصرت جنگ (يا) ذو الفقار
خان بهادر ۴۹ - ۲۹۱ - ۳۱۳ -
۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۲۰ -

۳۲۶ - ۴۶۱ - ۶۱۰ - ۶۱۱ -
.. .. ۸۱۸
ذوالفقار پسر آله يار خان ۱۸۴
ذوالفقار خان قرامانلو ۴۹ -
.. .. ۳۱۰
ذوالفقار خان محمد بيگ (يا)
ذوالفقار بيگ بخشي ۴۹ -
.. .. ۳۲۷
ذوالقدر خان ترکمان ۴۹ -
.. .. ۴۲۳

* حرف راء *

راجپوتيه (يا) راجپوتان (قوم)
۴۴۸ - ۴۶۲ - ۶۴۸ - ۷۸۸ -
.. .. ۸۰۳
راج سنگهه .. ۴۴۷ - ۴۴۸
راجومنا ۷۰۲
راجه اندرمن دهدهيرا ۵۱
راجه اندرودہ کور .. ۵۱
راجه انمچند (يا) ايمچند (يا)
اتمچند راجهٔ گواليار ۶۴۷
راجه انوپ سنگهه بد گوجر ۵۰
راجه باسو .. ۵۰ - ۷۶۴
راجه بديچند .. ۶۴۸
راجه بر سنگهه ديو بنديله ۵۰
راجه بکرماجيت (که هيمو بقال
خود را خوانده بود) ۴۶۹
راجه بکرماجيت پترداس ۴۹ -
.. .. ۱۴۵ - ۷۱۲
راجه بکرماجيت راى رايان ۵۰ -
.. .. ۱۴۵ - ۷۱۲
راجه بهارتهه بنديله .. ۵۰
راجه بهار سنگهه بنديله ۵۰ -
.. .. ۷۲۷
راجه بهار همل (يا) بهارامل
۴۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۴
راجه بهگونت داس ۴۹ -
... ... ۱۰۵ - ۳۹۵
راجه بهيم ۷۰۷
راجه بيتهـــل داس (يا)

بتهل داس و (یا)
پتهل داس ۵۰ - ۲۲۱ -
... ۴۳۱ - ۷۱۴ - ۷۲۴ -
راجه بیربر ... ۹۴ - ۴۸۲
راجه بیر بهادر ... ۵۱
راجه تودرمل ۸۷ - ۱۰۱ -
۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۵۰ - ۶۵۲ -
۶۵۳ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷
راجه تودرمل شاهجهاني ۵۱
راجه تودرمل کهتري لاهوري
... ۴۹ - ۵۱ - ۵۱۳
راجه ججهار سنگهه بندیله
... ۵۰ - ۴۱۹ - ۵۲۹
راجه جسونت ... ۲۱۸ -
... ... ۵۹۵ - ۷۸۴
راجه جگت سنگهه ولد
راجه باسو ۵۰ - ۴۲۵ - ۷۶۴
راجه جهیلا رام ناگر ۵۱
راجه جي چند راٹهور ۴۱۲ -
... ... ۶۴۷ - ۶۴۸

راجه جیسنگهه ۳۱۴ - ۵۹۴ -
... ... ۷۵۴ - ۸۰۰
راجه جي رام بدگوجر ۵۰
راجه چندرسین ... ۵۱
راجه دهیراج جي سنگهه سوائي
(یا) راجه جیسنگهه سوائي
(شف - دهیراج راجه
جیسنگهه سوائي) ۴۹
۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۱ - ۳۴۳ -
... .. ۵۴۴ - ۵۴۵
راجه دیبي سنگهه بندیله ۵۱
راجه راج روپ ... ۵۱
راجه راج سنگهه کچهواهه ۵۰
راجه رام ... ۵۴۲
راجه رام چند بکهیله ۴۹
راجه رامچند جد جیچند ۶۴۷
راجه رام چندر ۲۹ - ۷۹
راجه رام داس کچهواهه ۵۰ -
.. .. ۶۸۹
راجه رام داس نرنوري ۵۰

راجه رام سنگهه کچهواهه ۵۱
راجه رایسال درباري ۵۰
راجه راي سنگهه سیودیه ۵۱
راجه رتن چند ۳۳۱ -
.. .. ۳۳۲
راجه رگهناتهه داس ۳۶۴ -
... ... ۳۶۹
راجه رگهوناتهه .. ۵۱
راجه روز افزون .. ۵۰
راجه ساهو بهونسله ۵۱ -
۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ -
۴۹۹ - ۵۲۳ - ۷۹۶ - ۷۹۷
راجه سجان سنگهه بندیله (یا)
سبحان سنگهه ... ۵۱
راجه سلطانجي بنالکر (یا)
نبالکر) ۵۱
راجه سنکرام مرزبان کهر کپور
(یا) کهور کپور ۵۱۳ -
.. ... ۶۶۵
راجه سورج سنگهه راٹهور ۵۰

راجه سورجمل پسر راجه باسو
.. .. ۵۰
راجه سیورام کور .. ۵۰
راجه علي خان فاروقي (یا)
راجي علي خان ۱۰۱ -
۱۰۲ - ۱۲۳ - ۳۹۷ - ۶۹۹
راجه علي خان مرزبان خاندیس
.. .. ۶۸۷ - ۶۹۸
راجه کشن سنگهه بهدوریه ۵۰
راجه گج سنگهه پسر راجه
سورج سنگهه ۵۰ - ۵۱۶ -
... ... ۷۵۰
راجه گوپال سنگهه کور ۵۱
راجه مالکوسائیں زمیندار
ولایت کوچ .. ۶۵۲
راجه مان سنگهه پسر راجه
بهگونت داس کچهواهه
۵۰ - ۱۱۱ - ۱۱۸ - ۴۷۸ -
۶۵۲ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۷۰۲ -
.. .. ۷۱۶ - ۷۱۸

راجه متر سين .. ۳۷۲
راجه محکم سنگهه کتهري ۵۱ -
.. .. ۳۲۸
راجه مدهکر بنديله ۴۹ - ۸۷
راجه مذرپ .. ۵۱۶
راجه مهاسنگهه و جگت سنگهه
.. .. ۵۰
راجي حامد شاه مانکپـــوري
.. .. ۱۲۴
راگهو .. ۵۲۳
رام جات : ۸۱۰
رامچند بگهيله راجهٔ بهته ۵۰۹
رام چند چوهان .. ۴۹
رام چندر مرهته ۲۶ - ۵۱۶
رام داس پسر جيمل ۵۱۵
رام راجه .. ۷۹۶
رام سنگهه .. ۴۳۱
رام سنگهه ولد کرنسي راتهور
... ... ۵۱
رام سنگهه هادا ... ۵۱
رانا اردیسنگهه ۸۳ - ۳۹۱ -
... ... ۶۴۶
رانا بهونسله (يا) رانا ۱۰۹ -
۱۱۰ - ۱۲۴ - ۵۹۶ - ۵۹۸ -
... ۶۵۲ - ۸۰۳ - ۸۱۶
رانا پرتاب زمينـــدار ميوار
... ۳۹۵ - ۵۱۱ - ۵۱۵
رانا سکرا پسر رانا اردي سنگهه
... ... ۵۰
رانا کرن پسر رانا امرا ۵۰
راني درگاوتي ۷۹ - ۳۸۸
راو امـــر سنگهه پســـر کلان
راجه گج سنگهه ... ۵۰
راو بالاجي (يا) بالاجي راو ۲۳
راو بهاؤ سنگهه هادا ۵۱
راو دلپت بوندیله (يا) بنديله
(يا) راودلیپ ۵۱ - ۳۱۳
راو رتن هادا پسر راو بهوج
۵۰ - ۱۴۱ - ۳۹۹ - ۷۵۰
راو ستر سال هادا نبيرهٔ راو رتن

... ... ۵۰ - ۷۴۶
راو سور بهورتهيه ... ۵۰
راو کرن بهورتهيه ... ۵۱
راو مالديو ... ۴۶۷
راى باگهني زن اوداجي رام
... ... ۱۴۴
راى بهوج پسر راى سرجن
هادا ... ۴۹
راى پتر داس ... ۱۱۰
راى پرشاد حاکم امرکوت ۴۶۷
راى درک داس ... ۶۹۰
راى درگا سيسوديه ۴۹
راى راى سنگهه بهورتهيه ۴۹
راى سرجن هادا ... ۴۹
راى کليان مل ... ۳۷۸
راى گور دهن سورج دهج ديوان
اعتماد الدوله ۵۰ - ۶۹۱
راى لوتکرن کچهواهه ۴۹
راى مالديو راجهٔ جودهپـــور
... ۳۷۸ - ۶۴۶
راى مکند کايتهه ... ۵۰
راى ناگر گجـــراتي بيشـــکار
افضل خان علامي شکر الله
... ... ۱۵۰
رحمت خان .. ۴۵۲
رحمت خان حکيم ضياءالدين
.. .. ۵۱
رحمت خان مير فيض الله ۵۰
رحمن يار برادر الله يار خان
.. .. ۱۸۴
رحيم بيگ .. ۴۴۱
رحيم خان افغان .. ۳۰۰
رحيم خان دکني .. ۱۸۵
رستم ... ۱۱۹
رستم و اسفنديار .. ۷۱۵
رستم خان ۱۹۱ - ۱۹۹ -
.. ۴۳۱ - ۷۰۶ - ۷۷۳
رستم خان دکني ۲۰۰ -
... ۲۱۷ - ۲۴۴ - ۷۹۹
رستم خان شغالي ۵۰ - ۳۹۹

رستم خان فیروز جنگ ۴۴۵
رستم خان مقرب خان ۵۱
رستم خان ولد خسرو سلطان
... ... ۴۴۳
رستم دل خان بابي مختـــار
صوبه دار حیدر آباد ۵۱ -
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۳۰۲ - ۳۰۳ -
... ... ۵۳۷
رستم هند معین الملک مخاطب
به میر منو ... ۳۶۰
رشیدا پسر عقیدت خان بخشي
دکن ... ۱۴۳
رشید خان ... ۱۸۵
رشید خان الهام الله ۵۱
رشید خان انصاري ۵۰
رضا قلي ... ۶۵۳
رضوي خان سید علي بخاري
... ... ۵۱ - ۲۷۳
رضي الدین خان شیـــخ
رضي الدین ... ۵۹۷
رضي الملک .. ۹۴
رعایت خان ظهیرالدوله ۵۱
رعد انداز خان ... ۲۱۶
رفیع الدرجات ... ۳۴۲
رکن الدوله ... ۳۷۰
رکن الدوله اعتقاد خان بهادر
فرخ شاهي ۳۴۰ - ۳۴۱
رکن الدوله سید لشکر خان
... ... ۳۶۹
رکن الدین ... ۴۰۳
رکن الدین سید لشکر خان بهادر
نصیر جنگ ... ۵۱
رگهو بهوسله ... ۲۲
رگهو جي بهوسله ... ۳۷۰
رندوله خان ۷۴۳ - ۷۴۶
رندوله خان بیجاپوري ۱۷۷ -
... ... ۷۶۳
رندوله خان حبشي ۱۵۷
رندوله خان عادلخاني ۴۱۸
رندوله خان عادلشاهي ۷۵۰

رندوله خان غازي ... ۵۱
رن هتن (فیل عرش آشیاني)
... ۵۷۱ - ۵۷۲
روپ سنگهه راتهور ... ۵۱
رویجي برادر زاده راجه بهارهمل
... ... ۴۹
روپ متي (یا) رپ متي
... ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱
روح الله خان ۳۰۸ - ۳۱۳ -
... ۴۵۶ - ۵۰۰ - ۷۸۱
روح الله خان اول پســـر دوم
خلیل الله خان ۵۱ - ۲۲۵
روح الله خان ثاني ۲۸۷ - ۸۱۴
روح الله خان خانسامان ۳۵۰ -
... ... ۳۵۱
روح الله خان خانه زاد خان
... ... ۵۱
روشن الدوله رستم جنگ ۵۱
روهله (قوم) ... ۵۴۷
ریحان شولا پوري ۷۶۳

* حرف زا *

زاهد خان کوکه ۵۲ - ۵۷ -
... ... ۱۱۳ - ۴۱۳
زاهد خان پســـر صادق خان
... ... ۵۲ - ۲۰۴
زبردست خان ۵۲ - ۱۸۱
زبردست خان پسر ابراهیم خان
... ... ۳۰۰
زکریا خان بهادر هزبر جنگ ۴۹
زهره آقا دختر فاطمه بي بي
... ... ۶۲۰
زینب النسا بیگم ... ۵۹۹
زین آبادي ا... ۷۹۰
زینت النسا بیگم ۳۰۱ -
... ... ۳۱۴ - ۳۱۵
زین خان ... ۱۰۶
زین خان کوکه ۵۲ - ۱۰۹ -
۴۸۱ - ۴۸۲ - ۵۱۱ - ۵۵۹ -
... ... ۶۹۳

* حرف سین *

ساادات خان ذوالفقار جنگ
... ... ۵۳ - ۶۰۴
ساهو بهونسله (یا) ساهوجي
بهونسله ... ۱۶۱ - ۱۸۷۰
۲۰۸ - ۳۲۸ - ۴۳۰ - ۵۲۳ -
۷۳۹۰ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۶
سجان سنگهه و پرمديو پسران
سورجمل سيوديه ۵۲
سبحان قلي (يا) سبحان قلي
سلطان پسر نذر محمد
خان ... ۴۴۱ - ۷۶۸
سبحان قلي ۱۹۰ - ۴۴۲ -
... ... ۶۷۸
سبل سنگهه سيوديه ... ۵۳
سپهدار خان ... ۲۹۹ - ۷۲۱ -
... ... ۸۱۱
سپهدار خان محمد صالح ۵۲
سپهدار خان مخاطب به
اعزالدوله خانجهان بهادر
... ... ۲۹۹ - ۳۲۳
سپهر شکوه ... ۸۰۰
ستر سال بنديله ... ۵۳
ستي خانم صدرالنساء ۴۶۰
سجاول خان ... ۳۸۷
سراج الدوله انورالدين خان
بهادر ظفر جنگ ۵۳ - ۲۱۴
سراج الدين علي خان آرزو ۵
سرافراز خان پلوني (يا) بلوني
... ... ۵۳
سرافراز خان پسر لشکر خان
... ... ۵۲ - ۸۲۹
سر بلند خان خواجه رحمت الله
... ... ۵۳ - ۳۴۰
سردار خان چيله ... ۵۳
سردار خان خواجه يادگار ۵۲ -
... ... ۳۲۸ - ۴۵۹
سردار خان شاهجهاني ۵۲ -
... ... ۷۷۴

سردار خان کوتوال نبيرهٔ
باقي خان چيله قلماق
شاهجهاني ۴۵۸ - ۶۰۵
سرفراز خان چغتا ... ۵۲
سرفراز خان سيد لطيف ۵۳
سرمد ۲۲۷
سرمست خان ... ۳۷۰
سريا راو (يا) سربا راو زميندار
ترمل ۲۲
سعادت الله خان تعلق دار
کرناٹک حيدرآباد ۵۳ -
.. ۶۷۰ - ۸۳۲ - ۸۳۳
سعادت خان برهان الملک
ناظم اکبر آباد ... ۵۴۵
سعادت خان پور ظفر خان ۵۳
سعادت خان نيشاپوري ۳۳۴
سعادت يار کوکه ... ۱۱۵
سعد الله خان بهادر مظفر جنگ
وزير اعظم فردوس آشياني
(شف - علامي سعد الله
خان) ۱۳ - ۵۲ -
۵۳ - ۱۶۵ - ۳۴۲ - ۷۷۱ -
.. ... ۷۷۶ - ۷۸۲
سعد الله خان پسر علي محمد
خان روهله ۱۹ - ۳۶۶
سعد الله خان هدايت الله
... ... ۵۳ - ۴۹۴
سعدداي سرمد ۲۲۶ - ۲۲۷
سعيد بدخشي ... ۳۹۳
سعيد خان بهادر ظفر جنگ
پسر احمد بيگ خان کابلي
ناظم کابل ۵۲ - ۱۲۶ -
۱۲۷ - ۱۹۱ - ۲۸۰ - ۵۳۰ -
... ... ۵۳۲ - ۵۹۱
سعيد خان چغتائي ۴۰۱
... ... ۴۰۴ - ۴۲۳
سکندر بيگ منشي راقم تاريخ
عالم آراي عباسي ۷۲۵
سکندر بيگ منشي ... ۴
سکندر خان ۵۶۴ - ۶۱۵ - ۶۲۷

سکندر خان اوزبک ۷۶ - ۷۷ -
... .. ۳۸۵ - ۳۸۶
سکندر خان پسر عبد الله خان
... ... ۴۳۲
سکندر دوتاني ۷۲۲ - ۷۲۶ -
... ... ۷۲۸
سکندر شاه سور (یا) سکندر
خان سور (یا) سکندر سور
۶۸ - ۷۵ - ۸۵ - ۳۷۵ -
... ۵۴۹ - ۶۱۴ - ۶۱۹
سکندر والی بیجاپور ۵۳۶
سلاح خان ۲۵۵
سلاطین آل مظفر ... ۶۶۷
سلطان ابراهیم پسر سلطان
رفیع الشان ... ۴۶۴
سلطان ابراهیم لودي ۶۲۳
سلطان احمدشاه بانی احمدآباد
.. ۹۴ - ۲۴۱ - ۳۶۶
سلطان بایسنغر ... ۱۴۹
سلطان پرویز ۱۱۱ - ۱۴۱ -
۲۰۷ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۷۰۶ -
... ... ۷۰۷ - ۷۲۱
سلطان جلال الدین منگیري ۶۷۹
سلطان جهاندار شاه ۸۱۷
سلطان حسن خان جلایر (یا)
سلطان حسین خان جلایر
... ۷۷ - ۲۵۳ - ۳۷۹
سلطان حسین افتخار خان پور
اصالت خان ... ۱۷۲
سلطان حسین خان پکهلي وال
... ... ۵۶۵
سلطان حسین مفوي ۸۲۳
سلطان حسین مشهور به میر
ملنگ (یا) سلطان حسن
... ... ۲۹۴ - ۳۰۲
سلطان حسین میرزا ۶۶۸ - ۷۱۰
سلطان خان ... ۳۷۰
سلطان خرم ۵۷۲ - ۶۶۶ - ۷۰۳
سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده سلیم
۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۶ - ۱۲۹ -

۵۶۱ - ۵۶۶ - ۵۷۲ - ۵۷۶ -
... ... ۶۸۵ - ۷۱۴
سلطان خواجه نقشبندي ۵۲
سلطان دارا شکوه ... ۷۹۲
سلطان دانیال ... ۷۰۱
سلطان دادر بخش مشهور به
سلطان بلاقي پسر سلطان خسرو
۱۴۰ - ۹۸۹ - ۷۲۲ - ۷۲۳ -
.. ۷۱۴ - ۷۷۴ - ۷۹۲
سلطان رفیع الدرجات ۳۴۹
سلطان زین العابدین ۱۷۸
سلطان سکندر سور (یا) سکندر
شاه سور (یا) سکندر خان
سور (شف - سکندر شاه)
۶۸ - ۷۵ - ۸۵ - ۳۷۵ -
.. ۵۴۹ - ۶۱۴ - ۶۱۹
سلطان سلیم (یا) سلیم شاه
(شف - سلیم شاه) ۶۸ -
۸۸ - ۳۸۰ - ۳۸۷ - ۳۸۸ -
.. ۴۶۹ - ۵۱۲ - ۵۳۹
سلطان سلیمان شکوه (یا)
سلیمان شکوه پسر کلان
دارا شکوه ۲۴۸ - ۲۷۳ -
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۷ - ۴۵۲ -
۴۵۳ - ۴۵۴ - ۵۹۳ - ۵۹۴
سلطان سنجر سلجوقي ۲۰۷
سلطان شجاع .. ۷۷۵
سلطان شهریار پسر سلطان خسرو
۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۴ - ۱۵۵ -
.. ۱۵۶ - ۷۱۴ - ۷۲۲
سلطان عبدالله قطب شاه ۲۰۱
سلطان عظیم الشان ۸۱۶ -
.. .. ۸۱۹ - ۸۲۰
سلطان علي .. ۴۷۹
سلطان علي افضل خان ۷۴
سلطان فیروز شاه پادشاه دهلي
.. .. ۲۴۱
سلطان کام بخش ۳۴۸
سلطان گرشاسپ ۷۱۴
سلطان محمد ۲۱۷ - ۲۴۸ -

.. .. ٥٠٨ - ٧٨٥
سلطان محمد اکبر - ملقب
به عرش آشیانی (شف -
عرش آشیانی) ٧ - ٨ -
٩ - ٥٦ - ٦٧ - ٦٨ - ٦٩ -
٧٠ - ٧١ - ٧٢ - ٧٣ - ٨٣ -
٨٧ - ٨٨ - ٨٩ - ٩٠ - ٩١ -
٩٣ - ٩٥ - ٩٦ - ١٠١ -
١٠٤ - ١١١ - ١١٥ - ١١٨ -
١٢١ - ١٢٣ - ١٢٩ - ١٣٥ -
٢٥٩ - ٢٧٩ - ٢٩٢ - ٣٤٥ -
٣٧٥ - ٣٧٦ - ٣٧٩ - ٣٨٥ -
٣٨٦ - ٣٩١ - ٣٩٣ - ٣٩٦ -
٣٩٨ - ٤٠١ - ٤٠٧ - ٤٠٩ -
٤١٢ - ٤٢٥ - ٤٣٣ - ٤٥٥ -
٤٦٨ - ٤٧١ - ٤٧٧ - ٤٧٨ -
٤٨٢ - ٤٨٤ - ٥٠٨ - ٥٠٩ -
٥١٠ - ٥١١ - ٥١٢ - ٥١٤ -
٥٢٤ - ٥٣٧ - ٥٤٩ - ٥٥٠ -
٥٥١ - ٥٥٢ - ٥٥٦ - ٥٥٧ -
٥٥٨)٥٥٩ - ٥٦٢ - ٥٦٤ -
٥٦٥ - ٥٦٨ - ٥٧٠ - ٥٨٧ -
٥٨٨ - ٦١٣ - ٦١٤ - ٦١٩ -
٦١٨ - ٦١٩ - ٦٢٠ - ٦٢١ -
٦٢٢ - ٦٢٣ - ٦٢٥ - ٦٢٩ -
٦٢٧ - ٦٢٨ - ٦٢٩ - ٦٣١ -
٦٣٣ - ٦٣٧ - ٦٣٨ - ٦٣٩ -
٦٤١ - ٦٤٥ - ٦٤٦ - ٦٥١ -
٦٥٤ - ٦٥٦ - ٦٥٧ - ٦٥٩ -
٦٦٠ - ٦٦١ - ٦٦٢ - ٦٦٤ -
٦٦٩ - ٦٧١ - ٦٧٥ - ٦٧٧ -
٦٧٨ - ٦٨٠ ٦٨٣ - ٦٨٤ -
٦٨٥ - ٦٨٧ - ٦٩١ - ٦٩٤ -
٦٩٥ - ٧٠١ - ٧٠٢ - ٧٠٥ -
.. ٧١٠ - ٧٣٢ - ٧٣٧
سلطان محمد اورنگ زیب بهادر
(شف - خلد مکان) ٨ -
٩ - ١٧٣ - ٢٠٦ - ٢١٥ -
٢١٦ - ٢١٧ - ٢٢٢ - ٢٣٢ -
٢٣٤ - ٢٣٧ - ٢٣٨ - ٢٤٠ -

٢٤٥ - ٢٥٥ - ٢٦٦ - ٢٧٤ -
٢٧٧ - ٢٧٨ - ٢٨٠ - ٢٨٤ -
٢٨٧ - ٢٩٠ - ٢٩١ - ٢٩٤ -
٢٩٥ - ٢٩٧ - ٣٠٦ - ٣١٤ -
٣٢٢ - ٣٤٥ - ٣٥٠ - ٣٥٤ -
٣٥٤ - ٣٦٣ - ٣٥٨ - ٤٠٨ -
٤١٤ - ٤٤٥ - ٤٥٧ - ٤٥٩ -
٤٩٣ - ٤٩٥ - ٤٩٦ - ٤٩٨ -
٥٠٢ - ٥٠٣ - ٥٢٩ - ٥٣١ -
٥٣٨ - ٥٤١ - ٥٨٥ - ٥٩١ -
٥٩٥ - ٥٩٨ - ٦٠٥ - ٧٧٥ -
٧٨٤ - ٧٩٠ - ٧٩٢ - ٧٩٦ -
٧٩٧ - ٨١٠ - ٨١٣ - ٨١٤ -
٨١٥ - ٨١٦ - ٨١٩ - ٨٢٤ -
٨٢٥ .. ..
سلطان محمد معظم ٢٠٢
سلطان محمد میرزا پسر کلان
شاه طهماسب صفوي ٥٠٧ -
٥٥٢ .. ..
سلطان محمـــود بن سلطان
ابوسعید .. ٣٧٥
سلطان محمود کلان ١٢٥
سلطان محمود گجراتي ٨٧ -
.. ٩٣ - ٩٦ - ٣٧٣
سلطان محمود میرزا ٣٧٢ -
.. .. ٣٧٣
سلطان مراد بخش ١٦٦ -
.. ٥٣٠ - ٧١٣ - ٧٧٣
سلطان مظفر گجراتي ٤٧ -
٩٥ - ٩٨ - ٩٩ - ١٠٠ -
٤٧٨ - ٦٦٢ - ٦٨٢ - ٦٨٣ -
.. .. ٦٩٤
سلطان نصیرالدین .. ٥٦٦
سلیمان خان .. ٦٤٠
سلیمان داؤد پسر لودي خان
.. .. ٦٤٠
سلیمان شکوه پسر کلان داراشکوه
٢٤٨ - ٢٧٣ - ٤٤٤ - ٤٤٥ -
٤٤٧ - ٤٥٢ - ٤٥٣ - ٤٥٤ -
.. .. ٥٩٣ - ٥٩٤

سليمان كـــرراني حاكم بنگاله
و بهار .. ٨٦ - ٦٣٩
سليم شاه .. ٦٨ - ٨٨ -
- ٣٨٠ - ٣٨٧ - ٣٨٨ - ٤٤٩ -
.. .. ٦٣٩
سليم قلي .. ١٠٧
سليمه سلطان بيگم ٤٤ - ٣٧٥ -
.. .. ٦٨٤
سمان جي خان قرغوچي ٥٢
سنبل (قبيلهٔ از قبائل افغـــان
نيازي) .. ٢٤٩
سنبهای بهونسله ٣١٢-
- ٦٠٤ - ٧٩٥ - ٧٩٦ - ٨٠٥
.. .. ٨٠٦ - ٨١٩
سنبهای سوائي ٧٨٩ - ٨٠٤
سنتا كهورپره ٢٩١ - ٥٣٨ -
.. .. ٨١٢
سنجر بيگ .. ٢٦٦
سنكراجي ملهار .. ٣٢٩
سنكرام هوسناك .. ٧٢
سنكي جات .. ٥٤١
سوده (قوم) ٥٢٩ - ٧١١
سورجمل جات ٣٦٧ - ٥٤٧
سوم ديو داماد بهرجي ٤١٣
سومناتهه (فيلبان) .. ٦٢٩
سهراب خان پسر آصف خان
مرزا جعفر .. ١١٤
سهيل خان بيجاپوري ٧٠٠ -
.. .. ٧١١
سهيل خان خواجه سرا ٦٩٩
سيادت خان سيد ارغلان ٥٣
سيادت خان مير زين الدين
علي .. ٥٣
سيد ابو سعيد .. ٢٣٨
سيد ابو الفتح ١٢٣ - ١٢٤
سيد ابو محمد .. ٧٧٥
سيد احمد خان بارهه ٥٢
سيد احمد قلعه دار كالنجر ٧٢٩
سيد اختصاص خان بارهه عرف
سيد صلابت خان .. ٥٢

سيد اختصاص خان سيد فيروز
خان .. ٥٣
سيد آله داد .. ١٢٣
سيد امير خان خوافي ٥٣ -
.. .. ٢٢٧
سيد جلال صدر الصدور ٤٤٣
سيد جعفر بارهه مخـــاطب
بهشجاعت خان .. ١٤٨
سيد حامد خان بخاري ٥٢
.. .. ٨٧
سيد حسن خان بارهه صوبه‌دار
لاهور (يا) سيد حسين خان
بارهه .. ٥٣ - ٦٠٤
سيد حسن علي خان ناظم
آله‌آباد .. ٣٢٣
سيد حسين علي خان ناظم
پتنه .. ٣٢٢ - ٣٢٣
سيد خانجهان بارهه ٧٦٢ -
.. .. ٧٦٣ - ٧٦٦
سيـــد خان جهـــان خالوي
قطب الملك ٥٤٤
سيد خان چغتا .. ٥٢
سيد دلاور علي خان ٣٧٠
سيد دلير خان بارهه ٥٢
سيد دولت .. ٧٧
سيد راجو بارهه .. ٥٢
سيد رستم خان دكني ٥٣
سيد سالار خان .. ٢١٦
سيـــد شجاعت خان بهادر
بهكري .. ٥٣
سيد شير زمان پسر خانجهان
سيد مظفر بارهه ٧٦٥
سيد صلابت خان مخاطب به
اختصاص خان ٥٨٦
سيد عالم بارهه .. ٥٢
سيد عالم علي خان بهادر ٣٥٦
سيد عبد الله خان ٣٢٥ -
٣٤٢ - ٥٤٤ - ٦٥١ - ٦٥٢
سيد عبد الله خان بارهه ٥٣
سيـــد عبـــدالله خان پسر

میر خوانده .. ۵۲
سید عبدالله خان قطب الملک
.. .. ۴۶۲
سید عبدالوهاب خاندیسی ۴۱۳
سید عزت خان عبد الرزاق
گیلانی .. ۵۳
سید علی اکبر قاضی لاهور ۲۳۷
سید غیرت خان ۳۲۵ - ۸۲۱
سید غیرت خان بارهه ۴۶۴
سید قاسم بارهه قلعه‌دار آله‌آباد
.. .. ۷۸۴ - ۷۸۵
سید قاسم و سید هاشم ۵۲
سید لشکر خان بارهه ۵۳ -
.. .. ۷۶۵
سید ماکهن پسر سید عبدالله
.. .. ۷۶۱
سید مبارک خان بخاری ۹۴ -
.. .. ۳۲۳
سید محمد پسر خاندوران
نصرت جنگ ۷۵۸ - ۷۸۲
سید محمد جونپوری مهدوی
.. .. ۳۳۵ ۸۲۵
سید محمد گیسودراز
(قدوة الواصلین) ۱۹۳
سید محمد میر عدل ۸۹
سید محمود پسر نصرت جنگ
خاندوران .. ۷۵۸
سید محمود خان بارهه ۵۲ -
.. .. ۶۳۷
سید مرتضی خان ۷۵۲
سید مظفر خان بارهه ۵۳ -
۷۰۶ - ۷۱۴ - ۷۲۴ - ۷۲۸ -
.. .. ۷۲۹ - ۷۶۱
سید منصور خان بارهه پسر خان
جهان سید مظفر بارهه
.. .. ۵۲ - ۷۶۵
سید منور پسر خان جهان سید
مظفر بارهه .. ۷۶۵
سید میرک اصفهانی جعفری
.. .. ۶۴۱

سید نجم‌الدین علی خان بارهه
.. .. ۵۳
سید نیاز خان قلعه دار ۳۰۲
سید وجیه‌الدین گجراتی ۲۳۶
سید هدایت الله صدر ۵۲
سید هزبر خان بارهه ۵۲
سیدی حسن .. ۵۸۲
سیدی سالم .. ۱۷۷
سیدی مرجان قلعه‌دار بیدر ۲۰۱
سیدی مفتاح حبش خان
.. ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۷۵۴
سیدی یاقوت خان حبشی ۵۳
سیف الدواه سید شریف خان
بهادر ۵۳
سیف الدوله عبدالصمد خان
بهادر دلیرجنگ ۵۳ - ۶۱۱
سیف الدوله عمدة الملک ۲۵
سیف الدین علی خان ۳۲۸ -
.. .. ۵۳۹
سیف الله خان میربحر ۵۳
سیف الله صفوی ۲۱۴ - ۷۸۱
سیف خان سید علی اصغر
۵۲ - ۲۱۶ - ۲۵۳ - ۲۵۴ -
.. .. ۲۷۸ - ۲۸۷
سیف خان فقیر الله ۵۳
سیف خان کوکه .. ۵۲
سیف خان مرزا صفی ۵۲ -
۲۱۶ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۷۸ -
.. .. ۲۸۷
سیف علی بیگ پدر بیرام
خان .. ۳۷۲
سیمجه (یا) سمجهه (قوم) ۵۲۹
سیوا (یا) سیوا بهونسله (یا)
سیوای بهونسله ۲۷۶ -
۲۹۳ - ۳۱۴ - ۴۹۸ - ۵۲۳ -
۶۰۷ - ۷۸۳ - ۸۰۱ - ۸۰۲

* حرف شین *

شادمان پسر میرزا عزیز کوکه
.. .. ۶۸۴

شاد ملک خانم بنت سلطان
محمد میرزا بن
جهانگیر میرزا پسر امیر
صاحب قران ۴۸۷
شادي خان ازبک ۵۴
شاه ابوالمعالي ۶۵ - ۷۵ -
.. .. ۴۷۶
شاه اسمٰعیل صفوي ۳۷۲ -
.. .. ۴۰۸ - ۸۲۳
شاه بداغ خان ۵۴ - ۳۸۶ -
.. .. ۴۷۱
شاه بیگ خان ازغون ۵۴
شاه بیگ خان ازبک ۵۴
شاه بیگ خان حاکم قندهار
.. .. ۴۸۲
شاه بیگ خان خاندوران ۴۸۳
شاه بیگ خان صوبه‌دار قندهار
.. .. ۴۳۴ - ۷۷۷
شاهجهان بادشاه (ملقب به
صاحب قران ثاني) فردوس
آشیاني) - (شف - فردوس
آشیاني) ۸ - ۹ -
۱۱۳ - ۱۲۶ - ۱۲۳ - ۱۴۱ -
۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ -
۱۵۶ - ۱۵۹ - ۱۴۷ - ۱۷۵ -
۱۸۸ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ -
۱۹۶ - ۲۰۶ - ۲۳۶ - ۲۴۷ -
۲۹۵ - ۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۰۵ -
۴۲۲ - ۴۲۴ - ۴۴۳ - ۴۴۵ -
۴۶۱ - ۴۷۹ - ۴۹۰ - ۴۹۳ -
۴۹۶ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۵ -
۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۷۴ - ۵۷۹ -
۵۸۸ ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ -
۶۴۹ - ۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳ -
۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۴۸ -
۷۵۰ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵ -
.. ۷۶۹ - ۷۹۲ - ۷۹۸
شاه درانی .. ۳۶۶ - ۳۶۷
شاهرخ میرزا .. ۶۶۸
شاهزاده اعزالدین .. ۸۳۱

شاهزاده بیداربخت ناظم مالوه
۲۹۹ - ۵۴۳ - ۷۹۷ - ۸۱۰
شاهزاده پرویز ۵۱۷ - ۷۰۲ -
.. .. ۷۱۸
شاهزاده خسرو .. ۱۳۴
شاهزاده دارا شکوه ۱۵۶ -
۲۱۱ - ۲۶۱ - ۲۷۳ - ۴۳۱ -
.. ۴۴۴ - ۷۶۵ - ۷۷۸
شاهزاده دانیال ۴۷۸ - ۷۰۲ -
.. .. ۷۱۷ - ۷۳۷
شاهزاده سلطان پرویز ۱۱۰ -
.. .. ۵۱۶ - ۷۵۸
شاهزاده سلطان خرم مخاطب
بشاهجهان ۱۲۴ - ۱۵۲ -
.. ۲۵۹ - ۵۱۷ - ۷۵۸
شاهزاده سلطان دانیال ۴۷۸ -
.. ۷۰۲ - ۷۱۷ - ۷۳۷
شاهزاده سلطان سلیم ۱۱۰ -
۴۸۱ - ۵۷۲ - ۶۷۰ - ۶۸۵ -
.. .. ۶۹۴ - ۷۲۳
شاهزاده سلطان محمد صغیر
.. .. ۵۳۷
شاهزاده سلطان مراد ۵۱۵ -
.. .. ۶۸۲ - ۶۹۸
شاهزاده سلیمان شکوه ۲۲۱
شاهزاده شاهجهان ۱۳۶ -
۱۶۵ - ۲۱۳ - ۲۹۹ - ۴۱۰ -
۴۱۶ - ۴۲۵ - ۵۲۷ - ۶۶۳ -
۶۸۸ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۱۲ -
.. ۷۲۰ - ۷۴۰ - ۷۴۹
شاهزاده شاه عالم بهادر ۲۸۴ -
.. .. ۳۰۴
شاهزاده شجاع .. ۴۶۵
شاهزاده شهریار پسر خرد
جنت مکاني .. ۱۲۳
شاهزاده عظیم الشان ۳۴۲ -
.. ۳۱۳ - ۳۲۳
شاهزاده محمد اعظم (پسر) اعظم
شاه ۲۹۹ - ۴۹۷
.. ۵۹۶ - ۸۰۶

شاهزاده محمد اکبر ۶۵ - ۲۲۴ - ۲۵۴ - ۳۷۵ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۳ - ۵۳۴ - ۶۱۶ - ۶۳۱ .. .. ۶۳۶ - ۸۰۵
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ۱۵۶ - ۱۶۲ - ۱۹۶ - ۲۰۱ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۵۳ - ۲۶۳ - ۲۶۹ - ۲۷۵ - ۴۱۳ - ۴۲۳ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۹۴ - ۵۳۵ - ۵۸۲ - ۷۵۲ - ۷۵۵ - ۷۶۳ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۷ - ۷۹۸
شاهزاده محمد حکیم ۶۳۶
شاهزاده محمد سلطان ۲۲۲
شاهزاده محمد شجاع ۱۶۰ - ۱۷۸ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۵۹۳ .. ... ۷۴۴ - ۷۶۱
شاهزاده محمد معزالدین ۲۶۶ - ۷۸۹ - ۸۱۳ - ۸۲۵ ... ... ۸۲۷
شاهزاده محمد معظم مخاطب به شاه عالم ۲۵۳ - ۲۸۰ - ۴۵۸ - ۴۹۶ - ۸۰۱ - ۸۰۷
شاهزاده مراد بخش ۱۷۴ - ۲۲۳ - ۲۹۵ - ۳۱۲ - ۴۲۰ - ۴۴۱ - ۷۰۱ - ۷۶۵ - ۷۷۰
شاه سبحان ... ۶۶۸
شاه شجاع ۱۱۴ - ۱۶۸ .. .. ۷۸۲
شاه صفي .. ۲۱۱ - ۷۶۵
شاه طهماسپ صفوي ۹۰ - ۱۰۷ - ۱۲۸ - ۳۹۶ - ۴۷۱ ... ۵۰۷ - ۵۵۷ - ۵۷۷
شاه عالم بهادر ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۱۲ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۵۱ - ۴۴۸ - ۴۵۰ .. ۵۴۳ - ۵۸۲ - ۷۸۸
شاه عباس ثاني ۴ - ۲۱۱ - ۲۲۷ - ۴۲۵ - ۴۴۱ - ۴۹۰ .. .. ۴۹۵ - ۷۰۲

شاه عباس ماضی صفوي (ثا)
شاه عباس صفوي (ثا)
شاه عباس ماضي ۱۶۷ - ۴۰۷ - ۴۳۳ - ۴۳۹ - ۴۹۰ - ۵۸۸ - ۶۶۸ - ۷۰۵ - ۷۱۹ - ۷۳۳ ... ...
شاه عیسی سندهي ۷۱۱
شاه فخرالدین .. ۵۴
شاه فیض قادري .. ۸۳۰
شاه قلي چیله ۵۴۱ - ۵۹۵
شاه قلي خان ۴۸۸ - ۵۳۰
شاه قلي خان محرم ۵۴ - ۶۵۶
شاه قلي خان نارنجي ۵۳
شاه قلي خان رقاص حاجي ۵۴ .. ..
شاه محمـــد ۳۹۵ .. ..
شاه محمد خان قلاتي ۵۴ - ۳۸۵
شاه محمد سیف‌الملوک ۴۷۱
شاهم بیگ (ساربان پسر) ... ... ۶۲۴ - ۶۲۵
شاهم خان جلایر ۵۴ - ۳۹۳ - ۶۴۳
شاهم علي .. ۶۶۲
شاه منصور .. ۶۵۷
شاه نواز خان بهادر میرزا ایرج ۵۴ - ۴۹۰ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - .. .. ۷۱۱ - ۷۷۴
شاه نواز خان صفوي ۵۴ - .. ۱۷۴ - ۲۲۳ - ۴۰۴
شاه نور ۳۳
شاه ولي .. ۶۳۸
شاهي خان .. ۶۲۳
شایسته خان ۱۸۱ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۲۰۱ - ۲۰۸ - ۲۲۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۳۲۱ - .. .. ۴۵۲ - ۷۸۶
شایسته خان امیرالامرا (شف امیرالامرا شایسته خان) ۵۵ - ۱۹۷ - ۲۴۸ - ۵۳۶

شجاع ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ -
۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۴۸ - ۲۴۹ -
۲۵۳ - ۲۷۳ - ۵۹۴ - ۷۷۴ -
.. .. ۷۸۵ - ۸۰۰
شجاع الدوله ۵۵ - ۳۹۸ -
.. .. ۸۲۱
شجاع الملک امیرالامرا ۵۵ -
.. .. ۸۳۳
شجاعت خان ۱۹۸ - ۴۸۳
شجاعت خان بهادر محمد شاه
نام .. ۵۵ - ۱۹۸
شجاعت خان رعدانداز بیگ
.. .. ۵۴
شجاعت خان سلام‌الله عرب ۵۴
شجاعت خان سور ۳۸۷
شجاعت خان شادي بیگ
.. .. ۵۴ - ۵۱۲
شجاعت خان شیخ کبیر ۵۴ -
.. .. ۱۸۳
شجاعت خان عرف مقیم خان
عرب .. ۵۴
شجاعت خان محمد بیگ
ترکمان .. ۵۵
شرف بیگ عامل خواجه شاه
منصور .. ۶۵۷
شرف الدین .. ۳۵۰
شرف‌الدین پسر بهره مند خان
.. .. ۴۵۵
شریف‌الملک حیدر آبادي
.. .. ۵۵ - ۱۴۶
شریف خان انکه .. ۵۴
شریف خان امیرالامرا (شف -
امیر الامرا شریف خان)
۵۴ - ۱۱۰ - ۱۳۴ - ۷۰۲ -
... ... ۷۱۸
شریف خان بخشي ۶۶۴
شریف خان کوره گنج ۳۰۵
شگون پسر قراچه ۴۷۷
شمال خان قورچي ۵۱۰
شمس الدوله ابوالخیر

خان بهادر تیغ جنگ ۳۶۵
شمس الدوله دلاور جنگ ۴۱
شمس الدین خان پسر کلان
نظر بهادر .. ۵۴
شمس‌الدین محمد خان اتکه
۵۳ - ۷۱ - ۸۸ - ۶۱۵ -
.. .. ۶۴۵ - ۶۷۵
شمسي پسر میرزا عزیز کوکه
... ... ۶۸۴
شمشیر خان ارسلان بي اوزبک
.. .. ۵۴
شمشیرخان تربتي ۵۵
شمشیرخان حیات تربتي ۵۴
شنکرراو .. ۱۴۴
شهاب‌الدین احمد خان ۵۴ .
۹۴ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ -
۱۰۱ - ۱۰۲ - ۳۷۷ - ۴۷۸ -
۵۵۱ - ۶۶۱ - ۶۸۲ - ۶۹۵
شهاب الدین محمد صاحبقران
ثاني (یا) فردوس آشیاني
(یعني - شاه جهان بادشاه)
(شف - فردوس آشیاني)
۸ - ۹ - ۱۱۳ - ۱۲۶ - ۱۳۳-
۱۴۱ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۱ -
۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۵۹ - ۱۶۷ -
۱۷۵ - ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۱۹۲ -
۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۶ - ۲۳۶ -
۲۴۷ - ۲۹۵ - ۳۹۹ - ۴۰۴ -
۴۰۵ ۴۲۲ - ۴۲۴ - ۴۴۳ -
۴۴۵ - ۴۶۱ - ۴۷۹ - ۴۹۰ -
۴۹۳ - ۴۹۶ - ۵۱۹ - ۵۲۵ -
۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۷۴ - ۵۷۹ -
۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ -
۶۴۹ - ۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳ -
۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۴۸ -
۷۵۰ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵ -
.. ۷۶۹ - ۷۹۲ - ۷۹۸
شهامت خان سید قاسم بارهه
.. .. ۵۴
شهباز خان خواجه سرا ۲۹۸ -

.. .. ٥١١
شهباز خان كنبو ٥٤ - ٤٧٣ -
.. .. ٤٧٤ - ٦٨١
شهباز خان معروف به شيـــرو
روهله .. ٥٤
شهباز خان مير توزك ٩٧ -
٣٨٧ - ٣٩١ - ٤١٨ - ٤٧٣
شه بيگم دختر علي شكر بيگ
.. .. ٣٧٥
شهداد خان خويشگي ٥٥
شهريار ١٧٥
شيخ ابراهيم پور شيخ موسى ٥٤
شيخ ابوبكر تايبادي ٧٧
شيخ ابوالفضل مبارك علامي
(شف - علامي شيـــخ
ابوالفضل صاحب اكبرنامه)
٤ - ١٣ - ٥٤ - ٧٣ - ١٠٠ -
١١٥ - ١١٨ - ٥٦٩ - ٦٦٠ -
٦٦٣ - ٦٦٤ - ٦٦٩ - ٦٩٢ -
.. .. ٧١٠
شيخ ابوالفيض فيضي ٥٤ -
... ... ١٠٣ - ٦٩٧
شيخ احمد فتح پوري ٥٤
شيخ الاسلام خان ٢٣٧ - ٢٤٠
شيخ الشيوخ شيخ شهاب الدين
سهروردي ... ٩٠
شيخ بتك پسر خويشگي نبيرهٔ
شيـــخ الاسلام شيـــخ
مودود چشتي ٦٠١ - ٦٠٢
شيخ بهاء الدين ... ٣٦٣
شيخ بهلول ... ٥٤
شيخ جمال بختيار ٥٤
شيخ حسام بخارسي ١١٦ -
... ... ١١٧ - ٣٨١
شيخ دانيال ... ٤١٤
شيخ داؤد ... ٨٢٦
شيخ دين محمد ... ٨٢٥
شيخ زين الملة و الدين خوافي
... ... ٦٦٨
شيخ زين صدر نبيـــرهٔ شيخ

زين الدين خوافي ٦٦٨
شيخ سراج الدين ... ٢٤٠
شيخ سليم چشتي ... ١٢٠
شيخ سليم فتحپوري ١١٨
شيخ عبدالحميد لاهوري ٧٣٥
شيخ عبدالرحيم لكهنوي ٥٤
شيخ عبدالسلام لكهنوي ٧١٠
شيخ عبدالعزيز خان ٥٥
شيخ عبدالقادر بداؤني ٤ -
... ٣٩٤ - ٦٨٤ - ٦٩١
شيخ عبدالله خان ... ٥٤
شيخ عبداللـــه واعظ ملتاني
... ... ٨١٩
شيخ عبدالنبي صدر ٥٤
شيخ علي متقي .. ٢٣٥
شيخ غلام مصطفى كار طلب خان
والاشاهي بهادر شاهي
... ... ٨٢٩
شيخ فاضل متبحر ... ٥٩٨
شيخ فريد الدين شكـــر گنج
قدس سره (يا) شيخ فريد
شكر گنج ... ٣٦٣ - ٦٧٥
شيخ فريد بخشي ٦٧٠ -
.. .. ٦٨٥ - ٦٨٩
شيخ فريد بهكري ... ٤
شيخ فريد مرتضى خان بخاري
٥٤ - ١٣٥ - ١٣٦ - ٤٠١
شيخ فضـــل الله برهان پوري
... ... ٧٣٢
شيخ فيضي (شف - شيخ
ابو الفيض فيضي) ٥٤ -
... ... ١٠٣ - ٦٩٧
شيخ كبير شجاعت خان ١١٨
شيخ گدائي كنبو .. ٥٤
شيخ الاسلام شيخ مودود چشتي
.. .. ٦٠١
شيخ محمد بخاري ٥٤
شيخ محمد برادر زادهٔ داؤد
.. .. ٦٤٣
شيخ محمد طاهر بوهره ٢٣٥

شیخ محمد غزنوي ٦٧٦
شیخ محمد غوث .. ٥٤
شیخ معروف بهکري ٢٦٠
شیخ معظم .. ١٢٠
شیخ میر خوافي ٥٤ - ٢٩٨
شیخ نجیب‌الدین سهر وردي
.. .. ٩١
شیخ نصیر .. ٨٢٥
شیخ نظام حیدر آبادي ٢٢٢-
.. .. ٣٠٤ - ٤٥٨
شیخ نظامی گنجه ١١٢
شیخ نور محمد ٨٢٦ - ٨٢٧
شیر افگن خان ١٢٩ - ١٣٣
شیر افگن خان استجلو ٥١٣
شیر افگن خان علي قلي بیگ
.. .. ٥٤
شیر خان .. ٣٧٢ - ٤٣٢
شیر خان تربتي .. ٥٤
شیر خان تونور ناظم گجرات
.. ٥٤ - ١٢٠ - ١٦٣
شیر خان سور ٣٩٤ - ٦٦١ -
.. .. ٧٢٠
شیر خان سید شهاب بارهه ٥٤
شیر خان فولادي ٩٦ - ١٠٠
شیر خان گجراتي ٣٩٠
شیر خواجه ٥٠ - ٥٤ - ١١٥ -
.. .. ١١٦
شیرزاد خان بهادر پودل ٧٣٦
شیر شاه ١١٨ - ٣٨٧ - ٦٣٩
شیر علي نوکر میرزا کامران ٦٤
شیر محمد دیوانه خدمتگار
خواجه معظم ٤٧٩
شیرویه خان .. ٥٤

* حرف صاد *

صاحبجي ٢٨٤ - ٢٨٥ -
... ... ٢٨٦
صاحب قران (یعني امیر
تیمور) - (شف - امیر
تیمور) ٩ - ٧٧ - ٤٠٧ -

.. ٧٠٣ ٧٠٤ ٧٣٢
صاحب قران ثاني (یا)
فردوس آشیاني (یعني
شهاب‌الدین محمد شاهجهان
بادشاه)-(شف- شاهجهان
بادشاه) ٨ - ٩ - ١١٣ -
١٢٦ - ١٣٣ - ١٤١ - ١٤٨ -
١٤٩ - ١٥١ - ١٥٤ - ١٥٦ -
١٥٩ - ١٦٧ - ١٧٥ - ١٨٨ -
١٩١ - ١٩٢ - ١٩٥ - ١٩٦ -
٢٠٦ - ٢٣٦ - ٢٤٧٠ - ٢٩٥ -
٣٩٩ - ٤٠٤ - ٤٠٥ - ٤٢٢ -
٤٢٤ - ٤٤٣ - ٤٤٥ - ٤٦١ -
٤٧٩ - ٤٩٠ - ٤٩٣ - ٤٩٦ -
٥١٩ - ٥٢٥ - ٥٢٨ - ٥٣٠ -
٥٧٤ - ٥٧٩ - ٥٨٨ - ٥٨٩ -
٥٩٠ - ٥٩٢ - ٦٤٩ - ٦٨٨ -
٧٢١ - ٧٢٣ - ٧٣٠ - ٧٣٦ -
٧٤٢ - ٧٤٨ - ٧٥٠ - ٧٦٢ -
٧٦٣ - ٧٦٥ - ٧٦٩ - ٧٩٢ -
... ... ٧٩٨
صادق خان ٦٩ - ٨٧ - ١٠٦ -
٣٩٣ - ٤٥٤ - ٥١٢ - ٥٥٤
صادق خان میربخشي ٥٥ -
.. ٢٧١ - ٣١١ - ٥٣١
صادق محمد خان هروي ٥٥
صالح بیگ برادر زادهٔ آصف
خان جعفر .. ٣٩٩
صالح بیگ خواجدار بردوان ١٩٤
صالح خان .. ٣٢٠
صالح خان فدائي خان ٢٥١
صالحه بانو مخاطب به پادشاه
محل صبیهٔ قایم خان ٤٨٤
صدرالصدور عابد خان ٢٤٤
صدرالنسا محل ٢٣٤ - ٣٣٤
صدر خان ٧٢٨ - ٧٢٩
صفدر جنگ ٣٥٩ - ٣٦١ -
.. .. ٣٦٦ - ٣٦٧
صفدر خان .. ٢٥٢
صفدر خان آقاسي ٤٩٦

صفدر خان خواجه قاسم ۵۵ -
.. .. ۷۷۲
صفدر علي خان .. ۸۳۳
صف شكن خان ۲۴۹ ۵۹۴
صف شكن خان محمد طاهر
.. .. ۵۵
صف شكن خان ميرزا لشكري
.. .. ۵۵
صف شكن خان ميرصدرالدين
.. .. ۵۵
صفي خان پسر اسلام خان
مشهدي ۵۵ - ۱۶۶
صلابت جنگ ۳۷۰ - ۷۸۳ -
.. .. ۸۳۳ - ۸۳۴
صلابت خان ۱۶۹ - ۲۰۰ -
.. .. ۳۷۱ - ۴۵۵
صلابت خان چركس ۶۵۹
صلابت خان (روشن ضمير ۵۵
صلابت خان خواجه ميرخواني
.. .. ۵۵
صمصام الدوله (يعني ميرعبدالرزاق) ۲ - ۱۸
صمصام الدوله خاندوران بهادر منصور جنگ ۸۲۰
صمصام جنگ .. ۴۱

* حرف ضاد *

ضحاك بامياني .. ۳۰۴
ضياءالدوله پسر خواجه سعدالدين خان ۵۵
ضياء الدين خان .. ۲۷۷
ضياء الدين يوسف پسر امير خان
مير ابو البقا .. ۱۷۳
ضياء الله خان .. ۵۰۶

* حرف طا *

طالب كليم ۲۱۰ - ۷۳۰ -
.. .. ۷۳۹
طاهر خان طاهر شيخ ۵۵
طائفهٔ مهدويه ۱۲۳ - ۱۲۴

طهماسپ خان جلاير ۴۶۶
طهمورث (يا طهمورس) و هوشنگ پسران سلطان دانيال ۱۵۶ - ۷۱۴
طيب خان جوبداري .. ۵۵

* حرف ظا *

ظفر خان پسر خواجه ابو الحسن
تربتي .. ۷۳۸ - ۷۳۹
ظفر خان پسر زين خان كوكه ۵۵
ظفر خان خواجه احسن الله ۵۵
ظهير الدين محمد بابر بادشاه (ملقب به فردوس مكاني) (شف - فردوس مكاني) ۹ - ۶۴ - ۶۵ - ۳۷۲ - ۴۰۹ - ۴۷۹ - ۶۶۰ - ۶۶۸ - ۶۷۹

* حرف عين *

عابد خان ديوان .. ۶۶۴
عادل خان بيجاپوري ۵۶۳ -
.. .. ۷۶۳
عادل شاه بيجاپوري ۱۰۱ -
۱۴۰ - ۲۰۱ - ۴۱۸ - ۴۳۰ -
۶۴۵ - ۷۴۶ - ۷۵۴ - ۷۶۱ -
.. .. ۷۶۲
عارف خان چيله .. ۶۰۴
عاقل خان .. ۵۶ - ۷۹۲
عاقل خان عنايت الله ۵۹۱
عاقل خان خوافي ناظم شاهجهان آباد ۵۳۶ - ۸۳۰
عاقل مير عسكري .. ۵۶
عالم علي خان ۵۰۳ - ۵۳۹
عالم علي خان برادر زاده و متبناي حسين علي خان ۲۳۲
عالمگير پادشاه (ملقب به خلدمكان) (شف- خلدمكان) ۴ - ۸ - ۹ - ۱۵ - ۲۹ - ۱۷۳ - ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۳۴ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ -

۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۷ -
۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷ -
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ -
۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴ -
۳۲۲ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۱ -
۳۵۴ - ۳۵۸ - ۴۹۵ - ۴۹۶ -
۴۹۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۲۹ -
۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۸۵ -
۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸ - ۶۰۰ -
۶۰۵ - ۶۰۹ - ۷۷۵ - ۷۸۱ -
۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ -
۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۴ - ۸۲۵ -
.. .. ۸۳۴
عالمگیر ثاني ۲۳ - ۸۲۳
عباد الله سلطان .. ۴۳۸
عباس سلطان .. ۴۳۶
عبد الباقي .. ۲۵۴
عبد الحق .. ۲۴۰
عبد الحکیم .. ۲۶۲
عبد الحکیم خان میانه ۶۱۲
عبد الرحمٰن سلطان ولد نذرمحمد خان ۵۶ - ۴۳۱ -
.. .. ۴۴۳
عبدالرحمٰن حیدرجنگ ۲۵ -
... ... ۶۱۵
عبدالرحیم بیگ اوزبک ۵۶
عبدالرحیم خان پسر اسلام خان مشهدي ۵۶ - ۱۶۶
عبدالرحیم خواجه جویباري ۵۸۸
عبدالرحیم دیوان لاهور ۵۶۷ -
... ... ۵۶۸
عبدالرحیم مخاطب به تربیت خان ۴۸۴
عبد الرزاق .. ۴۱
عبد الرزاق پسر امیرخان میر ابوالبقا .. ۱۷۳
عبد الرزاق خان لاري ۵۶ -
.. .. ۲۹۲

عبدالصمد خان ۳۶۱ ۶۰۴
عبدالصمد خان دلیر جنگ ... ... ۳۵۸ - ۶۰۳
عبدالعزیز خان ۷۶۸ - ۷۶۹
عبدالعزیز خان بهادر شیخ مقبول عالم .. ۵۶
عبدالعزیز خان پسر خسروسلطان ۷۶۷
عبدالعزیز خان والي بخارا .. .. ۱۷۱ - ۳۴۷
عبدالقادر خان ۲۶۳ - ۲۷۲
عبدالله خان ۱۱۱ - ۴۰۰ -
۴۰۳ - ۴۳۲ - ۴۳۴ - ۴۳۵ -
۷۰۳ - ۷۴۹ - ۷۵۴ - ۸۲۸
عبدالله خان اوزبک والي توران ۵۶ - ۱۰۹ - ۳۹۰ - ۴۰۹ -
.. ۵۶۴ - ۵۸۸ - ۶۹۱
عبدالله خان بروهي (یا) بروهي مرزبان کلات ۸۲۷
عبدالله خان بهادر فیروز جنگ ۵۶ - ۱۳۸ - ۱۹۵ - ۲۰۰ -
۴۱۶ - ۴۱۹ - ۴۲۸ - ۵۲۵ -
۶۶۳ - ۷۲۸ - ۷۶۰ - ۷۶۱ -
.. .. ۷۶۲
عبدالله خان خویشگي ۲۵۴
.. .. ۲۸۳ - ۲۸۴
عبدالله خان زخمي ۷۱۸ -
... ... ۷۲۹
عبدالله خان سعید خان ۵۶
عبدالله خان سید میان ۵۳۹
عبدالله صاحب مدني قریشي ۶۱۱
عبدالله قطب شاه ۷۸۳
عبدالمطلب خان ۵۶ -
... ... ۴۸۲
عبدالمؤمن خان ۴۰۰ -
... ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۵
عبدالنبي خان ... ۵۴۱
عبدالنبي پسر خانـدوران نصرت جنگ ... ۷۵۸

عبدالنبي خان فوجدار كوره
... ... ۳۶۴ - ۵۹۵
عبد النبي خان ميانه ۲۷۲
عبد الوهاب خان عنايتي (يا)
عنائي تخلص .. ۱۴۰
عبد الهادي .. ۲۵۴
عترت (يا) عبرت .. ۷۹۳
عثمان افغان .. ۱۹۸
عثمان خان .. ۱۱۸ - ۱۱۹
عثمـــان خان لوهاني (يا)
لوهاني .. ۱۸۳
عدلي مخاطب به شير شاه
.. .. ۶۲۵ - ۶۳۹
عرب بهادر ۵۶ - ۵۶۲ - ۶۶۵
عرب خان .. ۴۷۳ ۷۰۷
عرب خان نور محمد ۵۶
عـــرش آشيـــاني (شف
جلال الدين محمد اكبـــر
بادشاه) ۷ - ۸ - ۹ -
۵۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ -
۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۸ - ۸۲ -
۸۳ - ۸۴ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۰ -
۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۶ -
۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۵ -
۱۱۸ ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۹ -
۲۳۵ - ۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۲ -
۳۳۵ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹ -
۳۸۵ ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۳ -
۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ -
۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۲۵ - ۴۳۳ -
۴۵۵ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۷ -
۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۵۰۸ -
۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ -
۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۳۷ - ۵۴۹ -
۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۶ -
۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۲ -
۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۸ - ۵۷۰ -
۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۱۳ - ۶۱۴ -
۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ -
۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۵ -

- ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ -
- ۶۳۱ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ -
- ۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -
- ۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
- ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ -
- ۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۵ -
- ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳ -
- ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱ -
- ۶۹۴ ۶۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲ -
۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷
عزت خان خواجه بابا ۵۶
عزيز الله .. ۷۸۱
عزيز الله خان پسر ســـوم
خليل الله خان ۵۶
عزيز الله خان پسر يوسف خان
.. .. ۵۶
عزيز خان بهادر .. ۴۲۴
عزيز خان پسر خانجهان لودي
.. .. ۷۲۶ - ۷۲۹
عسكر خان حيدرآبادي ۸۱۴
عسكر خان نجم ثاني ۵۶
عضد الدوله عوض خان بهادر
قسور جنگ ۵۶ - ۳۷۰
عطاء الله خان .. ۲۹۴
عظمت پسر خانجهان لودي
.. .. ۷۲۵
عظمت خان .. ۳۷۰
عقيدت خان ۱۴۳ - ۲۲۵
علاء الدين چشتي فاروقي
مخاطب به اسلام خان
(شف اسلام خان چشتي)
.. ۴۲ - ۱۱۸ - ۱۸۲
علاءالدين محمد .. ۳۷۵
علامه امير عضد الدوله شيرازي
.. .. ۵۵۹
علامي سعد الله خان (شف
سعد الله خان) ۱۳ - ۵۲ -
۵۳ - ۱۶۵ - ۳۴۲ - ۷۷۱ -
.. .. ۷۷۶ - ۷۸۲
علامي شيخ ابو الفضل (شف

شیخ ابو الفضل مبارک علامي) ۴ - ۱۳ - ۵۴ - ۷۳ - ۱۰۰ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۵۶۹ - ۶۶۰ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - .. ۶۶۹ - ۶۹۲ - ۷۱۰
علي آقا ترکمان .. ۱۲۴
علي بیگ خان ۲۴۴ - ۲۴۵
علي شکر بیگ بهارلو ۳۷۱
علي شیر خان .. ۱۹۱
علي عادل شاه (یا) عادل شاه والي بیجاپور ۲۶۹ - ۵۶۹
علي عسکر خان .. ۸۳۱
علي قلي خان ۳۸۶ - ۵۵۷
علي قلي خان اندرابي ۵۶ - ۶۲۹
علي قلي خان خانزمان ۷۵ - ۷۶ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۵۰۶ - ۵۰۸ - ۵۵۶ - ۶۲۳ - ۶۲۴
علي محمد خان روهله ۵۶ -
.. .. ۳۵۹ - ۳۶۶
علي مردان بهادر ۵۶ - ۱۱۵
علي مردان خان ۳۰۰ -
.. ۴۲۵ - ۵۹۱ - ۵۹۲
علي مردان خان امیرالامرا (شف - امیرالامرا علي مردان خان) ۵۶ -
۱۸۲ - ۲۸۴ - ۲۹۵ - ۴۳۱ -
.. ۴۴۱ - ۷۷۰ ۷۷۷
علي مردان خان حیدر آبادي ۵۶
علي مردان خان کوکلتاش ۸۱۵
علي نقي خان ... ۱۷
علي وردي خان میرزا بذدي ناظم صوبهٔ بنگاله ۵۶ -
... ... ۳۶۵
عمادالملک ... ۳۶۱
عمادالملک غازي الدین خان پسر امیرالامرا فیروز جنگ

... ... ۵۶
عمادالملک مبارز خان ۵۰۷ -
... ... ۸۳۲
عمدة الملک امیر خان میر اسحٰق .. ۵۶ - ۳۶۵
عمدة الملک جعفر خان ۲۷۰ -
.. .. ۴۵۴
عمدة الملک خان جهان بهادر ناظم دکن ۲۶ - ۲۴۵ - ۳۵۹ -
عمدة الملک خانخانان ۵۴۳
عمدة الملک خلیل الله خان ۷۸
عمدة الملک موسی بوسی ۳۰ - ... .. ۳۲ - ۳۴
عنایت الله پسر قاسم خان ناظم بنگاله .. ۵۶ ۱۸۳
عنایت الله خان ۵۶ - ۳۰۹ -
... ۳۱۹ - ۵۰۶ - ۶۰۹
عنایت الله خان مخاطب به [illegible] .. ۱۵۱
عنایت خان ۲۶۲ - ۴۵۱
عنایت خان خوافي ۵۶ -
.. .. ۴۴۷
عوض خان بهادر قسوره جنگ ۳۵۴ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۵۸۲
عوض خان قاقشال ۵۶
عیسی خان مئین .. ۵۶
عیسی خیل .. ۴۸۲
عیسی مرزبان بهاتي ۴۷۴
.. .. ۶۵۲ - ۶۵۳

* حرف غین *

غازي الدین خان بهادر غالب جنگ .. ۵۷
غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ (شف — امیرالامرا غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ) ۴۴ - ۵۷ -
.. .. ۳۶۱ - ۳۶۹
غازي الدین خان ثالث مخاطب

بد عمادالملک ۳۶۲
غازي خان ۱۰۵ - ۶۱۵
غازي خان بدخشي ۵۷
غازي خان تنوري .. ۷۸
غازي خان سور .. ۵۵۵
غالب خان بيجاپوري ۵۷
غضنفر خان پسر الله وردي خان
.. .. ۵۷ - ۵۹۲
غلام رضا .. ۲۱۱ - ۲۱۲
غلام شاه .. ۸۲۹
غلزه ۸۲۳
غني خان ۵۵۶ - ۶۳۷ -
.. .. ۶۳۸
غني خان پسر منعم بيگ
خانخانان ۴۷۶ - ۴۷۷ -
.. .. ۶۴۵
غني كشميري .. ۲۱۹
غياث‌الدين .. ۷۷
غياث بيگ ۱۱۶ - ۱۱۷
غيريت خان ۲۱۰ - ۳۵۸
غيرت خان خواجه كامگار ۵۷
غيرت خان محمد ابراهيم ۵۷

* حرف فا *

فاخر خان پسر باقر خان ۴۱۲
فاخر خان نجم ثاني ۵۷ -
.. .. ۲۳۴
فاضل بيگ برادر پادشاه قلي
خان ۴۵۲
فاضل خان .. ۲۵۳ - ۵۹۵
فاضل خان آقا افضل اصفهاني
.. .. ۵۷ - ۱۴۱
فاضل خان برهان الدين ۵۷
فاضل خان خانسامان ۷۸۰
فاضل خان ديوان اعلى ۵۳۳
فاضل خان ديوان دكن ۷۲۲
فاضل خان شيخ مخدوم صدر
.. .. ۵۷
فاطمه بيگم .. ۲۳۴
فتح الله خان بهادر

عالمگير شاهي ۵۷ - ۳۱۴ -
.. .. ۴۵۶ - ۴۹۹
فتح جنگ خان زهله ۵۷
فتح جنگ خان ميانه ۵۷
فتح خان پتني (يا) پني پسر
سليم شاه .. ۶۲۷
فتح خان حبشي .. ۵۸
فتح خان ولد ملک عنبر ۷۴۲
فتح سنگهه متبناي راجه ساهو
.. .. ۳۵۵
فتو غلام عدلي .. ۷۸
فخر الدوله پسر انتظام الدوله
.. .. ۳۶۱
فدائي خان مظفر حسين ملقب
به اعظم خان كوكه (شف
اعظم خان) ۴۳ - ۱۰۱ -
.. ۱۰۲ - ۲۴۷ - ۲۵۱
فدائي خان ميرزا هدايت الله
۵۷ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ -
.. .. ۴۹۷
فدوي خان محمد صالح ۵۷
فرانسيس .. ۳۶۹
فرحت خان (خاصه خيل) ۷۲
فرحت خان مهتر سكائي ۵۷
فرخ سير ۳۴۰ - ۳۵۴ - ۴۵۲ -
۵۳۹ - ۵۴۳ - ۶۰۳ - ۶۱۱
فردوس آرامگاه (يعني محمد
شاه بادشاه) ۱۰ - ۲۷۷ -
۳۴۹ - ۳۵۲ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -
۳۶۱ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۴۶۴ -
۴۶۵ ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۷ -
۵۴۰ - ۵۴۷ - ۸۲۱ - ۸۲۴ -
.. .. ۸۳۴
فردوس آشياني (يعني
شهاب الدين محمد
شاهجهان پادشاه - صاحب
قران ثاني - شف - شاهجهان
بادشاه) ۸ - ۹ - ۱۱۳ -
۱۲۶ - ۱۳۳ - ۱۴۱ - ۱۴۸ -
۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۶ -

۱۵۹ ۱۶۷ ۱۷۵ - ۱۸۸ -
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
۲۰۶ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۹۵ -
۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۲۲ -
۴۲۴ - ۴۴۳ - ۴۴۵ - ۴۶۱ -
۴۷۹ - ۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۶
۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۵ - ۵۲۸ -
۵۳۰ - ۵۷۶ - ۵۷۹ - ۵۸۸ -
۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ - ۶۳۹ -
۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۳۰ -
۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۵۰ -
۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵ - ۷۶۹ -
.. .. ۷۹۲ - ۷۹۸
فردوس مکاني (يعني ظهيرالدين
محمد بابربادشاه) (شف -
بابر بادشاه) ۹ - ۶۴ -
۶۵ - ۳۷۲ - ۴۰۹ - ۴۷۹ -
.. ۶۶۰ - ۶۶۸ - ۶۷۹
فرزانه بيگم مشهور به
بي بي جيو زوجهٔ جعفرخان
عمدة الملک ۵۳۱ - ۵۳۴
فريد برادر امين خان دکني
.. .. ۳۵۲
فريد صاحب .. ۷۹۷
فريدون خان .. ۶۵۷
فضائل خان ميرهادي ۵۷
فضيل بيگ برادر منعم خان
.. .. ۴۷۷
فضيل بيگ کور ۶۳۸
فقير الله سيف خان ۴۹۰
فيروز خان جواجه سرا ۵۷
فيض الله خان .. ۲۴۶
فيضي (شف ابو الفيض فيضي)
.. ۵۶۰ - ۶۸۴ - ۶۹۲

* حرف قاف *

قادر داد خان بهادر انصاري ۵۸
قارلوغ (قوم) .. ۵۶۵
قاسم ارسلان مشهدي ۳۸۱
قاسم بارهه .. ۷۰۰

محمد بيرام خان خانخانان
(شف - خانخانان بيرام
خان) ۴۴ - ۶۷ - ۶۸ -
۷۴ - ۷۸ - ۱۰۱ - ۱۰۵ -
۲۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ -
۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ -
۳۸۲ - ۳۸۵ - ۴۷۰ - ۴۷۱ -
۴۷۲ - ۴۸۰ - ۵۴۸ - ۵۴۹ -
۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۳ - ۶۱۷ -
۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۴ - ۶۲۵ -
۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -
.. .. ۶۹۳ - ۷۱۲
محمد تقي خان بني مختار
.. .. ۴۵۷
محمد تقي سيم ساز ۶۰
محمد جعفر .. ۲۰۴
محمد جعفر تقرب خان ۴۶۳
محمد حسين ۳۵ - ۶۲
محمد حسين ميرزا ۶۷۶ -
.. ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹
محمد خان ۶۳۹ - ۷۱۶ - ۷۱۷
محمد خان (خطاب پهول
ملک اعتماد خان خواجه
سرا) (شف - اعتمادخان
خواجه سرا پهول ملک
قام) ۴۲ - ۸۸ - ۸۹
محمد خان بنکش ۳۳۲ - ۳۶۶
محمد خان شرف الدين اغلي
تکلو ۵۰۷
محمد خان مشهور ببتک ۶۰۱
محمد خان نيازي ۶۰ - ۱۸۵
محمد زمان بخشي سلطان پرويز
.. .. ۴۰۰
محمد زمان طهراني ۶۰
محمد سلطان ميرزا ۵۹ -
.. .. ۲۱۸ - ۷۸۴
محمد سعيد .. ۳۸۵
محمد سميع مخاطب بنصيري
خان .. ۸۰۶
محمد شاه بادشاه ملقب به

فردوس آرامگاه (شف -
فردوس آرامگاه) ۱۰ -
۱۸ - ۲۷۷ - ۳۲۲ - ۳۴۹ -
۳۵۲ - ۳۵۸ - ۳۶۱ -
۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۵۰۴ -
۵۰۵ - ۵۰۷ - ۵۴۰ - ۵۴۷ -
۸۲۱ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۳۴
محمد شجاع (شف - شاهزاده
محمد شجاع) ۱۰۶ -
۱۶۰ - ۱۷۸ - ۱۸۴ - ۱۸۵ -
۲۵۵ - ۲۷۵ - ۵۹۳ - ۷۴۴ -
.. .. ۷۶۱
محمد شریف پسر اعتماد الدوله
... ... ۹۳
محمد شریف پسر میرزا غیاث
بیگ ... ۱۲۹
محمد شفیع نبیـــرهٔ خواجه
ابو الحسن تربتي ۷۵۹
محمد شفیع وارد تخلص ۵
محمد شه لوني ۷۱۴ - ۷۱۵
محمد صالح خان تر خان ۶۱
محمد صالح کنبو ... ۴
محمد طاهر ... ۴۱۳
محمد عادل شاه والی بیجاپور
... ۱۵۷ - ۵۷۹ - ۷۴۲
محمد عاقل ... ۴۵۲
محمد عظیم الشان (شف -
شاهـــزاده عظیم الشان)
۳۰۰ - ۳۱۲ - ۳۲۲ - ۳۲۳
... ... ۵۰۳
محمد عظیم شاه ۴۵۹ - ۴۶۰
... ... ۵۳۸ - ۶۱۰
محمد علي خان ... ۳۰
محمد علي خان پسر حکیم
داؤد تقرب خان ۴۹۳
محمد علي خان خانسامان
... ... ۶۱ - ۲۶۶
محمد علي خان محمد علي
بیگ ... ۶۰
محمد غیاث خان بهـــادر

غیاث بیگ ... ۶۲
محمد فرخ سیر پادشاه (شف -
فرخ سیر ... ۱۲
۲۰۵ - ۲۵۴ - ۳۰۹ - ۳۱۷ -
۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۴۰ - ۳۴۲ -
۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۴۸ - ۳۴۹ -
۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -
۴۵۲ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۵۳۹ -
۵۴۳ - ۶۰۳ - ۶۱۱ - ۸۱۸ -
۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۶ - ۸۳۱
محمد قاسم ... ۴
محمد قاسم خان بدخشي ۵۹
محمد قلي افشار ۱۰۹
محمد قلي ترکمان ۶۰
محمد قلي توقبائي ۵۹
محمد قلي خان برلاس ۵۹ -
... ۸۶ - ۳۸۵ - ۶۴۲
محمد قلي خان بهرسله ۶۱
محمد قلي قطب الملک ۵۸۰
محمد کاظم ... ۳۵۰
محمد کاظم خان ... ۶۲
محمد کاظم منشي ... ۴
محمد کام بخش (شف -
سلطان کام بخش) ۲۵۶ -
... ۲۹۱ - ۳۰۱ - ۳۴۸
محمد ماه ... ۸۱۸
محمد محسن ... ۸۰۲
محمد مراد بخش (شف -
شاهزاده مراد بخش)
۱۷۴ - ۱۹۸ - ۲۲۳ - ۲۹۵ -
۳۱۲ - ۴۲۰ - ۴۴۱ - ۷۰۱ -
... ... ۷۶۵ - ۷۷۰
محمد مراد خان ۳۰۱ - ۳۳۹ -
... ... ۵۰۲
محمد مراد خان اوزبک ۲۸۹
محمد مراد خان پسر امیر بیگ
... ... ۵۹
محمـــد مراد خان پســـر
مرشد قلي خان ۶۲
محمد مراد خان حاجب ۳۰۵

محمد مرتضی خان ۴۶۳
محمد مسعود پسر احمد بیگ
خان کابلي ... ۱۲۷
محمد معالي خان ... ۲۴۰
محمـــد معز الدین (شف -
شاهزاده محمد معزالدین)
۲۶۶ - ۴۵۹ - ۷۸۹ - ۸۱۳ -
... ... ۸۲۵-۸۲۷
محمد معصوم ... ۷۱۰
محمد معظم (یعني شاه عالم
مخاطب به بهادر شاه)
(شف - خلد منزل) ۸۱۲
محمد معظم (یا) محمد عظیم
... ... ۸۱۳
محمد مقیم ... ۵۹۹
محمد مومن خویش ایرج
خان ... ۵۹۸
محمد نیاز خان ... ۳۰۹
محمد وارث ... ۴
محمد والي ... ۱۹۷
محمد و محمود نبایر عالم خان
لودي ... ۷۲۵
محمد یار خان پســر میرزا
بهمن یار ... ۶۲ - ۲۳۴
محمود خان پسر خانجهان
لودي ... ۷۲۹
محمود خان حارس قلعهٔ کالنه
... ... ۷۴۲
محي الدین محمد اورنگ زیب
بهادر عالمگیر غازي ملقب
به خلـــدمکان (شف -
خلدمکان) ۸ - ۹ -
۱۷۳ - ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ -
۲۱۷ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۳۴ -
۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ -
۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۷ -
۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ -
۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ -
۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ -

۳۵۸ - ۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ -
۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۹۳ -
۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۰۲ -
۵۰۳ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ -
۵۴۱ - ۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ -
۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۵ - ۷۸۱ -
۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ -
۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
... ۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۵
مختار بیگ ۲۴۵ - ۲۴۶
مختار خان ۲۵۴ - ۲۹۳ -
... ... ۷۸۹
مختار خان سبزواري ۶۰ -
... ... ۵۳۵
مختار خان شمس الدین ۶۱
مختار خان قمر الدین ۶۲
مخدوم الملک عبدالله و احوال
شیخ حسن علائي ۵۹
مخصـــوص خان برادر خرد
سعید خان چغتا ۵۹
مخلص الله خان افتخار خان پسر
احمد بیگ خان کابلي ۱۲۷
مخلص خان ۲۰۷ - ۳۰۸ -
... ... ۵۰۰ - ۷۲۴
مخلص خان بخشي ۲۶۶
مخلص خان برادر کلان اللهوردي
خان ... ۶۰
مخلص خان عالمگیري ۶۱
مخلص خان قاضي نظاما ۶۱
مراد بخش ۵۱ - ۱۶۲ - ۲۰۳
مراد زاد کهور پره ... ۸۳۳
مرتضی پاشا ۲۴۲ - ۲۴۳
مرتضی خان انجو ۶۰ - ۱۷۲
مرتضی خان سید شاه محمد
... ... ۶۱
مرتضی خان سید مبارک خان
... ... ۶۲
مرتضی خان سید نظام ۶۰
مرتضی قلي ... ۵۱۹
مرتضی نظام شاه سلطان حسن

بن سلطان حسین سبزواري
... ... ۱۲۱ - ۶۵۹
مرحمت خان ۲۸۷ - ۳۶۳ -
... ... ۸۳۴
مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ
... ... ۶۲
مرحمت خان ولد صادق خان
مرحوم ... ۷۷۱
مرشد قلي خان ... ۲۱۰
مرشد قلي خان ترکمان و احوال
مرشد قلي خان لَکَه استجلو
... ... ۶۰ - ۵۴۰
مرشد قلي خان خراساني
و کیفیت دهار و دکن ۶۱
مرهته (قوم) ۱۹۸ - ۲۷۶ -
۲۹۶ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۵۵ -
۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۹ -
۴۹۸ - ۵۰۳ - ۵۲۲ - ۵۵۷ -
۶۱۲ - ۷۸۳ - ۸۰۶ - ۳۶۹ -
... ... ۸۳۴
مریم مکاني (یعني والدهٔ
ماجدهٔ عرش آشیاني ۱۰ -
۶۵ - ۱۱۰ - ۳۷۷ - ۶۲۱ -
... ... ۶۶۶ - ۸۱۴
مستعد خان محمد ساقي (یا)
محمد شافي ۴ - ۳۵۱
مسعود حسین ... ۶۴۹
مسعود میرزا ... ۶۴۸
مصاحب بیگ ... ۵۹
مصطفی بیگ ترکمان ۶۰
مصطفی خان پسر علي خان
خویش بایزید خان ۶۰۴
مصطفی خان خوافي ۶۱
مصطفی خان کاشي و حکایت
آمدن محمد اعظم شاه نزد
خلد مکان ... ۶۱
مطلب خان سبزواري ۶۲ -
... ... ۸۱۵
مظفر ... ۶۶۲
مظفر جنگ ۲۰ - ۲۴ - ۲۵ -

... ... ۳۸ - ۳۶۴
مظفر حسین میرزا ۶۶۹ - ۶۷۰
مظفر خان ۳۹۲ - ۵۴۶ -
۶۳۱ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۸۲۲
مظفر خان بارهه ... ۷۱۳
مظفر خان ترښتي ۵۶ -
... ۸۲ - ۲۰۱ - ۱۰۸
مظفر خان دیوان ۶۵۳
مظفر خان سپه سالار ۶۵۵
مظفر خان صاحب صوبهٔ بنگاله
.. .. ۳۹۲
مظفر خان صوبه دار بهار ۶۵۱
مظفر خان گجراتي ۶۹۵ -
... ... ۶۹۶
مظفر خان مخاطب به همت
خان ... ۸۰۶
مظفر خان معموري ۱۴۰ -
... ... ۷۲۳
مظفر خان میر عبدالرزاق ۶۰
مظفر خان ناظم بنگ و بهار
... ... ۵۵۸
مظفر شاه گجراتي ۳۹۶
معتقد خان ۲۶۹ - ۷۵۱
معتقد خان میرزا بیگي ۶۰
معتمدالدوله بهادر سردار جنگ
... ... ۷۸۳
معتمد خان ۴۸۷ - ۷۹۳
معتمد خان بخشي ۴ - ۱۱۵
معتمد خان محمد شریف ۶۰
معتمد خان محمد صالح خوافي
... ... ۶۱
معزالدوله حامد خان بهادر
صلابت جنگ ... ۶۲
معزالدوله حیدر قلي خان
اصفهاني ... ۶۲
معزالدین ۳۱۲ - ۶۰۶
معصوم بیگ صفوي ۵۰۸
معصوم خان ... ۶۸۱
معصوم خان فرنخودي ۵۶ -
... ... ۴۷۳ - ۶۵۶

قاسم بیگ میر هزاره ۱۷۰
قاسم ... .. ۶۰۷ - ۶۶۶
قاسم خان جماعه دار ۲۲۴ -
.. .. ۲۵۶
قاسم خان جویني و کیفیت
هوگلي بندر ۵۸ - ۱۷۸
قاسم خان کرماني .. ۵۸
قاسم خان میر آتش ۵۸
قاسم خان میر بحر ۵۸
قاسم خان ناظم بنگاله ۱۸۳
قاسم خان نمکین (یا) تمکین
.. .. ۵۸ - ۱۷۲
قاسم علي خان .. ۵۸
قاسم محمد خان نیشاپوري
.. .. ۵۷
قاضي برهان خوافي ۴۷۹
قاضي خوب الله .. ۴۵۲
قاضي شهاب الدین ملک العماء
(قدس سره) ۳۲۲
قاضي عبدالله صدر ۳۴۷
قاضي عبد الوهاب ۲۳۶ -
.. .. ۲۳۸ - ۲۴۰
قاضي علي بخشي بیگي
.. .. ۱۰۸ - ۱۰۹
قاضي محمد اسلم ۵۸
قاضي محمد حسین جونپوري
.. .. ۵۹۸
قاقشالان (طائفه) ۱۰۸ - ۳۹۱
قایم خان .. ۴۸۳
قایم خان بنگش ۳۶۶
قباد خان میر آخور ۵۸ - ۷۷۶
قبچاق خان امان بیگ ۵۸
قتلق سلطان .. ۴۴۲
قتلق قدم خان .. ۵۷
قتلوي لوهاني ۱۱۸ - ۶۸۱
قرا بهادر خان .. ۵۷
قراچه خان .. ۶۴
قرا سکندر .. ۳۷۱
قراقوئیلو قوم ترکمان) ۳۷۱ -
.. .. ۳۷۲

معصوم خان کابلي ۵۹ -
۱۰۸ - ۲۹۲ - ۳۹۳ - ۴۷۳ -
... ۴۷۴ - ۶۶۵ - ۶۸۱
معصوم عاصي (یا) معصوم
خان عاصي ... ۶۵۶
معظم خان ۱۹۹ - ۲۴۹ -
... ... ۲۷۵ - ۵۳۲
معظم خان خانخانان ۱۸۵
معظم خان شیخ بایزید ۶۰
معظم خان صفوي ... ۷۰۹
معظم خان میر جمله (شف -
میر جمله معظم خان ۶۱ -
... ۲۰۱ - ۲۱۸ - ۲۴۸
معمور خان میر ابوالفضل
۶۱ - ۲۵۴ - ۲۸۸ - ۴۴۹
معین الدین ... ۳۳۰
معین الدین خان بهادر عرف
میان اچهن پور شاه مکهن
... ... ۵۰۵
معین الدین خان فرنخودي
... ... ۵۹
مغل (یا) مغولیه (قوم) ۷۹۵ -
... ... ۸۲۳
مغل خان بلخي ۶۱
مغل خان پسر زین خان کوکه
... ... ۶۰
مفتخر خان ۲۳۴ - ۷۸۷
مفوض الله خان بهادر ۷۸۳
مقرب خان ۱۶۱ - ۱۷۷ -
۱۷۸ - ۳۵۶ ۵۵۶ - ۷۲۷ -
... ... ۷۹۵
مقرب خان پسر امین خان ۶۲
مقرب خان شیخ حسو ۶۰
مقصود علي ... ۹۰
مقیم خان ... ۴۸۳
مکرمت خان ۵۳۲ - ۵۹۰ -
... ... ۷۷۷
مکرمت خان ملا مرشد وکیفیت
بلدهٔ شاهجهان آباد ۶۰
مکرم خان ... ۲۱۲

قرا یوسف .. ۳۷۱
قریش سلطان کاشغری ۵۸
قزاق خان ۱۷۳ - ۲۲۸ -
.. .. ۵۰۷ - ۵۰۸
قزاق خان ولد تاتار سلطان ۱۲۸
قزاق خان باقي بیگ اوزبک
.. .. ۵۸
قزلباش (قوم) ۱۲۷ - ۲۴۲ -
۲۴۳ - ۳۸۵ - ۴۰۹ - ۴۲۶ -
۴۳۱ - ۴۳۳ - ۴۳۹ - ۴۸۲ -
.. .. ۵۹۱ - ۶۵۰
قزلباش خان افشار ۵۸ - ۲۶۸
قطام الملک بهادر فتح جنگ
.. .. ۲۳۰
قطب الدوله محمد انور خان
بهادر .. ۵۸
قطب الدین حیدر ۷۳۷
قطب الدین خان اتکه ۵۷ -
.. .. ۶۶۹
قطب الدین خان خویشگی
پسر دوم نظر بهادر ۵۸
قطب الدین خان خویشگي عرف
بایزید .. ۵۸
قطب الدین خان کوکلتاش (یا)
کوکه .. ۱۳۰ - ۵۱۳
قطب الدین علي خان پنکوري
(یا) پانکوري ۳۶۳
قطب الدین محمد معظم شاه عالم
مخاطب به بهادر شاه
(شه - خلد منزل) ۱۰
قطب الدین خان شیخ خوبن
.. ۵۸ - ۱۹۸ - ۲۲۰
قطب الدین روهله ۶۰۳
قطب الملک سید عبدالله خان
وزیر اعظم ۱۲ - ۵۸ -
۱۱۶ - ۳۱۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ -
۳۴۱ ۳۴۸ - ۳۱۱ - ۶۰۴
قلعه دار خان چیله ۷۱۵
قلعه دار خان میرزا علي ۵۸
قلندر بیگ ۱۹۲ - ۲۲۸

قلندر خان ایلچی شاه درانی
.. .. ۳۶۷
قلندر سلطان چوله تفنگچي
آقاسي .. ۴۹۵
قلیچ خان ۹۲ - ۱۹۱ -
۴۲۶ - ۴۷۷ - ۶۶۶ - ۶۹۵ -
.. ۷۵۷ - ۷۷۳ - ۷۷۶
قلیچ خان اندجاني ۵۸
قلیچ خان توراني .. ۵۸
قلیچ خان جاني قرباني ۴۰۴
قلیچ خان خواجه عابد پور
عالم شیخ ۵۸ - ۳۴۶
قلیچ خان صوبه دار پنجاب
.. .. ۴۳۵
قلیچ خان صوبه دار قندهار
.. .. ۵۲۹
قلیچ خان ناظم ظفر آباد ۳۰۵
قمرالدین خان وزیر ۳۶۱
قمر خان .. ۵۷
قنبر دیوانه .. ۶۲۳
قوام الدین خان اصفهاني ۵۸ -
.. .. ۲۹۸
قوام الدین میرزا جعفر بیگ
مخاطب به آصف خان
۴۲ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰
قیا خان .. ۵۵۷
قیا خان کنگ ۵۷ - ۴۷۸
قیصر .. ۲۴۲ - ۲۴۳

* حرف کاف تازي *

کابلي بیگم .. ۲۲۵
کاتهي (یا) کاتي ۶۹۵
کار طلب خان ۵۸ - ۲۶۹ -
.. .. ۷۸۳ - ۸۳۰
کاظم خان .. ۱۹ - ۲۶۷
کاکر خان افغان .. ۷۸۹
کاکر خان عرف جهان خان
.. .. ۵۸ - ۸۰۴
کاکر علي خان .. ۵۸
کام بخش .. ۳۱۳

کامگار خان پسر دوم جعفر خان .. ۵۸ - ۴۵۹ - ۵۲۴
کامل خان (خطاب میرزا خرم) پسر میرزا عزیز کوکه ۶۹۳
کامیاب خان .. ۵۳۹
گانهوجي سرکیا .. ۳۵۴
کب کلس ۷۹۵ - ۷۹۶
گچهواهه (قوم) .. ۵۴۷
کرجائي زن جادو راو ۵۲۱
کرم الله برادر شهباز خان کنبو ۶۵۷
کریم قلي خان بخشي فوج دلیر جنگ .. ۶۰۴
کشن سنگهه راتهور .. ۵۸
کشور خان شیخ ابراهیم ۱۹۸
کفایت خان ۲۹۰ - ۳۱۱
کلا پسر رام رای .. ۵۱۰
کلهورة (قوم) ۸۲۵ - ۸۲۹
کمال الدین بن رکن الدین روهله .. .. ۴۰۴ - ۵۳۰
کمال الدین خان پسر دلیر خان ۴۵۰
کمال الدین علي خان ۳۸۹
کمال خان گکهر .. ۵۸
کنور الهي سنگهه .. ۳۲۴
کنور جگت سنگهه .. ۵۸
کنور مانسنگهه ۴۸۱ - ۵۱۱ - .. .. ۵۱۲ - ۵۱۵
کنهر راو (یا) کنهیر راو ۲۰۹
کوتوال خان غلام گرجي دولت خان ۷۱۵
کورامل .. ۳۶۰
کورندرر (کپتان) .. ۲۵
کوله جات .. ۵۴۱ ۵۹۵
کوکلتاش خان خانجهان ۸۱۸ - ۸۳۱
کوکنا زمیندار دیوگڈهه ۵۳۱
کوکیا راجهٔ دیوگڈهه ۷۵۵
کولي ۸۰۵
کهندو دیهاریه .. ۳۲۷

کهنکار ۵۱۱
کیرت سنگهه (یا) کبرت سنگهه (یا) کیرل سنگهه (یا) گیري سنگهه .. ۵۹۴
کیسري سنگهه (یا) کپوري سنگهه ۴۳۱

* حرف کاف فارسي *

گجپتي زمیندار صوبهٔ بهار ۳۹۶
گجموتي (نام فیل قطب الملک) موسوم به پادشاه پسند .. .. ۷۵۴ - ۷۵۵
گرانبار (نام فیل جنت مکاني) .. .. ۵۷۲ - ۵۷۴
گردهر بهادر .. ۳۴۴
گرشاسپ برادر داور بخش ۱۵۶
گکهران (قوم) .. ۶۸
گلبدن بیگم .. ۶۱۳
گلبرگ بیگم .. ۳۷۵
گنج علي خان عبدالله بیگ ۵۸
گوپال سنگهه .. ۵۱۶
گوجر خان کرزاني ۶۳۴ - ۶۴۰ - ۶۴۲
گونڈان (قوم) ۷۹ - ۷۵۵
گوهر آرا دختر فردوس آشیاني ۱۵۹
گیري سنگهه .. ۵۸

* حرف لام *

لچهمنان .. ۳۳ - ۳۴
لشکر خان ۲۷۳ - ۲۹۸ - ۳۱۱
لشکر خان ابو الحسن ۱۴۳
لشکر خان اکبري .. ۵۸
لشکر خان جان نثار خان ۵۸
لشکر خان مشهدي .. ۵۸
لشکر خان ناظم .. ۴۰۴
لطف الله خان ۵۸ ۲۹۲
لطف الله خان صادق ۵۸ - .. .. ۴۵۰ - ۴۵۵
لعل کنور .. ۸۱۸

لودي خان .. ۶۴۰

* حرف ميم *

مادهو راو .. ۱۴۴
مادهو سنگهه .. ۷۲۹
مادهو سنگهه هادا ۶۰
مادهو سنگهه کچهواهه ۵۹
مالوجي دکني .. ۴۱۳
ماندهاتا (يا) ماندها پسر
کانهوجي سرکيا قوم مرهته
.. .. ۳۵۴
مان سنگهه ۵۲۳ - ۵۲۴
مانک راى برادر مرزبان سگهه
.. .. ۱۶۳
مانوجي د پرسوجي ۶۱
ماولیه (قوم) .. ۲۹۴
ماه بانو همشيرهٔ ميرزا عزيز کوکه
.. .. ۶۹۴ - ۷۰۱
ماه چوچک بيگم (يا) چرچگ
والدهٔ ميرزا محمد حکيم
.. .. ۶۳۸
ماهم انگه (يا) انگه مادر ادهم
خان کوکه ۶۷ - ۷۰ -
۷۳ - ۳۷۷ - ۳۸۵ - ۳۹۴
ماهيار پسر اله يار خان ۱۸۴
مبارزالملک سر بلند خان ۶۲
مبارز خان روهله .. ۶۰
مبارز خان عدلي .. ۴۶۹
مبارز خان عمادالملک ۶۲
مبارز خان مير کل ۶۱ -
۲۰۵ - ۳۵۷ - ۵۲۳ - ۸۳۴
مبارز خان نيازي ۷۵۴
مبارک خان لوحاني ۳۸۰
مبارک خان نيازي ۶۱ - ۱۹۶
متهور خان بهادر خويشگي
.. .. ۶۲ - ۳۵۶
مجاهد خان برادر فيروز جنگ
.. .. ۴۵۰
مجد الدوله عبد الاحد خان
.. .. ۶۲

مجنون خان قاقشال ۵۹ -
۸۱ - ۸۲ - ۳۹۱ - ۶۲۷ -
.. .. ۶۲۸
محب علي خان پسر نظام الدين
علي .. ۵۹ - ۴۷۴
محب علي خان رهتاسي ۵۹
محتشم خان .. ۴۴۹
محتشم خان شيخ قاسم ۶۰
محتشم خان مير ابراهيم ۶۲
محتشم خان مير خان ۶۲
محراب خان ۴۲۵ - ۴۲۶
محسن خان .. ۷۹۳
محکم سنگهه ۳۲۸ ۵۴۵ -
.. .. ۵۴۶
محلدار خان .. ۶۰
محمد ابراهيم آصف الدوله
جملة الملک اسد خان ۴۴-
.. .. ۳۱۰
محمد ابراهيم ملتفت خان
پور اصالت خان ۱۷۲
محمد اسحٰق پسر تربيت خان
مير آتش ۵۰۲ - ۵۰۳
محمد اسلم خان .. ۶۲
محمد اصغر - ملقب به
اشرف خان مير منشي
.. .. ۷۳
محمد اعز الدين پسر جهاندار
شاه ۸۱۸
محمد اعظم شاه ۱۹۷ - ۲۹۵ -
۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۹ - ۳۲۲ -
۳۳۲ - ۳۵۲ - ۴۶۰ - ۴۶۱ -
۵۰۲ - ۵۳۸ - ۵۴۳ - ۵۹۷ -
۵۹۹ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۸۱۰ -
۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶
محمد اکبر بادشاه (شف -
جلال الدين محمد اکبر
بادشاه) ۶۹۱ - ۸۱۲
محمد اکرم .. ۲۴۰
محمد امين خان ۲۷۶ - ۳۲۴-
.. .. ۳۳۹ - ۷۸۰

محمد امین خان بهادر ۲۹۴ -
.. .. ۴۶۴ - ۸۲۰
محمد امین خان چین بهادر
.. .. ۳۳۰ - ۵۴۳
محمد امین خان خلف محمد
معظم خان .. ۷۸۸
محمد امین خان صوبه دار کابل
.. .. ۲۵۰
محمد امین خان میر محمد
امین .. ۶۱
محمد امین خان میر بخشي
.. .. ۲۷۸ - ۷۷۹
محمد امین دیوانه ۶۹۴
محمد امین مصطفی خان داماد
ملا محمد لاري ۱۵۷
محمد انور خان برهانپوري
.. .. ۳۲۹
محمد اورنگ زیب بهادر
ملقب به خلدمکان (شف
خلدمکان) ۸ - ۹
۱۷۳ - ۲۳۷ - ۲۴۰ - ۲۹۰ -
۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۲۹۷ -
۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۴۵ -
۳۵۰ ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۸ -
۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ - ۴۴۵ -
۴۵۷ - ۴۵۹ ۴۹۳ - ۴۹۵ -
۴۹۶ ۴۹۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳ -
۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱ -
۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸ -
۵۹۹ - ۶۰۵ - ۷۸۱ - ۷۹۰ -
۷۹۲ ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۱۰ -
۸۱۳ - ۸۱۵ ۸۱۴ - ۸۱۶ -
.. .. ۸۱۹ - ۸۲۵
محمد باقي قلماق ۴۳۷
محمد بدیع سلطان ۶۱
محمد بقا مخاطب بنظفر خان
.. .. ۸۰۶
محمد بن ابي بکر الصدیق
رضي الله عنهما .. ۹۱
محمد بیدار بخت ۸۱۶

مکرم خان صفوي .. ۱۹۵
مکرم خان میر اسحق ۶۲
مکن صنکهه هادا ... ۶۱
مکهه (قوم) ... ۴۵۳
ملا احمد نایته و تحقیق روایت
... ... ۶۱
ملا پیر محمد شرواني (شف -
مولانا پیر محمد شرواني
۶۶ - ۳۷۸ - ۴۹۹ - ۵۴۹ -
... ... ۶۲۴
ملا شکیبي ... ۶۹۸
ملا عبد الغفور ملک التجار
بندر سورت ... ۳۳۸
ملا عبدالقوي ۲۲۶ - ۲۲۷
ملا عبدالله سیالکوتي ۳۵۰
ملا عبدالله مخدوم الملک ۵۴۹
ملا عبدالمجید لاهوري ۴
ملا عرفي شیرازي ... ۵۶۰
ملا علاء الملک ... ۶۱
ملا علي ... ۲۴۱
ملا فاضل کابلي ... ۴۸۸
ملا محمد تقهه ... ۶۰
ملا میر محمد خان شرواني
... ... ۵۹
ملا محمد عادل شاهي ۱۴۰
ملا محمد لاري ۱۴۳ - ۵۱۸
ملا محمد یزدي ۴۷۲
ملا میر علي ... ۶۸۹
ملا نظیري ... ۷۰۹
ملتفت خان ۶۱ - ۲۰۳ -
... ... ۷۸۱ - ۷۸۶
ملتفت خان بخشي ۴۵۸
ملتفت خان میر ابراهیم حسین
.. .. ۶۱
ملک بدن .. ۱۷۷
ملک برید مرزبان بیدر ۵۶۹
ملک ثاني مخاطب به وزیر
خان .. ۶۵۶
ملک جیون دهادهر ۸۰۰
ملک عنبر حبشي ۱۱۱ -

۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۴۰ - ۱۴۳ -
۲۶۳ - ۳۹۸ - ۵۱۷ - ۵۱۸ -
۷۰۴ - ۷۱۰ - ۷۱۸ - ۷۲۱ -
.. .. .. ۷۵۰
ملک مسعود .. ۱۲۹
ملو خان مخاطب به قادر شاه
.. .. ۳۸۷
ملهار راو مرهته .. ۵۴۸
ملهار راو هولکر ۳۶۲ ۳۶۷ -
.. .. ۸۲۲
ممتاز الزماني ۵۹۰
ممتاز محل (یعنی ام محترمهٔ
خلد مکان) ۱۰ - ۱۵۹
مناجي بهونسله ۷۸۳
منصور حلاج .. ۶۵۷
منصور خان ۲۵۵ - ۵۰۲
منصور خان روز بهاني ۵۰۲ -
.. .. ۵۲۲
منعم خان ۳۸۶ - ۶۳۱ -
.. ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۸۳۰
منعم خان خانخانان بهادر شاهي
۶۲ - ۶۵ - ۶۷ - ۷۱ - ۷۴ -
۷۶ - ۳۰۹ - ۳۱۵ - ۳۹۵ -
۵۵۴ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۶۱۷ -
۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۳۶ - ۶۳۷ -
۶۴۹ - ۶۵۳ - ۶۷۱ - ۶۹۵ -
.. .. ۸۳۰
منور خان شیخ میران ۹۲ -
.. .. ۳۵۳ - ۷۹۷
مؤتمن الدوله اسحٰق خان ۶۳
مؤتمن الملک جعفر خان ۶۲
موزون (تخلص خواجم قلي
خان بهادر ذوالفقار الدوله
قائـــم جنگ) (شف -
خواجم قلي خان بهادر)
.. .. ۸۳۵
موسوي خان صدر .. ۶۰
موسوي خان میرزا معز فطرت
تخلص .. ۶۵۴
موسوي خان میر معز ۶۱

موسی بوسی .. ۲۵
موسی خان فولادي ۳۸۰
مولانا پیر محمـــد شرواني
۶۶ - ۳۷۸ - ۴۶۹ - ۵۴۹ -
.. .. ۶۲۴
مولانا جمـــال الدین شرواني
.. .. ۱۰۰
مولانا عبدالرزاق گیلاني ۵۵۸
مولانا عبد الله مخدوم الملک
.. .. ۶۲۷
مولانا علي احمد .. ۶۸۵
مولانا قاسم کاهي مازراء النهري
.. .. ۱۰۸
مولانا محمد رضای مشهدي
رضائي تخلص .. ۵۷۰
مولانا میر .. ۷۵
مولانا نور الدین محمد خان
.. .. ۲۸۰
مومن خان نجم ثاني ۴۵۸
مهابت خان ۱۱۴ - ۱۴۰ -
۱۴۲ - ۱۵۳ - ۱۵۸ - ۱۸۶ -
۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۵۰ - ۳۹۹ -
۴۳۰ - ۴۸۴ - ۶۹۷ - ۶۸۶ -
۶۸۸ - ۷۰۳ - ۷۰۶ - ۷۰۷ -
۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۲ -
۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۳۷ -
۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۴ - ۷۴۵ -
۷۴۷ - ۷۵۲ - ۷۷۵ - ۸۰۱
مهابت خان حیدرآبادي ۶۱
مهابت خان خانخانان (شف
خانخانان مهابت خان) ۶۰ -
۱۴۳ - ۱۹۶ - ۲۰۰ - ۷۵۸ -
.. .. .. ۷۵۹
مهابت خان زمانه بیگ ۷۴۰
مهابت خان سپه سالار ۱۶۹ -
.. .. ۷۸۲
مهابت خان لهراسپ ۶۱ -
.. .. ۲۳۷
مهاراجه اجیت سنگهه راٹهور
و کیفیت قـــوت سلطان

محمد اکبر ۶۲ - ۳۴۰ -
.. .. ۳۴۲
مهاراجه جانوجي جسونت
بنڈاکر .. ۶۲
مهاراجه جسونت سنگهه راٹهور
۶۱ - ۲۰۳ - ۲۱۵ - ۲۵۲ -
۳۴۷ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۸۰۳
مهاماني .. ۶۴۸
مهتر خان انيس .. ۶۰
مهدويه (طائفه) .. ۲۳۵
مهدي قاسم خان ۵۹ - ۸۱ -
.. .. ۵۵۱
مهر النسا دختر ميرزا
غياث بيگ ۱۲۹
مهر علي خان سلدوز ۵۹
مهيس داس راٹهور .. ۶۰
ميان جوه پسر عبد الرحيم
نرنيت خان .. ۴۸۴
ميان خان پسر دولت خان
خلف امين خان غوري
.. .. .. ۶۸۳
ميان شاه نور حمامي ۳۶۴
ميان غني خان پسر خانخانان
.. .. ۶۷۱
ميان فهيم .. ۷۱۲
ميرآزاد .. ۳
ميرابو تراب گجراتي ۵۹ -
.. .. ۹۷ - ۵۶۲
ميرابو القاسم فندرني (يا)
فندرسكي (يا) فندرکي
.. .. ۲۲۶
ميرابوالمعالي خواني ۷۹۸
ميرابوالوفا نبيرا ضياءالدين
خان .. ۳۱۰
ميرابوالوفا نبيرا ميرابوالبقا
.. .. ۱۷۳
ميراحمد خان اول ۶۲
ميراحمد خان ثاني و كيفيت
هنگامهٔ محبوب خان در
كشمير .. ۶۲

ميراحمد خان ناظم برهان پور
.. .. ۲۹۰
ميرالٰهي همداني ۵۸۹
ميران حسين نظام شاه پسر
سلطان حسن مرتضى نظام
شاه .. ۱۲۱
ميران صدر جهان مفتي ۶۰ -
.. .. ۵۶۳
ميران مبارک شاه والي خانديس
.. ۸۸ - ۸۹ - ۳۹۰
ميربهاء الدين .. ۳۴۶
ميرجلال صدالصدور ۷۷۱
ميرجمال الدين انجو ۶۰
ميرجمله خانخانان عبادالله
نام .. ۶۲
ميرجمله معظم خان و احوال
سلطان شجاع و كيفيت
جنگ بهادر و آسام (شف-
معظم خان ميرجمله)
۶۱ - ۲۰۱ - ۲۱۰ - ۳۴۸
ميرحسام الدين .. ۵۹
ميرحسن .. ۲۸۹
ميرحسن علي .. ۱۹
ميرحسين .. ۲۵۸
ميرحسين امانت خان ۱۵ -
.. ۱۹ - ۲۵۸ - ۲۵۹
ميرحسين امانت خان ثاني
.. ۲۵۸ - ۲۵۹ ۲۶۷
ميرحيدر پسر ميرغلام حسين
.. .. ۲۹۱
ميرحيدر كاشغري .. ۳۳۴
ميرخان .. ۲۰۰ - ۷۸۱
ميرخليل الله يزدي و اقوال
شاه نعمت الله ولي ۶۰ -
.. .. ۱۶۷
ميرزين الدين علي صيادت
خان .. ۱۸۴
ميرسلطان حسين مخاطب به
طالع يار خان ۳۰۳
ميرسيد احمد مخاطب به

امانت خان .. ۲۹۰
میر سید جلال صدر ۶۰
میر سید علی همدانی ۱۰۲
میر سید محمد .. ۴۷۹
میر سید محمد پور میر
غلام حسین .. ۲۹۱
میر سید محمد جونپوری
.. ۱۲۰-۱۲۳-۱۲۴
میر سید محمدقنوجی وحکایت
شیخ محمدی ۶۱ - ۴۷۹
میر شاه ابوالمعالی ۵۹
میر شریف املی و تصحیف
مردم نقطویه .. ۵۹
میر شمس .. ۶۱
میر شمس‌الدین مختار خان
.. .. ۵۳۵
میر عبدالجلیل بلگرامی ۴۹۹
میر عبدالحی خان ۳۱ -
.. .. ۳۴ - ۴۰ - ۴۱
میر عبدالرحمن پور اسلام خان
مشهدی .. ۱۶۷
میر عبدالرحمن وزارت خان ۱۶
میر عبد الرزاق مخاطب بمفتراب
صمصام الدوله شاه نواز خان
(که مصنف این کتابست)
(غف - صمصام الدوله)
.. ۲ - ۱۴ - ۱۸
میر عبدالسلام خان ۳۱ -
.. ۳۴ - ۴۰ - ۴۱
میر عبدالسلام (یا) میر عبدالله
مخاطب به اختصاص خان
(شف - اسلام خان مشهدی)
۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ -
.. .. ۱۶۶ - ۲۷۲
میر عبدالغنی خان ۳۳
میر عبدالقادر .. ۷۸۳
میر عبدالقادر دیانت خان
.. ۱۵ - ۱۷ - ۲۶۷
میر عبد الکریم ۳۰۳ ۴۵۸
میر عبدالکریم ملقب خان ۱۳۴

میر عبداللطیف قزوینی ۳۸۴
میر عبدالله رضوی ۴۷۷
میر عبدالمنان .. ۷۹۳
میر عبدالنبی خان ۳۱
میر عبدالهادی مخاطب به
اصالت خان (شف اصالت
خان میر عبدالهادی) ۴۳ -
.. ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰
میر عسکری عاقل خان ۷۶۲
میر علی اکبری موسوی ۵۹
میر علی شیر .. ۷۱۰
میر عماد .. ۴۸۶
میر غلام حسین پسر ارشد خان
میر ابو العلاء .. ۲۹۱
میر غلام علی متخلص به آزاد
.. ۳ - ۵ - ۱۰ - ۱۱ - ۳۹
میر غلام محمد امروهه ۴۵۲
میر غیاث الدین ترخان ۱۲۶
میر غیاث الدین منصور شیرازی
.. .. ۱۰۰
میر فراغت .. ۶۲۰
میر فضل الله بخاری ۶۰
میر کمال الدین .. ۴۴
میرک جیو .. ۲۶۱
میرک حسین .. ۱۴
میرک حسین خوافی ۱۴ -
.. .. ۲۵۹ - ۲۶۰
میرک شیخ هروی .. ۶۱
میرک عطاء الله .. ۲۵۹
میرک کمال .. ۲۵۹
میرک محمد تقی .. ۱۷
میرک معین الدین احمد ۲۶۰
میرک معین‌الدین (یا)
میرک معین خان مخاطب
به امانت خان خوافی
۱۴ - ۱۷ - ۲۵۸ - ۲۶۰ -
.. ۲۶۷ - ۲۸۹ - ۲۹۰
میر کیسوی خراسانی ۵۹
میر مبارک الله .. ۲۰۳
میر محمد امین برهان الملک

سعادت خان ۴۶۳ -
.. .. ۴۶۵ - ۴۶۶
میر محمد امین میر جمله
و کیفیت اصفهان ۶۰
میر محمد پناه (نام امیرالامرا
غازي‌الدین خان بهادر
فیروز جنگ) (شف -
غازي‌الدین خان بهادر
فیروز جنگ) ۴۴ -
۵۷ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۹
میر محمد تقي فدریت خان
.. .. ۲۹۰
میر محمد حسین خان ۱۷
میر محمد خان .. ۵۵۶
میر محمد خان مشهور به
خان کلان ۵۹ - ۵۵۶
میر محمد رضا لاهوري ۸۰۴
میر محمد علي برهانپوري ۵ -
.. .. ۶۱۶
میر محمد غیاث پور اسلام خان
مشهدي .. ۱۶۶
میر محمد فاضل ۳۵۸
میر محمد نعمان ۲۱۹
میر محمود منشي ۶۳۷
میر مرتضی .. ۶۹۹
میر مرتضی سبزواري ۵۹ - ۶۵۹
میر مرتضی شریفي ۶۲۷
میر مظفر .. ۷۵
میر مظفر حسین ۷۹۸
میر معز الملک .. ۳۸۶
میر معز الملک اکبري ۵۹
میر معز الملک مشهدي ۸۵ -
.. .. ۳۸۵
میر معصوم خان بهکري ۵۹ -
.. .. ۶۶۲
میر ملک حسین .. ۷۹۸
میر منو پسر اعتماد الدوله
قمرالدین خان بهادر ۳۶۰
میر مومن .. ۲۷۱
میر میران یزدي .. ۱۶۷

میر نجم گیلاني .. ۴۰۸
میر نظام‌الدین علي حسام الله
خان .. ۵۸۷
میر نعمان .. ۲۲۰
میر نعمان خان ۵۰۴ - ۷۹۳
میر نورالله پسر میر اسدالله
فوجدار تهانیسر ۸۰۵
میر ویس غلزي .. ۶۳
میر هدایت الله .. ۲۰۵
میرزا ابراهیم مرحمت خان
.. .. ۲۸۷
میرزا ابوسعید ۶۱ - ۱۸۰
میرزا ابو الحسن آصف خان
مشهور به آصف جاهي
۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ -
۱۵۴ - ۱۵۶ - ۲۰۸ - ۶۶۷ -
.. .. ۷۳۷ - ۷۳۸
میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران
.. .. ۴۶۸
میرزا ابو المعالي .. ۶۱
میرزا حسن صفوي ۱۷۹
میرزا احمدبیگ .. ۹۰
میرزا اسحق امیر خان ۲۸۷
میرزا الغ‌بیگ ولد میرزا سلطان
.. .. ۴۶۷
میرزا امان ناصر خان ۵۹۳
میرزا امرالله .. ۷۱۱
میرزا امین(مولف هفت اقلیم)
.. .. ۱۲۸
میرزا انوز الدین محمد ۳۹۵
میرزا انور پسر میرزا عزیز کوکه
.. .. ۶۹۳
میرزا ایرج پسر خانخانان میرزا
عبدالرحیم ۲۷۱ - ۶۹۷
میرزا باقر ولد ملا میر علي ۶۸۹
میرزا بایسنغر پسر سلطان
دانیال .. ۱۵۵
میرزا بدیع‌الزمان ۹۰ ۱۰۷ -
.. .. ۲۰۴
میرزا بدیع مشهدي ۲۲۲

میرزا برخوردار ۷۳۵ - ۷۲۶
میرزا بهرام .. ۴۵۴
میرزا بهروز پسر مهـــابت
خان .. ۱۵۳
میرزا بیگ متخلص به سپهري
برادر زادهٔ خواجه جهان
.. .. ۶۳۲
میرزا پرویز بیگ .. ۱۹۳
میرزا جان .. ۳۶۱
میرزا جان بیگ .. ۱۹۱
میرزا جان بیگ وزیر الملک
.. .. ۱۲۹
میرزا جاني بیگ از غوری حاکم
قلعه و احوال موية قلعه
.. ۵۹ - ۶۹۷ - ۶۹۸
میرزا جعفر .. ۲۲۹
میرزا جعفر آصف خان ۱۲۶-
.. .. ۱۷۳
میرزا جعفر بخشي بیگي
مخاطب به آصف خان
۹۳ - ۱۱۱ - ۲۶۳ - ۶۶۲ -
.. .. ۷۰۲ - ۷۳۷
میرزا جعفـــر پسر میـــرزا
زین العابدین پسر آصف خان
میـــرزا جعفر (همنام و
همتخلص جد خود) ۱۱۳
میرزا جعفر عقیدت خان ۲۸۶
میرزا جهان شاه .. ۳۷۱
میرزا چین قلیچ .. ۶۰
میرزا حسن صفوي ۶۰
میرزا حفیظ الله .. ۵۲۹
میرزا حکیم ۳۸۱ - ۵۱۵ ۶۵۷
میرزا حیدر پسر میرزا سلطان نظر
بسالت خان .. ۴۶۲
میرزا خان ۱۲۱ - ۶۹۵ - ۶۹۶
میرزا خان حاکم تراز ۵۸۲
میرزا خان خانان ۴۷۷
میرزا خان عبد الرحیم ۱۰۰
میرزا خان مخاطب بمیرزا جان)
.. ۶۱ - ۱۴۳ - ۵۳۱

میـــرزا خرم پسر میـــرزا
عزیز کوکه .. ۹۳ - ۶۹۳
میرزا خورشید نظر پسر خواجه
ابوالحسن تربتي ۷۳۹
میر زاده علي خان ۵۹
میرزا راجه .. ۲۷۳ - ۴۴۶
میرزا راجه بهار سنگهه ۶۰
میرزا راجه جي سنگهه کچهواهه
.. ۶۱ - ۲۲۳ - ۴۴۵
میرزا رحمن داد .. ۷۱۱
میرزا رستم صفوي ۶۰ - ۱۷۸ -
.. .. ۵۲۵ - ۷۳۶
میرزا زین العابدین ۱۱۳
میرزا ساري پسر سیف خان
.. .. ۱۱۳
میرزا سلطان صفوي ۶۱
میرزا سلیمان والي بدخشان
۵۹ - ۳۸۳ - ۵۰۶ - ۶۴۹
میرزا شاهمان پسر میرزا کوکه
.. .. ۶۹۳
میرزا شاه حسین حاکم تتهه
.. .. ۶۳۶
میرزا شاهرخ ۶۰ - ۴۰۷ -
.. ۶۴۹ - ۶۹۸ - ۶۹۹
میرزا شاهنواز خان صدرالدین
.. .. ۶۲
میرزا شرف الدین حسیـــن
یزدي پادشاه ۵۹ - ۴۱۳ -
.. .. ۵۱۰ - ۵۱۴
میرزا شرف الدین حسیـــن
اهراري .. ۶۴۶
میرزا شکرالله پسر خانزمان
بهادر میرزا امان الله ۷۴۸
میرزا شمسي جهانگیر قلي
خان پسر میرزا عزیز کوکه
... ... ۴۸۵
میرزا صابر پسر میرزا باقر ۴۱۲
میرزا صادق اردو بادي ۱۲۲
میرزا صفوي خان ۶۲
میرزا عابد خان ... ۶۶۲

میرزا عارف ... ۶۷۳
میرزا عافیت محمود سزاوار
خان ... ۵۸۶
میرزا عبدالرحمن دولدي ۷۳۲
... ... ۱۳۳
میرزا عبدالرحیم خانخانان
(ثف - خانخانان میرزا
عبد الرحیم) ۴۷ - ۱۹۲ -
۳۹۶ - ۳۹۹ ۶۹۱ - ۶۹۳ -
۶۹۴ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ -
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۷ - ۷۰۸ -
.. .. ۷۰۹ - ۷۱۰
میرزا عبد الرضا ... ۲۷۱
میرزا عبدالصبحان فوجدار
اله آباد ... ۷۰۶
میرزا عبد الله پسر میرزا
عزیز کوکه مخاطب به سردار
خان ... ۶۹۳
میرزا عبدالله مغل ... ۶۱۹
میرزا عزیز کوکه ۲۳۵ ۳۰۲ -
... ... ۴۷۳
میرزا عسکري ۶۴ - ۳۹۵ -
۴۹۷ - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶ -
... ... ۶۶۰
میرزا عطاءالله ... ۵۹۳
میرزا علاءالدوله آقا ملا ۱۲۸
میرزا علي ... ۲۵۷
میرزا علي اصغر پسر میرزا جعفر
آصف خان ... ۱۱۴
میرزا علي بیگ اکبرشاهي ۶۰
میرزا علي یوسف خاني ۳۵۵
میرزا عیسی ترخان ۶۰
میرزا غازي بیگ ۶۰ - ۳۰۱ -
... ... ۴۸۲
میرزا غیاث الدین علي آصف
خان بخشي ۱۰۷ ۵۸۴
میرزا غیاث الدین محمد
معروف به غیاث بیگ
طهراني ... ۱۲۸
میرزا فریدون خان برلاس ۶۰

میرزا فقیر الله ۵۰۴ - ۵۰۵
میرزا فولاد بیگ پسر خداداد
برلاس و احوال ملا محمد
تقوي ... ۵۹
میرزا قلي ... ۵۵۶
میرزا قوام‌الدین جعفر بیگ
مخاطب به آصف خان
۴۲ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰
میرزا کاظم ... ۳۲۰
میرزا کامران ۶۴ - ۶۵ -
۶۶ - ۲۷۴ - ۴۷۶ - ۵۵۵ -
۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۶۷ - ۶۱۸ -
... ... ۶۳۲
میرزا کوکه ۶۸۲ ۶۸۷
میرزا کیا ۵۰۴ ۵۰۵
میرزا لشکري پسر مخلص خان
.. .. ۱۲۴
میرزا محمد افضل ۴۸۹
میرزا محمد بدر ...م
مسیح الزمان ۴۹۰
میرزا محمد پسر افضل خان
.. ... ۱۴۸
میرزا محمد پسر میر بدیع
مشهدي ... ۷۷۴
میرزا محمد تقي نظیري ۱۲۲
میرزا محمد حکیم ۱۲۶ -
۴۸۲ ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۶۲۷ -
... ۶۳۸ - ۶۵۶ - ۶۶۵
میرزا محمد سعید ۲۷۲
میر محمد شریف پسر اسلام
خان مشهدي ۱۶۶
میرزا محمد هاشم خلیفه سلطان
.. ... ۹۲
میرزا محمد یار ... ۴۶۱
میر محمود ... ۲۲۴
میرزا مظفر حسین صفوي ۵۹
میرزا معالي قلعه دار گلبرگه
... ... ۱۹۳
میرزا مقیم نقشبندي ۹۳
میرزا مکرم خان صفوي ۶۱

میرزا نجف خان بهادر ۵۴۸
میرزا منوچهر ... ۲۷۱
میرزا میرک رضوي خان ۵۹
میرزا نعمت الله ... ۵۸۶
میرزا نوذر (یا بوذر یا نوذر)
مغوي .. ۲۱ - ۷۷۶
میرزا نورالدهر ... ۵۷۶
میـــرزا نورالدین پسر میرزا
غیاث‌الدین آصف خان
... ... ۹۲ - ۹۳
میرزا نورالدین محمد ۳۷۵
میرزا والي ... ۶۰
میرزا هندال ۳۹۴ - ۳۹۵
میرزا یار احمد اصفهاني ۴۰۸
میرزا یار علي بیگ ۶۲
میرزا یوسف خان ۱۰۹ -
... ۵۱۵ ۵۵۷ - ۶۲۷
میرزا یوسف خان رضوي ۵۹-
... ۱۲۶ - ۵۰۹ - ۶۴۸
میوان (قوم) ... ۷۱۶

* حرف نون *

نادر شاه ۵ - ۳۵۷ - ۳۶۰ -
۴۰۸ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۵۰۳ -
۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۸ - ۸۲۹
ناصر جنگ ۳۶۱ - ۳۶۲ -
.. .. ۳۶۴ - ۳۶۸
ناصر جنگ شهید ۸۳۲ - ۸۳۴
ناصر خان محمد امان ۶۳ -
.. .. ۳۰۰
نامدار خان ۶۳ - ۵۳۴
ناهر (قوم) .. ۴۱۰
نتهو .. ۹۶
نثار محمد خان شیر جنگ
.. .. ۴۶۵
نجابت خان ۲۶۹ - ۳۰۵
نجابت خان میرزا شجاع ۶۳
نجم‌الدین علي خان ۳۴۳
نجیب الدوله شیخ علي خان
بهادر .. ۶۳

نجیب الدوله نجیب خان
.. .. ۶۳ - ۵۴۷
نذر بے (تالیق امام قلي خان)
.. .. ۷۶۷
نذر بیگ اوزبک خان ۱۹۶
نذر بیگ تغائي ۴۴۱
نذر قاي .. ۸۲۳
نذر محمد خان ۷۶۹ - ۷۷۷
نذر محمـــد خان والي بلخ
مشهور به یلنگتوش ۱۸۹ -
۲۶۰ - ۴۰۴ ۴۳۱ - ۷۴۰ -
.. .. ۷۴۱ - ۷۶۷
نذر محمد خان والي توران
۱۷۱ - ۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۳۸ -
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳
نذر محمد سلطان ۴۳۶ - ۴۳۷
نرائن داس (ٹهور .. ۹۲
نرمل .. ۲۲
نصارای فرامیس ۲۰ - ۲۴
نصرت جنگ خاندوران ۷۵۶ -
.. .. ۷۵۷
نصرت خان (یا) نصیر خان
(یا) نصیري خان ۲۶۹
نصیر الدوله صلابت جنگ ۶۲
نصیرالدین محمـــد همایون
پادشاه ملقب به جنت
آشیاني (شف - جنت
آشیاني) ۹ - ۶۴ -
۶۵ ۶۶ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۸ -
۸۴ - ۳۴۳ - ۳۷۴ - ۳۷۳ -
۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۸۲ - ۳۹۶ -
۴۶۶ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۶ -
۴۷۹ - ۴۸۱ - ۵۰۷ - ۵۵۰ -
۵۶۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۶۷ -
۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶ ۶۱۷ -
۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۲ - ۶۲۴ -
۶۳۲ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۵۵ -
۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۸ - ۶۹۳ -
.. .. ۷۰۹ ۸۰۱
نصیر خان مخاطب به سپهدار

خان .. ۸۰۶
نصيري خان ۷۳۹ - ۷۴۳ -
۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۸۲ - ۷۸۳ -
.. .. ۷۸۴ - ۸۱۱
نظام‌الدوله اصفجاه ۶۳ -
۳۶۱ - ۳۶۵ - ۳۶۹ - ۳۷۰
نظام‌الدوله ناصر جنگ ۶۳
نظام‌الدين احمد ۶۶۲
نظام‌الدين خان .. ۷۹۷
نظام‌الدين علي .. ۵۸۴
نظام‌الملک اصف جاه (شف -
اصف جاه) ۲۹ - ۶۳
۲۸۷ - ۳۵۸ - ۳۶۱ - ۳۶۳ -
۵۰۷ ۵۲۳ - ۵۴۰ - ۵۸۲ -
.. ۷۵۰ - ۷۹۲ - ۸۳۴
نظام‌الملک دکني ۱۹۱ -
۱۸۸ - ۳۹۱ . ۳۹۷ - ۵۱۶
نظام‌الملک فتح جنگ بهادر
نظام شاه ۲۰۹ . ۲۶۳ -
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ ۷۰۲ .
۷۲۲ - ۷۲۶ - ۷۲۸ - ۷۴۲ -
. .. ۷۴۷ - ۷۴۹ - ۷۶۰
نظام قلماق چراغچي بزم ميرزا
حکيم .. ۵۱۲
نظر بهادر خويشگي .. ۶۳
نعمت خان عالي .. ۴
نعيم بيگ پور اخلاص خان
حسين بيک ۱۵۱
نقيب خان قزويني ۵۳۰
نقيب خان ميرغياث‌الدين ۶۳
نکور (يا) نکور .. ۹۵
نواب اصف جاه ۳ - ۱۲ -
۱۷ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۵ - ۲۶ -
۲۷ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۱ -
.. .. ۲۵۴ - ۸۳۲
نواب اصفجاه ثاني ۲۹ -
.. .. ۳۱ - ۴۰
نواب اميرالممالک صلابت جنگ
۳ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ -
۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰ -

.. .. ۳۱ - ۳۴ - ۴۱
نواب بائي .. ۴۴۹
نواب سالار جنگ بهادر ۳۷
نواب شجاع‌الملک بصالت جنگ
.. .. ۲۷ - ۲۸ - ۳۴
نواب صلابت جنگ اميرالممالک
(شف - نواب اميرالممالک)
.. .. ۳ - ۲۱
نواب صمصام‌الدوله شاه نواز
خان خوافي (مصنف
کتاب) ۱۱ - ۱۴ - ۱۶ -
۱۷ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ -
۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ -
۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ -
.. ۳۵ - ۳۷ - ۳۸
نواب فتح جنگ .. ۳۵۹
نواب نظام‌الدولهٔ ثاني ۲۹
نواب نظام الدوله شهيد
ناصر جنگ ۳ - ۱۲ -
۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۴ - ۳۸ -
.. .. ۳۹
نواب يمين‌الدوله ۳۱ - ۳۳
نوازش خان .. ۴۴۶
نوازش خان عبدالکافي ۶۳ -
.. .. ۴۳ - ۴۰۱
نورالحق .. ۴ - ۲۳۸
نور الدين پسر عم آصف خان
.. .. ۵۶۱ - ۵۶۲
نور الدين قلي .. ۶۳
نورالدين محمد جهانگير پادشاه
ملقب به جنت مکاني
(شف - جنت مکاني)
۴ - ۹ - ۹۳ - ۱۱۱ - ۱۱۶ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ -
۱۲۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۶ -
۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -
۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۷ -
۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۵ -
۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ - ۲۰۶ -
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -

۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ -
۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ -
۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۹۶ -
۵۱۹ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۲۵۸ -
۵۳۰ - ۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۷۱ -
۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۳ -
۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۶۷ - ۶۷۲ -
۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۳ -
۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱ -
۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۷۲۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ -
۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ - ۷۴۸ -
۷۴۹ - ۷۶۹ - ۷۷۴ ۷۷۵
نور العیان .. ۱۹۳
نورالله خان پسر اسدالله خان
.. .. ۳۲۵
نور جهان بیگم (مهرالنساء دختر
میرزا غیاث) ۴۲ - ۱۳۰ -
۱۳۱ - ۱۴۶ - ۱۵۱ - ۴۱۰ -
۵۷۴ - ۶۹۰ - ۷۰۶ - ۷۹۹ -
.. .. ۷۳۷
نور قلیچ .. ۶۳
نورمحل (مهرالنسا دختر میرزا
غیاث بیگ) ۱۳۰
نوروز بیگ قاقشال ۵۱۱
نوروز سفیدوني .. ۴۷۹
نول بائي مخاطب برائي
.. .. ۳۲۰
نول رای کایتهه .. ۳۶۶
نیابت خان (یا) دیانت خان
.. .. ۵۶۲
نیابت خان عرب ۶۳
نیکو سیر پسر بادشاهـــزاده
محمد اکبر .. ۳۳۱

* حرف واو *

وتو ۶۰۱
وتوزیان (قوم) .. ۶۰۲
وتو شوزیاني (قوم) ۶۰۱

وجیه (یا) جیهه (یا) جیهتیه
.. .. ۱۰۵
وحدت علي .. ۱۰۹
وزارت خان متخلص بگرامي
.. .. ۱۷ - ۲۶۷
وزیر جمیل .. ۶۳
وزیر جمیل بیگ ۳۸۷
وزیر خان ۸۱ - ۸۲ - ۱۶۰ -
.. .. ۶۹۴
وزیر خان حکیم علیم‌الدین ۶۳
وزیر خان محمد طاهر ۶۳
وزیر خان مقیم نام ۶۳
وزیر خان نائب برهانپور ۲۶۹
وزیر خان هروي .. ۶۳
وزیر معظم جعفر خان ۳۱۱
وفاص حاجي ایلچي نذر محمد
خان والي توران ۴۸۶
ولي الکه ۶۳۸
ولي بیگ ذو القدر ۶۴۵
ولي محمد خان ۴۳۲ - ۴۳۳ -
۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ -
.. .. ۴۳۹ - ۴۴۰
ونکت رام زمیندار پرگنهٔ برلاس
سرکار ایلکندل (یا) پرلاس
سرکار یلکندل ۲۵۶
ونکت راو .. ۱۴۴

* حرف ها *

هادي خان .. ۲۸۷
هادي داد خان .. ۶۳
هادي داد خان انصاری ۲۰۱
.. .. ۵۸۵
هاشم خان پسر قاسم خان ۶۳
.. .. ۶۷۱
هانسو پسر عماد .. ۶۴۰
هدایت الله پسر تربیت خان
.. .. ۴۸۲ - ۴۹۷
هزاره (قوم) .. ۴۲۲
هزبر خان خلف الـــهوردي

خان .. ۶۳
همـــایون پادشاه ملقب به
جنت آشیـــاني (شف
جنت آشياني) ۹ -
۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۷۳ -
۷۵ - ۷۸ - ۸۴ - ۲۴۳ -
۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ -
۳۸۲ - ۳۹۶ - ۴۶۶ - ۴۶۸ -
۴۶۹ - ۴۷۶ - ۴۷۹ - ۴۸۱ -
۵۰۷ - ۵۵۰ - ۵۵۴ - ۵۵۵ -
۵۵۶ - ۵۶۷ - ۶۱۳ - ۶۱۵ -
۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ -
۶۲۲ - ۶۲۴ - ۶۳۲ - ۶۳۵ -
۶۴۶ - ۶۵۵ - ۶۶۰ - ۶۶۱ -
۶۶۸ - ۶۹۳ - ۷۰۹ - ۸۰۱
همت خان ۲۱۷ - ۸۰۷ -
.. .. ۸۱۰ - ۸۱۱
همت خان بهادر ۴۵۲ -
.. .. ۴۵۳ - ۶۰۷
همت خان سپهدار خان ۶۳
همت خان میر بخشي ۲۲۰ -
.. .. ۲۷۴
همت خان میر عیسي ۶۳
هوشدار خان ۶۳ - ۲۱۶
هوشنگ پسر سلطان دانیال
.. .. ۷۱۴
هیره کنیز دائي دل آرام مرضعهٔ
نور جهان بیگم ۱۳۳
هیمو بقال ۶۶ - ۶۷ - ۷۳ -
۸۴ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ -
۵۴۹ - ۵۵۶ - ۶۱۳ - ۶۱۴ -
.. .. ۶۲۳

* حرف یا *

یادگار علي سلطان طالش (یا)
طالش .. ۷۳۴
یادگار عمزادهٔ میرزا یوسف خان

رضوي .. ۶۷۰
یار بیگ .. ۳۷۲
یار علي بیگ .. ۳۵۰
یار محمد .. ۸۲۶
یار محمد خان ۴۳۲ - ۴۳۳ -
.. .. ۴۳۶
یافث بن نوح ع م ۲۷۴
یاقوت خان حبشي ۶۴ - ۷۴۳
یاقوت خدارند خان ۷۵۰
یحیی پاشا ۲۴۲ - ۲۴۳
یعقوب خان پسر ابراهیم خان
.. .. ۳۰۰
یعقوب خان بدخشي ۶۳
یکه تازخان عبدالله بیگ ۶۴
یانکتوش خان بهادر ۶۴ -
.. .. ۴۳۷ - ۴۶۸
یمین الدوله ۱۶۸ - ۱۷۲ -
۱۸۰ - ۲۰۸ - ۴۱۸ - ۷۱۳ -
.. ۷۱۴ - ۷۴۵ - ۷۶۱
یمین الدولهٔ آصفجاهي ۵۸۴
یمیـــن الدوله آصف خان
خانخانان سپهسالار (شف -
آصف خان) ۱۵۶ -
۱۵۷ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۹۵ -
۲۷۸ - ۳۱۱ - ۴۲۹ - ۴۵۴ -
۴۸۶ - ۵۳۱ - ۵۷۷ - ۷۲۴ -
.. .. ۷۸۶
یمین الدوله منصور جنگ ۱۷
یوسف خان ۲۵۵ - ۲۵۷
یوسف خان روز بهاني ۲۵۶
یوسف خان کشمیري ۶۳
یوسف خان ولد حسین خان
تکریه .. ۶۳
یوسف زئي (قوم) ۱۰۶ -
۲۷۸ - ۴۸۱ - ۵۱۱ - ۵۵۹
یوسف محمد خان ۴ - ۵۲۹
یوسف محمد خان تاشکندي
.. ۶۴ - ۱۷۷ - ۴۱۸

یوسف محمدخان کوکلتاش ۶۳	یولم بیگ	..	۱۹۶
یولبارس خان (یا) یولبارش	یهود	..	۲۲۶
یولم بهادر اوزبک ۱۹۵	یولاق کرمکي	..	۱۷۰

تمام شد اسمای مردمان و قبائل و اقوام

و یتلوه اسماء المواضع

منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات و آبها و کوهها وغیره

* حرف الف *

آب آمویه .. ۴۳۶

آب بهت ۱۵۳ - ۷۰۸ - ۷۴۷

آب بیاه .. ۵۶۶ - ۵۸۶

آب بن بن .. ۱۱۷

آب تبتي ۱۶۰ - ۷۰۷ - ۷۵۷

آب جمذا .. ۵۴۵

آب جون .. ۱۵۰

آب جوی یعني دریاے جونپور ۱۷۹

آب جیحون .. ۴۳۷

آب چناب .. ۷۱۴

آب سندهه .. ۳۷۳

آب غورنده .. ۴۷۷

آب گنگ ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۳۸۶ - ۳۹۸ .. ..

آب لاهور .. ۱۵۴

آب مانجرا (یا) مانچرا ۱۱۶

.. .. ۱۷۷ - ۴۱۷

آب موس .. ۴۱۴

آب مهندري .. ۴۶۶

آب نرودہ .. ۷۵۳ - ۷۶۰

آذربائیجان (یا) آذربایجـــان

.. ۳۷۱ - ۷۲۳ - ۸۲۳

آسیر .. ۳۹۷

آشام .. ۱۶۳ - ۲۷۵

آک محل .. ۶۵۰

آگره ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۵ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۰ - ۱۰۸ - ۱۵۲ - ۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۷۵ - ۲۰۴ - ۲۲۵ - ۲۳۷ - ۲۵۳ - ۲۹۳ - ۳۰۹ - ۳۱۵ -

۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۷۶ - ۳۹۰ -
۴۰۷ - ۴۲۸ - ۴۶۰ - ۴۶۶ -
۵۱۶ - ۵۲۸ - ۵۴۶ - ۵۴۹ -
۵۶۲ - ۵۶۶ - ۶۱۰ - ۶۲۸ -
۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۴۱ -
۶۴۹ - ۶۶۱ - ۶۶۶ - ۶۷۲ -
۶۷۳ - ۶۷۹ - ۶۹۴ - ۷۱۳ -
۷۱۴ - ۷۱۶ - ۷۲۴ - ۷۲۶ -
.. .. ۷۳۸
آنبیر ۲۳۱
ابراهیم آباد سودهره ۳۰۰
اتاره .. ۳۸۵
اتک .. ۱۹۱ - ۲۵۴
اجمیر (شف - صوبهٔ اجمیر)
۱۵۱ - ۲۱۶ - ۲۵۴ - ۲۶۰ -
۲۶۳ - ۳۰۰ - ۳۳۵ - ۴۰۱ -
۴۰۲ - ۴۴۷ - ۴۵۵ - ۴۹۵ -
۵۰۹ - ۵۱۴ - ۵۴۳ - ۵۹۵ -
۵۹۶ - ۶۴۶ - ۶۶۹ - ۶۷۴ -
۶۸۸ - ۷۹۵ - ۷۸۸ - ۸۹ -
.. ۸۰۰ - ۸۰۳ - ۸۲۲
اجودهن .. ۶۷۵
اجیانا .. ۷۷۳
اجین ۲۳۵ - ۳۴۹ - ۷۵۱
اجینه (یا) اجنیه ۱۱۶ - ۷۹۸
احمد آباد (یا) احمد آباد گجـــرات (شف - صوبهٔ احمدآباد گجرات) ۹۱ -
۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ -
۹۹ - ۱۳۵ - ۱۵۶ - ۱۷۴ -
۱۷۹ - ۱۹۶ - ۲۳۷ - ۲۳۹ -
۲۴۰ - ۲۹۹ - ۵۲۸ - ۹۹۰ -
۶۶۱ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ -
۶۸۲ - ۶۸۹ - ۶۹۴ - ۶۹۵ -
.. ۶۹۸ - ۷۱۳ - ۷۴۸
احمدشاه .. ۵۶۲
احمد نگر ۱۲۱ - ۱۲۳ -
۱۴۳ - ۱۹۲ - ۲۶۳ - ۲۶۸ -
۲۶۹ - ۳۱۲ - ۴۵۳ - ۴۵۵ -
۵۰۳ - ۵۱۸ - ۵۲۸ - ۶۰۹ -

۶۱۰ - ۶۵۹ - ۶۹۸ - ۶۹۹ -
۷۰۲ - ۷۰۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ -
.. ۷۸۳ - ۷۸۸ - ۸۱۴
ادونی .. ۱۹۳ - ۶۰۷
ادیپور ۲۵۹
اردستان .. ۵۹۹
ارکات (یا) ارکاٹ ۲۰ - ۲۴ -
.. .. ۳۸ - ۳۰۲
ارکنج ۷۶۷
استخول .. ۲۴۱
اسلام آباد ۴۲۰ - ۴۲۷ - ۴۲۹
اسلام آباد متهرا ۱۷۹ - ۲۷۳
اسلام پوری معـــروف به اورنپوری (یا) اسلام آباد نورپوری ۳۱۳ - ۴۹۸ -
.. .. ۶۰۷ - ۸۱۰
اسلام گڈهه معروف زهیری ۲۹۲
اشتی (یا) اشتی نوار ۱۸۸
اصفهان ۱۲۸ - ۴۳۸ - ۸۲۴
اعتمادپور .. ۹۰
اعزآباد .. ۲۴۸
اعظم نگر پنکاپور .. ۱۹۷
افغانستان .. ۵۵۵
اکبرآباد (شف صوبهٔ اکبرآباد)
۱۱۳ - ۱۳۵ - ۱۵۰ - ۱۶۰ -
۱۶۳ - ۱۸۲ - ۲۱۶ - ۲۱۹ -
۲۳۲ - ۲۷۶ - ۲۹۶ - ۳۰۹ -
۳۲۳ - ۳۳۳ - ۳۰۱ - ۴۰۷ -
۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۵۹ - ۴۶۰ -
۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۹۲ - ۵۰۶ -
۵۱۱ - ۵۲۶ - ۵۳۸ - ۵۳۹ -
۵۴۰ - ۵۷۶ - ۵۸۸ - ۵۸۹ -
۵۹۵ - ۶۱۰ - ۷۳۶ - ۷۶۲ -
۷۶۵ - ۷۸۰ - ۷۹۹ - ۸۱۰ -
۸۱۵ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۳۱ -
اکبر نگر (یا) اکبرنگر بنگاله ۱۱۸ - ۱۲۷ - ۱۳۸ - ۲۰۰ -
۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۸ - ۶۶۴
الند (یا) للند ۵۸۷
اله آباد (شف - صوبهٔ اله آباد)

۱۲۴ - ۱۷۸ - ۲۲۲ - ۲۳۱ -
۲۷۸ - ۲۹۹ - ۳۶۵ - ۳۶۷ -
۳۹۸ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۷ -
۴۵۷ - ۴۵۳ ۵۱۹ - ۵۲۵ -
۵۴۷ - ۵۹۵ - ۶۲۸ - ۶۷۰ -
۶۸۱ - ۷۰۸ - ۷۳۶ - ۷۶۱ -
.. ۷۸۵ - ۸۰۱ - ۸۱۰
امرکوٹ ۴۶۷ - ۷۱۱ -
.. .. ۸۲۹
امیقهي نوزي (یا) نورب
.. .. ۱۳۹
انبه پاتر .. ۷۲۸
انتاپور .. ۴۱۴
انتور .. ۷۲۸
انجرئي .. ۲۰۹
اندجان .. ۷۹۲
اندخود ۴۲۱ - ۴۳۶
اندراب .. ۱۷۰ - ۷۷۰
اندوچهه .. ۴۲۷
اندور (شف برگنهٔ اندور)
۸۶ - ۱۲۶ - ۱۳۷ - ۱۸۵ -
.. .. ۳۵۰
انکر فیروز گذهه (یا) انکرو
(یا) انکیر .. ۱۹۳
انکي تنکي دکن ۶۶۴
انندي .. ۲۹۲
انیوزد .. ۸۲۳
ارجین ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۵۷۴
.. .. ۵۷۵ - ۶۹۸
اوچهه (یا) اوچه ۱۱۶
اودگیر .. ۵۸۷ - ۷۵۴
اودهه (شف - صوبهٔ اودهه)
۷۵ - ۷۷ - ۸۵ - ۸۶ -
۱۸۲ - ۲۰۴ - ۲۴۸ - ۲۵۰ -
۳۰۰ - ۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۶۷ -
۳۶۸ - ۴۱۰ - ۴۶۵ - ۴۹۴ -
۴۹۷ - ۶۲۷ - ۸۱۴ - ۸۲۲
اودیپور ۱۰۹ - ۴۰۲ - ۵۹۶
.. .. ۶۸۸ - ۷۱۳
اوڈیسه (شف - صوبهٔ اوڈیسه
۸۶ - ۱۲۶ - ۱۳۷ - ۱۸۵ -

۴۹۴ - ۴۹۷ - ۱۹۴ - ۳۲۳ -
.. .. ۴۱۰ - ۴۱۱ -
۶۲۴ - ۶۴۰ - ۶۴۲ - ۶۴۳ -
۶۵۴ - ۶۷۱ - ۶۸۱ - ۷۸۵
ادر کنج .. ۳۴۷
اورنگ آباد ۱۵ - ۱۷ -
۱۸ - ۲۱ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰ -
۳۱ - ۴۰ - ۱۶۵ - ۱۶۷ -
۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۷ - ۲۴۰ -
۲۵۵ - ۲۶۳ - ۲۶۶ - ۳۰۴ -
۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۶۰ - ۳۶۲ -
۳۶۹ - ۴۶۳ - ۵۲۲ - ۵۲۳ -
۶۱۰ - ۷۸۹ - ۷۹۱ - ۸۰۶
اورنگ گذهه .. ۴۱۴
اوسا (یا) اوسه مضاف دکن
.. .. ۱۹۶ - ۲۰۶
اوندچهه (یا) اوندچه ۸۷ -
.. .. ۴۱۶ - ۴۲۸
ایدر .. ۹۱ - ۱۰۷
ایران (یا) ایران دیار (یا)
ایران زمین ۴ - ۹۰ -
۱۰۷ - ۱۲۵ - ۱۶۷ - ۱۷۸ -
۱۸۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۳ -
۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۵ - ۲۴۳ -
۲۸۲ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۳۷ -
۴۶۵ - ۴۷۶ - ۴۹۰ - ۴۹۵ -
۴۹۷ - ۵۰۷ - ۵۵۷ - ۵۹۱ -
۶۳۶ - ۷۴۰ - ۷۶۵ - ۸۰۶ -
.. .. ۸۲۴ - ۸۲۵
ایرج .. ۲۷۹
ایکاوج .. ۶۰۶ - ۷۹۶
ایاچپور ۲۹ - ۱۴۰ - ۱۸۶ -
۲۱۱ - ۲۴۷ - ۲۷۰ - ۶۸۲ -
.. .. ۷۱۹ - ۷۹۲

• حرف با •

بابا خاتون .. ۴۷
بارہ ۷۶۳
بارهموله کشمیر .. ۶۹۷
بارنگ آب .. ۵۹۵

باسم .. ۱۴۴ - ۱۴۵
باغ اعز آباد .. ۵۳۳
باغ بیگم .. ۳۱
باغ زین آباد .. ۱۶۰
باغ سعادت آباد ۷۳۴
باغ فرمانبازي (یا) باغ فرح بخشي .. ۲۱۷
باغ کامران .. ۵۶۷
باغ مراد .. ۴۳۲
باغ نوز منزل ۵۳۲ . ۲۳۰
بافر آباد ملدان .. ۴۱۰
بالا بوز (یا) بالا بوز برز ۵۸۹ -
.. ۶۹۹ - ۷۰۵ - ۷۲۶
بالاگهاٹ (یا) بالاگهاٹ دکن (یا) بالاگهـــاٹ کرناٹک ۱۱۱ - ۱۴۲ - ۳۱۲ - ۵۱۷
- ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۱ - ۷۰۳
۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۵۱ - ۷۵۳
بالکنده ۳۵۴ - ۳۵۵ ۳۵۶
بانده .. ۷۶۱
بحیرة .. ۱۷۴
بخارا ۱۹۰ - ۴۳۵ - ۴۳۷ -
۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۷۶۸
بدان دیس .. ۷۰۲
بدخشان (یا) بدخشانات ۶۴ -
۶۵ - ۱۹۲ - ۱۷۰ - ۱۹۸ -
۲۲۱ - ۲۸۰ - ۳۷۲ - ۴۲۰ -
۴۲۱ - ۴۲۶ - ۴۳۸ - ۴۴۰ -
۴۴۲ - ۴۸۸ - ۵۸۸ - ۶۱۸ -
۶۴۱ - ۷۶۷ - ۷۶۹ - ۷۷۰ -
۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۶ - ۸۱۹
بدن برا بي بي .. ۳۷۱
برار (شف صوبهٔ برار) ۱۸ -
۱۹ - ۲۲ - ۲۹ - ۴۰۰ - ۲۱۱
۲۴۰ - ۲۷۱ - ۲۹۰ - ۳۵۴ -
۳۵۶ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۵۲۲ -
۵۸۲ - ۵۸۶ - ۵۹۷ - ۶۸۲ -
۶۹۹ - ۷۰۴ - ۷۲۶ - ۷۴۵ -
۷۵۳ - ۷۵۵ - ۷۶۲ - ۷۶۳ -
.. ۷۸۸ - ۷۹۲ - ۸۲۴

برج شیر حاجي .. ۵۸۱
بودوان ۱۹۴ - ۳۹۹ - ۴۰۰
بوردہ ۹۷
برهان پور (شف صوبهٔ برهان پور)
۱۲۴ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ -
۱۴۳ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۶۱ -
۱۵۷ - ۱۵۹ - ۱۶۵ - ۱۶۷ -
۱۷۵ - ۱۸۰ - ۱۸۶ - ۱۹۷ -
۲۰۵ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۲۳ -
۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۴۰ - ۲۷۱ -
۲۷۲ - ۲۷۶ - ۲۹۰ - ۳۲۶ -
۳۶۲ - ۳۷۲ - ۳۹۰ - ۳۹۹ -
۴۲۵ - ۴۶۲ - ۵۱۶ - ۵۱۷ -
۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۸ - ۵۳۹ -
۶۸۷ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۸۷ -
۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۰۶ -
۷۰۷ - ۷۱۸ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۷۲۶ - ۷۲۹ - ۷۳۶ - ۷۳۸ -
۷۴۲ - ۷۴۴ - ۱۴۸ - ۷۵۰ -
۷۵۴ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۸۷ -
۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۲ - ۷۹۹ -
.. ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۲۴
برهم پتر (دریا) .. ۴۷۴
برهم پوري .. ۴۹۸
بست .. ۱۹۹ - ۴۲۶
بسمت صوبه بیدر (شف - پرگنه بسمت) ۸۱۷
بهدت پور .. ۵۵۴
بهنت گدهه .. ۴۹۹
بصره ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ -
.. .. ۴۹۰ - ۵۷۸
بغداد .. ۹۱ - ۲۴۲
بکلانه (مضاف خاندیس) ۲۱۵ - ۳۹۰ - ۴۱۳ - ۴۳۸
بلچ .. ۴۲۲
بلخ ۲۵ - ۱۶۲ - ۱۶۹ -
۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۹۰ - ۱۹۹ -
۲۲۱ - ۲۵۲ - ۲۵۹ - ۲۶۰ -
۲۸۰ - ۳۷۲ - ۴۲۰ - ۴۳۱ -
۴۳۲ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۴۰

۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ -
۴۸۱ - ۴۷۷ - ۴۸۷ - ۴۸۸ -
۴۸۹ - ۴۹۴ - ۵۸۸ - ۵۹۷ -
۷۴۰ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ -
۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۷۶ - ۷۷۷ -
.. .. ۸۲۵
بلدهٔ برهانپور (شف - برهانپور)
.. .. ۷۸۷
بلدهٔ گور .. ۷۴
بلدهٔ لاهور .. ۶۱۴
بل سالار (یا) پل سالار ۴۲۴
بارچستان .. ۱۰۵
بنارس ۲۱۳ - ۲۷۷ -
۳۸۶ - ۳۹۴ - ۴۰۰ - ۷۸۴
بندر بلارل ۵۲۴ - ۶۸۴
بندر پهلچري یا - پهلجهري
یا - پهولچهري (شف -
پهلچهري) ۲۰ - ۲۴ -
.. ۲۵ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶۸
بندر دیو .. ۶۸۴
بندر سورت (شف - سورت)
۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۶۶ - ۱۹۷ -
۲۱۱ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۸۶ -
۳۲۸ - ۳۷۳ - ۴۱۲ - ۵۰۳ -
.. .. ۵۷۸ - ۸۲۱
بندر عباسي .. ۲۱۱
بندر لاهري ۴۹۰ - ۵۷۸
بندر هوگلي .. ۱۸۳
بندهیا چل .. ۴۱۴
بندیل کهند ۴۲۰ - ۴۲۷
بنط پور (یا) بیگاپور د (یا)
بنگاپور .. ۱۹۳
بنگاله یا بنگ (شف - صوبهٔ
بنگاله) ۲۴ - ۷۴ - ۷۷ -
۸۶ - ۸۷ - ۸۹ - ۱۰۵ - ۱۰۷ -
۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۳۶ -
۱۳۷ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۸ -
۱۵۳ - ۱۶۳ - ۱۷۸ - ۱۸۱ -
۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۹۴ -
۲۱۳ - ۲۲۲ - ۲۳۴ - ۲۵۱ -

۲۷۵ - ۲۹۰ - ۲۹۳ - ۲۹۹ -
۳۰۰ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۶۵ -
۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۵ -
۳۹۶ - ۴۰۴ - ۴۵۴ - ۴۶۰ -
۴۷۲ - ۴۷۳ - ۵۱۱ - ۵۱۳ -
۵۲۵ - ۵۵۱ - ۵۵۸ - ۵۶۱ -
۵۹۳ - ۵۹۳ - ۶۳۳ - ۶۳۴ -
۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۴ -
۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۴ -
۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۶۳ - ۶۶۵ -
۶۷۰ - ۶۸۰ - ۶۸۶ - ۷۰۷ -
۷۱۶ - ۷۲۱ - ۷۳۱ - ۷۵۸ -
.. ۸۱۰ - ۸۱۹ - ۸۲۱
بنگش ۱۲۷ - ۴۲۵ - ۵۶۶ -
.. .. ۵۹۳
بنگشات .. ۲۵۴
بنگ و بهار (شف - صوبهٔ بنگ
و بهار) ۴۷۸ ۵۵۸
بني شاه درگ .. ۲۹۲
بني شاه گذهه ۵۰۲ - ۶۰۸
بني نگر عرب آذنور توال ۲۶۳
بودن مضاف ناندیر (شف
برگنه بودن) ۳۵۴
بوزیه (یا) پوربه ۲۴۸
بهاتوري ۱۴۰ - ۱۴۲ - ۵۱۸
بهاتي ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۵۱۱
بهادر پور بنارس ۵۹۳
بهادر پوره ۷۸۹ - ۸۰۴
بهادر گذهه ۶۰۶ - ۷۹۶
بهار (شف - صوبهٔ بهار) ۸۷ -
۱۱۰ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۷۹ -
۱۸۱ - ۱۹۱ - ۲۱۳ - ۲۵۱ -
۲۷۹ - ۲۹۸ - ۳۹۲ - ۳۹۳ -
۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۴۵ - ۴۵۳ -
۴۵۴ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۹۷ -
۵۱۳ - ۵۴۷ - ۶۱۵ - ۶۳۳ -
۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ -
۶۴۴ - ۶۵۱ - ۶۵۵ - ۶۵۶ -
۶۶۴ - ۶۸۰ - ۶۸۵ - ۷۰۸ -
۷۱۳ - ۷۳۲ - ۷۳۶ - ۷۷۴ -

.. .. ۷۷۵
بهاگلپور .. ۱۸۹ - ۵۹۷
بهاگلپور بهار .. ۶۵۰
بهالکي ۲۶ - ۱۷۷ - ۴۱۷
بهانڈير ۷۲۹
بهبها يا منسهسا مضافات شيراز
.. .. .. ۲۴۲
بهته ۵۰۹
بهداور ۵۴۷
بهرام پوره ۵۲۵
بهرايچ .. ۱۸۲ - ۸۱۴
بهرونچ (يا) بهرونچه ۹۶ -
.. .. ۴۷۸ - ۶۹۸
بهکر ۸۹ - ۱۰۵ - ۳۰۳ -
۳۹۵ - ۵۲۹ - ۶۳۶ - ۸۰۰ -
.. ۸۲۵ - ۸۲۸ - ۸۲۹
پهلوان ۷۶۴
بهنبهر ۱۵۴
بهوپال مالوه .. ۵۴۶
بهيرو ۸۲۲
بهيره ۵۳۱
بهيلسه (يا) بهسايه (يا) بهسله
.. .. ۲۷۰ - ۶۹۸
بياک (شف - پرگنه بياک)
.. .. .. ۸۳
بيانه ۵۵۵
بيت الله ۲۸۶
بيجاپور ۱۶ - ۱۴۳ - ۱۴۵ -
۱۴۸ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۱۹۳ -
۲۰۱ - ۲۳۲ - ۲۳۸ - ۲۳۹ -
۲۴۷ - ۲۵۴ - ۲۶۳ - ۲۷۴ -
۲۸۸ - ۳۰۲ - ۳۰۷ - ۳۱۲ -
۴۰۸ - ۴۵۲ - ۴۵۶ - ۵۰۷ -
۵۱۸ - ۵۲۹ - ۵۳۶ - ۵۶۸ -
۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ -
۷۱۹ - ۷۴۲ - ۷۵۴ - ۷۵۶ -
۷۶۳ - ۷۹۲ - ۷۹۵ - ۸۰۲ -
.. ۸۰۶ - ۸۱۰ - ۸۳۳
بيجاگڈهه ۳۹۰ - ۷۱۲ - ۷۵۳
بيدر - (شف صوبهٔ بيدر) ۲۶ -

۱۷۷ - ۱۷۸ - ۳۵۰ - ۳۶۵ -
۵۳۶ - ۵۶۹ - ۸۰۶ - ۸۱۴
بير (يا) بيرگانون (شف پرگنه
بير) ۱۷۵ - ۱۹۷ - ۴۰۲
۴۱۸ - ۸۱۵ - ۷۲۶ - ۷۴۵ -
.. .. ۷۶۲
بيسواره ۱۹۵ - ۲۰۳ - ۲۱۰ -
.. .. .. ۸۰۱
بيسول ۴۱۵
بيضاپور ۷۲۸
بيکانير .. ۳۴۴ - ۳۷۸

* حرف پے *

پاتهري ۲۶۸
پانبائي (يا) پانپاتي ۳۵۰
پانڈيه بيرگانون (يا) پيرگانون
.. .. ۷۸۳
پاني پت .. ۵۳۳ - ۶۲۳
پايان گهات ۷۳۹ - ۷۵۳
پپلي .. ۱۳۷ - ۱۹۴
پتهان (شف پرگنه پتهان)
.. .. ۴۸۳
پتهري ۳۵۶ - ۴۸۹ - ۷۰۰
پتن (يا) پتن گجرات ۹۶ -
۹۸ - ۹۹ - ۲۳۵ - ۲۳۶ -
۳۸۰ - ۴۷۲ - ۵۱۱ - ۶۶۰ -
۶۶۱ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۸ -
.. .. ۶۹۴ - ۷۴۵
پٹنه (شف - صوبهٔ پٹنه) ۱۱۶ -
۱۸۱ - ۲۱۳ - ۲۲۲ - ۲۵۹ -
۲۸۷ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۴۰ -
۳۹۳ - ۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۷۳ -
۵۱۳ - ۵۲۵ - ۵۵۳ - ۶۳۱ -
.. ۶۳۴ - ۶۴۱ - ۸۳۱
پٹنهٔ جالندهر ۲۰۵ - ۲۵۰
پرسوڑ ۳۶۰
پرگنهٔ الور .. ۴۸۴
پرگنهٔ اميتهي (يا) امهٹي
.. .. ۱۹۵
پرگنهٔ اندور .. ۳۵

پرگنهٔ بسمت صوبهٔ بیدر ۸۱۷
پرگنهٔ بودن مضاف ناندیر ۳۵۴
پرگنهٔ بولاس سرکار ایلگدل
(یا) بولاس سرکار یلگدل
.. .. ۲۵۶
پرگنهٔ بهانیر .. ۳۲۸
پرگنهٔ بیاک .. ۸۳
پرگنه بیر .. ۷۲۶
پرگنهٔ پتهان .. ۴۸۳
پرگنهٔ جایس .. ۱۳۹
پرگنهٔ جلگانون صوبهٔ برار ۸۳۵
پرگنهٔ چندوار .. ۲۲۱
پرگنهٔ سامانه .. ۴۷۹
پرگنهٔ سرور .. ۶۳۷
پرگنهٔ سانکرور ۲۱۱ - ۶۲۸
پرگنهٔ شادآباد .. ۵۹۵
پرگنهٔ شجاعت پور ۷۵۵
پرگنهٔ کلپاک .. ۲۵۶
پرگنهٔ کوکاک .. ۱۲۴
پرگنهٔ نگرچند .. ۱۹۰
پرگنهٔ وکلور سرکار ناندیر ۵۸۲
پرگنهٔ هنڈیه .. ۵۶۳
پرزاله .. ۵۰۱
پریندهٔ ۱۱۴ - ۱۶۸ - ۱۸۷ -
- ۲۰۸ - ۵۰۷ - ۷۴۴ - ۷۵۲ -
.. .. ۷۶۱ - ۷۸۲
پشاور ۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۸۱ -
.. ۳۰۰ - ۴۸۱ - ۸۳۰
پنجاب (شف - صوبهٔ پنجاب)
۶۶ - ۶۸ - ۷۸ - ۸۲ - ۹۰ -
- ۱۷۴ - ۲۰۵ - ۲۹۷ - ۳۷۵ -
- ۳۷۸ - ۳۸۲ - ۵۸۴ - ۵۱۵ -
- ۵۴۲ - ۵۳۳ - ۵۴۹ - ۶۰۳ -
- ۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۳ -
- ۶۲۸ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ -
- ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۶ - ۶۶۶ -
- ۶۶۷ - ۷۲۸ - ۷۷۴ - ۷۸۱ -
.. .. ۸۱۰
پنسه ۵۴۰
پور ماندل .. ۱۲۴

پونار خاندیس .. ۴۱۴
پون گدهه .. ۵۰۱
پهولچهري (یا) پهولچري
(یا) پهولچهڑي ۲۰ - ۲۴ -
.. ۲۵ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶۸

• حرف تا •

تاجپور .. ۴۷۳
تارا گدهه .. ۱۶۹
تاریکنده .. ۲۵۷
تاشکند .. ۷۶۷
تالاب اناساگر ۴۳۸ - ۴۵۵
تالاب بکر .. ۲۹۲
تالاب سهیغده .. ۷۲۹
تالاب کانگریه .. ۷۱۳
تالاب کلان .. ۷۹۱
تال کانون .. ۷۶۰
تایباد .. ۷۷
تبت .. ۱۸۰
تبتي (آب) .. ۷۵۷
تبریز .. ۳۹۶ - ۴۳۹
تپلي .. ۴۱۴
تربت .. ۷۳۷
ترچنـــاپلي (یا) ترجناپلي
.. .. ۲۰۵
ترکستان ۴۴۲ - ۴۸۳
ترمک .. ۷۳۸
ترنکلـــواري (شف - قلعهٔ
ترنکلواي) .. ۷۴۷
ترهت ۳۹۳ - ۴۹۷ - ۷۷۴
تغلق آباد .. ۴۶۹
تکروڑی (یا) نکروڑي مضاف
اردیسه .. ۶۲۴
تل کوکن .. ۳۴۷
تلنگانه (یا) تلنگ ۱۱۵ -
- ۱۳۶ - ۱۴۸ - ۲۰۱ - ۲۵۵ -
- ۳۹۸ - ۴۱۰ - ۵۸۵ - ۵۸۷ -
- ۷۰۷ - ۷۴۵ - ۷۵۰ - ۷۶۳ -
.. .. ۷۹۳
تلوزه ۳۷۹

تنک شیر (یا) تنک شر ۴۲۲
توران (یا) توران دیار ۱۰۹ -
۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۸۹ - ۳۰۰ -
۴۰۹ - ۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۳۹ -
۴۴۴ - ۴۸۶ - ۵۰۳ - ۵۶۵ -
۵۸۸ - ۵۸۹ - ۶۷۳ - ۷۶۸ -
۷۶۹ - ۸۲۳ - ۸۳۲ - ۸۲۴
تورکل (یا) نورکل ۲۸۸
تورنا حصار .. ۲۹۳
توره .. ۴۹۵
تون .. ۴۳۲
تهاره (یا) تهانه (یا) تهاره
.. .. ۷۷۴
تهانهٔ انندي ۳۵۷
تهانهٔ چاني .. ۷۷۹
تهانهٔ کوتهلمیر .. ۲۴
تهانهٔ گندمک .. ۲۵۱
تهانهٔ میصوري .. ۴۹۸
تهانیسر .. ۷۱۹ - ۸۰۵
تیراه .. ۱۰۷ - ۱۰۹

* حرف ٹے *

ٹانڈه ۱۸۵ - ۲۱۳ - ۲۱۸ -
۳۹۲ - ۴۷۳ - ۵۱۱ - ۶۴۲ -
.. .. ۶۴۴ - ۶۵۰
ٹٹھه (یا) ٹہٹہ (شف - صوبهٔ
ٹٹھه) ۱۳۹ - ۱۴۰ -
۱۷۲ - ۱۷۳ - ۲۲۶ - ۳۰۳ -
۲۹۵ - ۴۸۳ - ۵۱۲ - ۵۳۲ -
.. ۶۵۴ - ۶۹۷ - ۸۲۸

* حرف جیم *

جالنا پور ۵۱۷ - ۷۲۷ - ۷۴۵
جالندهر ۱۰۵ - ۳۷۹ - ۵۴۹
جالنه ۱۶۱
جالور .. ۶۷۸ - ۶۹۴
جام .. .. ۴۷۸ - ۶۲۲
جامکهیري .. ۱۶۱
جانبي (یا) جاتپي ۲۳۰
جانپانیر .. ۹۷ - ۴۶۶

جایس مضاف لکهنو (شف
پرگنهٔ جایس) ۱۳۹ - ۱۹۵
جگتا ۲۲۰
جگدلک .. ۲۷۶
جگدیس پور .. ۳۹۶
جل آباد ۳۵۰ - ۲۵۱ - ۴۳۹ -
جلگانون صوبه برار ۸۳۵
جمو ۱۲۷ - ۳۵۰ - ۲۶۸ -
.. .. ۵۳۰
جنت آباد عرف گور ۵۵۷
جنیر (یا) جنیر دکن (یا)
قلعه جنیر (شف قلعهٔ
جنیر) ۱۲۲ - ۲۰۸ -
۵۲۷ - ۷۱۳ - ۷۲۱ - ۷۴۵ -
.. ۷۴۶ - ۷۴۸ - ۷۶۹
جودهپور ۳۷۸ - ۳۴۰ - ۴۴۷ -
.. .. ۵۹۵ - ۸۰۲
جوابیر .. ۴۱۵
جون ۲۴۴ - ۹۲۰ - ۷۷۸ -
.. .. ۸۳۱
جونپور ۸۲ - ۸۶ - ۱۲۵ -
۱۷۹ - ۲۱۲ ۲۵۴ - ۳۸۶ -
۳۹۵ - ۴۲۵ ۴۷۲ - ۴۹۷ -
۵۲۵ - ۵۹۳ ۶۲۵ - ۶۲۶ -
۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۹ - ۶۴۵ -
.. ۶۵۳ - ۶۶۲ - ۶۹۷
جونه گدهه (یا) جونا گدهه -
(یا) چونه گدهه مضاف
صوبهٔ گجرات ۴۰۳ -
۵۲۵ - ۶۸۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ -
جهانسي .. ۴۲۸
جهانگیرنگر معروف بدهاکه
.. ۱۶۴ - ۱۸۵ - ۲۱۹
جیتاران .. ۴۴۸
جیت پور .. ۴۸۷
جیحون .. ۴۳۸

* حرف چے *

چاتگام .. ۱۶۴
چاکنه (یا) جاکته ۲۰۵

چاندا (یا) چاندورا ۴۱۹
.. .. ۲۷۰ - ۲۷۲
چاندي .. ۴۴۶
چنکوبه (یا) چنکوبه (یا) جنکوبه ۱۷۷ - ۴۱۷
چکلاتهانه .. ۷۴۳
چکلهٔ اتاوه .. ۸۴۱
چگوتي (یا) چکوتي ۸۰۱
چمار کوندّه از محالات احمدنگر
.. .. ۷۴۶
چناب .. ۲۴۹
چنتاپور .. ۴۱۴
چندن و مندن ۵۰۶
چندرار (شف پرگنهٔ چندرار)
.. .. ۲۲۱
چنگیز متي .. ۱۵۴
چوپره .. ۸۰۵
چورا گدهه مضاف صوبهٔ مالوه
۸۰ - ۲۰۱ - ۵۲۷ - ۷۶۲
چوسا (یا) جوسا ۶۳۹ - ۶۶۱
چهتر دوار .. ۴۱۰
چهترہ .. ۴۲۷
چیتل درک .. ۶۱۲
چیتور (یا) چیت پور ۵۵۱ -
.. .. ۶۴۶ - ۸۰۳
چیناپتن .. ۳۵

• حرف حا •

حاجي پور ۵۵۳ - ۶۳۱ -
۶۳۴ - ۶۴۱ - ۶۸۰ - ۶۸۱
حجاز ۶۷ - ۷۴ - ۹۷ -
۱۰۵ - ۱۲۵ - ۲۳۸ - ۲۷۳ -
۲۷۷ - ۲۸۰ - ۳۸۴ - ۵۲۴ -
۵۵۰ - ۵۷۷ - ۶۱۹ - ۶۲۱ -
.. ۶۳۲ - ۶۴۹ - ۶۸۳
حرمین شریفین ۲۲۰ - ۲۳۵
حسن ابدال ۴۶۲ - ۴۶۹ -
.. .. ۵۵۹ - ۵۶۰
حصار ادرج .. ۳۱۶
حصار بیر .. ۵۱۸

حصار بهون .. ۶۴۸
حصار تورنا — ۳۰۶
حصار چاندور .. ۲۰۹
حصار دهرپ .. ۲۰۹
حصار شادمان .. ۳۷۲
حصار کاجنه (یا) کاچنه ۲۰۹
حصن راجدهر .. ۲۰۹
حصن کلوان .. ۷۹۹
حلب ۲۴۱
حیدر آباد (شف - صوبهٔ
حیدر آباد) ۲۳ - ۲۵ -
۲۶ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۴ - ۴۰ -
۴۱ - ۱۹۷ - ۲۳۸ - ۲۵۴ -
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۶۳ - ۳۰۲ -
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۶۸ - ۳۶۹ -
۴۵۸ - ۴۶۳ - ۵۰۷ - ۵۳۶ -
۶۶۴ - ۷۹۵ - ۷۹۷ - ۸۰۲ -
.. ۸۰۸ - ۸۳۲ - ۸۳۴

• حرف خا •

خاندیس (شف - صوبهٔ
خاندیس) ۶۹ - ۸۸ -
۱۰۱ - ۲۱۵ - ۳۲۷ - ۳۶۲ -
۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۹ - ۳۹۰ -
۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۶۲ - ۵۲۲ -
۵۳۱ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۸۵ -
۶۹۸ - ۷۰۰ - ۷۰۲ - ۷۰۴ -
۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۵۱ - ۷۵۳ -
.. .. ۷۶۳ - ۷۸۸
خانزمان نگر .. ۷۹۴
خنا ۴۷۴
خجسته بنیاد ۲۸۹ - ۳۱۲
۳۲۷ - ۳۴۰ - ۳۳۳ - ۳۵۷ -
۳۶۴ - ۳۶۹ - ۴۱۵ - ۵۲۹ -
.. .. ۶۰۹ - ۸۰۳
خدا آباد ۸۲۷ - ۸۲۹
خوسان ۱۲۸ - ۱۸۹ - ۲۵۸ -
۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۷۱ -
۴۹۶ - ۵۰۸ - ۵۸۸ - ۶۶۷ -
.. ۷۳۷ - ۷۴۰ - ۸۲۳
خضر آباد .. ۸۰۰

خضر پور .. ۴۷۴
خلدمکان موسوم بخلدآباد ۶۰۹
خنجان .. ۱۷۰
خنچي .. ۳۱۳
خواجه اواش .. ۴۷۷
خواجه سیاران .. ۴۷۷
خواف ۱۴ - ۶۶۷ - ۶۶۸ -
.. .. ۸۲۵
خوافي پوره - یا خوافي پورهٔ لاهور .. ۲۶۳ - ۶۶۷
خیبر ۴۷۶
خیرآباد .. ۸۵ - ۳۶۳

* حرف دال *

دار الخلافهٔ آگره ۲۳۳ -
۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ -
۶۳۱ - ۶۳۹ - ۶۴۷ - ۷۷۸ -
۷۷۹ - ۷۸۱ - ۷۸۶ - ۷۹۹ -
۸۰۰ - ۸۰۳ - ۸۲۲ - ۸۳۲
دار الخلافهٔ شاهجهان آباد ۱۲۹
دارالسلطنهٔ لاهور ۲۳۳ -
.. .. ۲۶۳ - ۷۷۲
دار الملک دهلي .. ۱۶۹
دربهنگه .. ۴۹۷
دروازهٔ مالوري .. ۴۲۳
درهٔ کز و شادمان ۱۷۱
دریا گنج .. ۳۶۶
دریای بهت ۴۸۴ - ۴۸۸ -
.. .. ۷۴۱
دریا بهیمر .. ۵۰۲
دریای تبتي .. ۷۲۹
دریای جمنا .. ۵۷۵
دریای جون ۳۷۶ - ۴۰۰ -
.. .. ۴۹۷ - ۵۳۳
دریای چناب .. ۵۶۷
دریای چنبل (یا) چیتل
.. .. ۷۲۴ - ۷۵۹
دریای سندهه ۶۳۲ - ۶۶۵ -
.. .. ۶۹۷ - ۸۰۰
دریای سون .. ۶۲۶

دریاي کشنا ۲۸۸ - ۳۱۲ -
.. .. ۴۹۹ - ۶۱۲
دریاي گنڈک .. ۶۳۴
دریاي گنگ (یا) گنگا ۱۳۸ -
۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۴۶ - ۴۵۳ -
.. ۴۷۴ - ۶۲۶ - ۶۳۴
دریاي مانجرا .. ۳۹۸
دریاي نربده ۲۰ - ۳۹۰ -
.. .. ۷۵۸ - ۷۶۲
دشت سواد ۱۰۷ - ۱۰۹
دک پیراهه مضاف صوبهٔ مالوه
.. .. ۲۰۵
دکن (شف صوبهٔ دکن) ۸ -
۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۰ -
۴۷ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۱۱ -
۱۱۵ - ۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۴۰ -
۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ -
۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۶۲ - ۱۶۴ -
۱۷۵ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۸۹ -
۱۹۴ - ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۷۹۱ -
۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ -
۲۰۶ - ۲۱۱ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -
۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ -
۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۷ - ۲۴۵ -
۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۶۰ -
۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۶۸ - ۲۶۹ -
۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۷۶ - ۲۸۷ -
۲۹۵ - ۳۱۲ - ۳۱۵ - ۳۲۶ -
۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۴۱ - ۳۴۸ -
۳۵۱ - ۳۵۶ - ۳۵۸ - ۳۶۱ -
۳۶۶ - ۳۶۹ - ۳۹۸ - ۴۱۲ -
۴۳۰ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۷۸ -
۴۸۷ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۱۲ -
۴۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۲ -
۵۲۸ - ۵۴۳ - ۵۶۲ - ۵۶۵ -
۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ -
۵۹۹ - ۶۵۴ - ۶۵۹ - ۶۶۰ -
۶۶۶ - ۶۸۱ - ۶۹۸ - ۷۰۱ -
۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۱۰ -
۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -

۷۳۷ - ۷۴۲ - ۷۴۷ - ۷۴۹ -
۷۵۱ - ۷۵۶ - ۷۵۸ - ۷۶۳ -
۷۶۹ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۸۳ -
۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ -
۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۸ -
۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۵ - ۸۰۹ -
۸۱۱ - ۸۲۰ - ۸۲۲ - ۸۳۲ -
.. .. ۸۳۴
دوآب .. ۵۹۲
دو آبهٔ پنڈهٔ جالندهر ۲۰۵
دوارکا ۶۸۳
دولت آباد ۲۷ - ۲۸ - ۱۲۱
۱۷۶ ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ -
۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۲۴ - ۳۲۳ -
۴۳۰ - ۵۱۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳ -
۵۳۶ - ۶۰۹ - ۶۲۳ - ۷۱۸ -
۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۳۲ -
۷۴۵ - ۷۴۷ - ۷۵۲ - ۷۶۲
دون .. ۷۷۸ - ۷۷۹
دونگر پور .. ۹۵ - ۳۸۸
دهار (مضاف صوبهٔ مالوه) .. .. ۳۶۳ - ۵۳۴
دهاروز ۱۷۸ - ۱۹۸ - ۶۱۲ -
۷۲۷ - ۷۴۵ - ۷۶۲ - ۷۶۳ -
.. .. ۷۸۷
دهاکه ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۹۵
دهامونی ۱۱۴ - ۲۴۶ - ۷۵۳
دهرپ (یا) دهرب ۲۰۸ -
.. .. ۲۰۹
دهرنگاوه .. ۷۲۸
دهنکوٹ (یا) دنکوٹ سوسم
دهنظم نگر .. ۲۴۹
دهلی (مضاف صوبهٔ دهلی)
۱۸ - ۲۳ - ۶۵ - ۷۲ - ۷۳ -
۷۳ - ۷۸ - ۸۴ - ۱۵۸ -
۱۸۱ - ۲۱۰ - ۲۱۵ - ۲۲۶ -
۲۲۸ - ۲۳۱ - ۲۴۸ - ۲۷۸ -
۳۲۲ - ۳۲۶ - ۳۲۸ - ۳۴۶ -
۳۶۷ - ۳۷۷ - ۳۸۵ - ۴۰۲ -
۴۴۶ - ۴۵۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ -

۴۷۱ - ۴۷۹ - ۵۱۱ - ۵۴۰ -
۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۲ - ۶۱۳ -
۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۴۶ - ۶۷۴ -
۶۹۳ - ۷۰۰ - ۷۰۸ - ۷۰۹ -
۷۲۳ - ۷۴۲ - ۷۵۱ - ۷۸۱
دهلی کهنه .. ۸۰۰
دهمتهری .. ۶۴۷
دهولپور ۴۲۹ - ۷۱۴ - ۷۲۴ -
.. .. ۷۵۹ - ۷۸۰
دهوندا .. ۴۹۰
دیبال پور (یا) دیپال پور مالوه
.. .. ۸۹ - ۶۷۵
دیتا ۵۹۰
دیناپور ۳۷۱
دیوا پور .. ۳۰۶
دیوگڈهه ۲۲۳ - ۲۷۰ - ۵۲۶ -
۵۴۱ - ۵۸۲ - ۷۵۵ - ۷۶۲
دیول گانوں ۱۷۵ - ۵۲۳ - ۷۲۷

ه حرف را ه

راجیندری (یا) راجندری (یا) ۲۴ - ۲۶ -
.. ۳۴ - ۸۳۲ - ۸۳۳
راج پیپله .. ۶۹۶
راجگڈهه .. ۶۰۷
راجور .. ۱۵۴
راجوری .. ۷۲۷
رامپوری .. ۱۷۵ - ۵۱۲
رامدره .. ۵۳۷
رامگیر (مضاف بکلانه) ۴۱۳
راوی (آب) .. ۶۹۲
راه تلنگانه .. ۱۹۴
رایپری .. ۷۹۵ - ۸۰۵
رای باغ .. ۱۵۷ - ۷۴۶
رای سین .. ۶۸۱ - ۷۸۳
رباط بریان .. ۴۳۴
رخنگ .. ۲۱۹ - ۴۵۳
رسول پور .. ۵۹۸
رنتهپور (یا رنتنبهور) ۲۲۲ -
.. .. ۶۴۷
رزم .. ۲۴۳ - ۷۳۵ - ۸۲۴

زهنکیره (یا) زهنکهیره ۱۲۳-
.. ۱۸۶ - ۷۴۳ - ۷۴۴
زهیل کهند ۴۲۰
زهتاس - ۱۹۸ - ۵۶۶ - ۵۶۷
زي ۱۳۸

* حرف زا *

زابلستان ۱۰۵ - ۱۰۶ -
.. .. .. ۵۶۵
زمین داور .. ۶۴ - ۳۸۴
زین آباد ۴۶۷ - ۶۱۸ - ۷۵۷
زین آباد باغ عالم آراي برهانپور
معـــروف به آهو خانه
.. .. .. ۷۹۰

* حرف سین *

ساتگانون ۵۳۷ - ۶۵۲
سارنگپور (یا) سارنگپور مالوه
۶۰ - ۷۰ - ۲۳۵ - ۳۸۹ -
.. .. ۳۸۹ - ۷۵۱
سالوته ۴۱۵
سالهیر موسوم به سلطان گڈهه
(قلعه) ۴۱۵
سام چاریک ۷۷۳
سامانه (پرگنه) .. ۴۷۹
سانور ۲۵
ساوه ۱۷۴
سبز بنگله ۲۶۳
سبیا (یا) سیبا .. ۱۳۰
ستاره ۳۲۸
ستلج .. .. ۲۷۳ - ۷۹۹
سجاوند ۶۴
سدهوت ۶۱۲
سرا ۸۲۵
سرا دهرن ۷۶۳
سراي کوت کهجوه ۶۵۷
سرچشمهٔ منات کونکان (یا)
کولیکان (یا) کولکان ۸۲۳
سرخ آب ۵۵۵
سرکار بکلانه ۳۶۴

سرکار بیجاگڈهه ۵۸۶
سرکار بیر مضاف صوبهٔ دکن
(یا) صوبهٔ اورنگ آباد دکن
.. .. .. ۱۷۳
سرکار چیتور ۸۳
سرکار حاجي پور ۳۹۳
سرکار سنبهل ۵۵۱
سرکار سورتهه ۴۰۳
سرکار کالپي ۴۱۶
سرکار کرهٔ جهان آباد مضاف
آله آباد ۵۴۰
سرکار مانکپور ۷۸
سرکار ماندو ۵۵۱
سرکار ناندیر ۵۸۲
سرکار نذر بار ۷۵۳
سرکار هانڈیه ۷۵۳
سرکیچ (یا) سرکیج ۶۶۱
.. .. .. ۶۹۵
سرمور ۷۷۸
سروار ۳۸۵
سرونج .. .. ۷۲۸ - ۷۵۸
سرهر پور (یا) نرهر پور ۷۵ -
.. .. .. ۷۶
سرهند ۳۵۹ - ۳۶۶ - ۳۷۵ -
.. ۴۰۴ - ۶۲۳ - ۸۳۰
سرهنه ۶۱۴
سري رنگ پتن ۳۵۳ - ۶۱۲
سري گهاٹ ۱۶۴
سري نگر ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۷۷۳ -
.. .. ۷۷۸ - ۷۷۹
سعد نگر ۷۹۶
سفیدون ۴۷۹
سکندر آباد دهلي ۳۷۷
سلطان پور ۴۱۴
سلطان پور بلهري (یا) ملهري
.. .. .. ۲۷۷
سمرقند ۱۹۰ - ۴۳۵ - ۴۳۷ -
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۶۷۹ - ۷۶۷
سموگڈهه (یا) سموکر ۱۲۰ -
۱۹۲ - ۲۱۵ - ۲۳۴ - ۲۷۳ -

.. ۲۹۵ - ۵۹۲ - ۷۷۴
سنار گانون .. ۴۷۴
سنبها چل .. ۴۱۴
سنبهل ۳۵۸ - ۳۷۲ - ۵۹۲ -
.. ۶۲۴ - ۶۶۳ - ۷۴۲
سندکهیڑ ۲۹ - ۳۰۰ - ۵۲۱ -
.. .. ۵۲۳
سندهه ۳۷۳ - ۶۳۶ - ۶۹۷ -
۷۱۱ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ -
.. .. ۸۲۸ - ۸۲۹
سنسني (یا) سینیني ۸۱۰
سنکر (یا) سنکهر ۳۱۳
سنکمنیر (یا) ضلع سنکمنیر
(یا) سنکمنیر ۱۸۷ -
۲۰۸ - ۲۲۱ - ۷۳۵ - ۷۹۵
سوجت .. ۴۴۸
سورت (یا) سورتهه (شف -
بندر سورت) ۱۵ - ۱۶ -
۲۴ - ۲۸ - ۹۶ - ۹۷ -
۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۶۶ - ۱۶۷ -
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۸ - ۲۳۸ -
۲۴۰ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۳۲۸ -
۳۸۳ - ۴۱۲ - ۴۱۴ - ۵۰۴ -
.. ۵۲۵ - ۵۷۸ - ۸۲۱
سومنات ۵۲۴ - ۶۸۳ - ۶۸۴
سوه .. ۶۴۰
سونپت .. ۶۵۶
سونده .. ۶۰۸
سهرند که نام سابقش سرهند
است ... ۹۷
سهارنده ... ۷۳۶ - ۷۶۱
سیالکوٹ ۸۵ - ۱۷۳ - ۳۶۰
سیاه آب ... ۵۵۵
سیستان ... ۳۹۵
سیکائل (یا) سیکاکول ۲۴ -
۲۶ - ۳۴ - ۵۰۷ - ۷۵۸
.. ... ۸۳۲
سیوستان ۱۳۹ - ۱۷۳ - ۱۹۵ -
۲۷۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۶۹۷ -
... ۷۲۸ - ۸۲۶ - ۸۲۹

سیوی درہ (یا) سیوردهاهر
(یا) سیوي ردها ۸۲۶
سیهرون ... ۸۹

* حرف شین *

شادي آباد ... ۳۶۳
شاه بوز ۲۵۷ - ۶۹۹
شاهجهان آباد ۲۰ - ۲۰۴ -
۲۱۲ - ۲۳۷ - ۲۴۴ - ۲۷۹ -
۳۱۵ - ۳۴۶ - ۳۵۹ - ۴۰۸ -
۴۵۷ - ۴۹۳ - ۵۰۲ - ۵۳۳ -
۵۳۴ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۹۴ -
۷۷۲ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۸۲۰ -
.. ... ۸۳۰
شاه دهورا ... ۸۳۰
شاه کنده ... ۳۰
شاه گنج ... ۲۶۳
شرقاباد ... ۴۲۱
شکار بوز ... ۲۲۷
شکر تهاره ... ۵۲۳
شکوه آباد ... ۳۶۳
شولا بوز ۲۴۶ - ۵۹۶ - ۵۹۸ -
... ... ۷۶۲ - ۸۱۰
شهباز گذهه ... ۲۷۸
شهر سانوز ... ۲۳
شهر کوز ۳۹۲ - ۵۵۱ -
... ... ۶۴۴
شیراز ۱۰۱ - ۱۴۵ - ۲۴۳ -
... ۳۷۲ : ۶۶۸
شیر بوز ... ۷۷۳

* حرف صاد *

صحت بوز حوالی تانده ۶۵۳
صحن بنداں ... ۸۳۳
صفاهان ۴۹۵ - ۷۲۰
صوبهٔ اجمیر ۲۶۰ - ۳۰۰ -
... ... ۵۰۹
صوبهٔ احمدآباد گجرات ۹۱
صوبهٔ دهراپاں ۴۰۱ - ۴۶۳ -
... ... ۴۶۴ - ۸۱۰

صوبهٔ آلهآباد ۱۱۰ - ۳۶۷ -
۳۶۸ - ۴۴۴ - ۴۵۷ - ۵۹۵
... ... ۷۸۴
صوبهٔ اودهه ۱۸۲ - ۳۰۰ -
... ... ۳۶۵ - ۴۶۵
صوبهٔ اردیسه ۱۸۵ - ۴۹۴ -
... ... ۴۹۷
صوبهٔ بدرزنبور نغر ۳۴۵
صوبهٔ برار ۱۸ - ۲۹ - ۲۱۱ -
... ... ۳۷۰ - ۳۷۱
صوبهٔ برهانپور ۲۷۱ - ۸۳۴
صوبهٔ بنگاله (یا - بنگ ۸۷ -
۸۹ - ۴۷۲ - ۵۱۱ - ۶۶۴ -
... ... ۶۶۵
صوبهٔ بنگ و بهار ۳۷۸
صوبهٔ بهار ۸۷ - ۱۱۰ - ۲۵۱ -
۳۹۶ - ۴۷۲ - ۴۷۳ ۱۹۷ -
۶۴۰ - ۶۴۴ - ۶۶۴ - ۶۸۵ -
۷۱۳ - ۷۳۲ - ۷۷۴ - ۷۷۵
صوبهٔ بیدر ۲۶ - ۳۵۰ -
... ... ۳۶۵ - ۸۱۴
صوبهٔ پتنه ۲۵۹ - ۵۱۳
صوبهٔ پنجاب ۹۹ - ۲۰۵ -
۴۸۲ - ۵۱۵ - ۶۰۳ - ۶۱۴ -
... ... ۶۴۹ - ۸۱۰
صوبهٔ تتهه ... ۵۳۳
صوبهٔ حیدر آباد ۲۵۵
صوبهٔ خاندیس ۳۶۲ - ۳۶۳ -
... ... ۳۶۴ - ۵۳۱
صوبهٔ دلی ... ۲۳۶
صوبهٔ دهلي ... ۱۸۱
صوبهٔ کابل ۲۶۱ - ۲۷۶ - ۷۷۶
صوبهٔ گجرات ۱۱ - ۱۴۰ -
۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۷۸ - ۳۰۳ -
.. .. ۴۴۴
صوبهٔ مالوه ۲۰۵ - ۲۱۵ -
۲۴۸ - ۳۶۳ - ۳۶۳ - ۴۷۷ -
۴۷۸ - ۵۲۶ - ۷۵۳ - ۷۷۳ -
۷۸۳ - ۷۸۹ - ۸۱۶ - ۸۲۲ -
صوبهٔ ملتان ۱۷۲ - ۲۶۱ -

.. ۴۰۱ - ۶۸۵ - ۸۲۶
صوبهٔ نیز (یا صوبهٔ نبیر) ۲۶۳

* حرف ظا *

ظفر آباد بیدر ۱۹۳ - ۶۳۵ -
.. .. ۷۸۸
ظفر نگر .. ۱۸۶ - ۷۴۳

* حرف عین *

غازیپور .. ۸ - ۵۰
غرر بند ۱۲۶ - ۱۷۰ - ۴۹۴

* حرف فا *

فادوت .. ۶۹۹
فارس .. ۳۷۳ - ۶۹۸
فتح آباد .. ۷۸۷
فتح آباد دهارور .. ۱۹۷
فتح پور ۱۰۱ - ۱۲۹ - ۱۳۵ -
۱۵۲ - ۶۵۲ - ۶۵۹ - ۶۷۷ -
.. .. ۶۸۰
فتح پور سیکري ۱۰۸ - ۱۱۹ -
۱۲۰ - ۳۲۱ - ۳۳۲ - ۵۸۷ -
.. .. ۷۲۱
فتح دروازه در حیدر آباد ۴۶۳
فراه .. ۱۲۵ - ۶۲۵
فرخ آباد .. ۳۶۶ - ۶
فرنگ ..
فیروز پور میوات ..

* حرف قاف *

قایق ۴۳۲
تراتبت (یا) تراتیت ۱۸۱
قرشي .. ۴۴۰ - ۷۶۷
قزبن .. ۷۳۳ - ۷۳۵
قصبهٔ اثاره .. ۶۳۱
قصبهٔ اشتي .. ۷۰۰
قصبهٔ اياچپور .. ۲۷۱
قصبهٔ بارهه .. ۵۵۴
قصبهٔ بالسانه (یا) بایسانه
.. .. ۶۷۸
قصبهٔ بدري .. ۲۸۸
قصبهٔ بريلي .. ۶۲۸
قصبهٔ بير .. ۷۲۷
قصبهٔ پاتور .. ۷۳۹
قصبهٔ پتهري .. ۵۸۲
قصبهٔ پرتهي (یا) پرمني ۳۵۶
قصبهٔ تلنبه (یا) تلهنه ۶۴۹
قصبهٔ جرن ۷۳ ۳
قصبهٔ جوهني .. ۶۴
قصبهٔ جهجهر (یا) جهجهر ۵۵۲
قصبهٔ چشت .. ۶۰۲
قصبهٔ چمیاري .. ۶۱۴
قصبهٔ خلیل ساکر ۷۸۶
قصبهٔ خواف .. ۲۴۵
قصبهٔ دکدار جالندهر ۶۳۵
قصبهٔ دهاراسین .. ۷۶۴
قصبهٔ رهنکهیره (یا) رهنکیره
.. .. ۶۵۹
قصبهٔ رواري .. ۳۶۸
قصبهٔ سرونج (یا) ارونج ۷۷۲
قصبهٔ سعید آباد .. ۵۴۱
قصبهٔ سندیله .. ۷۷
قصبهٔ سهرند .. ۴۷۰
قصبهٔ سیواس .. ۵۵۳
قصبهٔ قصور ۶۰۰ - ۶۰۲ -
.. ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۳۸
قصبهٔ کره .. ۶۲۵
قصبهٔ کلانور .. ۳۷۵

قصبهٔ کهرک پور .. ۶۶۵
قصبهٔ گدهي ۹۹ - ۶۶۱
قصبهٔ لکهنور .. ۳۷۲
قصبهٔ متهرا .. ۲۹۷
قصبهٔ نکودر دوآبهٔ پنجاب
.. .. ۸۱۱
قطب آباد کلکله (یا) کلکه
.. .. ۲۸۸
قطب پورهٔ اورنگاباد ۲
قلعهٔ آسیر ۸۹ - ۱۲۰ - ۹۸۵ -
.. .. ۶۸۷ - ۷۰۶
قلعهٔ اگره ۱۵۲ - ۳۶۱ -
.. .. ۴۹۳ - ۷۲۱
قلعهٔ اٹک ۱۵۳ - ۶۶۷
قلعهٔ احمدنگر ۱۲۱ - ۱۸۷ -
.. ۷۰۱ - ۷۰۳ - ۷۲۱
قلعهٔ اختیارالدین .. ۵۰۸
قلعهٔ ارک خجسته بغیاد ۱۳۹ -
.. ۲۸۹ - ۳۴۳ - ۳۴۳
قلعهٔ اکبر آباد ۳۳۱ - ۴۲۸ -
.. .. ۵۴۷
قلعهٔ الٰه آباد .. ۴۴۶
قلعهٔ اودگیر ۵۷۹ - ۵۸۵ -
.. .. ۷۵۴
قلعهٔ اوسه (یا) اوسا ۱۹۱ -
.. .. ۷۵۴
قلعهٔ اهونت ... ۲۰۹
قلعهٔ باندهو ... ۷۹
قلعهٔ بریلي ... ۵۶۳
قلعهٔ بست .. ۴۳۱
قلعهٔ بهکر .. ۱۷۳
قلعهٔ بیانه ... ۵۴۹
قلعهٔ بیدر ۲۰۱ - ۲۶۹ -
... ... ۷۸۳ - ۷۹۹
قلعهٔ پٹنه ... ۶۴۰
قلعهٔ پرنالهٔ ... ۷۹۵
قلعهٔ پریندهٔ ۱۷۸ - ۳۰۲ - ۵۲۷
قلعهٔ پونار ... ۳۹۸
قلعهٔ تاریکنده .. ۲۵۶
قلعهٔ ترینگ ... ۷۴۷

قلعهٔ ترچناپلي ... ۸۳۳
قلعهٔ ترنکلواري ... ۷۴۷
قلعهٔ تلنگي ... ۱۶۱
قلعهٔ تهون ... ۴۳۵
قلعهٔ ٹانڈه .. ۱۰۸
قلعه جنير ۱۶۳ - ۲۲۱ -
... ۷۰۶ - ۷۴۷ - ۷۶۳
قلعه جودهپور ... ۶۴۶
قلعهٔ جودهن ... ۷۴۷
قلعهٔ جراه (يا) چراه ۲۰۹
قلعهٔ چارجو ... ۴۳۸
قلعهٔ چاکنه (يا) چاکنه ۱۹۷
قلعهٔ چاندور ۲۰۸ - ۶۹۸
قلعهٔ چنڈه ۳۹۵ - ۳۸۶ -
... ... ۵۰۸
قلعهٔ چنار ... ۷۸
قلعهٔ چ تور ۸۳ - ۱۹۹
قلعهٔ خنجي ... ۲۹۱
قلعهٔ دولت آباد ۲۶ - ۳۷ -
۴۰ - ۴۱ - ۱۴۳ - ۴۳۰ -
۵۲۷ - ۷۴۳ - ۷۴۶ - ۷۵۱ -
... ... ۷۵۴
قلعهٔ دهارور ۱۷۸ - ۱۹۸
قلعهٔ راجگڈهه ۲۹۳ - ۵۰۲
قلعهٔ رام سج (يا) رام سيج
.. .. ۱۸۷
قلعهٔ راهيري .. ۷۹۳
قلعهٔ رايسين .. ۷۸۴
قلعهٔ رنتهنبهور (يا) رنتهنبهور ۵ ۶
قلعهٔ رواه (يا) اراه ۲۰۹
قلعهٔ رهتاس ۲۹۵ - ۷۱۳
قلعهٔ سالهير ۸۰۴ ۸۰۵
قلعهٔ سنارہ .. ۴۹۹
قرية سکرادل موسوم بهنجيور
.. .. ۶۲۸
قلعهٔ سواله .. ۵۰۹
قلعهٔ سورت .. ۶۷۶
قلعهٔ سيهون (يا) سيوان
.. .. ۶۳۶ - ۶۹۷
قلعهٔ شيرگڈهه .. ۶۲۷

قلعهٔ غور .. ۱۶۳
قلعهٔ غوري .. ۷۷۶
قلعهٔ فيروز آباد .. ۶۲۵
قلعهٔ قندهار ۶۴ - ۵۱۲ -
۵۲۸ - ۶۱۳ - ۷۰۵ - ۷۱۹ -
.. .. ۷۷۴
قلعهٔ کاکرون (يا) کاکرون ۷۰ -
.. .. ۵۵۱
قلعهٔ کالنه ۶۷۰ - ۷۴۳
قلعهٔ کانگره .. ۱۳۰
قلعهٔ کنک .. ۶۴۳
قلعهٔ کنک بفارس موسوم باتک
بفارس .. ۶۶۵
قلعهٔ کندانه (يا) کهندالهٔ ۳۱۹
قلعهٔ کندانه موسوم به بخشنده
بخش .. ۵۰۲
قلعهٔ کوتله .. ۶۴۷
قلعهٔ کهمود .. ۷۷۶
قلعهٔ کهيلنا (يا) کهيلنا ۳۴۷ -
.. ۴۵۶ - ۵۰۲ - ۷۹۵
قلعهٔ گڈهه پتلي (يا) پتهلي
.. .. ۴۵۲
قلعهٔ گلکنڈه ۳۴ - ۴۰ -
.. .. ۳۱۲ - ۸۰۷
قلعهٔ گواليار ۷۵۹ - ۶۲۱ -
.. .. ۶۸۸ - ۶۹۳
قلعهٔ لاهور .. ۴۹۴
قلعهٔ للنگ .. ۶۷۰
قلعهٔ مانڈوز .. ۸۱
قلعهٔ مانکوٹ ۵۵۱ - ۶۱۵
قلعهٔ ماهور .. ۱۴۲
قلعهٔ ماهولي .. ۷۴۶
قلعهٔ مرہ ۱۹۹ - ۲۲۱ - ۴۸۴ -
.. .. ۷۹۴
قلعهٔ مولهير ۴۰۳ - ۴۱۴
قلعهٔ ميرٹهه ۸۳ - ۵۱۰
قلعهٔ ناسک .. ۴۷۰
قلعهٔ نانڈگڈهه .. ۴۵۹
قلعهٔ نگرکوٹ .. ۶۴۷
قلعهٔ نلدرگ ۱۹۳ - ۸۰۲

قلعۂ نندبال عرف غازي پور
.. .. ۳۱۲
قلعۂ نور پور .. ۷۶۴
قلعۂ واکنکیرہ ۳۱۲ ۳۴۸
قلعۂ هرسل .. ۷۴۷
قلعۂ هریس .. ۷۴۷
قم .. ۷۳۴
قمر نگر عرف کرنول ۲۵۵
قندز یا قندوز ۳۷۲ - ۷۶۷ -
.. .. ۷۷۰
قندهار ۶۴ - ۶۵ - ۱۲۹ -
۱۴۰ - ۱۴۶ - ۱۶۶ - ۱۸۹ -
۱۹۱ - ۱۹۴ - ۱۹۹ - ۲۰۰ -
۲۱۱ - ۲۶۱ - ۲۶۸ - ۲۷۳ -
۲۸۰ - ۳۶۶ - ۲۷۴ - ۳۸۱ -
۳۸۵ - ۳۹۵ - ۴۰۱ - ۴۱۰ -
۴۲۳ - ۴۳۱ - ۴۲۵ - ۴۲۶
۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۶ - ۴۴۴ -
۴۶۷ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ -
۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۸۸ - ۵۹۱ -
۶۰۵ - ۶۱۶ - ۶۲۲ - ۶۳۶ -
۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۴۰ - ۷۵۰ -
۷۷۳ - ۷۷۸ - ۷۸۲ - ۸۰۰ -
.. ۸۲۳ - ۸۲۶ - ۸۲۷
تفوج ۳۶۷ - ۳۷۲ - ۳۹۵ -
۴۱۲ - ۴۱۸ - ۴۲۳ - ۵۵۷ -
.. .. ۶۲۷ - ۷۰۳
قهستان ۴۳۲

* حرف کاف تازی *

کابل (شف - صوبۂ کابل)
۱۴ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۱۱۰ -
۱۲۴ - ۱۳۶ - ۱۷۰ - ۱۷۱ -
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۲۱۴ - ۲۱۲ -
۲۲۱ - ۲۲۷ - ۲۳۳ - ۲۴۷ -
۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۵۹ - ۲۶۱ -
۲۷۲ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۳ -
۲۸۴ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۷ -
۳۰۰ - ۳۷۴ - ۳۸۳ - ۳۹۵ -
۴۰۴ - ۴۲۰ - ۴۲۲ - ۴۲۳ -

۴۳۱ - ۴۳۴ - ۴۴۳ - ۴۴۴ -
۴۴۵ - ۴۷۱ - ۴۷۶ - ۴۷۷ -
۴۸۳ - ۴۹۷ - ۵۱۵ - ۵۲۳ -
۵۳۰ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۹ -
۵۶۲ - ۵۶۷ - ۵۸۹ - ۶۱۷ -
۶۱۸ - ۶۲۲ - ۶۳۶ - ۶۳۷ -
۶۳۸ - ۶۴۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
۶۶۶ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۷۰۹ -
۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۴۰ - ۷۴۱ -
۷۶۹ - ۷۷۱ - ۷۷۶ - ۷۷۸ -
.. .. ۸۲۸
کاشان .. ۱۰۷ - ۲۲۶
کاشغر ۶۱۳
کالا پهاڑ ۶۵۱
کالپي ۱۰۷ - ۴۱۸ - ۴۲۳ -
.. ۵۲۶ - ۷۰۳ - ۷۲۸
کالنجر ۱۹۷ - ۴۵۷ - ۷۲۹
کالنه .. ۴۱۴
کامان پهاڑي .. ۵۴۰
کانت کوله .. ۲۷۹
کانگره .. ۲۶۸
کانوادهن .. ۲۵۰
کتراپنو .. ۴۷۴
کتل انبه گهاٹ .. ۲۴۷
کتل جلک .. ۲۵۱
کتل طول .. ۴۲۰ - ۷۷۰
کتل فرداپور .. ۸۰۴
کتل گندگ .. ۷۷۶
کتلنگه .. ۷۹
کتک .. ۱۳۷ - ۱۹۴
کچهه .. ۶۸۲ - ۶۸۳
کرپه (یا) کژپه ۲۱ - ۳۱۲ -
.. ۳۱۳ - ۳۶۴ - ۶۱۲ -
کرد ستان .. ۳۷۱
کرر ماندگانون برار .. ۷۵۵
کرمان .. ۴۷۹
کرناٹک .. ۲۷۴ - ۵۳۸
کرناٹک بیجاپور ۳۵۳ - ۸۱۴
کرناٹک حیدر آباد ۲۹۱ -
.. .. ۳۶۴ - ۸۳۳

کرنال (یا) کرمال ۸۲۲
کرنیچ گانون .. ۳۷۱
کرنول ۲۴ - ۳۰۲ - ۳۵۴ -
.. .. ۳۶۴
کروهه (یا) کردهه (یا) کرونیه
.. .. ۱۹۴
کوهلمیر (یا) کوپهلمیر (یا)
کوهنسلمیر ۲۵۹
کوه .. ۸۲ - ۴۴۵
کوه مانکپور ۸۲ - ۶۲۷ - ۶۳۱
کشمیر ۱۴ - ۱۰۲ - ۱۰۹ -
۱۱۰ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۴۸ -
۱۵۴ - ۱۵۸ - ۱۷۵ - ۱۷۹ -
۱۸۰ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۳۷ -
۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۴ - ۲۷۳ -
۲۹۲ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ -
۳۳۴ - ۴۰۷ - ۴۸۹ - ۵۱۵ -
۵۲۷ - ۵۳۳ - ۵۹۵ - ۵۷۵ -
۵۷۸ - ۵۹۴ - ۶۵۴ - ۶۷۰ -
۷۵۶ - ۷۳۹ - ۷۳۵ - ۶۷۱

کشنا ۸۰۶
کشن گڈهه مضاف صوبهٔ
اجمیر .. ۳۱۲
کلات .. ۸۴۷ - ۸۴۸
کلال بار دروازه ۳۳۵ - ۵۹۹
کلانور .. ۳۵۰ - ۷۳۵
کلپاک .. ۲۵۷
کلکله ۲۸۹
کلهار ۱۷۰
کلیان مضاف صوبهٔ بیدر ۱۹۲ -
.. .. ۷۸۳
کلیکوت .. ۶۱۲
کمایون (یا) کماؤن ۵۵۴ -
.. .. ۷۷۹
کنبایت (قصبه) ۲۴۱
کنجي کوت .. ۶۱۲
کو بنهلمیر (یا) کوتهلمیر ۴۰۲
کوت گیر .. ۷۵۴
کوتلهٔ میرک جیو ۲۶۱
کوچ .. ۴۷۴

کوچ هاجو (یا) کوچ هاجو
.. .. ۱۶۴ - ۱۸۴
کور پال (یا) کوپر پال (یا)
کور یال .. ۶۱۴
کوکاک (پرگنه) ۱۲۴
کوکن ۱۹۷ - ۳۲۹ - ۵۳۵ -
.. .. ۷۴۶
کوکنار ۴۳۵
کوکنده .. ۶۵۲
کول ۳۶۶
کولاپور .. ۷۹۵
کوڵر ۷۴۶
کول جلالي .. ۱۳۹
کوه برني .. ۵۴۳
کوه بندر .. ۶۶۹
کوه تن .. ۴۳۷
کوهستان (یا کوه) سري نگر
.. ۲۴۸ - ۴۴۶ - ۷۷۸
کوه سلطان پور .. ۸۰۵
کوه سلیمان .. ۱۰۲
کوهستان بکلانه .. ۸۰۵
کوهستان جدو .. ۲۷۸
کوهستان سواد و بجور ۱۰۶
کوه سوالک (یا) کوهستان
سوالک ۶۸ - ۷۴ -
۳۷۹ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۶۱۴ -
.. .. ۶۱۵
کوه کڑه مار (یا) کوه بار ۲۷۸
کوه کمایون .. ۳۶۷
کوه مداریه .. ۳۶۷
کوه مهادیو .. ۴۹۸
کهائي گلگ .. ۶۸۱
کهتانون .. ۴۵۶
کهجوه (یا) کهچوه ۵۹۴ -
.. .. ۸۰۰
کهرکپور (یا) کهورکپور ۵۱۳
کهرکون صوبهٔ خاندیس ۸۳۴
کهرکي ۷۲۱ - ۷۴۳ - ۷۴۴
کهمرد (یا) کمهرد ۱۸۹ - ۸۶۸
کهنبایت ۴۷۷ - ۶۷۷

کھیرلہ مضاف برار ۱۶۲
کھیڑہ پاٹرہ .. ۴۱۰
کھیلگھر .. ۷۷۸ - ۷۷۹
کھیلنا .. ۴۱۴
کیلچر (یا) کیاچھر ۷۵۵

* حرف کاف فارسی *

گجرات (شف - صوبۂ گجرات)
۹۱ - ۹۲ - ۹۶ - ۹۷ -
۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۶ -
۱۱۰ - ۱۲۵ - ۱۴۰ - ۱۴۶ -
۱۴۷ - ۱۷۴ - ۱۷۸ - ۲۴۱ -
۲۹۵ - ۳۶۰ - ۳۷۲ - ۳۷۳ -
۳۷۸ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۴۰۳ -
۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۴۴ -
۴۶۶ - ۴۸۵ - ۴۹۵ - ۵۱۰ -
۵۲۴ - ۵۲۸ - ۵۵۶ - ۵۵۷ -
۶۱۹ - ۶۴۹ - ۶۶۱ - ۶۶۲ -
۶۶۳ - ۶۷۷ - ۶۷۹ - ۶۸۲ -
۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۴ - ۶۹۵ -
۶۹۶ - ۶۹۸ - ۷۱۰ - ۷۱۳ -
۷۱۸ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ -
۷۳۴ - ۷۴۸ - ۸۰۰ - ۸۰۱ -
.. .. ۸۲۰
گڈھہ ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۳۸۸ -
.. ۴۱۹ - ۵۵۲ - ۶۸۱
گڈھہ کٹنگہ .. ۳۹۴
گڈھہ مکنیسر (یا) مکتیسر
.. .. ۵۵۴
گڈھي .. ۶۵۰
گڈھي بنگالہ .. ۶۹۷
گڈھی دھندیري ۶۰۷
گڈھي سرم .. ۵۳۷
گڈھي سن سیني ۵۴۲
گڈھی ہرسول .. ۲۶۳
گذر اکبربور .. ۷۶۰
گذر چوسا .. ۵۲۵
گذر کلیف .. ۱۷۱
گرجستان .. ۶۷۹
گلبرگہ ۱۹۳ - ۲۰۵ - ۲۰۶ -

.. .. ۳۰۲
گلشن آباد ۱۸۷ - ۳۶۴ - ۸۰۵
گلکنڈہ ۳۰۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ -
۵۸۴ - ۵۸۵ - ۷۵۴ - ۷۷۴ -
.. .. ۷۹۴
گندمک (گندھک) ۵۵۵
گنگ (یا - آب گنگ) ۱۷۵ -
۱۷۷ - ۴۱۸ - ۴۷۵ - ۵۰۸ -
۵۴۷ - ۶۲۵ - ۶۲۷ - ۶۲۸ -
۶۴۴ - ۶۹۰ - ۷۴۷ - ۷۷۸
گنگداس پوز (یا) گنگ راس پور .. ۶۴۱
گوالیار (یا) گوالیر ۱۳۴ -
۲۳۰ - ۲۵۴ - ۲۹۳ - ۳۰۹ -
۳۱۴ - ۴۷۲ - ۵۳۸ - ۶۱۰ -
۶۴۷ - ۷۵۷ - ۷۶۳ - ۷۶۵ -
.. .. ۷۸۴
گورکھپور ۸۶ - ۱۱۶ - ۲۱۱ -
.. .. ۲۴۸ - ۲۵۰
گونڈوانہ ۷۹ - ۷۲۶ - ۷۵۵
گھاٹ راجوري .. ۷۲۷
گھاٹ کرناٹک .. ۶۱۲
گھوڑا گھاٹ ۳۹۱ - ۴۷۳ -
.. .. ۳۹۶ - ۶۴۴

* حرف لام *

لات فیروز شاہ .. ۳۳۰
لانجي .. ۴۱۹ - ۷۲۶
لاڑکانہ (یا) لاڑکانہ ۸۲۸
لاہور ۱۴ - ۱۸ - ۶۸ - ۷۰ -
۸۵ - ۱۱۰ - ۱۳۴ - ۱۴۲ -
۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۵ -
۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۷۵ - ۲۳۳ -
۲۳۷ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ -
۲۶۵ - ۲۸۰ - ۲۸۶ - ۲۹۲ -
۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۲۲ -
۳۵۰ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۶ -
۳۶۷ - ۴۰۳ - ۴۲۹ - ۴۳۰ -
۴۳۵ - ۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۸۵ -
۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۶۲ - ۵۶۷ -

۵۶۸ - ۵۷۳ - ۵۷۸ - ۵۸۸ -
۶۰۱ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۱۱ -
۶۲۷ - ۶۶۲ - ۶۶۶ - ۷۰۸ -
۷۰۹ - ۷۱۳ - ۷۲۲ - ۷۴۲ -
۷۵۹ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ -
۷۷۷ - ۷۸۱ - ۷۹۹ - ۸۰۰ -
.. .. ۸۱۰ - ۸۳۰
لحسا ۲۴۲
لکھنؤ ۷۶ - ۸۹ - ۱۹۵ -
۲۰۰ - ۲۰۳ - ۲۱۰ - ۲۴۸ -
.. ۴۴۶ - ۶۲۴ - ۶۳۲
لکھنوتي (سرکار) .. ۳۹۲
لکھي جنگل ۱۴۱ - ۵۲۸ -
.. .. ۶۰۳ - ۷۷۴
لکھي دروازہ .. ۶۹۷
لنگرکوٹ .. ۲۷۸
لوہہ کاتي .. ۹۸
لودھیانہ (یا) لودھانہ ۴۲۷
وہ گڈھہ .. ۵۴۳

* حرف میم *

ماجنہ (یا) ماچنہ (حصار)
.. .. ۲۰۹
ماچھیواڑہ ۷۴ - ۳۷۴ - ۳۸۰
مارو چاق .. ۴۲۴
مازندران .. ۷۳۴
مالدیو .. ۳۷۳
مالوہ (شف - صوبۂ مالوہ)
۱۶ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۴ - ۹۲ -
۹۶ - ۱۳۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ -
۱۵۲ - ۱۶۶ - ۲۰۱ - ۲۰۲ -
۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۱۵ - ۲۲۳ -
۲۳۶ - ۲۴۵ - ۲۵۲ - ۲۷۰ -
۲۹۳ - ۳۲۶ - ۳۳۰ - ۳۳۹ -
۳۴۸ - ۳۵۹ - ۳۶۳ - ۳۷۲ -
۳۸۵ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ -
۳۹۵ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۵۱۵ -
۵۲۶ - ۵۳۰ - ۵۲۱ - ۵۲۳ -
۵۵۱ - ۶۰۹ - ۶۶۲ - ۶۶۹ -

۶۸۳ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۷۰۳ -
۷۲۳ - ۷۲۸ - ۷۴۲ - ۷۴۵ -
۷۵۱ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۶ -
۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴ -
۷۸۳ - ۷۸۹ - ۸۱۴ - ۸۱۶ -
.. .. ۸۲۴
مالي گڈھہ .. ۳۹۷
مالدل .. ۸۴۴
مالدو ۸۸ - ۸۹ - ۱۴۷ -
۱۶۴ - ۲۲۴ - ۲۴۷ - ۳۶۳ -
۴۸۷ - ۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۲۲ -
.. .. ۷۲۳ - ۸۳۴
مانکپور ۸۳ - ۱۲۴ - ۶۲۸
مانکوٹ .. ۶۷ - ۳۸۵
ماوراء النہر ۱۹۰ - ۴۰۵ -
۴۳۲ - ۴۳۵ - ۴۴۲ - ۵۸۸ -
.. ۶۲۴ - ۷۶۷ - ۷۶۹
ماہور .. ۱۴۲ - ۱۴۴
متھرا ۱۵۲ - ۲۱۰ - ۲۳۰ -
۲۳۳ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۶۶ -
۵۷۱ - ۵۷۵ - ۵۹۴ - ۵۹۸
مچھلي کانون (یا) مچھلي
کانون (یا) منچھلي کانون
.. .. ۱۷۵
مچھلي بندر .. ۲۵ - ۴۱
مچھي بھون .. ۷۶۴
محلۂ سنوارۂ بلدۂ برھان پور
.. .. ۴۶۲
محلۂ فاضل پورۂ بلدۂ اورنگ باد
.. .. ۴۶۳
محمد نگر گلکنڈہ .. ۵۳۶
محي آباد .. ۵۰۴
محي آباد پونا .. ۳۱۹
مخاص پور .. ۵۹۴
مدینۂ منورہ .. ۲۴۱
مراد آباد ۲۲۴ - ۲۳۱ -
۲۴۶ - ۳۴۰ - ۳۴۸ - ۴۴۶
مرتضی آباد مرج ۱۳۹ -
.. .. ۲۹۲ - ۴۹۸
مرتضی نگر .. ۷۹۷

مرچ .. ۱۵۷ - ۷۴۶
مرو .. ۴۳۳
مروان گڈهه .. ۴۵۶
مستقرالخلافهٔ اکبرآباد ۲۰۴ -
۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۴ -
.. .. ۷۷۹ - ۷۸۷
مشهد مقدس ۷۳ - ۳۸۱ -
۴۰۰ - ۴۷۸ - ۴۸۴ - ۸۲۳ -
.. .. ۸۲۴
مکهٔ معظمه ۱۴۷ - ۲۸۶ - ۶۳۹
ملتان (شف ـ صوبهٔ ملتان)
۱۴ - ۱۶ - ۱۳۹ - ۱۷۴ -
۱۹۵ - ۲۱۶ - ۲۴۸ - ۲۶۱ .
۲۶۳ - ۳۸۵ - ۴۰۱ - ۴۱۰ -
۴۲۰ - ۶۴۹ - ۶۹۷ - ۷۱۹ -
۷۲۰ - ۷۸۱ - ۸۰۰ - ۸۱۷ -
۷۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۸ - ۸۳۲
ملکاپور برار .. ۲۴۰
ملک میسوریه .. ۶۱۲
ملکوسه (یا) ملکرته ۲۱۸
ملکهیر (یا) ملکهر عـــرف
مظفرنگر ۱۹۳ - ۱۹۴
منجهلي کانون .. ۷۲۷
منصور گڈهه (شف قلعه منصور
گڈهه) .. ۴۱۰
منزل ضحاک .. ۷۷۷
منزل توزه .. ۳۳۴
مندسور مالوه ۲۰۵ - ۲۲۴ -
.. .. ۲۴۶ - ۷۷۴
مرُو .. ۱۶۹ - ۴۲۰
مورنگ .. ۲۳۰
موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ تري
کنده (یا) نري کنده سرکار
بهونکیر (یا) بهونکر ۲۵۶
موضع سوره .. ۵۴۱
مهابن .. ۵۴۰
مها کوٹ .. ۷۵۲
مهکر صوبهٔ برار ۱۴۲ - ۵۲۱ -
.. .. ۵۲۳ - ۷۱۱
مهندري (آب) .. ۶۷۶

میوات .. ۷۷۷
میانکال .. ۴۳۵
میر پور (یا) راهر پور (یا)
رامیر پور سرکار خیر آباد
اودهه .. ۳۶۳
میرٹهه ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ -
.. .. ۵۱۰ - ۶۲۳
میسور .. ۲۳
میسوري .. ۴۹۹
میوات ۳۷۷ - ۴۲۵ - ۴۶۸ -
۶۴۶ - ۶۹۳ - ۷۱۶ - ۷۴۰
میوار .. ۵۱۵

* حرف نون *

نارنول ۴۶۸ - ۶۷۴ - ۷۸۶
ناسک ۱۸۷ - ۴۱۴ - ۶۷۰ -
.. .. ۷۳۸
ناگپور .. ۳۷۰ - ۷۵۵
ناگور ۳۷۸ - ۴۷۲ - ۵۱۶ -
.. .. ۵۵۰ - ۶۴۶
ناندیر ۱۱۶ - ۳۵۳ - ۳۵۴ -
.. .. ۳۵۶ - ۴۱۵
نخاس آگره .. ۷۱۵
ندر بار (یا - نذر بار) ۴۱۴ -
.. .. ۶۸۲
ندینه .. ۴۴۶
نربده ۲۵۲ - ۲۶۹ - ۲۷۰ -
.. .. ۳۹۹ - ۷۰۶ -
نرمل .. ۲۳ - ۳۵۵
نصیر آباد دهارور (یا) دهارواڑ
.. .. ۱۹۳ - ۵۳۱
نگرچند (پرگنه) ۱۶۰
نوا نگر .. ۱۷۹
نور پور .. ۱۶۹
نور محل متعلق صوبهٔ پنجاب
.. .. ۲۰۵
نوشهره .. ۱۵۴ - ۲۱۹
نهروالهه .. ۲۳۶ - ۳۸۰
نیلاب .. ۲۴۸
نیلنکه (یا) تیلنکه ۷۹۹

* حرف واو *

واکنکیره ۲۹۵ - ۳۰۲ - ۳۰۶ -
.. .. ۴۲۴ - ۵۰۲
ورنکل .. ۲۵۶
وکلور (پرگنه) سرکار ناندیر
.. .. ۵۸۳
ولایت .. ۲۲۵
ولایت برار .. ۶۵۹
ولایت بنکاپه .. ۲۳۲
ولایت بهاتي .. ۶۵۲
ولایت بهار .. ۶۴۶
ولایت پکهلي ۵۶۵ - ۵۶۶
ولایت تپه .. ۷۸
ولایت شرقیه .. ۶۵۶
ولایت عادلشاهیه ۷۸۳
ولایت کچهه .. ۸۰۰
ولایت کوچ .. ۶۵۲
ولایت کهمزه .. ۷۷۶

* حرف ها *

هانڈیه .. ۷۴۴
هتکانته متهکانته ۶۸
هتکڈهه .. ۴۱۵
هرات ۷۷ - ۲۵۸ - ۳۰۳ -
۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۷۱ - ۴۷۹ -
۴۸۱ - ۵۰۵ - ۵۰۷ - ۵۰۸ -
.. ۶۶۸ - ۶۷۹ - ۷۳۳
هردوار ۲۴۸ - ۳۷۳ - ۴۴۶ -
.. .. ۷۷۹
همدان .. ۳۷۱
هندوستان (یا - هند) ۱۴ -
۱۵ - ۱۸ - ۶۵ - ۷۸ - ۹۱ -
۱۰۴ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۳ -
۱۴۴ - ۱۴۹ - ۱۶۷ - ۱۶۸ -
۱۷۰ - ۱۷۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
۲۰۷ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۳۶ -
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ -
۲۵۳ - ۲۵۹ - ۲۶۹ - ۲۸۶ -

۲۹۵ - ۳۲۹ - ۳۳۴ - ۳۴۴
۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -
۳۸۵ - ۴۰۰ - ۴۰۸ - ۴۰۹ -
۴۲۲ - ۴۳۳ - ۴۴۴ - ۴۵۹ -
۴۶۱ - ۴۶۵ - ۴۶۷ - ۴۷۷ -
۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۸۷ -
۴۸۹ - ۴۹۲ - ۴۹۵ - ۵۰۳ -
۵۱۳ - ۵۴۹ - ۵۶۷ - ۵۶۸ -
۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۸ - ۶۰۵ -
۶۱۰ - ۶۱۴ - ۶۱۷ - ۶۱۹ -
۶۲۳ - ۶۳۱ - ۶۳۶ - ۶۳۸ -
۶۳۹ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۴ -
۶۵۶ - ۶۶۰ - ۶۶۳ - ۶۷۴ -
۶۷۹ - ۶۹۳ - ۷۲۴ - ۷۳۰ -
۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۵۶ -
۷۷۱ - ۷۷۳ - ۷۹۲ - ۸۱۸ -
۸۱۹ - ۸۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۸ -
... ۸۲۹ - ۸۳۲ - ۸۳۴
هندون بیانه ۳۲۲ - ۴۶۳
هندیه (پرگنه) .. ۵۶۳
هوشنگ آباد .. ۵۳۱

* حرف یا *

یزد .. ۱۲۸
یلغرب صوبهٔ بیدر ۳۶۵

تمام شد

فهرست اغلاط چند که درحین انطباع مرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۶	۱۷	هشاد	هشتاد
۹۷	۱۹	دیرباز	دیرباز
۱۰۰	۵	یتن	پتن
۱۰۱	۸	زمانے	زمانے
۱۰۵	۱۱	سال سیم	سال سي ام
۱۰۶	۱	لابه گذاری	لابه گزاری
ایضا	۴	بجور	بجو
ایضا	۶	تنک	تنگ
۱۰۹	۱	ارذیپور	اودیپور
۱۱۱	۳	بالاگهات	بالاگهات
۱۱۴	۱۱	یسیار	بسیار
ایضا	۱۷	رنته	رفته
۱۱۵	۴	بیالای	ببالای
۱۱۷	۱۰	وخیم العاقبت	وخیم العاقبة
۱۲۱	۱۶	انفاق	اتفاق
۱۲۶	۵	گذارانیده	گذرانیده
۱۲۹	۱۲	مزار	هزار

(غلطنامهٔ جلد اول) صفحه	سطر	(۴) غلط	(ماثر الامرا) صحیح
۱۳۵	۱۳	صوبه دار	صوبه دار
۱۳۷	۸	جولانگاه نگاهی	جولانگاهی
۱۴۱	۱۴	بحفاظت	بحفاظت
ایضا	۱۶	خوشدل	خوشدل
۱۴۲	۲۲	براي	به راي
۱۴۳	۳	ملا محمد دلا ري	ملا محمد لاري
۱۵۲	۴	آیلم	ایام
۱۶۲	۶	سال نهوزم	سال نوزدهم
۱۷۱	۱۱	الملنان	المانان
۱۸۸	۲۰	دور	بر در
۳۲۴	۱	دوسر دار	دو سردار
۳۳۱	۱۰	بمقلابل	بمقابل
۳۹۱	۱۴	سایر	سایر
۴۳۲	۹	جاني خان	جاني خان
۴۴۱	۱۰	خاچار	خاچار
۴۴۸	۱۳	راچپوتیهٔ	راجپوتیهٔ
۴۸۴	۱۰	بعدم سر افرستان	بعدم سرا فرستاد
۵۱۴	۱۸	متواترهٔ	متواترهٔ
۵۵۴	۹	بدگوهو	بدگوهر

(ماثر الامرا) صفحه	سطر	(۳) غلط	(غلطنامهٔ جلد اول) صحیح
۵۶۶	۱	شرف ملات	شرف ملازمت
ایضا	۲۲	دی الحجه	ذی الحجه
۵۷۶	۹	معتقدانه درخوردي	معتقدانه درخودي
۶۸۱	۱۷	هاجپور	حاجیپور
۶۹۰	۴	انگاشم	انگاشتم
۷۱۸	۲۳	رز خورد	در خورد
ایضا	۱۹	حزیمت	هزیمت
۷۱۹	۴	وا بابد گذاشت	وا باید گذاشت
۷۳۵	۱۳	ایران	ایران
۶۱۲	نمبر صفحه	۱۱۲	۶۱۲
۶۱۳	ایضا	۱۱۳	۶۱۳

فهرست مضامین کتاب مآثر الامرا جلد اول

اذکار	صفحات
حمد و نعت	۱
تمهید که مولف مغفور این نسخه یعنی میر عبد الرزاق الحسینی الخوارزمي الاورنگ‌آبادي هنگام شروع بقید قلم آورده	۵
خطبه و تمهیدے که میر غلام علی آزاد بر سر اجزای فراهم آمده ابتداء نوشته	۱۰
احوال نواب صمصام الدوله شاه نواز خان خوافي شهید اورنگ‌آبادي رحمه الله	۱۴
دیباچهٔ میر عبد الرزاق بحوالهٔ صفحه (۵) ..	۴۱
مقدمه در فهرست کتاب	۴۲
حرف الالف هشتاد و پنج (۸۵) ترجمه ..	۴۲
حرف الباء بست و نه (۲۹) ترجمه ..	۴۴
حرف التاء شازده (۱۶) ترجمه ..	۴۵
حرف الثاء دو (۲) ترجمه	۴۶
حرف الجیم هفده (۱۷) ترجمه ..	۴۶

اذکار	صفحات
حرف الخاء چهل و چهار (۴۴) ترجمه ..	۴۷
حرف الدال بیست و یک (۲۱) ترجمه ..	۴۸
حرف الذال شش (۶) ترجمه	۴۹
حرف الراء هشتاد (۸۰) ترجمه	۴۹
حرف الزاء چهار (۴) ترجمه	۵۲
حرف السین پنجاه و پنج (۵۵) ترجمه ..	۵۲
حرف الشین پنجاه و چهار (۵۴) ترجمه ..	۵۳
حرف الصاد نه (۹) ترجمه	۵۵
حرف الضاد یک (۱) ترجمه	۵۵
حرف الطاء در (۲) ترجمه	۵۵
حرف الظاء در (۲) ترجمه	۵۵
حرف العین سي (۳۰) ترجمه	۵۶
حرف الغین هفت (۷) ترجمه	۵۷
حرف الفاء پانزده (۱۵) ترجمه	۵۷
حرف القاف بست و نه (۲۹) ترجمه ...	۵۷
حرف الکاف نه (۹) ترجمه	۵۸
حرف اللام پنج (۵) ترجمه	۵۸
حرف المیم یکصد و پنجاه و دو (۱۵۲) ترجمه ..	۵۹
حرف النون پانزده (۱۵) ترجمه	۶۳

اذکار	صفحات
حرف الواو پنج (۵) ترجمه	۶۳
حرف الهاء شش (۶) ترجمه	۶۳
حرف الیاء هشت (۸) ترجمه	۶۳
*** باب الألف ***	
اسمعیل بیگ دولدي	۶۴
اعتبار خان ناظر	۶۵
افضل خان	۶۵
ادهم خان کوکه	۶۷
اشرف خان میر منشي	۷۳
ابراهیم خان اوزبک	۷۵
آصف خان خواجه عبدالمجید هروي ..	۷۷
اسکندر خان اوزبک	۸۴
الغ خان حبشي	۸۷
اعتماد خان خواجه‌سرا	۸۸
آصف خان خواجه غیاث‌الدین علی قزویني ...	۹۰
اعتماد خان گجراتي	۹۳
امیر فتح الله شیرازي	۱۰۰
اسمعیل قلي خان ذوالقدر	۱۰۵
آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ ...	۱۰۷

اذکار	صفحات
افضل خان شیخ عبدالرحمن	۱۱۵
اسلام خان چشتی فاروقي	۱۱۸
ابوالفتح خان دکني	۱۲۰
احمد بیگ خان کابلي	۱۲۶
اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهراني ..	۱۲۷
اعتبار خان خواجه سرا	۱۳۴
ابراهیم خان فتح جنگ	۱۳۵
اسد خان معموري	۱۴۰
ارداجي رام	۱۴۲
افضل خان علامي ملا شکرالله شیرازي ..	۱۴۵
اخلاص خان حسین بیگ	۱۵۱
آصف خان مشهور به آصف جاهي ...	۱۵۱
اهتمام خان	۱۶۰
اسلام خان مشهدي	۱۶۲
اصالت خان میر عبدالهادي	۱۶۷
امیر خان میر ابوالبقا	۱۷۲
اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان ...	۱۷۴
اعتقاد خان میرزا شاپور	۱۸۰
آله یار خان	۱۸۲

اذکار	صفحات
احمد خان نیازي	۱۸۵
آتش خان حبشي	۱۸۸
آله قلي خان اوزبک	۱۸۹
الف خان امان بیگ	۱۹۱
احمد بیگ خان	۱۹۴
اوزبک خان نذر بهادر	۱۹۵
اخلاص خان شیخ آلهدیه	۱۹۸
افتخار خان خواجه ابوالبقا	۲۰۰
ارادت خان میر اسحق	۲۰۳
اشرف خان خواجه برخوردار	۲۰۶
آله وردي خان	۲۰۷
اکرام خان سید حسین	۲۱۵
الله یار خان میر توزک	۲۱۶
اسلام خان میر ضیاء الدین حسینی بدخشي ..	۲۱۷
احتشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتح پوري ..	۲۲۰
اصالت خان میرزا محمد	۲۲۲
اعتماد خان شیخ عبد القوي	۲۲۵
آله وردي خان عالمگیرشاهي	۲۲۹
اعتقاد خان میرزا بهمن یار	۲۳۲

اذکار	صفحات
اسلام خان رومي	۲۴۱
اعظم خان کوکه	۲۴۷
افتخار خان سلطان حسین	۲۵۴
آتش خان جان بیگ	۲۵۵
امانت خان میرک معین‌الدین احمد ..	۲۵۸
ایرج خان	۲۶۸
اشرف خان میر محمد اشرف	۲۷۲
آغر خان پیر محمد نام	۲۷۴
ارسلان خان	۲۷۷
امیر خان میر میران	۲۷۷
امانت خان ثاني	۲۸۷
ارشد خان میر ابوالعلا	۲۹۰
اسمعیل خان مکها	۲۹۱
ابونصر خان پسر شایسته خان	۲۹۲
امان الله خان	۲۹۳
ابراهیم خان	۲۹۵
احسن خان سلطان حسن	۳۰۱
امیر خان سندهي	۳۰۳
آصف الدوله جملة الملک اسد خان ..	۳۱۰

اذکار	صفحات
امیر الامرا سید حسین علي خان	۳۲۱
اعتقاد خان فرخ شاهي	۳۳۹
اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر ...	۳۴۶
اخلاص خان اخلاص کیش.	۳۵۰
امین خان دکني	۳۵۲
امین الدوله امین الدین خان بهادر سفبهلي ...	۳۵۷
اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر ...	۳۵۸
امیرالامرا غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ	۳۶۱
ابوالخیر خان بهادر امام جنگ	۳۶۳
ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ ...	۳۶۵
آصف الدوله امیرالممالک	۳۶۸
اسمعیل خان بهادر بني	۳۷۰

* باب الباء *

بیرام خان خانخانان	۳۷۱
بهادر خان شیباني	۳۸۴
باز بهادر	۳۷۷
بابا خان قاقشال	۳۹۱
بهادر	۳۹۳
باقي محمد خان	۳۹۴

اذکار	صفحات
پابندہ خان مغل	۳۹۴
پیشرو خان	۳۹۶
بہادر الملک	۳۹۸
بیرم بیگ ترکمان	۳۹۹
بہادر خان اوزبک	۴۰۰
بیگلر خان	۴۰۱
پالجو تلیچ شمشیر خان	۴۰۴
بے بدل خان سعیدای گیلانی	۴۰۵
باقر خان نجم ثانی	۴۰۸
بھرجی زمیندار بکلانہ	۴۱۲
بہادر خان روہلہ	۴۱۵
پردل خان	۴۲۴
باقی خان چیلۂ قلماق	۴۲۷
پرتھیراج راٹھور	۴۲۹
بہرام سلطان	۴۳۱
بہادر خان باقی بیگ	۴۴۴
بادشاہ قلی خان	۴۴۷
بزرگ امید خان	۴۵۳
بہرہ مند خان	۴۵۴

اذکار	صفحات
باقی خان حیات بیگ	۴۵۸
بسالت خان میرزا سلطان نظر	۴۶۱
بیان خان	۴۶۲
برہان الملک سعادت خان	۴۶۳
* باب التاء *	
تردی بیگ خان ترکستانی	۴۶۶
تاتار خان خراسانی	۴۷۱
ترسون محمد خان	۴۷۱
تولک خان قوچین	۴۷۵
تردی خان	۴۷۸
تر خان مولانا نورالدین	۴۷۸
تختہ بیگ سردار خان	۴۸۱
تاش بیگ تاج خان	۴۸۲
تربیت خان عبد الرحیم	۴۸۳
تہور خان میرزا محمود	۴۸۴
تربیت خان فخرالدین احمد بخشی ..	۴۸۶
تقرب خان حکیم داؤد	۴۹۰
تربیت خان برلاس	۴۹۳
تربیت خان میرآتش	۴۹۸

اذکار	صفحات
ترکتاز خان	۵۰۳
تیغ بیگ خان میرزا گل	۵۰۴

* باب الثاء *

ثاني خان هروي	۵۰۵
ثناء الله خان و امان الله خان	۵۰۶

* باب الجيم *

جعفر خان تکلو	۵۰۷
جلال خان قورچي	۵۰۹
جمال	۵۱۰
جانش بهادر	۵۱۱
جهانگير قلي خان لاله بيگ	۵۱۲
جگناتهه	۵۱۴
جان سپار خان ترکمان	۵۱۶
جادو راو کانتیه	۵۲۰
جهانگير قلي خان شمس الدين	۵۲۴
جگراج عرف بکرماجيت	۵۲۶
جان نثار خان کمال الدين حسين	۵۲۷
جان سپار خان خواجه بابا	۵۳۰

اذکار	صفحات
جلال کاکر	۵۳۰
جعفر خان عمدة الملک	۵۳۱
جان سپار خان میر بهادر دل	۵۳۵
جان نثار خان خواجه ابوالمکارم	۵۳۷
چوزامن جات	۵۴۰

* باب الحاء *

حاجي محمد خان سيستاني	۵۴۸
حسين خان تکريه	۵۵۱
حيدر محمد خان آخته بيگي	۵۵۴
حاجي يوسف خان	۵۵۷
حکيم مسيح الدين ابوالفتح	۵۵۸
حکيم عين الملک شيرازي	۵۶۲
حکيم همام	۵۶۳
حسن بيگ خان بدخشي شيخ عمري ..	۵۶۵
حکيم علي گيلاني	۵۶۸
حاکم بيگ	۵۷۳
حکيم صدرا	۵۷۷
حبش خان	۵۷۹
حيات خان	۵۸۳

اذکار	صفحات
حسام الدین خان	۵۸۴
حکیم حاذق	۵۸۷
حقیقت خان	۵۹۰
حسین بیگ خان زیک	۵۹۱
حسن علي خان بهادر	۵۹۳
حکیم الملک میر محمد مهدے	۵۹۹
حسین خان خویشگي	۶۰۰
حمید الدین خان بهادر عالمگیر شاهي ...	۶۰۵
حیدر علي خان بهادر	۶۱۱
* باب الخاء *	
خضر خواجه خان	۶۱۳
خواجه جلال الدین محمود خراساني بجرق ...	۶۱۵
خواجه معظم	۶۱۸
خان زمان علي قلي	۶۲۲
خواجه جهان هروي	۶۲۰
خان عالم چلمه بیگ	۶۳۲
خانخانان منعم بیگ	۶۳۵
خان جهان حسین قلي بیگ	۶۴۵
خواجه شاه منصور شیرازي	۶۵۳

اذکار	صفحات
خداوند خان دکني	۶۵۹
خواجه نظام الدین احمد	۶۶۰
خواجه شمس الدین خوافی	۶۶۴
خواجگي فتح الله	۶۶۹
خواجگي محمد حسین	۶۷۱
خواجه جهان کابلي	۶۷۲
خسرو بے	۶۷۳
خان اعظم میرزا عزیز کوکه	۶۷۵
خانخانان میرزا عبد الرحیم	۶۹۳
خدمت پرست خان رضا بهادر	۷۱۳
خانجهان لودي	۷۱۶
خان اعظم میرزا برخوردار	۷۳۲
خواجه ابو الحسن ترتي ملقب به رکن السلطنة	۷۳۷
خان زمان بهادر میرزا امان الله	۷۴۰
خواجه جهان خوافي خواجه جان نام ..	۷۴۸
خان دوران نصرت جنگ خواجه صابر نام ..	۷۴۹
خان جهان بارهه	۷۵۸
خواجه عبد الهادي	۷۷۲
خوشحال بیگ کاشغري	۷۷۳

اذکار			صفحات
خواص خان بختیار خان دکھنی	..	..	۷۷۴
خلیل الله خان	..	.. ..	۷۷۵
خان دوران سید محمود	..	..	۷۸۲
خان زمان میر خلیل	..	..	۷۸۵
خواجه عبد الرحیم خان	..	..	۷۹۲
خان زمان شیخ نظام حیدر آبادی	..	..	۷۹۴
خان جهان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش میر ملک حسین			۷۹۸
خدابنده خان	..	.. ..	۸۱۴
خان عالم اخلاص خان	..	.. ..	۸۱۶
خان جهان بهادر کوکلتاش ظفر جنگ علي مراد			۸۱۷
خاندوران امیر الامرا خواجه عاصم		.. ..	۸۱۹
خدا یار خان	..	.. ..	۸۲۵
خان زمان میواتي	..	.. ..	۸۲۹
خواجه عبد الله خان	..	.. ..	۸۳۲
خواجم قاي خان بهادر	..	.. ..	۸۳۴

فهرست کتابها که برای فروخت موجود است

نام کتاب	روپیه	آنه
اتقان في علوم القرآن جز ۲ و ۳ و ۷ و ۱۰	—	*
اصابه في تمئيز الصحابه ۵۱ جز	—	۴
فتوح الشام ازدي ۴ جز	—	۸
فتوح الشام واقدي ۹ جز	—	۶
فهرست طوسي و نضد الايضاح ۴ جز	—	*
کشاف اصطلاحات فنون ۱۶ جز	—	*
مغازي الرسول للواقدي ۵ جز	—	۱۴
نخبة الفکر ۱ جز	—	۶

کتب فارسي

آئين اکبري ۲۲ جز	—	*
اقبال نامهٔ جهانگيري ۳ جز	—	۲
اکبر نامه ۳۷ جز	—	*
بادشاهنامه ۱۹ جز	—	۲
تاريخ فيروز شاهي تصنيف شمس سراج عفيف ۵ جز	—	۱۴
تاريخ بيهقي ۹ جز	—	۶
تاريخ فيروز شاهي تصنيف ضياء برني ۷ جز	—	۱۰
خرد نامهٔ اسکندري ۹ جز	—	۸
رياض السلاطين ۴ جز	—	۸
طبقات ناصري ۵ جز	—	۱۴
ظفر نامه جلد اول ۹ جز — جلد دوم ۸ جز	—	۶
عالمگير نامه ۱۳ جز	—	۱۴
فرهنگ رشيدي ۱۴ جز	—	*
فهرست کتب فارسيهٔ ايشياتک سوسيتي بنگاله ۱ جز	—	*
مآثر الامرا جلد اول ۱۱ جز - جلد دوم ۵ جز - جلد سوم ۱۰ جز ۱۱	—	۴
مآثر عالمگيري ۶ جز	—	۴
مثنوي وايس و رامين ۵ جز	—	۱۴
منتخب التواريخ ۱۵ جز	—	۱۰
منتخب اللباب ۱۹ جز	—	۲
هفت آسمان ۱ جز	—	۱۲

ترجمه در انگريزي

آئين اکبري جلد اول ۷ جز جلد دوم ۱ جز	—	۱۴
تاريخ الخلفا ۶ جز	—	*
طبقات ناصري ۱۴ جز	—	۸

THE

MAÁSIR-UL-UMARA

BY

NAWÁB SAMSÁMUD-DOWLA SHAH NAWÁZ KHAN

VOL. I

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVÍ ABD-UR-RAHÍM

ARABIC PROFESSOR CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA.

PRINTED BY MAULAVI KABIR-UD-DIN AHMAD KHAN BAHADUR, AT THE URDU GUIDE PRESS AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1888.